

حضرت طاہرہ

به مناسبت یکصد و پنجاهمین سال تشکیل اجتماع بدشت

نصرت الله محمد حسینی

۱۵۷ بدیع - ۲۰۰۰ میلادی

ISBN 1-896193-32-3

مؤتسسه معارف بهانی

P.O. Box 65600 Dundas, Ontario, L9H 6Y6 Canada

حضرت ظاهره
نوشتہ نصرت اللہ محمد حسینی
طرح روی جلد از میترا رشیدی
ناشر: مؤسسہ معارف بھائی، دانداس، انتاریو، کانادا
چاپ اول در ۱۰۰۰ نسخه در کبک، کانادا
۱۵۷ بدیع _ ۲۰۰۰ میلادی
شماره بین المللی کتاب ۳_۳۲_۸۹۶۱۹۳_۱

به همسر عزیزم افسر

به پاس سی و چهار سال صفاء و دوستی

مقدمه ناشر

در تاریخ پر حادثه دیانت حضرت باب زندگی مشعشعانه و آثار فراوان جناب طاهره قره‌العین بلاشک بیش از همه مؤمنین اولیّه عهد اعلیٰ مورد توجه نویسندگان، شعرا، قصه‌سرایان و حتی رده‌نویسان قرار گرفته و آثار فراوانی در زمینه حیات، مجاهدات، آثار نظم و نثر و بخصوص تأثیر شدید این نابغه دوران در مسائل مربوط به حقوق زنان به رشته تحریر در آمده است.

زندگی نامه جناب طاهره مشحون از حوادث بی‌شمار و کم‌نظیر تاریخی است. تولد و پرورش وی در یک شهر بسیار قدیمی و در خانواده‌ای متدین ولی بنیادگرا داستان جامع و کوتاه از اوضاع زنان در قرن نوزدهم است. نماد ماهیت و قدرت روح تحول و تغییر در نهاد بانوی هوشیار و آگاهی می‌باشد که در بطن یک جامعه متحجر و کوتاه‌بین رشد می‌نماید و مانند ستونی از نور از چاه قیودات کهنه به آسمان وسیع رفیع پرتو می‌افکند و در بحبوحه مذلت و خواری همجنسان خود شمای حقیقی استعدادهای نهفته یک زن پرده‌نشین را در محافل و مجالس مردان فاضل و دانشمند زمان به منصه ظهور می‌رساند.

دانشمند و نویسنده پرکار جناب دکتر نصرت‌الله محمد حسینی به مناسبت یکصد و پنجاهمین سال انعقاد اجتماع بدشت جزئیات حیات پرتلاطم طاهره، سوابق خانوادگی، آثار و نوشته‌های منظوم و منثور و حتی اوضاع و احوال زادگاه او را که حاصل تحقیق دقیق در صدها نوشته و اثر، خواه موافق یا مخالف است به رشته تحریر در آورده است. مؤسسه معارف بهائی بسیار خوشوقت است که انتشار چنین اثر مهم تاریخی را عهده‌دار گردیده و نتیجه زحمات چندین دهه ایشان را بصورت این کتاب در اختیار خوانندگان ارجمند قرار میدهد.

مؤسسه معارف بهائی

فهرست

- ۳ پیش گفتار
- گفتار نخست در مقدمات:
- ۹ بخش نخست – منابع نگارش متن اصلی کتاب
- ۹ منابع بهائی
- ۳۷ منابع غیر امری
- ۷۵ بخش دوم – مشاهیر زنان در تاریخ ادیان
- ۹۱ بخش سوم – تساوی حقوق رجال و نساء
- گفتار دوم در شرح حیات جناب طاهره
- ۱۰۷ بخش نخست – شهر قزوین، زادگاه جناب طاهره
- ۱۲۱ بخش دوم – اجداد و منسوبان جناب طاهره
- ۱۵۴ بخش سوم – تولّد و روزگار کودکی و نوجوانی جناب طاهره
- ۱۶۳ بخش چهارم – ازدواج جناب طاهره
- ۱۷۲ بخش پنجم – گرایش جناب طاهره به مکتب شیخیه
- ۱۸۳ بخش ششم – سفر جناب طاهره به کربلا
- ۱۸۷ بخش هفتم – ایمان جناب طاهره و قیام به انتشار امر بدیع
- ۱۹۴ بخش هشتم – حوادث ایام کربلا و بغداد
- ۲۱۳ بخش نهم – مراجعت جناب طاهره به ایران

- بخش دهم - ورود جناب طاهره به قزوین ۲۲۶
- بخش یازدهم - عزیمت جناب طاهره به طهران ۲۴۹
- بخش دوازدهم - جناب طاهره در احتفال بدشت ۲۵۷
- بخش سیزدهم - ایام اقامت جناب طاهر در مازندران ۲۸۷
- بخش چهاردهم - ایام اقامت جناب طاهره در خانه کلانتر ۲۹۴
- بخش پانزدهم - شهادت جناب طاهره ۳۰۸
- بخش شانزدهم - زیارت نامه جناب طاهره ۳۳۶
- بخش هفدهم - توقیعات حضرت باب به اعزاز جناب طاهره ۳۴۱

گفتار سوم - آثار جناب طاهره

- بخش نخست - آثار منظوم ۳۴۴
- بخش دوم - آثار منشور ۳۹۴

کتاب شناسی:

- الف - کتب و مقالات فارسی و عربی ۴۸۷
- ب - کتب و مقالات انگلیسی و سایر زبان های اروپائی ۴۹۶

پیشگفتار

یکصد و پنجاه سال پیش در تاریکترین عصر تاریخ ایران حضرت طاهره در بدشت کشف حجاب نمود. چهارسال پس از اجتماع بدشت این نادره زمانه منشور آزادی زنان در یک دست و جان شیرین در دیگر دست به جاودانه‌هایپوست. طاهره چون شمع سوخت و رخ از افق تاریخ بر افروخت. در سوز شمع جز پر پروانه‌ای نسوخت

ما سوختیم و آتش ما در جهان گرفت

طاهره به فتوای علماء دین و فرمان شاه ایران زمین به مرگ محکوم گشت. در باغی در خارج دروازه شهر طهران دستمال ابریشمین در حلقش فرو نمودند و شاید هنوز آثار حیات در او باقی بود که جسدش را به چاهی در افکندند و با خاک و سنگ انباشتند، ولکن " گمان مبر که به آخر رسد حکایت عشق". فریاد طاهره از آن دورها، از اوج آسمانها بگوش میرسد، فریادی که نداء آزادی و مساوات نوع بشر به‌مراه دارد:

محکوم شود ظلم به بازوی مساوات

معدوم شود جهل ز نیروی تفرّس

گسترده شود درهمه جا فرش عدالت

افشانده شود درهمه جا تخم تونس

مرفوع شود حکم خلاف از همه آفاق

تبدیل شود اصل تباین به تجانس

طاهره همه چیز داشت. بغایت زیبا بود. در دانش و فضل و کمال گوی سبقت از رجال ربوده بود. شهرت علمی و ثروت سرشار پدر و مادرش از

حدّ فزون بود. شاه ایران زمین مشتاق وصال او بود. با این همه هیچیک از مظاهر فریبای جهان خاک او را از توجّه به عالم پاک باز نداشت. عاشق نقطهٔ اولی بود و با همه هستی خویش مشتاق دیدار آن طلعت اعلیٰ. ولکن چرخ تقدیر این دیدار میسر ننمود.

| | |
|---------------------------|-------------------------|
| شیفته حضرت اعلاستم | عاشق دیدار دلاراستم |
| راهرو وادی سوداستم | از همه بگذشته تراخواستم |
| پر شده از عشق تو اعضای من | |

پس از شهادت حضرت باب " باد خزان به گلشن آمال او وزید". طاهره در خانه کلانتر خبر شهادت حضرت باب را شنید. تحمل شهادت آن حضرت و هزاران عاشق جانسوخته فوق طاقت طاهره بود. بلایانی که حضرت طاهره در ایران و عراق تحمل فرمود در طاقت همه نبود. با آنکه بر انواع معارف دینی عصر خویش احاطه داشت جوهر فنا و محویت بود. صدها تن از عالمان دین طوق ارادتش برگردن افکنده و هزاران تن از مردم عراق و ایران از دریای فضل و کمالش بهره گرفته اند. علماء جرأت مباحله با وی نداشتند و فضلاء در برابر استدلالش محکوم و منکوب ملاحظه گشتند. بفرموده حضرت عبدالبهاء " در تقریر آفت دوران بود و در احتجاج فتنه جهان". حضرت ولی امرالله در بیانی بظاهر مختصر و به حقیقت بسیار جامع طاهره را " شاعره ای جوان، از خاندانی برجسته، صاحب جمال و بلاغتی مسحور کننده، روحی شکست ناپذیر، نظریاتی متهورانه و رفتاری بی نهایت شجاعانه و از لسان جلال حضرت یگانه ملقب به "طاهره جاودانه" تصویر فرموده اند. پرفسور ادوارد براون، خاورشناس برجسته و استاد ممتاز دانشگاه کمبریج انگلستان در باب طاهره مینویسد " ظهور بانویی چون قرّة العین در هر عصر و کشوری از نوادر زمان است. اما در کشوری چون ایران حادثه ای بینظیر بل معجزه است. . . اگر آئین بابی فاقد دلیل دیگری بر اثبات عظمت خود بود همین کافی بود که قهرمانی چون قرّة العین آفریده بود." مورخان رسمی دربار قاجار چون سپهر و هدایت و حقایق نگار با آنکه نهایت خصومت با امر بدیع و

طاهره داشتند با این همه به غایت جمال و کمال و قوت استدلال حضرتش اعتراف نموده اند. دکتر علی‌الوردی استاد جامعه شناسی دانشگاه بغداد میگوید که بعثت جمع نهایت جمال، ذکاء مفرط، قوت شخصیت و لسان فصیح در وجود طاهره وی از نفوسی بوده است که مسیرتاریخ را تغییر داده اند. دکتر الوردی مینویسد که "طاهره متعلق به زمان خود نبود و حد اقل صد سال زودآمده بود. شاید اگر در عصر ما ظاهر گشته بود بزرگترین بانوی سده بیستم مسیحی بود". شهاب الدین محمود آلوسی مفتی بغداد از محضر طاهره استفاضه نمود و با نهایت صراحت به غایت عفت و تقوی و دانش و ذکاء طاهره کتباً و شفاهاً شهادت داد. گوینو، نویسنده معروف فرانسوی او را "سرآمد علمای زمان" و "اعجوبه عصر" شمرد. شاهزاده خانم قاجار شمس جهان او را "خاتون عالم" و علامه دکتر محمّد اقبال لاهوری "خاتون عجم" نامید. نه تنها در معاهد علمی اسلامی در عراق عرب دانشمندان به گردش انجمن کرده استفاضه مینمودند، در همه جای ایران از جمله در دل جنگلهای مازندران و بویژه در قریه "واز" مردم او را می پرستیدند و قدمگاهش را مقدس شمرده بیادش نامگذاری مینمودند. جذبه جمال و کمال و درعین حال افتادگیش قلوب را تسخیر مینمود. آنچه خود در این باب سروده است (با تغییر ضمیر حاضر به غایب) گویای زبان حال ارادت کیشان فراوان حضرتش در بلاد و دیار بوده است:

اگر به باد دهد زلف عنبر آسا را اسیرخوش کند آهوان صحرا را
وگر به نرگس شهلای خوش سرمه کشد بروز تیره نشاند تمام دنیا را
برای دیدن رویش سپهر هر دم صبح برون بر آورد آئینه مطلقاً را
گذار وی به کلیسا اگر فتد روزی بدین خوش برد دختران ترسارا
نگارنده خیلی زود با نام طاهره آشنا گشت. مادرم اشعار طاهره را با لحن ملکوتی خاص در کنار بالینم زمزمه مینمود، هنوز آهنگ دلنشین صدای او که غزل طاهره را ترنم می نمود در گوش جانم است.

بخیالت ای نکو رو بمدام باشد این دل

بجمالت ای نکوخوا بکلام باشد این دل

بجمال حسن رویت به تتر مشک مویت

به حصار بزم کویت به مرام باشد این دل

از همان دوران کودکی عشقی عجیب به طاهره داشتم و بی اغراق از چهارده سالگی در باب حیات و آثار او به پژوهش پرداختم. هرچه در این خصوص یافتیم بدقت خواندم و ارزیابی نمودم. همواره مشتاق اخذ آگاهی بیشتر از حیات و آثار این نادرهٔ زمانه بودم. تا در سال ۱۹۷۳ میلادی که بدعوت و محبت دو تن از استادان برجستهٔ زمان به تدریس حقوق در دانشکده علوم اداری و بازرگانی قزوین (که بعداً بخشی از مجتمع عالی آموزشی دانشگاه طهران گردید) اشتغال یافتیم. به مدت پنج سال هفته‌ای یک و گاه دو روز بدان شهر می‌رفتم و در ساعات فراغت با برخی از دانشجویان که از بستگان جناب طاهره بودند مصاحبات اختصاصی مینمودم. وسیلهٔ آنان با تنی چند از قدماء خاندان شهیدی و صالحی قزوین ملاقات نمودم و اطلاعات پر ارزشی در باب حیات طاهره و منسوبان آن حضرت بدست آوردم. در اینجا وظیفه خود میدانم که از همهٔ آنان سپاسگزاری نمایم.

درباب حیات و آثار طاهره دهها کتاب و صدها مقالهٔ بزبانهای مختلف انتشار یافته است که هر یک بجای خود حاوی نکات مهمه در خصوص این بانوی فاضله است. نگارنده تلاش نموده تا به اهم آنها اشارت نماید و محتوای هریک را باختصار بکاود.

بخش نخست از گفتار نخست تحت عنوان منابع نگارش متن اصلی کتاب بدین امر اختصاص یافته است. این بخش اگرچه بیش از حد مفصل گردیده و لکن خوانندهٔ گرامی هوشمند در مییابد که نگارنده را چاره‌ای جز آن نبوده است. بخش دوم از گفتار نخست در بیان احوال مشاهیر زنان در تاریخ ادیان است. زیرا در بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی‌امرالله نام جناب طاهره در کنار نام آن جاودانگان آمده است و آگاهی اجمالی از احوال آنان ضروری بنظر میرسیده است. بخش سوم از گفتار نخست توضیح تعلیم اساسی امر حضرت بهاء‌الله، وحدت رجال و

نساء. باستناد نصوص مقدّسه بهائیه است. برای تحقق این تعلیم مقدّس به حقیقت حضرت طاهره جان فداء فرموده است و او نخستین قربانی احقاق حقوق نسوان در عصر اخیر تاریخ جهان است.

گفتار دوم که به حقیقت متن اصلی کتاب است حاوی احوال حضرت طاهره است. پس از بیان تاریخ و جغرافیای شهر قزوین زادگاه طاهره در بخش نخست، بترتیب در بخشهای بعدی به اجداد و منسوبان، تولّد، روزگار کودکی و نوجوانی، ازدواج طاهره و دیگر حوادث مهمّه حیات او پرداخته ایم.

گفتار سوم اختصاص به آثار طاهره دارد. در بخش نخست اشعار طاهره و در بخش دوم آثار منشور طاهره نقل گردیده و مورد بررسی قرار گرفته است.

در این کتاب نهایت دقت بکار رفته تا اطلاعات مکتسبه از منسوبان جناب طاهره با محتوای مدارک موثّق موجود و نیز نظریات پژوهشگران بهائی و غیر بهائی با نصوص مبارکه طلعاعات مقدّسه بهائیه تطبیق گردد. تحسین و تقدیر و عنایت مستمرّ معهد مقدّس اعلیٰ خصوصاً طیّ دو مرقومه مبارکه مورّخه نهم شهرالملك ۱۵۰ بدیع (۱۴ فوریه ۱۹۹۴ میلادی) و سیزدهم شهرالرحمة ۱۵۲ بدیع (پنجم جولای ۱۹۹۵ میلادی) دارالانشاء بیت العدل اعظم الهی مشوق اصلی این فانی در اتمام کتاب " حضرت طاهره " گشته است.

مساعدت دائره جلیله نصوص و الواح مرکز جهانی امرالله نیز مورد کمال تقدیر قلبی نگارنده است.

مراحم و تشویقات حضرت ایادی امرالله، استاد دانشمند جناب علی اکبر فروتن علیه بهاء الله خصوصاً طیّ مکتوب مرغوب مورّخ پانزدهم می ۱۹۹۶ و مرقومه شریفه مفصله مورّخه ۱۴ نوامبر ۱۹۹۶ میلادی بی تردید این فانی را منبع عظیم نیروی روحانی بوده است.

آغاز و تکمیل پژوهش حاضر همچنین مدیون ترغیبات دو وجود نازنین و عزیز است. نخست مادر فداکار و موقنه ام متصاعده الی الله بانو قدسیّه آل نذاف علیها رضوان الله که پیش از همه مرا با نام و آثار حضرت

طاهره آشنا فرمود. دوم همسر محبوب و ارجمندم افسر عزیز که با نهایت محبت و گذشت در همه مراحل مرا یار و همکار وفادار و نظریات پر ارزش و متینش برایم مغتنم بوده است.

سعادت دیگر این فانی تشویقات گروهی از فضلاء امرالله و مؤسسه فخریه معارف بهانی است که آن نیز مستقر است و همواره منبع امید گشته است. در خاتمه وظیفه خود میدانم که از خادم جلیل امرالله جناب دکتر عنایت الله عنایتی و همسر ارجمند هنرمندشان امه الله سرکارخانم ایراندخت (فوزی) عنایتی که با کمال محبت در جریان تحقیقات این فانی تسهیلات لازم فراهم فرموده اند سپاسگزاری نماید.

آرزو دارم که این پژوهش ناقابل مورد مرحمت یاران هوشمند و فاضل قرارگیرد و چون گذشته مرا در انجام تعهدات دیگر یاری فرمایند.

نصرت الله محمد حسینی

تابستان سال ۱۹۹۸ در شهر برنابی، از کلمبیای انگلستان، کانادا

گفتار نخست در مقدمات

بخش نخست

منابع نگارش متن اصلی کتاب

شرح حیات جناب طاهره در آثار طلعات مقدسه بهائیه آمده و در دهها کتاب و صدها مقاله از پژوهشگران و نویسندگان بهائی و غیر بهائی بیان گشته و آثار آن نادرهٔ زمانه ارزیابی گردیده است، لذا منابع نگارش کتاب را ذیل دو عنوان منابع بهائی و غیربهائی مورد بررسی قرار میدهیم.

نخست — منابع بهائی

الف: آثار طلعات مقدسه: ذکر طاهره و آثار او در الواح مبارکه حضرت باب، جمال ابهی، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله به اختصار و یا تفصیل گردیده است.

۱- در آثار حضرت باب بکرات ذکر طاهره آمده و از او تجلیل فرموده اند و ما شمه ای از بیانات مبارکه را در طی شرح حیات طاهره نقل کرده ایم و چند توقیع مبارک را نیز در پایان احوال او آورده ایم.

۲- در الواح جمال ابهی نیز از طاهره تجلیل شده و ابیاتی از اشعار او نقل گردیده است. فقراتی از بیانات مبارکه را در متن کتاب درج کرده ایم.

۳- حضرت عبدالبهاء در الواح متعدده به احوال و آثار طاهره اشاره فرموده اند که برخی از بیانات مبارکه را در طی کتاب آورده ایم. اما دو اثر مبارک باید بیشتر کاویده شود. نخست کتاب تذکرة الوفاء است و دوم مقاله شخصی سیاح. عنوان کامل کتاب تذکرة الوفاء " تذکرة الوفاء فی ترجمة حياة قدماء الاحباء " است. این کتاب بیان احوال قریب یکصد تن از اصحاب عصر رسولی است. نفوسی که افتخار تشرف به حضور حضرت عبدالبهاء را داشته و نزد آن حضرت بسیار عزیز بوده اند. جناب طاهره از جمله آن نفوس بوده است و بشرحی که در متن کتاب حاضر (و به نقل از تذکرة الوفاء) آمده حضرت عبدالبهاء خاطرة جالبی از وی داشته اند. مطالب اصلی مربوط به طاهره در دو موضع از کتاب بیان گشته است. در یک موضع بتفصیل به بیان احوال او پرداخته اند (صص ۲۹۱-۳۱۰) و در طی شرح حیات جناب شمس الضحیٰ خورشید بیگم نیز مطالب مفصلی را در باب جناب طاهره مرقوم فرموده اند (صص ۲۷۰-۲۷۶). این کتاب از جمله مهمترین منابع نگارش کتاب حاضر است. کتاب تذکرة الوفاء در سال ۱۹۱۵ میلادی از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء صادر گشته و پیش از صعود مبارک اجازه انتشار آنرا به جناب آقامحمدحسین کهربائی عنایت فرموده اند. تذکرة الوفاء در سال ۱۹۲۴ میلادی در مطبعة عباسیه در حیفا و در سیصد و شانزده صفحه بطبع رسیده است. شیوة نگارش مبارک در این کتاب در عین فصاحت و بلاغت عارفانه و عاشقانه و شور افکن است. در عین سادگی در اوج امتناع است. از جمله هر خط از تحریر مبارک در باب حیات طاهره آکنده از نکات دقیقه است. نگارنده در حد توان خویش منابع مربوط به زندگی طاهره را با محتوای تذکرة الوفاء تطبیق نموده است. این کتاب به انگلیسی تحت عنوان " Memorials of the Faithful " ترجمه گردیده است.

عنوان کامل مقاله شخصی سیاح "مقاله شخصی سیاح که در تفصیل قضیه باب نوشته است" میباشد. این کتاب در فاصله سالهای ۱۳۰۶-۱۳۰۸ هجری قمری (۱۸۹۰-۱۸۸۸ میلادی) از قلم مبارک صادر

گشته است. عدم ذکر نویسنده کتاب دلالت بر نهایت محویت و عبودیت حضرت عبدالبهاء در ساحت جمال ابهی^۱ دارد. زیرا جائز نمیدانستند که در ایام حضرت بهاءالله ذکر از ایشان شود. هیکل مبارک نسخه‌ای از کتاب را در سال ۱۸۹۰ میلادی در ارض اقدس به پروفیسور براون Browne عنایت فرموده‌اند و بشرحی که بعداً خواهد آمد براون مبادرت به ترجمه کتاب بزبان انگلیسی نموده است. مقاله شخصی سیاح شامل چهار بخش است. بخش نخست (صص ۵۶-۱) اختصاص به حوادث عهد اعلی^۱ دارد و بخش دوم (صص ۱۱۳-۵۶) مربوط به حیات جمال ابهی^۱ است. در بخش سوم در اواخر کتاب (صص ۶۵-۱۱۴) لوح مبارک سلطان عیناً نقل گردیده است. بخش چهارم اختصاص به نقل شمه‌ای از بیانات مبارکه جمال ابهی^۱ و تعالیم آن حضرت دارد. مقاله شخصی سیاح نخستین بار در بمبئی بطبع رسیده و در پایان آن قید گردیده است "بتاریخ جمعه ۲۶ شهر ربیع الثانی ۱۳۰۸". نسخه مورد استفاده نگارنده در سال ۱۱۹ بدیع وسیله مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران بطبع رسیده است. حضرت عبدالبهاء در بخش نخست از کتاب (صص ۳۴-۳۲) به احوال طاهره و خصائص شخصیت جاودانه او اشاره فرموده‌اند. این بخش باوجود اختصار منبع بسیار مهمی برای نگارش کتاب حاضر بوده است.

۴- حضرت ولی‌امرالله در توقیعات متعدده به احوال و آثار طاهره و خدمات او اشاره فرموده‌اند که ما به نقل پاره‌ای از آن بیانات در متن اصلی کتاب حاضر پرداخته‌ایم. اما اثر جاودانه حضرت ولی‌امرالله God Passes By حاوی شرح مختصر و جامعی از حیات طاهره و نقش او در احتفال بدشت و دیگر حوادث عهد اعلی^۱ است. این کتاب چون دو کتاب تذکره‌الوفاء و مقاله شخصی سیاح یکی از مهمترین منابع نگارش کتاب حاضر است. God Passes By شاهکار تاریخ نگاری و متنی فلسفی، علمی و هنری است که برای پی بردن به نکات دقیقه عمیق مندرجه در آن باید با کمال دقت بکرات مطالعه شود. از خصائص عمده کتاب بررسی علل وقوع و نتایج حوادث تاریخی امر اعظم است که متأسفانه در آثار تاریخ نگاران بهائی کمتر بدان توجه گردیده است. این اثر نفیس به

لوح قرن احبّای غرب نیز معروف است و در سال ۱۹۴۴ میلادی بمناسبت یکصدمین سال ظهور امر اعظم انتشار یافته است. ترجمه فارسی آن وسیله جناب نصرالله مودت تحت عنوان " کتاب قرن بدیع " انجام یافته و آن نیز منتشر گشته است.

ب - آثار تاریخ نگاران بهائی:

۱- تاریخ نبیل زرنندی ؛ این کتاب تألیف جناب یار محمد زرنندی (۱۸۹۲-۱۸۳۱ میلادی) ملقب از قلم ابهی به " نبیل اعظم " است. نبیل زرنندی که در کودکی مختصری خواندن و نوشتن فراگرفته و تا نوجوانی در موطن خویش به شبانی اشتغال داشته در هفده سالگی در سال ۱۸۴۷ میلادی با امر بدیع آشنا شده و وسیله جناب سید حسین مهجور زواره ای و جناب سید محمد اسمعیل ذبیح زواره ای فائز به ایمان گشته است. وی از آغاز ایمان عاشقانه قیام بخدمت کرده و به توفیقات عظیمه در میدان تبلیغ نائل گردیده است. نبیل پس از صعود جمال ابهی طاقت فرقت نداشته لذا مدتی پس از صعود مبارک خود را در بحر غرق نموده است. از نبیل تاریخ امر و نیز چند مثنوی و اشعار دیگر و مکاتبات متعدده با اصحاب باقی مانده که همه گویای عمق عرفان و اطلاعات امری و ادبی اوست. تاریخ جاودانه نبیل چون گوهری است که بر تاج تاریخ نگاری در دور بهائی میدرخشد. نبیل نگارش تاریخ خویش را در سال ۱۳۰۵ هجری قمری (۱۸۸۸-۱۸۸۷ میلادی) آغاز کرده و پس از حدود یک سال و نیم آنرا پایان برده است (۱). لذا باید وقایع سالهای ۱۳۰۷ قمری (حدود ۱۸۹۰ میلادی) تا صعود جمال ابهی (۱۸۹۲ میلادی) را بعداً نوشته باشد. بخشهایی از تاریخ نبیل به تصویب حضرت بهاءالله فائز گشته است. بدین ترتیب که میرزا آقاخان خادم آنها را در حضور مبارک قرائت مینموده و جمال ابهی اظهار قبول و رضاء میفرموده اند. همچنین صفحاتی از این تاریخ به تصویب و تصحیح حضرت عبدالبهاء رسیده است (۲). منبع دانش نبیل در نگارش تاریخ جاودانه اش بیانات کتبی و شفاهی حضرت بهاءالله، آثار حضرت باب، گزارش کتبی تنی چند از احباب از مشاهدات عینی خویش، مشاهدات

شخصی خود نبیل و اطلاعاتی است که طی چند ده سال از سابقین اولین و گروهی از مشاهیر بایته و اهل بهاء از جمله جناب میرزا موسی کلیم بدست آورده است. حضرت ولی امرالله نیمه نخست تاریخ نبیل زرنندی را که حاوی شرح حوادث عهد اعلی است و به خروج حضرت بهاءالله از ایران و عزیمت به بغداد خاتمه مییابد تنقیح و تلخیص نموده و به انگلیسی ترجمه فرموده اند. عنوان ترجمه انگلیسی "The Dawn Breakers" است. این ترجمه چند بار بطبع رسیده است. ترجمه انگلیسی وسیله ایادی امرالله جناب عبدالجلیل سعد از قضات برجسته و فضلاء بهائی مصر با عنوان "مطالع الانوار" به عربی ترجمه شده و انتشار یافته است. جناب عبدالحمید اشراق خاوری متن عربی مطالع الانوار را به فارسی ترجمه نموده است. این ترجمه نیز چند بار بطبع رسیده است.

(۳) نبیل زرنندی در مواضع متعدده از تاریخ خویش خصوصاً در سه فصل: بعثت حضرت باب، سفر طاهره از کربلا به خراسان، اجتماع اصحاب در بدشت و واقعه تیراندازی به ناصرالدین شاه به بسیاری از حوادث مربوط به حیات جناب طاهره اشاره کرده و اطلاعات ارزشمندی را برای آیندگان بجای نهاده است. آنچه نبیل در خصوص حیات طاهره نوشته است در نهایت استحکام است. تنها چند نکته از تاریخ او در باب طاهره باید با نصوص مبارکه خصوصاً محتوای تذکره الوفاء و کتاب قرن بدیع تطبیق شود و این امر در طی متن کتاب حاضر انجام گردیده است.

۲- نوشته شیخ سلطان کربلاتی: اجداد جناب شیخ سلطان معروف به عرب از علماء و بزرگان کربلا بودند. شیخ سلطان مردی فاضل و از شاگردان فداکار و مقرب جناب سید کاظم رشتی بود و در کربلا مؤده ظهور را از جناب طاهره شنید و مؤمن گشت. (۴) شیخ سلطان در همان آغاز ظهور به شیراز رفت ولکن چون بیمار بود در روزهای نخست توفیق زیارت حضرت باب را نیافت. حضرت باب برای او پیغام فرستادند که به عیادت او تشریف خواهند برد، این بود که همراه غلام حبشی به عیادت وی رفتند. نامبرده داستان تشرّف خویش را در آن شب به حضور حضرت باب برای نبیل زرنندی اینگونه تعریف کرده است: "حضرت باب بمن پیغام داده

بودند که قبل از ورود به اطاق چراغ را خاموش کنم. وقتی وارد اطاق شدند تاریک بود. من در آن تاریکی دامن مبارک را گرفتم و با کمال تضرع عرض کردم ای مولای محبوب رجاء دارم تضرع مرا بشنوی و آرزوی مرا برآری تا در راه تو شهید شوم. جز تو کس دیگری نمیتواند مرا باین موهبت کبری برساند. حضرت فرمودند ای شیخ من هم همین آرزور را دارم که در راه محبوب فداء شوم، بیا ما هر دو دست بدامن محبوب واقعی بزنیم و از او بطلبیم که آرزوی ما را برآورد. من بتو قول میدهم که دعا کنم تا خداوند تشرّف به حضور بهترین محبوب را برای تو فراهم کند. وقتی به حضور او مشرف شدی مرا بیاد آور. آن روز خیلی عظیم است، چشم روزگار چنان روزی را ندیده. حضرت باب وقتی میخواستند تشریف ببرند مبلغی بمن عنایت فرمودند. هرچه خواستم قبول نکنم ممکن نشد. با اصرار مرا وادار بقبول فرمودند. بعد برخاسته تشریف بردند. کلمه بهترین محبوب که فرمودند مرا متحیر کرد که مقصود کیست. اول خیال کردم که حضرت طاهره است بعد حدس زدم که شاید منظور سید علو (۵) باشد. در تردید بودم و نمی دانستم چطور این راز را کشف کنم. بعدها که به حضور حضرت بهاءالله مشرف شدم یقین کردم که مقصود حضرت باب از بهترین محبوب که در راه او آرزو جانفشانی داشتند حضرت بهاءالله بودند. (۶) چون اقامت شیخ سلطان در شیراز در آن ایام صلاح نبود حضرت باب امر فرمودند پس از کسب بهبودی به کربلا برگردد و بخدمت امر جدید ادامه دهد. وی در کربلا در خدمت جناب طاهره بود و به نشر نفعات الله اشتغال داشت و اوامر طاهره را با جان و دل اجراء می نمود. هنگام شهادت حضرت باب در کربلا بود و هم در آنجا بود که بدام نیرنگهای سیدعلو افتاد. شیخ سلطان خود را وصی سیدعلو که دعاوی واهی داشت می دانست. از قضا جناب حاج سید جواد کربلانی نیز در دام حیل سیدعلو گرفتار بود. در سال ۱۲۶۷ هجری قمری (۱۸۵۱ میلادی) که حضرت بهاءالله به کربلا تشریف بردند شیخ سلطان را نصیحت و هدایت فرمودند. حاج سید جواد کربلانی نیز متنبه شد. اصحاب از گرد سیدعلو دور گشتند و چون او خود را

تنها یافت به عظمت مقام حضرت بهاءالله اعتراف کرده توبه نمود و سوگند یاد کرد که دیگر لب بدینگونه یاوه‌گوئیها نگشاید. (۷) شیخ سلطان به امر جمال‌ابهی مؤمن گشت و نهایت عشق را به آن حضرت و حضرت عبدالبهاء داشت. دختر نامبرده همسر جناب میرزا موسی کلیم برادر بلند اختر جمال‌ابهی بود. همین شیخ سلطان بود که بعدها از بغداد به کردستان رفت و در التزام جمال‌ابهی به بغداد مراجعت نمود. مکتوبی از جناب شیخ سلطان به عربی در دست است که بسال ۱۲۶۳ هجری قمری (۱۸۴۷ میلادی) از کربلا خطاب به بایبان ایران نوشته است. عین این مکتوب در جلد سوم ظهورالحق (صص ۲۵۹-۲۴۵) تألیف جناب فاضل مازندرانی آمده است. قدمت این سند ارزشمند و صحت مطالب آن که ناشی از مشاهدات عینی نویسنده است نگارنده را برآن داشت که مکتوب مورد بحث را از منابع مهمه شرح حیات جناب طاهره داند. در این مکتوب به برخی از وقایع مربوط به حیات طاهره در سالهای نخستین ظهور حضرت باب، اقدامات گروهی از اصحاب خصوصاً ملا احمد حصاری علیه آن جناب، مقامات علمی و روحانی طاهره و تألیفات او اشاره گشته است. از متن مکتوب روشن میشود که شیوه‌های انقلابی جناب طاهره تا چه حد مورد مخالفت گروهی از اصحاب اولیه بوده است.

۳- تاریخ میرزا حسین همدانی: جناب میرزا حسین همدانی دانی جناب حاج صدرهمدانی ملقب به صدرالصدور است. (۸) جناب رضاخان ترکمان از اصحاب جانفشان عهد اعلی که در حوادث قلعه طبرسی به شهادت رسیده نیز از منسوبان میرزا حسین است. (۹) میرزا حسین در آغاز مشرب عرفانی داشت و با اهل تصوف محشور بود. چون مردی ادیب، خطاط و زبان دان بود بعنوان منشی یک از وزراء ناصرالدین شاه بکار اشتغال یافت و اندک اندک در دربار شاه مقرب گشت. در سفر نخست ناصرالدینشاه به اروپا (۱۸۷۳ میلادی) او نیز از همراهان شاه بود و تجارب خوبی بدست آورد. هنگام مراجعت به ایران مدتی در استانبول اقامت نمود. چون به ایران برگشت با اتهام ایمان به امراعظم زندانی گردید. در آن ایام (سال ۱۲۹۱ هـ. قمری برابر ۱۸۷۴ میلادی) آقاجمال بروجردی با گروهی

از علماء شیعی در مجلس مخصوص مباحثه و مباحله کرده و بر اثر عدم رعایت اصول حکمت ضوضاء پدید گشته بود. در نتیجه آقا جمال بروجردی و تنی چند و از جمله میرزاحسین گرفتار زندان شدند. پس از رهائی از زندان در دفتر مانکجی Manakji سرپرست زرتشتیان ایران در آن زمان بکار انشاء و ضمناً مطالعه و تحقیق و تألیف پرداخت. (۱۰) میرزاحسین در سال ۱۲۹۹ هـ. قمری (حدود ۱۸۸۱-۱۸۸۲ میلادی) در رشت صعود نمود.

میرزاحسین بینهایت مورد احترام مانکجی بود و یک شب که در خانه مانکجی مهمان بود میزبان از وی درخواست نمود که کتابی در باب تاریخ امر بدیع بنگارد و نامبرده قبول نمود. میرزا حسین از جناب ابوالفضائل برای نگارش تاریخ امر کمک طلبید و ابوالفضائل نیز برخی مواد لازمه خصوصاً مسموعات خویش را از جناب حاج سید جواد کربلانی در اختیار او گذاشت و از وی خواست که نسخه خطی تاریخ حاج میرزا جانی کاشانی را بدست آورد و با استفاده از آن متن و نیز دو کتاب ناسخ التواریخ و روضة الصغای ناصری (بعنوان مستند برای بیان تاریخ روز و ماه و سال وقوع حوادث عهداعلی) بنگارش تاریخ خود پردازد. سپس اوراق خطی را بتدریج نزد حاج سید جواد کربلانی برای تأنید و تصحیح بفرستد. ابوالفضائل مقدمه‌ای برای ضمّ به کتاب میرزاحسین نوشت و او را در این مقدمه برعایت انصاف و بیان حقیقت تشویق نمود. میرزاحسین تصمیم گرفت تاریخ خود را در دو مجلد تألیف نماید. جلد نخست در بیان حیات حضرت باب و جلد دوم در خصوص حیات جمال ابهی. میرزاحسین برپایه اطلاعات و نظریات واصله از جناب ابوالفضائل بنگارش جلد نخست مبادرت کرد و لکن مانکجی وی را برآن داشت که تغییراتی در تاریخ خود دهد و اصولاً بسیاری از مطالب را شخصاً به میرزاحسین دیکته می نمود که بنگارد. این بود که شیوة نگارش و محتوای کتاب با میل مؤلف توافق کامل نداشت. بهرحال عمر جناب میرزاحسین همدانی کفاف نداد که جلد دوم کتاب تاریخ خود را بنویسد. قصد حقیقی نامبرده تصحیح و تکمیل تاریخ حاج میرزاجانی

بوده که گاه بدان نائل شده و گاه بعَلت دخالت مانکجی در کار تألیف تحقق نیافته است. متن اصلی فارسی کتاب تا کنون بطبع نرسیده و لکن از همان زمان تألیف نسخ خطی متعدّد از آن فراهم گشته است. غالب این نسخ با یکدیگر اختلاف داشته و کاتبین بی اطلاع به ذوق و سلیقه خویش در متن تغییراتی داده اند. نگارنده این سطور حدود چهل و پنج سال پیش در کتابخانه فتح اعظم (کتابخانه حظیرة القدس ملى بهائیان ایران) در طهران به نسخه ای از کتاب میرزاحسین همدانی دست یافت که وسیله جناب آقا محمّد فاضل قاضی تصحیح و تکمیل شده بود. این نسخه که به " تاریخ بدیع بیانی" شهرت دارد در حدود سال ۱۳۰۰ هـ. قمری (۱۸۸۲ میلادی) تحریر گشته است. تاریخ میرزاحسین همدانی تحت عنوان "تاریخ جدید" وسیله پرفسور ادوارد براون به انگلیسی ترجمه گردیده است. تاریخ جدید حاوی شرح حیات حضرت باب و گروهی از اصحاب خصوصاً جناب قدّوس، جناب باب‌الباب و جناب طاهره است. حوادث قلعه طبرسی و دو واقعه نیریز و زنجان تشریح شده و جریان مجلس ولیعهد در تبریز و واقعه شهدای سبعة طهران و شهادت حضرت باب در آن توضیح گردیده است. در مواضع متعدّده از این تاریخ گاه باختصار و گاه به تفصیل به احوال جناب طاهره اشاره گردیده است. مؤلف با نقل نوشته حاج میرزاجانی کاشانی مقام جناب طاهره را بعنوان "رایت طالقانی" ۱۱ مذکور در روایت شیعی تجلیل کرده است. در تاریخ میرزاحسین واقعه قتل ملاّ تقی برغانی (عموی جناب طاهره) و حوادث خونین ناشی از آن توضیح شده، اجتماع بدشت توصیف گشته و به شهادت جناب طاهره اشاره گردیده است. محتوای این تاریخ خصوصاً مطالب مربوط به حیات طاهره باید با متن تاریخ نبیل زرنندی تطبیق شود. زیرا در پاره ای موارد با یکدیگر توافق ندارند و ما به برخی از این نکات در متن و یا حواشی کتاب حاضر اشاره کرده ایم.

۴- تاریخ سمندر: مؤلف این تاریخ جناب شیخ کاظم قزوینی ملقب از قلم ابهی به سمندر است. سمندر فرزند جناب شیخ محمّد نبیل قزوینی بود و درسال ۱۲۶۰ هـ. قمری (۱۸۴۴ میلادی) در قزوین متولّد گردید و از

همان اوان کودکی در دامان امر بدیع پرورش یافت. الواح متعدده از قلم ابهی^۱ و خامه حضرت عبدالبهاء باعزاز نامبرده نازل گردیده است. صعودش در قزوین بسال ۱۳۳۶ هـ. قمری (۱۹۱۷ میلادی) واقع گشت. تاریخ سمندر حاوی بیان برخی از وقایع مهمه عصر رسولی و شرح حیات گروهی از اصحاب در آن عصر است. جناب سمندر خود غالباً شاهد وقایع بوده و با اصحاب اولیه معاشرت و مکاتبت داشته است. نامبرده هنگام فرار جناب طاهره از قزوین به طهران چهارساله بوده است و وقایع را تا حدودی بخاطر داشته است. سمندر در مواضع متعدده از تاریخ خویش به وقایع حیات جناب طاهره و از جمله ایام کودکی و نوجوانی او اشاره کرده است. اما آنچه بیشتر مورد استفاده نگارنده این سطور قرار گرفته رساله ایست که او اختصاصاً در باب حیات طاهره نوشته است. این رساله در تاریخ سمندر و ملحقات (صص ۳۷۰-۳۴۳) درج گردیده است. (۱۲) رساله مورد بحث بخواهش امة الاعلیٰ خانم دکتر مودی Moody علیها رضوان الله (۱۳) و حضرات ایادی امرالله در طهران و اعضاء محفل روحانی قزوین نوشته شده و لکن خطاب اصلی به دکتر مودی است. این رساله بحقیقت مکتل تاریخ سمندر است زیرا نکات بسیاری که در متن تاریخ او نیامده در این رساله توضیح گردیده است. متأسفانه این رساله مطالبی در باب واقعه بدشت و ایام مسجونیت جناب طاهره در خانه کلانتر ندارد و لکن متن اصلی تاریخ سمندر حاوی نکات جالبی از ایام حیات طاهره و نیز حادثه قتل ملا محمد تقی برغانی و فرار طاهره از قزوین است. (۱۴)

۵- مقاله ادیب العلماء: این مقاله نوشته ایادی امرالله جناب میرزا حسن ادیب فرزند ملا محمد تقی طالقانی است. وی در سال ۱۲۶۴ هـ. قمری (۱۸۴۷ میلادی) در قریه کرکبود طالقان تولد یافت. پدر او که مدتی در دربار معلم زینت الدوله دختر فتحعلی شاه قاجار و لذا صاحب مال و اعتبار بود در سال ۱۲۷۵ هـ. قمری (۱۸۵۸ میلادی) در گذشت. جناب ادیب تحصیلات خود را در ادب فارسی و عربی، علوم ریاضی، فلسفه و فقه و اصول در مدارس میرزا صالح و خان مروی در طهران و

سپس اصفهان تکمیل نمود. وی از سال ۱۲۹۱ هـ. قمری (۱۸۷۴ میلادی) مدتی ندیم شاهزاده علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم در ایام ناصرالدین شاه بود و شاهزاده کتابخانه خود را بدست وی سپرده بود. جناب ادیب همراه سه تن دیگر (۱۵) تحت نظر اعتضادالسلطنه در تألیف جلد نخست از نامه دانشوران شرکت داشت که این نکته در دیباچه دائرةالمعارف مذکور قید گردیده است. جناب ادیب پس از در گذشت اعتضادالسلطنه مدتی در دارالفنون طهران بتدریس اشتغال یافت. در حدود سال ۱۳۰۴ هـ. قمری (۱۸۸۶ میلادی) به شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله در تألیف کتاب مقام زخار کمک کرد. از آن پس شهرت و احترامش مزید گشت و از دولت لقب ادیب العلماء یافت. جناب ادیب مشرب تصوف داشت و از بابیان احتراز مینمود و لکن اراده الهی چیز دیگر بود و سرانجام ادیب به تحقیق در باب امر بدیع پرداخت و در حدود سال ۱۳۰۷ هـ. قمری (۱۸۹۰ میلادی) با زیارت کتاب مبارک ایقان بایمان فائزگشت. در آغاز احتیاط می نمود و لکن خیلی زود قیام بر خدمت امرالهی فرمود و به مقام ایادی امرالله ارتقاء یافت. با بسیاری از بزرگان و علماء و ادباء معاشرت کرد و تلاش برای هدایت آنان نمود. در ایام حضرت عبدالبهاء نیز قائم بخدمات مهمه گشت. به بسیاری از نقاط ایران و هندوستان اسفار تبلیغی نمود و همواره از ارکان مهمه تشکیلات اداری بهائی نیز محسوب بود. جناب ادیب در سال ۱۳۲۷ هـ. قمری (۱۹۰۹ میلادی) در طهران صعود نمود و در بقعه امامزاده معصوم مدفون گشت. از ادیب رسالات استدلالی و تاریخی و نیز اشعاری باقی است. (۱۶) از جمله آثار باقی مانده از جناب ادیب رساله ایست در بیان احوال جناب طاهره. جناب سمندر در آخر رساله خویش در باب حیات طاهره اظهار مینماید که چون از واقعات طهران به بعد مربوط به زندگی طاهره اطلاع کافی نداشته از اعضاء محفل روحانی طهران تقاضا نموده که شخص مطلّعی در باب بقیّه حیات طاهره رساله ای بنگارد و جناب ادیب بانجام این مهم مبادرت فرموده است. رساله جناب ادیب اگرچه در نهایت اختصار است و لکن حاوی نکات دقیقه بسیاری است. زیرا نامبرده مدتی نزد برادر

فاضل جناب طاهره، میرزا عبدالوهاب قزوینی به تحصیل فلسفه اشتغال داشته و از وی در باب طاهره کسب اطلاعاتی کرده است. در مواضع متعدده از کتاب حاضر از محتوای رساله جناب ادیب استفاده شده است. (۱۷)

۶- رساله بغدادی: این رساله بعربی و تألیف جناب آقا محمد مصطفی بغدادی است. آقا محمد مصطفی فرزند جناب شیخ محمدشبل بغدادی است که از علماء بزرگ شیعی اثنی عشری عراق و از شاگردان برجسته جناب سید کاظم رشتی بوده است. (۱۸) جناب شبل هنگام مسجونیت جناب ملا علی بسطامی در زندان بغداد چند بار بحضور وی رسیده و در همان اوقات یا مدتی پیش از آن با امر بدیع مؤمن گشته است. جناب شبل به ایران رفت تا به حضور حضرت باب شرفیاب شود و توفیق نیافت لذا به خراسان عزیمت نمود و مدتی در مشهد در محضر جناب قدّوس و جناب باب الباب بود. سپس به بغداد برگشت و در خدمت جناب طاهره بود و از آن جناب حمایت می نمود. بشرحی که در متن این کتاب آمده است جناب طاهره و همراهان مدتی در بغداد در خانه شبل اقامت داشتند. نامبرده با پسر خردسالش آقا محمد مصطفی و گروهی از اصحاب عرب و ایرانی همراه جناب طاهره مجدداً به ایران رفت. قصد پیوستن به اصحاب قلعه طبرسی داشت، ولیکن میسر نشد. عاقبت به عراق مراجعت نمود و همچنان بخدمات مهمه قائم بود تا آنکه دو روز پس از شهادت حضرت باب مرغ روحش به جهان جاودان پرواز نمود. (۱۹) آقا محمد مصطفی در سال ۱۲۵۶ هـ. قمری (۱۸۴۰ میلادی) در شهر بغداد تولّد یافت. (۲۰) در خردسالی همراه پدر در ظلّ امر بدیع وارد و از ملازمان جناب طاهره گشت. وی همراه پدر و در التزام جناب طاهره به ایران رفت و از نزدیک شاهد وقایع حیات حیرت انگیز طاهره بود. در ایام اقامت حضرت بهاء الله در بغداد با آنکه در آغاز جوانی بود از جهان فانی رسته و به محبوب الهی پیوسته بود. در حدود سال ۱۲۷۰ هـ. قمری (۱۸۵۳ میلادی) هنگامیکه چهارده ساله بود به مقام من یظهري جمال قدم مؤمن گشت. ۲۱ حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء در خصوص او چنین میفرمایند:

... از جوانی فرید و یگانه در نهایت شهامت و شجاعت و وفاق شهیر آفاق بود. از بدو طفولیت در شبستان دل بدلات پدر شمع هدایت برافروخت و پرده اوهام بسوخت. دیدهٔ بینا گشود و آیات کبری مشاهده نمود... کسی که در عراق در تاریخ هفتاد شهیر به محبت تیر آفاق بود این ذات محترم بود... باری این هژبر فائق در هر کوئی جسورانه و مردانه عبور و مرور می نمود و عوانان از قوت بازو و شدت بآس او جرأت تعرض نمی نمودند... اوّل شخص احباء در عراق بود... چون اعلان من ینظهره اللّٰهی به مسامع اهل آفاق رسید جناب مشاّرالیه از نفوسی بود که قبل از اعلان مؤمن و موقن بود... باری بنهایت قوت بر خدمت امر برخاست و شب و روز آرام نداشت... در ایام شدت و ضیق به عکا وارد گشت و بشرف لقاء فانز گردید و خواهش سکنی در حوالی عکا نمود. مأذون به بیروت شده در آنجا بخدمت پرداخت. (صص ۲۰۵-۲۰۲).

آقا محمد مصطفیٰ سالها چه در ایام جمال ابهیٰ و چه در عهد حضرت عبدالبهاء قائم به خدمات مهمه بود. با فرزندان ارجمندش حسین افندی اقبال، علی افندی احسان و ضیاء افندی بغدادی (دکتر ضیاء مبسوط بغدادی) در بیروت تجارتخانه داشت که یک شعبه آن در اسکندرون بود. محمد مصطفیٰ مدتها واسطهٔ وصول و ایصال عرائض احباء و الواح مبارکه بود. این شمشیر بران عهد و پیمان (بقول جناب دکتر حبیب مؤتد علیه رضوان الله) (۲۲) ایام حیات را در خدمت امر و حمایت از عهد و میثاق الهی گذرانید. جناب دکتر مؤتد در کتاب خاطرات حبیب در خصوص او چنین مینویسد: "با اشخاص مهم آمیزش و ملاقات می نمود. با رؤسای لشگری و کشوری عثمانیان ارتباط داشت. در واقع سنگر اوّل ارض اقدس را داشت و پیش قراول امر بود و حصن حصین امرالله را از هجمات و لطمات اعداء حفظ می کرد. از تلامذه ایرانی بهر نحوی که می توانست و میسر بود سرپرستی و اعانت می فرمود و از زائرین و واردین ارض مقدس پذیرائی و دلجوئی و رهنمائی می نمود و در واقع مرکز مهم امری و سنگر مقدم را دارا بود و از بطش و هیمنه و وقار او یار و اغیار حساب می بردند..." (صص ۱۱-۱۰). جناب

آقامحمد مصطفیٰ در اواخر حیات بینائی خویش را از دست داد. سرانجام در سال ۱۳۲۸ هـ. ق (حدود ۱۹۱۰ م) در اسکندرون با نهایت ایقان به ملکوت جاودان شتافت. در هنگام صعود هفتاد و دو سال داشت. جناب آقامحمد مصطفیٰ رساله شرح حیات جناب طاهره را بخواهدش جناب ابوالفضائل تألیف کرده است. (۲۳) بطوری که جناب شیخ محیی‌الدین کردی نوشته فائق افندی ارمنی (که بهائی بوده و پس از صعود حضرت عبدالبهاء از صراط مستقیم منحرف گشته است) نسخه‌ای از رساله را نزد جناب حاج نیاز کرمانی یافته و به شیخ محیی‌الدین داده که طبع نماید. چون این نسخه دارای برخی اغلاط لغوی و کلمات نامأنوس ادبی بوده تصحیح شده و سپس بطبع رسیده است. اصل رساله آقامحمد مصطفیٰ بعربی است. این رساله در سال ۱۳۳۸ هـ. ق (۱۹۱۹ م) در قاهره بطبع رسیده است. رساله مذکوره اخیراً وسیله جناب ابوالقاسم افغان بفارسی ترجمه گردیده و ضمن چهار رساله تاریخی (صص ۴۴-۱۸) طبع گردیده است. آقامحمد مصطفیٰ در ابتداء رساله به اختصار به بیان احوال خویش پرداخته و سپس مشاهدات خود را از ملازمت با جناب طاهره یک یک بیان نموده است. این رساله از منابع مهمه نگارش کتاب حاضر است. نکاتی در این رساله مطرح شده که در هیچ یک از منابع تاریخی مربوط به حیات جناب طاهره نیامده است.

۷- تاریخ کواکب الدرّیه: عنوان کامل این کتاب "الکواکب الدرّیه فی مآثر البهائیه" و مؤلف آن میرزا عبدالحسین آواره است که پس از طرد روحانی نام خانوادگی "آیتی" پذیرفته است. آواره پیش از پذیرش امر بهائی به شیخ عبدالحسین تفتی شهرت داشته است. وی در حدود سال ۱۳۱۹ هـ ق (۱۹۰۱ م) وسیله برادر بزرگترش شیخ محمدعلی تفتی در قصبه تفت به جامعه بهائی پیوست. مدتی در اردستان بتدریس کودکان و چند سال در شهرهای ایران خصوصاً کاشان و طهران به تبلیغ اشتغال داشت. دو بار به حضور حضرت عبدالبهاء شرفیاب گشت. پس از صعود مبارک به ارض اقدس احضار گشت و چندی مقیم آن بلد شد. سپس مأموریت انگلستان یافت. با آنکه در جمع بهائیان ایران مورد توجه بود

و شهرت داشت و لکن چون مرتکب برخی افعال ناروا گشت و در مصر و بیروت نیز قبلاً در الفت میان اجنباء و محفل روحانی محلّ ایجاد اختلال کرده و قلب مبارک حضرت ولیّ امرالله را محزون نموده بود اهل حقیقت بتدریج از وی دوری نمودند. سوء اعمال و آمال واهی او سرانجام سبب سقوط وی گشت و در همان سالهای نخستین عهد ولایت منفور همگان و مطرود مرکز امر رحمن گردید. چون توبه نامه غیرمتین او مقبول نگشت با نام جدید آیتی آغاز مخالفت کرد و از حروف نفی در ادوار گذشته پیشی گرفت. آواره پس از مشاهده عظمت و اشتهار کامل امرالله در نهایت خسران در سال ۱۳۳۲ شمسی در گذشت.

تاریخ کواکب الدرّیه شامل دو جلد است. جلد نخست در باب حوادث دو عهد اعلیٰ و ابهی است و جلد دوم به عهد حضرت عبدالبهاء اختصاص دارد و شامل شرح کوتاهی در باب تاریخ آغاز عهد ولایت است. با آنکه جلد نخست تاریخ او حاوی اشتباهات عجیب تاریخی است (۲۴۱) و لکن شامل اطلاعات مهمی در باب حیات و آثار جناب طاهره است. مؤلف در صفحات ۶۶-۶۰ به بیان مقدمات احوال جناب طاهره می پردازد. مطالب مطروحه جز در یکی دو مورد جزئی قابل استفاده است. در صفحات ۲۶-۱۱۰ دنباله حیات طاهره را پی میگیرد و اطلاعات مفیدی ارائه مینماید. این بخش حاوی وقایع حیات جناب طاهره تا ورود به طهران است. در این بخش نیز یکی دو مورد از نکات با کتاب تذکره الوفاء اثر قلم حضرت عبدالبهاء مطابقت ندارد. البته به همه این نکات در متن کتاب حاضر اشاره گردیده است. در صفحات ۲۳-۳۰۵ به بیان وقایع ایام مسجونیت طاهره و سرانجام شهادت آن جناب پرداخته است. این بخش نیز حاوی اطلاعات مفیدی است. مؤلف در مواضع دیگر جلد نخست نیز به وقایع مربوط به حیات و آثار طاهره اشاره کرده است. همچنین به درج چند مرقومه از طاهره مبادرت نموده که حائز اهمیت است. مجلد نخست کواکب الدرّیه بلحاظ انور حضرت عبدالبهاء رسیده و با دست مبارک خوش برخی از مواضع آن را تصحیح فرموده اند. و لکن این بدان معنی نیست که تمام کتاب را

ملاحظه و تصویب فرموده باشند. جلد نخست کتاب در یک مقدمه، سه فصل و یک خاتمه تألیف شده و در سال ۱۹۲۳ میلادی در مطبعه سعاده در قاهره بطبع رسیده است.

۸- تاریخ مارثاروت: این کتاب به انگلیسی و نامش "Tahirih The Pure: Iran's Greatest Woman" است و به حضرت ورقه علیا تقدیم گشته است. ایادی امرالله جناب مارثاروت Martha L. Root با مطالعه آثار مطبوع و خطی (بکمک احتیای فارسی زبان) و مصاحبه با بسیاری از یاران مهد امرالله و بستگان جناب طاهره در طهران و قزوین به تألیف این کتاب مبادرت نموده است. (۲۵) خانم مارثاروت در دهم آگست سال ۱۸۷۲ میلادی در شهر ریچ وود Richwood ایالت اوهایو Ohio بدنیا آمد. پس از انجام تحصیلات اولیه به دانشگاه شیکاگو رفت و از آنجا فارغ التحصیل گردید. پس از فراغ از تحصیلات در آغاز به تعلیم اشتغال یافت و سپس به روزنامه نگاری پرداخت. (۲۶) در حدود سالهای ۱۹۰۸-۱۹۰۹ در نتیجه مذاکره با ایادی امرالله جناب روی ویلهلم Roy Wilhelm و جناب تورنتون چیس Thornton Chase بشرف ایمان فائز گشت. پس از ایمان به امر بدیع عاشقانه قیام بخدمت نمود. در سال ۱۹۱۲ میلادی چهارصد تن از روزنامه نگاران و دیگران را برای استماع بیانات حضرت عبدالبهاء به هتل شنلی Schenley در پیتسبورگ Pittsburgh دعوت کرد و توفیق بسیار یافت. اما خدمات جاودانه او در آخرین سالهای عهد میثاق و در ایام ولایت باوج اعتلاء رسید. به مدت ۲۰ سال چهار بار بدور کره ارض سفر نمود و پیام امر اعظم را به اهل عالم ابلاغ فرمود. تقریباً به همه جای جهان جز روسیه سفر کرد. با پادشاهان، ملکه ها، شاهزادگان، رؤساء جمهور، وزراء و سیاستون، استادان دانشکاهها، فضلاء، ادباء، شعراء و مردم عادی در خصوص امرالهی مذاکره نمود و نفوس بسیاری را به امر بدیع راهنمون گشت. در بیش از چهارصد دانشگاه و کالج سخنرانی فرمود. هشت بار با علیا حضرت ملکه ماری Marie ملکه رومانی ملاقات و مذاکره نمود. ملکه رومانی حتی در نخستین مصاحبه (ژانویه ۱۹۲۶) به عظمت امر بدیع و تعالیم

مبارک اعتراف نمود که نتیجه آن صدور اعلامیه مخصوص در این باب بود. اعلامیه مذکور بزبانهای مختلف در سراسر جهان انتشار یافت. سرانجام در اعلامیه ثالث علناً و صریحاً به ایمان خویش به امر بدیع اعتراف فرمود. مارثا روت به ایران نیز سفر کرد و در برخی از شهرها خصوصاً طهران و قزوین از اماکن متبرکه و تاریخیه امر دیدن نمود. صعود این بانوی خادمه جلیله در هونولولو Honolulu و در بیست و هشتم سپتامبر ۱۹۳۹ واقع گردید. (۲۷) در هنگام صعود ۶۷ سال داشت. عشق و خلوص و خدمات تبلیغی و تشویقی جناب مارثا روت موجب شده که حضرت ولی امرالله به او عنوان "سرحلقه مبلغین و مبلغات"، "مقتدای مبلغین و مبلغات"، "فخر المبلغین و المبلغات"، "آیت انقطاع"، "مشعل الحب و الوداد"، "مثال الشجاعة و الوفاء"، "قره العیون اهل بهاء"، و "قبسه نار محبه الله" عنایت فرمایند. ایادی امرالله مارثا روت هنگام اقامت در طهران و قزوین (در سال ۱۹۳۰م) به منابع مختلف مربوط به احوال و آثار جناب طاهره دست یافت. با برخی از بستگان و نوادگان این نادره زمانه گفتگو نمود و اطلاعات پر ارزشی بدست آورد. غالب اطلاعاتی که نگارنده این سطور در مدت پنج سال (۱۹۷۳-۱۹۷۸م) تدریس در دانشکده علوم اداری و بازرگانی قزوین از خوششان و احفاد جناب طاهره بدست آورده با اطلاعات مکتسبه وسیله خانم مارثا روت تطابق دارد و این میرساند که نامبرده در مدت بسیار کوتاه اقامت در قزوین و ایام قلیل در طهران با چه دقتی مصاحبات خویش را انجام داده است. جناب میرزا یوسف خان وحید کشفی (السان حضور) بعنوان مترجم در قزوین در خدمت جناب مارثا روت بوده است. خانم روت بزیارت اماکن تاریخیه امریه در قزوین فائز گشت. چون بخانه نیمه مخروبه جناب طاهره در آمد بر کف اطاق مخصوص طاهره بوسه زد و اشک ریخت. خانم روت در کتاب خود "Tahirih" در خصوص تشریف خویش بخانه جناب طاهره چنین مینویسد: ... هنگام ورود به شهر (قزوین) جایی که طاهره پرورش یافته بود روح من مشتاق شناسائی بیشتر او بود. اظهار اشتیاق نمودم تا

خانه محلّ تولّد ظاهره را زیارت کنم. احبّاء بمن گفتند که این امر امکان پذیر نیست. زیرا خویشان ظاهره همه از مسلمین اند و همواره از اینکه ظاهره به حضرت باب مؤمن شده بشدّت خشمگین بوده اند. لذا مسلماً این تنفّر نسبت به امر بهائی هنوز در آنان موجود است. صاحب گراند هتل Grand Hotel، محلّ اقامت من، که در آستانه در ورودی هتل ایستاده بود یکی از بستگان ظاهره را دید که از نزدیک میگذشت. بشوخی باو گفت خاندان شما باید از خوشستن خجالت کشند... مردم در هر کشور از جهان دوستدار جدّه شما ظاهره اند اما شما از انتساب باو افتخار نمی نمائید. من یک مهمان آمریکائی در هتل دارم که او آرزوی دیدن خانه ای را دارد که ظاهره در آن زندگی میکرده است. آن شخص بصاحب هتل گفت اگر این مهمان امریکائی میخواهد خانه ظاهره را ببیند من باو نشان خواهم داد. صاحب هتل بدو گفت که تو نمیتوانی ولکن آن شخص گفت میتوانم و این کار را خواهم کرد. بهرحال ترتیبی داده شد که من بدیدن خانه ظاهره بروم. من همراه صاحب هتل و آن شخص که از بستگان ظاهره بود بدیدن خانه قدیمی جناب ظاهره رفتم. خانه ای بزرگ و قدیمی با شبکه سازی های پیچ در پیچ و زیبا بود. بنظر میرسید که در ایام حیات ظاهره از بهترین منازل آن نقطه از ایران بوده است. شخص مذکور که خویش ظاهره بود بخش مسکونی نسوان را در آن خانه مجلّل که محلّ تولّد ظاهره بود بمن نشان داد. سپس مرا به کتابخانه ظاهره که از لحاظ هنری عجیب ولی جالب بود و در طبقه دوّم قرار داشت برد. جانی که ظاهره بعنوان یک دختر کوچک می نشست و کتاب میخواند. دختریکه مقتدر بود بعدها شاعره ای شود و نخستین بانوی شهید در آسیای مرکزی بمنظور تربیت نسوان و تحقّق تساوی آنان با مردان گردد و حجاب را از چهره آنان بزداید. آن منسوب ظاهره اطاقی را که ظاهره بدستور پدرش مدتی در آن زندانی بود نشان داد. آن شخص با شگفت میگفت اگرچه پدر ظاهره از لحاظ اعتقادات مذهبی بشدّت با ظاهره اصطکاک داشت ولکن واقعاً عاشق دختر با استعداد خویش بود. پدر ظاهره بیشتر او را بدین علّت در خانه زندانی کرده بود

که از سیخ داغهای مردم وحشی که بعلت ایمانش باصر بدیع میخواستند او را شکنجه کنند نجات بخشد. اما سرانجام طاهره را بزندان شهر بردند. هنگامیکه من زانو زدم تا برکف اطاق طاهره بوسه زنم همه منسوبان طاهره ساکت ایستاده بودند. رفتار آنان محترمانه و دوستانه بود. هنگام خروج از اطاق طاهره آن منسوب طاهره بمن گفت که شما نخستین فرد بهائی هستید که تا کنون از مغرب زمین آمده و در باب طاهره پرسش نموده و خواسته که خانه او و احفاد او را ببیند. من بدو گفتم علتش اینست که احدی جرأت آمدن نکرده است. حقیقتش را بگویم ما از همه شما بسیار بیم داشتیم. پس از پایان خواندن ادعیه این منسوب نیکخوی طاهره که اشک در چشمانش حلقه زده بود گفت: من مخالف طاهره نیستم و احساس میکنم که افتخاری است برای انسان که از منسوبان چنین خاندان شریفی باشد. مادر من خواهر کوچکتر طاهره بود. آن شخص با من به هتل برگشت و ما یک گفت و شنید طولانی با هم داشتیم. آنروز یک دوستی واقعی میان یک بهائی غربی و یکی از خویشان طاهره برقرار گشت. هرگاه خاطرات شیرین و مقدس مربوط به ایام اقامت در ایران را بیاد میآورم بخاطر میگذرد که این منسوب مهربان طاهره که حقوقدان برجسته‌ای بود چگونه هنگام خروج من از ایران در کنار دیگر دوستان بهائی ایستاده و بمن الله ابھی می‌گفت. گویا هم جسم او و هم روح او با دوستان بود و در همان لحظات بود که رنگین کمان زیبا و روشنی در آسمان ظاهر گشت تا نشان کاملی از وحدت باشد. آنچه این منسوب طاهره بمن گفت و آنچه از احفاد یاران قدیم ایران شنیدم همه را یادداشت نموده و بیاد میآورم و بر پایه آن گفته‌ها این شرح حیات را مینگارم. اگرچه در جزئیات گاه اختلافات دیده میشود ولیکن همه متفقاً بر شکوه درخشان این بانوی برجسته بهائی، حضرت طاهره، دلالت دارد (صص ۵۰-۴۶). (۲۸) هنگامیکه مارثاروت بقزوین وارد میشد چهل و پنج اتوموبیل حامل اجبای آن شهر وی را همراهی می‌نمودند. برخی از اجباء از دهها فرسنگ فاصله برای دیدار او آمده بودند. روبروی هتل اقامتگاه وی مرتباً پنج سرباز مراقب

او و اوضاع شهر بودند و مارثا از این مراقبت خوشنود نبود. (۲۹)

کتاب ظاهره "Tahirih the Pure" یکی از جامعترین کتب در باب حیات جناب ظاهره است. خانم روت در این کتاب اطلاعات بسیار جالب و تازه ای ارائه مینماید. خصوصاً بیش از هر منبع دیگر دوران کودکی و نوجوانی ظاهره را میشکافد. کتاب از نادر کتبی است که نحوه شهادت ظاهره را باستناد نظر حضرت عبدالبهاء در تذکرةالوفاء بیان میکند. متن اصلی کتاب شامل مقدمه، سه فصل و یک مؤخره است. کتاب حاوی سه پیوست است. پیوست نخست شامل برخی از اشعار منسوب به ظاهره و پیوست دوم صفحاتی از کتاب ایقان در خصوص حضرت باب و اصحاب اولیة آن حضرت و پیوست سوم مقالاتی از حضرت ولی امرالله تحت عنوان "The World Religion" "دیانت جهانی" است.

مارثاروت کتاب ظاهره را به حضرت ورقةعلیا تقدیم کرده است. در فوریه ۱۹۳۸ حضرت ولی امرالله امر فرمودند که کتاب ظاهره خانم روت در هند بطبع برسد. خانم روت در آوریل همان سال در کانونشن ملی بهائیان هندوستان شرکت کرد. سه ماه در کراچی اقامت داشت و با همکاری جناب اسفندیار بختیاری بطبع کتاب توفیق یافت. این کتاب یک بار نیز در سال ۱۹۶۶ میلادی در کراچی و بار دیگر در ۱۹۸۱ میلادی در آمریکا بطبع رسیده است. طبع اخیر که بوسیله کلمات پرس Kalimat Press انجام یافته حاوی پیشگفتاری از خانم مرضیه گیل Gail علیها رضوان الله است. در این پیشگفتار خانم گیل بنحو زیبا و گویائی شخصیت خانم روت را تصویر نموده است و او را بحق با جناب ظاهره مقایسه کرده و وجوه اشتراک و افتراق این دو بانوی جاودانه امر اعظم را تبیین نموده است. کتاب ظاهره وسیله جناب عباسعلی بت به اردو ترجمه شده و انتشار یافته است. این ترجمه تجدید چاپ گردیده است. بار سوم نیز با تجدید نظر و اضافات وسیله جناب دکتر صابرآفاقی در سال ۱۹۶۴ بطبع رسیده است. کتاب ظاهره همچنین چند سال پیش وسیله جناب احسان معتقد بفارسی ترجمه گردیده است. (۳۰)

۹- تاریخ ظهورالحق: این کتاب تألیف جناب فاضل مازندرانی است.

نام وی اسدالله بود و تولدش در سال ۱۲۹۸ ه. ق (۱۸۸۰ م) در شهر بابل (بارفروش آن زمان) واقع گشت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی در آن شهر نزد تنی چند از برجسته‌ترین علماء زمان به فراگرفتن فلسفه، منطق، کلام، فقه و ادب فارسی و عربی پرداخت و درغالب معارف دینی از علماء بزرگ عصر محسوب گردید. جناب فاضل بر اثر مذاکره با برخی از احباب مازندران و طهران و بکوشش جناب میرزا عبدالحسین رفیعی اردستانی علیه‌رضوان‌الله و زیارت آثار جمال‌ابهی و از جمله لوح بشارات بکمال ایقان فائز گشت. سپس قیام بخدمت و نشر امر مبارک نمود. فاضل دهها سال به تبلیغ، تعلیم، تحقیق، و تألیف اشتغال داشت و آثار ارزنده‌ای از خویشتن بیادگار گذاشت. حضرت عبدالبهاء او را "مبلغ کامل" (۳۱) و در عرصه دانش و حکمت "تالی ابوالفضائل" (۳۲) خوانده‌اند. صعود جناب فاضل در خرمشهر بسال ۱۹۵۷ میلادی واقع و جسدش در گلستان شهر اهواز مدفون گشت. (۳۳)

کتاب ظهورالحق در نه مجلد مفصل تألیف شده و بزرگترین اثر جناب فاضل مازندرانی است. حضرت ولی‌امرالله پس از وصول یکی از مجلدات کتاب ظهورالحق در ابلاغیه مورخه ۲۶ فوریه ۱۹۳۸ خطاب بجناب فاضل میفرمایند: "إيها الفاضل الجليل الشهم النبيل مجهودات عظيمة و اقدامات باهرة آن رکن رکن جامعه در موطن اصلی جمال‌احدیه آنی از یاد نرود. ملا اعلیٰ و سگان فردوس ابهی تمجید نمایند و تهنیت گویند. این عبد ممنون و مستبشر و مزید نائید را دائماً لیلاً و نهاراً از حضرت خفی‌الالطاف متمنی و ملتمس". (۳۴)

مجلد نخست تا سوم کتاب ظهورالحق اختصاص به تاریخ عهد اعلیٰ دارد. جلد سوم این کتاب در طهران (وسیله مطبوعه آزرندگان) انتشار یافته ولیکن تاریخ طبع آن تصریح نگردیده است. این مجلد در حدود سال ۱۹۴۴ بطبع رسیده است. جناب فاضل در طی مجلدات سه‌گانه به تفصیل به بیان احوال جناب طاهره پرداخته و برخی از آثار منظوم و منشور او را نقل کرده است. کتاب ظهورالحق از اهم منابع نگارش کتاب حاضر است. احوال و آثار جناب طاهره همچنین در برخی از دیگر تألیفات جناب فاضل خصوصاً کتاب اسرارالآثار (در پنج مجلد) و

کتاب رهبران و رهروان بزرگ آمده و نگارنده سطور از این دو منبع نیز کمال استفاده کرده است.

۱۰- تاریخ شهدای امر: این کتاب تألیف جناب محمدعلی ملک خسروی است و سه مجلد آن انتشار یافته است. مجلد سوم در شرح حیات شهدای طهران و حاوی احوال جناب طاهره است (صص ۲۱۵-۱۲۹). اجداد ملک خسروی همگی اهل نور و ساکن قریه نُج از قراء میانرود علیای نور (نزدیک قریه تاکر) بوده‌اند. تولد نامبرده در سال ۱۲۸۱ شمسی (۱۹۰۱م) در طهران واقع گشت و تحصیلاتش در دارالفنون انجام یافت. مدتی استاد و فرمانده مدرسه نظام بود و سرانجام در سال ۱۳۱۴ شمسی (۱۹۳۵م) بعلت بهانی بودن از ارتش اخراج گردید. ایمان جناب ملک خسروی به امر بدیع در سال ۱۳۰۶ شمسی بر اثر مذاکرات با جناب الله‌قلی سبحانی و جناب عنایت‌الله مهاجرین و زیارت آثار مبارکه واقع گشت. از آن پس قیام بخدمت امر مبارک نمود. سی و دو سال افتخار عضویت لجنة اماکن متبرکه را داشت و اطلاعات و تجربیات ارزشمندی اندوخت. ملک خسروی در یازدهم تیرماه سال ۱۳۶۳ شمسی در نهایت ایقان به ملکوت جاودان صعود نمود. (۳۵) اگرچه بخش اعظم منابع نگارش احوال جناب طاهره در مجلد سوم تاریخ شهدای امر از کتب مطبوعه امری است ولیکن این بخش از تاریخ او حاوی مطالب انتشار نیافته نیز میباشد. پژوهش ملک خسروی در باب ایام اقامت جناب طاهره در مازندران خصوصاً در قریه "واز" بسیار ارزشمند و کاملاً حاوی مطالب تازه است. کتاب اقلیم نور نیز حاوی مطالب جدیدی در خصوص ایام اقامت جناب طاهره در قریه "واز" است.

۱۱- کشف الغطاء: این کتاب در ۴۳۸ صفحه انتشار یافته که ۱۳۲ صفحه آن تألیف جناب ابوالفضائل و بخشهای دیگرش بقلم جناب سید مهدی گلپایگانی (۱۹۲۸-۱۸۶۳م) است. نام اصلی کتاب کشف الغطاء عن حیل الاعداء است و وسیله جناب سید مهدی عنوان کتاب مذکور گردیده است. (۳۶) برای آگاهی کامل از علت نگارش کتاب باید به مقدمه و متن آن مراجعه نمود. خلاصه آنکه پس از انتشار کتاب

نقطه الکاف (۳۷) وسیله پرفسور ادوارد براون حضرت عبدالبهاء امر فرمودند که جناب ابوالفضائل رساله ای در توضیح علل جعلیت و مسمومیت کتاب مرقوم دارد و او در امثال امر مبارک بنگارش آغاز کرد ولکن عمرش وفا نمود و همانطورکه خود قلباً میخواست (۳۸) حضرت عبدالبهاء امر فرمودند جناب سید مهدی گلپایگانی خالوزاده او (۳۹) باتمام کتاب پردازد و تنی چند از دیگر بهائیان نیز کمک نمایند. جناب شیخ محمّد علی قاضی بیش از دیگران به نامبرده مدد نموده است. (۴۰)

اما جناب ابوالفضائل (۱۹۱۴-۱۸۴۴م) مشهورتر از آن است که نیاز به معرفی داشته باشد. وی از برجسته ترین فضلاء و مبلغین دو عهد ابهی و میثاق و خالق آثار جاودانه است. (۴۱) شش جزوه مرتّب و مقداری یادداشتهای متفرقه بمنظور نگارش پاسخ به نقطه الکاف از ابوالفضائل باقی مانده که جناب سید مهدی عیناً در کشف الغطاء آورده است. حدود بیست صفحه از این بخش از کتاب باحوال جناب طاهره اختصاص یافته است. جناب ابوالفضائل با دقتی که خاص آن جناب است به احوال و اعمام طاهره اشاره نموده و مطالب جدیدی را ارائه مینماید. این متن صرفنظر از چند مورد که در کتاب حاضر بآنها اشارت گشته است با نصوص مبارکه تطبیق دارد و یکی از منابع مهمّه مورد استفاده نگارنده سطور بوده است. جناب سید مهدی گلپایگانی نیز در صفحات ۱۲-۲۰۸ کتاب اشاراتی به طاهره دارد (۴۲).

۱۲- تذکره شعرای قرن اول بهائی: این کتاب تألیف جناب نعمت الله ذکائی بیضائی است. جناب ذکائی فرزند ملامحمد رضا آرانی ملقب به ابن الروح و بانو طیّبه النساء بود و در سال ۱۲۸۳ شمسی در آران کاشان تولّد یافت. ملامحمد روح الامین جدّ ذکائی از علماء بزرگ زمان خویش بوده و احفاد او غالباً شاعر و فقیه و از مراجع روحانی کاشان و توابع بوده اند. برادر بزرگتر جناب ذکائی یعنی جناب میرزا علی محمد ادیب بیضائی که در سال ۱۳۲۲ ه. ق (۱۹۰۴م) در اوان تولّد ذکائی به امر اعظم مؤمن گشته بود همواره تلاش مینمود که بستگان خویش را به امر جدید رهنمون شود و ذکائی بعدها بواقع بر اثر

مساعی برادر مؤمن و موذن گشت. جناب ذکائی در حقیقت غالب معارف ادبی را نزد برادر آموخت و او نیز از آغاز نوجوانی بسرودن اشعار پرداخت. ذکائی مدتی در مدرسه معرفت بشر در آران و سپس در مدرسه پسرانه تربیت در طهران بتدریس پرداخت. پس از اتمام دوره عالی علوم قضائی در وزارت عدلیه آن زمان اشتغال یافت. در هر نقطه از ایران که ساکن بود با احباب معاشرت داشت و از دانش خویش آنرا مستفیض می نمود. ذکائی مردی فاضل و ادیب بود و شعر نیکو می سرود. وی در میان شاعران زمان در ایران شهرت و احترام بسیار داشت و امرالله را به غالب آنان ابلاغ کرده بود. ذکائی در انجمن های ادبی طهران و برخی از دیگر نقاط ایران عضویت داشت. این بنده نگارنده سالها با آن شاعر ماهر معاشر بود و از مصاحبتش لذت میبرد. سالها در انجمن مبلغین در طهران با یکدیگر محشور بودیم و گاه فانی را بحضور در انجمنهای ادبی امری و غیر امری تشویق میفرمود. جناب ذکائی دهها سال در نقاط مختلف ایران در محافل و لجنات امریه قائم بخدمت بود. از وی آثار متعدده امری و غیر امری در زمینه شعر و ادب فارسی باقی مانده و برخی از آنها بطبع نیز رسیده است. کتاب تذکره شعرای قرن اول بهائی حاصل بیش از چهل سال پژوهش و تلاش اوست. این اثر ارزنده در شش مجلد تألیف شده و پنج مجلد آن انتشار یافته است. ذکائی در این کتاب با بیانی شیوا و گویا و محققانه به احوال دهها شاعر بهائی اشاره نموده و برخی از آثار آنان را درج کرده است. در مجلد سوم کتاب (در صص ۱۳۳-۶۳) به بیان احوال جناب طاهره و ارزیابی و نقد آثار منظوم و منشور او پرداخته است. پژوهش او در باب حیات طاهره مستند و دقیق و اتخاذ تصمیماتش در باب صحت و یا عدم صحت انتساب برخی از اشعار به طاهره حکیمانه و محققانه است. جناب نعمت الله ذکائی بیضائی در هشتاد و دو سالگی در تاریخ بیست و ششم مرداد ۱۳۶۵ شمسی در طهران با کمال ایقان به ملکوت جاودان صعود نمود. پس از صعودش بیت العدل اعظم الهی در پیام مخصوص مورخ سی ام اکتبر ۱۹۸۶

میلادی او را بعنوان "ادیب و شاعر گرانمایه" تجلیل و برای اعتلاء درجات روح پاکش دعا نموده و بازماندگان ارجمندش را تسلیت فرموده‌اند.

۱۳- درام خانم بارنی: عنوان این نوشته "قهرمانان الهی God's Heroes" است. خانم لورا کلیفورد بارنی Laura Clifford Barney در سال ۱۸۷۹ در آمریکا تولد یافت. تحصیلات خود را در آمریکا و فرانسه بانجام رساند و در بیست و یک سالگی (۱۹۰۰م) در پاریس به همت خانم می بولز ماکسول May Boles Maxwell به امر اعظم مؤمن گشت. مادرش خانم الیس بارنی Alice Barni نیز افتخار ایمان یافت. خانم لورا بارنی نقاش، موسیقی‌دان و معمار بود. آثار نقاشی او هنوز در موزه ملی National Museum در شهر واشینگتن پایتخت آمریکا موجود است. وی از جمله تابلوئی از جناب ابوالفضائل (در ایام دیدار شخص اخیر از واشینگتن) تهیه کرده است. خانم بارنی با جناب هیپولیت دریفوس Hippolyt Dreyfus نخستین بهائی فرانسوی که در سال ۱۹۰۱ با امر جدید مؤمن شده بود به ایران سفر کرد و در همه نقاط خصوصاً طهران، اصفهان و تبریز مورد پذیرائی یاران ایران قرار گرفت. خانم بارنی به عشق آباد و هندوچین نیز مسافرت کرد. نامبرده بعداً با جناب دریفوس ازدواج نمود. در سال ۱۹۰۴ افتخار تشرّف به حضور حضرت عبدالبهاء را یافت. اقامت او در ارض اقدس طولانی بود و خانم بارنی به آموختن زبان فارسی پرداخت. پاسخ پرسشهای مستمرّ او در هنگام صرف غذا از حضرت عبدالبهاء خالق اثر جاودانه‌ای شد که به کتاب مفاوضات اشتهار دارد. بعبارت دیگر خانم بارنی پاسخهای حضرت عبدالبهاء را به پرسش‌های خویش که وسیله کاتبین نوشته میشد جمع آوری نمود و این مجموعه تحت عنوان "النور الابهی فی مفاوضات عبدالبهاء" در سال ۱۹۰۸ میلادی انتشار یافت. به همت او متن انگلیسی و در نتیجه همکاریش با جناب دریفوس متن فرانسه مفاوضات نیز فراهم گردید. شرح خدمات خانم بارنی دریفوس به جامعه بهائی و کوشش خستگی ناپذیر او در سازمانهای جهانی و نحوه همکاریش با

جامعه ملل The League of Nations و احراز نمایندگی شورای بین‌المللی زنان و همیاری با سازمان ملل متحد U.N. خود داستان مفصلی است که در این مختصر نمی‌گنجد. همسر عزیزش جناب دریفوس در سال ۱۹۲۸ میلادی صعود نمود. ولی خانم دریفوس بارنی قریب نود و پنج سال زندگی نمود و مرغ روحش در نهایت ایقان در هجدهم آگست ۱۹۷۴ میلادی به ملکوت جاودان پرواز نمود. مرقدش در گورستان پسی Passy در پاریس است. (۴۳)

نگارش کتاب "قهرمانان الهی The God's Heroes" در اپریل ۱۹۰۹ میلادی اتمام پذیرفته و چند ماه بعد وسیله شرکت کِگان پل Kegan Paul در یکصد و هشت صفحه (و نیز پنج صفحه پیشگفتار) همزمان در لندن انگلستان و ایالت فیلادلفیای آمریکا انتشار یافته است. در این کتاب که بصورت یک درام شورانگیز به برخی از قهرمانان امرا عظم اشاره شده صحنه‌هایی از حیات جناب طاهره در چند پرده (Act) ارائه گردیده است. عنوان کامل درام این است: "God's Heroes A Drama in Fine Arts". خانم بارنی در پیشگفتار درام مینویسد: "باید باختصار بگویم که این اثر تنها نمایانگر بخشی از یکی از مهیج‌ترین ادوار تاریخ انسانی و ارائه محدود گسترده‌ترین نظام فلسفی است که هنوز برای آدمی ناشناخته است" (ص ۵ پیشگفتار). (۴۴) در این پیشگفتار به نقش حضرت باب، حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء در تأسیس و تبیین امر جدید اشاره گشته است (صص VI-VIII پیشگفتار). خانم بارنی در صفحه VIII تصریح میکند که در این متن به برخی از قهرمانان امر بدیع اشاره کرده است. سپس از طاهره تجلیل نموده میگوید نمونه یک "حواریّ تابع حقیقت The Disciple of Truth" است که علیرغم تعقیب و آزار خشونت بار در نشر حقیقت توفیق یافته است (ص ۵ پیشگفتار). در همان صفحه خطاب به خوانندگان متن درام میگوید میدانم که تنها امتیاز نمایشنامه من موضوع آنست و امیدوارم که کمک کرده باشم تا شما نظری اجمالی به شکوه مشرق زمین افکنید و این درام اشتیاق شما را بدین نهضت عظیم، دیانت جهانی یعنی آئین

بهائی برانگیزد. آئینی که بجهت مردم در حال انتظار امید و صلح بارمغان میآورد".

درام خانم بارنی در باب طاهره حاوی گفتگوی بازیگران در پنج پرده (Act) است. پیش از آغاز نمایش بازیگران و نقش هایشان بدین صورت بیان گردیده است:

قرّة العین که بعداً به طاهره ملقب گردید انسان الهی

فاطمه خواهر قرّة العین (۲۵) آرام و بواقع یک زن

لیلا زن اکبر ظریف و دل شکسته

داعیه پرستار پیر که شرارت و فضیلت

را بایکدیگر اشتباه میکند.

زن نخست کلانتر

زن دوم کلانتر و مادر عروس آتی

روح انگیز نامزد اکبر جوان

شخص ناظر

دو پسر خردسال قرّة العین

صالح پدر قرّة العین

شخصی متعادل و وسیع النظر

تقی عموی قرّة العین و پدر همسر او

عبدالوهاب برادر قرّة العین

محمّد شوهر و پسر عموی قرّة العین

قدّوس جمیل، زاهد و صاحب منش مردانه

حسین پسر کلانتر

و نیز چند تن دیگر از جمله بشیر غلام سیاه

پرده نخستین چنین آغاز میشود: "قزوین یک باغ گل رُز، سحر، اذان

مؤمنین را از خواب بیدار میکند...". پرده دوم توصیف تالار جشن خانه

کلانتر در طهران است. سرانجام پرده پنجم (آخر) توصیف یک باغ

متروک، بنای مخروب و یک چاه سنگی است. صحنه غروب است و اذان

مؤمنین را به نماز میخواند. این پرده بیان شهادت و خاتمه حیات جناب

طاهره است. در آخرین بخش پردهٔ آخر حسین پسر کلانتر خطاب به ظالمین و مسئولان شهادت جناب طاهره پس از دفن آن نابغهٔ دوران در چاه و زیر سنگ و خاک میگوید: " آیا شما گمان میکنید که میتوانید او را در آنجا مدفون نمائید. هیات... شما او را در اذهان مردمان جاودانه کرده‌اید. روح عشق طاهره به دل‌های زندهٔ کرورها آدمیان انتقال خواهد یافت. شما نتیجهٔ معکوس خواهید گرفت زیرا با آنچه کرده‌اید او را مشهور جهان خواهید کرد. شهادت طاهره به اهل عالم جرأت و خلوص و پیروی از حقیقت خواهد آموخت." در این بخش از پردهٔ پنجم اذان ادامه مییابد و مؤمنین را به نماز میخواند. سپس پرده میافتد. درام خانم بارنی گویای بسیاری از حقایق و اطلاعات تاریخی در باب حیات جناب طاهره است و صرف نظر از چند اشتباه جزئی میتواند معرفی مهمی از جمال و کمال و مظلومیت این نادرهٔ زمانه باشد.

۱۴- دیگر منابع و کتب و مقالات امری: نگارنده در جریان پژوهش مستمر خویش در باب حیات و آثار طاهره چنانکه قبلاً نیز معروض داشته از اطلاعات بستگان آن جناب استفاده‌ای فراوان کرده است. فاضل، ادیب و شاعر توانا جناب نعمت‌الله ورتا علیه رضوان‌الله که از احفاد جناب طاهره بود و ذکرش قریباً خواهد آمد در این زمینه اطلاعات پر ارزشی در اختیار این فانی نهاده است. همچنین دهها نکتهٔ دقیقه در کتب و مقالات و متون جمع آوری شدهٔ فضلا، و پژوهشگران بهائی آمده که نگارنده از آنها بهره برده است. از میان آن نفوس حاج میرزا جانی کاشانی، میرزا محمودزرقانی، محمد معین السلطنه تبریزی، عبدالحمید اشراق خاوری، میرزا عباس قابل آباده‌ای، محمد علی فیضی، ایادی امرالله جناب حسن بالیوزی افنان، مرضیه گیل، پروفیسور الساندری بوزانی Alessandro Bausani، دکتر صابر افاقی، دکتر محمد افنان، دکتر شاپور راسخ، روح‌الله مهرباخانی، دکتر موژان مؤمن، دکتر وحید رفتی، دکتر امین بنانی، دکتر حشمت مؤتد، فروغ اریاب، نوید محبت، حسام نقبائی، دکتر هدی محمودی، ابوالقاسم افنان، دکتر طلعت بصاری(قبله)، سوزان استایلز Susan Stiles، روث روزن والد Ruth

Rosenwald، استن وود کاب Stanwood Cobb، کلارا اج Clara Edge، دیمتری اماسیانوف Dimitri Amasianof، و کتلین جمیسون دمس Kathleen Jemison Demas را توان نامبرد.

دوم - منابع غیر امری

بدیهی است که مراد از منابع غیر امری کتب، رسالات و مقالات غیر بهائیان در خصوص حیات و آثار جناب طاهره است. این بخش را زیر چند عنوان ادامه میدهم.

نخست - منابع فارسی:

۱- مجلّد قاجار از ناسخ التّواریخ: نام اصلی این کتاب تاریخ قاجاریّه است که به حقیقت کتابی مستقلّ است و لکن آنرا دنباله کتاب معروف ناسخ التّواریخ دانسته اند. تاریخ قاجاریّه تألیف میرزا محمّد تقی خان کاشانی ملقب به لسان الملک و متخلّص به سپهر (۱۲۹۷-۱۲۱۶ هـ ق برابر با ۱۸۷۹-۱۸۰۱ م) است. کتاب معروف ناسخ التّواریخ که در دسترس است حاوی تاریخ ظهور آدم تا زمان حضرت خاتم و بیان حال معصومین تا حضرت امام حسین است و سپهر مجلّدی در اتمام آن نگاشته که تاکنون بدست نیامده است. اما تاریخ قاجاریّه حاوی بیان احوال شاهان قاجار تا سال ۱۲۷۲ هـ ق (۱۸۵۵ م) است. چون این کتاب نزد غالب پژوهشگران به مجلّد (یا مجلّدات) قاجاریّه از ناسخ التّواریخ معروف است ما نیز آنرا بعنوان ناسخ التّواریخ نام میبریم. سپهر اگرچه در غالب معارف اسلامی زمان دست داشته و نویسنده و ادیب بوده است و لکن شیوه نگارش تاریخ قاجاریّه زیبا و شیوا نیست. سپهر در تاریخ قاجاریّه با نهایت وقاحت به مقدّسات امر بدیع جسارت نموده و بسیاری از حقایق را واژگون جلوه داده است. اهانت او به حضرت طاهره و نسوان بابی لکه ننگی بر دامان تاریخ نگاری در عصر قاجار است. با این همه سپهر در مواضع متعدّده از تاریخ قاجاریّه به نکات بسیار مهمی اشاره کرده و از جمله به دانش و ذکا، و جمال و کمال جناب طاهره اعتراف

نموده است. بهرحال سپهر در اواخر حیات به نگارش رساله‌ای پرداخته و در آن اقرار نموده که آنچه را در تاریخ قاجاریه علیه امر بدیع نگاشته نظر به مقتضیات زمانه و اجبار خویش و بیگانه بوده است. این رساله احتمالاً همان متمم ناسخ التواریخ است که تاکنون بدست نیامده است. (۴۷)

۲- روضة الصفاى ناصرى: این کتاب تألیف رضاقلی خان هدایت لله باشی (۱۲۸۸-۱۲۱۵ هـ ق برابر با ۱۸۷۱-۱۸۰۰ م) است. (۴۸) هدایت در روضة الصفاى ناصرى تقریباً همان شیوه غرض آلود سپهر کاشانی را بکار برده و با نهایت وقاحت به مقدّسات امر مبارک حمله نموده و بسیاری از حقایق تاریخی را واژگون جلوه داده است. با وجود این در مواضع متعدّده از کتاب به عظمت و استقلال ظهور حضرت باب و در چند موضع به جمال و کمال طاهره و احوال او اشاره کرده است. (۴۹)

۳- حقایق الاخبار ناصرى: این کتاب تألیف محمّد جعفرخان حقایق نگار (۱۳۰۱-۱۲۲۵ هـ ق برابر ۱۸۸۲-۱۸۱۰ م) است. حقایق نگار نیز چون دو مورّخ نامبرده در بالا با لحنی وقیح به مقدّسات امر بدیع و نیز جناب طاهره اهانت نموده و واقعیّات را واژگون بیان کرده است. با وجود این نا خودآگاه به برخی از دقائق و حقائق مربوط به تاریخ عهد اعلیٰ و حیات و شخصیت طاهره اشاره کرده و به جمال و کمال بی نظیر این نادره زمانه اعتراف نموده است. (۵۰)

۴- تألیفات اعتمادالسلطنه: محمّد حسن خان اعتمادالسلطنه (۱۳۱۳-۱۲۵۹ هـ ق برابر ۱۸۹۵-۱۸۴۳ م) فرزند حاج علی خان حاجب الدوله (اعتمادالسلطنه) معروف بود که شرح مظالمش در تاریخ امر مبارک آمده است. تألیفات متعدّده از محمّد حسن خان در دست است. برخی گفته اند که غالب این تألیفات از دیگران بوده و نامبرده از آنان خریده و یا بزور گرفته و بنام خود منتشر نموده است. در تألیفات اعتمادالسلطنه خصوصاً مرآت البلدان ناصرى، منتظم ناصرى، المآثر و الآثار، مطلع الشمس، و خیرات حسان (۵۱) به حوادث مربوط به امر بدیع به تفصیل و یا باختصار اشارت رفته و از جمله احوال طاهره و اعمام و دیگر بستگان او کاویده شده است. اعتمادالسلطنه نیز چون دیگر مورّخان غیر بهائی یاد شده با

وقاحت به امر بدیع حمله کرده و حقائق غالب وقایع را تحریف نموده است. ولکن در برخی از مواضع میتوان به اعترافات و مندرجات کتب او استناد نمود. (۵۲)

۵- مفتاح باب الابواب: این کتاب تألیف دکتر محمد مهدی خان زعیم الدوله (متوفی بسال ۱۳۲۳ هـ ق برابر ۱۹۰۵ م) است. (۵۳) زعیم الدوله (رئیس الحکماء) مدتها در مصر بوده و جریده حکمت را منتشر میکرده است. کتاب مفتاح باب الابواب که بقول خود مؤلف تلخیص از کتاب بزرگتر او بنام باب الابواب است در سال ۱۳۱۰ هـ ق (۱۸۹۳ م) بعربی تألیف شده و در سال ۱۳۲۱ هـ ق (۱۹۰۳) میلادی انتشار یافته است. این کتاب تجدید طبع شده و وسیله حسن فرید گلپایگانی بفارسی نیز ترجمه گردیده است. مفتاح باب الابواب حاوی وقایع دو عهد اعلیٰ و ابهی است. برخی از اشارات مؤلف به جناب ظاهره در این کتاب در خور تأمل و استناد است. بهرحال زعیم الدوله نیز چون دیگر وقایع نگاران غیر بهانی ایرانی یاد شده مغرضانه سخن گفته است. (۵۴)

۶- نوشته ایشیک آقاسی: نام ایشیک آقاسی حاج میرزا احمد و وی فرزند حاج ابوالحسن تاجر شیرازی است. حاج میرزا احمد در سال ۱۲۴۱ هـ ق (۱۸۲۵ میلادی) در شیراز تولد یافت. در نه سالگی پدر خویش را از دست بداد. در آغاز جوانی در شیراز و یزد به تجارت پرداخت. چند سال کدخدای محله میدان شاه در شیراز بود. سپس همراه حسام السلطنه به خراسان رفت و به سمت ایشیک آقاسی منصوب گردید. مدتی در یزد منصب امیر دیوانی و سالهای بعد در مناطق دیگر ایران مناصب مختلف داشت تا در سال ۱۲۹۸ هـ ق (۱۸۸۰ م) به شیراز برگشت و سالها در آن شهر زیست. وفات او را در فاصله سالهای ۱۳۱۳-۱۳۱۰ هـ ق (۱۸۹۵-۱۸۹۲ م) دانسته اند. از آثار وی علاوه بر نوشته مورد بحث اشعار باقی مانده و سه کتاب تاریخ یزد (اخبار الیزد) حدیقه الشعراء، و کتاب در مصیبت اهل بیت رسول اکرم را توان نام برد. از قرائن معلوم میشود که خاندان حاج میرزا احمد با خاندان حضرت باب آشنائی و معاشرت داشته اند. حاج میرزا احمد اگرچه به حضور حضرت باب رسیده

ولکن مؤمن نشده و هرچه مقامات آن حضرت بارزتر گشته بر تردید و اعراض وی افزوده است. این نکته از محتوای نوشته او بخوبی روشن میشود. نامبرده طی سالها مواد لازم را برای تألیف کتابی حاوی حوادث ایام سلطنت شاهان قاجار تا سال ۱۲۸۶ هـ ق (۱۸۶۹ م) فراهم نموده و در همان سال نگارش آنرا تمام کرده است. متن اصلی این کتاب تا کنون انتشار نیافته (۵۵) و لکن آقامیرزا محمدخان بهادر بخشهایی از نوشته مذکور را که به حوادث ظهور بدیع ارتباط داشته به انگلیسی ترجمه نموده و این ترجمه در نشریه انجمن سلطنتی آسیائی (Journal of the Royal Asiatic Society) انتشار یافته است. (۵۶) نوشته مذکور با آنکه حاوی اشتباهات متعدده در باب کیفیت و زمان وقوع حوادث مربوطه است و لکن مشتمل بر بیان نکاتی است که قابل استناد است. حاج میرزا احمد نه تنها در این نوشته به جناب طاهره و جمال و کمال او اشارت کرده در کتاب دیگر خود تحت عنوان حدیقه الشعراء به بیان احوال و نقل آثار آن قهرمان جاودانه پرداخته است. (۵۷)

۷- مکارم الآثار: این کتاب تألیف میرزا محمدعلی معلّم حبیب آبادی است. وی در سال ۱۳۰۸ هـ ق (۱۸۹۱ م) در قریه حبیب آباد از قراء بلوک برخوار اصفهان تولّد یافت. اجداد وی همه از زارعین آن نواحی بوده اند و معلّم اصولاً نزد ادباء و استادان معارف اسلامی تلقّد مرتبی نکرده و شخصاً به تکمیل اطلاعات خویش پرداخته است. وی سالها به تعلیم و تألیف اشتغال داشته است. از معلّم علاوه بر اشعار چند کتاب بیادگار مانده که معدودی از آنها بطبع رسیده است. نامبرده در سال ۱۳۹۶ هـ ق (۱۹۷۶ م) در گذشت (۵۸) نگارنده سطور دو بار، یکبار در طهران و یکبار در اصفهان، با معلّم حبیب آبادی ملاقات و مذاکرات امری داشت و او را مردی متمسک به اسلام و با انصاف یافت. (۵۹) روح بی طرفی معلّم در عین تمسک شدید اسلامی از محتوای مجلّدات کتاب مکارم الآثار آشکار است. در این کتاب احوال دهها تن از علماء و رجال ایران و جهان اسلام خصوصاً در عصر قاجار بیان گردیده است. نگارنده سطور برای بیان احوال اجداد، اعمام، فرزندان و دیگر بستگان جناب

طاهره از این کتاب مدد فراوان گرفته است.

۸- قصص العلماء: این کتاب تألیف میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی متوفی بسال ۱۳۰۲ هـ ق برابر ۱۸۸۴ م است. محمد تنکابنی از شاگردان سید ابراهیم موسوی قزوینی و از فقهاء و نویسندگان عهد ناصرالدین شاه بود. کتاب قصص العلماء چنانکه از عنوانش روشن است بیان احوال حدود دویست تن از علماء اسلام است. مؤلف به تفصیل به بیان احوال برادران برغانی، پدر و اعمام جناب طاهره، خصوصاً ملاً محمدتقی پرداخته و اطلاعات جالب و مهمی در باب آنان ارائه کرده است.

۹- کتاب "قرّة العین": مؤلف این کتاب معلوم نیست ولیکن از نشریات ازلیان است. این کتاب در سال ۱۳۶۸ هـ ق (۱۹۵۲ م) به مناسبت یکصدمین سال شهادت جناب طاهره در ۵۲ صفحه انتشار یافته است. مؤلف و یا مؤلفین ابتداء به بیان احوال این نابغه دوران پرداخته و سپس برخی از آثار منظوم و منثور او را درج کرده اند. کتاب حاوی اشتباهاتی در باب جزئیات و کلیات مربوط به حیات طاهره است با وجود این شامل نکات جالب متعددی است که مورد استفاده نگارنده سطور قرار گرفته است.

۱۰- کتاب باب الجنة: نام کامل این کتاب "مینوذر یا باب الجنة قزوین" و تألیف سید محمدعلی گلریز است. کتاب مذکور در دو مجلد تألیف شده و انتشار یافته است. جلد نخست که از انتشارات دانشگاه طهران است حاوی شرح مفصلی از علت تسمیه شهر قزوین به "باب الجنة" است که خلاصه آن در مقدمه کتاب حاضر آمده است. سپس مؤلف به بیان تاریخ تفصیلی بنای شهر قزوین و حوادث آن شهر پیش از اسلام و پس از آن پرداخته است. در این کتاب در باب اوضاع جغرافیائی قزوین و محلات آن اطلاعات جالبی ارائه گشته است. در این مجلد اطلاعاتی در خصوص بستگان جناب طاهره، اجداد مادری و پدری و فرزندان او، آمده که بسیار پر بهاست. مجلد دوم کتاب که از انتشارات طه(طاها) است اختصاص به شرح حال و آثار رجال و دانشمندان قزوین دارد. در این مجلد نیز احوال بستگان طاهره آمده و به احوال و آثار

منظوم خود او نیز اشاره گردیده است. بطور کلی باید گفت که کتاب "مینو دریا باب الجنة قزوین" از منابع مهمه نگارش کتاب حاضر است.

۱۱- لغت نامه دهخدا: این لغت نامه به همت علی اکبر دهخدا و جمعی از دیگر دانشمندان و پژوهشگران برجسته ایرانی چون دکتر محمدمعین طیّ سالها تألیف و تکمیل گردیده است. دهخدا در سال ۱۲۹۷ هـ ق (۱۸۷۹ م) در طهران تولّد یافت. در آغاز نزد استادان زمان به تحصیل فنون ادب و معارف دینی پرداخت. چند سال در اروپا بسربرد. کار اصلی او در آغاز در ایران و اروپا روزنامه نگاری بود و سپس به تحقیق و تألیف پرداخت. دهخدا در سال ۱۳۳۴ شمسی در طهران درگذشت. از وی علاوه بر لغت نامه و اشعار چند اثر و دهها مقاله باقی مانده است. لغت نامه دهخدا در اشکال مختلف و از جمله در ۵۰ مجلد بزرگ انتشار یافته است. دهخدا برای تألیف این لغت نامه چهل سال زحمت کشیده است. البته همانطور که مذکور آمد نفوس متعدّده در تکمیل آن همت کرده اند ولیکن کار اساسی از خود او بوده است. در لغت نامه شرح حیات طلعات مقدّسه بهائیه و بسیاری از رجال برجسته بهائی (و بابی) آمده است. مفصلترین بحث در این کتاب ذیل لفظ "باب" است. احوال جناب طاهره ذیل نام او و در برخی از دیگر مواضع لغت نامه آمده است. این اثر همچنین منبع قابل توجهی برای نگارنده در بیان احوال بستگان جناب طاهره بوده است. اگرچه برخی از مآخذ لغت نامه در خصوص تاریخ امر و احوال طاهره موثّق تلقی نمیشوند و کتاب حاوی اشتباهات متعدّده است با وجود این محتوای آن غنی است و برای پژوهشگر بهائی نیز منبع مهمی محسوب میگردد.

۱۲- دیگر منابع غیر بهائی فارسی: نگارنده برای نگارش احوال جناب طاهره و ارزیابی آثار منظوم و منشور او چند سال در شهر قزوین، (۱۹۷۸-۱۹۷۳ م)، ضمن تدریس در دانشکده علوم اداری و بازرگانی با خویشان و احفاد جناب طاهره خصوصاً افراد خاندان شهیدی معاشرت و مصاحبت نموده و اطلاعات گرانبھائی بدست آورده است. همچنین طیّ دهها سال از منابع متعدّده فارسی بهره گرفته حتی به یادداشتهای

سیدمهدی دهجی ناقض در باب واقعه بدشت و موجود در کتابخانه دانشگاه کمبریج انگلستان مراجعه نموده که معرفی آن منابع مابین با اختصار در کلام است. لذا تنها به نام برخی از پژوهشگران اشاره میکند. از میان پژوهشگران و نویسندگان غیر بهائی که آثارشان مورد استفاده نگارنده قرار گرفته میتوان از محمدهاشم خراسانی، محمدعلی مدرّس تبریزی، محمد قزوینی، دکتر محمد معین، مرتضیٰ مدرّسی چهاردهی، عبدالرّزّیع حقیقت‌رّزّیع، مهدی بامداد، یحیی آریز پور، عبدالحسین نوانی، محمود خیری، محمد اقبال لاهوری، فخری قومی، معین الدّین محرابی، علی اکبر مشیر سلیمی، دکتر غلامحسین مصاحب، هماغناطق، سید محمد باقر نجفی، کشاورز صدر، آقا بزرگ طهرانی، محمد معصوم شیرازی، دلارام مشهوری و محمد حسین رجبی نام برد.

دوم - منابع عربی

۱- لمحات اجتماعیّه: یکی از منابع مهمّه نگارش کتاب حاضر به حق کتاب لمحات اجتماعیّه است. نام کامل کتاب "لمحات اجتماعیّه فی تاریخ العراق الحدیث" است. این کتاب تألیف دکتر علی الوردی استاد جامعه شناسی دانشگاه بغداد است. دکتر الوردی صاحب تألیفات متعدّده در زمینه جامعه شناسی و تاریخ شناسی است. (۶۰) لمحات اجتماعیّه در دو مجلد در سالهای ۱۹۶۹ و ۱۹۷۱ در مطبعه ارشاد در بغداد بطبع رسیده است. جلد دوم، (الجزء الثانی)، شامل حوادث سالهای ۷۲-۱۸۳۳م در عراق است. مؤلف در فصل پنجم از جلد دوم ذیل عنوان "قرّة العین" (صص ۹۰-۱۵۲) به تفصیل به بیان احوال جناب طاهره میپردازد. دکتر الوردی از منابع متعدّده مطبوع و خطّی برای نگارش شرح حیات طاهره مدد گرفته است. از منابع مذکور کتاب خطّی "عقائد الشیخیّه" جناب ملاّ احمد معلّم حصارى را توان نام برد که دکتر الوردی از عبدالرزاق عبایجی به عاریت گرفته و از آن استفاده کرده است. منبع مهمّتر دیگر متن خطّی تحت عنوان "قرّة العین علی حقیقتها و واقعها" تألیف شیخ عبّود صالحی در بیان احوال جناب طاهره است. عبّود صالحی از خویشان نزدیک طاهره است. (۶۱) دکتر الوردی در لمحات

اجتماعیّه در نهایت استادی و انصاف به بیان احوال طاهره میپردازد. مهملات مورخان را در باب طاهره ردّ میکند. برای مثال آنچه دکتر محمد مهدی خان زعیم الدوله در کتاب مفتاح باب الابواب (صص ۸۱-۸۰) به عنوان متن خطابه طاهره در بدشت آورده محلّ تردید اوست زیرا اکنده از مهملاتی است که با روح شرع بیان مباینّت دارد. مقالت او اگرچه در جزئیات خالی از اشتباهات نیست ولیکن بطور کلی محکم و مستند است. در این مقالت نقش طاهره در جمع بابیان کریلا و اصولاً در عراق، موقع و موقف او در احتفال بدشت و تأثیرش در انتشار آئین بابی با دقت مخصوصی تصویر و توصیف گشته است. در آخر مقالت تصریح مینماید که به علت جمع نهایت جمال، ذکاء، مفرط، قوت شخصیت و لسان فصیح در وجود طاهره وی از نفوسی بوده که مسیر تاریخ را تغییر داده اند. (۶۲) سپس میگوید که: "طاهره متعلّق به زمان خود نبود و حدّ اقل صد سال زود آمده بود. شاید اگر در عصر ما ظاهر گشته بود بزرگترین بانوی سده بیستم مسیحی بود" (۶۳) دکتر الوردی در مقالات دیگر خود نیز که برخی مطبوع گشته از طاهره تجلیل عظیم کرده است. (۶۴)

۲- دیگر منابع عربی: علاوه بر کتب دائرة المعارف و معاجم و کتب اعلام عربی که به احوال جناب قرّة العین اشاره کرده اند دهها دانشمند، پژوهشگر و نویسندۀ عرب و ایرانی در باب این نابغه زمانه و بستگان او بزبان عربی قلمفرسانی نموده اند. از میان نفوس مذکوره و تألیفات مربوطه آنها به آقابزرگ طهرانی و کتاب معروف الذریعه الی تصانیف الشیعه، میرسید محمد باقر خوانساری و کتاب روضات الجنّات فی احوال العلماء و السادات، عبدالرزاق الحسنی و کتاب البایّتون و البهائیّون فی حاضرهم و ماضیهم، عمر رضا کحاله و کتاب اعلام النساء، فی عالم العرب و الاسلام، ظهیر الهی و رساله البهائیّه و نیز رساله البایّیه، شکیب ارسلان و کتاب حاضر العالم الاسلامی و محمود شکر الالوسی و کتاب مختصر التحفة الاثنی عشریه میتوان اشاره نمود.

۱- آثار پرفسور براون :

پرفسور ادوارد گرنویل براون Edwrad Granville Browne در هفتم فوریه ۱۸۶۲ در یولی Uley واقع در گلوسترشایر Gloucestershaire انگلستان تولد یافت. پس از تحصیلات مقدماتی و عالی دوران دانشکده پزشکی را نیز با تمام رسانید. ولكن بعداً به علت عشق بفرآگرفتن زبانهای شرقی خصوصاً فارسی، عربی و ترکی و مطالعه در زمینه فرهنگ و دین مردم خاور حرفة پزشکی را رها کرد. پس از مطالعه کتاب گوینوی فرانسوی (مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی) مشتاق پژوهش در خصوص آئین بابی گشت (۶۵) و از آن پس تا پایان حیات عمده اوقات خویش را در این زمینه مصروف داشت. شوق دیدار خاک ایران و ملاقات با مؤمنین امر بدیع و نیز عشق به زبان فارسی موجب گشت که به ایران سفر کند و قریب یازده ماه بسیاری از نقاط آن سرزمین را به بیند و با ایرانیان معاشرت و مصاحبت داشته باشد. شرح این سفر در کتاب او " یک سال در میان ایرانیان A year amongst the Persians " آمده است. براون در سال ۱۸۹۰ میلادی در قصر بهجی به حضور حضرت بهاءالله بار یافت. داستان چهار بار تشرف خوش را در آثار خود شرح داده است. براون در آن سال به حضور حضرت عبدالبهاء نیز رسیده است. در همان سال و مجدداً در ۱۸۹۶ با میرزا یحیی ازل ملاقات نموده است. مکاتبات براون با ازل و ازلیان و حمایت وی از آنان نکته ایست که خود بارها تصریح کرده است. براون با حضرت عبدالبهاء تا اوائل عهد میثاق مکاتبه داشته و قطع گردیده تا آنکه بعدها در اروپا به حضور آن حضرت شرفیاب گشته است. وی سالها استاد زبانهای فارسی و عربی بود. در سال ۱۹۰۶ ازدواج کرد و نتیجه این ازدواج دو پسر شد. براون در پنجم ژانویه سال ۱۹۲۶ میلادی در کمبریج انگلستان در گذشت. با آنکه براون با برخی از دشمنان امر بهائی دوستی نزدیک داشته و از وصایت مجعوله ازل و برخی از دعاوی واهیة ازلیان حمایت نموده و آثارش حاوی اشتباهات متعدده است با وجود این تألیفات او شامل اطلاعات جالب و وسیعی در خصوص امر بدیع است.

جان کلام همان است که محقق فقید ارجمند ایادی امرالله جناب حسن افنان بالیوزی فرموده است که هیچیک از دانشمندان غربی چون براون موآد لازمه تاریخیّه در خصوص امر بدیع برای نسلهای آینده بیادگار ننهاده‌اند. بدین روی بی تردید اهل بهاء باید عمیقاً از این خاورشناس برجسته سپاسگزاری نمایند. (۶۶) براون دهها کتاب و مقاله در خصوص امر بدیع نوشته و صدها لوح از الواح حضرت باب و جمال ابهی را در گنجینه خویش محفوظ داشته و مدارک و اسناد ارزشمندی را از خطر محو نجات بخشیده است. نخستین اثر از آثار براون را که باید مورد بررسی قرار داد کتاب "A Traveller's Narrative" است. این کتاب شامل دو مجلد است. مجلد نخست حاوی متن فارسی مقاله شخصی سیاح اثر قلم حضرت عبدالبهاء است. (۶۷) این متن بخط جناب زین‌المقرّبین است. جلد دوم شامل ترجمه انگلیسی مقاله شخصی سیاح، یک مقدمه بسیار مهم و بیست و شش یادداشت در باب موآد تاریخیّه مربوط به ظهور بدیع است. مقدمه کتاب از جمله حاوی داستان تشرّف براون به حضور جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء در سال ۱۸۹۰ میلادی است. براون در این مقدمه تصریح مینماید که توفیق آینده آئین بابی صرفاً در ید اقتدار جمال ابهی و اوصیاء و اجّاء آن حضرت است (ص XVIII). در این جلد پروفیسور براون به بیان نکات مهمی از حیات طاهره پرداخته است. یادداشت Q (صص ۳۱۶-۳۰۹) تحت عنوان قرّة العین (Kurratu'l-Ayn) حاوی احوال او و اعمامش، ملاقات طاهره با ناصرالدین شاه و اقوال مختلف در خصوص نحوه شهادت طاهره است. در ذیل یادداشت A نیز مطالبی در خصوص طاهره آمده است. بیان معروف براون در خصوص ظهور طاهره بعنوان دلیل کافی عظمت و حقایق حضرت باب در همین مجلد و ذیل یادداشت Q آمده است. مفاد بخشی از بیان براون چنین است "ظهور بانونی چون قرّة العین در هر عصر و کشوری از نوادر زمان است. اما در کشوری چون ایران حادثه‌ای بینظیر بل معجزه است. . . اگر آئین بابی فاقد دلیل دیگری بر اثبات عظمت خود بود همین کافی بود که قهرمانی چون قرّة العین آفریده بود." (۶۸)

کتاب دیگر براون "مواد لازمہ برای مطالعه دیانت بابی Materials for The Study of The Babi Religion" نیز حاوی اطلاعات جالبی در خصوص امر بدیع است. در چند موضع از این کتاب به احوال طاهره اشاره گردیده و بخشی از فصل یازدهم به نقل آثار نامبرده اختصاص داده شده است. در فصل پنجم نامه افسر اطریشی "آلفرد فن گومنز Alfred Von Gumoens (۱۶۹) را که در احیان حادثه رمی شاه در طهران بوده در خصوص شهادت فجیع بابیان پس از آن حادثه نقل کرده است. (۷۰) در این نامه است که سروان گومنز جناب طاهره را بعنوان "نبیة زیبای قزوین The Beautiful Prophetess of Qazwin" یاد میکند. (۷۱) براون همچنین در حواشی و پیوستهای ترجمه انگلیسی تاریخ جناب میرزا حسین همدانی به احوال و آثار جناب طاهره اشاره میکند و در پیوست شماره چهار مطالبی راجع به احتفال بدشت مینویسد و مرقومه ای از طاهره خطاب به شیخ علی عظیم ترشیزی نقل مینماید. در سه کتاب انقلاب ایران (Persain Revolution) جلد چهارم تاریخ ادب ایران (A Literary History of Persia) و یکسال در میان ایرانیان نیز به طاهره و آثار او اشاراتی گردیده است. در برخی از مقالات مطبوعه براون نیز ذکر طاهره و آثار او شده است. جان کلام آنکه آثار براون جزء منابع مهمه نگارش کتاب حاضر است.

۲- دیگر منابع انگلیسی غیر بهائی: طی یکصد و چهل و پنج سال که از شهادت جناب طاهره میگذرد دهها کتاب و مقاله وسیله پژوهشگران و نویسندگان غیر بهائی و مأموران سیاسی مقیم ایران بزبان انگلیسی در خصوص احوال و آثار او انتشار یافته است. از میان برخی از نفوس مذکوره که در قرن اول بهائی در باب طاهره پژوهش نموده و نوشته اند و یا در مجامع جهانی از او تجلیل کرده اند. باید از ژوستین شیل Justin Sheil مأمور دولت انگلستان در طهران، (۷۲) خانم مری شیل Mary Sheil همسر او، (۷۳) نویسنده یا نویسندگان مقاله روزنامه تایمز لندن در صفحه چهارم شماره سیزدهم اکتبر ۱۸۵۲ (قریب دوماه پس از شهادت جناب طاهره) در باب شهادت طاهره، (۷۴) پرفسور بنیامین جاوت

Benjamin Jawett (۷۵) سِر والناتین چیرل Sir Valentine Chirol،
 سِر فرانسیس ادوارد یانگ هازیند Sir Francis Edward
 Younghusband (۷۷) لُرد جرج ناثنیل کرزن Lord George
 Nathaniel Curzon سیاستمدار معروف انگلیس، (۷۸) رابرت گرانت
 واتسون Robert Grant Watson، (۷۹) الیزابت مدکانستنس
 Elizabeth Maud Constance، (۸۰) پروفیسور تامس کلی چین
 Thomas Kelly Cheyne، (۸۱) پروفیسور هدایت حسین، (۸۲) و پرفیسور
 محمّد اسحاق، (۸۳) یاد کرد.

برخی از نفوس غیر بهائی که در قرن دوّم بهائی خصوصاً در سالهای
 اخیر در باب طاهره و آثار او پژوهش کرده و حاصل تحقیق خویش را
 بزبان انگلیسی انتشار داده‌اند عبارتند از: ای. جی. بریل E.J. Brill،
 (۸۴) حسن هادی، (۸۵) سید علیرضا نقوی، (۸۶) ان مری شمیل
 Annemarie Schimmel، (۸۷) حمیدالگار، (۸۸) دکتر عباس
 اصانت، (۸۹) سارا گراهام براون Sara Graham Brown، (۹۰) جونا بانکیر
 Jonna Bankir، دیردری لشگری Deirdre Lashgari (۹۱) و فرزانه
 میلانی.

چهارم - منابع فرانسوی:

۱- تاریخ گوینو: نام این کتاب "مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی"
 " Les Religions et les Philosophies dans L'Asie Centrale
 است و چند بخش آن اختصاص به تاریخ عهد اعلیٰ دارد. مؤلف کتاب
 ژوزف آرتور گوینو Joseph Arthur Gobineau (۱۸۸۲-۱۸۱۶)
 نویسنده معروف و دیپلمات فرانسوی است. شهرت گوینو در اروپا به دو
 جهت است. نخست احیاء و ارائه نظریات نژاد پرستانه که متأسفانه از
 عوامل مؤثر در ترویج تعصبات نژادی در اروپای قرن بیستم و مظلّم
 نظامهای مردود خاص گردید. دوم تألیفات او در خصوص زندگی و نحوه
 تفکر مردم آسیا خصوصاً ایرانیان. گوینو دو بار در ایران در فاصله
 سالهای ۱۸۵۸-۱۸۵۵ و ۱۸۶۳-۱۸۶۲ مأموریت سیاسی داشته و در این
 مدت در جمیع شؤون فرهنگی خصوصاً مذهبی مردم ایران مطالعه نموده

و نتیجه مطالعات خود را ضمن چند کتاب و مقاله با ارزش انتشار داده است. در آثار گوینو بکرات به طاهره اشاره گردیده و بخشهایی از کتاب مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی (صص ۱۴۱-۱۳۸، ۱۵۵-۱۵۰، ۱۹۵-۱۹۴، ۲۵۳-۲۴۶ ترجمه فارسی) به احوال وی اختصاص یافته است. اگرچه در نوشته گوینو اشتباهاتی بچشم میخورد ولیکن حاوی نکات مهمی در خصوص حیات طاهره است و تجلیل گوینو از جناب طاهره بعنوان "سرآمد علمای زمان" و "اعجوبه عصر" (ص ۱۴۰ ترجمه فارسی) قابل توجه است.

۲- تاریخ نیکلا: نام این کتاب "سید علی محمد معروف به باب Siyyed Ali Muhammad dit le Bab" است. مؤلف کتاب ای. ال. ام. نیکلا A.L.M. Nicolas (۱۸۶۴-۱۹۳۹) خاور شناس و دیپلمات فرانسوی است که بیش از سی سال از عمر خویش را در ایران بسر برده است. حاصل مطالعات وی در خصوص تاریخ حیات و تعالیم حضرت باب، تألیف و ترجمه چند کتاب و مقالات متعدده است. نیکلا هنگام اقامت در قبرس (۱۸۹۴-۱۸۹۵) و انجام خدمات کنسولی در آن سرزمین بارها با میرزا یحیی ازل ملاقات نموده و چنانکه خود گفته اطلاعاتی در خصوص امر بدیع بدست آورده است. تاریخ "سید علی محمد معروف به باب" مهمترین اثر تاریخی مطبوع نیکلا در خصوص امر بدیع است. کتاب مذکور نخستین بار در سال ۱۹۰۵ میلادی در پاریس در بیش از چهارصد و پنجاه صفحه بطبع رسیده است. تاریخ نیکلا حاوی شرح حیات حضرت باب و حوادث عهد اعلی است. این کتاب وسیله علی محمد فره وشی (مترجم همایون) به فارسی ترجمه شده و در ۴۸۷ صفحه پایان یافته است. علاوه بر مقدمه مترجم و چهار صفحه که او پیوست کتاب کرده چهل و هشت صفحه متمم کتاب نیز در آخر متن آمده است. منابع نیکلا برای نگارش این کتاب برخی از آثار امری، اطلاعات چهارتن از ایادی امرالله، دو سال معاشرت و مصاحبت با ازل و کتب تاریخ عصر قاجار بوده است. نیکلا چون گوینو در تاریخ نگاری اشتباهات عجیبی دارد. باوجود این تاریخ او در شرح وقایع عهد اعلی

بیشتر قابل استناد است. در فصل چهارم تاریخ خود (صص ۳۰۵-۲۷۶ ترجمه فارسی) تحت عنوان قرّة العین، طاهره و اجتماع بدشت به بیان احوال خاندان برغانی و سپس عقاید جناب شیخ احمد احسانی پرداخته و حیات طاهره را کاویده است. فصل دوازدهم اختصاص به شهادت جناب طاهره دارد.

۳- دیگر منابع فرانسوی: از دیگر پژوهشگران و نویسندگانی که در باب جناب طاهره بزبان فرانسه مطالبی نوشته‌اند باید از ژوزف ارنست رنان Joseph Ernest Renan، (۹۳) کلمان هوار Clement Huart، (۹۴) دکتر ژان باپتیست فوریه Jean Baptist Feurier، (۹۵) خانم ژن هنری دیولافوی Jane Henriette Dieulafoy، (۹۶) آ. دو. بلکام Bellecombe، (۹۷) و نهال تجدد (۹۸) یاد نمود. باید توجه داشت که در کتب تاریخ دین و نیز دائرةالمعارف‌ها و فرهنگ‌های شرح حال بفرانسه نیز به احوال جناب طاهره اشاره گردیده است. اخیراً نیز کولت گوویون Colette Gouvion و فیلیپ ژوویون Philippe Jouvion در کتاب ارزشمند "باغبانان بهشت خدا" (صص ۱۳۶-۱۲۷ ترجمه فارسی وسیله خانم باهره سعادت که بهمت مؤسسه معارف بهائی چاپ و منتشر شده است) شرح مختصر و گویائی در باب جناب طاهره نگاشته‌اند.

پنجم - منابع روسی:

۱- مکاتیب دالگوروکی: شاهزاده دیمتری ایوانویچ دالگوروکی (دالگو روکف) (Dolgorouki) (Dolgorouki) (Dimitri Ivanovich Dolgorouki) پس از اتمام تحصیلات خویش وارد خدمت دولتی و سیاسی شد و سالها در چند کشور اروپائی و آسیائی به عنوان دیپلمات خدمت نمود. نامبرده از آغاز سال ۱۸۴۶ تا اوائل سال ۱۸۵۴ سفیر روسیه در طهران بود. سپس به امر تزار به روسیه برگشت و عضویت سنای آن کشور را یافت. دالگوروکی در اکتبر سال ۱۸۶۷ میلادی در مسکو در گذشت. در آثار مبارکه حضرت بهاءالله و از جمله در لوح تزار روس ذکر او گردیده است. دالگوروکی در رهائی حضرت بهاءالله از سجن طهران نقش حساس داشت.

(۹۹) سفیر روسیه در مکاتبات خود با وزیر امور خارجه دولت تزاری و سایر مقامات کشوری و سیاسی بارها در باب امر بدیع و نقش آن در تحولات منطقه نوشته است. از جمله در مکتوب مورخ بیست و سوم آگست ۱۸۵۲ به مسجونیت و نحوه شهادت جناب طاهره اشاره کرده است. (۱۰۰) غالب مکاتبات دالگو روکی در کتاب "نهضت بایبان در ایران Babidskie Vosstaniya / v Irane" تألیف دانشمند روسی ام. اس. ایوانف M.S. Ivanov آمده است. (۱۰۱)

۲- کتاب کاظم بیگ: میرزا الکساندر کاظم بیگ (بیگ) Aleksander Kazem Bek (Beg) (۱۸۷۰-۱۸۰۲) خاورشناس شهیر روس در جوانی از آئین اسلام برگشت و به مسیحیت روی آورد. سالها در روسیه و در چند مدرسه عالی و دانشگاه بتدریس زبانهای شرقی اشتغال داشت. چند سال استاد ادب فارسی در دانشگاه سن پترزبورگ St. Petersburg بود و سر انجام بریاست مدرسه زبانهای شرقی منصوب شد. اثر کاظم بیگ در خصوص امر بدیع تحت عنوان "باب و بابیت ... Bab & Babidi" (۱۰۲) نخستین کتابی است که در مغرب زمین (اروپا) در خصوص امر بدیع انتشار یافته است. کاظم بیگ خلاصه کتاب مذکور را به فرانسه در چند شماره از نشریه Journal Asiatique تحت عنوان "باب و بایبان Bab et les Babis" انتشار داده است. (۱۰۳) اگرچه منبع مهم نگارش کتاب کاظم بیگ ناسخ التواریخ (تاریخ قاجاریه) است ولیکن نامبرده اصولاً مهملات ناسخ التواریخ را رد میکند و از حضرت باب و اصحاب آن حضرت دفاع مینماید. کاظم بیگ همچنین از اطلاعات شاگرد خویش سوروگین Sevrugin که بیست سال در ایران اقامت داشته و مدتی منشی سفارت روس در طهران بوده استفاده کرده است. این اطلاعات وسیله خانیکوف Khanykov سرکنسول روسیه در تبریز به کاظم بیگ داده شده است. منبع دیگر نگارش کتاب کاظم بیگ اطلاعات ماشنین Mochenin مترجم کنسولگری روسیه در تبریز بوده است. اگرچه آنچه کاظم بیگ در خصوص اصحاب حضرت باب و از جمله جناب طاهره نوشته حاوی اشتباهات متعدده است ولیکن متضمن نکات مهمی است که

در آن ایام راهبر پژوهشگران بوده است. (۱۰۴)

۳- نوشته خانم گرینفسکایا: مراد نمایشنامه ایست که او در خصوص حیات حضرت باب و جناب طاهره نوشته است. خانم ایزابلا آرکادیونا گرینفسکایا Izabella Arkadyevna Grinevskaya در یک خانواده یهودی آلمانی در لهستان بدنیا آمد. بعدها بآموختن زبان روسی پرداخت و به سن پترزبورگ St. Petersburg کوچید. در آغاز به فلسفه روی آورد ولیکن بعداً بسرودن شعر پرداخت. این شاعره توانا با استفاده از آثار خاور شناسانی چون کاظم بیگ، تومانسکی Tumanski و گامازوف Gamazov درام جاودنه‌ای آفرید که شهرت بسیار یافت. نام این نمایشنامه "باب، منظومه دراماتیک از تاریخ ایران" است که در پنج پرده به شعر پرداخته شده است. نمایشنامه خانم گرینفسکایا اگرچه از لحاظ حقایق تاریخی در خصوص حیات حضرت باب و جناب طاهره و بیان زمان وقوع حوادث حاوی اشتباهات متعدده است ولیکن مهارت نویسنده آن در تصویر وقایع و نشان دادن صحنه‌ها بصورت زنده حائز اهمیت بسیار است. منظومه مورد بحث در سال ۱۹۰۳ انتشار یافت. در سال ۱۹۰۴ در تئاتر جامعه ادبی-هنری پترزبورگ و نیز شهرهای دیگر روسیه اجرا گردید. این نمایشنامه در لندن نیز به روی صحنه آمد. به فرانسه نیز وسیله خانم هلپرین Halperin ترجمه گردید و در پاریس اجرا شد. وسیله فیدلر Fiedler شاعر به آلمانی ترجمه و در برلین اجرا گردید. مورد توجه هنرمندان و روشنفکران روسیه و دیگر کشورهای اروپایی قرار گرفت و در نشریات متعدده معرفی و ارزیابی گشت. گرینفسکایا در سال ۱۹۱۴ دهمین سال انتشار کتاب و اجرا نمایش آنرا جشن گرفت. در یکی از سالنهای بسیار بزرگ لنینگراد به تفصیل در باب آن کتاب سخن گفت. یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار خبری آن سامان ضمن انتشار خبر انعقاد جشن و سخنرانی خانم گرینفسکایا از ذهن خلاق او در آفرینش درام مذکور تجلیل نمود. نشر دوم کتاب "باب" در سال ۱۹۱۶ واقع گشت. در سال ۱۹۱۷ نمایشنامه مذکور در "تئاتر مردم" در لنینگراد اجرا گردید. مردم از نقاط دور حتی مسکو و

ترکستان برای دیدن نمایشنامه به لنینگراد رفتند. شهرت خانم گرینفسکایا بحدی گشت که نامه‌های مردم را که خطاب باو بود بی آنکه آدرسی روی آنها باشد پستی به اقامتگاهش میرساند. گرینفسکایا در مقدمه نشر دوم نمایشنامه در بحبوحه جنگ جهانی نخست مینویسد که در این دقانت حساس که سیمای وحشتناک جنگ واقعاً موجب تأثر شدید است باید مردم تأمل کنند و در باب مسائل مهمی که میتواند جهانیان را بیکدیگر نزدیک کند بیاندیشند (صص ۳-۴). گرینفسکایا در این نمایشنامه برای آنکه نشان دهد حضرت باب با شیوه‌های خشن انقلابی مخالف بودند مینویسد که چون حکم اعدام حضرت باب صادر گردید مردم قصد داشتند تا حضرتشان را آزاد نمایند ولیکن ایشان فرمودند انتقام لازم نیست شمشیرهایتان را غلاف کنید. با لبخند به آغوش مرگ می‌شتابیم. نمایشنامه مذکور مدتی پس از انقلاب روسیه نیز در لنینگراد بروی صحنه آمد. از نفوسی که پس از انتشار نمایشنامه از آن تجلیل نمودند لئوتولستوی Leo Tolstoy روسی (۱۸۲۸-۱۹۱۰ میلادی) بزرگترین نویسنده آن زمان در اروپا را توان نام برد. تجلیل تولستوی در نشریات روسیه بطبع رسیده است. خانم گرینفسکایا با برخی از بهائیان روسیه و از جمله جناب میرزا علی اکبر نخجوانی در باکو تماس یافت و به تکمیل اطلاعات خویش پرداخت. گرینفسکایا به تشویق تنی چند و از جمله نیکلا زازولین Nicolas Zazuline هفت سال پس از نوشتن نمایشنامه باب اثر دیگری تحت عنوان "بهاءالله، نمایشنامه تراژدی منظوم از تاریخ نهضت‌های دینی در ایران" در پنج پرده آفرید. گرینفسکایا وسیله جناب نخجوانی تقاضای تشرّف بحضور حضرت عبدالبهاء نمود و حضرتشان اجازه تشرّف صادر فرمودند. گرینفسکایا در مقاله‌ای که در یکی از نشریات قفقازیه در همان اوقات عزیمت به ارض اقدس انتشار یافته از امر بدیع، حضرت باب و جمال‌ابهی^۱ تجلیل نموده و قصد تشرّف به ارض اقدس و حضور حضرت عبدالبهاء را تصریح کرده است. (۱۰۵) وی در سال ۱۹۱۱ در رمله اسکندریه در مصر به حضور مبارک رسید. دو نمایشنامه باب و

بهاءالله را به حضور مبارک تقدیم نمود. در آن زمان هنگامیکه حضرت عبدالبهاء نسخه خطی نمایشنامه بهاءالله را در دست مبارک داشتند فرمودند روزی هر دو نمایشنامه در طهران به روی صحنه خواهد آمد. گرینفسکایا دو هفته در حضور مبارک بود و سپس به روسیه مراجعت نمود. یک سال بعد نمایشنامه بهاءالله در سن پترزبورگ بطبع رسید و وسیله نقّادان تجلیل گردید. حضرت عبدالبهاء چند لوح به اعزاز خانم گرینفسکایا نازل فرموده اند. نامبرده پس از بازگشت از سفر مصر و تشرّف به حضور حضرت عبدالبهاء کتاب مفصلی تحت عنوان " مسافرت به کشور خورشید" نگاشت و در آن به تفصیل از ملاقات خویش با حضرتشان سخن گفته است. مرغ روان این شاعره جاودانه در سال ۱۹۴۴ میلادی به جهان الهی پرواز نمود (۱۰۶)

۴- دیگر آثار روسی: برخی از دیگر نویسندگان و پژوهشگران روسی که در باب حیات جناب طاهره مطلب نوشته اند عبارتند از تومانسکی Tumanski، (۱۰۷) روزن Rozen، (۱۰۸) گامازوف Gamazov، بارتولد Bartold، ژوکوفسکی Zhukovski، وسلیتسکی Wesselitski، باکولین Bakulin و برتلس Bertels.

ششم - منابع اتریشی:

۱- کتاب دکتر پولاک: عنوان این کتاب " ایران؛ سرزمین و ساکنان آن Presien: Das Land und Seine Bemohner " است. مؤلف کتاب دکتر ژاکوب ادوارد پولاک Jakob Eduard Polak است. کتاب مذکور در سال ۱۸۶۵ در دو مجلد در لایپزیگ Leipzig بطبع رسیده است. چهار صفحه از مجلد نخست کتاب (صص ۳۵۳-۳۵۰) به امر بدیع و جناب طاهره اشاره دارد. دکتر پولاک در سال ۱۸۵۱ به ایران رفت و مدتی در دارالفنون طهران تدریس نمود و پس از مرگ دکتر کلاک Cloquet پزشک مخصوص ناصرالدین شاه شد و سر انجام در سال ۱۸۶۱ به اتریش برگشت. دکتر پولاک پس از واقعه رمی شاه (ص ۳۵۲) به شهادت بایبان خصوصاً جناب طاهره اشاره میکند. پولاک مدعی است که هنگام شهادت طاهره حاضر بوده است (ص ۳۵۳). (۱۰۹)

۲- شعر حماسی نژمایر : این شعر تحت عنوان " قرّة العین؛ تصویری از ایران معاصر Gurret-ul-Eyn ; Ein Bild Aus Persiaens Neuzeit " در سال ۱۸۷۴ بطبع رسیده است. گوینده شعر ماری فون نژمایر Marie Von Najmajer (۱۸۴۴-۱۹۰۴) شاعره مجارستانی-اتریشی است که در آن به زیبایی، کمالات، مظلومیت و شهادت جناب طاهره و نقش او در احیای جامعه زنان و آزادی آنان اشاره کرده است. (۱۱۰) هفتم - دیگر زبانها:

الف- ترکی: از میان آثار ترکی در باب جناب طاهره باید از کتاب " زرین تاج طاهره" تألیف خانم عزیزه جعفرزاده استاد ادب فارسی در دانشگاه باکو و نوشته سلیمان ناظم بیگ نویسنده معروف تحت عنوان " ناصرالدین شاه و بابی لر" (طبع استانبول، سال ۱۹۲۳ میلادی) یاد کرد. ب- ارمنی: سارگیس مباگاجیان Sargis Mubagajian در کتاب " امامت: کشور ستاینندگان امامان Imamat: Strana Poklonnikov Imamon " به امریدیع و جناب طاهره اشاره کرده است. دو تصویری که از طاهره در این کتاب آمده است واقعیت ندارد. (۱۱۱)

پ- اردو: علاوه بر ترجمه کتاب جناب مارثا روت و کتاب تحفه طاهره به اردو و مقالات جناب دکتر صابرآفاقی به آن زبان در کتب و مقالات متعدده وسیله فضلا، شعرا و پژوهشگران غیر بهائی ذکر جناب طاهره و آثار گوهر بارش شده است. از جمله نفوس مذکوره باید از اختر عزیز احمد، (۱۱۲) قمر هاشمی، (۱۱۳) مسعود کشفی، (۱۱۴) و پرفسور محمد ارشاد، (۱۱۵) یادکرد. (۱۱۶)

زیرنویس بخش نخست منابع نگارش متن اصلی کتاب

- ۱- Dawn Breakers . مقدمه، ص XXXVII.
- ۲- عیناً مأخذ بالا.
- ۳- برای آگاهی بیشتر از احوال جناب نبیل زرنندی و میزان سندیت تاریخ جاودانه اش از جمله رجوع فرمائید به:
الف- تذکرة الوفاء. صص ۶۳-۵۷.
- ب- God Passes By . صص ۹، ۱۰۵، ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۸، ۱۹۹ و ۲۲۲.
- پ- Dawn Breakers صص LXIII, XXXVII, XXXVI, XXIV, XXIII ۱۶۸، ۴۳۴-۴۴۵، ۵۰۴-۵۰۵، ۵۸۱-۵۸۲، ۵۸۷ و ۵۹۱-۵۹۲.
- ت- رافتی؛ نبیل اعظم زرنندی. خوشه ها، جلد هفتم، صص ۲۹-۵۷ و تاریخ نبیل زرنندی در همان مجلد صص ۷۶-۸۵.
- ث- محمد حسینی؛ "حضرت باب" صص ۴۳-۳۵.
- ج- محمد حسینی؛ منابع تاریخ امر بهائی. خوشه ها، جلد هفتم، صص ۹۰-۹۱.
- چ- محمد حسینی؛ نبیل اعظم و تاریخ جاودانه او. نشرته بانگ سروش، مندرج در شماره های سالهای ۱۴۷-۱۴۶ بدیع.
- ۴- نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صص ۱۸۱ و ۲۶۳. جناب فاضل مازندرانی مینویسد که " شیخ سلطان بواسطه ملا علی بسطامی مطلع و منجذب بظهور حضرت باب گردید" (ظهورالحق، جلد سوم، ص ۲۴۴).
- ۵- در متن فارسی مطالع الانوار(ص ۱۸۳) "سید علاء" آمده است. باید توجه داشت که نام این شخص سید علّو (Siyyeid-i-Uluvv) است. رجوع فرمائید به Dawn Breakers ص ۱۹۰.
- ۶- مطالع الانوار صص ۱۸۲-۱۸۳.
- ۷- مأخذ بالا صص ۶۴۰-۶۴۱.

- ۸- رستگار؛ تاریخ حضرت صدرالصدور. ص ۲۰. برای آگاهی از احوال جناب صدر الصدور از جمله رجوع فرمایند به کتاب مذکور و نیز مجلد پنجم کتاب مصابیح هدایت تألیف جناب عزیزالله سلیمانی اردکانی.
- ۹- برای آگاهی از احوال رضاخان ترکمان شهید از جمله رجوع فرمایند به کتاب " حضرت باب" تألیف نگارنده سطور، صص ۴۰۱-۴۰۰.
- ۱۰- مانکجی پور لیمجی هوشنگ هاتریاری که غالباً " درویش فانی" امضاء مینمود. در زمان ناصرالدین شاه به ایران آمد و مدتی سرپرست زرتشتیان ایران بود. مانکجی در بغداد بحضور جمال اقدس ابهی رسیده و به حضرتشان کمال ارادت یافته بود. نامبرده به فرهنگ و ادب ایران علاقه مخصوص داشت و نویسندگان را به تألیف کتب در این باب تشویق مینمود.
- ۱۱- میرزا جانی در تاریخ خویش به استناد روایات شیعی ظهور پنج رایت را در روز قیامت تصریح کرده است: ۱- رایت یمانی، رایت حضرت باب ۲- رایت حسینی، رایت جناب قدوس ۳- رایت خراسانی، رایت جناب باب الباب ۴- رایت طالقانی، رایت جناب طاهره ۵- رایت سفیانی، رایت ناصر الدین شاه. ذوق اصحاب حضرت باب در تطبیق روایات مربوطه به روز قیامت در خور کمال دقت است. با این حال باید توجه داشت که بفرموده حضرت باب در کتاب دلایل سبعة این قبیل تعبیرات و اشارات " اقتراناتی" است از برای سکون قلب مؤمنین و الا بفرموده حضرتشان در همان کتاب جلیل، اعظم دلیل بر اثبات حقانیت مظهر ظهور همان نزول آیات بفطرت است. و نیز باید توجه داشت که آنچه میرزا جانی نوشته استنباط شخصی او بوده و اصولاً مراد از "رایت حسینی" در روایات شیعی رایت جمال اقدس ابهی است که به یک اعتبار ظهور رجعت حسینی است.
- ۱۲- این رساله همچنین در مجموعه چهار رساله تاریخی که بکوشش جناب ابوالقاسم افغان جمع آوری گردیده آمده است، صص ۶۴-۶۵.
- ۱۳- برای آگاهی از احوال امة الاعلیٰ دکتر مودی از جمله رجوع فرمایند به:

الف- عالم بهائی، جلد ششم (۱۹۳۶-۱۹۳۴) ص ۴۸۳ The Baha'i World .

ب- مقاله آر. جکسون آرمسترانگ اینگرم - R. Jackson Armstrong Ingram تحت عنوان "زنان بهائی آمریکائی و تربیت دختران در طهران (۱۹۰۹-۱۹۳۴) در ایران: مطالعات مربوط به تاریخ بابی و بهائی American Baha'i women and the education of girls in Tehran (1909 - 1934). In Iran: Studies in Babi and Baha'i History " صص ۲۱۰-۱۸۱.

پ- اریاب فروغ، اختران تابان، جلد نخست صص ۳۰۸-۳۰۰.

ت- فاضل مازندرانی، ظهور الحق جلد هشتم (قسمت دوم) ص ۱۲۰۲.

۱۴- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار جناب سمندر از جمله رجوع فرمایند به: الف- تاریخ سمندر و ملحقات، خصوصاً مقدمه آن بقلم جناب عبدالعلی علانی علیه رضوان الله.

ب- سلیمانی، مصابیح هدایت، جلد هفتم، صص ۶۸-۳.

پ- محمد حسینی. حضرت باب. صص ۵۶-۵۵.

۱۵- نام دیگر مؤلفان جلد نخست نامه دانشوران عبارتست از :

۱- میرزا عبدالوهاب قزوینی (پدر محمد قزوینی پژوهشگر معروف)

۲- شیخ محمد مهدی شمس العلماء عبدالرب آبادی

۳- حاج میرزا ابوالفضل ساوجی

هفت مجلد از نامه دانشوران طی سالهای ۱۳۲۴-۱۲۹۶ ه قمری (۱۹۰۶-۱۸۷۸ م) طبع گردیده و لکن انتشار مجلدات بعدی موقوف گشته است. باید دانست که تنها جلد نخست تحت نظر اعتضادالسلطنه بوده و مجلدات بعدی زیر نظر محمدحسن خان اعتمادالسلطنه تألیف شده و انتشار یافته است.

۱۶- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار ایادی امرالله جناب ادیب العلماء طالقانی از جمله رجوع فرمایند به:

فاضل مازندرانی، ظهور الحق جلد هشتم (قسمت اول)، صص ۴۷۸-

- ۱۷- متن رساله جناب ادیب در مجموعه چهار رساله تاریخی که بکوشش جناب ابوالقاسم افنان انتشار یافته آمده است صص ۷۴- ۶۵.
- ۱۸- اجداد آقا محمد مصطفی بشرحی که خود مرقوم داشته اصلاً از مردم کوفه بوده اند. شیخ محمد شبلی به تصریح آقا محمد مصطفی فرزند سید درویش و او فرزند سید شبلی و سید شبلی فرزند سید شریف کاظمی بوده است. رجوع فرمایند به چهار رساله تاریخی، صص ۱۹- ۱۸.
- ۱۹- برای آگاهی بیشتر از احوال جناب شیخ محمد شبلی بغدادی از جمله رجوع فرمایند به:
- الف- ترجمه فارسی رساله آقا محمد مصطفی بغدادی در مجموعه چهار رساله تاریخی صص ۲۲-۱۸ و ۴۳-۴۲.
- ب- فاضل مازندرانی، ظهور الحق، جلد سوم، صص ۲۶۰- ۲۵۹.
- پ- محمد حسینی، حضرت باب، صص ۶۸۶- ۶۸۵.
- ۲۰- سال تولد آقا محمد مصطفی را فرزندش جناب علی افندی احسان همان سال ۱۲۵۶ هجری قمری نوشته است (چهار رساله تاریخی ص ۹) ولکن جناب فاضل مازندرانی سال تولد او را ۱۲۵۳ ه قمری دانسته است. (ظهور الحق، جلد سوم، ص ۲۶۰).
- ۲۱- تذکره الوفاء، اثر قلم حضرت عبدالبهاء. ص ۲۰۳.
- ۲۲- خاطرات حبیب ص ۱۰.
- ۲۳- رجوع فرمایند به:
- الف - گلپایگانی، ابوالفضل. کشف الغطاء. ص ۹۸.
- ب- بغدادی، رساله (چهار رساله تاریخی) ص ۱۸.
- ۲۴- برای آگاهی بیشتر از احوال مؤلف کواکب الدرّیه و اشتباهات تاریخ او از جمله رجوع فرمایند به: کتاب حضرت باب، تألیف نگارنده سطور، صص ۵۸- ۵۶.
- ۲۵- رجوع فرمایند به: Root. Tahirih. p111.
- ۲۶- رجوع فرمایند به: The Baha'i World, Vol 8, pp. 643- 644.
- ۲۷- God Passes By ص ۳۸۸.
- ۲۸- ترجمه عبارات خانم روت از نگارنده سطور و گاه به مضمون است.

- ۲۹- رجوع فرمایند به: Garis. Martha Root. pp. 339-341.
- ۳۰- برای آگاهی بیشتر از شرح حیات ایادی امرالله جناب مارثاروت از جمله رجوع فرمایند به:
- الف- God Passes By صص ۳۰۸، ۳۴۴-۳۴۵، ۳۹۴-۳۸۶.
- ب- تمام متن " Martha Root Lioness at the Threshold " بقلم M. R. Garis.
- پ- The Baha'i World جلد هشتم، صص ۶۴۳-۶۴۴.
- ت- پیشگفتار طبع سال ۱۹۸۱ کتاب طاهره مارثاروت بقلم خانم مرضیه گیل Gail صص ۲۸-۱.
- ث- اشراق خاوری، رحیق مختوم، جلد دوم صص ۸۷۴-۸۶۷.
- ج- اریاب فروغ، اختران تابان جلد نخست صص ۳۴۶-۳۳۳.
- ۳۱- لوح مبارک خطاب به حرم جناب فاضل (مأخذ: محمد حسینی " جناب فاضل مازندرانی". سالنامه جوانان بهائی ایران ۱۱۷-۱۱۶ بدیع، ص ۲۰۸.
- ۳۲- از جمله رجوع فرمایند به لوح مبارک حضرت عبدالبهاء به اعزاز ایادی امرالله جناب روی ویلهم Roy Wilhelm مندرج در نشریه نجم باختر Star of the West (مجلد یازدهم ۱۹۲۱-۱۹۱۹ میلادی) ص ۲۵۷.
- ۳۳- برای آگاهی بیشتر از احوال جناب فاضل مازندرانی از جمله رجوع فرمایند به:
- الف- ظهور الحق جلد هشتم (قسمت دوم) صص ۸۸۱-۸۲۵.
- ب- سلیمانی، مصابیح هدایت، جلد هفتم صص ۱۴۱-۶۹.
- پ- محمد حسینی، حضرت باب، صص ۵۱-۴۸.
- ت- محمد حسینی. جناب فاضل مازندرانی. سالنامه جوانان بهائی ایران، سال ۱۱۷-۱۱۶ بدیع، صص ۲۱۰-۲۰۱.
- ث- The Baha'i World. جلد چهاردهم صص ۳۳۶-۳۳۴.
- ۳۴- مأخذ: محمد حسینی. حضرت باب. صص ۵۰-۴۹.
- ۳۵- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار جناب محمدعلی ملک خسروی

از جمله رجوع فرمایند به :

- الف- محمّد حسینی، حضرت باب، صص ۵۲-۵۱.
- ب- محمّد حسینی، سخنی با محمّد علی ملک خسروی. آهنگ بدیع سال بیست و هشتم، ۱۲۸ بدیع، شماره نخست صص ۲۶-۲۴.
- پ- ملک خسروی، اقلیم نور، صص د-ج.
- ۳۶- مقدمه کشف الغطاء صفحه ۷.
- ۳۷- برای آگاهی بیشتر در باب کتاب نقطه الکاف علاوه بر مقدمه منضمّ به همان کتاب (بقلم محمّد قزوینی و ظاهراً بقلم براون) و کتاب کشف الغطاء رجوع فرمایند به کتاب "حضرت باب" تألیف نگارنده سطور صص ۴۴-۴۵.
- ۳۸- مقدمه کشف الغطاء صفحه ۶.
- ۳۹- جناب فاضل مازندرانی در مجلّد پنجم کتاب اسرار الآثار خصوصی (ص ۲۵۹) جناب سیدمهدی را خواهر زاده جناب ابوالفضائل دانسته است. نظر جناب فاضل در حقیقت مستند به بیان حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب به ایادی امرالله جناب میرزا حسن ادیب طالقانی است که جناب سید مهدی گلپایگانی را بعنوان "ابن اخت" جناب ابوالفضائل نام برده اند. علت امر اینست که پس از مرگ مادر جناب سیدمهدی همشیره ابوالفضائل او را بزرگ نموده اند و لذا بعنوان خواهرزاده ابوالفضائل شناخته شده است. (برای زیارت لوح جناب ادیب رجوع فرمایند به مجلّد نخست از کتاب رحیق مختوم تألیف جناب اشراق خاوری، صص ۵۵۵-۵۵۴).
- ۴۰- مقدمه کشف الغطاء صص ۱۰-۹.
- ۴۱- برای آگاهی از احوال جناب ابوالفضائل رجوع فرمایند به:
- الف- مهرباخانی، زندگانی جناب ابوالفضائل گلپایگانی، تمام متن.
- ب- اصفهانی، حاج میرزا حیدرعلی. ترجمه احوال ابوالفضائل (خطی).
- پ- سلیمانی، مصابیح هدایت، جلد دوم، صص ۲۸۲-۲۳۵.
- ۴۲- برای آگاهی از احوال و آثار جناب سیدمهدی گلپایگانی از جمله رجوع فرمایند به:

- الف- سلیمانی، مصابیح هدایت، جلد سوم، صص ۶۱-۱۸.
- ب- فاضل مازندرانی. ظهور الحق جلد ششم (خطی) و جلد هشتم (قسمت دوم) صص ۱۰۱۴-۱۰۰۴.
- ۴۳- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار خانم دریفوس بارنی رجوع فرمایند به:
- الف- The Baha'i World. جلد شانزدهم (۱۹۷۳-۱۹۷۶) صص ۵۳۵-۵۳۶.
- ب- فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد هشتم، (قسمت دوم) صص ۱۱۹۴-۱۱۹۵.
- پ- مقاله ایادی امرالله جناب یوگو جیاچری Ugo Giachery در مجله La Pensee Baha'ie شماره ۵۶ مورخ ششم جون ۱۹۷۶.
- ۴۴- ترجمه از نگارنده سطوراست. ترجمه بخشهای دیگری از این اثر که در کتاب حاضر آمده نیز از نگارنده است.
- ۴۵- خانم بارنی در اینجا اشتباهاً نام مرضیه خواهر جناب طاهره را فاطمه ذکر میکند.
- ۴۶- باید توجه داشت که میرزا عبدالوهاب برادر جناب طاهره به امر بدیع مؤمن گردیده است. متأسفانه خانم بارنی در خاتمه درام طاهره و طی بیان شخصیات تاریخی در نمایش اشتباهاً میرزا عبدالوهاب را دشمن امر بدیع میخواند.
- ۴۷- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار میرزا محمدتقی خان سپهر رجوع فرمایند به:
- الف- محمد حسینی. حضرت باب. صص ۶۱-۵۹.
- ب- محمد حسینی. منابع تاریخ امر بهائی. خوشه هائی از خرمن ادب و هنر، جلد هفتم صص ۱۰۴-۱۰۲.
- ۴۸- اصل کتاب روضة الصفاء بقلم محمد بن خاوندشاه ابن محمود و معروف به میرخواند (متوفی بسال ۹۰۴ هجری قمری برابر با ۱۴۹۸ میلادی) است این کتاب در تاریخ اسلام و ایران تا ایام سلطان بایقرا در هفت مجلد است. رضاقلی خان هدایت سه مجلد دیگر بر آن

افزوده و وقایع تاریخ ایران را تا ایام خویش بنگارش در آورده است.
 ۴۹- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار رضاقلی خان هدایت رجوع فرمایند به:

الف- محمد حسینی. حضرت باب. صص ۶۲-۶۱.

ب- محمد حسینی. منابع تاریخ امر بهائی. خوشه هائی از خرمن ادب و هنر، مجلد هفتم، صص ۱۰۴-۱۰۵.

۵۰- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار حقایق نگار از جمله رجوع فرمایند به منابع بالا بترتیب:

الف- صفحه ۶۵.

ب- صفحه ۱۰۵.

۵۱- نام کتاب "خیرات حسان فی ترجمه مشاهیر النسوان" است و در سه مجلد طی سالهای ۱۳۰۴-۱۳۰۷ هجری قمری در طهران بطبع رسیده است.

۵۲- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار محمد حسن خان اعتماد السلطنه از جمله رجوع فرمایند به منابع بالا (زیرنویس ۴۹):

الف- صص ۶۵-۶۴.

ب- صص ۱۰۶-۱۰۵.

۵۳- محمد قزوینی در یادداشتهای خود تحت عنوان "وفیات معاصرین" تاریخ وفات زعیم الدوله را چهارم محرم ۱۳۳۳ هجری قمری دانسته است (لغت نامه دهخدا. ذیل زعیم الدوله). اما در بخش اعلام فرهنگ معین (جلد پنجم ص ۶۵۱) تاریخ وفات نامبرده ۱۳۲۳ ه قمری آمده است.

۵۴- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار زعیم الدوله و محتوای مفتاح باب الابواب از جمله رجوع فرمایند به:

الف- محمد حسینی. حضرت باب. صص ۶۳-۶۲.

ب- محمد حسینی. منابع تاریخ امر بهائی. خوشه هائی از خرمن ادب و هنر، مجلد هفتم، ص ۱۰۷.

پ- براون Browne

Materials for the Study of The Babi Religion. ص ۱۹۱.

۵۵- از متن اصلی کتاب تاریخ میرزا احمد تنها بخش مربوط به میرزا تقی خان امیر کبیر وسیله آقا میرزا محمّد خان بهادر انتشار یافته است.

۵۶- رجوع فرمائید به:

Khan Bahadur. Some notes on Babism. Journal of the Royal Asiatic Society, July 1927, pp. 443-469

۵۷- کتاب حدیقه الشعرا که حاوی بیان احوال و آثار بیش از چهار صد تن از شعرای مرد و نُه شاعره است با تصحیح، تکمیل و تحشیه عبدالحسین نوانی وسیله چاپ زرّین در سال ۱۳۶۴ شمسی در طهران بطبع رسیده است. شعر زیر از ایشیک آقاسی است که خود در کتاب مذکور و در ضمن بیان احوال عاصم سندجی درج کرده است:

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| در وجود خود چو حیرانیم ما | غیر خود را از کجا دانیم ما |
| آنقدر دانیم کاندرا این بساط | همچو گو در حکم چوگانیم ما |
| عرصه هستی چو گرداب اندر آن | چون خسی پیوسته گردانیم ما |
| با چنین بی اختیاری خویش را | کی توان زین بحر برهانیم ما |
| ماحضر نبود به غیر از خون دل | تا به خوان دهر مهمانیم ما |
| خوش بود آندم که رخش روح را | زین جهان تنگ بجهانیم ما |
| از ملک بی شک بجاه افزون شویم | خویشتن را قدر اگر دانیم ما |

برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار حاج میرزا احمد ایشیک آقاسی از جمله رجوع فرمایند به:

الف- محمّد حسینی. منابع تاریخ امر بهائی. خوشه هائی از خرمن ادب و هنر، مجلد هفتم، صص ۱۰۸-۱۰۷.

ب- معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد چهارم، صص ۱۱۴۰-۱۱۳۹.

پ- حقیقت (رفیع). نهضت های فکری ایرانیان در دوره قاجاریّه. بخش نخست، صص ۳۱۶-۵۱۳.

۵۸- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار معلّم حبیب آبادی رجوع فرمایند به:

- الف- معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد پنجم، صص ۱۷-۷.
- ب- محمّد حسینی. منابع تاریخ امر بهائی. خوشه هائی از خرمن ادب و هنر، جلد هفتم، صص ۱۱۰-۱۰۹.
- پ- مهدوی. تذکرة شعرای معاصر اصفهان. صفحه ۴۵۸.
- ۵۹- جلال الدین همائی متخلّص به سنائی استاد سابق دانشگاه طهران در رثاء و تاریخ وفات معلّم حبیب آبادی و توصیف کتاب مکارم الآثار چنین سروده است:

از دار فنا رحلت زى عالم باقى کرد
 آن عالم ربّانى کش نام معلّم بود
 هم صاحب خلق نیک هم صاحب روح پاک
 هم مؤمن با تقوى هم عارف عالم بود
 تاریخ رجالش داد آوازه در اسپاهان
 چونانکه به نیشابور سمعانى و حاکم بود
 لفظ و قلم صدقش اندر روش تحقیق
 از کذب و غرض خالی و زشائبه سالم بود
 تألیف مکارم کرد از آثار رجال عهد
 آنگونه که شایسته در فنّ تراجم بود
 تاریخ وفات او پرسید سنا از من

گفتم که معلّم را آثار مکارم بود ۱۳۹۶

۶۰- برخی از آثار دکتر علی الوردی علاوه بر لمحات اجتماعیه بترتیب سال طبع عبارتند از:

شخصیة الفرد العراقی (۱۹۵۱ م) و عاظ السلاطین (۱۹۵۴ م) مهزلة العقل البشرى (۱۹۵۵ م) اسطورة الادب الرفیع (۱۹۵۷ م) الاحلام بین العلم و العقیده (۱۹۵۹ م) منطق ابن خلدون... (۱۹۶۲ م) دراسته فى طبیعة المجتمع العراقی (۱۹۶۵ م).

۶۱- دکتر الوردی در این خصوص چنین مینویسد: "انّ هذه المعلومات عن قرّة العین حصلت علیها من مصادر مختلفه و قد استفدت بصورة خاصّة من کتاب مخطوط بقلم عبود الصّالحی عنوانه "قرّة العین علی"

حقیقتها و واقعها" و ممّا یجد ذکره أنّ هذا الکاتب هو من اسرة البرغانی و من اقرباء قرّة العین" (لمحات اجتماعیه. جزء ثانی، ص ۱۵۴ زیر نویس شماره ۱).

۶۲- مأخذ بالا. صفحه ۱۸۹.

۶۳- مفاد و خلاصه بیان دکتر الوردی. عین بیان او چنین است: "... هی قد ظهرت فی غیر زمانها او هی سبقت زمانها بمآته سنة علی اقل تقدیر. فهي لو كانت قد نشأت فی عصرنا هذا... ربّما كانت اعظم امرأة فی القرن العشرين" (مأخذ بالا. صفحه ۱۹۰).

۶۴- رجوع فرمایند از جمله به نوشته او تحت عنوان " هکذا قتلوا قرّة العین" در منشورات الجمل طبع کلن سال ۱۹۹۱.

۶۵- رجوع فرمایند به:

Browne. A Traveller's Narrative. Vol. 2, pp. X-XI.

۶۶- رجوع فرمایند به:

Balyuzi. E.G. Browne and The Baha'i Faith. pp. 121-122.

۶۷- پروفیسور براون هنگام ترجمه مقاله شخصی سیاح آگاهی نداشت که کتاب مذکور اثر قلم حضرت عبدالبهاء است. ولیکن بعداً از این امر اطلاع یافت (رجوع فرمایند به صفحه XXXI مقدمه ترجمه انگلیسی تاریخ میرزا حسین همدانی. (New History of The Bab).

۶۸- رجوع فرمایند به:

Browne. A Traveller's Narrative. Vol. 2, p. 309.

عین بیان براون چنین است:

"The Appearance of such a woman as Kurratu'l-Ayn is in any country and any age a rare phenomenon, but in such a country as Persia it is a prodigy-nay, almost a miracle . . . Had the Babi religion no other claim to greatness, this were sufficient, that it produced a heroine like Kurratu'l-Ayn."

۶۹- برای آگاهی از احوال این افسر اتریشی و محتوای نامه او رجوع

فرمایند به کتاب " حضرت باب " تألیف نگارنده سطور صص ۶۰۷-۵۶۰۶.

۷۰- رجوع فرمایند به:

Browne. Materials for the Study of the Babi Religion. pp. 256-271.

۷۱- مأخذ بالا. صفحه ۲۷۱.

۷۲- شیل سیاستمدار و افسر انگلیسی (۱۸۷۱-۱۸۰۳م) چند سال در ایران مأموریت نظامی و سیاسی داشت. برای آگاهی از محتوای برخی از مکاتبات او در خصوص شهادت بابیان خصوصاً نامه مورخ بیست و دوم آگست ۱۸۵۲ (چند روز پس از شهادت طاهره) رجوع فرمایند به:

Momen. The Babi and Baha'i Religions. pp. 134-135.

۷۳- خانم مری شیل (در گذشته بسال ۱۸۶۹م) نیز که چند سال با شوهرش در ایران بوده با استفاده از گزارشهای شوهرش و مشاهدات شخصی و اطلاعات مکتسبه به تألیف کتابی تحت عنوان Glimpses of life and manners in Persia (نظری اجمالی بزندگی و رفتار مردم ایران) پرداخته که در آن به جناب طاهره اشارت کرده است. این کتاب در سال ۱۸۵۶ (چهار سال پس از شهادت طاهره) در لندن بطبع رسیده است.

۷۴- در این مقاله نیز به جناب طاهره بعنوان " نبیة زیبای قزوین " The fair prophetess of Kazoeen(Qazwin) اشاره گردیده است.

۷۵- بنیامین جاوت (۱۹۹۳-۱۸۱۷م) استاد دانشگاه آکسفورد از مذهبیتون تجدّد خواه و از چهره های معروف دانشگاهی انگلستان و طرفدار جدی ورود زنان بدانشگاه مذکور بود.

۷۶- سر والتاین چیرل (۱۹۲۹-۱۸۵۲) روزنامه نگار معروف انگلیسی که به ایران و ارض اقدس نیز سفر کرد و در مقالات و آثار خود و از جمله کتاب "مسألة خاور میانه The Middle Eastern Question" از امر بدیع و جناب طاهره تجلیل کرده است.

۷۷- سر فرانسیس یانگ هازیند(۱۹۴۲-۱۸۶۳م) کاشف و نویسنده

انگلیسی در مقالات خویش و نیز در سال ۱۸۹۳ در پارلمان جهانی ادیان از جناب طاهره تجلیل فراوان کرده است. حضرت ولی‌ام‌الله نظر او را راجع به طاهره از کتابش *The Gleam* (صص ۲۰۲-۲۰۳) در زیر نویس صفحه ۶۲۹ کتاب *The Dawn Breakers* نقل فرموده‌اند.

۷۸- لُرد کرزَن (۱۹۲۵-۱۸۵۹م) از برجسته‌ترین سیاستمداران انگلیسی بود و مدتی سمت نایب‌السلطنه هندوستان را داشت. وی در سال ۱۸۸۹ به ایران سفر کرد و مشاهدات و اطلاعات خود را در کتاب "ایران و مسأله ایرانی *Persia and The Persian Question*" و مقالات خویش انتشار داد. لُرد کرزَن در آثار خود و از جمله کتاب مذکور از امربدیع و جناب طاهره تجلیل کرده است و میگوید جانفشانی زرین‌تاج شاعره قزوین یکی از مؤثرترین وقایع در تاریخ جدید است.

۷۹- واتسون (در گذشته بسال ۱۸۹۲ م) دیپلمات انگلیسی سالها در کشورهای مختلف جهان در خدمت وزارت امور خارجه انگلستان بوده و مدتی نیز در ایران مأموریت سیاسی داشته است. کتاب او تحت عنوان "تاریخ ایران... *History of Persia*" حاوی بیان تاریخ سرزمین ایران از ایام باستان تا سال ۱۸۵۸ است. مؤلف در صفحات ۴۱۰-۳۴۷ طبع لندن (سال ۱۸۶۶) به حوادث امر بدیع و در صفحات ۴۱۰-۴۰۷ به حادثه رمی شاه و شهدای آن از جمله جناب طاهره اشاره کرده است.

۸۰- رجوع فرمایند به نوشته او:

The first Persian feminist. In the fortnight review, 1913, pp 1175-1182.

۸۱- پروفیسور چین (۱۹۱۵-۱۸۴۱م) کشیش مسیحی انگلیسی و استاد دانشگاه آکسفورد و مؤلف *Encyclopaedia Biblica* (البته با همکاری دکتر ساترلند *Sutherland*) در آثار خود و از جمله کتاب "مصالحة نژادها و ادیان *The Reconciliation of Races and Religions*" (صص ۱۱۶-۱۱۴) طبع سال ۱۹۱۴ در لندن به احوال جناب طاهره اشاره نموده و از او تجلیل فراوان کرده است.

۸۲- رجوع فرمایند به نوشته او:

Hossain H. " A Female Martyr of The Babi Faith". In The Proceedings of the Idara-i-Maarif-i-Islamia (A convention held in Lahore, 1933).

۸۳- پروفیسور اسحاق استاد دانشگاه کلکتہ از جملہ در دو اثر ذیل بہ بیان احوال و آثار طاهرہ پرداختہ است:

A- Four Eminent Poetesses of Iran. Calcutta. Iran Society, 1981.

B- Qurratu'l-Ayn : A Babi Martyr. Indo-Iranica, Vol. 3, no.1.

۸۴- رجوع فرمایند بہ:

Brill E.J. The Encyclopedia of Islam. New Edition, Vol. 4, 1986.

۸۵- رجوع فرمایند بہ نوشتہ او:

A Golden Treasury of Persian Poetry. New Delhi: Indian Council for Cultural Relations, 1972, pp. 412-415-

۸۶- رجوع فرمایند بہ نوشتہ او:

Babism and Bahatism : A Study of Their History and Doctrines. Islamic Studies, No. 14, 1975, pp. 147-217.

۸۷- رجوع فرمایند بہ نوشتہ او:

Introduction to Rabi'a the Mystic and Her Fellow Saints in Islam. Cambridge University Press, 1984.

و نوشتہ دیگر در Encyclopedia of Religion (جلد دوازدهم صفحات ۱۷۹-۱۸۰).

۸۸- در کتاب :

Religion and State in Iran 1785-1906: The Role of The Ulama in The Qajar Period. University of Clifornia Press. 1969.

۸۹- رجوع فرمایند بہ نوشتہ او:

Resurrection and Renewal : The Making of The Babi

Movement in Iran, 1844-1850. Cornell University Press, 1989.

اگرچه محتوای مقاله او در این کتاب (صص ۳۳۱-۲۹۵) در باب طاهره در برخی از موارد با تذکرة الوفاء، *God Passes By* و تاریخ نبیل زرنندی مطابقت ندارد ولیکن یکی از جامع‌ترین و دقیق‌ترین تحقیقات سالهای اخیر در خصوص این نابغه دوران است.

۹۰- رجوع فرمایند به نوشته او :

Images of Women. New York: Columbia University Press. 1988, p. 214.

۹۱- در کتاب " زنان شاعرة جهان *Women Poets of The World*

از انتشارات MacMillan Publishing Company, 1983 .

۹۲- علی محمد فره‌وشی (مترجم همایون) مترجم فارسی تاریخ گوینو لفظ " مذاهب" را بجای Religions آدیان" و واژه مفرد فلسفه را در عنوان کتاب بکار برده است. لذا ما نیز برای پرهیز از اغتشاش ذهنی خوانندگان عزیز عیناً عنوان مذکور (مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی) را اتخاذ نموده‌ایم.

۹۳- رنان (۱۸۹۲-۱۸۲۳م) فیلسوف، زبان شناس، تاریخ‌نگار و خاورشناس معروف فرانسوی سالها به تحصیل معارف دینی اشتغال داشته و در ادب، زبان‌شناسی و باستان‌شناسی نیز مطالعات عمیق نموده است. وی در زمینه‌های مختلف صاحب تألیفات متعدده است. رنان از جمله در کتاب " حوارتو *Les Apotres* " به امر بدیع اشاره نموده و در باب عظمت بی‌نظیر شهادت طاهره و دیگر شهدای واقعه رمی شاه سخن رانده است. کتاب مذکور به انگلیسی نیز ترجمه شده و در سال ۱۸۶۹ در لندن انتشار یافته است.

۹۴- هوار (۱۹۲۶-۱۸۵۴م) دیپلمات فرانسوی، خاورشناس برجسته و استاد زبانهای شرقی در آثار خود از جمله " دیانت باب *La Religion De Bab* " به جناب طاهره اشاره مینماید.

۹۵- فوریه (۱۹۲۱-۱۸۴۲م) پزشک فرانسوی که در فاصله سالهای

۱۳۰۶-۱۳۰۹ هجری قمری (۱۸۸۹-۱۸۹۱م) در ایران پزشک ناصرالدین شاه بوده از جمله در کتاب "سه سال در دربار ایران" به طاهره اشاره کرده است. این کتاب با حذف برخی از مطالب وسیلهٔ عباس اقبال بفارسی ترجمه گردیده است.

۹۶- خانم دیولافوی (۱۹۱۶-۱۸۵۱م) همراه شوهرش که باستان‌شناس بود در فاصله سالهای ۱۸۸۷-۱۸۸۰م به ایران و عراق سفر کرد. نامبرده در چند نوشته به جناب طاهره اشاره کرده است.

۹۷- رجوع فرمائید به مقالهٔ او در L'investigateur تحت عنوان: "Une Reformatrice Contemporaine : La Belle Kourrwoul-Ain, ou la Lumiere des Yeux". Momen. The Babi and Baha'i Religions. p. 27.

۹۸- نهال تجدد دارای درجهٔ دکتری^۱ در رشتهٔ زبان چینی از فرانسه است. وی در کتاب خود تحت عنوان "آلبوم آخرین معجزات Le Derniere Album des Miracles" به احوال طاهره اشاره کرده است (رجوع فرمایند به نوشتهٔ خانم باهره راسخ مندرج در صفحات ۵۳-۵۵ شماره مسلسل ۱۹۵ نشریهٔ پیام بهائی (فوریه ۱۹۹۶).

۹۹- God Passes By. p. 104.

۱۰۰- برای آگاهی از محتوای این مکتوب رجوع فرمایند به ترجمهٔ انگلیسی آن در:

Momen. The Babi and Baha'i Religions, p. 143.

۱۰۱- رجوع فرمایند به پژوهش جناب دکتر جهانگیر درّی استاد دانشگاه مسکو تحت عنوان "مطالعات تاریخی بابی و بهائی در آثار مورّخین و نویسندگان روسیه" مندرج در مجلد هفتم خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، صص ۱۲۶ و ۱۴۷.

۱۰۲- عنوان کامل کتاب چنین است:

A.K. Kazem Bek. Bab I Babi di Religiozno-Politicheskiya Smuti V Persyi V. 1844-1852. St. Petersburg, 1865.

- ۱۰۳- در شماره‌های سال ۱۸۶۶، جلد هفتم؛ صص ۳۸۴-۳۲۹،
 ۴۵۷-۵۲۲ و جلد هشتم؛ صص ۲۵۲-۱۹۶، ۴۰۰-۳۵۷ و ۵۰۷-۴۷۳
- ۱۰۴- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار کاظم بیگ رجوع فرمایند به:
 الف- درّی، مطالعات تاریخی بابی و بهائی در آثار مورّخین و
 نویسندگان روسیه. خوشه‌ها، جلد هفتم، صص ۱۲۸-۱۲۷.
- ب- مؤمن، The Babi and Baha'i Religions، صص ۲۷-۲۶،
 ۵۰۸-۵۰۷ و ۵۳۷.
- پ- براون. A Traveller's Narrative. جلد دوم؛ صص ۲۰۵-۲۰۴ و
 صفحات مذکور در Index همان کتاب.
- ت- محمّد حسینی. حضرت باب. ص ۷۷.
- ۱۰۵- برای آگاهی از محتوای مقاله مذکور رجوع فرمایند به : نجم
 باختر جلد نخست سال ۱۹۱۱ شماره ۱۹ صفحه پنجم از بخش فارسی.
- ۱۰۶- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار خانم گرینفسکایا رجوع
 فرمایند به:
- الف- مأخذ بالا و نیز شماره می سال ۱۹۳۳ همان مأخذ.
- ب- God Passes By p. 56.
- پ- مؤمن، The Babi and Baha'i Religions. pp. 50,51,503.
- ت- عالم بهائی. جلد ششم، سالهای ۱۹۳۶-۱۹۳۴، صفحات
 ۷۱۲-۷۰۷.
- ث- درّی. مطالعات تاریخی بابی و بهائی در آثار مورّخین و نویسندگان
 روسیه. خوشه‌ها جلد هفتم صفحات ۱۴۷-۱۴۶.
- ۱۰۷- الکساندر جی. تومانسکی Alexksander G. Tumanski،
 (۱۸۶۱-۱۹۲۰) خاور شناس و افسر روس سالها در زمینه امریدیع
 خصوصاً آثار حضرت بهاءالله پژوهش کرده است. ترجمه او از کتاب
 اقدس بروسی در سال ۱۸۹۹ انتشار یافته است. در مقالات او به جناب
 طاهره نیز اشاره گردیده است. وی با زبانهای عربی و فارسی آشنا بوده و
 علاوه بر مدتی اقامت در عشق‌آباد چند بار بمنظور انجام مأموریت
 های خویش به ایران نیز رفته بود.

۱۰۸- بارون ویکتور رومانویچ روزن Victor Romanovich Rozen (۱۸۴۹-۱۹۰۸) از برجسته‌ترین خاور شناسان روس، استاد مطالعات شرقی در دانشگاه پترزبورگ و عضو فرهنگستان علوم در روسیه بود. وی در جمع آوری آثار حضرت باب و حضرت بهاءالله کوشش فراوان کرده است. روزن در مقالات خود به جناب طاهره اشاره نموده است.

۱۰۹- رجوع فرمایند به:

Browne. A Traveller's Narrative. Vol. 2, pp 203-204.

۱۱۰- از جمله رجوع فرمایند به مأخذ بالا، صص ۲۰۸-۲۰۷.

۱۱۱- از جمله رجوع فرمایند به :

Momen. The Bábí and Bahá'í Religions, p. 59.

۱۱۳- قمر هاشمی از معروفترین مردان شاعر اردو زبان در مجموعه "تماشا طلب آزار" (کراچی ۱۹۸۸) از جناب طاهره تجلیل فراوان کرده و به بیان احوال او پرداخته است.

۱۱۲- اختر عزیز احمد در کتاب "دخترانی که مشهور شدند (لزگیان جو مشهور هونین)" طبع لاهور ۱۹۶۳، از جناب طاهره تجلیل بسیار کرده و استقامت و فطانت او را ستوده و جذبه اشعارش را بیش از جذبه آثار قآنی میداند.

۱۱۴- مسعود کشفی از شاعران و نویسندگان معروف کشمیر آزاد در مجموعه اشعار خود بنام "کارون" منظومه‌ای بنام "قرّة العین" دارد که در آن از جناب طاهره تجلیل فراوان کرده و گفته است که اقبال لاهوری سوز درون خویش را از طاهره گرفته و غالب دهلوی طاهره را کمال مطلوب میدانسته است.

۱۱۵- نویسنده معروف پروفیسور محمد ارشاد در نوشته خود "دو آهوی تشنه در نمکزار؛ حباطی و قرّة العین" از عظمت مقام طاهره و جذبه و شور اشعار او سخن گفته و آثارش را در حدّ آثار مولوی تجلیل کرده است.

۱۱۶- برای آگاهی بیشتر از نظریات شاعران، نویسندگان و پژوهشگران اردو زبان در باب جناب طاهره به آثار جناب دکتر صابر آفاقی و از

جمله نوشته او " تأثیر طاهره بر شعرای شبه قاره هند " ، خوشه ها جلد سوم ، صفحات ۱۱۴-۱۰۷ مراجعه فرمایند.



ایزابلا کرینفسکایا

بخش دوم

مشاهیر زنان در تاریخ ادیان

در آثار مبارکه این ظهور اعظم خصوصاً الواح حضرت عبدالبهاء و توقیعات حضرت ولی امرالله ذکر مشاهیر زنان در تاریخ روحانی عالم شده است. باید توجه داشت که حضرت ورقه علیا (بهائیه خانم) دختر بلند اختر جمال ابهی^۱ و خواهر مهر پرور حضرت عبدالبهاء بتصریح حضرت بهاءالله در میان نسوان عالم حائز مقامی بی نظیراند. بعبارت دیگر بزرگترین بانوی بهائی و بانوی تاریخ در دید اهل بهاء حضرت ورقه علیا میباشند. (۱) حضرت ولی امرالله نام حضرت ورقه علیا را در کنار جاودانه های تاریخ ادیان چون جناب سارا، جناب آسیه، جناب مریم (مادر حضرت مسیح)، جناب فاطمه زهرا و جناب طاهره مذکور فرموده اند. (۲) حضرت عبدالبهاء در آثار مبارکه خویش علاوه بر نسوان مذکور و حضرت آسیه خانم مادر بلند اختر حضرتشان و حضرت خدیجه خانم حرم حضرت باب از بانوان برجسته دیگری در تاریخ ادیان چون دبورۃ نبیه، مریم مجدلیه، باربارای مقدسه و خدیجه کبری یاد و تجلیل فرموده اند. بدیهی است که پس از حضرت ورقه علیا (بهائیه خانم) احدی از بانوان ترفیع بمقام حضرت آسیه خانم حرم جمال ابهی^۱ و حضرت خدیجه خانم حرم حضرت ربّ اعلیٰ نمی یابد. اینک برای تکمیل این مقال به بیان احوال این بانوان جاودانه در تاریخ ادیان باختصار می پردازیم.

۱- حضرت ورقه علیا (بهائیه خانم): حضرت ورقه علیا در سال ۱۸۴۶ میلادی در طهران تولّد یافتند. والده ایشان حضرت آسیه خانم بودند.

حضرت ورقه علیا از همان آغاز کودکی محاط در بلایا و با پدر و برادر خویش در مصائب شریک بودند. در جمیع مراحل تبعید نگران بودند که مبادا از پدر و برادر بزرگوار خود جدا شوند. پس از صعود جمال ابهی^۱ در نهایت ثبوت بر میثاق الله به برادر عالی شأن، حضرت عبدالبهاء، خدمت نمودند. آنی نبود که از خدمت دریغ ورزند. حضرتشان ازدواج نفرمودند که به پدر و برادر و امر اعظم خدمت نمایند. بینهایت مورد محبت حضرت عبدالبهاء بودند. هیکل مبارک در خطابی بایشان میفرمایند: " شب و روز بیاد تو هستم و چون بخاطرم گذری تأثر اشتداد یابد و تحسّر تزیاید جوید. غم مخور غمخوار تو منم. محزون باش، مأیوس باش، محصور باش. این ایام بگذرد. انشاءالله در ظلّ جمال مبارک در ملکوت ابهی^۱ جمیع این غمها را فراموش می‌کنیم و جمیع این طعن‌ها بتحسین جمال مبارکش تلافی میگردد. تا دنیا بوده است حزن و اندوه و حسرت و حرقت نصیب بندگان الهی بوده. قدری فکر کن بین همیشه چنین بوده است. لهذا دل به الطاف جمال قدم خوش کن و خوش باش و مستبشر باش" (۳) در خطاب دیگر میفرمایند: " در شب و روز بیاد تو مشغولم. آنی از خاطر نمی‌روی. فی الحقیقه بجهت خودم ابدأ متأسف و متحسّر نیستم. ولی هر وقت ملاحظه صدمات شما را می‌نمایم بی‌اختیار اشک از چشم میریزد" (۴) و نیز در خطابی میفرمایند: "... ما حیفا را بجهت شما مهیا نمودیم ولی حقیقه اسباب زحمت شما گشت. اما چه چاره، زحمات راه حق را باید کشید. اگر شما نکشید کی این زحمت‌ها را تحمّل میتواند. باری هر قسمی باشد امروز بیایید که دل من تنگ شده است." (۵) در لوح دیگری میفرمایند: " باری حضرت اخت را بجان و دل و روح و قلب و فؤاد مشتاق و در لیل و نهار در حقیقت جان و وجدان مذکور. از فرقتش نتوانم ذکر کنم زیرا آنچه نویسم البته از عبارات محو خواهد شد." (۶)

در سال ۱۹۲۱ میلادی حضرت عبدالبهاء به ملکوت ابهی^۱ صعود فرمودند. معلوم است که چه حزن عظیمی قلب حضرت ورقه علیا را پر نمود. در ایام غیبت حضرت ولی امرالله از ارض اقدس حیفا زمام امر در دست حضرت ورقه علیا بود. آن حضرت محبوب قلب حضرت ولی امرالله بود. پس از صعود حضرت ورقه علیا در ساعت یک بامداد

روز جمعه پانزدهم جولای ۱۹۳۲ میلادی (بیست و چهارم تیر ماه ۱۳۱۱ شمسی) حضرت ولی امرالله در همان روز پانزدهم تلگرام ذیل را بطهران مخابره فرمودند: "ورقه‌علیا، بقیةالبهاء و ودیعتہ از افق بقعہ نورا، متواری و بسدرۃالمنتهی متصاعد و در اعلیٰ غرف جنان بر مسند عز بقاء متکی. چشم اهل بهاء گریان و قلوب اهل وفاء سوزان. صبر و شکیب صفت یاران است و تسلیم و رضا از شیم خاصان و مقربان. اعیاد و جشنهای امریہ اعزازاً لمقامهاالمحمود مدت نسه ماه در شرق و غرب عالم بهائی بالکلیه موقوف. هیکل نازنینش در بقعہ مرتفعه جوار مقام بهاء استقرار یافت. شوقی" (۷) در یکی از توقیعات پس از صعود حضرت ورقه‌علیا خطاب بآن حضرت میفرمایند: "ای خانم اهل بهاء رفتی و شکست محفل ما، هم محفل ما و هم دل ما. قلم و لسانم از عهدۀ شکرت عاجز است و از وصف سجایای حمیدہات قاصر. رشحی از محبت بیگرانیت را تقدیر نتوانم و از عهدۀ تعریف و توصیف ادنیٰ حادثه‌ای از حوادث حیات گرانبهایت بر نیایم، در بارگاه الهی روح مقدست شفیع این مور ضعیف است و در این تنگنای ظلمانی یاد پر خلوت انیس و دستگیر این عبد حقیر. شکل زیبایت بر صفحه قلب مجروح منقوش است و تسمات جان افزایت در اعماق دل غمین مطبوع و محفوظ. مرا در ساحت عز کبریا فراموش منما و از امدادات متابعه حی قدیر مایوس و ممنوع مگردان و در ملک و ملکوت بآنچه تو دانی اعظم نوایای این عبد است برسان." (۸) در توقیع دیگری که به انگلیسی از قلم حضرت ولی امرالله صادر شده در خصوص سجایای ملکوتی حضرت ورقه‌علیا چنین میفرمایند: "خلوص و صفای زندگی که حتی در مسائل جزئی اشتغالات و مجهودات روزانه منعکس بود؛ ملایمت روحی و شفقتی که هر گونه تمایزات عقیدتی، طبقاتی و نژادی را باطل میکرد؛ حالت تسلیم و تفویض که آرامش روحی و بردباری شجاعانه حضرت باب را بخاطر میآورد؛ دوست داشتن گله‌ها و اطفال که یکی از خصائص حضرت بهاءالله بود؛ طرز رفتار ساده و معاشرت طلبی مفرط که همیشه ایشان را در دسترس همه قرار میداد و سخاوت و محبتی که در عین حال بدون ملاحظه و تبعیض بود؛ طرز رفتار حضرت عبدالبهاء را واضحاً بیاد میآورد. خلق و خوی دلپسند و نشاطی که هیچ غم و غم‌های آنرا زائل نمی‌کرد، آرامش و حالت سادگی که هزاران مرتبه مقام عالی ایشان را عالیتر مینمود، طبیعت با گذشتی که

آنا هر خصم لدودی را خلع سلاح میکرد از جمله صفات برجسته حیات مقدسی بود که تاریخ آنرا بعنوان حیاتی بهره مند از قدرتی آسمانی که کمتر قهرمانی از قهرمانان گذشته دارای آن درجه قدرت بوده اند ثبت خواهد کرد... (ترجمه) (۹)

۲- حضرت آسیه خانم: ایشان نیز از قلم ابهی^۱ به "ورقة علیا" ملقب گشته اند. از القاب دیگر ایشان "نواب" است. آسیه خانم دختر والاگهر جناب میرزا اسمعیل وزیر یالرودی بودند. جمال ابهی^۱ نوزده ساله بودند که با آسیه خانم ازدواج فرمودند (سال ۱۲۵۱ هـ ق برابر با ۱۸۳۵ م). آسیه خانم زیبا و مهربان و جوهر فداکاری بودند. آنچه در قبالة نکاحشان با جمال ابهی^۱ آمده گوئی الهام خداوند بوده است: "زیباترین عروسی که مشاطه گان فکر و اندیشه در حجال خیال به زیور کمال آراسته". دوران نامزدی این زوج جلیل کوتاه بود و مراسم عقد و عروسی با حضور جناب وزیر و خدیجه خانم (والدة جمال ابهی^۱) برگزار گردید. این عروسی مظهر همه عروسیهای زیبا و گیرای بزرگان ایران زمین بود. روز پیش از عروسی طلا آلات و جواهرات آسیه خانم را، که زرگران حرفه ای بمدت شش ماه در خانه میرزا اسمعیل وزیر ساخته بودند، همراه با دیگر بخشهای جهیز چهل قاطر به خانه داماد حمل نمود. مهر و صداق داماد "پانصد تومان وجه اشرفی طلا (شاید در کیسه های تافته سرخ رنگ) شش دانگ حیاط فتح الله خانی، دو جاریه و یک غلام (بهمان رسم پیشین ایران زمین و اسلام) به بهای هشتاد تومان بود. سپس خطبه عقد در کنار سفره گسترده و حضور بستگان و دوستان قرائت گردید. آسیه خانم از همان روزهای نخستین در اندیشه رفاه جمال ابهی^۱ بود و هرگز در انجام وظائف همسری و مادری کوتاهی نفرمود. با همگان مهربان بود. هم او بود که با دستهای لطیف و زیبای خویش مرهم بر چشمان تقریباً نابینای نبیل زرنندی چوپان نوجوان بظاهر مسکین مینهاد. و هم او بود که در دل زمستان سرد کوههای مغرب ایران در آب یخ لباسهای جمال ابهی^۱ و حضرت عبدالبهاء را می شست و نظیف میفرمود. دخت عالی مقامش حضرت ورقة علیا میفرماید: "مادرم قامتی بلند و زیبا و چشمانی بزرگ آبی تیره داشت. وی بسان مرواریدی بود تابان و گلی زیبا و خندان در

میان نسوان. دختری بود هوشمند و در عین حال محبوب و مهربان. به هر کجای قدم می نهاد فضا را آکنده از عشق و سرور مینمود. (۱۰) از اقتران جمال ابهی^۱ با آسیه خانم پیش از تولد حضرت عبدالبهاء چند فرزند پدید گشت و لکن چرخ تقدیر بر بقاء آنان نگشت و مقتدر بود که در سال ستین، (۱۲۶۰) جهان بطلوع مولی العالمین حضرت عبدالبهاء منور گردد. باری آسیه خانم در سال ۱۳۰۳ هـ ق (۱۸۸۶ میلادی) در عکا بملکوت ابهی^۱ صعود فرمود. حضرتشان در جمیع آنات حیات در مصائب جمال ابهی^۱ سهیم و شریک بودند. حضرت بهاء الله میفرمایند که همسر ارجمندشان در همه عوالم لانهایه الهیه با حضرتشان قرین و معاشرند. (۱۱)

۳- حرم حضرت باب: نام آن حضرت خدیجه بیگم بود و در سال ۱۲۳۸ هجری قمری (۱۸۲۲ میلادی) در شیراز در محله بازار مرغ و در بالاخانه بیت مسکونی پدرشان آقا میرزا علی تولد یافتند. (همان بیتی که سه سال پیش از آن شاهد تولد حضرت باب بود). مادر بلند اختر خدیجه خانم، حاجیه بی بی خانم، اهل جهرم بودند. خدیجه خانم دختری زیبا و عفیف و از بستگان حضرت باب بودند. یعنی والده حضرت باب دختر عموی ایشان بودند. خدیجه خانم در بیست سالگی رؤیائی دیدند که عیناً واقع شد. در آن رؤیا دیدند که حضرت فاطمه زهرا به خواستگاری ایشان آمده اند. چندی بعد فاطمه خانم والده حضرت باب به خواستگاری رفتند و دو ماه نگذشت که ازدواج ایشان با حضرت باب واقع گشت (۱۲۵۸ هـ ق برابر با ۱۸۴۲ م). نتیجه این اقتران پسری بنام احمد شد که اندکی پس از تولد در گذشت. (۱۲) خدیجه خانم در همان آغاز ظهور به حضرت باب مؤمن شدند. برخی عقیده دارند که ایمان ایشان پیش از ایمان حروف حی^۲ واقع شده است. مستند این گروه بیان حضرت باب در کتاب بیان فارسی است آنجا که میفرماید: "چنانچه در حین ظهور نقطه بیان حین تجلی بر دو نفس واقع شد تا آنکه کم کم به کل رسید" (باب یازدهم از واحد چهارم). بعقیده این گروه از پژوهشگران مراد از دو نفس جناب باب الباب و خدیجه خانم است. ظاهراً باید مراد از دو نفس

مظهر الهی و نفس اول من آمن جناب باب الباب باشد. این نکته از مقدمه بیان فارسی روشن میشود. همچنین این گروه به فقراتی از زیارتنامه حضرت حرم نازل از قلم اعلیٰ استناد کرده‌اند. آنجا که میفرمایند: "شهد أنك أول ورقة فازت بكأس الوصال". (۱۳) در این بیان مبارک میفرمایند که خدیجه خانم نخستین بانوی است که بکأس وصال حضرت باب فائز گشته است. و نیز استناد به بیان دیگری در آن زیارتنامه مینمایند. عین بیان مبارک چنین است: "انت التي وجدت عرف قميص الرحمن قبل خلق الامكان و تشرفت بلقائه و فزت بوصاله و شربت رحيق القرب من يد عطائه". (۱۴) در این عبارات اشاره میفرمایند که حضرت حرم عرف قمیص رحمن را پیش از خلق امکان استشمام کرده‌اند و بلقاء مبارک مشرف و بوصول حضرتشان فائز گشته‌اند. اگرچه همه این بیانات مبارکه بر سبقت ایمانی حضرت حرم اشاره مینمایند ولیکن با توجه به تصریح حضرت باب در کتاب بیان فارسی تا چهل روز پس از اظهار امر جز جناب باب الباب احدی بآن حضرت مؤمن نگشته است. عین بیان مبارک چنین است: "و همچنین مبداء ظهور بیان را مشاهده کن که تا چهل روز غیر از حرف سین مؤمن به باء نبود احدی و کم کم هیاکل حروف بسمله تقمص ایمان پوشیده تا آنکه واحد اول تمام شد." (باب پانزدهم از واحد هشتم).
 بهر حال تاریخ ایمان حضرت حرم به حضرت باب باید در همان ماههای نخستین از ظهور مبارک باشد. ایام سرور حضرت حرم پس از اظهار امر حضرت باب پایان یافت. آن بانوی موقنه عقیفه از همان اوقات تا پایان حیات محاط در بلایای لانهایات بود. تبعید و مسجونیت حضرت باب و شهادت آن حضرت آتش به جان آن جناب زد و ستم دشمنان و اهانت آنان بآن سیده نساء تا خاتمه حیات حضرتش ادامه داشت. سرانجام در سال ۱۲۹۹ هجری قمری (۱۸۸۱ میلادی) با نهایت عشق و ایمان به حضرت بهاءالله در شهر شیراز بملکوت ابهی صعود فرمودند. حضرتشان در آثار مبارکه حضرت باب (خصوصاً کتاب قیوم الاسماء) و مکاتبات خصوصی آن حضرت مورد کمال مرحمت قرار گرفته‌اند. عبارت "جان شیرین من" در توقیعات حضرت باب خطاب به حضرت حرم گویای عشق

فراوان آن حضرت به خدیجه خانم است. از القاب شامخه ایشان که در الواح جمال ابهی نازل گشته است "خیر النساء"، "بتول عذراء"، "ورقه علیا" و "ثمره علیا" را توان نام برد. باید توجه داشت که والده حضرت باب نیز در امر اعظم صاحب مقامی رفیع اند و ایشان نیز از قلم ابهی به "خیر النساء" ملقب گشته اند.

۴- حضرت فاطمه زهراء : مقام فاطمه زهراء دختر بلند اختر حضرت رسول اکرم در آثار طلعات مقدسه بهائیه تجلیل گشته و حضرت ولی امرالله ایشان را در کنار برجسته ترین نسوان در تاریخ ادیان چون آسیه، سارا و مریم مادر حضرت مسیح نام برده اند. (۱۵) حضرت عبدالبهاء میفرمایند: "حضرت فاطمه شمع انجمن نساء بود." (۱۶) جناب فاطمه در سال پنجم پس از بعثت در مکه بدنیا آمدند. مادرشان خدیجه حرم رسول اکرم بودند. صعود جناب فاطمه بسال یازدهم هجری (۶۳۲ میلادی) واقع گشت. جناب فاطمه حرم حضرت علی علیه بهاءالله بودند و از فرزندان بزرگوار آن دو حضرت امام حسن مجتبی و حضرت امام حسین را توان نام برد. کمالات و فضائل و مراتب استقامت جناب فاطمه در تواریخ اسلامی به تفصیل بیان و برخی خطب از ایشان نقل گشته است. از القاب جناب فاطمه که در آثار اسلامی آمده و برخی در آثار مبارکه تأیید گشته "سیده نساء"، "صدیقه"، "زهراء" و "بتول" را توان نام برد.

۵- جناب خدیجه کبری : نام پدر ایشان خویلد و نام مادرشان فاطمه بود. ایشان نخستین حرم رسول اکرم بودند و مادر جناب فاطمه زهراء. جناب خدیجه بانویی ثروتمند و از اشراف قریش بودند. نامبرده ثروت خودشان را در طریق اعانت رسول اکرم و اسلام مصروف داشتند. حضرت رسول چه پیش از اظهار امر و چه پس از آن همواره آن جناب را مدح و ثناء گفته اند. جناب خدیجه نخستین بانویی بودند که به اسلام مؤمن شدند لذا به ام المؤمنین ملقب گشتند. از القاب دیگر جناب خدیجه "طاهره" است. حضرت رسول اکرم آن جناب را "خدیجه الکبری" نیز نامیده اند. صعود جناب خدیجه سه سال پیش از هجرت (حدود ۶۱۹

میلادی) در مکه واقع گشت. در هنگام رحلت حدود شصت و پنج سال داشتند و رسول الله در آن احیان مردی پنجاه ساله بودند. حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه در خصوص جناب خدیجه چنین میفرمایند: "در ایام خاتم انبیاء روح ماسواه فداه تفکر کن. جمع من علی الارض از عباد و امام مخصوص عرفان آن تیر افق بیان خلق شده اند و در ایام ظهور جمع بر اعراض و اعتراض قیام نمودند مگر نفوس معدوده مذکوره و از امام خدیجه کبری باین شرافت عظمی فائز شد. چه که در حین باء و ضراء ثابت بلکه شاکر مشاهده گشت. هیناً لها و مریناً لها. او از نسائی است که از ائمار سدره منتهی مرزوق شد و از سلسیل بقاء آشامید. طوبی لها و لکل أمة احبتها و اقبلت الیها و نطقت بشانها". (۱۷)

۶- جناب مریم مادر حضرت مسیح: در آثار طلعات مقدسه بهائیه در خصوص مریم عذراء (باکره) مادر بلند اختر حضرت مسیح بکرات بیانات نازل گشته است. حضرت ولی امرالله نام ایشان را در کنار برجسته ترین زنان جاودانه تاریخ ذکر فرموده اند. (۱۸) حضرت عبدالبهاء در خصوص ایشان میفرمایند: "حضرت مریم که فخر رجال بوده. (۱۹) ایشان از نسل یهودا و داود بودند و با الیصابات مادر حضرت یحیی تعمید دهنده نسبت نزدیک داشتند. (۲۰) جناب مریم در هجده سالگی هنگامیکه با یوسف نجار نامزد بودند و پیش از آنکه اقتران واقع شود از روح القدس بارور گشتند. (۲۱) حضرت مسیح بدین علت عیسی بن مریم خوانده میشوند. حضرت مریم از آغاز تولد حضرت مسیح شاهد حوادث تاریخی متعدد مربوط به زندگی آن حضرت بودند و هنگام شهادت حضرت مسیح حضور داشتند. (۲۲)

۷- جناب مریم مجدلیه: مریم اهل مجدل است. مجدل نام دهکده ایست در کنار دریاچه طبریه (در کشور اسرائیل). روایات در باب شرح حیات مریم مختلف است. سنت مسیحی میگوید که او همان زنی است که در باب هفتم از انجیل لوقا ذکرش آمده و گناهکار بوده و ایمان آورده و حضرت مسیح او را بخشیده است. (۲۳) مریم مجدلیه هنگام شهادت حضرت مسیح حضور داشته و از محل تدفین آن حضرت نیز آگاه شده

است. (۲۴) مریم پس از شهادت حضرت مسیح قیام کرد و شاگردان را جان جدید بخشید و تا پایان زندگانی در ترویج امر مقدس مسیحی جانفشانی نمود. ذکر مریم مجدلیه در آثار مبارکه این ظهور اعظم بکرات آمده است. از جمله حضرت عبدالبهاء در خصوص او میفرمایند: "مریم مجدلیه غبطه رجال بود." (۲۵) در بیان دیگری میفرمایند: "در زمان حضرت مسیح ملاحظه کنیم بعد از آنکه حواریون مضطرب شدند حتی پطرس کبیر سه مرتبه حضرت مسیح را انکار کرد ولی مریم مجدلیه سبب ثبات و استقامت آنها شد و خدمتی عظیم بدین مسیحی کرد." (۲۶) و نیز میفرمایند: "در عالم مسیحی مریم مجدلیه سبب ثبوت حواریون گردید. جمیع حواریون بعد از مسیح مضطرب شدند. لکن مریم مجدلیه مانند شیر مستقیم ماند." (۲۷) در یکی از دیگر الواح میفرمایند: "بعد از حضرت روح معدودی بودند که بشریعه روح الله وارد شدند. با وجود آنکه در بدایت عروج آن حضرت از کمال وحشت و دهشتی که حاصل شده بود تزلزل و اضطراب مستولی شد لکن بعد از چند روز زنی مسماة به مریم مجدلیه با استقامت و ثبوتی ظاهر شد که رجال را بر امر ثابت و مستقیم نمود و بر اعلاء کلمة الله قیام نمودند." (۲۸) در لوحی میفرمایند: "مریم مجدلیه یک زن قروی خدا بود هنوز ستاره اش از افق عزت ابدیه میدرخشد." (۲۹) در لوح دیگری میفرمایند: "در کور حضرت روح مریم مجدلیه بعد از صعود و عروج عیسوی با استقامت و ثبوتی قیام نمود که نفحات محبت الله آفاق را معطر نمود. حتی این فخر رجال بقسمی به نصیحت و دلالت و هدایت زبان گشود که فی الحقیقه بتأیید الهی ید بیضاء نمود و سبب استقامت و اشتعال حضرات حواریین گشت." (۳۰) و نیز در لوحی میفرمایند: "... در کور مسیحائی و دور عیسوی بعد از صعود روح وجود بمقام محمود جمع یاران و دوستان پریشان شدند مگر امه ای از اماء رحمن که نام مبارکش مریم مجدلیه بود و مجدل دهکده حقیری است در ساحل دریاچه طبریه. سبحان الله این ورقه با وجود آنکه اهل مقنعه و از دهکده بود بچنان روح تأییدی موفق گردید که مشاهیر رجال عاجز گردیدند و سبب ثبوت و رسوخ و استقامت و سکون جمیع موحدین گردید. تا بحال قدر و منزلت این ورقه مستور بود حال واضح و مشهود گردید. این ربة الحجال بقوتی ظاهر شد که سرور ابطال رجال گردید." (۳۱) در یک بیان شفاهی

میفرمایند: "مریم مجدلیّه بظاهر چه استعدادی داشت. زنی دهاتی بود. زندهای اعظم از او بسیار آمدند... چون مریم محبت مسیح در قلبش بود به محبت مسیح هر استعدادی باو داده شد...". (۳۲) در بیان شفاهی دیگری ضمن شرح خدمات نمایان مریم مجدلیّه میفرمایند: "بعد از شهادت حضرت مسیح از جمله خدماتش این بود که بواسطه‌ای با امپراطور رومان ملاقات نمود و آن ملاقات در وقتی واقع شد که پیلطس و هیروودیس دانسته بودند که یهود محض افتراء تحریک بر قتل مسیح نموده‌اند و حضرت عیسیٰ بیگناه بوده. لهذا متعرض یهود بودند. چون امپراطور از حال و خیال مریم پرسید جواب گفت که من از طرف مسیحیان آمده‌ام و استدعای مسیحیان شفاعت از قاتلین مسیح و بذل آسایش یهود است. زیرا پیلطس و هیروودیس متعرض یهودند. هر چند یهودیان سبب قتل مسیح شدند لکن حضرت مسیح ابداً راضی نیست که از آنها انتقام کشیده شود. امپراطور از این بیان مریم بسیار خوشنود و متأثر شد و امر عدم تعرض یهودیان را صادر کرد." (۳۳)

۸- جناب آسیه : بر اساس روایات اسلامی همسر فرعون مصر و زنی پرهیزکار و خدا ترس بوده و حضرت موسیٰ را که از آب گرفته بودند به دربار برده و به فرزند خواندگی پذیرفته است. اما بر پایه روایات یهودی دختر فرعون بدین امر مبادرت نموده است. باستناد مندرجات توراة مقدّس هنگامیکه مادر حضرت موسیٰ آن حضرت را در قایق بسیار کوچکی که از نی ساخته بود نهاد و بامان خدا در رود نیل رها ساخت. مریم خواهر موسیٰ که احتمالاً هفت ساله بود در پی قایق همی رفت. دختر فرعون که در نهر شنا مینمود کودک را دید و دلش بر وی بسوخت و وسائل حفظ و بقاء او را فراهم کرد و بعداً کودک را بفرزند خواندگی پذیرفت. (۳۴) حضرت عبدالبهاء در یکی از خطابات مبارکه میفرمایند: "آسیه دختر فرعون فخر رجال بود." (۳۵) در یکی از الواح مبارکه در خصوص او میفرمایند: "ای بسا اماء که در سیل الهی گوی سبقت و پیشی را از رجال در میدان ثبوت و رسوخ ربودند. در کور موسوی آسیه از افق استقامت با وجهی لائح طالع." (۳۶) حضرت عبدالبهاء (۳۷) و حضرت ولی‌امرالله (۳۸) آسیه را از نسوان جاودانه تاریخ فرموده‌اند.

۹- جناب سارا: نخستین بانویی که تورات مقدس از او تجلیل نموده سارا حرم حضرت ابراهیم است. نام وی در آغاز سارای Sarai بود و خداوند او را ساره نامید. (۳۹) داستان حیات این بانوی زیبا و عالی مقام که باستناد تورات خواهر پدري حضرت ابراهیم بوده به تفصیل در آن کتاب جلیل آمده است. (۴۰) حکایت آفرینش جهان در سفر پیدایش تورات باختصار آمده ولی بیان زندگی سارا بدرازا کشیده است. ایام حضرت ابراهیم و سارا بحدود دو هزارسال پیش از میلاد حضرت مسیح تخمین گشته است. آنان در حران زیست مینمودند. خداوند به حضرت ابراهیم فرمود که از سرزمین پدري به ارض موعود کوچ نماید. در تورات جلیل در این خصوص میفرماید: " خداوند به ابرام گفت از ولایت خود و از مولد خویش و از خانه پدر خود بسوی زمینی که بتو نشان دهم بیرون شو و از تو امتی عظیم پیدا کنم و ترا برکت دهم و نام ترا بزرگ سازم و تو برکت خواهی بود و برکت دهم به آنانی که ترا مبارک خوانند و لعنت کنم به آنکه ترا ملعون خواند و از تو جمیع قبائل جهان برکت خواهند یافت." (۴۱) حضرت ابراهیم عازم کنعان گشت و سارا نیز همراه آن حضرت بود. تا وصول به ارض موعود مصائب بسیار بر آن دو وارد گشت و سارا همه را تحمل نمود. همانگونه که بطرس حواری میفرماید سارا مطیع حضرت ابراهیم بود و او را آقای مطلق میخواند. (۴۲) سارا قحط و غلای شدید دره نیل را با نهایت شکیبائی تحمل نمود و ایام خوشی و غنای بعدی هرگز او را مغرور ننمود. سارا با نهایت ایمان و در غایت کهولت در گذشت (۴۳) و در غار مکفله (مکپلاه) Machpelah مدفون گردید. (۴۴) در مواضع متعدده از تورات و انجیل از نامبرده تجلیل گشته است. در برخی از آثار اسلامی ساره (سارا) دختر عموی حضرت ابراهیم معرفی شده و از زیبا رویان زمان خویش بشمار آمده است. همچنین به وی فضل و علم و حکمت نسبت داده شده است. چنانکه ناصر خسرو در حق او میگوید:

نیامد جز که فضل و علم و حکمت

بما میراث از ابراهیم و ساره

در آثار این ظهور اعظم از سارا تجلیل گردیده و حضرت ولیّ امرالله او را از جمله زنان قهرمان جاودانه در تاریخ ادیان محسوب فرموده‌اند. (۴۵) حضرت عبدالبهاء میفرمایند: "سارا زن ابراهیم فخر رجال بود." (۴۶)

۱۰- دیگر زنان جاودانه: بیان احوال دیگر نسوان جاودانه تاریخ ادیان موجب تطویل کلام است. همین قدر میتوان گفت که در امر اعظم حضرت منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء و ایادی امرالله حضرت امة البهاء روحیه خانم حرم حضرت ولیّ امرالله در این گروهند. در تاریخ اسلام میتوان از جناب زینب الکبریٰ دختر بلند اختر حضرت علی علیه بهاءالله یاد کرد. در عالم مسیحی از جمله ذکر جناب باربارای مقدسه ضروری است (۴۷) و در تاریخ یهود جناب دبورا (دبوره نبیه) قاضی برجسته خاندان اسرائیل. مطالعه تفصیلی احوال این نسوان جاودانه و صد ها تن از زنان برجسته بهائی در شرق و غرب عالم مبین مقام عظیم نسوان و اهمیّت تعلیم اساسی جمال اقدس ابهیّ تساوی حقوق رجال و نساء است.

زیر نویس بخش دوم

مشاهیر زنان در تاریخ ادیان

۱- جمال اقدس ابھی' در یکی از الواح خطاب به حضرت ورقه علیا میفرمایند: "... یا ایُّهَا الْوَرَقَةُ الْمُبَارَكَةُ النَّوْرَاءُ... قَدْ جَلَعْنَاكَ مِنْ خَيْرَةِ الْاِمَاءِ وَ اعْطَيْنَاكَ مَقَامًا لَدَى الْوَجْهِ الَّذِي مَا سَبَقْتَهُ النَّسَاءُ كَذَلِكَ فَضَّلْنَاكَ وَ قَدَّمْنَاكَ فَضْلًا مِنْ لَدُنْ مَالِكِ الْعَرْشِ وَ الثَّرَى" (ماخذ: بهائیه خانم حضرت ورقه مبارکه علیا. تدوین دائره مطالعه نصوص و الواح مرکز جهانی بهائی ص ۱۳). در این بیان مبارک خطاب به حضرت ورقه علیا میفرمایند که بآن حضرت مقامی اعطاء فرموده اند که هیچ یک از نسوان جهان بدان ترفیع نیافته اند.

۲- God Passes By ص ۳۴۷.

۳- بهائیه خانم حضرت ورقه علیا. ص ۹.

۴- عیناً ماخذ بالا.

۵- ماخذ بالا. صص ۱۴-۱۳.

۶- ماخذ بالا. ص ۱۱.

۷- ماخذ بالا. ص ۲۳.

۸- ماخذ بالا. صص ۲۹-۲۸.

۹- ماخذ بالا. صص ۴۲-۴۱.

۱۰- نقل به مضمون از کتاب شاهراه منتخب Chosen Hyway تألیف خانم بلامفیلد.

۱۱- از جمله در لوحی خطاب به حضرت آسیه خانم میفرمایند: "یا نَوَّابِ یا ایُّهَا الْوَرَقَةُ الْمُنْبِتَةُ مِنْ سِدْرَتِي ... قَدْ رَضِيَ اللهُ عَنْكَ فَضْلًا مِنْ عِنْدِهِ وَ رَحْمَةً مِنْ لَدُنْهِ وَ جَعَلَكَ صَاحِبَةً لَهُ فِي كُلِّ عَالَمٍ مِنْ عَوَالِمِهِ وَ رَزَقَكَ لِقَائِهِ وَ وَصَّاهُ بِدَوَامِ اسْمِهِ وَ ذِكْرِهِ وَ مَلَكُوتِهِ وَ جِبْرُوتِهِ. طوبی' لامة ذکرتک و ارادت رضائک و خضعت عندک و تمسکت بحبل حبک و وئلت لمن انکر مقامک الاعلی'. .. (اشراق خاوری. رحيق مختوم. جلد نخست، صص ۶۴۶-۶۴۵).

- ۱۲- برای آگاهی از جریان تولّد و صعود احمد فرزند حضرت باب از جمله رجوع فرمایند به کتاب " حضرت باب " تألیف نگارنده سطور، صص ۱۷۲-۱۷۰.
- ۱۳- مأخذ: فیضی. خاندان افنان. ص ۱۸۴.
- ۱۴- مأخذ بالا. ص ۱۸۵.
- ۱۵- God Passes By. ص ۳۴۷.
- ۱۶- خطابات حضرت عبدالبهاء. جلد دوم، ص ۱۳۵.
- ۱۷- یزدانی. مقام و حقوق زن. ص ۳۵.
- ۱۸- God Passes By. ص ۳۴۷.
- ۱۹- خطابات حضرت عبدالبهاء. جلد دوم، ص ۱۳۵.
- ۲۰- انجیل لوقا، آیه سی و ششم از باب نخست.
- ۲۱- موضوع حمل حضرت مریم بروح القدس در انجیل جلیل و قرآن شریف و آثار مقدّسه این ظهور اعظم تصریح گردیده است. برای زیارت آثار مبارکه بهائی در این خصوص از جمله رجوع فرمایند به:
- الف- کتاب ایقان اثر قلم جمال اقدس ابهی. صص ۴۳-۴۴.
- ب- کتاب مفاوضات حضرت عبدالبهاء. صص ۶۶-۶۸.
- پ- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب آقا غلامحسین بنابی مندرج در جلد دوم مائده آسمانی تألیف جناب اشراق خاوری. صص ۸۱-۸۰.
- ت- توقیع حضرت ولی امرالله خطاب به دکتر شوک Shook مورخ نوزدهم نوامبر ۱۹۴۵ میلادی (مندرج در Baha'i News آمریکا شماره ۲۱۰، اگست ۱۹۴۸، ص ۳).
- ۲۲- انجیل یوحنا، آیه بیست و پنجم از باب نوزدهم.
- ۲۳- برای آگاهی بیشتر رجوع فرمایند به انجیل لوقا، باب هفتم آیات ۳۶-۵۰.
- ۲۴- از جمله رجوع فرمایند به انجیل متی، باب بیست و هفتم، آیات ۵۵-۵۶، باب بیست و هشتم آیات ۹-۱ و انجیل مرقس باب پانزدهم آیه ۴۷ و باب شانزدهم آیات ۱-۱۴.

- ۲۵- خطابات حضرت عبدالبهاء. جلد دوم، ص ۱۳۵.
- ۲۶- نقل از نطق مبارک در سانفرانسیسکو در سیزدهم اکتبر ۱۹۱۲ (مأخذ، یزدانی. مقام و حقوق زن. ص ۴۱).
- ۲۷- مأخذ بالا. صص ۴۱-۴۲.
- ۲۸- مکاتیب حضرت عبدالبهاء. جلد نخست، ص ۲۵۵.
- ۲۹- نقل از خطابه مبارک در سانفرانسیسکو (مأخذ: یزدانی. مقام و حقوق زن. ص ۵۵).
- ۳۰- مأخذ بالا. صص ۵۸-۵۹.
- ۳۱- فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد پنجم، ص ۱۲۴.
- ۳۲- زرقانی. بدایع الآثار. جلد دوم، صص ۱۱۸-۱۱۹.
- ۳۳- مأخذ بالا. ص ۳۷.
- ۳۴- از جمله رجوع فرمایند به تورات مقدس، سفرخروج، باب دوم آیات ۱۰-۵.
- ۳۵- خطابات حضرت عبدالبهاء. جلد دوم، ص ۱۳۵.
- ۳۶- یزدانی. مقام و حقوق زن. ۵۸.
- ۳۷- مأخذ بالا. ص ۶۶.
- ۳۸- God Passes By. ص ۳۴۷.
- ۳۹- تورات مقدس، سفرپیدایش، باب هفدهم آیه پانزدهم.
- ۴۰- برای آگاهی از حیات جناب سارا علاوه بر تورات مقدس از جمله رجوع فرمایند به: Lofts. Women in the Old Testament. pp. 6-22.
- ۴۱- تورات، سفر پیدایش، باب دوازدهم آیات یک تا سه.
- ۴۲- انجیل جلیل، رساله اول پطرس رسول. باب سوم آیه ۶.
- ۴۳- بتصریح تورات در سفرپیدایش (باب بیست و سوم آیه نخست) سارا در یکصد و بیست و هفت سالگی در گذشت.
- ۴۴- در تورات مذکور است که: "... ابراهیم زوجه خود ساره را در مغارة مکفيله در مقابل ممری (Mamre) که حبرون باشد در زمین کنعان مدفون نمود" (سفر پیدایش، باب ۲۳ آیه ۱۹).

۴۵ - God Passes By. ص ۳۴۷.

۴۶ - خطابات حضرت عبدالبهاء. جلد دوم، ص ۱۳۵.

۴۷ - حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب به اجبای سانتاباریارا میفرمایند: "حضرت سانتاباریارا دختری بود عادی و لکن چون حیات خود را و جان خود را فدای مسیح کرد ملاحظه کنید که چگونه از افق عالم مانند ستاره درخشید. هنوز نورش منتشر ...". (مکاتیب حضرت عبدالبهاء. جلد سوم، ص ۸۲).



بهائیه خانم

بخش سوم

تساوی حقوق رجال و نساء

امر مقدس بهائی در این دور جلیل حامل پیام وحدت رجال و نساء و تساوی حقوق آنان است. در آثار مبارکه امر اعظم نه تنها تفوق و سبقت رجال بر نساء امری موهوم تلقی گردیده بل تصریح شده که ظهور ذکاوت، مهارت فطری و روحانیت در زن شدیدتر است. مشاهدات عینی و علمی گویای آنست که زن هم مادر و فرزند پرور است و هم عامل اصلی اتصال و اتحاد اعضاء خانواده. شواهد تاریخی نشان میدهد که در عصر عتیق و در روزگاری که به اشتباه به دوران مادر شاهی یا مادر سالاری Matriarchy معروف گشته است (۱) مهارت طبیعی زن رافع مشکلات حیات زیستی و اجتماعی افراد آدمی بوده است. عصر عتیق هرگز شاهد اعمال خشونت و حاکمیت از سوی زنان نبوده است. مرد شکار افکن بدمه زور بازو در پی شکار دوان بوده و لذا کمتر فرصت بررسی و شناخت پدیده‌های اطراف خویش را داشته است. زن بعلت بارداری در پی شکار نرفته و سکونت مداوم‌تر در یک محلّ سبب شناخت زمین و گیاهان گشته است. در عصر کشاورزی زن نه تنها به کشف گیاهان خوردنی توفیق یافته بل ابزار لازم برای تولید اغذیه مناسب را هم ایجاد نموده است. تغذیه کودکان، رام کردن چارپایان، کشف گیاهان شفا بخش همه و همه از درایت زن بوده است. این درایت هیچگاه شکل قدرت حاکم بر مقدرات مرد نگرفته و همواره در جهت رفاه مرد و کودکان خانواده بکار رفته است. نقش اصلی زن، نفوذ و تأثیر او در تربیت کودکان و حفظ اتصال و اتحاد اعضاء خانواده بوده است. اینکه چگونه زن در طی

هزاره‌ها در مذبح خشونت و سلطهٔ جونی مرد قربانی شده است دقیقاً معلوم نیست. ولیکن با ستیزه جونی و قدرت جسمانی مرد بی ارتباط نبوده است. مفهوم مرد سالاری Patriarchy با ویژگیهای نقش زن در عصر عتیق سازگاری نداشت. مرد بر خلاف زن از تواناییهای خویش برای تحقیر و تخفیف و اسارت زن مدد گرفت. زن اسیر و فرمانبردار مرد و از حقوق انسانی خویش محروم گشت و تفوق مرد بر زن عنصر اساسی فرهنگ جایگزین گردید. پیامبران آسمانی که در کور حضرت آدم مبعوث گردیدند هر یک بنوعی ارادهٔ تدارک مقدمات تحقق تساوی حقوق رجال و نساء را داشتند ولیکن افسوس که بشر آمادهٔ پذیرش این تعلیم جلیل نبود. چون تعالیم الهی بر اساس مقتضیات زمان نازل میگردد رفع بسیاری از موانع تحقق این تعلیم اساسی میسر نگشت. با وجود همهٔ محرومیتها و تحقیرها و تخفیفها برخی از زنان در بسیاری از موارد بر مردان پیشی گرفته‌اند و نقش اساسی خویش را بنحو مطلوب ایفاء کرده‌اند. چنانکه جناب خدیجه در حمایت از رسول اکرم جاودانه گشت و جناب مریم مجدلیه موجب احیاء مجدد جامعهٔ مسیحی گردید. زنان جاودانه‌ای در ظلّ ادیان پدید گشته‌اند و بانوان خدمتگذار، فیلسوف، شاعر و هنرمندی در نقاط مختلف جهان ظهور کرده‌اند که گوی سبقت از بسیاری از رجال ربوده‌اند و ما بنام و احوال برخی از آنان قبلاً اشاره کرده‌ایم.

در ایامی که جناب طاهره به حضرت باب مؤمن گشت زن در ایران ارزشی نداشت. در حقیقت ارزش او بعنوان کالائی در دست مرد بود. اکثریت قریب باتفاق زنان ایرانی بیسواد و محروم از حقوق انسانی خویش بودند. بردن نام آنان در جمع برخلاف عفت و اخلاق عمومی محسوب میشد. جای زنان اندرون خانه بود و وظیفه‌شان انحصاراً پخت و پز، نظافت خانه و نگاهداری کودکان. حتی شاهزادگان نیز مستثنی نبودند. شاهزاده خانم تاج السلطنه دختر ناصرالدین شاه در خاطرات خویش مینویسد که زنان ایرانی از حشر با انسانها محرومند و با جانوران محشورند. آزادی آنان تنها در گریه کردن در لباس سیاه عزاست و یا آنگاه که کفن سفید بر تنشان میکنند. (۲) افکار عمومی زنان را پست،

دروغگو، حيله گر و ناقص عقل محسوب مينمود. حکومت صفويان و خاندان قاجار بيش از حکومت ديگر در ترويج اين عقايد واهي تلاش نموده اند و بسياري از تاليفات آن ايتام پر از اهانت به مقام زن و جنگ گفته هاي نا معقول پيشينييان در باب نسوان است. نقل گفته هاي واهي آنان در شأن کتاب حاوی احوال طاهره جاودانه نيست. تعجب است که چگونه مردان ایرانی در باب مادران، خواهران، دختران و همسران خویش چنین باورهايی داشته اند. چگونه مادران پست، دروغگو، حيله گر و ناقص عقل (بزعم آنان) مرتبی مردانی چون ابن سینا، خيام، عطار و مولوی بوده اند. بقول پروین خانم اعتصامی:

اگر فلاطون و سقراط بوده اند بزرگ

بزرگ بوده پرستار خردی ایشان

و نیز بگفته او که جوهر بیانات مبارکه این ظهور اعظم است:

دامن مادر نخست آموزگار کودک است

طفل دانشور کجا پروده نادان مادری

امر مقدس بهائی به زن هوستی میبخشد که در شأن اوست. دیگر اجازه نمیدهد که زن صلیب خود را بردوش کشد و در مذبح ناجوانمردی قربانی شود. امر بهائی تلاش مینماید تا زن موجودی شکوفا و بارور شود و نقش اصلی خویش را که اتصال و اتحاد کانون خانواده است باز یابد. اصل تساوی حقوق زنان و مردان تعلیم عظیمی است که بر تعلیم اساسی وحدت عالم انسانی استوار است. تعلیمی که با قاطعیت تشریح و توضیح شده و تحقق آن شرط اصلی استقرار صلح اعظم در جامعه بنی آدم تلقی گشته است. جزئیات مربوط به تعلیم وحدت رجال و نساء در آثار مبارکه این ظهور اعظم آمده است و در این مقام بجاست که شمه ای از آن بیانات مقدسه درج گردد:

الف- آثار حضرت باب: باید توجه داشت که حضرت باب اهل عالم را بجهت پذیرش ظهور جمال اقدس ابهی آماده فرموده اند. احکام حضرتشان در خصوص حقوق زنان واسطی است میان ادیان گذشته و شریعت جمال ابهی و این نکته باید در پژوهش تفصیلی دیگری کاویده شود. در اینجا

تنها به نقل یک بیان از حضرتشان اکتفاء می‌گردد. در سوره الاحلاق می‌فرمایند: "لقد احل الله علیکم النساء ... و لتقرزوهن و لتوقروهن و لتکرموهن و لتعظموهن لتکونن عندالله ربکم من المقبلین. ان الله ما جعل الفرق بینکم و بین النساء الا اتم کرجل الایمن و هن کرجل الایسر." (۳) در این بیان مبارک امر می‌فرمایند که اهل بیان همسران خویش را تعزیز، توقیر، تکریم، و تعظیم نمایند تا از مقبلین نزد خداوند محسوب گردند سپس می‌فرمایند که خداوند میان مردان و زنان فرقی ننهاده و مردان پای راست و زنان پای چپ هیکل وجوداند.

ب- آثار جمال ابهی: حضرت بهاءالله در خصوص وحدت رجال و نساء و تساوی حقوق و مقام آنان می‌فرمایند: "تعالی تعالی من رفع الفرق و وضع الاتفاق. تباهی تباهی من اخذ الاختلاف و حکم بالاثبات و الائتلاف. لله الحمد قلم اعلی فرق ما بین عباد و اماء را از میان برداشته و کل را در صقع واحد بغایت کامله و رحمت منبسطه مقر و مقام عطاء فرموده. ظهر ظنون را بسیف بیان قطع نمود و خطرات اوهام را بقدرت غالبه قویه محو نمود." (۴) در لوح دیگر می‌فرمایند: "... ذکور و اناث در صقع واحد قائم." (۵) و در لوح مبارک به اعزاز یکی از بانوان بهائی اشتهارد می‌فرمایند: "اناث و ذکور عندالله واحد بوده و هست." (۶)

پ- آثار حضرت عبدالبهاء: در آثار کتبی و شفاهی حضرت عبدالبهاء بکرات در باب تساوی حقوق رجال و نساء بیانات مبارکه صادر گشته است. در اینجا چند فقره از آن بیانات مقدسه نقل می‌گردد. در لوحی می‌فرمایند: "تجلی مواهب نوع واحد بر رجال و نساء واقع." در لوح دیگری خطاب به یکی از نسوان بهائی می‌فرمایند: "ذکوریت و انائیت و مردانگی و فرزانگی به لحنیه و سبلیت و یال و کویال نبوده بلکه به همت و قدرت و معرفت و ثبات و استقامت و اشتعال و انجذاب بوده..." در خطابه مبارک در دوبلین آمریکا می‌فرمایند: "خدا جمیع را یکسان خلق کرده. حضرت بهاءالله اعلان مساوات رجال و نساء فرمود که مرد و زن هر دو بندگان خدا هستند و کل بشر و در حقوق متساوی. نزد خدا مردی و زنی نیست. هر کس اعمالش بهتر در درگاه الهی مقربتر است. در عالم الهی ذکور و اناث نیست... جمیع یکی هستند. لهذا

رجال و نساء کلّ باید متحد باشند. مساوی باشند." در لوحی میفرمایند: "عالم انسانی را دو بال بیهمال یکی ذکور و دیگری اناث. اگر یک بال ضعیف باشد مرغ پرواز نتواند. چون که دو جناح نجات باید پرواز کند." در نطق مبارک در فیلادلفیا میفرمایند: "عالم انسانی مانند طيور محتاج بدو جناح است یکی اناث و یکی ذکور. مرغ با یک بال پرواز نتواند. نقص یک بال سبب وبال بال دیگر است. عالم بشر عبارت از دو دست است. چون دستی ناقص ماند دست کامل هم از وظیفه خویش باز ماند." در لوح صلح لاهه نیز بیان مبارک مشابهی میفرمایند: "و از جمله تعالیم حضرت بهاءالله وحدت نساء و رجال است که عالم انسانی را دو بال است. یک بال رجال و یک بال نساء. تا دو بال متساوی نگردد مرغ پرواز ننماید. اگر یک بال ضعیف باشد پرواز ممکن نیست. تا عالم نساء متساوی با رجال در تحصیل فضائل و کمالات نشود فلاح و نجات چنانکه باید و شاید ممتنع و محال." در بیان دیگری در پاسخ مدیر یکی از جراند آمریکائی میفرمایند: "تا مساوات تاقه بین ذکور و اناث در حقوق حاصل نشود عالم انسانی ترقیّات خارق العاده ننماید. زنان یک رکن مهمّ از دو رکن عظیم اند و اوّل معلّم و مربّی انسان." (۷)

نکته مهمّه که پس از بررسی کتب مقدّسه قبل و آثار مبارکه این ظهور اعظم روشن میشود اینست که در ادیان گذشته بر اساس اقتضای زمان اصل عدم تساوی حقوق رجال و نساء است و در برخی از موارد تساوی مشهود میگردد. ولکن در امر بهائی اصل تساوی حقوق رجال و نساء است و موارد عدم تساوی بسیار جزئی است. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح میفرمایند: "در این عصر الهی موهبت رحمانی بر عالم نساء شمول یافت. مساوات رجال و نساء جزء در مواقع جزئی از جمیع جهات اعلان گردید. امتیاز برخاست. نساء آیات هدی شدند و مظاهر الطاف جمال ابهی! باید بشکرانه این موهبت چنان بنار محبت الله برافروزند که اثبات نمایند استحقاق این الطاف داشته اند." (۸) در لوح مبارک میسیس ترو میفرمایند: "در شریعت الله نساء و رجال در جمیع حقوق متساویند مگر در بیت العدل عمومی زیرا رئیس و اعضای بیت العدل بمن کتاب رجالند. دیگر در محافل عموماً... رجال و نساء مشترکند در جمیع حقوق." (۹) باید توجه داشت که موارد عدم تساوی در

معنای محرومیت زنان از حقوق مخصوصه نیست بل نوعی معافیت است. حکمت و علت معافیت نسوان از عضویت بیت العدل اعظم الهی بتصریح حضرت عبدالبهاء در آتیه اوقات روشن خواهد گشت. دیگر موارد معافیت که بحقیقت مزیت است نه محرومیت، معافیت از اعطاء مهر در ازدواج، معافیت از اعطاء نفقه در دوران اضطبار و معافیت از وجوب حج است. در مبحث ارث نیز تفاوت سهام ناچیز است و علل اقتصادی و اجتماعی آن کاملاً روشن است. لذا باید گفت که موارد عدم تساوی حقوق رجال و نساء فرعی و جزئی و نوعی معافیت است. در برابر این عدم تساوی جزئی موضوع تفوق و سبقت نسوان بر مردان در موارد معینه در آثار حضرت عبدالبهاء تصریح گشته است. در یکی از بیانات مبارک میفرمایند: "در ایام گذشته عالم اسیر سلطوت و محکوم قسوت و قوت بوده رجال بقوة شدت و صلابت جسماً و فکراً بر زنان تسلط یافته بودند. اما حال این میزان بهم خورده و تغییر کرده. قوت اجبار رو باضعلال است و ذكاء عقلانی و مهارت فطری و صفات روحانی یعنی محبت و خدمت که در نسوان ظهورش شدیدتر است رو بعلو و سمو و استیلاء است. پس این قرن بدیع شؤونات رجال را بیشتر ممزوج با کمالات و فضائل نسوان نماید و اگر بخواهیم درست بیان کنیم قرنی خواهد بود که این دو عنصر در تمدن عالم میزانشان بیشتر تعادل و توافق خواهد یافت." (۱۰) در بیان دیگری اشاره میفرمایند که: "نساء غالباً تعصب سیاسی ندارند." (۱۱) در لوح مبارکی باعزاز یکی از بانوان بهائی میفرمایند: "حل عرفان بر قامت نسوان نمایشش بیشتر است و آرایشش عظیم تر. علی الخصوص نسائی که در میدان عرفان چون شیر زنان نعره بر آرند و چون عقاب ملکوت به پرواز آیند." (۱۲) در لوح دیگری میفرمایند: "ای امة الله در دوره های سابق جمیع اناث هر چند اقدام در خدمات نمودند و بادیة محبت الله پیمودند باز در صف رجال محسوب نمی گشتند. زیرا الرجال قوامون علی النساء منصوص بود. حال در این دور بدیع کار اناث پیشی گرفت. این قید برداشته شد. کل محشور در صف واحدند. هر نفسی قدم پیش نهد نمیب بیش برد و هر سواری در این میدان جولان دهد بضرر جوگان گوی برآید. خواه رجال خواه نساء خواه ذکور خواه اناث. ربما ربة الخدور فاقت الذکور و انصرت علی جیش موفور و حازت قصبات السبق فی

مضمار الوجد و السرور. (۱۳) بعَلَّت وجود این مواهب و خصائل در نسوان است که در یکی از الواح میفرمایند: "... جناب ظاهره چون در سلک نساء بود بی نهایت جلوه نمود و سبب حیرت عموم گردید. اگر از رجال بود ابدأ چنین جلوه نمی نمود." (۱۴)

مطالعه تاریخ انسانی نشان میدهد که زن بیش از مرد تاریخ ساز است، عبارت دیگر نقش زن در تغییر تاریخ اهم از نقش مرد است. بدیهی است زنانی که اسیر هوی و هوس خویش بوده اند سبب ویرانی خاندان و ملت خود و جهانیان گشته اند و بعکس زنان جاودانه تاریخ خدمات عظیمه به اهل جهان کرده اند که ما بنام برخی از آنان در این کتاب اشاره کرده ایم. حضرت عبدالبهاء میفرمایند: "... چون در جهان حوادث و اخبار و تاریخ قرون و دهور و اعصار بنگری اعظم وقایع و آثار در ممر اعصار از جنس نساء صادر و ظاهر ولی بعضی مظاهر آیات کبری بودند و بعضی اسیر سطوت نفس و هوی، یکی سبب حیات ابدی جهان و جهانیان شد دیگری سبب ممات سرمدی بیچارگان." (۱۵) در طول تاریخ مردان بکمک سطوت حیوانی و زور جسمانی خویش بر زنان تسلط یافته و برای توجیه این غلبه در خصوص ضعف نسوان افسانه ها بافتند. آنچه مسلم است تفاوت مرد و زن در جوامع کنونی ناشی از عدم تربیت مطلوب زن است. حضرت عبدالبهاء ضمن نطق مبارک در فیلادلفیا در این خصوص چنین میفرمایند: "قأخر جنس زن تا بحال بجهت این بود که مثل مردان تربیت نمی شدند. اگر نسوان مانند مردان تربیت میشدند شبهه ای نیست که نظیر رجال میگشتند. چون کمالات رجال را اکتساب نمایند البته بدرجه مساوات رسند و ممکن نیست سعادت عالم انسانی کامل گردد مگر بمساوات کامله زنان و مردان." (۱۶) و نیز میفرمایند: "نساء و رجال در حقوق مساوی، بیچوجه امتیازی در میان نیست، زیرا جمع انسانند. فقط احتیاج به تربیت دارند. اگر نساء مانند رجال تربیت شوند هیچ شبهه ای نیست که امتیازی نخواهد ماند." (۱۷) حضرت عبدالبهاء میفرمایند: "... حتی نقائص و ضعفهای جسمانی نیز مربوط به عادت و تربیت است." (۱۸) بفرموده حضرت ولی امرالله تساوی حقوق رجال و نساء: "در تحصیل علوم و فنون و صنایع و بدایع و کمالات و فضائل عالم انسانی است نه حریت مضره عالم حیوانی." (۱۹)

با آنکه یکصد و پنجاه سال از ظهور مبارک امر بدیع میگذرد و سازمانهای جهانی و ملی انسان دوست بر تلاش مداوم خود در جهت تحقق تساوی حقوق زنان و مردان هر روز افزوده اند هنوز جامعه انسانی در نیمه راه وادی وحدت رجال و نساء است. زنان که بیش از دو سوم بار جهان را بر دوش میکشند و بزرگترین نقش سازندگی یعنی تربیت کودکان را بر عهده دارند هنوز به حقوق حقّه خویش دست نیافته اند. میلیونها تن از زنان هنوز نمیدانند که با مردان حقوق مساوی دارند. این نا آگاهی سبب گشته که مقام خویش را پست تر از مردان دانند. تا حقوق زنان برای این گروه از آنان تعریف و توضیح نشود هرگز تنفیذ نخواهد گشت. مطالعات زن شناسی نیز غالباً در آثار پژوهشگران است و بنحو مطلوب به عامّه نا آگاه از زنان انتقال نیافته است. تا زنان ندانند که با مردان در حقوق مساویند هرگز معرفت اجتماعی کافی نخواهند داشت و لذا در نحوه تربیت فرزندان آنان تأثیر نامطلوب خواهد گذاشت. برای تحقق وحدت انسانی مردان باید در افزایش آگاهی زنان تلاش پیگیر نمایند. زنان نیز باید تساوی حقوق را بطلبند. این توصیه حضرت عبدالبهاء به زنان در گنگره آزادی نسوان در لندن است. (۲۰) از بیانات مبارکه در این ظهور اعظم روشن میشود که عدم تساوی حقوق رجال و نساء مابین با اصل عظیم عدالت اجتماعی است زیرا نیمی از جمعیت جهان را از حقوق انسانی خویش محروم میسازد و مردان را نیز از عظمتی که باید بدان برسند باز میدارد. تا تساوی حقوق رجال و نساء تحقق نیابد بدبختیهای کنونی جامعه انسانی در سطح جهانی ادامه مییابد. عدم تساوی، تلقی تفوق را دائمی مینماید و تحقق صلح جهانی را بتأخیر میاندازد. عدم اعتقاد به تساوی حقوق رجال و نساء طرز تلقیها و عادات مضرّی را از محیط خانواده به محیط کار و دیگر محیطهای اجتماعی و سرانجام روابط بین الملل میکشاند. عدم تساوی حقوق را نه از لحاظ زیستی و نه از لحاظ اخلاقی توان توجیه نمود. شاید برخی تصور کنند مراد از وحدت رجال و نساء یا تساوی حقوق آنان مذکر گردانیدن جنس مؤنث است. البته در بیانات مبارکه این ظهور اعظم آمده که در این عهد زنان از

رجال محسوب‌اند، ولكن مراد واقعی اعطاء حقوق مساوی به زنان و مردان است. جمال ابھی در یکی از الواح میفرمایند: " امروز اماء الله از رجال محسوب." (۲۱) در توضیح این بیان مبارک استناد به چند فقره از بیانات حضرت عبدالبهاء ضروری است. حضرتشان در لوحی میفرمایند: " ای امه الله... اليوم عظمای رجال غافل و تو آگاه و علمای اقوام و ملل کور و تو بینا و با انتباه. اقویا اضعف ضعفاء گشتند و توانایان ناتوان شدند و اماء رحمٰن مرد میدان." (۲۲) در لوح دیگری میفرمایند: "... از بدو وجود تا یوم موعود رجال تفوق بر نساء در جمیع مراتب داشتند... در این دور بدیع فیض عظیم ربّ جلیل سبب فوز مبین نساء شد. ورفاتی مبعوث شدند که گوی سبقت را در میدان عرفان از رجال ربودند... این از مواهب این دور بدیع است که جنس ضعیف را قوی فرمود و اناث را قوّة ذکور بخشید...". (۲۳) در لوح دیگری میفرمایند: " ای امه الله شکر یزدان پاک را که از عنصر ضعیف نساء امائی مبعوث فرمود و حقائق شاخصه قوّة بر انگیخت که محسود رجال گشتند و مغبوط ابطال، در استقامت چون جبل راسخ بودند و در رسوخ و رزانت چون بنیان ثابت. این از قدرت عظیمه الهیه است که جزء ضعیف به اعظم قوی مبعوث و بسیاری از رجال در قمیص نساء محشور. تو که مرد میدانی پاک یزدان را شکر نما...". (۲۴) و نیز در لوح دیگری میفرمایند: " در این دور بدیع اماء رحمٰن باید هر دم هزار شکرانه نمایند که ید عنایت نساء را از حسیض ذلت نجات داده و باوج عزّت رجال رسانده. ملاحظه نمائید که چه موهبتی، زیرا حزب نساء بدرجه‌ای در شرف ساقط بودند که... در ذکر زن بلانست میگفتند و تعبیر به ضعیفه مینمودند. حال الحمد لله در ظلّ عنایات مبارک نساء در نهایت احترامند...". (۲۵) با توجه به بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء روشن است که مراد از عبارت "اماء رحمٰن مرد میدان"، اناث را قوّة ذکور بخشیده، عنصر ضعیف نساء، تو که مرد میدانی (خطاب به یکی از نسوان بهانی) " اوج عزّت رجال" و "حال... نساء در نهایت احترامند" اشاره بذلت قبلی نسوان و عزّت آنان چون مردان پس از ظهور امر بدیع است. زیرا امر مقدّس بهانی تلاش میکند تا خشونت و سطوت و تسلّط جونی مردان بدل به خصائص جمیله زنان چون عاطفت بی پایان، لطافت و ملایمت زبان و وفا فراوان گردد. نه آنکه زنان هویت خویش را

از دست دهند و به مردان بدل شوند. در امر بدیع به زنان حقوقی اعطاء گردیده تا مساوی مردان گردند و خصائص و احوال خشونت آمیز مردان تبدیل شده ویژگیهای مطلوب زنانه یابند. لذا بفرموده مبارک حضرت عبدالبهاء که قبلاً نقل گردید "کلّ محشور در صقع واحد" شوند. قوله الاعلیٰ: "ای امة الله در دوره های سابق جمع اناث هر چند اقدام در خدمات نمودند و بادیة محبت الله پیمودند باز در صف رجال محسوب نمی گشتند. زیرا الرجال قوامون علی النساء منصوص بود. حال در این دور بدیع کار اناث پیشی گرفت. این قید برداشته شد. کلّ محشور در صقع واحدند. هر نفسی قدم پیش نهد نصیب بیش برد و هر سواری در این میدان جولان دهد بضرر چوگان گوی بر باید. خواه رجال خواه نساء خواه ذکور خواه اناث." (۲۶) در لوح دیگری میفرمایند: "چه بسیار ربات حجال بقوت اعظم رجال مبعوث شدند و بسا مردان که در تحت مقنعة ذلّ و هوان محشور شدند. پس نظر بصف است و شرط و مناط سمت و سیرت نه نقش و صورت. و چون کمالات معنوی و فضائل روحانی و انوار رحمانی در قمیص اناث ظاهر گردد و در زجاجة نساء باهر جلوه اش بیشتر باشد." (۲۷) باری از بیانات مبارکه مستفاد میشود که مراد از تساوی حقوق مذکر گردانیدن نسوان نبوده و نیست. بل مراد تحقق دو امر مبرم است. یکی اعطاء حقوق مساوی به زنان و دوم تلطیف زنانه خشونت مردانه. بهرحال جان کلام در بیان حضرت ولی امرالله در معنای تساوی حقوق است. "... تساوی در تحصیل علوم و فنون و صنایع و بدایع و کمالات و فضائل عالم انسانی است نه حریت مضرة عالم حیوانی." (۲۸) در این بیان مبارک به اخذ "فضائل عالم انسانی و دفع" حریت مضرة عالم حیوانی" اشاره گردیده که باستناد دیگر نصوص مقدسه تحقق عدالت و تبدیل حالات و کیفیات خشونت مردانه به لطافت و عاطفت و ملایمت زنانه است. همچنین این سخن بدان معنی نیست که مرد زن گردد. اعمال زور و خشونت مردان که در طی دوران بدان خو گرفته اند باید به ملایمت و لطافت که از خصائص جمیلة انسانی است و در زنان جلوه بیشتر دارد بدل گردد. حضرت عبدالبهاء در خصوص آمیختن شؤونات رجال با خصائص زنان در این قرن بدیع بیان مبارکی دارند که قبلاً در این بخش نقل کرده ایم و

مجدداً بجهت تأکید در این مقام درج مینمائیم. قوله الاعلیٰ: "در ایام گذشته عالم اسیر سطوت و محکوم قساوت و قوّت بوده رجال بقوّه شدت و صلابت جسماً و فکراً بر زنان تسلط یافته بودند. اما حال این میزان بهم خورده و تغییر کرده. قوّه اجبار رو باضمحلال است و ذکاء عقلانی و مهارت فطری و صفات روحانی یعنی محبت و خدمت که در نساء ظهورش شدیدتر است رو بعلوّ و سموّ و استیلاء است. پس این قرن بدیع شوونات رجال را بیشتر ممزوج با کمالات و فضائل نساء نماید و اگر بخواهیم درست بیان کنیم قرنی خواهد بود که این دو عنصر در تمدن عالم میزانشان بیشتر تعادل و توافق خواهد یافت." (۲۹)

در کور آدم در متون کتب دینی بر اساس مقتضیات زمان عباراتی آمده که مرد سبیل انسانیت و زن موجودی فرعی و تبعی تلقی گشته است. در کور بهاءالله باستناد نصوص مبارکه الهیه که قبلاً زیارت گردید زن همعنان مرد است بلکه در مواردی سبقت و تقدّم دارد. لذا میتوان گفت که بطور کلی زن در اندیشه فلسفی بهائی بر مرد تقدّم می یابد. اگر چه فلسفه اساسی اعلان این تقدّم نسخ عقاید خرافی گذشتگان در باب مقام و حقوق زن است ولکن باید گفت که زن به دو دلیل اساسی بر مرد تقدّم دارد. دلیل نخست مقام مادری است. بعبارت دیگر نقش زن بعنوان مادر در تربیت کودکان عظیم است. زن نخستین مربی کودک است. ورود در این مبحث و بیان اهمیت و اعظمت آن خارج از موضوع کتاب است و نگارنده در پژوهش دیگری بدان پرداخته است. (۳۰) اما در اینجا شایسته میدانم که شتهای از بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء را بمناسبت نقل نماید. در پاسخ سؤال یکی از مدیران جراند سانفرانسیسکو میفرمایند: "زنان یک رکن مهمّ از دو رکن عظیم اند و اوّل معلّم و مربی انسان زیرا معلّم اطفال خرد سال مادرانند. آنان تأسیس اخلاق کنند و اطفال را تربیت نمایند. بعد در مدارس کبری تحصیل میکنند. حال اگر معلّم و مربی ناقص باشد چگونه مربی کامل گردد." (۳۱) در لوحی میفرمایند: "اوّل مربی و اوّل معلّم اطفال اند که فی الحقیقه مؤسس سعادت و بزرگواری و ادب و علم و دانش و فطانت و درایت و دیانت اطفال اند." (۳۲) و در لوح دیگر میفرمایند: "زیرا اوّل مربی اطفال اطفال اند. آنها باید در بدایت طفل رضیع را از ندی دین الله و

شریعت‌الله شیر دهند تا محبت‌الله با شیر اندر آید و با جان بدر رود. و تا اقامت تربیت اطفال ننمایند تأسیس آداب الهیه نکنند، من بعد تربیت نتایج کلیه نبخشد." (۳۳) و درنطق مبارک در فیلادلفیا میفرمایند: "تربیت نساء اعظم و اهم از تربیت رجال است زیرا این دختران روزی مادران شوند و اطفال را مادر تربیت میکنند. اول معلّم اطفال مادرانند لهذا باید در نهایت کمال و علم و فضل باشند تا بتوانند پسران را تربیت کنند. و اگر مادران ناقص باشند اطفال نادان و جاهل گردند." (۳۴) دلیل دوم عواطف رقیقه و احساسات مادرانه زن مانع بروز جنگ است. حضرت عبدالبهاء در این خصوص در نطق مبارک در فیلادلفیا میفرمایند: "چون نوع بشر یک نوع تعلیم یابد وحدت رجال و نساء اعلان گردد. بنیان جنگ و جدال بر افتد و بدون تحقق این مسائل ممکن نیست. زیرا اختلاف تربیت مورث جنگ و نزاع، مساوات حقوق بین ذکور و اناث مانع حرب و قتال است زیرا نسوان راضی بجنگ و جدال نشوند. این جوانان در نزد مادران خیلی عزیزند. هرگز راضی نمیشوند که آنها در میدان قتال رفته و خون خود را بریزند. جوانی را که بیست سال مادر در نهایت زحمت و مشقت تربیت نموده آبا راضی خواهد شد که در میدان حرب پاره پاره گردد. هیچ مادری راضی نمیشود. ولو هر اوهامی بعنوان محبت وطن و وحدت سیاسی، وحدت جنسی، وحدت نژاد و وحدت مملکت اظهار دارند و بگویند که این جوانان باید بروند و برای این اوهامات گشته شوند. لهذا وقتی که اعلان مساوات بین زن و مرد شد یقین است که حرب از میان بشر برداشته خواهد شد و هیچ اطفال انسانی را فدای اوهام نخواهند کرد." (۳۵) در بیان دیگری میفرمایند: "مرد بیش از زن تمایل بجنگ و خونریزی دارد و چون نسوان در عالم انسانی نفوذ و تأثیر کلی یابند از جنگ محققاً جلوگیری نمایند. پس نسوان از جنگ مانند مردان قناعت و رضایت درونی حاصل نمایند و نفرت و انزجار آنان نسبت بجنگ باید برای استقرار و حفظ صلح عمومی مورد استفاده قرار گیرد." و نیز میفرمایند: "جهد نمائید تا آمال صلح عمومی بین المللی از راه مساعی زنان تحقق یابد زیرا مرد بیش از زن رغبت بجنگ دارد و شاهد و گواه حقیقی برای ثبوت افضلیت زن بر مرد خدمت و جدیتی است که در راه استقرار صلح عمومی بکار برد." و نیز میفرمایند: "مادر مشقات و بلیات پرورش طفل را بر خود هموار نموده ... بر مادران بینهایت صعب و ناگوار

است که جگر گوشگان و پروردگان آغوش عشق و محبت خویش را به میدان حرب روانه نمایند. علیهذا چنین خواهد شد که چون نسوان کاملاً در امور این جهان سهم کردند و با مردان تساوی و برابری حاصل کنند جنگ موقوف شود. زیرا مانع و رادع جنگ نسوان خواهند بود. در این شک و تردیدی نیست. (۳۶) مجدداً تأکید میشود که تعلیم تساوی حقوق رجال و نساء بر تعلیم اساسی تساوی حقوق انسانها یا وحدت عالم انسانی استوار است. در پرتو این دو تعلیم مبارک هرگونه تبعیض علیه نسوان در امر بهائی حرام است. زنان و مردان در تمتع از مواهب آزادی و حقوق اداری، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی متساوینند. امر بهائی عقیده دارد که تربیت مرد تربیت یک تن است و تربیت زن تربیت یک خانواده بل نوع انسان است. در جوامع کنونی کار مرد هنگام غروب آفتاب پایان می‌یابد ولیکن زن خدمتگزار تمام وقت خانواده است و هرگز کارش پایان نمی‌گیرد. (۳۷) امر بهائی تلاش میکند که در جمیع صحنه‌های زندگی مرد و زن در کنار یکدیگر نقش آفرین و خدمتگزار اطفال و نوع انسان باشند. مرد حامی زن و زن حامی مرد باشد. چنانکه از لحاظ زیستی مکمل یکدیگرند از لحاظ اجتماعی نیز یکدیگر را تکمیل نمایند. چون دو بال یک کبوتر پرنده زندگی انسانی را پرواز آورند. در رهگذر زندگی نه زن بی مدد مرد تواند زیست و نه مرد بتنهائی یارای حمل بار مسئولیت‌های حیات اجتماعی را دارد. این اتحاد و اتصال زن و مرد است که چرخ حیات اجتماعی را بگردش می‌آورد. آنجا که به زوربازوی مردان نیاز است همانجا به عاطفت و محبت زنان نیز نیاز است. در طبیعت سرد و خشک جهان خاک لطافت زنان جان پاک منشاء عشق و امید و جنبش و کوشش است. اینست که در الواح مبارکه این ظهور اعظم فرشتگان حامل وحی همه وجه تانیث دارند. ذکر "حوریه بقاء"، "حوریه معانی"، "حوریه حیات"، "حوریه فردوس" و "ورقه نورا" بعنوان فرشتگان حامل وحی در الواح مبارکه الهیه همه مبین این نکته است که زن بعنوان سمبل ادامه حیات، بقاء، نورانیت و فلاح عالم انسانی در آثار رحمانی تجلیل شده و بر مرد تقدم یافته است تا روشن شود که طراز عقائد عصر جدید ناسخ

اوهام گذشته در تقدّم مرد بر زن است. کوتاه سخن آنکه در امر بهائی زن نه تنها در نقش مادر و نخستین مربّی کودک بر مرد تقدّم یافته بل بعنوان صاحب نقش مقرر و حسّاس در تلطیف عواطف اعضاء جامعه انسانی و در تنفیذ و اجراء تشریعات جمال اقدس ابهی^۱ و معهد مقدّس اعلیٰ بنصّ طلعات مقدّسه نورا در این دور اسنی^۲ از مرد سبقت گرفته است. این سبقت افزایش خواهد یافت و سالهای آتی تاریخ امر مقدّس بهائی شاهد ظهور زنان جاودانه ای خواهد گشت که تقدّم نسوان را بر دیوار زمان خواهد نگاشت. چنین فرمود مولای توانا حضرت عبدالبهاء قوله الاعلیٰ: "عنقریب ملاحظه مینمائید که در بین نساء نفوسی چنان منجذب مبعوث شوند که سبب حیرت گردند و شمع روشن شوند." (۳۸)

با آنکه پرتو تعلیم مقدّس امر حضرت بهاء الله در خصوص تساوی حقوق رجال و نساء بر آفاق عالم تابیده و بسیاری از زنان در صحنه جهانی در غالب میادین خدمات انسانی توفیق بی نظیر یافته اند هنوز خشونت و سلطه و مقاومت نظام مرد سالاری در همه سرزمین ها دیده میشود. وظیفه اهل بهاء در آخرین سالهای حسّاس و تاریخ ساز سده بیستم میلادی بسیار عظیم است. دیگر تصویر زن پرده نشین و خانه گزین باید از منظر جامعه محو گردد و به مردان یاد آوری شود که عصر جدید نساء پرور است. امر بدیع حاصل پیام آزادی نسوان است. امر جمال اقدس ابهی^۱ منشور الهی تساوی حقوق رجال و نساء را به جهان عرضه میکند و به زن هویتی میبخشد که در شأن اوست. حیات طاهره گویای عظمت تعلیم حضرت بهاء الله است. طاهره فخر رجال بود و آغازگر عصری جدید در آزادی نسوان. وی همان کلمه بود که موعود عالمیان بدان تفرّج فرمود و علی رغم مخالفت مردم عصر درهای آزادی بر وجه زنان مظلوم و محروم گشود. کار او را باید پی گرفت و به اهل اوهام ثابت نمود که زن سبیل لطافت و عشق و حیات است. وجود گرانبهایش علّت آفرینش صلح در عالم است و در مقام نخستین مربّی انسانی باید جاودانه تجلیل شود.

زیر نویس بخش سوم

تساوی حقوق رجال و نساء

- ۱- در پژوهشهای اخیر تاریخ شناسان، جامعه شناسان، مردم شناسان و باستان شناسان وجود دورانی تحت عنوان روزگار مادر شاهی و مادر سالاری مورد تأیید قرار نگرفته است.
- ۲- تاج السلطنه طوبی. خاطرات (خطی) موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران.
- ۳- یزدانی. مقام و حقوق زن در دیانت بهائی ص ۵۴.
- ۴- اشراق خاوری. مانده آسمانی، جلد هشتم ص ۵۲.
- ۵- یزدانی. مقام و حقوق زن در دیانت بهائی، ص ۱۲.
- ۶- مأخذ بالا. ص ۷۶.
- ۷- مأخذ بالا. صص ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۵۷، ۶۷، ۷۷، ۷۹ و ۸۲.
- ۸- مأخذ بالا. ص ۷۸.
- ۹- مأخذ بالا. صص ۷۸-۷۷.
- ۱۰- مأخذ بالا. صص ۷۲ و ۹۹.
- ۱۱- مأخذ بالا. ص ۹۳.
- ۱۲- مأخذ بالا. ص ۶۱.
- ۱۳- اشراق خاوری. مانده آسمانی، جلد نهم ص ۷.
- ۱۴- مکاتیب حضرت عبدالبهاء. جلد هفتم ص ۸۰.
- ۱۵- یزدانی. مقام و حقوق زن در دیانت بهائی، ص ۵۶.
- ۱۶- مأخذ بالا. ص ۷۹.
- ۱۷- مأخذ بالا. صص ۷۹-۸۰.
- ۱۸- مأخذ بالا. ص ۲۳.
- ۱۹- مأخذ بالا. ص ۱۴۸.
- ۲۰- مأخذ بالا. ص ۸۱.

- ۲۱- مأخذ بالا. ص ۷۶.
- ۲۲- مأخذ بالا. ص ۵۹.
- ۲۳- مأخذ بالا. ص ۵۸.
- ۲۴- مأخذ بالا. ص ۶۲.
- ۲۵- مأخذ بالا. صص ۶۴-۶۵.
- ۲۶- مکاتیب حضرت عبدالبهاء. جلد هفتم صص ۱۲۱-۱۲۰.
- ۲۷- مأخذ بالا. صص ۵۱-۵۲.
- ۲۸- یزدانی. مقام و حقوق زن در دیانت بهائی ص ۱۴۸.
- ۲۹- مأخذ بالا. ص ۷۲.
- ۳۰- نگارنده طیّ سالها پژوهش در سازمانهای تربیتی بزهکاران در کشور کانادا (و از جمله مؤسسات New Hope, St. Leonard, Seven Step, Hatfeild, Elizabeth Fry) با صدها تن از مجرمین خطرناک (اعم از قاتلان عمد و سارقان بانکها) مصاحبه خصوصی داشته و به بررسی و تحلیل یافته‌های خویش پرداخته است. در اکثریت قریب باتفاق آنان فقد عنصری مادری (چون مرگ مادر، کوتاهی او در تربیت فرزند و اعتیاد مادر) از عوامل اصلی ارتکاب جرم بوده است.
- ۳۱- یزدانی. مقام و حقوق زن در دیانت بهائی ص ۸۲.
- ۳۲- مأخذ بالا. ص ۱۰۲.
- ۳۳- مأخذ بالا. ص ۱۰۶.
- ۳۴- مأخذ بالا. ص ۱۱۱.
- ۳۵- اشراق خاوری. پیام ملکوت. ص ۲۳۴.
- ۳۶- مأخذ این سه بیان مبارک نشریه اخبار امری طهران، سال ۱۰۵ بدیع، شماره‌های ۲ و ۳ و ۴ است.
- ۳۷- شاید شعر قدیمی انگلیسی زیر در این مقام جان کلام ما باشد.
For man's work ends at setting sun
Yet woman's work is never done
- ۳۸- یزدانی. مقام و حقوق زن در دیانت بهائی. صص ۳۶-۳۵.

گفتار دوم

در شرح حیات جناب طاهره

بخش نخست

شهر قزوین زادگاه جناب طاهره

بگفته ابن فقیه همدانی دژ قزوین در گذشته "کشوین" نامیده میشده است. (۱) امام رافعی قزوینی نیز نام این شهر را "کشوین" دانسته است. (۲) یاقوت حموی نیز نام اصلی قزوین را "کشوین" و یا "کژوین" گفته است. (۳) حمدالله مستوفی علت تسمیه شهر قزوین را به "کشوین" چنین نوشته است: "یکی از اکاسره قدیم لشگری بجانب دیلمان فرستاده بود در صحرای قزوین صف کشیدند. سپهسالار لشگر اکاسره به موضع زمین قزوین در صف لشگری خود خللی دید با یکی از اتباع خود گفت: "آن کش وین" یعنی بدان کُنج نگر و لشکر راست کن. نام "کشوین" بر این موضع افتاد. چون آنجا شهر کردند کشوین خواندند. عرب معرب کردند قزوین گفتند". (۴) محمدعلی گلریز در کتاب "مینودر یا باب الجنة قزوین" مینویسد: "نگارنده چنین میپندارم که برای جلوگیری از تاخت و تاز کوه نشینان مزبور (آماردها و دیالمه) بفرمان پادشاه وقت دژی در

مدخل کوهستان شمالی قزوین که بمنزلهٔ برج دیده بانی میتوان تصویر کرد ساخته و قلعهٔ بزرگتری نیز که جایگاه سپاهیان مستحفظ و نیروی پادگان این ناحیه بوده در محل کنونی قزوین میان دو رودخانه دیزج و ارنزک بنا کرده اولی را دژبالا و دومی را دژپائین نامیده‌اند. دژپائین بمرور ایام تحریف شده به دژپین و دژیین و گژوین و کشوین تبدیل گردیده است و در دوران شاپور ذوالاکتاف در جایگاه همان دژ قلعه‌ای بنا کرده و بهمان نامی که قبلاً معروف بوده "کشوین" خوانده‌اند. اعراب نیز پس از استیلای باین حدود کشوین را معرب کرده قزوین گفته‌اند." (۵)

در برابر نظریات بالا نظر دیگری ابراز گردیده که باستناد آن نام "قزوین" معرب لفظ "کاسپین" است. لفظ مذکور از نام مردمی گرفته شده است که در سواحل غربی دریای کاسپین (دریای قزوین یا مازندران) ساکن بوده‌اند. (۶) برخی گفته‌اند لفظ "کاسپین" ترکیب دو واژهٔ پارسی باستان "کس" (کرانه) و "پین" (پهن) است و مراد از کرانهٔ پهن ساحل وسیع دریای مازندران است. (۷) هیچ‌یک از نظریات بالا مستند بدلائل مقنعه نمیباشد و یقیناً جای پژوهش ژرف‌تری در خصوص معنای لفظ قزوین خالی است. آنچه مسلم است دریای مازندران نزد اعراب به " بحر قزوین " و در بلاد مغرب زمین به دریای " کاسپین Caspian " معروف است.

ابن فقیه بنای شهر قزوین را به شاپور ذوالاکتاف نسبت میدهد. (۸) امام رافعی قزوینی (۹) یاقوت حموی (۱۰) و فرهاد میرزا معتمدالدوله (۱۱) نیز همین نظر را ابراز داشته‌اند. اما حمدالله مستوفی بانی شهر قزوین را شاپور اول ساسانی میدانند. (۱۲) محمد حسن خان اعتمادالسلطنه (۱۳) و بارتولد Bartold خاورشناس روسی نظر حمدالله مستوفی را تکرار کرده‌اند. (۱۴) بی آنکه بنقد نظریات مذکور پردازیم باید تصریح نمائیم که آنچه مسلم است قزوین از شهرهای باستانی ایران است و از همان اوائل و اواسط عصر ساسانی از اهمیت کشوری و لشگری خاص برخوردار بوده است.

بگفته یاقوت حموی (۱۵) در سال ۲۴ هجری قمری (۶۴۴ میلادی) عثمان حکومت ری را به براء بن عازب داد و او پس از فتح ابهر به قزوین رفت

و بر گردن مردم آنجا جزیه نهاد. چون مردم قزوین به پرداخت جزیه تمایل نداشتند ترجیح دادند که اسلام آورند. اندکی بعد علیه دستگاه حکومت و خلافت قیام نمودند و لکن سرانجام اطاعت نمودند و اسلامشان واقعیت بیشتر یافت. از منابع موجود برمیآید که شهر قزوین بدست سعید بن عاص بن اُمیّه توسعه یافت. محمد بن حجاج بن یوسف ثقفی در ایام جنگ سپاه اسلام با دیلمیان به قزوین رفت مسجد جامع آنرا بنا نهاد و نام خویش را بر لوح سنگی نقش نموده بر در آن نصب کرد.

برخی از محدثان در فضیلت شهر قزوین اخباری نقل نموده اند. از جمله گفته اند که حضرت رسول اکرم فرموده است قزوین در روی زمین چون بهشت عدن در جنان است. (۱۶) امام رافعی قزوینی در کتاب التّدوین فی اخبار قزوین^۲ بنقل چندین روایت نبوی در باب قزوین و شهدای آن پرداخته که در اینجا بنقل مفاد برخی از آنها میپردازیم. (۱۷) در یک روایت رسول اکرم قزوین را از بالاترین درهای بهشت محسوب کرده اند. (۱۸) در روایت دیگر مذکور است که در آخر الزّمان مردمی در قزوین پدید میشوند که نور ایشان شهداء را نورانی مینماید. همانگونه که خورشید به اهل جهان نور میبارد. (۱۹) و نیز در روایت دیگری مذکور است که قزوین دری از درهای بهشت است. (۲۰) در روایت دیگر آمده است که رسول اکرم فرمود خداوند برادران مرا در قزوین بیامرزد زیرا شهداء آن شهر مقام شهداء واقعه بدر را دارند. (۲۱) و در روایت دیگر آمده است که رسول اکرم فرمود برای امت من شهری است که قزوین نام دارد سکونت در آن شهر افضل از اقامت در حرمین است. (۲۲)

قزوین بعلاًت موقعیت لشگری و کشوری خود بتدریج توسعه یافت. حکیم ناصر خسرو قبادیانی (۴۸۱-۳۹۴ هـ ق برابر با ۱۰۸۸-۱۰۰۳م) در کتاب سفرنامه خود در خصوص قزوین مینویسد: "...نهم محرّم (سال ۴۳۸ هـ ق) به قزوین رسیدم. باغستان بسیار داشت و هیچ چیز که مانع شود در رفتن راه نبود و قزوین را شهری نیکو دیدم. باروی حصین و کنگره بر آن نهاده و بازارهای خوب الا آنکه آب در وی اندک بود در کاریز بزیر زمین" (صص ۳۴-۳۳). عمادالدین محمود زکرتای قزوینی

(متوفی بسال ۶۸۲ هـ ق برابر با ۱۲۸۳ م) مورخ و جغرافی شناس در کتاب آثار البلاد به بزرگی و آبادی شهر قزوین در ایام خویش اشاره نموده و تصریح میکند که شهر مذکور دارای خاک خوب و باغهای فراوان پر درخت است که مانند آنها در شهرهای دیگر نیست. شاه طهماسب اول صفوی در سال ۹۵۵ هـ ق ۱۵۴۸ م رسماً شهر قزوین را بعنوان پایتخت خود برگزید. این شهر تا سال ۱۰۰۰ هـ ق (۱۵۹۱ م) پایتخت صفویان بود و در آن تاریخ شاه عباس کبیر پایتخت را به اصفهان انتقال داد. در قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) شهرت قزوین در جهان بحدی بود که جان میلتون John Milton (۱۶۷۴-۱۶۰۸ م) شاعر و نویسنده انگلیسی در اثر معروف خود "بهشت گم شده Paradise Lost" (که در سال ۱۶۶۷ میلادی اتمام یافت) بدان شهر اشاره کرده است. اما پس از انتقال پایتخت به اصفهان بتدریج اهمیت قزوین کاهش یافت. خرابه‌های موجود از زمان شهرت و اعتبار قزوین گویای وسعت و عظمت شهر در ایام پایتختی است. بهرحال قزوین در ایام پس از صفویه نیز از مراکز عظیم روحانی بوده و اجداد مادری جناب طاهره که همه از علماء طراز اول شیعی بوده‌اند در این زمینه نقش اساسی داشته‌اند. پروفیسور دکتر ابراهیم ولنتاین ویلیامز جکسون Abraham Valentine Williams Jackson (۱۹۳۷-۱۸۶۳ میلادی) خاورشناس آمریکائی در سفرنامه خود تحت عنوان "Persia, Past and Present" (ایران در گذشته و حال) مینویسد که قزوین در حدود سال ۱۹۰۳ میلادی دیگر شهری درجه اول بحساب نمی‌آمده اگر چه میان پنجاه تا صد هزار تن جمعیت داشته است (ترجمه فارسی صفحه ۵۰۰). با توجه به نظر دکتر ژان باپتیست فوریه Jean Baptiste Feuvrier (۱۹۲۱-۱۸۴۲ میلادی) درباب جمعیت قزوین در همان اوان نظر پروفیسور جکسون اغراق آمیز بنظر میرسد. دکتر فوریه فرانسوی که در فاصله سالهای ۱۳۰۹-۱۳۰۶ هجری قمری برابر ۱۸۹۲-۱۸۸۹ میلادی طبیب مخصوص ناصرالدین شاه بوده در کتاب Trois Ans A La Cour De Perse (سه سال در دربار ایران) در خصوص قزوین مینویسد: " قزوین شهری است که شماره جمعیت آن از

بیست هزار نفر متجاوز نیست ولی از مشاهده محلات خالی و خرابه‌های متعدده آن میتوان یقین کرد که سابقاً خیلی بیش از این سکنه داشته است. این شهر هم بهمان سرنوشت شهرهای دیگر قدیمی ایران که وقتی پایتخت بوده اند دچار شده باین معنی که تا پادشاه در آنجا مقر داشته آبادی و شکوه آن برجا بوده ولی همینکه از این امتیاز افتاده و جای دیگر مقام آنرا گرفته رو به تنزل و ویرانی نهاده است (ترجمه فارسی، صص ۸۶-۸۵). دکتر فوریه مینویسد: " قزوین در بیست و چهار فرسنگی یعنی ۱۴۰ کیلومتری طهران قرار دارد. این فاصله را با کالسکه میتوان در چهارده ساعت طی کرد بشرط آنکه در پنج منزل اسبها را عوض کنند" (ص ۹۳). در سالهای ۱۲۹۹-۱۲۹۸ هجری قمری (۱۸۸۱-۱۸۸۰ میلادی) در ایران اقدام به سرشماری گردید و جمعیت قزوین حدود سی و دو هزار و دویست تن تعیین گشت. (۲۳) بر پایه سرشماری رسمی سال ۱۳۶۳ شمسی جمعیت شهر قزوین قریب سیصد و پنجاه هزار و جمعیت قزوین بزرگ (قزوین و توابع) هفتصد هزار تن بوده است. (۲۴) قزوین همواره دارای موقعیت سوق الجیشی و کشاورزی بوده است. از لحاظ موقعیت ارتباطی مانند پلی شهرهای جنوبی و مرکزی ایران را به استانهای شمالی و غربی و نیز کشورهای اروپائی وصل مینماید. قزوین از شمال به گیلان، از جنوب به استان مرکزی، از مغرب به تاجکستان و از مشرق به طهران محدود است. اطراف قزوین را باغهای بسیار فرا گرفته که در آغاز بهار شکوفه‌های درختان آنها بسیار زیبا و خوشآیند است. محصولات عمده کشاورزی قزوین عبارتند از انواع میوه‌ها خصوصاً انگور، حبوبات (چون گندم، جو، لوبیا، نخود)، چغندر قند، پنبه، ذرت، فندق، پسته و گردو. معادن کشف شده قزوین عبارتند از زاج، نمک، ذغال سنگ، آهن و مس. (۲۵)

حکومت قزوین را در ایام ملاً محمد صالح قزوینی و دخترش جناب طاهره اصلاً شاهزادگان قاجار داشتند. در روزگار سلطنت فتحعلی شاه پسران وی علی نقی میرزا (در ۱۲۲۲ هـ ق برابر با ۱۸۰۷ م) محمّدعلی میرزا (۱۲۳۱ هـ ق برابر ۱۸۱۵ م) و امامقلی میرزا (۱۲۳۸ هـ ق برابر

۱۸۲۲م) به حکومت آن شهر منصوب گردیدند. در ایام محمّد شاه نیز بهرام میرزا پسر فتحعلی شاه حکومت قزوین یافت (۱۲۵۶هـ ق برابر ۱۸۴۰م). حمزه میرزا حشمت الدوله پسر عباس میرزا نیز حکومت قزوین داشت. در روزگار سلطنت ناصرالدین شاه اسکندر میرزا (۱۲۶۴هـ ق برابر ۱۸۴۸م) بدستور امیرکبیر حاکم قزوین گردید. (۲۶)

پس از ورود مردم آریائی به سرزمین ایران جماعاتی از آنان در دشت قزوین مستقر گردیده‌اند. مردم قدیم قزوین احتمالاً از خاندان دیلم بوده و بعدها پس از آمیزش با تازیان و ترکان و مغولان دگرگونی‌هایی یافته‌اند و از جمله زبان جماعاتی از آنان با ترکی آمیخته شده است. برای مثال مردم محلات درب کوشک، شیخ‌آباد، گوسفند میدان، قملاق و دیمج که بیشتر با ترکان و درباریان شاهان صفوی در تماس بوده‌اند به ترکی سخن می‌گویند. بعکس مردم برخی از محلات قزوین ترکی نمی‌دانند. (۲۷) با توجه به آنچه معروض گشت خاندان جناب طاهره در محلات ترک زبان قزوین و از جمله قملاق و دیمج میزیسته‌اند و غالب اموال و موقوفات آنان نیز در آن محلات بوده است.

مدارک موجود و اکتشافات باستانشناسی نشان می‌دهد که مردم قزوین به آئین مهر پرستی گرایش داشته و پس از ظهور حضرت زرتشت به آئین مزدیسنی گرویده‌اند. بعقیده باستان شناسان مسجد جامع کبیر قزوین در آغاز آتشکده بوده و پس از رواج اسلام بصورت مسجد در آمده است. مردم شهر قزوین همانگونه که قبلاً مذکور گردید در حدود سال ۲۴ هجری قمری (۶۴۴ میلادی) و در زمان خلافت عثمان ناچار به اسلام گردن نهادند ولکن خیلی زود به آئین جدید مؤمن شدند. پس از پیدایش مذاهب مختلف در جامعه اسلامی بسیاری از مردم قزوین به مذهب شافعی روی آوردند بطوریکه در سده چهارم هجری (دهم میلادی) بیشتر مردم قزوین و توابع آن شافعی بودند. دو مذهب حنفی و شیعی نیز در قزوین پیروانی داشتند. در ردوبار و الموت مذهب زیدی نفوذ نموده بود و در تارم (طارم) گروهی به مذهب اسماعیلیّه روی آورده بودند. بتدریج پیروان مذهب حنفی نیز افزایش چشمگیر یافتند. در ایام هجوم سپاهیان

چنگیز حدود دوازده هزار تن از حنفیان مقتول گردیدند. لذا جمعیت آنان بکلی کاهش یافت. اما تا نیمه سده هشتم هجری (چهاردهم میلادی) اکثریت مردم قزوین شافعی بودند. جماعتی از قوم یهود نیز در قزوین میزیستند. (۲۸) اما تعداد اسماعیلیان از سده پنجم در تازم، رودبار و الموت افزایش سریع یافت (۲۹). حسن بن صباح در سال ۴۸۳ هجری قمری (۱۰۹۰ میلادی) قلعه الموت را مرکز اقدامات خود نمود و پیروان فراوان یافت. بتدریج نفوذ او در سراسر امپراتوری اسلام مشهود گردید و جنبازی فدائیان او در دل پادشاهان زمان هراس میآفرید. بهرحال خلفای معروف فاطمی هواخواه و مروّج فرقه اسماعیلیه و بر پایه برخی روایات تاریخی از اولاد محمّد بن اسماعیل بوده‌اند. اما هواخواهان مذهب شیعی دوازده امامی در قزوین اگرچه در آغاز گروه اندکی بودند ولیکن همواره در شوون مختلفه زندگی مردم آن شهر تأثیر محسوس داشتند. در زمان حکومت آل بویه (۴۴۸-۳۲۰ هـ ق برابر ۱۰۵۶-۹۳۲ م) جمعیت شیعیان دوازده امامی در اطراف قزوین افزایش یافت در حدی که در آغاز سده هفتم هجری (سده سیزدهم میلادی) مردم دهستان زهراء همه دوازده امامی شدند. پس از آنکه سلطان محمّد الجایتو (متوفی بسال ۷۱۶ هـ ق برابر ۱۳۱۶ م) قبول مذهب دوازده امامی نمود جماعت دوازده امامی نیرومند گردیدند ولیکن هنوز آزادی کامل نداشتند و تقیه مینمودند. سرانجام طلوع شاه اسماعیل صفوی و ترویج مذهب دوازده امامی وسیله او و سپس جلوس شاه طهماسب صفوی بر تخت سلطنت و گزینش قزوین بعنوان پایتخت و ادامه اقدامات پدرش (شاه اسماعیل) مذهب شیعی دوازده امامی را در قزوین جایگزین مذاهب دیگر کرد و از پیروان آن مذاهب جز معدودی چند جرأت ابراز وجود نیافتند. از آن زمان علماء و فقهاء بزرگی در جامعه شیعی قزوین پدید شدند و آن شهر از کانونهای عظیم نشر مذهب شیعی اثناعشری گشت. اما اختلاف دو مکتب اصولی و اخباری در زمان فتحعلی شاه و در اوان حیات جناب طاهره به اوج خود رسید و سپس بصورت ستیز شیخی و بالاسری موجب قتل ملّا محمّد تقی برغانی (عموی طاهره) و در نتیجه شهادت گروهی از

اصحاب معصوم و مظلوم حضرت باب گردید. و ما داستان مخالفت ملاً محمّد تقی مذکور را با جناب شیخ احمد احسانی در متن این کتاب به تفصیل بیشتر بیان خواهیم کرد. اما سرآمد علمای شیخی ساکن قزوین دو تن نخست جناب ملاً عبدالوہاب قزوینی (دارالشّفا) دانی جناب طاهره و دوم جناب ملاً محمّد علی برغانی عموی آن جناب بودند که ما به احوال هر دو در متن این کتاب اشاره خواهیم کرد. در ایام حیات جناب طاهره جماعتی از ارامنه نیز در قزوین سکونت داشتند. بدین ترتیب قزوین مرکز مهمّ نشر عقائد شیعی اثناعشری و مسکن گروهی از پیروان ادیان موسوی و عیسوی بود. اما هنوز تأثیر عقاید اسمعیلی، باطنی و نقطوی در اذهان مردم مشهود بود و شاید همین تأثر از عوامل گرایش برخی از علماء و مردم عادی شهر به عقاید شیخ احمد احسانی گردیده بود.

از مراکز مهمّ تاریخیّ قزوین که بنحوی با حیات جناب طاهره و خاندان او ارتباط دارند علاوه بر خانۀ پدری محلّ تولّد آن جناب اماکن زیر را توان نامبرد:

۱- مسجد و مدرسه صالحیّه: بانی این مسجد و مدرسه ملاً محمّد صالح برغانی پدر جناب طاهره بوده است. مدرسه و مسجد مذکور در محلّۀ قملاق قرار دارند. در روزگار جناب طاهره و پس از آن دهها سال مراسم سوگواری ایّام محرّم خصوصاً عاشورا در این مسجد برگزار میگردد و ملاً محمّد صالح و یا تنی دیگر از خاندان برغانی در آن به اقامۀ نماز جماعت میپرداخته است. مدرسه مذکور نیز از حیث وسعت و عظمت در ایران بی نظیر و یا کم نظیر بود و در آن هفتصد تن از طلاب علوم دینیّه به تحصیل اشتغال داشتند. بانوان نیز در بخش مخصوص خود بکسب معارف اسلامی میپرداختند. در میان حیاط مدرسه حوض سنگی بزرگی بود بصورت صلیب که بر زیبایی آن بسی میافزود. بر سر در مدرسه که با کاشی های زیبا مزین بوده اشعاری بخطّ خوش نستعلیق در متن کاشی های لاجوردی نوشته شده بود که حاکی از مراتب عظمت مقام ملاصالح برغانی و خدمات او بویژه بنای مسجد و

مدرسه بوده است. (۳۰) جناب طاهره غالباً باین مدرسه میرفته و علاوه بر تلمذ نزد پدر با استادان و شاگردان مرد و زن مدرسه مذکور به بحث میپرداخته است. طاهره مدت دو سال در آن دانشگاه عظیم اسلامی بتدریس اشتغال داشته است. مدرسه صالحیه تا ایام مشروطیت از رونق بسزائی بر خوردار بوده است. از موقوفات مدرسه، قره قره قباد با چهارده مزرعه و حَمّام محمّدخان بیگ در محله گوسفند میدان بوده است.

۲- مسجد شهید: بانی این مسجد و آب انبار متصل بآن ملامحمدتقی برغانی عموی جناب طاهره (ملقب نزد شیعیان به شهید ثالث) بوده است. مسجد مذکور در محله دیمج و در بازار دباغها ساخته شده است. ملامحمدتقی در این مسجد نماز میخوانده و وعظ میکرده است. بشرحی که بتفصیل در متن کتاب حاضر خواهد آمد. ملاعبدالله شیرازی (معروف به میرزا صالح) از شیخیان غیور در آن زمان و از بایبان شجاع بعدی در همین مسجد ملامحمدتقی را بشدت مضروب نموده و این ضرب چند روز بعد سبب مرگ نامبرده گردیده است. (۳۱) گرمابه ای نیز در محله دیمج بنام شهید (ملامحمدتقی شهید ثالث) معروف است.

۳- شاهزاده حسین: از دیگر اماکن تاریخی مربوط به حیات جناب طاهره در قزوین بقعه شاهزاده حسین است. جناب طاهره در ایام کودکی و نوجوانی غالباً همراه مادرش بدین بقعه میرفته و به قرائت اوراد و ادعیه میپرداخته است. و هم از دروازه نزدیک این بقعه بود که در سی و یکسالگی از شهر قزوین مخفیانه خارج گشت. نزدیک این بقعه تنی چند از اصحاب مقتول و یا مضروب گشته اند. در همین شاهزاده حسین بود که برخی از اصحاب متحصّن گردیدند و در گورستان شمالی آنجا بود که ملاعبدالوهاب قزوینی مقبره و بقعه ای برای خویش و بستگانش ساخته بود. مرقد مادر جناب طاهره و مقبره ملامحمدتقی برغانی نیز در شاهزاده حسین است. اینکه مراد از شاهزاده حسین کیست دقیقاً مورد اتفاق نظر نیست ولکن بااحتمال قوی نامبرده حسین بن علی بن موسی الرضا است و گویند دوساله یا کوچکتر بوده که در قزوین بسال ۲۰۱ هجری قمری برابر ۸۱۶ میلادی وفات یافته و در محل کنونی بخاک

سپرده شده است. (۳۲) بقعه شاهزاده حسین در طیّ قرن‌ها بارها تعمیر گردیده و سرانجام از بناهای زیبا و تاریخی قزوین گشته و بسیار مورد احترام مردم آن شهر است. مقبره ملامحمدتقی برغانی در طرف سلامگاه شاهزاده حسین واقع است. حاج میرزا ابوالقاسم شیرازی مقبره‌ای برای خود ساخته بود که پس از قتل ملامحمدتقی جسد او را در آنجا به امانت نهادند. حدود یک سال پس از آن چون خواستند آن جسد را به عتبات عالیات حمل نمایند و تعطیل عمومی کرده بودند مردم از حمل جسد جلوگیری کردند لذا در همان مقبره متعلق به میرزا ابوالقاسم شیرازی مدفون گشت. باید توجه داشت که مرقد جناب ملاعبدالوهاب قزوینی در نجف و در کنار مرقد حضرت علی علیه بهاءالله است.

از دیگر بناهای تاریخی قزوین مقبره حمدالله مستوفی، سردر عالی قاپو، عمارت چهل ستون، مدرسه حیدریه، چند مدرسه دیگر، کاروانسراها و بازار سر پوشیده را توان نامبرد. قزوین در سده‌های اخیر از مهم‌ترین کانونهای مذهبی شیعی اثناعشری بوده و در فاصله سالهای ۱۹۷۳-۱۹۷۸ میلادی که نگارنده این سطور در اوقات مخصوصه در آن شهر بتدریس و تحقیق اشتغال داشت صاحب حدود پنجاه مسجد بود. وجود برادران برغانی بعنوان تنی چند از برجسته‌ترین علماء و فقهاء شیعی در قزوین و نیز علماء خاندان مادری جناب طاهره در اوان ظهور امر بدیع، آن شهر را به کانونی از فعالیتهای پرحرارت اسلامی بدل کرده بود. در برابر خاندان برغانی خاندانهای برجسته دیگری به مکتب شیخیه گرایش یافتند و پس از ظهور حضرت باب تنی چند از علماء و تجار معروف آن شهر بافتخار ایمان نائل گشتند. در خصوص علماء شیخی قزوین خصوصاً ملاعبدالوهاب و ملامحمدعلی قریباً گفتگو خواهیم کرد. در اینجا به نام برخی از کبار مؤمنین قزوین در عهد اعلیٰ اشاره مینمائیم. علاوه بر جناب طاهره و خواهرش مرضیه و عموی کوچکترش جناب ملامحمدبرغانی، جناب ملامحمدعلی قزوینی (پسر دانی و شوهر خواهر طاهره) جناب ملاعبدالکیرم قزوینی (میرزا احمدکاتب) اعضاء خاندان فرهادی، جناب شیخ محمدنبیل قزوینی، جناب ملا جعفر قزوینی، جناب آقا سید

عبدالهادی قزوینی، برادران قزوینی (جناب کربلائی محمد حسین، جناب آقامحمدصادق، جناب حسن آقا و جناب آقاعلی زرگر) جناب کریم خان مافی متخلص به بهجت، جناب کربلائی لطفعلی و جناب آقا محمدعلی کدخدا را توان نام برد و ما بشرح حیات برخی از آنان در ضمن بیان احوال جناب طاهره اشاره خواهیم کرد.

زیرنویس بخش نخست شهر قزوین زادگاه جناب طاهره

- ۱- اخبار البلدان. نسخه عکسی موجود در کتابخانه ملی فرهنگ، طهران، ص ۲۹۱. ابوبکر شهاب الدین احمد بن محمد همدانی معروف به ابن الفقیه از مشاهیر جغرافی شناسان کتاب اخبار البلدان را در فاصله سالهای ۲۸۰-۲۹۰ ه ق برابر ۹۰۲-۸۹۳م تألیف کرده است.
- ۲- التّدوین فی اخبار قزوین. نسخه عکسی موجود در کتابخانه ملی فرهنگ، طهران، فصل دوم ص ۵.
- ۳- معجم البلدان. جلد چهارم. ص ۸۸.
- ۴- تاریخ گزیده. فصل نخست از باب ششم، ص ۸۳۰ (بنقل از کتاب البنیان تألیف ابوجعفر برقی).
- ۵- جلد نخست. صص ۲۴-۲۵.
- ۶- گلریز. مینودر یا باب الجنة قزوین. جلد نخست، صص ۲۱-۱۶ (ومنابع مذکوره در آن).
- ۷- مأخذ بالا. ص ۲۱.
- ۸- اخبار البلدان. صص ۲۹۱ و ۲۹۵.
- ۹- التّدوین فی اخبار قزوین. ص ۷.
- ۱۰- معجم البلدان. جلد چهارم. صص ۹۱-۸۱.
- ۱۱- هداية السبيل و كفاية الدليل. ص ۳۲۸.
- ۱۲- تاریخ گزیده. فصل نخست از باب ششم، ص ۸۳۰.
- ۱۳- مرآت البلدان. جلد چهارم، ص ۱۷۴.
- ۱۴- جغرافیای تاریخی ایران. ترجمه فارسی صص ۲۶۱ و ۲۶۵.
- ۱۵- معجم البلدان. جلد چهارم، ص ۸۸.
- ۱۶- نقل از اخبار البلدان ابن فقیه.
- ۱۷- برای آگاهی از محتوای تفصیلی روایات مذکور از جمله رجوع فرمایند بکتاب "مینودر یا باب الجنة قزوین" تألیف سید محمد علی

گلریز. جلد نخست، صص ۷۰-۸۶.

- ۱۸- عین عبارات چنین است "... فانه من اعلى ابواب الجنة".
- ۱۹- عین عبارات چنین است "انه يكون في آخر الزمان قوم بقزوین يضيئ نورهم للشهداء كما تضيئ الشمس لاهل الدنيا".
- ۲۰- عین عبارات چنین است "قزوین باب من ابواب الجنة".
- ۲۱- عین عبارات چنین است "رحم الله اخوانی بقزوین ... ان الشهيد فيها يعدل عندالله شهداء بدر".
- ۲۲- عین عبارات چنین است "يكون لامتى مدينة يقال لها قزوین الساكن بها افضل من ساكن الحرمين".
- ۲۳- گلریز. مینودر یا باب الجنة قزوین. جلد نخست، ص ۳۹۰.
- ۲۴- شیخ الاسلامی. جغرافیای کامل ایران. ص ۷۲۶.
- ۲۵- عیناً مأخذ بالا.
- ۲۶- گلریز. مینودر یا باب الجنة قزوین. جلد نخست صص ۷۴۲-۷۴۳.
- ۲۷- مأخذ بالا. صص ۳۰۱-۳۰۳.
- ۲۸- مأخذ بالا. صص ۴۰۸-۴۱۲.
- ۲۹- اسمعیلیان که به سببیه و هفت امامیان نیز شهرت دارند و گروهی آنان را فدائیان. باطنیان و حشاشین نامیده اند، پیروان مذهبی شیعی هستند که عقیده دارند اسماعیل فرزند حضرت امام جعفر صادق امام هفتم است و اعتقادی به حضرت امام موسی کاظم بعنوان امام هفتم ندارند.
- ۳۰- گلریز. مینودر یا باب الجنة قزوین. جلد نخست، صص ۵۷۴-۵۷۷. برخی از ابیات حک شده بر سر مدرسه صالحیه چنین است:
- از رحمت رسانی و ز حکمت یزدانی
توفیق چه شد شامل تأیید چه شد عاید
این کعبه که ازعرشش وین مدرسه کز فرش
فیض ازلی نازل نور ابدی صاعد
از افضل اعمال و ز احسن افعال، آن
شد از عمل صالح آن مجتهد ماجد

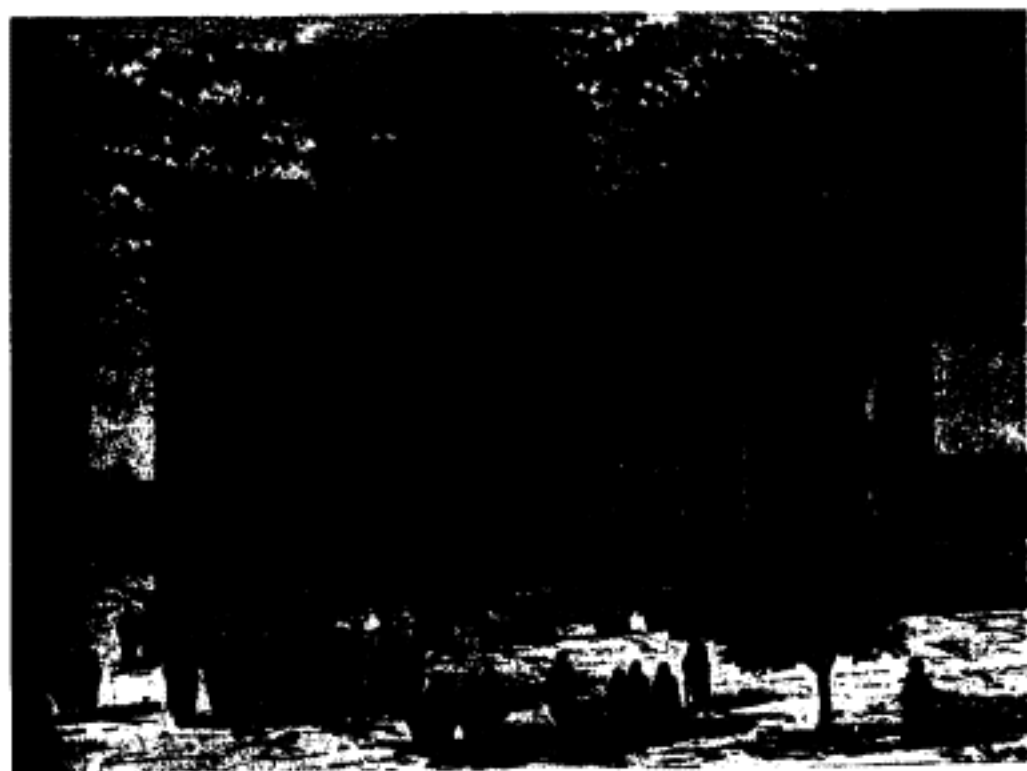
آن محرم سرالله و آن مُحرم بیت الله
 کز سعی و صفا آمد هم مفتی و هم مرشد
 آن کو پی تکبیرش صفهای ملک قائم
 و آنکو گه تسیحش افواج ملک ساجد

...

سال عمل بانی هاتف بجوابش گفت
 هست از عمل صالح هم مدرسه هم مسجد"

۳۱- مأخذ بالا. ص ۵۵۷.

۳۲- برای آگاهی بیشتر از موافقان و مخالفان این عقیده از جمله رجوع
 فرمایند به مأخذ بالا صص ۶۵۰-۶۵۲.



بقعه شاهزاده حسین در قزوین

بخش دوم اجداد و منسوبان جناب طاهره

اجداد پدری طاهره اصلاً اهل برغان از قراء دهستان برغان بوده اند. این قریه میان کرج و قزوین (در بخش معروف به ساوجبلاق) واقع شده و کوهستانی و سردسیر است. مردم برغان اصلاً زارع اند و جماعتی از آنان نیز به جاجیم و جوارب و شال بافی اشتغال دارند. راههای وصول به قریه مالرو است و جمعیت آن در حال حاضر به سه هزار نفر نمی‌رسد. (۱) از مدارک موجود بر میآید که تاپشت سیزدهم طاهره از علماء و پارسایان بوده‌اند. (۲) از جمله جدّ اعلاّی پدری طاهره ملاّ محمّد کاظم معروف به طالقانی (برغانی الاصل) از فضلاء دوران صفویه و مدرّس مدرسه نواب در قزوین بوده و در سال ۱۰۹۴ هجری قمری (۱۶۸۲ میلادی) در گذشته است. (۳) نواده ملاّ محمّد کاظم که ملاّ محمّد برغانی نام داشته (۴) مردی فاضل و بسیار مقدّس و متقی بوده است. (۵) خواهر ملاّ محمّد ماه شرف خانم (متوفی بسال ۱۲۳۴ هجری قمری برابر با ۱۸۱۸ میلادی) نیز از زنان ادیب و فاضل و در فقه و اصول و ادب عرب ماهر و بارع و از مقرّبان تاج الدوله همسر فتحعلی شاه قاجار بوده است. وی نزد تاج الدوله بتحریر مراسلات اشتغال داشته است. (۶) ملاّ محمّد برغانی از همسرش فاطمه خانم صاحب چند فرزند و از جمله سه پسر گردیده است: حاج ملاّ محمّد تقی برغانی، حاج ملاّ محمّد صالح برغانی و حاج ملاّ محمّد علی برغانی. (۷) حاج ملاّ محمّد تقی برادر بزرگتر (عموی جناب طاهره) در حدود سال ۱۱۸۳ هجری قمری (۱۷۶۹ میلادی) در برغان تولّد یافت. (۸) وی چندی در قزوین به تحصیل پرداخت و سپس همراه برادر خود حاج ملاّ محمّد صالح به شهر مذهبی قم رفت و نزد میرزا ابوالقاسم قمی معروف به میرزای قمی و مؤلف کتاب معروف قوانین الاصول (۹) تلمذ نمود.

دوران تلمذ نزد میرزای قمی اگرچه کوتاه بود و مورد پسند ملامحمد تقی واقع نگشت ولکن او را واداشت که در فقه شیعی مطالعات مفصله نماید. از قرائن برمیآید که میرزای قمی بعدها ملامحمدتقی را بیاد نمیآورده زیرا در اواخر حیات چون از او در باب صلاحیت اجتهاد ملامحمدتقی سؤال مینمایند میگوید که او را ملاقات ننموده است. بهرحال میرزای قمی و ملامحمدتقی در برخی از مسائل فقه شیعی توافق نداشتند و این امر موجب مباحثات کتبی میان آندو گشته است. (۱۰) باری ملامحمدتقی از قم به اصفهان رفت و تحصیلات خود را ادامه داد. به مطالعات فلسفی نیز پرداخت و گاه تدریس فلسفه مینمود. (۱۱) برخی گفته اند که برادران ملامحمدتقی، ملامحمدصالح و ملامحمدعلی نیز در قم و اصفهان همراه او به تحصیل اشتغال داشته اند. (۱۲) برادران برغانی سرانجام به عراق عرب شتافتند و نزد بزرگان علماء شیعی بتکمیل تحصیلات خویش پرداختند. از قرائن بر میآید که ملامحمدتقی دو بار به عتبات عالیات برای تکمیل تحصیلات رفته (۱۳) و در بار دوم از آقا سید علی طباطبائی صاحب کتاب معروف ریاض المسائل (۱۴) اجازه اجتهاد گرفته است. ملامحمدتقی مردی سختگیر و جدلی بوده است. خود گوید که روزی در مدرس سیدعلی طباطبائی با استاد مباحثه می نموده که جوانی مداخله کرده و او را محکوم نموده است. ملامحمدتقی که از عهده جوابگویی بر نمیآمده متغیر شده و به جوان مذکور اهانت نموده ولی زود دریافته که آن جوان سید مهدی فرزند استادش بوده است. این عمل مورد پسند استاد واقع نشده و او را سخت توبیخ نموده است. (۱۵) برخی نوشته اند که ملامحمدتقی علاوه بر سیدعلی طباطبائی از فرزند او سید محمد و نیز شیخ جعفر نجفی (۱۶) اجازه اجتهاد گرفته است. (۱۷) ملامحمد تقی پس از اتمام تحصیلات خود در عراق (در سفر نخست) به طهران رفت و مدتی در آنجا با برادران خویش مقیم شد. از آنجا بود که مجدداً بعراق رفت و از آقاسیدعلی طباطبائی اجازه اجتهاد گرفت و دوباره بطهران برگشت. برادران برغانی در طهران شهرت یافته و مورد توجه درباریان شدند. این برادران خصوصاً ملامحمدتقی

بسیار جسور و مغرور بودند. داستان خشونت برادران در مورد ملامحمدعلی جدلی در حضور فتحعلی شاه در غالب کتب شرح احوال آنان آمده است. خلاصه داستان این است که ملامحمدعلی نامی از مردم مازندران که به ملامحمدعلی جنگلی شهرت داشت آنگاه که ملامحمد صالح برغانی (پدر جناب طاهره) در قزوین تحصیل مقدمات می نموده معلم او بوده است. فتحعلی شاه در یکی از اسفار خود به قزوین با محمدعلی جنگلی روبرو شده و از او خوشش آمده و به وی لقب جدلی داده است. سالها بعد یک بار که برادران برغانی در حضور فتحعلی شاه بوده اند و ملای جدلی نیز حاضر بوده است شاه از ملامحمدتقی برغانی سؤالی میکند که جواب میدهد. ملای جدلی بر پاسخ ملامحمدتقی ایراد میگیرد. ملامحمدتقی به ایراد او نیز پاسخ میدهد. ولکن ملای جدلی قانع نشده به مجادله خویش ادامه میدهد. ملامحمدتقی دیگر سکوت میکند. ولکن برادرش ملامحمدصالح این سکوت را در مجلس سلطان مایه سرشکستگی میبیند. لذا با ملای جدلی به مجادله میپردازد. ملای جدلی که مردی حراف بوده در میان گفتگو به ملامحمد صالح میگوید که تو شاگرد من بوده ای و آنچه در این باب میدانی از من آموخته ای. ملامحمدصالح نیز سکوت میکند. در این هنگام برادر کوچکتر که ملامحمدعلی برغانی باشد بمیدان آمده بر ملای جدلی میتازد. گفتگو شدت مییابد. آندو که در حضور سلطان از یکدیگر دور نشسته بودند اندک اندک بیکدیگر نزدیک میشوند. ملای جدلی تصمیم میگیرد که سیلی بصورت برغانی بزند ولی برغانی پیشدستی کرده سیلی سختی بر صورت جدلی میزند. هر دو برخاسته گریبان یکدیگر میگیرند که ناگاه سلطان خشمگین گردیده و بر سر برادران برغانی فریاد میزند و آنان را توبیخ مینماید. لذا برادران برغانی مجلس را ترک نموده و به خانه میروند. (۱۸) برخی نوشته اند که بر اثر این حادثه شاه بر برادران برغانی سخت گرفته لذا آنان مجبور به ترک مجلس و سپس طهران گشته اند. (۱۹) اما ملامحمد تنکابنی که از شاگردان ملامحمدتقی برغانی بوده و از او اجازه اجتهاد گرفته

(۲۰) در کتاب قصص العلماء مینویسد که همان شب فتحعلی شاه در خواب میبیند که جناب فاطمه زهراء بدین عمل شاه اعتراض نموده و فرموده است که رضای خاطر برادران برغانی را فراهم کرده بدانان احترام نماید. لذا فردای آنروز شاه برادران برغانی را طلبیده بدانان محبت و احترام و "هریک را بخلعت فاخر و تشریف ملوکانه مغلّغ و مشرف" میدارد (ص ۳۲).

ملاّمحمدتقی برغانی در حادثه جنگهای ایران و روس با سیدمحمد مجتهد معروف که حکم جهاد با روس صادر کرده بود همراه بود. پس از شکست نایب السلطنه عباس میرزا روزی فتحعلی شاه در طهران در مجلس علماء سوال از حوادث واقعه در جنگ و علت شکست عباس میرزا نمود. احدی پاسخ نداد. مجدداً سوال نمود. پاسخی نبود، بار سوم که پرسش نمود ملاّمحمدتقی گفت که پاسخ میدهد ولیکن پیش از پاسخگونی مایل است که حکایتی را برای شاه بیان نماید. شاه موافقت کرد. ملاّمحمدتقی گفت در بلاد اسرائیل عابدی بود که در صومعه به عبادت اشتغال داشت. در کنار آن صومعه درختی بسیار بزرگ بود که کاروانیان در سایه آن استراحت مینمودند. دزدان راه از پیش در بالای آن درخت پنهان شده و هنگامیکه کاروانیان بخواب میرفتند اموال آنان را غارت مینمودند. عابد مذکور بر آن شد که درخت را قطع نماید تا پناهگاه دزدان خراب گردد. چون نیمی از درخت را برید شیطان بصورت انسانی ظاهر شد و با عابد به ستیز برخاست و کشتی گرفت ولی عابد پیروز گشت. چون عابد خسته بود اتمام کار بریدن را بروز دیگر موکول نمود. شب با خود اندیشید که فردا درخت را بکلی می برم و کاروانیان را از شرّ راهزنان آسوده میسازم. پس بهتر است که از کاروانیان برای کاری که انجام میدهم باج گیرم تا مخارج زندگیم تأمین گردد. فردا صبح چون به بریدن نیمه دیگر درخت مشغول گشت شیطان مجدداً بر او ظاهر شد تا مانع انجام کار شود. عابد با شیطان ستیزکرد و مجدداً کشتی گرفت. این بار عابد به زمین خورد زیرا نیت او خدمت نبود بل نفع خویش را میطلبید. شاهزاده عباس میرزا نیز در آغاز نیت خدمت و تقرّب به

بارگاه شاهی داشت لذا پیروز گردید. ولکن بعد نیت دیگر یافت و بدان روی کارش بشکست انجامید. این داستان و این سخن شاه را خوش آمد و بدو خلعت داد. (۲۱) ملامحمد تقی بسیار جسور و حاضر جواب بود و همین حاضر جوابی در ایام محمدشاه نیز برای او خلعت آورده بود.

حاج میرزا آقاسی صدر اعظم صوفی شاه (۲۲) با برادران برغانی خصوصاً حاج ملامحمد تقی در نهایت عداوت بود. لذا برخی از رجال دولت برای خوشایند او با برادران برغانی مخالفت می ورزیدند. در یکی از اسفار محمد شاه به قزوین حاج میرزا آقاسی دستور داده بود که برادران برغانی از شهر خارج شوند تا با پادشاه رویرو نشوند. اما برادران بهر تدبیری بود در شهر ماندند تا بحضور شاه رسند. چون لحظاتی در حضور پادشاه بودند پرده دار مجلس بدانان اشاره کرد که محفل را ترک نمایند. ملامحمد تقی در آن حال جرأت کرده بعرض شاه رسانید که ما را مطلبی است که می خواهیم معروض داریم ولکن پرده دار اشاره میکند که مجلس را ترک نمائیم. شاه خشمگین گردید و به پرده دار دستور داد که خاموش باشد. ملامحمد تقی معروض داشت چون برادران حضرت یوسف کنعانی یوسف را به شخصی مصری فروخته مصریان او را در زنجیر کرده روانه مصر نمودند. یقلوس نامی را که غلام سیاه و زشت روی و زشت خوی بود سرپرست یوسف ساختند و او بسیار سختگیر بود. چون کاروانیان به گورستان آل یعقوب رسیدند یوسف خود را از شتر بزرگ برداشت و بر سر گور مادرش راحیل رفت و به گریه و زاری پرداخت. چون یقلوس یوسف را بر بالای شتر ندید به جستجو پرداخت تا او را بر سر گور مادر یافت. سیلی سختی بصورت یوسف زد. حضرت یوسف دست به درگاه الهی دراز و آغاز تضرع و زاری نمود. ناگاه دریای قهر الهی به تلاطم آمد. زلزله پدید گشت و بادهای بحرکت در آمد. به جبرئیل خطاب شد که زلزله و باد را آنچنان شدید نماید که کاروانیان حیران و سرگردان و پریشان گردند. چون کاروانیان چنین دیدند دانستند که همه این عذابها از ستمی بود که بر یوسف رفت لذا دست بدامن او شدند تا دعا نماید و انقلابات بر طرف گردد. یوسف نیز چنان کرد که آنان استدعا نمودند.

فرشتگان آسمان به بارگاه الهی معروض داشتند که بار خدایا برادران یوسف این همه بر وی ستم نمودند، او را در چاه انداختند، برهنه نمودند و سرانجام او را فروختند و لکن تا این دم بر آنان خشم نفرموده‌ای چه شد که با یک سیلی یقلوس این همه بلایا بر مصریان نازل فرمودی؟ خطاب از درگاه الهی رسید که برادران یوسف چون پیغمبرزاده‌اند و لکن یقلوس شخص بیگانه بی‌مایه‌ایست و چون بصورت حضرت یوسف سیلی زده و کاروانیان معانعت ننموده‌اند این بلایا بر آنان نازل نمودیم تا درس عبرتی باشد. در پی نقل این داستان ملامحمدتقی بحضور محمد شاه معروض داشت ای سلطان تورا بر ما حکمی باشد رواست و بجان منت داریم لیکن از یقلوس زمان که غلام حاج میرزا آقاسی باشد ستم نمی‌پذیریم. میرزا آقاسی حکم کرده که حتی ما را از ایران اخراج نمایند. اگر حکم اخراج بدستور سلطان است باکی نیست و بجان خریداریم. محمد شاه از سخن ملامحمدتقی سخت متأثر و از عمل پرده‌دار متغیر گردید. باعزاز برادران پرداخت و آنان از محضر پادشاه راضی و خشنود برون آمدند. زیرا پادشاه را از آغاز نوجوانی بدانان تعلق مخصوص بود. (۲۳)

ملامحمدتقی در دفاع از نظریات و فتاوی خود نیز بسیار غیور و جسور بود. یک بار فتوانی داده بود که بر خلاف نظر مجتهدین دیگر بود و تنها برادرش ملامحمد صالح با فتوای وی موافقت داشت. در آن باب ملاعبدالوهاب قزوینی با فتوای ملامحمدتقی موافق نبود و همه علماء قزوین با رأی ملاعبدالوهاب موافقت کردند. ملامحمدتقی مجلسی آراست و در آن مجلس علماء با وی به مناظره و مباحثه و مشاجره پرداختند ولیکن هیچ یک بر وی غلبه نیافتند. علماء قزوین از دیگر علماء ایران استفتاء نمودند (فتوی و یا نظر خواستند) آنان نیز علیه ملامحمدتقی نظر دادند. حتی حجة الاسلام حاج سید محمد باقر شفتی (رشتی) در اصفهان که اشهر مجتهدین ایران بود فتوای ملامحمدتقی را رد نمود و رساله‌ای در رد نظر او نگاشت و لکن حریف نامبرده نگشت و به واقع غلبه نیافت. آقا سید محمد طباطبائی فرزند آقا سید علی طباطبائی نیز علیه ملامحمدتقی نظر داد و ملائی را بنمایندگی خویش

به قزوین فرستاد که فتوای ملامحمدتقی را باطل نماید و حکم سید محمد را اجراء نماید. اما هنوز ملامحمدتقی قانع نبود و رساله علیه فتوای سید محمد نوشت و در تألیفات خویش از نظر خود دفاع نمود.

گفته اند که در آغاز نماز جماعت را در قزوین حاج سید محمدتقی امام جمعه (۲۴) بانجام میرساند ولیکن ملامحمدتقی برغانی به حرمت نماز جماعت در زمان غیبت حضرت قائم اعتقاد داشت و هواخواهان خویش را از حضور در نماز جماعت منع مینمود. یک بار که حاج سید محمدتقی را با برخی از مردم قزوین کدورتی پیش آمده و در نماز جماعت حاضر نشده بود ملامحمدتقی بی درنگ در مسجد حاضر شده و امامت نماز جمعه را پذیرفته بود. از آن پس منصب امامت جمعه را تصرف کرده و دیگر میدانی به حاج سید محمدتقی نداده بود. گویند روزی امام جمعه سابق (حاج سید محمدتقی) و ملامحمدتقی در مجلسی روبرو شده اند و حاج سید محمدتقی به ملامحمدتقی گفته است که آن چه حکم اسلامی است که امروز حرام است و یک هفته دیگر حلال. ملامحمدتقی هرچه اندیشه نمود پاسخی نیافت. حاج سید محمدتقی گفت که آن نماز جماعت است که چون من بیای میداشتم حرام بود و اینک که تو منصب امامت جمعه را تصرف کرده ای حلال است. (۲۵)

ملامحمدتقی در برخی از فتاوی خود بکلی با فقهاء دیگر مخالفت کرده که تعدادی از آن فتاوی در متون آثار خود او و یا کتب تاریخیّه و فقهیّه آمده است. برای مثال اگر چه سالها با غنا، در تشبیه و تعبیه و تعزیه مخالف بود ولیکن بر اثر دیدن یک رؤیا (چنانکه خود مدّعی است) نظرش دگرگون گشت. گویند شبی در خواب دید که حضرت رسول اکرم باو میفرمایند که: ای آخوند غنا در مرثی امام حسین جائز است. مردم را از آن منع مکن. از آن پس غنا را در ذکر مصیبت جائز میدانست.

(۲۶) از جمله فتاوی او آن بود که میگفت حاکم شرع میتواند از مردم اجرت گیرد و مکرّر در بالای منبر میگفت که: "بر من حکم کردن لازم است، لیکن نوشتن لازم نیست و برای نوشتن اجرت میگیرم." بدین روی مردم میگفتند که نامبرده رشوه میگیرد. (۲۷) پروفیسور براون مینویسد

که ملامحمدتقی برغانی خود را اعلم مجتهدین زمان خویش میدانسته است. (۲۸) ملامحمدتقی مردی ظالم، مغرور، لجباز و بد دهن بود. با آنکه سالها تحصیلات دینیّه کرده بود قشری بود. بی تردید بیان مبارک حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرةالوفاء (ص ۳۰۲) در خصوص او که میفرمایند "ظالم جهول" میتواند جامع همه معایب او باشد. با آنکه ملامحمد صالح برغانی برادر او (پدر جناب طاهره) از اعلم علماء و فقهاء زمان خویش بود و همواره محبت و التفات کرده از برادر خود حمایت مینمود ملامحمدتقی او را نزد دیگران "کودن و قلیل الادراک" میخواند. (۲۹) جناب ملا عبدالوهاب قزوینی (دانی جناب طاهره) که مردی بسیار فاضل و مجتهدی مورد احترام علمای اصولی و اخباری خصوصاً شیخی بود و همواره از ملامحمدتقی حمایت مینمود و در آغاز اسباب اشتهار او را فراهم فرمود (۳۰) مورد نفرت و مخالفت ملامحمدتقی بود. یکی از علل کدورت آن بود که سید محمد طباطبائی فرزند سید علی طباطبائی چون در اوائل اشتهار برادران برغانی به قزوین آمد برخی از علماء از مقامات علمی و اجتهاد برادران برغانی از وی سوآلاتی مینمودند. برای مثال شخصی از او پرسید که آیا حاج ملامحمدصالح (پدر طاهره) مجتهد است یا نه؟ تصریح بر اجتهاد او نمود. چون از اجتهاد ملامحمدتقی پرسید سید محمد پاسخ صریحی نداد و لکن گفت که ملامحمدتقی مرد فاضلی است. سائل چنین شهرت داد که سید محمد گفته است ملامحمدتقی مجتهد است. حال آنکه سید محمد چنین مطلبی را عنوان نکرده بود. چون ملاعبدالوهاب قزوینی از جریان آگاهی یافت به سائل در حضور سید محمد اعتراض نمود و فرمود چرا چنین سخنی را شایع کرده‌ای. ملامحمدتقی پس از اطلاع از جریان امر بسیار آزرده گشت. لذا سید محمد یکروز برای صرف نهار به خانه ملامحمدتقی رفت و پس از اظهار ملاطفت اجازه اجتهاد او را نوشته به وی تسلیم نمود. سپس به منبر آمده و این خبر را به آگاهی همگان رسانید. اگرچه ملاعبدالوهاب در کمال صفا به سائل اعتراض کرده بود و لکن عمل او سبب کدورت شدید ملامحمدتقی گردیده بود. اما علت

اساسی اختلاف ملامحمدتقی با ملاعبدالوهاب طرفداری شخص اخیر از جناب شیخ احمد احسانی بود. خصوصاً که شیخ احمد در آخرین سفر خویش به قزوین که بدعوت ملامحمدتقی انجام یافته بود در خانه ملاعبدالوهاب اقامت نمود و این امر سبب کینه و حسادت ملامحمدتقی گردیده بود و همه جا از ملاعبدالوهاب انتقاد مینمود. ملامحمدتقی نخستین فقیه شیعی بود که جناب شیخ احمد احسانی را تکفیر و به منبر از وی بدگویی نمود. اهانت وی به شیخ و تکفیر وی و هواخواهانش گروهی از شیخیان را به مخالفت با ملامحمدتقی برانگیخت و سر انجام نیز یک تن از آنان او را مقتول نمود.

اما داستان تکفیر جناب شیخ احمد احسانی وسیله ملامحمدتقی بسیار مفصل است و خلاصه اش اینست که جناب شیخ پس از ورود به قزوین در خانه ملاعبدالوهاب اقامت نمود. روزها در مسجد جمعه نماز میگزارد و علماء قزوین همه حاضر شده بدو اقتداء مینمودند. جناب شیخ گاه بملاقات علماء قزوین میرفت. روزی همراه تنی چند از علماء برای دیدار ملامحمدتقی به خانه او شتافت. پس از انجام تعارفات مرسومه ملامحمدتقی از شیخ در خصوص معاد سؤال نمود. چون پاسخ را بر وفق عقیدت خود نیافت به مجادله پرداخت. نتیجه ای از مذاکرات حاصل نگشت و حاضران متفرق شدند و لکن ملامحمدتقی رسماً شیخ را تکفیر نمود. چون خبر این تکفیر در قزوین شایع گشت علماء ملاحظه نموده دیگر برای نماز جماعت و اقتداء به جناب شیخ احمد احسانی در مسجد حاضر نشدند جز جناب ملاعبدالوهاب قزوینی. شخص اخیر از شیخ تقاضا نمود رساله ای در خصوص معاد مرقوم دارد. شیخ نیز اجابت نمود و لکن محتوای آن رساله نیز رفع شبهه ننمود و ثمری نبخشید. حاکم قزوین شاهزاده علینقی میرزا رکن الدوله که میدانست فتحعلی شاه به شیخ احمد ارادت دارد و این حادثه خوشآیند شاه نخواهد بود و سبب بدنامی او نیز خواهد گشت برای رفع شقاق شبی علماء را به ضیافت دعوت نمود. جناب شیخ احمد و ملامحمدتقی را نیز دعوت کرد. هنگام حضور علماء در مجلس جناب شیخ احمد را در صدر نشانید و پس از او

ملاّمحمد تقی بود. برای شیخ و ملاّمحمد تقی یک سفره نهادند ولکن ملاّمحمد تقی از سفره دیگر استفاده کرد و هنگام خوردن غذا دست بر یک سوی صورت خود نهاده بود که شیخ را نبیند. پس از صرف شام شاهزاده رکن الدوله آغاز سخن کرد و گفت که جناب شیخ احمد احسانی "سرآمد علمای عرب و عجم و لازم الاحترام" است و ملاّمحمد تقی نیز باید در احترام ایشان کوتاهی ننماید. اماّ ملاّمحمد تقی در پاسخ گفت که "در میان کفر و ایمان اصلاح و آشتی نیست و شیخ را در معاد مذهبی است که خلاف ضروری دین اسلام و منکر ضروری کافر است." بهرحال تلاش شاهزاده نیز بی اثر بود و ملاّمحمد تقی به تکفیر و عناد خویش ادامه داد. جناب شیخ احمد قزوین را ترک فرمود و از آنجا به عراق عرب رفت. (۳۱) پس از شیوع خبر تکفیر شیخ در بلاد ایران و عراق عرب برخی از دیگر علماء شیعی نیز به تکفیر آن جناب مبادرت نمودند که از جمله حاج ملاّمحمدجعفر استرآبادی، ملاّ آقای دربندی و شیخ محمد حسن نجفی (صاحب جواهر الکلام) را توان نام برد. (۳۲) تنکابنی در کتاب قصص العلماء (ص ۲۰) در باب حالات ملاّمحمد تقی مطالبی را مینویسد که مفادش چنین است: "وی نماز جمعه میخواند و باداء خطابه میپرداخت. در حسن بیان و وعظ گوی سبقت از میدان واعظان زمان ربوده بود. موعظه او در نهایت فصاحت، بلاغت، سلاست و ملاحات و مؤثر در قلوب بود. همواره در وعظ خویش حکایات عجیب نقل مینمود. در گریز به مصیبت حضرت امام حسین ابتکار داشت. مسائل علمیه و دینیه را بنحو اکمل بیان مینمود و در تفسیر و تأویل ید طولی داشت. در مجلس وعظ او طلاب بسیار حضور داشتند و تقریرات او را مینوشتند. برای عبادت از نیمه شب تا بامداد به مسجد خود میرفت و بمناجات و دعا و تضرّع و زاری اشتغال مییافت و مکرّر در میان زمستان دیدند آن جناب در پشت بام مسجد خود در عین شدت ریزش برف در نیمه شب پوستین بر دوش و عمامه بر سر مشغول بتضرّع و مناجات بوده ایستاده و دستها را باآسمان بر داشته تا اینکه برف قامت مبارکش را سراسر از پای تا سر سفید پوشانیده ...".

باری ملامحمدتقی همچنان به تکفیر جناب شیخ احمد احسانی و پیروان آن جناب ادامه داد و نفوس بسیاری را بعنوان هواخواهی از شیخ از هستی ساقط و تعذیب و شکنجه نمود. این احوال ادامه داشت تا بشرحی که خواهد آمد جناب طاهره به گروه پیروان شیخ پیوست و سپس به حضرت باب مؤمن گشت و ملامحمدتقی و پسرش ملامحمد (شوهر جناب طاهره) بر شدت مخالفت افزودند و سرانجام میرزا عبدالله شیرازی معروف به میرزا صالح که شیخی بود و اخیراً به تحقیق در خصوص آئین حضرت باب پرداخته بود ملامحمدتقی را مقتول نمود و ما داستان قتل او را به تفصیل ضمن شرح حیات جناب طاهره بیان خواهیم کرد و متذکر خواهیم شد که تویق مبارک حضرت باب خطاب به ملامحمدتقی نیز اثری نکرد و بر مخالفت خویش افزود. ملامحمدتقی پس از مرگ وسیله شیعیان به شهید ثالث ملقب گشت. (۳۳) نامبرده در شب پانزدهم ذوالقعدة ۱۲۶۳ هجری قمری (۱۸۴۶ میلادی) مضراب و در هفدهم همان ماه در گذشت. (۳۴) هنگام مرگ تقریباً هشتادسال داشت. جسد او را در سلامگاه شاهزاده حسین مدفون نمودند. ملامحمدتقی دارای ده پسر و چهار دختر بوده که اولاد و نوادگان آنها همگی بعنوان خاندان شهیدی قزوین معروفند. (۳۵) تنی چند از علماء شیعی از ملامحمدتقی اجازه اجتهاد گرفته‌اند. ملامحمد بن سلیمان تنکابنی (۳۶) از آن دسته علماء است که اجازه اجتهاد خود را در کتاب قصص العلماء (صص ۲۶-۲۵) درج کرده است. (۳۷)

از ملامحمدتقی تألیفات متعدده در دست است. معروفترین کتاب او مجالس المتقین است که حاوی پنجاه مجلس است. در این مجالس مواعظ دینیته، مباحث فقه اسلام، تفسیر قرآن شریف، حکایات مختلفه و ذکر مصیبت شهادت امام حسین آمده است. این کتاب بطبع رسیده و شرح قتل ملامحمدتقی نیز بدان پیوست گردیده است. تألیف کتاب در سال ۱۲۵۸ هجری قمری (۱۸۴۲ میلادی) آغاز گشته و اتمامش چند سال بطول انجامیده است. از دیگر تألیفات او کتاب عیون الاصول در دو مجلد و در علم اصول است که تقریباً بقدر کتاب قوانین میرزای قمی

است. اما مهمترین تألیف او کتابی است بنام منهج الاجتهاد در بیست و چهار مجلد که شرح کتاب معروف شرایع است. آغاز تألیف این کتاب بسال ۱۲۲۶ هجری قمری (۱۸۱۱ میلادی) بوده و نگارش آن بیش از پانزده سال بطول انجامیده است. (۳۸) معروف است که شیخ محمدحسن نجفی صاحب کتاب جواهر الکلام (در بیست و چهار مجلد) هنگام تألیف برخی از مجلدات کتاب خود از کتاب منهج الاجتهاد ملامحمدتقی استفاده کرده است. (۳۹) ملامحمدتقی در احیان تألیف کتاب از دید و بازدید و رفتن به مجالس عروسی و عزا خود داری میکرده و هر روز تنها دوساعت بغروب مانده می نشسته و به مرافعات مردم رسیدگی میکرده است. نگارنده در اوقاتی که در دانشکده علوم اداری و بازرگانی شهر قزوین بتدریس اشتغال داشت (۱۹۷۸-۱۹۷۳ میلادی) و در ساعات فراغت در خصوص احوال و آثار و بستگان جناب طاهره تحقیق مینمود نسخه اصلی این کتاب عظیم را نزد احفاد ملامحمدتقی ملاحظه نمود. بیاد آورد لطیفه دقیقه سرتنکیس را که بیک اعتبار مراد "يجعل اعلام اسفلهم و اسفلهم اعلام" است. چه بسیار از علماء طراز اول چون ملامحمدتقی که بظاهر در اعلی مقامات دینی جای داشته و بر اثر اعراض از امرالله به ادنی مرتبه تنزل نمودند و چه بسیار از نفوس بیسواد که بظاهر در مراتب دانیه بودند و بر اثر ایمان به مظهر الهی بمقامات عالیّه ارتقاء یافتند و نامشان در سجل ملکوت و در عالم ناسوت جاودانه گشت. محمد جعفر گندم پاک کن از آن دسته بود که نامش در دو ام الکتاب دور اعظم (کتاب مستطاب اقدس و کتاب مبارک بیان فارسی) مخلد گشته است. باری شاگردان ملامحمدتقی بر برخی از رسائل او شرح و تفسیر نوشته اند که آن شروح و تفاسیر نیز موجود است. (۴۰) این شرح احوال و آثار ملامحمدتقی برغانی بود. برادر کوچکتر ملامحمدتقی، ملامحمد صالح نام داشت که پدر جناب طاهره بود و اینک بشرح احوال و آثار او میپردازیم.

ملامحمد صالح برغانی که حضرت عبدالبهاء او را "فاضل قزوین و عالم تحریر" (۴۱) فرموده اند از برجسته ترین علماء و فضلاء عصر خویش

بوده است. وی در مراتب زهد و عبادت به مقامی رسیده که مردم زمان او را "سلمان عصر" نامیده‌اند. (۴۲) تحصیلات ملامحمد صالح همراه برادران دیگر در قزوین، قم، اصفهان و عتبات عالیات بوده و مدتی نزد سید علی طباطبائی تلمذ کرده و لکن عمده تلمذ او در مدرس سیدمحمد طباطبائی (فرزند سید علی) بوده است. ملامحمد صالح بسیار مورد احترام فتحعلی‌شاه بوده و محمد شاه نیز به وی ارادت مخصوص داشته است. محمد شاه در دوران ولایت عهد و در سفر جهاد بدستور پادشاه برای ملامحمد صالح سجاده می‌انداخته و بخدمات خصوصی او می‌پرداخته. (۴۳) ملامحمد صالح در اجراء امر به معروف و نهی از منکر بسیار سختگیر بوده است. بر اثر همت او و برادرانش شهر قزوین که از قدیم از منابع تولید شراب بوده به دارالعباده‌ای بدل گردیده است. معروف است که در ذکر مصیبت شهادت حضرت امام حسین بسیار می‌گریسته و سبب گریه فراوان حاضران مجلس می‌گشته است. وی اصولاً در ذکر مصیبت اجازه نمی‌داده که احدی به اخبار غیر معتبره استناد نماید. (۴۴) کثرت قرانت و اشتغال ملامحمد صالح به تألیف کتب متعدده و ادراک و استنباط و درایت فقهی او و سلامت نفسش سبب می‌گردید که در بسیاری از مواقع با برادر بزرگتر خود ملامحمد تقی اتفاق نظر نداشته باشد. برادر نیز بحسد او را قلیل الادراک میخوانده است. حال آنکه بشهادت اهل علم و تحقیق فضل و کمال ملامحمد صالح بسی بیشتر از برادر بوده است. از ویژگیهای شخصیت ملامحمد صالح طبع شوخ وی بوده که هزاران تن را مجذوب او مینموده است. لطف بیان و قوت استدلال او دل هر مکابر مجادلی را میربوده و او را رام میکرده است. بهر کجای قدم می‌نهاده مورد احترام بزرگان آن محل بوده چنانکه در حلب وسیله پادشاه آن اقلیم پذیرائی شده و او را در اثبات امامت و وصایت بلافضل حضرت علی علیه بهاءالله اقناع نموده و از وی هدیه بسیار گرفته است. (۴۵) همسر ملامحمد صالح آمنه نام داشت. آمنه در سال ۱۲۰۲ هجری قمری (۱۷۸۷ میلادی) در قزوین تولد یافت. وی نواده سید حسین قزوینی و نیز سید محمد مهدی بحر العلوم از بزرگترین

علماء و فقهاء شیعی بود. به احوال سید حسین قزوینی قریباً اشاره خواهیم کرد. سید محمد مهدی بحرالعلوم (۱۲۱۲-۱۱۵۴ هجری قمری برابر با ۱۷۹۷-۱۷۴۱ میلادی) واقعاً بحر ذخار در معارف اسلامی و از مشاهیر مجتهدین اصولی بود. جناب حاج سید جواد کربلانی از بزرگان اصحاب دو عهد اعلیٰ و ابهی نوّه بحرالعلوم بوده است. باری آینه که از زیبایی خیره کننده‌ای بهره داشت در هفده سالگی با ملامحمد صالح برغانی ازدواج کرد. آینه نزد او و برادر خودش ملاءعبدالوهاب قزوینی تحصیل فقه و اصول کرد و نزد ملاء آغا حکمی قزوینی در مدرسه صالحیه فلسفه خواند. مدرسه صالحیه در آن اوقات بخش مخصوصی برای تعلیم زنان تأسیس کرده بود که غالب استادان آن از زنان منسوب به خاندان آینه بودند. این بانوی فاضله از محضر جناب شیخ احمد احسانی نیز در قزوین بسیار استفاده نمود و قلباً به جماعت شیخیه پیوست و لکن از ترس شوهر و خصوصاً برادر شوهرش ملامحمد تقی برغانی به تصریح ابراز نمی نمود. ملاء محمد صالح جهت رفع مشاکل و مسائل شرعی، بانوان را نزد او میفرستاد همچنین زنان نزد او به تحصیل معارف اسلامی اشتغال داشتند. وی سالها مدرّس دانشگاه عظیم اسلامی (مدرسه صالحیه قزوین) بود. آینه در حدود سال ۱۲۶۹ هجری قمری (۱۸۵۲ میلادی) در گذشت. شاید از غم فقدان دختر عزیزش جناب ظاهره دقّ کرد. از آثار شعری او قصیده مفصلی است در چهارصد و هشتاد بیت از زبان حضرت زینب و در خصوص واقعه کربلا. (۴۶) مادر آینه فاطمه خانم نیز بانویی فاضله بود. فاطمه خانم (۱۲۶۰-۱۱۷۲ هجری قمری برابر با ۱۸۴۴-۱۷۵۸ میلادی) نزد پدر خویش سید حسین قزوینی و عمویش سید حسن قزوینی و نیز سید محمد بحرالعلوم تلقّذ نمود و پس از ازدواج با ملامحمد علی قزوینی فرزند شیخ عبدالکریم قزوینی از شوهر نیز استفاده علمی بسیار کرد تا آنکه در معارف معقول و منقول اسلامی مهارت کامل یافت. فاطمه خانم در وعظ و خطابه نیز استاد بود و کثیری از زنان در مدرس او حاضر شده استفاضه مینمودند. نامبرده زنی بسیار پارسا و خوشدل بود و شعر نیکو

می سرود. پسران او همه از علماء بزرگ زمان خویش بودند و ما به احوال یکی از آنان جناب ملاً عبدالوہاب قزوینی که قلباً به امر حضرت باب مؤمن گشت بعداً اشاره خواهیم کرد. (۴۷)

باری ملاً محمد صالح بسیار تلاش نمود که دخترش جناب طاهره به مکتب شیخی تمایل نیابد و لکن توفیق نیافت. ایمان طاهره به حضرت باب دیگر پدر را بکلی ناامید نمود. با وجود این بارها کوشید که دختر خویش را از آئین جدید برگرداند اما پیروز نگردید. همواره به طاهره میگفت تو با این وسعت فضل و شدت ذکا، اگر خود ادعا میکردی من میپذیرفتم. متأسفم که از این پسر بیسواد شیرازی تبعیت کرده ای. (۴۸)

جناب طاهره چه در کربلا و چه در قزوین و طهران حضوراً و یا با مکاتبه کوشش فراوان نموده که اعضاء خاندان خصوصاً پدر خویش را در ظلّ امر جدید در آورد و لکن توفیق نیافته است. در مرقومات طاهره به پدرش (که برخی موجود است) تصریح است که طاهره در اماکن مقدّسه دائماً برای ایمان پدر دعا و تضرّع کرده است. بشرحی که خواهد آمد حضرت باب هنگام توقّف کوتاه خود در سیاهدهان قزوین توقیع مخصوصی خطاب به ملاً محمد صالح نازل و او را به ایمان و نصرت امر بدیع دعوت فرموده اند. ملاً محمد صالح اگرچه ایمان نیاورده و لکن همه اتهامات وارده بر طاهره و از جمله شرکت در توطئه برای قتل حاج ملاً محمد تقی را ردّ کرده است. جناب سمندر در تاریخ خویش (صص ۷۴-۷۶) حکایتی را در این خصوص نقل مینماید که خلاصه اش چنین است: یکی از معتمدان از دوستان بیان نموده که در ایامی که حاج ملاً محمد تقی برغانی مضروب و مقتول گردیده در مجلسی حاضر بوده است اعضاء حاضر در مجلس که از علماء و اعیان و بزرگان قزوین بوده اند از جناب طاهره سخن میگفته اند و در آن اوقات طاهره در خانه پدر بسر میبرده است. سیدی از علمای مشهور قزوین روی خود را به ملاً محمد صالح کرده و اتهاماتی چند بر طاهره وارد میکند. ملاً محمد صالح بدفاع از طاهره میپردازد و جمیع اتهامات را ردّ مینماید اما سید بد طینت بنوعی طعنه آمیز و بمنظور تحقیر و تخفیف

ملاّمحمد صالح شعر زیر را میخواند:

شکوهی نماند در آن خاندان که بانگ خروس آید از ماکیان

قلب ملاّمحمد صالح مجروح و اشک چشمش بر محاسن و سیمایش جاری
میگردد و دیگر سکوت مینماید. خیلی زود سید مذکور فوت میکند و
خاندانش از هم میپاشد و در باب دخترش آنقدر اذکار نالایقه شایع
میشود که عبرت همگان میگردد. ملاّمحمد صالح سرانجام طاقت این
اتهامات و لاطنات نمی آورد و از قزوین عازم عتبات عالیات میشود و
در آنجا سالها پس از شهادت جناب طاهره محزون و دلخون زندگی
میکند تا در سال ۱۲۸۳ هجری قمری (۱۸۶۶ میلادی) چشم از جهان
دوین میپوشد. (۴۹) ملاّمحمد صالح روزی از خانه شخصی خویش در
کریلا (که سالها پیش خریده بود) عازم زیارت مرقد حضرت امام حسین
علیه بهاءالله میشود. پس از زیارت و نماز در بالای سر امام حسین
مشغول بدعا، میشود که حالش منقلب میگردد و ناگاه بر زمین
می افتد. او را بدوش کشیده به خانه میبرند و در آنجا وفات مینماید.
(۵۰) از ملاّمحمد صالح چهار دختر و شش پسر باقی ماندند که ضمن
شرح حیات جناب طاهره بنام و احوال آنان اشاره خواهیم کرد. همچنین
از ملاّمحمد صالح تألیفات عظیم و متعددی باقی مانده است. کتاب
غنیمة المعاد در چهارده مجلد (که شرح بر ارشاد است) از آن جمله
است. (۵۱) کتاب دیگری نیز در دو مجلد بنام مسالک در شرح ارشاد
دارد. کتاب بحرالعرفان (۵۲) در مجلدات متعدده و در تفسیر قرآن
شریف از دیگر آثار مهمه ملاّمحمد صالح است. شرح نهج البلاغه در
چهار مجلد نیز از اهم تألیفات اوست. (۵۳) از ملاّمحمد صالح آثار
منظوم نیز در دست است و شعر عربی و فارسی نیکو میسروده است.
ذکر همه آثار او در اینمقام میسر نیست و طالبان آگاهی بیشتر باید به
کتب شرح حال علماء شیعی قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی)
مراجعه نمایند. (۵۴)

پس از بیان احوال و آثار حاج ملاّمحمد تقی و حاج ملاّمحمد صالح لازم
است که بشرح احوال و آثار برادر کوچکتر آندو جناب حاج ملاّمحمدعلی

برغانی پردازیم. تحصیلات ملامحمدعلی چون دو برادر دیگر در قزوین، قم، اصفهان و سپس عتبات عالیات بود. نامبرده از شاگردان برجسته جناب شیخ احمد احسانی بود و از محضر جناب سید کاظم رشتی نیز مدتی استفاده کرده بود. ملامحمدعلی به اقرار برادرش ملامحمد صالح و تاریخ نگاران عصر قاجار در نهایت زهد و تقوی بوده و شبها غالباً بتضرع و ابتهال میگذرانده است. معروف است که شبها برای آنکه خواب او را نرباید زنجیری به گردن خود می‌بسته و سر آنرا به سقف اطاق وصل مینموده که تا گردن خم میکند بیدار شود. (۵۵) ملامحمدعلی در فضل و کمال نیز بینظیر بود و این نکته علاوه بر نصوص مبارکه از شهادت علمای زمان و متون آثار وی مشهود است. ملامحمدعلی که شیخی بوده پس از ظهور حضرت باب بدان حضرت مؤمن شده و لذا مورد مخالفت شدید برادران خویش خصوصاً حاج ملامحمدتقی قرار گرفته است. صورت شهادت کتبی ملامحمدعلی بر حقانیت حضرت باب در آخر صحیفه جعفریه یا شرح دعاء زمان غیبت که به شرح یا تفسیر هاء نیز معروف است آمده است. حضرت باب کلمات او و یک تن دیگر از علماء طراز اول شیخی و بابی را در آخر این رساله نقل فرموده و بعنوان "شهادتین" مدلی بر حقانیت حضرتشان دانسته‌اند. این شهادت کتبی در کتاب ظهور الحق تألیف جناب فاضل مازندرانی نیز مطبوع و منتشر گشته است. حضرت باب در توقیعات نازله خطاب به نامبرده او را به هدایت بستگان خویش ولی با رعایت حزم و حکمت توصیه فرموده‌اند. از جمله توقیعات صادره به اعزاز او توقیعی است که در سیاه دهان قزوین نازل گردیده است. حضرت بهاءالله در کتاب مبارک ایقان (ص ۱۷۴) ایمان ملامحمدعلی را از جمله دلایل حقانیت حضرت باب فرموده‌اند. ملامحمدعلی بر خلاف برادرانش طالب ریاست دینی و دنیوی نبوده و بیشتر عمر خود را در تحصیل معارف دینی و عرفانی محصور نموده است. نویسندگان اسلامی هر یک بنوعی به ایمان او اشاره کرده‌اند. ملامحمدتنکابنی در کتاب قصص العلماء مینویسد: "سه برادر بودند حاجی ملامحمدتقی که برادر بزرگتر بود و حاجی ملامحمد صالح برادر

وسط و هر دو فقیه و حاجی ملامحمدعلی برادر کوچک که او از شاگردان شیخ احمد احسانی بود و در زمان واقعه میرزا علی محمد باب او نیز میل به باب داشته و در مجلس وعظ سرّده باب حاضر میشد" (ص ۱۹). سید محمد علی گلریز نیز در مجلد نخست از کتاب "مینودر یا باب الجنّة قزوین" در خصوص ایمان ملامحمدعلی چنین مینویسد: "حاج ملامحمدعلی برادر دیگر حاج ملامحمدتقی که از مریدان شیخ احمد احسانی بود پس از وی به سید علی محمد باب گروید و در طی این حوادث و وقایع مردود میزیست تا در گذشت" (ص ۴۷۱). (۵۷) باری مدرّس تبریزی ملامحمدعلی را "از اکابر علماء امامیه" دانسته (۵۸) و محمد حسن خان اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات عصر قاجار او را از بزرگترین علماء عصر قاجار نوشته است. (۵۹) از ملامحمدعلی فرزندی بنام شیخ عبدالحسین قزوینی باقی مانده که بر برخی از کتب پدر شروحي نوشته و بیادگار نهاده است. (۶۰) نگارنده از حوادث ایّام اخیر حیات جناب ملامحمدعلی برغانی علیه رضوان الله و سال دقیق صعود او تا کنون اطلاع مستند مهمی بدست نیاورده است. از قرائن بر میآید که نامبرده تا حدود سال ۱۲۷۰ هجری قمری (۱۸۵۳ میلادی) در حیات بوده است. (۶۱) عمده آثار ملامحمدعلی در توضیح آیات شریف قرآن و مباحث فلسفی و عرفانی آئین اسلام است. ولکن در فقه شیعی نیز تألیفات مهمه دارد. (۶۲) ملامحمدعلی نیز چون برادرخویش ملامحمد صالح صاحب آثار منظوم است. از اهمّ تألیفات فقهی ملامحمدعلی کتاب "مجمع المسائل" در شرح "مختصر نافع" علامه حلّی است. (۶۳) امّا کتاب ریاض الاحزان که در هشت مجلد تألیف گشته مشهورترین اثر اوست. این کتاب در توضیح مسائل فلسفی و عرفانی نوشته شده است. (۶۴) از دیگر تألیفات ملامحمدعلی رموزات العارفین، لسان العارفین، معراج العارفین، غنائم العارفین، مشکوة العارفین، منهاج السالکین و حیاة الایمان را توان نام برد. (۶۵)

امّا از بستگان و اجداد مادری جناب طاهره چند تن بسیار نام آورند. نخست آقا سید حسین قزوینی است. (۶۶)، دختر آقا سید حسین

(فاطمه خانم) مادر آمنه و آمنه مادر جناب طاهره بوده است. (۶۷) آقا سید حسین از برجسته‌ترین ثقات علمای شیعی و از بزرگترین فقهاء و مجتهدان اواخر قرن دوازدهم و سالهای نخست قرن سیزدهم هجری بوده است. وی معاصر آقا محمد باقر بهبهانی و از استادان سید علی طباطبائی (صاحب ریاض المسائل) و میرزا ابوالقاسم قمی معروف به میرزای قمی و سید محمد مهدی بحر العلوم بوده است. آقا سید حسین در سال ۱۲۰۸ هجری قمری (۱۷۹۳ میلادی) در گذشت. مرقدش در شهر قزوین و بزعم مردم آن بلد محلّ رواشدن حاجات است. از اهم آثار او براهین السداد، درتمین و معارج الاحکام را توان نام برد. (۶۸) داماد آقا سید حسین قزوینی بشرحی که قبلاً آمد ملامحمد علی قزوینی و او پدر آمنه (مادر طاهره) و ملاعبدالوهاب قزوینی (دانی طاهره) بوده است. (۶۹) پسر آقا سید حسین قزوینی، آقا سید جواد قزوینی نیز چنانکه قبلاً بیان گردید از بزرگان علماء قزوین در عصر خویش بوده که از جمله با دختر آقا سید محمد مجاهد ازدواج کرده و در سال ۱۲۷۸ هجری قمری (۱۸۶۱ میلادی) در گذشته است. (۷۰) این سید جواد بغیر از ملا جواد برغانی است که از منسوبان طاهره است و بنام و عاقبت او بعداً اشاره خواهیم کرد.

پدر آقا سید حسین قزوینی، امیر محمد ابراهیم قزوینی نیز از برجسته‌ترین فقهای شیعی ایران در زمان خویش بوده است. وی سالها نزد ملامحمد باقر مجلسی معروف (صاحب کتاب بحار الانوار) و نیز پدر خود محمد معصوم قزوینی تلمذ نموده است. میر محمد ابراهیم در حدود سالهای ۱۱۴۵-۱۱۴۹ هجری قمری (۱۷۳۶-۱۷۳۲ میلادی) در هشتاد سالگی در گذشته است. (۷۱) از وی آثار مهمی در توضیح فقه شیعی و سایر معارف اسلامی در دست است. (۷۲) اما از همه معروفتر و مهمتر در میان اجداد مادری جناب طاهره میر محمد معصوم قزوینی از دانشمندان و حکمای برجسته قرن یازدهم هجری قمری (هفدهم میلادی) است. او از شاگردان بسیار فاضل میرزا رفیعای نائینی و از معاصران ملا محسن فیض و ملامحمد تقی مجلسی اول (پدر ملامحمد باقر

مجلسی ثانی) بوده است. در گذشت وی را در حدود سالهای ۱۱۹۱-۱۱۹۲ هجری قمری (۱۷۷۸-۱۷۷۷ میلادی) نوشته‌اند. (۷۳) از میر محمد معصوم آثار ارزشمندی در توضیح مسائل فلسفی و عرفانی و زمینه‌های مختلف معارف اسلامی باقی مانده است. (۷۴)

از بستگان معروف مادری جناب طاهره در قرن سیزدهم هجری قمری (نوزدهم میلادی) دانی او جناب ملا عبدالوهاب قزوینی است. تولد او در قزوین بسال ۱۱۴۰ هجری قمری (۱۷۲۷ میلادی) واقع گشت. وی چنانکه از پیش آمد نوۀ دختری آقا سید حسین قزوینی و برادر آمنه (مادر جناب طاهره) بوده است. تحصیلات اولیّه ملا عبدالوهاب در قزوین و در برخی از شهرهای ایران انجام یافت و سپس برای تکمیل اطلاعات خویش به عتبات عالیات رفت. مدتی نیز از محضر جناب شیخ احمد احسانی استفاده نمود و بجمع شیفتگان وی پیوست و بشرحی که قبلاً آمد چند بار جناب شیخ را در خانۀ خویش در شهر قزوین پذیرائی نمود. ملا عبدالوهاب مورد احترام عمیق علماء ایران و شخص فتحعلی شاه قاجار بود. نامبرده همان عالم جوانمردی است که سبب اشتها برادران برغانی خصوصاً ملا محمد تقی در قزوین گردیده و لکن شخص اخیر پس از کسب شهرت کافی و تسلط بر مردم قزوین نسبت به وی رسم و فاء چنانکه باید بجای نیاورده است. ملا عبدالوهاب جامع معقول و منقول و از بزرگترین علماء شیعی و شیخی زمان خویش بود. جناب فاضل مازندرانی در جلد نخست از کتاب ظهور الحق (خطی) به اقبال و ایمان ملا عبدالوهاب به حضرت باب اشاره کرده است. در مجلد سوم نیز مینویسد: "و حاجی خود نیز بنوع مذکور اظهار اقبال و ایمان نسبت باین امر نمود" (ص ۳۰۴). ملا جعفر قزوینی در تاریخ خود مینویسد که جناب ملا عبدالوهاب هرگز در حضور جمع بایمان خویش اعتراف نکرده است. (۷۵) حضرت باب هنگام اقامت کوتاه مدت حضرتشان در قریۀ سیاه‌دهان قزوین توقیعی خطاب به ملا عبدالوهاب نازل و او را به نصرت امر بدیع دعوت فرمودند. ملا محمد صالح برغانی (پدر جناب طاهره) مانع از آن شد که ملا عبدالوهاب در سیاه‌دهان بحضور حضرت

باب شرفیاب شود و به ملاءعبدالوهّاب گفته بود که دختران من و پسران شما بظهور بدیع مؤمن گشته‌اند و ما در محلّ اتهامیم. لذا اگر در این امر دخالت نمائیم علماء مخالف ما را خوار نموده از درجۀ اعتبار ساقط مینمایند. (۷۶) اما دو تن از فرزندان ملاءعبدالوهّاب، ملاءمحمّدعلی قزوینی و میرزا محمّدهادی قزوینی در همان آغاز ظهور به حضرت باب مؤمن شدند و از حروف حیّ محسوب گشتند. جناب ملاءمحمّد علی برادر کوچکتر (۷۷) که شوهر مرضیه (خواهر طاهره) بود سرانجام در حوادث قلعه شیخ طبرسی بشهادت رسید. اما میرزا محمّد هادی برادر بزرگتر در مهالک داخل نشد و زنده ماند و سرانجام به میرزا یحیی ازل پیوست. از قرائن بر میآید که ملاءعبدالوهّاب به دارالشّفائی شهرت داشته است. (۷۸) بهرحال حضرت باب در آثار مبارکۀ حضرتشان جناب ملاءعبدالوهّاب را با کمال مرحمت عالم جلیل تصریح فرموده‌اند. از جمله در توقیع مبارک مربوط به زیارت جامعه صغیره در مورد ملاءمحمّد علی پسر ملاءعبدالوهّاب میفرمایند: "... اخی محمّد علی نجل العالم الجلیل الحاجّ عبدالوهّاب القزوینی." (۷۹)

ملاءعبدالوهّاب صاحب پسر دیگری بنام آقا میرزا یوسف دارالشّفائی بوده (۸۰) که به امر بدیع مؤمن نگشته است. سید جواد موسوی خوانساری (۸۱) که بدرخواست ملاءعبدالوهّاب اجازات او را بسال ۱۲۴۸ هجری قمری (۱۸۳۲ میلادی) جمع نموده در آغاز مجموعه از وی بعنوان مولای جلیل و عالم نبیل و قدوه و زبده اهل تحقیق و تدقیق یاد کرده است. (۸۲) از ملاءعبدالوهّاب در کتب شرح حال بسیار تجلیل گشته و آقا بزرگ طهرانی در کتاب "الکرام البرره" چند صفحه به بیان احوال و آثار او اختصاص داده و نامبرده را از بزرگان علماء قرن سیزدهم (نوزدهم میلادی) دانسته است. ملاءعبدالوهّاب در هشتاد و سه سالگی هنگامیکه در نجف مقیم بود سخت بیمار گردید و وصیّت نمود که پس از مرگ او را در کنار مرقد حضرت علی علیه بها، الله دفن نمایند. لذا پس از صعودش در محرم سال ۱۲۶۴ هجری قمری (دسامبر ۱۸۴۷ میلادی) او را در حرم حضرت علی دفن نمودند. (۸۳)

زیر نویس بخش دوم اجداد و منسوبان جناب طاهره

- ۱- لغت نامه دهخدا. ذیل نام برغان .
- ۲- گلریز. مینودر یا باب الجنة قزوین. جلد نخست ، ص ۳۲۹.
- ۳- معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد پنجم، ص ۱۷۰۷. بنقل از کتاب معروف "امل الآمل فی علماء جبل عامل" تألیف شیخ محمّد بن حسن حرّ عاملی. این کتاب حاوی شرح احوال بیش از دوست تن از علماء اسلام و از جمله یکی از معاصران مؤلف جدّ اعلای طاهره ملامحّمد کاظم طالقانی است . کتاب مذکور دو بار بترتیب در طهران و نجف در سالهای ۱۳۰۲ و ۱۳۰۶ هجری قمری (۱۸۸۴ و ۱۸۸۸ میلادی) بطبع رسیده است. در مجلد دوم کتاب امل الآمل طبع نجف (۱۳۰۶ هجری قمری) در خصوص جدّ اعلای جناب طاهره چنین آمده است: "مولانا محمّد کاظم الطالقانی اصلاً القزوینی مسکناً، من افاضل المعاصرین کان مدرّساً فی مدرسة نواب فی قزوین، مات فی المحرم سنة ۱۰۹۴" (ص ۲۹۵).
- ۴- نام پدر ملامحّمّد، ملامحّمّدتقی و نام جدّش ملامحّمّد جعفر بوده که شخص اخیر فرزند ملامحّمّد کاظم طالقانی است. (رجوع فرمایند از جمله به: معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد پنجم ، ص ۱۷۰۷).
- ۵- رجوع فرمایند به:
- الف- طهرانی آقا بزرگ. نقباء البشر. ص ۲۱۸.
- ب- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۱۹.
- ۶- رجوع فرمایند از جمله به:
- الف- اعتماد السلطنه. خیرات حسان. جلد دوم ، ص ۱۴۲.
- ب - رجبی. مشاهیر زنان ایرانی و پاریسی گوی. ص ۲۰۹.
- پ- امین. اعیان الشیعه. جلد دوم ، ص ۶۸.
- ۷- مؤلف کواکب الدرّیه (عبدالحسین آواره) در مجلد نخست از کتاب

مذکور (ص ۶۰) به فرزند دیگری از ملامحمد برغانی بنام حاج شیخ جواد اشاره کرده ولی این نکته در منابع موثق موجود نیامده است.

۸- از جمله رجوع فرمایند به:

الف- معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد پنجم، ص ۱۷۰۹.

ب- بامداد. رجال ایران. ص ۲۰۳.

۹- اجداد میرزای قمی اصلاً اهل شفت از توابع شهر رشت بودند ولی تولّد او بسال ۱۱۵۲ هجری قمری (۱۷۳۹ میلادی) در یکی از توابع بروجرد واقع گشت. تحصیلات دینیّه او در شهرهای مختلف ایران بود. سرانجام به عتبات عالیات رفت و اجازه اجتهاد گرفته به ایران مراجعت نمود. وی از برجسته ترین علماء و فقهاء شیعی زمان خویش بود. کتاب قوانین الاصول او که نام اصلیش قوانین المحکمه است بنظر بسیاری از بزرگان شیعی ناسخ کتب اصول پیشینیان است. میرزای قمی سالها در شهر قم اقامت داشت و بدین روی به قمی شهرت یافت. وی در سال ۱۲۳۱ هجری قمری (۱۸۱۵ میلادی) در آن شهر در گذشت (مکارم الآثار معلّم حبیب آبادی، جلد سوم صص ۹۱۹-۹۱۱). بشرحی که در تاریخ امر بهائی در شهر قم نوشته ام چند تن از بستگان میرزای قمی بعدها در ظلّ امر بدیع وارد شده اند.

۱۰- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۲۲.

۱۱- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۱۹. مؤلف از قول ملامحمد تقی نقل نموده که نامبرده در اصفهان شواهد ربوبیّه ملاً صدرا را تدریس میکرده است.

۱۲- فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، ص ۳۰۶.

۱۳- از جمله رجوع فرمایند به:

الف- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۲۲.

ب- بامداد. رجال ایران. ص ۲۰۳.

۱۴- آقا سید علی طباطبائی (۱۲۳۱-۱۱۶۱ هجری قمری برابر با ۱۸۱۵-۱۷۴۸ میلادی) اصلاً اصفهانی و از فقهاء و علماء بسیار مشهور شیعی ساکن عراق بوده است. وی با میرزای قمی اختلاف مشرب

داشته است. شاگردان طباطبائی از برجسته ترین علماء شیعی عصر بوده اند. بنظر برخی جنابان شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی نیز نزد او مدتی تلمذ کرده اند. عنوان کامل کتاب ریاض المسائل از او " ریاض المسائل فی بیان احکام الشرع بالدلائل " است. این کتاب به شرح کبیر شهرت دارد و لذا سید علی به صاحب شرح کبیر نیز معروف است. برای آگاهی بیشتر از احوال سید علی طباطبائی از جمله رجوع فرمایند به:

الف- موسوی. روضات الجنّات. ص ۴۱۴.

ب- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۱۳۹.

پ- معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد سوم، صص ۹۱۱-۹۰۱.

۱۵- تنکابنی. قصص العلماء. صص ۲۰-۱۹.

۱۶- شیخ جعفر نجفی اصلاً از احفاد مالک اشتر است. وی در سال ۱۱۵۶ هجری قمری (۱۷۴۳ میلادی) در نجف تولّد یافت. شیخ جعفر از مشهورترین فقهاء و علماء عصر خویش بود. کتب متعدّدی تألیف کرده که معروفترین آنها کتاب کشف الغطاء است. بدین علّت به شیخ جعفر کاشف الغطاء نیز معروف است. وفات شیخ جعفر در حدود سالهای ۱۲۲۸-۱۲۲۷ هجری قمری (۱۸۱۳-۱۸۱۲ میلادی) در نجف واقع گشت (معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد سوم، صص ۸۵۶-۸۵۲).

۱۷- رجوع فرمایند به:

الف- مدرّسی. ریحانة الادب. جلد نخست، ص ۲۴۷.

ب- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۲۳.

۱۸- تنکابنی. قصص العلماء. صص ۳۲-۳۱.

۱۹- از جمله رجوع فرمایند به:

الف- فاضل مازندرانی. ظهور الحقّ. جلد سوم، ص ۳۰۷.

ب- بامداد. رجال ایران. صص ۲۰۴-۲۰۳.

۲۰- عین اجازة اجتهاد در کتاب قصص العلماء صص ۲۶-۲۵ آمده است.

۲۱- تنکابنی. قصص العلماء. صص ۲۷-۲۶.

۲۲- برای آگاهی از احوال حاج میرزا آقاسی از جمله رجوع فرمایند به

کتاب حضرت باب اثر نگارنده سطور، خصوصاً صص ۳۲۴-۳۲۱.

- ۲۳- تنکابنی. قصص العلماء. صص ۲۹-۲۷.
- ۲۴- برای آگاهی از احوال سید محمد تقی قزوینی از جمله رجوع فرمایند به:
- معلم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد ششم، صص ۱۹۶۸-۱۹۶۷.
- ۲۵- رجوع فرمایند از جمله به:
- الف- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۲۹.
- ب- فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، ص ۳۰۸.
- ۲۶- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۳۳. برای اطلاع از موارد حرمت یا حلیت غناء در اسلام از جمله رجوع فرمایند به رساله غناء نازل از قلم حضرت ربّ اعلیٰ. محتوای این رساله مبارکه در کتاب حضرت باب تألیف نگارنده سطور صص ۸۲۰-۸۱۹ باختصار توضیح گردیده است.
- ۲۷- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۲۳.
- ۲۸- رجوع فرمایند به زیر نویس صفحه ۲۶۹ The New History ترجمه انگلیسی تاریخ میرزا حسین همدانی.
- ۲۹- مأخذ بالا. ص ۳۴.
- ۳۰- تنکابنی در قصص العلماء در این خصوص مینویسد: "... شهید ثالث ... بدارالسلطنه قزوین نزول اجلال فرمود و مرحوم حاجی ملا عبدالوهاب قزوینی که از علماء آن دیار است و شهره امصار و از رؤسای آن اعصار در مقام کفالت و رواج و اشتهار شهید ثالث از هر جهت بر آمده. ص ۲۲.
- ۳۱- مأخذ بالا. ۴۳-۴۲.
- ۳۲- مأخذ بالا. ص ۴۴.
- ۳۳- باید توجه داشت مراد از شهید اول محمد شمس الدین مکنی به ابو عبدالله صاحب کتاب لمعه دمشقیه است که بفتوای قاضی برهان الدین مالکی و عباد بن جماعه در سال ۷۸۶ هجری قمری (۱۳۸۴ میلادی) بقتل رسیده است. شهید ثانی زین الدین بن علی عاملی صاحب شرح لمعه است که در سال ۹۶۵ هجری قمری (۱۵۵۷ میلادی) در عهد سلطان سلیم مقتول گشته است (رجوع فرمایند از جمله به لغت

نامهٔ دهخدا ذیل شهید اول و شهید ثانی). برخی قاضی نورالله شوشتری را شهید ثالث دانسته‌اند. قاضی نورالله (۱۰۱۹-۹۵۶ هجری قمری برابر با ۱۶۱۰-۱۵۴۹ میلادی) محدث و فقیه اصولی و قاضی لاهور از برجسته‌ترین علمای شیعی در عصر صفویه است. وی صاحب یکصد و چهل تألیف است. قاضی نورالله بعثت تعلق به مذهب شیعی هنگام تعذیب وسیلهٔ فرآشان جهانگیر شاه هندی در گذشت. گروهی نیز نفوس دیگری را بعنوان شهید اول، شهید ثانی و شهید ثالث نام برده‌اند! در این خصوص از جمله رجوع فرمایند به: معلّم حبیب آبادی . مکارم الآثار. جلد پنجم، ص ۱۷۱۴.

۳۴- ماده تاریخ مرگ او از جمله در عبارت "تقی قطب دین شهید" در شعر زیر آمده است:

حیف از شهید ثالث آن قطب و نجم دین

کو بُد بزهد و علم و عمل در جهان وحید

گشت او قتیل و گفت بتاریخ او خرد

گردیده آه و داد تقی قطب دین شهید

۳۵- هفت تن از پسران حاج ملامحمد تقی مجتهد بوده‌اند و آنها علاوه بر ملا محمد شوهر طاهره عبارتند از: ملا عبدالله، شیخ باقر، شیخ صادق، ملامحمود، شیخ جعفر و شیخ عیسی! سه پسر دیگر ملا محمد تقی نیز از علماء شیعی بوده‌اند و خصوصاً میرزا ابوالقاسم صاحب تألیفات بوده است.

۳۶- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار تنکابنی از جمله رجوع فرمایند به پژوهش نگارنده تحت عنوان "منابع تاریخ امر بهائی" مندرج در مجلد هفتم خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، صص ۱۱۱-۱۱۰.

۳۷- در اینجا برای آنکه خوانندگان گرامی با شیوهٔ نگارش حاج ملامحمد تقی برغانی آشنا شوند فقراتی از عین اجازهٔ اجتهاد را که برای ملامحمد تنکابنی صادر کرده است نقل مینماییم:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی خلق الخلق بقدرته و جعلهم آیه لربوبیة فهذا اهم من

الضَّلالة بنصب الاذلة الواضحة و الحجج اللمعة ببعث سفرانه و رسله
الذین يرغبونهم في جزيل ثوابه و يرهبونهم عن شديد عقابه كي لا يكون
عليه بعده حجة ليهلك من هلك عن بنيّة و الصلوة و السلام على اشرف
العصر الذی دان لمفخره ارباب المفاخر و طأطأ لفخره كلّ فاخر المبعوث
الى يوم البعث و المبعوث عنه كلّ البحث. فضله الله من كرامته بعالم
يتفضل على احد من برّيته و قرن الاعتراف بنبوته مع الاعتراف بلا
هوّيته خاتم انبيائه و رسله محمّد صاحب الشريعة الناسخة و البيّنات
الباهرة. ثمّ السلام على خازن علم الله و ترجمان وحى الله لسان الله و
عين الله و جنب الله الذی فضله الله على جميع برّيته فى آية مباهلة كتابه
و خليفته فى باطن فرقانه و ظاهره الامام الغالب علي ابن ابي طالب و
على اهل بيته الطاهرة و النجوم الزاهرة حجج الله الباهرة المأمونين عن
السهو فى السراء و الضراء المعصومين عن الزلّة و الخطاء صلوات الله و
سلامه و بركاته عليهم اجمعين. اما بعد فقد استجازنى الفاضل الزكىّ و
العالم الالمعى جناب الملا ميرزا محمّد التنكابنى صاحب الفهم الجلىّ و
الاستعداد القوى للعروج الى معارج الاحكام و الخوض فى مسائل الحلال
و الحرام و تحقق استقامة فهمه و معرفته فى علمه و صلاحه و احتياطه
فى دينه و اهتمام فى تحصيل احكامه باستفراغ وسعه بجده و اجتهاده
فسارعت الى تنجيز طلبه و اجابة دعوته جرياً على عادة علمائنا الابرار و
اقتفاء لآثار اسلافنا الاخيار فاجزت له ان يروى عنى مقروآتى و
مسموعاتى من الاخبار المروية عن أنمتنا سلام الله عليهم فى الاصول
و الفروع ... و اجزت له ان يروى عنى و عن مشايخ اجازتى... وفقه الله
تعالى بمحمّد و آل خير البريات. كتبه بيمينه الراجى لعفو الاحد الصمد
محمّد تقى بن محمّد.

۳۸- معلّم حبيب آبادى. مكارم الآثار. جلد پنجم، ص ۱۷۱.

۳۹- تنكابنى. قصص العلماء. ص ۳۰.

۴۰- از ديگر اثار ملامحمّد تقى رساله‌اى در ردّ رساله ميرزاى قمى،
رساله در طهارت و نماز و روزه، رساله در نماز جمعه. رساله در نماز
قضاء و رساله در ديات را توان نام برد. (معلّم حبيب آبادى. مكارم

الآثار. جلد پنجم ، صص ۱۷۱۲-۱۷۱۱).

۴۱- مقاله شخصی سیاح. ص ۳۲.

۴۲- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۹۱.

۴۳- مأخذ بالا. ص ۲۹.

۴۴- مأخذ بالا. ص ۹۱.

۴۵- مأخذ بالا. صص ۹۲-۹۱.

۴۶- منابع احوال و اثار آمنه:

الف- تحقیقات اختصاصی نگارنده سطور از اعضاء خاندان شهیدی قزوین.

ب- رجبی. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی. صص ۹-۱۰.

پ- امین. اعیان الشیعه. جلد دوم ، ص ۷.

۴۷- برای آگاهی بیشتر از احوال فاطمه خانم قزوینی مادر بزرگ جناب

طاهره از جمله رجوع فرمایند به :

الف- رجبی. مشاهیر زنان ایرانی پارسی گوی. صص ۱۷۸-۱۷۹.

ب- امین. اعیان الشیعه. جلد سوم، ص ۱۵۹.

۴۸- از جمله رجوع فرمایند به:

الف- The New History ترجمه انگلیسی تاریخ میرزا حسین همدانی.

صص ۲۶۹ ، ۲۷۰ و ۲۷۳.

ب- کتاب طاهره Tahirih جناب مارثا روت ، صص ۷۰-۶۹.

۴۹- معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد پنجم، ص ۱۷۰۷. باید توجه

داشت که محمدعلی مدرّس تبریزی در ریحانة الادب، جلد نخست ص

۲۴۸، بنقل از برخی مأخذ دیگر در گذشت ملامحمد صالح را در فاصله

سالهای ۱۲۷۵-۱۲۷۰ هجری قمری (۱۸۵۸-۱۸۵۳) میلادی نوشته است.

۵۰- از جمله رجوع فرمایند به:

الف- مدرّس تبریزی. ریحانة الادب. جلد نخست ، ص ۲۴۸.

ب- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۹۳.

۵۱- نام اصلی کتاب " غنیمة المعاد في شرح الارشاد " است . بتصريح

آقا شیخ بزرگ طهرانی در کتاب " الذریعه الى تصانیف الشیعه " ، جلد

شانزدهم ص ۷۱، مجلدات چهاردگانه کتاب " غنیمة المعاد في شرح

الارشاد" در فاصله سالهای ۱۲۴۶-۱۲۲۵ هجری قمری (۱۸۳۰-۱۸۱۰ میلادی) تألیف گردیده است. مدرّس تبریزی در ریحانة الادب، جلد نخست ص ۲۴۸، کتاب غنیمة المعاد را در بیست و چهار مجلد میدانند.

۵۲- نام اصلی کتاب "بحرالعرفان و معدن الايمان في تفسير القرآن" است. تنکابنی در قصص العلماء صفحه ۹۲ آنرا در هفت مجلد و مدرّس تبریزی در ریحانة الادب (جلد نخست، صفحه ۲۴۸) در هفده مجلد دانسته است.

۵۳- این کتاب در سال ۱۳۸۰ هجری قمری (۱۹۶۰ میلادی) با مقدمه‌ای از ابوالحسن شعرانی وسیله مطبعة اسلامیة در طهران بطبع رسیده است.

۵۴- از دیگر آثار ملامحمد صالح تفسیر صغیر، تفسیر بسیط، معدن البکاء، مخزن البکاء، منبع البکاء و اعمال السنه را توان نام برد. رجوع فرمایند از جمله به:

الف- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۹۲.

ب- مدرّس تبریزی. ریحانة الادب. جلد نخست، ص ۲۴۸.

۵۵- از جمله رجوع فرمایند به:

الف- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۲۰.

ب- فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، ص ۳۰۶.

۵۶- فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صص ۳۱۰-۳۰۹. جناب ملامحمد علی از جمله در عبارات زیر به معرفت و اطاعت خویش از حضرت باب اشاره کرده است: "و بعد قد بلغنا الرسول ما كان مأموراً و سمعناه امره و قد كنّا لالواحه من الناظرين. قد اكرمنا الله عزّ وجلّ من ملاحظة الالواح معرفة اركان التوحيد و تبين الرشد من الغي و انا ان شاء الله لامره من المطيعين."

۵۷- از جمله مدارک دیگر که به ایمان جناب ملامحمد علی برغانی به امر بدیع اشاره کرده اند عبارتند از:

الف- معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد پنجم، ص ۱۷۱۴.

ب- بامداد. رجال ایران. ص ۲۰۴.

۵۸- ریحانة الادب. جلد نخست ، ص ۲۴۸.

۵۹- المآثر و الآثار. ص ۱۴۴.

۶۰- از جمله رجوع فرمایند به:

الف- معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد پنجم ، صص ۱۷۱۰-۱۷۰۸.

ب- گلریز. مینو در یا باب الجنة قزوین ، جلد نخست ، ص ۳۳۰.

۶۱- مدرّس تبریزی در ریحانة الادب ، جلد نخست ، صفحه ۲۴۸ ، سال

در گذشت ملامحمد علی را حدود ۱۲۷۰ هجری قمری نوشته است.

۶۲- نگارنده برخی از تألیفات خطّی جناب ملامحمدعلی را نزد احفاد

خاندان برغانی در قزوین و در بخش کتب خطّی در کتابخانه های ملک

طهران و مسجد سپهسالار طهران دیده است. از محتوای آن کتب

مقامات فضل و کمال جناب برغانی کاملاً مشهود است.

۶۳- معلّم حبیب آبادی در کتاب مکارم الآثار، (جلد پنجم ، صفحات

۱۷۰۸ و ۱۷۱۰) دو صفحه از این کتاب را گراور کرده است. شیخ

عبدالحسین فرزند ملامحمد علی شرحی بر این کتاب نوشته است.

۶۴- آقابزرگ طهرانی در مجلد یازدهم از کتاب الذریعه الی تصانیف

الشیعه (صفحه ۳۱۷) شرحی در خصوص محتوای جلد پنجم و هشتم

کتاب نوشته است. جلد هشتم کتاب ریاض الاحزان دارای دو مقدمه و

یک خاتمه و دوازده مجلس و نام آن " جنة الرضوان " است. جلد پنجم

کتاب نیز " جنة التعميم " نام دارد و حاوی دو مقدمه و یک خاتمه و

بیست و شش مجلس است. این جلد با عبارات " حمد ذرات و ثنای

موجودات مخصوص ذات حضرت معبودیست که ... " آغاز میگردد.

۶۵- رجوع فرمایند به:

الف- طهرانی. الذریعه الی تصانیف الشیعه . جلد یازدهم ، ص ۱۵۵.

ب- مدرّس تبریزی. ریحانة الادب . جلد نخست ، ص ۲۴۸.

پ- معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد پنجم ، صص ۱۷۱۰-۱۷۰۷.

۶۶- نام اجداد آقا سید حسین و بحقیقت اجداد اولیّه جناب طاهره از

سوی مادر بترتیب زیر است: آقا سید حسین بن امیر ابراهیم بن امیر

محمد معصوم بن محمد فصیح بن امیر اولیاء حسینی.

۶۷- دانی آمنه، برادر فاطمه خانم، سید جواد قزوینی نیز چنانکه در متن این کتاب بیان گردیده از علماء بزرگ قزوین بوده و در سال ۱۲۷۸ هجری قمری (۱۸۶۱ میلادی) در گذشته است (معلم حبیب آبادی، مکارم الآثار، جلد ششم، ص ۲۲۱۱).

۶۸- عناوین تفصیلی برخی از آثار آقا سید حسین قزوینی چنین است:
الف- اختیار المذهب فیما یصحبه الانسان من الذّهب.
ب- براهین السّداد.

پ- الدرّ الثّمین فی الرّسائل الاربعین، شامل چهل رساله.

ت- مستقصى الاجتهاد فی شرح ذخیره العباد (در ارث).

ث- المشترکات (در رجال).

ج- معارج الاحکام، در شرح مسالک الافهام و شرایع الاسلام، در دوازده مجلد.

چ- نظم البرهان .

۶۹- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار آقا سید حسین قزوینی از جمله رجوع فرمایند به:

الف- مدرّس تبریزی. ریحانة الادب. جلد سوم، صص ۲۹۲-۲۹۳.

ب- معلم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد دوم، صص ۳۴۱-۳۳۹ و جلد پنجم، ص ۱۷۳۶.

پ- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۱۲۲.

۷۰- رجوع فرمایند به:

الف- طهرانی. الکرام البرره. ص ۲۸۱.

ب- معلم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد ششم، ص ۲۲۱۱.

۷۱- برای آگاهی بیشتر از احوال محمّد ابراهیم قزوینی از جمله رجوع فرمایند به:

الف- مدرّس تبریزی. ریحانة الادب. جلد سوم، ص ۲۹۳.

ب- لغت نامه دهخدا. جلد سی و هشتم، ص ۲۷۹.

پ- معلم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد دوم، ص ۳۴۰.

۷۲- از جمله اهم آثار او عبارتند از:

- الف- اجوبة المسائل الفقهية و العقلية.
- ب- تتميم امل الآمل حرّ عاملی.
- پ- تحصيل الاطمینان في شرح زبدة البيان .
- ۷۳- برای آگاهی بیشتر از احوال میر محمد معصوم قزوینی از جمله رجوع فرمایند به:
- الف- معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد دوم ، ص ۳۴۰.
- ب- لغت نامه دهخدا. جلد سی و هشتم، ص ۲۸۲.
- پ- مدرّس تبریزی. ریحانة الادب ، جلد سوم ، ص ۲۹۳.
- ۶۴- اهم آثار میر محمد معصوم بشرح زیر است:
- الف- حاشیة الهیات .
- ب- شرح اشارات خواجه .
- پ- حاشیه بر حاشیة خضری بر شرح تجرید قوشچی.
- ت- حاشیة شفاء.
- ۷۵- سمندر. تاریخ سمندر و ملحقات . صص ۴۹۴-۴۹۵.
- ۷۶- از جمله رجوع فرمایند به:
- الف- سمندر. تاریخ سمندر. صص ۹۷-۹۹.
- ب- محمد حسینی. حضرت باب . ص ۳۲۵.
- ۷۷- نوانی. فتنه باب . ص ۷۲.
- ۷۸- گلریز. مینودر یا باب الجنة قزوین. جلد نخست ، صص ۳۴۵ ، ۴۷۱ و ۸۲-۶۸۱. این نکته در مجلد پنجم مکارم الآثار معلّم حبیب آبادی (ص ۱۷۳۸) نیز آمده است.
- ۷۹- فاضل مازندرانی. ظهور الحق . جلد سوم ، ص ۳۰۵.
- ۸۰- گلریز. مینودر یا باب الجنة قزوین . جلد نخست ، ص ۳۴۵. مؤلف بنام پسر میرزا یوسف، میرزا ابوتراب دارالشّفانی نیز اشاره کرده است.
- ۸۱- برادر محمد باقر موسوی خوانساری مؤلف کتاب روضات الجنّات.
- ۸۲- عین عبارات چنین است: " و بعد فهذه اجازات وافیات ... للمولی الجلیل و العالم النبیل ذی الشرف الاصل، قدوة اهل التّحقیق و زبدة اهل التّدقیق، نخبة الانجاب و سلیل الاطیاب جناب الحاج ملاّ

عبدالوہاب" (معلم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد پنجم، زیرنویس (صفحة ۱۷۳۸).

۸۳- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار ملاعبدالوہاب قزوینی از جمله رجوع فرمایند به:

الف- معلم حبیب آبادی . مکارم الآثار، جلد پنجم، صص ۱۷۴۱-۱۷۳۶.

ب- طهرانی. الکرام البرره . ص ۸۰۹ و بعد.

پ- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۷۶ و بعد.

ت- گلریز. مینودر یا باب الجنۃ قزوین. جلد نخست، صص ۳۴۵، ۴۷۱ و ۸۲-۶۸۱.

ث- فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صص ۳۰۵ و ۳۰۴.

بخش سوم

تولد و روزگار کودکی و نوجوانی جناب طاهره

بتصریح حضرت ولیّ امرالله جناب طاهره در سال ۱۲۳۳ هجری قمری (۱۸۱۷ میلادی) در قزوین تولّد یافت. (۱) این سال هرگز در تاریخ جهان فراموش نمی شود زیرا تولّد جمال ابهی در آن واقع شده است. اکثریت قریب باتّفاق وقایع نگاران بهائی و غیر بهائی تولّد طاهره را در همین سال دانسته اند. اما مؤلف کواکب الدرّیه (۲) سال تولّد وی را ۱۲۳۰ یا ۱۲۳۱ هجری قمری (۱۸۱۴ یا ۱۸۱۵ میلادی) و دکتر علی الوردی سال ۱۸۱۴ میلادی دانسته است. (۳) ایادی امرالله خانم مارثا روت باستناد قول افراد و نویسندگان مختلف در کتاب "Tahirih طاهره" با تردید تولّد او را در فاصله سالهای ۱۸۲۰-۱۸۱۷ میلادی نوشته است. (۴) ولی در مقالات بعدی تولّد طاهره را بیقین سال ۱۸۱۷ میلادی دانسته است. (۵) روز تولّد طاهره معلوم نیست و اینکه جناب فاضل مازندرانی بنقل از جناب نبیل زرنندی نوشته است تولّد طاهره در همان شب تولّد جمال ابهی واقع گشت (۶) سهو قلم است و با توجّه به ترجمه انگلیسی حضرت ولیّ امرالله تاریخ مذکور مبنائی ندارد. زیرا نبیل تنها تصریح بر سال تولّد طاهره دارد. (۷) باید دانست کتابی که در صفحه نخست آن تاریخ دقیق تولّد طاهره قید گردیده بوده همراه با دیگر کتب و اوراق و لباسهای او پس از شهادتش وسیله اعداء سوزانیده شده است. (۸)

طاهره خیلی زود، شاید در هفت ماهگی زبان باز کرد و راه رفتن آغاز نمود. (۹) از آغاز حیات ثابت نمود که خداوند او را برای جنبش و ایراد سخن آفریده است. کودکی شیرین زبان بود و از همان دوران در هوشیاری و آگاهی همگان را حیران مینمود. تولّد او همراه با افزایش

چشمگیر ثروت و شهرت پدرش گشت. وجودش از هر جهت موجب سرور
اعضاء خاندان برادران برغانی بود. طاهره در آغوش گرم مادرش " آمنه "
پرورش یافت. مادر دانشمند و زیبایی که با همه وجود مفتون او و
زیبائی خیره کننده وی بود. روایات موجود حاکی از آن است که مادر
طاهره نیز از زیبایی بی نظیری بهره گرفته بود. (۱۰) وی دختر
ملا محمدعلی قزوینی و از طرف مادر از نوادگان آقا سید حسین قزوینی
از مشاهیر علمای شیعی ایران بود.

نام اصلی طاهره فاطمه بود (۱۱) نامی که پدرش (ملا محمد صالح) به
وی داده بود. (۱۲) ولکن هم پدر و هم بستگان دیگر پیاس احترام به
فاطمه خانم مادر بزرگش از تکرار نام فاطمه احتراز داشتند و او را در
خانم ام سلمه میخواندند. (۱۳) اینست که حضرت عبدالبهاء در کتاب
تذکره الوفاء و در بخش مربوط به حیات طاهره میفرمایند: " اسم
مبارکش ام سلمه بود " (ص ۲۹۱). طاهره در میان اعضاء خاندان و
نزدیکان خویش به زرین تاج و زکّیه نیز ملقب بود. (۱۴)

خواهر کوچکتر طاهره مرضیه نام داشت و او نیز در جمال و کمال آیتی
بود. بطوریکه بعداً خواهد آمد مرضیه با ملا محمدعلی قزوینی پسر
دانی خود ازدواج کرد و همراه جناب طاهره به کربلا رفت و پس از ظهور
حضرت باب بدان حضرت مؤمن گشت. طاهره خواهر کوچکتر دیگری
داشت بنام ربابه. ربابه نزد پدر، عمو، طاهره، ملا محمدعلی قزوینی و
برادر خویش میرزا عبدالوهاب تحصیل زبان عربی، ادب فارسی، فقه،
اصول، تفسیر و حدیث کرد و فلسفه را نزد شیخ ملا آغا حکمی
آموخت. وی با میرزا هبه الله قزوینی (رفیعی) ازدواج کرد. ربابه واعظی
بی نظیر و در مسائل فقهی صاحب فتوی بود. معروف است که همواره به
مستمندان و درماندگان کمک مینمود و در سخن رانیهای خویش
ناصرالدین شاه و بستگان او و درباریان را بیاد انتقاد میگرفت ولکن
هیچگاه در مهلکه و یا معرض خطر قرار نگرفت. نگارنده مدرکی دال بر
ایمان ربابه به امر جدید تا کنون نیافته و با احتمال قوی نامبرده به امر
مبارک مؤمن نبوده است. ربابه در سال ۱۲۹۷ هجری قمری (۱۸۷۹

میلادی) در گذشت. (۱۵) غالب نفوسی که به بیان شرح حیات طاهره پرداخته‌اند او را صاحب چند برادر و خواهر دانسته‌اند. حال آنکه جناب فاضل مازندرانی مینویسد: "حاجی ملامحمد صالح را دو دختر و یک پسر بود". (۱۶) جناب ملک خسروی نیز با این قول موافقت دارد. (۱۷) جناب سمندر در تاریخ خود مینویسد: "از جمله اولاد حاجی ملامحمد صالح مزبور دو دختر بوده ام سلمه خانم و مرضیه خانم و هر دو عالمه و فاضله بوده‌اند" (صفحه ۳۴۴). از بیان جناب سمندر معلوم میشود که ملامحمد صالح اولاد دیگر نیز داشته است. سمندر هنگام بیان کیفیت ورود جناب طاهره به قزوین پس از مراجعت از سفر کربلا مینویسد: "... تا اینکه اخبار و مراسلات از آن صفحات به ایران و پدرش مرحوم حاجی ملامحمد صالح رسید که پسر خود را با جمعی از اعزّه و محترمین فرستاد و ایشان را به قزوین آوردند." (ص ۳۴۹). جناب نبیل زرنندی نام یکی از برادران جناب طاهره را میرزا عبدالوهاب دانسته و نوشته که نامبرده به امر مبارک مؤمن بوده ولیکن خدمتی از او ظاهر نگشته است. (۱۸) همسر میرزا عبدالوهاب دختر ملامحمد تقی برغانی عموی او و نامش ام کلثوم بوده است. ام کلثوم در سال ۱۲۲۴ هجری قمری (۱۸۰۹ میلادی) در قزوین تولّد یافت و مقدمات ادب فارسی و عربی و معارف اسلامی را نزد عمّه پدرش، ماه شرف قزوینی، فرا گرفت. سپس نزد پدر و نیز عموی خود ملامحمد صالح برغانی به تحصیل فقه و اصول پرداخت. فلسفه را نیز از ملامحمد آغا حکمی قزوینی آموخت. ام کلثوم خود سالها به زنان معارف اسلامی تدریس می نمود و کتابخانه اش را در سال ۱۲۶۸ هجری قمری (۱۸۵۲ میلادی) وقف طلاب علوم دینی کرد و تولیت آنرا نخست به همسرش میرزا عبدالوهاب و پس از مرگ او به پسر دیگر ملامحمد صالح شیخ حسن سپرد. ام کلثوم صاحب تألیفاتی است که از جمله آنها تفسیر سوره فاتحه قرآن شریف را توان نام برد. نامبرده اگرچه به امر اعظم مؤمن نگشت ولیکن به جناب طاهره مهر فراوان داشت. (۱۹) میرزا عبدالوهاب چنانکه خواهد آمد جامع معقول و منقول و در بیان و ایراد خطابه در عصر خویش بی نظیر بود. ایادی

امراالله جناب میرزا حسن ادیب طالقانی در شرح مختصر مربوط به حیات جناب طاهره در خصوص میرزا عبدالوهاب مینویسد: "چنانکه این فانی در مبادی جوانی کتاب قبسات را در فلسفه در خدمت مرحوم میرزا عبدالوهاب قزوینی برادر حضرت طاهره تحصیل میگردم". (۲۰) جناب آقا محمّد مصطفیٰ بغدادی در رساله شرح حیات جناب طاهره به برادران طاهره اشاره کرده است. (۲۱) آنچه بدیهی است طاهره چند برادر داشته است. این نکته از کتاب تذکرة الوفاء (ص ۲۷۵) و نیز کتاب God Passes By (ص ۷۳) بخوبی روشن میشود. زیرا حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ امرالله به برادران طاهره اشاره فرموده‌اند. بهرحال بر پایه مدارک تاریخی موجود ملاً محمّد صالح قزوینی شش پسر و چهار دختر داشته است. پنج تن از پسران وی بنامهای میرزا عبدالوهاب، آقا میرزا حسن، آقا شیخ محمّد، آقا شیخ عبدالحسین و آقا شیخ رضا مجتهد بوده‌اند و تنها یک تن آقا میرزا محمّد علی قریب الاجتهاد بوده است. (۲۲)

از دوران کودکی جناب طاهره اطلاع چندانی نداریم. آنقدر میدانیم که عشقی فراوان به مادر خود داشته و با آنکه همیشه چند خدمتکار در خانه بوده‌اند کارهای خویش و خانه را شخصاً انجام میداده، به مادرش کمک میکرد و با زیر دستان با نهایت عطف و ادب رفتار مینموده است. بدین جهت خادمان خانه بویژه اندرون بینهایت به وی عشق میورزیده‌اند. (۲۳) طاهره با مادر خودش بسیار نزدیک بوده و اگرچه مادرش به امر بدیع مؤمن نشده و لکن اتهامات وارده به طاهره را جمعاً ردّ میکرده است. (۲۴) مردم قزوین از ایام نوجوانی طاهره را دختر آقا و بعدها غالباً خانم یاد میکرده‌اند. (۲۵) طاهره از همان دوران کودکی بر حسب ظاهر خوب تغذیه مینموده و از حکایتی که حضرت عبدالبهاء در این باب فرموده‌اند روشن میشود که به اصطلاح معروف اشتهای خوبی داشته است. یکی از نسوان بهائی غرب که در عکا در محضر حضرت عبدالبهاء شرفیاب بوده و افتخار تناول غذا با آن حضرت را داشته بعلت خوشمزه بودن غذا بیش از حدّ معمول تناول کرده و از این

جهت در باب اشتهای خود از حضرت عبدالبهاء استدعای بخشش نموده است. حضرت عبدالبهاء به وی فرموده‌اند: "فضیلت و تقوی عبارت از ایمان واقعی به حق است نه به اشتهای بد و یا خوب. جناب طاهره اشتهای خوبی داشت و هر هنگام که در باب آن از او توضیح میخواستند میفرمود در حدیث قدسی آمده که یکی از صفات اهل فردوس تغذیه خوب مدام آنان است." (خلاصه و مفاد بیان مبارک). (۲۶) هوش و استعداد بی نظیر جناب طاهره پدرش، حاج محمدصالح، را بر آن داشت که در همان آغاز خردسالی وی را تحت تعلیم معلم خصوصی ورزیده و آگاهی قرار دهد و خود نیز در تعلیم مسائل و مباحث معارف زمان به وی کوشش نماید. جناب ابوالفضائل در کتاب کشف الغطاء مینویسد: "این دختر (طاهره) در سنّ شباب مبادی عربیت و منطق و کلام و فقه و اصول و حدیث را نزد والد خود و سائر اقارب خود تحصیل نمود و در این معارف براعت یافت" (ص ۹۲). طاهره پس از چند سال تحصیل و تلمذ نزد پدر و عموی خویش در معارف دینی و ادبی بحدی از مهارت رسید که پدرش با افسوس میگفت "اگر این دختر پسر بود خاندان مرا روشن مینمود و جانشین من میگشت." (۲۷) شاهدان عینی حیات طاهره و مورخان بهائی و غیر بهائی استعداد عجیب علمی و ذکاوت و جمال بی نظیر او را تصریح کرده‌اند. میرزا محمدتقی خان سپهر مورخ معروف در مجلد سوم از کتاب تاریخ قاجاریه (معروف به ناسخ التواریخ) با آنکه با نهایت وقاحت اتهامات نا روا بر جناب طاهره وارد کرده به جمال و کمال بی نظیر نامبرده اعتراف نموده است. از جمله مینویسد: "این دختر با اینکه روشی چون قمر و زلفی چون مشک اذفر داشت در علوم عربیه و حفظ احادیث و تأویل آیات فرقانی با حظی وافر بود." (ص ۲۱۹). رضاقلی خان هدایت دیگر مورخ شهیر عصر قاجار که در وقاحت بیان نسبت به طاهره تالی سپهر است نیز بدین گونه از این نادره زمانه تجلیل کرده است. "چه زنی در کمال جمال بود و ملحده‌ای شیرین مقال." (۲۸) میرزامحمد جعفر خان حقایق نگار مورخ مخصوص دربار قاجار در مجلد نخست از تاریخ حقایق الاخبار

ناصری (ضمن بیان واقعات سال ۱۲۶۳ هجری قمری) در خصوص طاهره مینویسد: "با وجود حسن و جمال و غنچ و دلال در علوم معقول و منقول بحدّ کمال بود". باری طاهره با روی "چون ماه انور" و موی سیاه چون "مشک اذفر" و بقول جناب فاضل مازندرانی "با وجه ملیح و اسمر و خالی بر گونه ایسر" (۲۹) از همان آغاز نوجوانی در محافل نسوان بر صدر می نشست و به پیچیده ترین پرسش های آنان پاسخ کوینده میداد و در جمع رجال خاندان خویش نیز حلّ مشکلات دینیّه مینمود. این بود که به پیشنهاد برخی از اعضاء خاندان برغانی و تقاضای گروهی از نسوان آگاه شهر قزوین در بخش زنانه دانشگاه اسلامی شهر (مدرسه صالحیه) بتدریس معارف دینی و ادبی پرداخت. (۳۰) بدین سبب و بعلت اخلاق ملکوتی که داشت طاهره بی نهایت مورد احترام پدر، بستگان و مردم شهر بود.

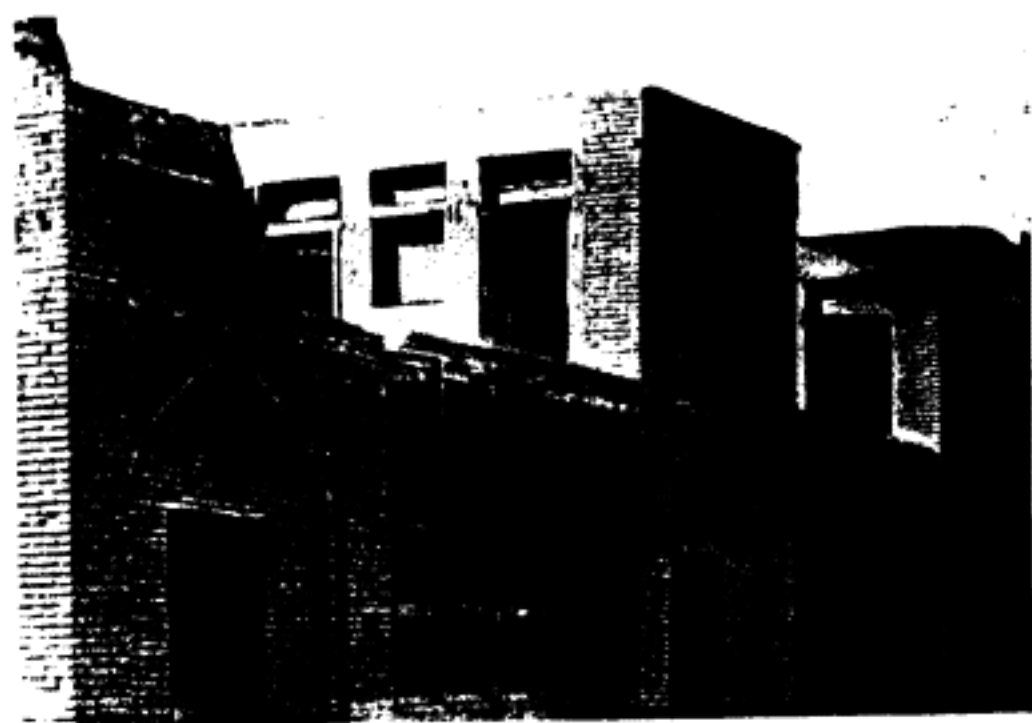
زیر نویس بخش سوم

تولد و روزگار کودکی و نوجوانی جناب طاهره

- ۱- God Passes By. ص ۷۳.
- ۲- آواره . کواکب الدّرته. جلد نخست، ص ۶۰.
- ۳- وردی. لمحات اجتماعیّه. جلد دوم، ص ۱۵۲. اطلاعات مؤلف در خصوص احوال شخصیّه طاهره مستند است به اقوال عبّود صالحی از منسوبان طاهره در کتاب خطی " قرّة العین علی حقیقتها و واقعها".
- ۴- رجوع فرمایند به : Root. Tahirih, The Pure . pp 50-96.
- ۵- رجوع فرمایند از جمله به : Root. Tahirih's Message to The Modern World. Baha'i World Vol. 8, p. 918.
- ۶- ظهور الحقّ. جلد سوم، ص ۳۳۱.
- ۷- Dawn Breakers . ص ۶۲۸.
- ۸- از جمله رجوع فرمایند به کتاب طاهره اثر جناب مارثا روت، ص ۵۰.
- ۹- مستند به مصاحبه اختصاصی نگارنده با نواده امّ عام خدمتکار خانّه حاج ملاّمحمد صالح قزوینی (پدر طاهره).
- ۱۰- محمد حسینی. پژوهش تحلیلی در باب حیات طاهره. خوشه هائی از خرمن ادب و هنر، جلد سوم، صص ۴۶ و ۶۲.
- ۱۱- God Passes By. ص ۷۲.
- ۱۲- Dawn Breakers . ص ۷۲.
- ۱۳- رجوع فرمایند به :
- الف- تذکرة الوفاء. اثر قلم حضرت عبدالبهاء. ص ۲۹۱.
- ب - گلپایگانی ابوالفضل. کشف الغطاء. ص ۹۲.
- پ - فاضل مازندرانی. ظهور الحقّ. جلد سوم. صص ۳۱۱-۳۱۰.
- ۱۴- God Passes By. ص ۷۳.
- ۱۵- برای آگاهی بیشتر از احوال ربابه رجوع فرمایند به :

- الف- رجبی. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی. صص ۱۰۳-۱۰۴.
- ب - امین. اعیان الشیعه. جلد چهارم، صص ۱۰۴-۱۰۵.
- ۱۶- ظهور الحق. جلد سوم، ص ۳۱۰.
- ۱۷- تاریخ شهدای امر. جلد سوم، صص ۱۳۰-۱۳۱.
- ۱۸- مطالع الانوار. ص ۲۸۴.
- ۱۹- مآخذ احوال امّ کلثوم :
- الف- اطلاعات مکتسبه نگارنده از اعضای خاندان شهیدی قزوین.
- ب - رجبی. مشاهیر زنان ایرانی پارسی گوی. صص ۱۸-۱۹.
- پ - دائرة المعارف تشیع. جلد دوم، ص ۵۰۸.
- ث - امین. اعیان الشیعه. جلد دوم، ص ۶۸.
- ۲۰- افنان. چهار سآله تاریخی. ص ۶۸.
- ۲۱- مآخذ بالا. صص ۳۴-۳۵.
- ۲۲- رجوع فرمایند به :
- الف- گلریز. مینودر یا باب الجنة قزوین. جلد نخست، ص ۳۳۰.
- ب - معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد پنجم، زیر نویس ص ۱۷۰۷.
- ۲۳- مستند به مصاحبات نگارنده با نواده امّ عام خدمتکار خانه حاج ملاّمحمدصالح قزوینی و نیز تنی چند از بستگان غیر بهائی جناب طاهره.
- ۲۴ - این نکته مستند است به اقوال منسوبان جناب طاهره. از جمله رجوع فرمایند به کتاب "طاهره" جناب مارثا روت، ص ۷۲.
- ۲۵ - تاریخ سمندر و ملحقات. صص ۷۳ و ۳۴۵.
- ۲۶ - ترجمه از مقاله خانم مرضیه گیل در باب جناب طاهره تحت عنوان "جامه ابریشمین سپید" *The White Silk Dress* مندرج در مجلد نهم عالم بهائی، ص ۸۱۴.
- ۲۷ - بیان حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفاء، صص ۲۹۱-۲۹۲.
- ۲۸ - روضة الصفاى ناصری. ص ۴۲۹.
- ۲۹ - ظهور الحق. جلد سوم، ص ۳۱۱. نسخ التّواریخ (مجلد سوم تاریخ قاجاریه، ص ۲۱۹) در باب موی جناب طاهره عبارت "مشک

اذفر" را بکار میبرد که دلالت بر رنگ سیاه موی آن جناب دارد. اما دکتر علی‌الوردی در کتاب لمحات اجتماعیّه (جلد دوم، ص ۱۵۲) موی جناب طاهره را بور و یا زرّین دانسته است. عین گفته نامبرده چنین است: "قد سمیت بزّرین تاج و هو اسم فارسیّ بمعنی التّاج الذهبی لانتها کانت ذات شعر اشقر" (گفته شده که طاهره به زرّین تاج موسوم بود که بمعنای صاحب تاج طلائی است. زیرا دارای موی طلائی رنگ بوده است." ۳۰ - مستند به اطلاعات مکتسبه از خاندان شهیدی قزوین و نیز جناب نعمت‌الله ورتا علیه رضوان الله (وسیله نگارنده سطور).



بیت محل سکونت جناب طاهره در قزوین

بخش چهارم ازدواج جناب طاهره

جناب طاهره یقیناً کمتر از پانزده سال و احتمالاً حدود سیزده سال داشت که به اجبار پدر و عموی خود ملاً محمّد تقی با پسر عمویش ملاً محمّد ازدواج نمود. (۱) قرائن بسیار این احتمال را تقویت مینماید. برای مثال میتوان به بیان مبارک حضرت عبدالبهاء استناد نمود که میفرمایند: "قرّة العین که معروف آفاق است وقتی که مؤمن بخدا شد و منجذب بنفحات الهی گشت از دو پسر بزرگ خویش بیزار شد زیرا مؤمن نشدند و دیگر ابداً با آنها ملاقات نکرد و حال آنکه دو اولاد رشید او بودند." (۲) از بیان مبارک استنباط میشود که در حدود سالهای ۱۲۶۳-۱۲۶۰ هجری قمری (۱۸۴۷-۱۸۴۴ میلادی) که طاهره ۲۷ تا ۳۰ ساله بوده است پسرانش بیش از سیزده، چهارده سال داشته‌اند. دکتر علی الوردی نیز ازدواج طاهره را در چهارده سالگی دانسته است. (۳) جناب ابوالفضائل در کتاب کشف الغطاء مینویسد که طاهره: "پس از تکمیل دروس بعقد مزاجت عموزاده خود ملاً محمّد نجل حاجی ملاً تقی که امام جمعه قزوین گردید منعقد شد." (ص ۹۲). بی‌تردید مراد جناب ابوالفضائل از تکمیل دروس تحصیلات عالی یا مقدماتی است که در همان آغاز سالهای نوجوانی (سیزده و یا چهارده سالگی) انجام گرفته است. (۴) اینکه پروفیسور براون با احتمال ازدواج طاهره را پس از مراجعت به قزوین در سال ۱۲۶۳ هجری قمری (۱۸۴۷ میلادی) دانسته است مبنائی ندارد. (۵) احتمالاً در اوان ازدواج طاهره بود که پدرش قریه‌ای از قراء نزدیک قزوین را بدو بخشید. طاهره نام آن قریه را بهجت آباد نهاده بود. (۶) ملاً محمّد بعداً سالها در عتبات تحصیل نمود و پس از مراجعت به

قزوین و قتل پدرش به امامت جماعت برگزیده شد. طاهره از ملا محمد صاحب سه فرزند دو پسر و یک دختر شد. دکتر علی الوردی تولد پسران طاهره، ابراهیم و اسمعیل، را در کربلا دانسته است. (۷) چنانچه روشن شود که جناب طاهره در زمان حیات جناب سید کاظم رشتی در کربلا اقامت نداشته باید تولد ابراهیم و اسمعیل در قزوین واقع شده باشد. پسران طاهره بعدها بدرجه اجتهاد رسیدند. آقا شیخ ابراهیم در برغان اقامت داشت و در همانجا درگذشت. وی غالباً در خصوص مادر خویش اظهار نظری نمی نموده و در پاسخ پرسشهای متعدده مردم عادی و علماء سکوت میکرده است. حال آنکه پسر دیگر طاهره آقاشیخ اسماعیل بر بالای منبر از جماعت بابیه انتقاد و تبری مینموده است. آقاشیخ اسماعیل پس از انجام تحصیلات عالیّه در عتبات عالیات به قزوین برگشت. وی علاوه بر احاطه علمی واعظی بی نظیر بوده و در هر مسجد و مجلس چون لب به سخن میگشوده بر اثر سکوت و توجه حاضران گونی نفسها در سینه ها محبوس میگشته است. (۸) شیخ اسماعیل پس از پدرش ملا محمد مدتی امام جمعه قزوین بوده است. (۹) از خاندان شیخ اسماعیل بعدها نوه دختری او (پسر معصومه خانم) استاد نعمت الله ورتا (۱۳۴۲-۱۲۷۳ شمسی) در ظل امر مبارک وارد گشت. (۱۰) جناب نعمت الله ذکائی بیضائی در مجلد چهارم تذکره شعرای قرن اول بهانی و نیز نشریه آهنگ بدیع (سال ۱۲۰ بدیع، شماره هفتم) به احوال جناب ورتا اشاره نموده و از آثار او در آن مجلد آورده است. سبب آشنائی این بنده نگارنده نیز با جناب ورتا جناب ذکائی بیضائی بود. از همان روزهای نخست آشنائی به وی ارادت مخصوص یافتم. مردی دقیق، عمیق، حکیم، فاضل و در ادب فارسی استاد بود. زندگی ساده او نشان میداد که به مظاهر فریبای عالم خاک توجهی ندارد. با آنکه سخت به انزوا تمایل داشت خانه اش مرکز افاضه به ارادتمندانش بود و چه بسیار از فضلاء، ادباء و شعراء که به محضرش میشتافتند و استفاضه مینمودند. در هر انجمن ادبی حضور میافت از محضرش کمال استفاده میشد. سالها همراه جناب ذکائی بیضائی به انجمن ادبی طهران میرفت و

اعضاء انجمن وجودش را مفتنم می‌شمردند. از وی اشعار نغز، پرمغز، عمیق و در اوج فصاحت در دست است که برخی از آنها در نشریات بهانی و از جمله مجلد چهارم تذکره شعرای قرن اول بهانی بطبع رسیده است. امید است مجموعه آثار ارزشمند او هر چه زودتر بزور طبع مزین گردد. نگارنده در اوقات معاشرت و مصاحبت با حضرت ورتا گاه از احوال طاهره و بستگان او پرسشهایی مینمود و استفاده میکرد. موضوع ملاقات طاهره و مهد علیا مادر ناصرالدین شاه که در این کتاب آمده مستند به بیانات آن جناب است. ورتا همانگونه که مذکور گشت پسر معصومه خانم (نوه جناب طاهره) بود. پدرش حاج سید عزیزالله از دانشمندان و اعیان زمان خویش و اهل رضائیه (ارومیه) بود. حاج سید عزیزالله به طهران کوچ و در ساوجبلاق اقامت کرده بود. ورتا سیزده ساله بود که پدرش را از دست داد. در ایام جوانی در اثر زیارت کتاب فراند تألیف جناب ابوالفضائل به امر بدیع مؤمن شد. سالها از محضر فاضل و ادیب شهیر جناب عزیزالله مصباح استفاضه نمود. در سال ۱۲۹۹ شمسی به خدمت دولت در آمد و در چند وزارت خانه و سازمان دولتی در طهران و دیگر شهرهای ایران به خدمت پرداخت. در سال ۱۳۲۷ شمسی بازنشسته شد و پس از یک کسالت طولانی در سیام اردیبهشت سال ۱۳۴۲ شمسی به ملکوت ابهی صعود نمود. (۱۱) اما از برادران ناتنی (پدری) شیخ اسماعیل، نام میرزاحسین در مجلد پنجم مکارم الآثار (ص ۱۷۱۷) آمده است.

نام دختر طاهره سارا بود ولی به آسیه نیز شهرت داشت. (۱۲) از احوال وی آگاهی چندانی نداریم. آنقدر میدانیم که او نیز چون مادر گرامیش از جمال و کمال بهره کافی داشته و چند سال نزد مادر و نیز پدر بزرگ خویش حاج ملا محمد صالح تلمذ نموده است. و نیز میدانیم که نامزد او آقا سید عبدالهادی قزوینی (فرزند حاج سید صادق قزوینی) از علماء جوان و مشهور قزوین بوده و در شیراز به امر جدید ایمان یافته و بدستور حضرت باب اعازم عراق شده و از اصحاب جناب طاهره گردیده است. (۱۳) آقا سید عبدالهادی سالها پس از شهادت طاهره حیات داشته

و به جمال ابهی مؤمن و در بغداد و سپس در عکا بحضور مبارک مشرف گشته است. وی سالیان دراز در طهران با احباب محشور بوده و سرانجام در همان شهر در سال ۱۲۹۳ هجری قمری (۱۸۷۶ میلادی) صعود نموده است. (۱۴) اما دختر طاهره با آنکه عاشق مادر بوده از موهبت ایمان محروم گشته است. وی اندکی پس از شهادت طاهره طاقت نیاورده و از جهان خاک رخت بر بسته است. (۱۵) آنچه مسلم است هیچ یک از فرزندان طاهره به امر بدیع مؤمن نگردیده اند. مستند نگارنده در باب عدم ایمان فرزندان طاهره علاوه بر اقوال مورخان عصر قاجار از جمله دو بیان مبارک از حضرت عبدالبهاء نخست در کتاب تذکرة الوفاء و دوم در لوحی دیگر است. در تذکرة الوفاء میفرمایند: "و سه اولاد از ایشان تولّد یافت. دو اولاد ذکور و یک دختر ولی هر سه محروم از موهبت مادر" (ص ۲۹۱). مراد از عبارت "محروم از موهبت مادر" بحقیقت محرومیت از موهبت ایمانی مادر است. مستند این عبد ترجمه عبارات فوق از حضرت ولی امرالله در زیر نویس یکی از صفحات متن انگلیسی تاریخ نبیل زرنندی است. (۱۶) اما حضرت عبدالبهاء در لوح دیگر میفرمایند: "قرّة العین که معروف آفاق است وقتی که مؤمن بخدا شد و منجذب بنفحات الهی گشت از دو پسر بزرگ خویش بیزار شد زیرا مؤمن نشدند و دیگر ابدأ با آنها ملاقات نکرد و حال آنکه دو اولاد رشید او بودند و میگفت که احتیای الهی جمیع پسران من هستند ولی این دو پسر من نیستند و بیزارم." (۱۷) علی الوردی مؤلف کتاب لمحات اجتماعیّه مینویسد که طاهره در سال ۱۲۵۷ هجری

۱۲۵۷ هجری قمری در قزوین صاحب پسر سوختی شد. که یا نام او (۱۸) با توجه بتصریح حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفاء (۱) که میفرمایند از طاهره دو پسر و یک دختر پدید گشته افتاد نمود که در صورت صحت قول مؤلف مذکور پسر سوم کی فوت کرده است. (۱۹)

هر طاهره در همان آغاز ازدواج برای تکمیل اطلاعات خود بر ب شد و چند سال در آنجا اقامت نمود. ملامحمد هر سال قزوین میرفت و سپس به عتبات عالیات مراجعت مینمود.

را اسحق نهاد
صفحه (۲۱۹)
است باید اع
در آغاز کود
ملامحمد شو
روانه عراق
یکی دو ماه بد

تنی چند نوشته‌اند طاهره نیز با وی در عراق بوده است. دکتر علی‌الوردی مینویسد که اندکی پس از ازدواج طاهره و همسرش ملامحمد برای ادامه تحصیل به کربلا عزیمت نمودند و مدت سیزده سال در آنجا اقامت کردند. محل سکونت آن دو خانه‌ای در محله خیمگاه بود که غالب افراد خاندان برغانی هنگام مسافرت به کربلا در آنجا اقامت مینمودند. دکتر وردی میگوید که آن محل را از نزدیک دیده است. (۲۰) بشرحی که خواهد آمد موضوع اقامت سیزده ساله طاهره در کربلا محل تردید است. در اوقات اقامت ملامحمد در عتبات عالیات طاهره سالها در خانه پدری و نزد مادر خویش بسربرده است. (۲۱) بهرحال اگرچه طاهره از ملامحمد مذکور صاحب فرزندی شده ولیکن از آغاز با وی توافقی نداشته و خصوصاً پس از آنکه طاهره در جرگه پیروان جناب سید کاظم رشتی در آمده این عدم توافق باوج خود رسیده است. البته معلوم است که بانوی دانشمند و روشن بینی چون طاهره که به اعتراف همه مورخان گوی سبقت در میدان معرفت از کثیری از رجال ربوده بوده نمی‌توانسته با مردی قشری و کوتاه بین و متعصب چون ملامحمد بسازد.

طاهره همچنان به تکمیل مطالعات خویش ادامه داد و در همان سنین آغاز جوانی در معارف اسلامی و از جمله تفسیر قرآن شریف، علم رجال، علم حدیث، اصول فقه، فلسفه الهی، ادب فارسی و عربی بسیار مطلع و باارع گشت. در هر مجلسی لب به سخن می‌گشود احدی جرأت اظهار نظر نداشت. ایادی امرالله جناب میرزا حسن ادیب طالقانی در رساله مختصره شرح حیات طاهره مینویسد: " این فانی در مبادی جوانی کتاب قبسات را در فلسفه (۲۲) در خدمت مرحوم میرزا عبدالوهاب قزوینی برادر حضرت قره‌الین تحصیل می‌کردم و اگر اشتباهی داشتم در غیر موقع درس رفته رفع اشتباه می‌کردم. روزی در فصل تابستان در حیاط خلوتی که داشت بخدمتش رسیدم از گرما لباس بسیار مخفی داشتند و تنها نشسته بودند. چون قدری نشستم و مقام را مقتضی یافتم گفتم بارها میخواستم مطلبی را بپرسم حیا، مانع میشد. حال اگر اجازه باشد گویم.

گفت سؤال کن. گفتم چندان فضائل و کمالات قرّة العین در بین خلق اشتهاار دارد که محیرالعقول است. کسی از آن جناب ابصر بحال او نیست. میخوام بدانم صدق و کذب این مذاکرات چیست. سپس آهی کشید و گفت شما قرّة العین میشنوید، افسوس که ندیده بودید. همینقدر میگویم در مجلسی که او نشسته بود ابدأ امثال من قادر به تکلم در حضورش نبودیم. گویا جمیع کتب علمای سلف و خلف در نزدش حاضر بود. همینکه مطلبی را تحقیق مینمودند صفحه صفحه از عبارات کتب علماء از حفظ شاهد میآورد بنوعی که احدی قوّة انکار نداشت. (۲۳)

میرزا عبدالوہاب برادر ظاهره از دانشمندان ذیفنون و جامع معقول و منقول بود و این قولی است که جملگی برآیند. از جمله محمّد حسن خان اعتمادالسلطنه در کتاب معروف المآثر والآثار در خصوص نامبرده چنین مینویسد: "خلف ارشد حاج ملاً صالح برغانیست. تتبع وی در میان سلسله برغانیّه احدی را نبود معقولاً و منقولاً ... و بقزوین ریاستی معتد بها داشت و نزد حکام دیوان اعلیٰ بسیار مطاع بود... الحقّ در طلاقت زبان و ملاحظت بیان و حلاوت لهجه و حسن تفهیم او بهر حال عموماً و به منبر خصوصاً در تمام ایران احدی نرسید" (ص ۱۶۳).

عبدالوہاب قزوینی نوشته توان قضاوت نمود که ظاهره در چه درجه از فضل و کمال بوده است که امثال میرزا عبدالوہاب در محضر او جرأت اظهار نظر نداشته اند. (۲۴)

زیر نویس بخش چهارم ازدواج جناب طاهره

۱- از جمله رجوع فرمایند به:

الف- روت. طاهره. ص ۵۱ (به نقل از نوّه طاهره).

ب - الوردی. لمحات اجتماعیّه. جلد دوم، ص ۱۵۳.

۲- فاضل مازندرانی. اسرار الآثار. جلد چهارم، ص ۴۹۶.

۳- لمحات اجتماعیّه. جلد دوم، ص ۱۵۳.

۴- جناب ابوالفضائل در موضع دیگر از کشف الغطاء (و در همان ص

۹۲) به تحصیل طاهره در ایام شباب و آموختن مبادی زبان عرب و

دیگر معارف دینی زمان و براءت در آن معارف اشاره کرده است.

۵- برای آگاهی از نظر براون رجوع فرمایند به:

Browne. A Traveller's Narrative. Vol., 2, p. 311.

۶- روت. طاهره. صص ۵۴-۵۵.

۷- لمحات اجتماعیّه. جلد دوم، ص ۱۵۳.

۸- مستند به اطلاعات مکتسبه از خاندان شهیدی قزوین.

۹- برای آگاهی بیشتر از احوال پسران جناب طاهره از جمله رجوع

فرمایند به:

الف- معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد پنجم، صص ۱۷۱۵-۱۷۱۶.

ب - اعتماد السلطنه. المآثر و الآثار. ص ۱۶۵.

پ - طهرانی. طبقات اعلام الشیعه. صص ۲۳ و ۱۶۴.

۱۰- ورتا واژه پارسی و بمعنای گل یا گل سرخ است. شاید لفظ "ورد"

در عربی از آن ریشه گرفته باشد. در این باره از جمله رجوع فرمایند به

لغت نامه دهخدا ذیل کلمه "ورتا".

۱۱- در باب ملاقات جناب طاهره و مهد علیا برخی از اعضاء خاندان

شهیدی و صالحی قزوین نیز نظر مثبت داده اند.

۱۲- مستند به اطلاعات مکتسبه از بستگان جناب طاهره (خاندان

شهیدی) در قزوین.

۱۳- از صفحه ۲۷۳ کتاب Dawn Breakers مستفاد میشود که سید عبدالهادی نامزد دختر طاهره بوده است. متأسفانه در ترجمه فارسی کتاب مذکور بجای " نامزد دختر طاهره"، " دامادطاهره" بکار رفته است. مطالع الانوار. ص ۲۶۵.

۱۴- برای آگاهی بیشتر از احوال جناب سید عبدالهادی قزوینی از جمله رجوع فرمایند به تاریخ سمندر، صص ۱۳۷-۱۳۵ و ۱۷۴. از محتوای تاریخ سمندر مستفاد میشود که سید عبدالهادی با همسر نخست خود در بغداد بحضور جمال ابهی^۱ شرفیاب گشته و همسر نامبرده پس از اظهار امر جمال ابهی^۱ در باغ رضوان در طهران در گذشته است. یقیناً مراد از همسر نخست دختر جناب طاهره نیست زیرا دختر طاهره بعنوان نامزد سید عبدالهادی قبلاً مرحوم شده بوده است. همچنین از تاریخ سمندر روشن میشود که سید عبدالهادی بعدها با همسر دوم خود که دختر مرضیه، خواهر طاهره، و مؤمن بوده در عکا بحضور حضرت بهاءالله بار یافته است.

۱۵- روت. طاهره. ص ۵۱.

۱۶- Dawn Breakers. زیر نویس شماره ۲ صفحه ۸۱. عین عبارات انگلیسی چنین است : "Tahirih had two sons and one daughter, none of whom recognized the truth of the Cause."

۱۷- مکاتیب حضرت عبدالبهاء. جلد دوم، ص ۱۵۳.

۱۹- در کتاب "قرّة العین" که وسیله ازلیان و بمناسبت صدمین سال شهادت جناب طاهره انتشار یافته نیز فرزندان طاهره دو پسر و یک دختر تصریح شده است (ص ۲).

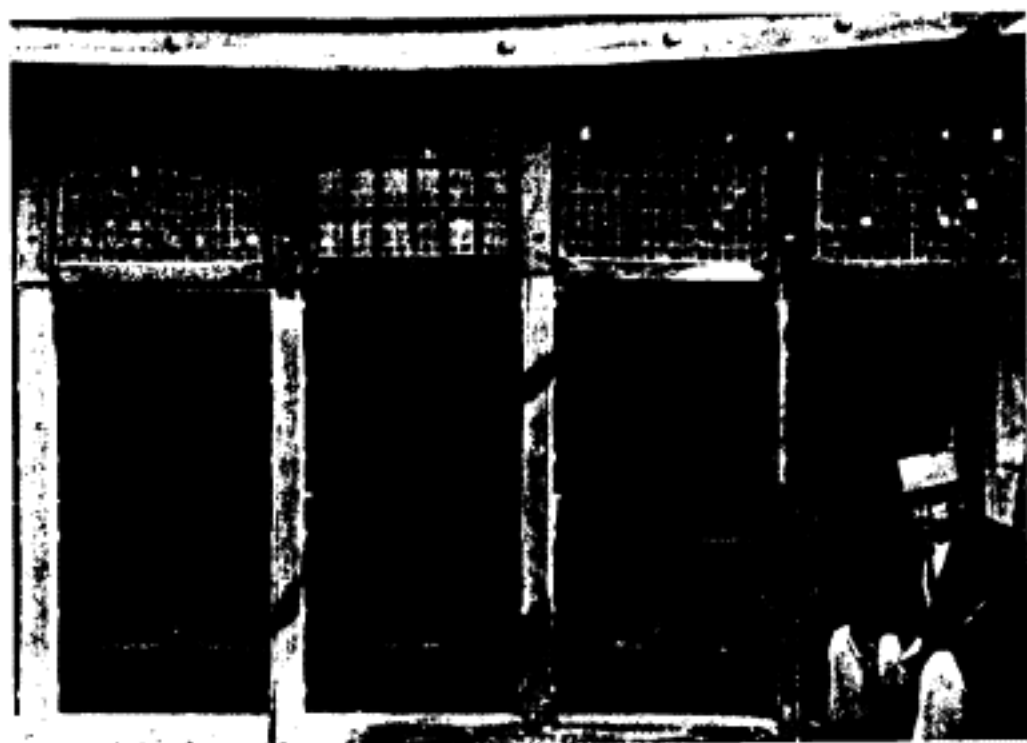
۲۰- لمحات اجتماعی. جلد دوم، ص ۱۵۳.

۲۱- روت. طاهره. ص ۵۱.

۲۲- کتاب قبسات از تألیفات میر محمد باقر معروف به میرداماد، داماد شاه عباس کبیر، است.

۲۳- افنان. چهار رساله تاریخی ... صص ۶۸-۶۹.

۲۴- نیکلای فرانسوی نیز در تاریخ خود " سید علی محمد معروف به باب" به اعتراف میرزا عبدالوهاب قزوینی برادر طاهره در خصوص فضل و کمال و احاطه بینظیر بانوی نامبرده اشاره کرده است (ترجمه فارسی تاریخ نیکلا ص ۲۸۹).



کتابخانه جناب طاهره در خانه پدری در قزوین

بخش پنجم

گرایش جناب طاهره به مکتب شیخیه

پیش از بیان چگونگی گرایش طاهره به مکتب شیخیه لازم است که تاریخ پیدایش و معتقدات این شاخه از مذهب شیعی اثناعشری باختصار کاویده شود. مؤسس مکتب شیخیه جناب شیخ احمد احسانی (۱۲۴۱-۱۱۶۶ هجری قمری برابر با ۱۸۲۵-۱۷۵۲ میلادی) است. شیخ در دهها کتاب از تألیفات خویش به تشریح عقائد جدید پرداخته و باب تازه‌ای در معارف اسلامی گشوده است. اصول دین به اعتقاد شیعی پنج است: توحید، نبوت، امامت، عدل و معاد. شیخ استدلال مینمود که عدل از صفات الهی است و صفات الهی بی شمار و درج صفات الهی در اصول دین مفهومی ندارد. معاد نیز از تعالیم قرآن شریف است. اعتقاد به نبوت رسول اکرم مستلزم اعتقاد به قرآن مجید و در نتیجه معاد است. لذا درج معاد در اصول دین ضروری نیست. شیخ به اصل دیگری بعنوان نایبیت امام اشاره مینمود و میفرمود که اصول دین چهار است: توحید، نبوت، امامت و نایبیت امام. در باب توحید عقیده داشت که تنها عرفان افعال و آثار حق میسر است و ممکن الوجود هرگز به عرفان ذات واجب الوجود (الوهیت) فائز نمیشود. حتی مظاهر الهیه نیز از عرفان ذات حق محروم‌اند. وی عقیده داشت که صفات حق غیر ذات‌اند. صفات حق قدیم‌اند و منفک از یکدیگر نیستند. بعقیده شیخ اعتقاد به وحدت وجود باوری بی پایه است و اتصال و ارتباط مادی میان خالق و مخلوق ممکن نیست. شیخ در فلسفه به اصالت ماهیت و وجود هر دو اعتقاد داشت حال آنکه دیگر اندیشمندان اسلامی یا به اصالت ماهیت و یا به اصالت وجود عقیده دارند. به عقیده شیخ عرفان ذات واجب الوجود ممکن نیست. لذا عرفان مظهر الهی همان عرفان

الوهیت است. رسول اکرم پیش از بعثت و ائمه نیز پیش از نیل به مقام امامت معصوم بوده‌اند. شیخ عقیده داشت که پس از پذیرش وجود الوهیت و عرفان دو مقام رسالت و امامت هر شیعی مؤمن صالح باید از مقام رکن رابع که واسط است میان امام و مؤمنین واقف شود. مقام رکن رابع که به حقیقت "شیعه کامل" است در هر عصر دون مقام امام است ولی در میان مؤمنان اعظم مقام است. رکن رابع باب امام است. شیخ نه اصولی بود و نه اخباری بل باعتباری جمع میان این دو عقیدت کرد. چون اخباریان به احادیث مقام رسالت و امامان عقیده فراوان داشت و لکن در ادراک این احادیث میزان عقل را دخالت بسیار می‌داد. در عرفان و تصوف نیز جمع میان طریقت و شریعت نمود. مشرب شیخ در باب قیامت با دیگر علمای شیعی عصر تفاوت داشت. از آثار او مستفاد میشود که قیامت در عالم مثال است. بعبارت دیگر قیامت با جسد مثالی است. عالم مثال یا عالم هورقلیا عالمی است میان عالم روح و عالم جسم. جسد هورقلیانی لطیف‌تر از جسم و غلیظ‌تر از روح است. به عقیده شیخ معراج رسول اکرم با جسد هورقلیانی بوده و قائم موعود نیز با همین جسد در غیبت بسر میبرد. البته شیخ با نهایت حکمت به بیان عقاید خود میپرداخت و ظاهراً با عقاید عامه شیعی موافقت مینمود. و لکن تعمق در آثار او مبین همه نکاتی است که معروض گردید. پس از صعود شیخ احمد احسانی شاگردش جناب سید کاظم رشتی (۱۲۵۹-۱۲۰۹ هجری قمری برابر ۱۸۴۳-۱۷۹۴ میلادی) بانتشار عقاید شیخ پرداخت و آثار ارزنده‌ای از خویش بیادگار گذاشت. جنابان شیخ و سید بشارات متعدده کتبی و شفاهی به ظهور حضرت باب و جمال ابهی^۱ داده‌اند و بحقیقت راه را برای ظهور موعود عالمیان گشوده‌اند. (۱)

با توجه به بداعت معارف شیخی و شادابی و طراوت این طریقه دینیته در آن زمان معلوم است که بانوی حساس و نابغه‌ای چون طاهره پس از آشنائی با مکتب شیخیه تا چه حد شادمان و مجذوب میگردد. از قرائن بر میآید که طاهره در نوزده سالگی شیخی میشود. البته این عجیب

بنظر میرسد. زیرا وی بحقیقت دانش پژوهی سخت کوش بوده است. چرا تا آن زمان با آثار جنابان شیخ و سید مانوس نگشته است معلوم نیست. با آنکه بستگان مادریش و از جمله دانش جناب ملا عبدالوهاب قزوینی و نیز عموی طاهره جناب حاج ملا محمد علی برغانی شیخی بوده اند وی سالها از مطالعه آثار شیخ و سید محروم بوده است. شاید علت اصلی آن مخالفت وحشتناک عمویش ملا محمدتقی و شوهرش ملا محمد با عقاید شیخیه بوده است. تفتیش عقاید در خاندان برغانی مانعی عظیم بشمار میرفت. پدر طاهره ملا محمد صالح نیز با عقاید شیخیه مخالفتی عجیب داشته و تا آنجا که ممکن بوده مانع نفوذ مکتب مذکور در بستگان خویش گشته است. بهر حال عموی دیگر طاهره جناب حاج ملا محمد علی از علماء برجسته شیخی بوده و لکن ظاهراً بخاطر مخالفت شدید برادران خود از هدایت طاهره می ترسیده است. اما سرانجام آنچه باید واقع شود رخ میدهد و طاهره به جماعت شیخیه می پیوندد. ملا جواد ولیانی پسرخاله طاهره نخستین کسی بود که وسائل گرایش طاهره را به مکتب شیخی فراهم نمود. البته این باصرار خود جناب طاهره بود. ملا جواد که از علماء و واعظان معروف شیخی در شهر قزوین بود بعدها به امر حضرت باب نیز مؤمن گشت و لکن بشرحی که خواهد آمد پس از وقوع بداء در حادثه کربلا از امر بدیع اعراض نمود. پیوستن طاهره به جماعت شیخیه تقریباً در سال ۱۲۵۳ هجری قمری (۱۸۳۷ میلادی) واقع گشت. جناب فاضل مازندرانی پس از تصریح بدان سال اشاره به لفظ "برغان" بعنوان تطبیق حروفی با عدد ۱۲۵۳ نموده است. (۲) شاید لفظ "برغان" مأخوذ از نوشته های خود جناب طاهره باشد. حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء داستان گرایش قلبی طاهره را به مکتب شیخی چنین نقل فرموده اند: "روزی جناب طاهره بخانه پسر خاله ملا جواد مهمان گشتند. در کتابخانه ملا جواد جزوه ای از تالیفات حضرت شیخ احمد احسانی یافت. جناب طاهره بیانات را بسیار پسندید و خواست که با خود بخانه برد ولی ملا جواد استیحاش مینماید که پدر شما حاجی ملا صالح دشمن نورین نیزین شیخ احمد و آقا سید کاظم است اگر استشمام نماید که نفحه ای از

گلشن معانی و رسائل آن دو بزرگوار بمشام شما رسیده قصد جان من نماید و شما را نیز مغضوب نماید. در جواب جناب طاهره میگوید که من مدتی بود تشنه این جام بودم و طالب این معانی و بیانات. شما از اینگونه تألیف هرچه دارید بدهید ولو پدر متغیر گردد. لهذا ملاجواد تألیف حضرت شیخ و حضرت سید را از برای او میفرستد. شبی جناب طاهره در کتابخانه نزد پدر رفته و از مطالب و مسائل شیخ مرحوم صحبت میدارد. بمجرد احساس که دختر از مطالب شیخ با خبر است زبان شتم میگذارد که میرزا جواد ترا گمراه نموده. در جواب میگوید که من از تألیف شیخ مرحوم این عالم ربّانی معانی نامتناهی استنباط نمودم و جمیع مضامین مستند به روایات از ائمه اطهار است. شما خود را عالم ربّانی مینامید و همچنین عموی محترم خود را فاضل و مظهر تقوای الهی میدانید و حال آنکه اثری از آن صفات مشهود نه. باری مدتی با پدر در مسائل قیامت و حشر و نشر و بعث و معراج و وهید و وعود و ظهور حضرت موعود مباحثه مینمود. ولی پدر از عدم برهان به سب و لعن میپرداخت. تا آنکه شبی جناب طاهره در اثبات مدعای خویش حدیثی از حضرت جعفر صادق علیه السلام روایت نمود. چون حدیث برهان مدعای او بود پدر بسخریه و استهزاء پرداخت. گفت ای پدر این بیان جعفر صادق علیه السلام است چگونه شما استیحاش نمودید و سخریه مینمائید. من بعد دیگر با پدر مذاکره و مجادله نمود. خفياً به حضرت سید مرحوم مکاتبه میکرد و در حلّ مسائل معضله الهیه مخابره مینمود. این بود که سید مرحوم لقب قرّة العین باو دادند و فرمودند به حقیقت مسائل شیخ مرحوم پی برده" (صص ۲۹۴-۲۹۲).

این بیانات مبارکه مفصلترین شرحی است که در خصوص چگونگی گرایش طاهره به مکتب شیخیه در دست است و نگارنده عین بیانات را درج نمود تا هیچ نکته‌ای از قلم نیافتد. بهرحال از بیان جناب ابوالفضائل در کتاب کشف الغطاء چنین مستفاد میشود که جناب طاهره در همان اوائل ازدواج با معارف شیخی آشنا شده است. قوله: "پس از تکمیل دروس بعقد مزاجت عموزاده خود ملا محمد... منعقد شد و در این اثنا بمطالعه کتب حضرت شیخ احسانی و حضرت سید رشتی قدس الله تربیتها منهمک شد و محبت آن طریقت در قلبش راسخ گشت" (ص ۹۲). چنانچه نظر جناب فاضل مازندرانی را در مورد سال گرایش

طاهره به مکتب شیخیه (۱۲۵۳ هجری قمری برابر ۱۸۳۷ میلادی) صواب بدانیم نظر جناب ابوالفضائل باید تعدیل گردد. زیرا بعید است که شخص هوشیار و مشتاقی چون جناب طاهره بیش از پنج سال آثار شیخ و سید را مطالعه نماید و سپس به جماعت شیخیه بپیوندد. شاید بهتر باشد بگوئیم عبارت "در این اثناء بمطالعه کتب حضرت شیخ احسانی و حضرت سید رشتی" در بیان جناب ابوالفضائل ناظر به مطالعات جناب طاهره در باب مکتب شیخیه بلافاصله پس از ازدواج نیست.

آنچه مسلم است لقب قرّة العین را جناب سید کاظم رشتی به جناب طاهره داده است. زیرا حضرت عبدالبهاء بدین نکته تصریح فرموده اند. (۳) حضرت ولی امرالله نیز باستناد بیان حضرت عبدالبهاء در چند موضع از آثارشان بدین موضوع اشاره فرموده اند. (۴) علت تأکید و تصریح این نکته اینست که برخی گفته اند ملامحمد صالح برغانی پدر طاهره همیشه او را قرّة عینی خطاب میکردند. (۵) لذا ممکن است این شبهه پیش آید که ملاصالح به دختر خویش لقب قرّة العین داده است. جناب طاهره رساله‌ای در اثبات عقاید جنابان شیخ و سید نوشت و بحضور سید ارسال داشت. جناب سید پس از مطالعه آن رساله نامه‌ای در کمال لطف و رقت به طاهره نگاشت و در آغاز نامه خطاب به وی نوشت "یا قرّة العین و روح الفؤاد". (۶) از آن پس بود که بانو امّ سلمه ابتداء در جماعت شیخیه و سپس نزد عموم به قرّة العین مشهور گشت. (۷) وسیله ارسال و وصول مکاتیب جناب طاهره و جناب سید رشتی غالباً جناب ملامحمد علی برغانی، عموی طاهره، بوده است. (۸)

اما اینکه جناب طاهره با جناب سید کاظم رشتی ملاقات کرده است یا خیر موضوعی است که باید دقیقاً کاویده شود. برخی گفته اند که طاهره پس از ازدواج با ملامحمد در سال ۱۲۴۴ هجری قمری موافق ۱۸۲۸ میلادی همراه وی به کربلا رفته و سیزده سال در آنجا مقیم بوده است. (۹) با پذیرش این نظر باید بگوئیم که طاهره پیش از دوازده سالگی در قزوین به جماعت شیخیه پیوسته است که منطقی بنظر نمیرسد. اگر بگوئیم طاهره سالها بعد در کربلا شیخی گشته است نیز با

بیان صریح حضرت عبدالبهاء معارضت دارد. بهرحال بسیاری از وقایع نگاران ملاقات جناب طاهره و جناب سید را در کربلا قطعی دانسته‌اند. در کتاب "قرّة العین" که وسیله ازیان و بمناسبت صدمین سال شهادت جناب طاهره انتشار یافته چنین آمده است: "... (طاهره) اواخر عمر سید رشتی را درک کرده و بخوشه چینی از خرمن فضائل آن استاد پرداخت و از جانب سید به قرّة العین ملقب گردید و پس از تکمیل مطالعات خود و در گذشت سید مجلس درسی در کربلا ایجاد نموده و برای عده کثیری از طلاب از پس پرده تدریس می‌کرد. و باین ترتیب آوازه فضل و دانشش در کربلا نیز پیچید" (صفحه ۳). مؤلف کتاب "قرّة العین" عزیمت طاهره را به کربلا مدتی (نه طولانی) پس از پیوستن او به جماعت شیخیه دانسته (ص ۲) و همانگونه که قبلاً نقل گردید (ص ۳) این سفر را در "اواخر عمر سید رشتی" تصریح کرده است. نیکلای فرانسوی در باب ملاقات طاهره و سید رشتی مینویسد: "طاهره) بعدها به کربلا مسافرت کرد و در مجالس درس سید کاظم رشتی حاضر میشد و با تعشق افکار استاد را قبول کرد" (ص ۲۸۹ از ترجمه فارسی تاریخ نیکلا). دکتر علی‌الوردی نیز همین عقیده را دارد. (۱۰) مؤلف لغت نامه دهخدا نیز ذیل "طاهره" عقیده دارد که نامبرده با جناب سید کاظم رشتی در کربلا ملاقات کرده است. (۱۱) جناب سمندر در شرح حیات طاهره مینویسد که: "آم سلمه خانم بعد از اینکه از تحصیل علمی که در قزوین ممکن بوده فارغ میشود قناعت به آن ننموده بصد رفتن کربلا و نجف و تکمیل تحصیل در آنجا میشود. عمش حاجی ملا علی مرحوم به ایشان می‌گوید خوب است تحصیل و تکمیل خود را در کربلا در محضر جناب حاجی سید کاظم شهیر رشتی قرار بدهید که ممتاز است در میان علماء.. ام سلمه خانم چندان اهمّیت نداده بدو با علمای بزرگی که در آن زمان بوده‌اند ملاقات و رسیدگی مینماید. اخیراً بخدمت سید رشتی میرسد و حالات و معلومات او را من کلّ الجهات ممتاز دیده تحصیل خود را در خدمت ایشان قرار میدهد. در ضمن تحصیل نظر بذهن و ذکاء و حدّث بصیرت و فطانت و دهانی که داشته جناب سید ایشان را در خطابات

خود قرّة العین خطاب میفرمایند و به قرّة العین ملقبه میشوند. بعد از تحصیل و تکمیل، حین مراجعت و امتحان وقتی که علماء اوراق و اجوبه امتحانیه او را ملاحظه مینمایند میگویند هر چند الحقّ و الانصاف در مقام علم و فضل از دیگران اعلم و افقه هستید ولكن مرسوم نیست که بطایفه انائیه اجازه اجتهاد داده شود. خلاصه بعد از مراجعت، امّ سلمه خانم ملقبه به قرّة العین را به پسر عمّش ملاّ محمّد امام جمعه پسر حاجی ملاّ تقی ... تزویج مینمایند... تا اینکه قریب به سنه ستین ثانیاً این دو خواهر بزیارت عتبات عالیات مشرف میشوند و غالباً منزلشان در بیت مبارک حضرت سید رشتی علیه سلام الله بوده و رتق و فتق امور بیت با اجازه صاحب بیت بیشتر با جناب قرّة العین بوده. جناب سید در این بین صعود بعالم بقاء مینمایند. (۱۲) دانشمند رحمانی جناب فاضل مازندرانی در مجلّد سوم ظهور الحقّ ضمن بیان احوال جناب طاهره از قول جناب آقا محمّد جواد عموجان فرهادی نقل میکند که: "جناب طاء (طاهره) یکی در زمان سید بجهت تحصیل به کربلا تشریف برده بودند و مراجعت نمودند ثانیاً در عتبات بودند که سید صعود فرمود. چند ماه بعد از صعود سید امر حضرت نقطه اشتهار پیدا نمود. جناب طاهره در عتبات ایمان آوردند و واقعه محرّم بعداً اتفاق افتاد" (زیرنویس ص ۳۱۲). جناب محمّدعلی ملک خسروی نیز در مجلّد سوم تاریخ شهدای امر، صفحه (۱۳۴) باستناد قول عموجان فرهادی به سفر نخست طاهره به کربلا اشاره کرده است. باید توجه داشت که جناب فاضل مازندرانی در متن کتاب ظهور الحقّ ذکری از سفر نخستین طاهره به کربلا نکرده است. جناب ابوالفضائل در کتاب کشف الغطاء مینویسد: "امّ سلمه بخانه پدر رجعت نمود و از پدر اذن توجه به کربلا و تکمیل دروس خود طلبید و در کربلا حوزه درسی تشکیل نمود و حضرت سید رشتی قدس الله تربته کتباً و لساناً او را به لقب قرّة العین مخاطب ساخت و او باین لقب مشتهر شد" (ص ۹۳). بهرحال غالب وقایع نگاران بتصریح یا بتلویح به ملاقات طاهره و سید رشتی در کربلا اشاره کرده اند. حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح ضمن

توصیف کمالات جناب طاهره میفرمایند: "در فنون شتی ماهره بود و در نطق و بیان مخیر عقول و افکار فحول اساتذہ. در تفسیر و حدیث، کتاب مبین بود و در مطالب شیخ جلیل احسانی آیت عظیم. در عتبات عالیات اقتباس مسائل الهی از مصباح کاظمی کرده" (ص ۳۲). از عبارت اخیر بیان مبارک با توجه به نظر غالب وقایع نگاران شاید اینگونه استنباط شود که طاهره مدتی در کربلا در محضر جناب سید رشتی تلمذ نموده است. ولکن پس از مراجعه به دیگر بیانات حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله و تاریخ نبیل زرنندی محرز میشود که جناب طاهره بملاقات سید رشتی نائل نگردیده است. نبیل زرنندی تصریح میکند که جناب طاهره هنگامی به کربلا رسید که سید رشتی در گذشته بود. (۱۳) نظر نبیل زرنندی بحقیقت مطابق است با بیان حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرۃ الوفاء آنجا که ضمن بیان احوال طاهره میفرمایند: "باری جناب طاهره بجوش و خروش آمد و بجهت تشرف بحضور حاجی سید کاظم رشتی توجه به کربلا نمود ولی قبل از وصول به ده روز پیش حضرت سید صعود بملا اعلی نمود. لهذا ملاقات تحقق نیافت" (ص ۲۹۴). عبارت "لهذا ملاقات تحقق نیافت" با توجه به ترجمه حضرت ولی امرالله، از عبارت مذکور، (۱۴) بحقیقت گویای آنست که جناب طاهره با جناب سید هیچگاه ملاقات نکرده است. عبارت "باری جناب طاهره بجوش و خروش آمد" نیز میرساند که طاهره برای نخستین بار عازم ملاقات سید بوده نه آنکه قبلاً سیزده سال در کربلا در محضر سید افتخار تلمذ داشته است. اگر جناب طاهره بملاقات سید رشتی نائل گشته بود یقیناً حضرت عبدالبهاء ضمن بیان احوال او در تذکرۃ الوفاء تصریح میفرمود. به سفر نخست طاهره به کربلا حتی اشاره نفرموده اند. حضرت ولی امرالله نیز در کتاب *God Passes By* و حواشی ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل زرنندی در این باب ذکری نفرموده و چنانکه شیوه مبارک بوده حد اقل قول تاریخ نگاری را نقل نکرده اند. با توجه به آنچه معروض آمد مراد از بیان حضرت عبدالبهاء "در عتبات عالیات اقتباس مسائل الهی از مصباح کاظمی کرده" باید اصولاً استفاده طاهره از آثار کثیر جناب سید رشتی خصوصاً در کربلا باشد که هنوز

غالباً بطبع نرسیده و در قزوین در اختیار نامبرده نبوده است. این نکته از کتاب جناب مارثا روت نیز بخوبی مستفاد میشود. (۱۵) بهرحال راه برای پژوهشگران آتی باز است و چنانچه مدارک قاطعی در باب سفر نخست طاهره به کربلا و ملاقات با جناب سید کاظم رشتی پیدا نمایند قول پژوهنده حاضر باید تعدیل شود. ولکن مجدداً تأکید میشود که امکان صحّت روایت سفر نخست طاهره به کربلا نزدیک به صفر است. زیرا اگر طاهره سالها در کربلا اقامت داشته و از محضر سید رشتی استفاده مینموده با احتمال قوی به حضور حضرت باب نیز رسیده چنانکه برخی از نویسندگان این گمان کرده‌اند. (۱۶) اما میدانیم که نصوص مبارکه ملاقات حضرت باب و جناب طاهره را تأیید نکرده‌اند و بیان حضرت ولی‌امرالله در این مورد صریح است. (۱۷)

زیر نویس بخش پنجم گرایش جناب طاهره به مکتب شیخیه

- ۱- برای آگاهی بیشتر از تاریخ و عقاید شیخیه از جمله رجوع فرمایند به کتاب "حضرت باب" تألیف نگارنده سطور، صص ۱۳۳-۱۰۴ و منابع مذکوره مربوطه در آن.
- ۲- ظهور الحق. جلد سوم، ص ۳۱۲.
- ۳- تذکرة الوفاء. ص ۳۹۴.
- ۴- از جمله در کتاب God Passes By (ص ۷) میفرمایند:
"And Surnamed Qurratul-Ayn(Solace of the eyes) by Siyyid Kazem her Teacher."
- و ملقب به قرّة العین (آرامش چشم) وسیله سید کاظم معلمش (مفاد بیان حضرت ولی امرالله).
- ۵- فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، ص ۳۱۱.
- ۶- نبیل زرندی. مطالع الانوار. ص ۷۰.
- ۷- جناب فاضل مازندرانی موضوع رساله جناب طاهره را به توصیه جناب سید کاظم رشتی اثبات عظمت و عصمت جناب شیخ احمد احسانی تصریح میکند. ظهور الحق. جلد سوم، ص ۳۱۲.
- ۸- رجوع فرمایند به کتاب "طاهره" جناب مارثا روت، ص ۵۴.
- ۹- رجوع فرمایند به:

Amanat. Resurrection and Renewal. p. 279.

- ۱۰- لمعات اجتماعیّه. جلد دوم، صص ۱۵۴-۱۵۳.
- ۱۱- جلد سی و دوم، ص ۱۰۹.
- ۱۲- تاریخ سمندر. صص ۳۴۶-۳۴۴.
- ۱۳- مطالع الانوار. صص ۲۶۱-۲۶۰.
- ۱۴- Dawn Breakers. زیر نویس شماره ۲ از صفحه ۸۱. عین عبارات حضرت ولی امرالله که بحقیقت ترجمه بیان حضرت عبدالبهاء

است این است:

From Qazvin she left for Karbala hoping meet Siyyid Kazim, but arrived too late, the Siyyid having passed away ten days before her arrival.

۱۵- رجوع فرمایند به کتاب " طاهره " ص ۵۶.

۱۶- از جمله رجوع فرمایند به: ناطق هما. ایران در راه یابی فرهنگی. ص ۶۳. عین عبارت نویسنده چنین است: " چه بسا باب و طاهره، قرّة العین، یکدیگر را در این دوره دیده باشند. در این باره حتی میتوان یقین داشت". البته نویسنده مذکور باشتباه بسکونت حضرت باب در سال ۱۸۴۳ در بیت سید کاظم رشتی اشاره کرده است.

۱۷- عین بیان حضرت ولی امرالله در خصوص عدم ملاقات حضرت باب و جناب طاهره چنین است:

" . . . who, unlike her fellow-disciples, never attained the presence of the Bab " (God Passes By p. 7.)

بخش ششم

سفر جناب طاهره به کربلا

جناب طاهره پس از پذیرش آرمانهای مکتب شیخی شب و روز بمطالعه آثار جناب شیخ احمد احسانی و جناب سید کاظم رشتی مشغول گشت و در اندک زمان بر معارف مکتب مذکور تسلط یافت. مکاتبات نامبرده با جناب سید کاظم و تشویقات مستمر سید و نیز جناب ملامحمدعلی برغانی، عموی طاهره، او را بجوش و خروش آورد و آهنگ ملاقات مرشد و استاد خود نمود. در آن اوقات مرضیه خواهر طاهره و شوهرش جناب ملامحمدعلی قزوینی، پسر دانی جناب طاهره و فرزند ملا عبدالوهاب قزوینی، که هر دو شیخی بودند قصد عزیمت به کربلا داشتند. لذا طاهره اغتنام فرصت کرده تصمیم به همراهی با آنان گرفت. با اذن پدر فرزندان خود را به شوهرش ملا محمد سپرد و عازم کربلا گردید (۱۲۵۹ هجری قمری برابر با ۱۸۴۳ میلادی). طاهره ده روز پس از صعود جناب سید کاظم رشتی به کربلا ورود نمود. هنگامه‌ای بود. اصحاب سید در عزای در گذشت استاد خویش واقعاً داغدار بودند. تنی چند از اصحاب آن بزرگوار نیز با این اندیشه که ریاستی برای خویش فراهم نمایند دعوی وصایت سید داشتند. میرزا محیط کرمانی مدعی نظارت بر اموال جناب سید پس از در گذشت آن جناب بود. (۱) وی مردی بسیار باریک و بی اندازه بلند بود. مدتی داعیه رهبری شیخیه و وصایت سید داشت ولی سرانجام به حاج محمد کریم خان کرمانی پیوست. حضرت باب در مکه امر جدید را به میرزا محیط ابلاغ فرمودند. صحیفه بین الحرمین صادر از قلم حضرت باب در پاسخ پرسشهای اوست. نامبرده در ایام بطون (فاصله میان شهادت حضرت باب و اظهار امر

جمال‌ابهی^۱ در باغ رضوان) به تظاهر اقدام به تلافی مافات و قصد تشرّف بحضور حضرت بهاء‌الله نمود ولکن بنوعی که او میخواست در ساحت مبارک مقبول نگشت و اجازه تشرّف ندادند و میرزا محیط چندی بعد در نهایت خسران در گذشت. میرزا حسن گوهر نیز بگفته ابن کربلانی (از بابیان اولیه) مدّعی بود که از سوی سید برای اجرای وصیت نامه او منصوب گردیده است. (۲) میرزا حسن مردی بسیار فربه بود و با آنکه میدانست شخص ظاهر پس از سیدرشتی باید از عیوب جسمانی مبرا باشد (بتصریح خود سید) با وجود این ادّعای جانشینی سید نیز داشت. باستاناد نوشته ابن کربلانی (۳) در سال ۱۲۶۳ هجری قمری (۱۸۴۷ میلادی) هنوز دو تن از علماء شیخی، شیخ احمد مشکور نجفی و شیخ راضی قصیر از تابعان میرزا حسن گوهر بوده‌اند. جناب ملا حسین بشرونی با میرزا محیط کرمانی و ملا حسن گوهر مذاکرات مفصل نمود و نصایح جناب سید رشتی را بیاد آنان آورد و از نامبردگان خواست که همراه وی برای یافتن حضرت موعود عازم سفر شوند ولکن هر دو امتناع نمودند و عاقبت با کمال خسران از جهان چشم بریستند. زوجه جناب سید کاظم رشتی، که اصلاً شیرازی بود، خیلی زود به جناب طاهره ارادت کامل یافت و خانه و کتابخانه سید مرحوم یعنی دیوان الرشتی (۴) را در اختیار وی گذاشت. (۵) طاهره در خانه سید مستقر گشت و بساط تدریس آراست. حوزه درس طاهره بوجود گروهی از مردان و زنان خصوصاً بزرگان علماء عراق و ایران مزین گشت که از میان آنان شیخ محمّد شبل بغدادی، شیخ صالح کریمی، آقا سید احمد یزدی، سید محمّد بایکانی، (۶) شیخ سلطان کربلانی و ملا ابراهیم محلّاتی را توان نام برد. (۷) غالب این نفوس که به وفور علم و تقوی شهرت داشتند جناب طاهره را نقطه علمیه الهیه پس از سید رشتی دانسته و اطاعتش را فرض شمردند.

جناب شیخ محمّد شبل بغدادی از علماء شیعی اثناعشری و از شاگردان برجسته جناب سید رشتی و نماینده او در جامعه شیخی بغداد بود. هنگام مسجونیت جناب ملا علی بسطامی در زندان بغداد چند بار

بحضور وی رسید و بامر بدیع مؤمن گشت و ما به احوال وی و فرزندش آقامحمد مصطفیٰ قبلاً اشاره کرده‌ایم و در صفحات بعد نیز اشاره خواهیم نمود. جناب شیخ صالح کریمی نیز بشرحی که خواهد آمد در واقعه قتل عموی طاهره در مظان اتهام قرار گرفت و بدون گناه مقتول و شهید گشت. و ما شرح شهادت آن مظلوم را در صفحات آینده بیان خواهیم نمود. شیخ صالح اصلاً عرب بود و وسیله جناب طاهره فائز بایمان گشت. جناب آقا سید احمد یزدی از فضلاء شیخی و از شاگردان جناب سید کاظم رشتی بود و وسیله جناب ملا علی بسطامی فائز بایمان گشت. نامبرده باتفاق فرزند خردسالش چند سال بعد در حوادث قلعه طبرسی بشهادت رسید. و ما به احوال سید احمد در مواضع دیگر این پژوهش اشاره خواهیم کرد. جناب سید حسین کاتب یزدی، ملقب به عزیز، فرزند جناب سید احمد است. اجداد جناب شیخ سلطان کربلانی از علماء و بزرگان کربلا بودند. نامبرده نیز از دانشمندان زمان خود و از شاگردان فداکار و مقرب جناب سیدکاظم رشتی بود و در کربلا مؤدّه ظهور از جناب طاهره شنید و مؤمن گشت. دختر شیخ سلطان بعداً حرم جناب میرزا موسیٰ کلیم برادر جمال اقدس ابهی گردید. جناب ملا ابراهیم محلاتی نیز از شاگردان شیخ و سید بود و وسیله جناب ملاعلی بسطامی به امر بدیع مؤمن گشت و چند سال بعد در حادثه قتل عموی طاهره بشهادت رسید. باورود جناب آخوند ملا محمد حسین بشرونی، معروف در تاریخ امر مبارک به ملا حسین، (۸) از شاگردان برجسته و شجاع جناب سید کاظم رشتی به کربلا این موضوع مطرح گشت که جناب سید در اواخر حیات در خصوص جانشین خود و اصولاً ظهور موعود چه فرموده است. شاگردان مخلص و با وفای سید همگی مذکور داشتند که جناب سید بارها توصیه فرمود که پس از صعودش در اطراف پراکنده گردند و در جستجوی موعود عظیم تلاش نمایند. جناب ملا حسین خطاب به شاگردان سید فرمود پس چرا همگی در کربلا مانده‌اید و تا کنون پراکنده نگشته‌اید. هشدار ملا حسین همه را بهیجان آورد و غالب شاگردان سید برای یافتن موعود عازم دیار دیگر گشتند.

زیر نویس بخش ششم سفر جناب طاهره به کربلا

- ۱- رجوع فرمایند به رساله ابن کربلانی (فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم) ص ۵۱۰.
- ۲- عیناً مأخذ بالا.
- ۳- مأخذ بالا. ص ۵۰۸.
- ۴- دیوان الرشتی سالها بر قرار بود تا آنکه پس از قتل سید قاسم نوه جناب سید کاظم رشتی در سال ۱۳۶۰ هجری قمری (۱۹۴۱ میلادی) منحل گردید.
- ۵- خانم دکتر نهال تجدد در کتاب "آلبوم آخرین معجزات Le Dernier Album Des Miracles" به بیان احوال "گوهر" خواهر زاده جناب سید کاظم رشتی میپردازد که در کربلا پروانه وار در حول وجود طاهره میگردیده و بعداً به امر جدید مؤمن شده است. مؤلف مینویسد که گوهر با طاهره به ایران نیز رفته و شاهد حوادث متعدده بوده و هنگامی که او را برای اعدام می برده اند وسیله اعوان یکی از شاهزادگان نجات یافته ولی پس از واقعه رمی شاه در خانه کلانتر زندانی شده و مجدداً وسیله شاهزاده رها گشته و به کربلا رفته و در آنجا بر اثر ابتلاء به وبا در گذشته است. رجوع فرمایند به نوشته خانم باهره راسخ در نشریه پیام بهانی شماره ۱۹۵، فوریه ۱۹۹۶، صص ۵۳-۵۵.
- ۶- اهل "بایک" از قراء تربت حیدریه.
- ۷- گلپایگانی ابوالفضل. کشف الغطاء. ص ۹۳.
- ۸- برای آگاهی از احوال جناب ملاحسین بشرونی از جمله رجوع فرمایند به:
الف - ملا حسین، تألیف جناب روح الله مهرباخانی.
ب - کتاب "حضرت باب" تألیف نگارنده سطور، صص ۴۷۰-۴۶۵.

بخش هفتم

ایمان جناب طاهره و قیام بانتشار امر بدیع

برخی از شاگردان جناب سید با توجه به قرائن و امارات موجود در آیات قرآن شریف و روایات رسول اکرم و ائمه اطهار و اشارت خود سید برای یافتن موعود عازم اقلیم فارس گشتند. از جمله آیات قرآن شریف که به اقلیم و مردم فارس اشارت دارد آیه مبارکه زیر است: "و ان تتولوا یتسبدل قوماً غیرکم ثم یکونوا امثالکم". (۱) در این آیه خطاب به اعراب از مسلمین میفرماید که اگر روی بگردانید یعنی از حق اعراض کنید و یا آن چنانکه باید و شاید احکام الهی را بمنصه عمل نرسانید خداوند قوم دیگری را جایگزین شما خواهد نمود و آنها چون شما صاحب شریعت مستقله خواهند گشت. همه مفسران اسلامی مراد از "قوم دیگر" را مردم فارس دانسته‌اند. زیرا رسول اکرم پس از نزول این آیه مبارکه در پاسخ نفوسی که از قوم دیگر سؤال نمودند به سلمان فارسی اشاره نموده فرمودند مراد قوم این مردند. (۲) روایات چندی در کتب حدیث در باب تولد قائم موعود در فارس ملاحظه می‌گردد که اشهر آنها روایت "وقیل یولد فی الفرس" است. (۳) (گفته شده که قائم در فارس متولد میشود). از جمله نفوسی که راهی فارس گردیدند جناب ملا محمدعلی قزوینی پسر دانی و شوهر خواهر طاهره بود که عازم شیراز گشت تا شاید رانحه معطره بمشامش رسد و بحضور موعود عالمیان شرفیاب شود. طاهره سخت به ملا محمدعلی اعتماد داشت و مطمئن بود که وی با نهایت خلوص در پی محبوب خویش است و عوامل فریبای جهان خاک او را از مقصد شریفش باز نخواهد داشت. لذا عریضه‌ای بحضور موعود تقدیم نمود و آن را به ملا محمدعلی سپرد تا چون به محضر شریف

صاحب الزمان شرفیاب شود بساحت مبارکش دهد. ملاّ محمّدعلی به شیراز رفت و وسیله ملاّ حسین بشرونی بحضور مبارک حضرت باب شرفیاب گردید و افتخار ایمان یافت. هنوز از تاریخ اظهار امر حضرت باب دو ماه نگذشته بود که عریضه طاهره به لحاظ انورشان رسید و بلافاصله او را از حروف حیّ محسوب فرمودند. (۴) ملاّ محمّدعلی فوراً مراتب را باطلاع طاهره رسانید و این منقبت عظمی را به وی ابلاغ داشت. موضوع ایمان اولیّه طاهره برای برخی از پژوهشگران مبهم بنظر میرسد. دکتر علی‌الوردی مینویسد که حضرت باب در شیراز بودند و قرّة العین در کربلا. چگونه میتوان تصوّر کرد که بی هیچ اتصال وی به باب مؤمن شده باشد. (۵) جناب ابوالفضائل در کتاب کشف الغطاء کیفیت تصدیق جناب طاهره را بدین ترتیب بیان نموده و از ایمان اولیّه او یادی نکرده است: "در این اثناء سنه هزار و دوست و شصت (۱۲۶۰) در رسید و ید تقدیر نقشه عجیب تازه‌ای بر صفحه تاریخ کشید. جناب ملاّ علی بسطامی به عراق وارد شد و خبر مشرف شدن به معرفت باب را ذکر نمود و ذکر ظهور و آثار مبارکش را منتشر فرمود. از جمله کسانی که از زیارت آثار نقطه اولی یکباره دل از دست دادند و فریفته بیانات مبارکه‌اش شدند قرّة العین بود که پس از مطالعه آثار و اطلاع بر اسرار بر حقیقت ظهور تصدیق نمود و در مجالس دروس بر ماسبق خطّ بطلان کشید. پرده برداشت و همت بر نشر آثار تازه گماشت. مجالس درس و بحث را به محافل تبلیغ و دعوت مبدل نمود." (ص ۹۴). اما از آنچه جناب نبیل زرنندی نوشته است روشن میشود که ایمان اولیّه طاهره ماهها پیش از زیارت آثار مبارکه حضرت باب و از جمله قیوم الاسماء بوده است. (۶) نظر نبیل زرنندی مورد تأیید حضرت ولی‌امراالله است. حضرتشان در کتاب *God Passes By* (صص ۷ و ۷۳) به ایمان جناب طاهره پیش از تکمیل حروف حیّ در شیراز اشاره فرموده‌اند. زیرا آخرین نفسی که از حروف حیّ مؤمن به حضرت باب گشت جناب قدّوس بود و با ایمان وی واحد اول بیان تکمیل گشت. باستناد بیان حضرت ولی‌امراالله که البتّه خود به بیان مبارک حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء

(ص ۲۹۵) مستند است نخستین تماس و اتصال طاهره با امر بدیع، عبارت دیگر ایمان اولیّه طاهره، بر اثر استمرار در ادعیّه و مشاهده رویاء حاصل گردیده است. ایمان او از لحاظ عامل زمان یقیناً پیش از ایمان جناب قدّوس و در ماه دوّم پس از ظهور مبارک حضرت باب بوده است. با توجه به آنچه معروض افتاد طاهره پس از زیارت کتاب مبارک قیوم الاسماء باوج ایمان و یا بمرحله ایقان رسیده است. آنچه جناب ابوالفضائل در باب تصدیق طاهره مینویسد به مرحله ایقان او راجع است. نه ایمان اولیّه که بر اثر تداوم در دعا و ملاحظه رویاء بوده است. حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء داستان ایقان طاهره را در باب حقیّت امر جدید اینگونه توضیح فرموده اند: *اَمَّا سَيِّدٌ مَرْحُومٌ پِشِ اَز عَرُوجِ، تَلَامُذَّةٌ خَویْشِ رَا بَشَارَتِ بَظُهُورِ مَوْعُودِ مِیْدَادَنَدِ و مِیْفَرْمُودَنَدِ بَرُویْدِ و آفَایِ خَویْشِ رَا تَحْرِیّی نَمَایْدِ. اَز اَجَلَّةِ تَلَامُذَّةِ اِیْشَانِ رَفْتَنَدِ و دَر مَسْجِدِ کُوفِه مَعْتَكِفِ گُشْتَنَدِ و بَه رِیَاضَتِ مَشْغُولِ شَدَنَدِ و بَعْضِی دَر کَرَبَلَا مَتَرَصَّدِ بُودَنَدِ. اَز جَمَلِه جَنَابِ طَاهِرِه رُوزِ بَصِیَامِ و رِیَاضَاتِ و شَبِ بَه تَجَهُّدِ و مَنَاجَاتِ مَشْغُولِ بُودِ. تَا آنْکِه شَبِی دَر وَقْتِ سَحَرِ سَرِ بَبَایِنِ نَهَادِه اَز اِیْنِ جِهَانِ بِیْ خَبرِ شُدِ و رُویْایِ صَادِقِه دِیْدِ. دَر رُویْاءِ مَلاَحِظِه نَمُودِ کِه سَیِّدِ جَوَانیِ عِمَامَةُ سَبْزِ بَرِ سَرِ و عِبَایِ سِیَاهِ دَر بَرِ دَارَدِ. پَایِ مَبَارِکَشِ اَز زَمِیْنِ مَرْتَفَعِ اسْتِ. دَر اَوْجِ هَوَا اِیْسْتَادِه و نَمَازِ مِیْگِذَارَدِ دَر قِنُوتِ آیَاتِی تَلَاوَتِ مِیْنَمَایْدِ. جَنَابِ طَاهِرِه یَکِ اَیّه اَز اَن آیَاتِ رَا حَفْظِ مِیْنَمَایْدِ و دَر کِتَابِجَةُ خَویْشِ مِیْنِگَارَدِ. چُونِ حَضْرَتِ اَعْلَیّی ظُهُورِ فَرْمُودَنَدِ و نَخَسْتِیْنِ کِتَابِ اَحْسَنِ الْقَصَصِ مَنْتَشَرِ شَدِ رُوزِی دَر جَزْوَةُ اَحْسَنِ الْقَصَصِ جَنَابِ طَاهِرِه مَلاَحِظِه مِیْنَمُودِ اَن آیَةُ مَحْضُوظِه رَا اَنجَا یَافْتِ. فُوراً بَشِکْرَانِه پَرْدَاخْتِ و بَه سَجُودِ اِفْتَادِ و یَقِیْنِ نَمُودِ کِه اِیْنِ ظُهُورِ حَقِّ اسْتِ* (صص ۲۹۵-۲۹۴).*

طاهره پس از وصول بمرحله ایقان عاشقانه به انتشار امر بدیع قیام نمود. مؤدّه ظهور به همگان داد. احدی جرأت مقاومت در برابر وی نداشت. رودخانه عظیمی بود که به بحر معارف ظهور بدیع پیوسته بود. امواج بحر بیانش دشمنان امر جدید را مرعوب و مخلصان و نیکدلان را به وادی ایمان و ایقان هدایت مینمود. طاهره به ترجمه کتاب قیوم الاسماء پرداخت. هر روز آن کتاب را در مدرس خویش تفسیر و تدریس مینمود.

نخستین نفسی که در میان نسوان ساکن کربلا افتخار ایمان یافت زوجه شیرازی جناب سید کاظم رشتی بود. به همت جناب ملاعلی بسطامی نه تنها جناب طاهره به زیارت قیوم الاسام فائز گشت اصحاب دیگر نیز این افتخار یافتند. غالب بایمان کربلا بر اثر تلاش مداوم جنابان بسطامی و طاهره فائز به ایمان گشته بودند و امرالله در عتبات عالیات شهرت و عظمت مخصوص یافته بود. طاهره و اصحاب بزرگوار در نهایت خضوع به عبادت میپرداختند و بفرموده حضرت عبدالجبار : **«حَتَّىٰ از مستحبات چیزی فرو نمی گذاشتند.»** (۷) گروهی از علماء ساکن کربلا چون گذشته در مدرس او حضور می یافتند و از پس پرده از محضرش استفاده مینمودند. طاهره امر جدید را جهراً بدانان ابلاغ مینمود. جناب ابوالفضائل در کتاب کشف الغطاء مینویسد که: **«... قرّة العین در مجلس درس نزد تلامذه نقاب نمی پوشید و مکشوف الوجه در مجلس درس جالس میشد ولکن در مجالس آخری و حضور سائر علماء از پشت پرده با آنها تکلم مینمود و جمعی از علماء این نپوشیدن نقاب را کشف حجاب دانستند و آنرا خرق اجماع و مخالف احکام اسلام شمردند. جمعی دیگر از علماء بحکم وجه و کفّین عورت نیست و ستر آن واجب نه چنانکه در امتهات مؤمنین در احادیث وارد است که در اسفار حج در مصاحبت حضرت خاتم الانبیاء علیه التّحیة و الثّناء در حین طواف بیت با آن همه ازدحام و جمعیت روی و دو کف ایشان مکشوف بود محذوری بر این کار مترتب نمی یافتند»** (ص ۹۷). جمعی از نسوان نیز از محضر طاهره استفاده می نمودند که از جمله آنان مادر و خواهر جناب ملاحسین بشرونی بودند. خواهر جناب ملا حسین بی بی کوچک ملقب به ورقه الفردوس سبب شد که خورشید بیگم ملقب به شمس الضحی (حرم جناب آقا میرزا هادی نهری) به محضر طاهره راه یابد و به اوج ایقان رسد. این نسوان محترمه همراه جناب طاهره به نشر نفحات الهیه اشتغال یافتند. جناب طاهره با نهایت شجاعت و با کمال فصاحت و بلاغت به اثبات حقانیت حضرت باب مألوف بود. در روز اول محرم بجای اجراء مراسم عزاداری شهادت حضرت امام حسین، تولّد حضرت

باب را جشن گرفت و تجلیل نمود. (۸) جناب سمندر در تاریخ خویش مینویسد: "... و ماه محرمی پیش میآید و چنانکه معمول بوده همه ساله در خانه مرحوم سید روضه خوانی میشده، جناب قرّة العین و همشیره شان بملاحظه اینکه حضرت نقطه اولی در شب اول محرم تولّد شده اند حنا استعمال نموده و البسه رنگین پوشیده و قهوه و قلیان را که در آثار حضرت اعلیٰ مکروه و مذموم و منہی بوده در مجلس نهی میفرمایند. دیگر معلوم است که از انتشار این گفتار و رفتار در محضر علماء اغیار چه قیامت و محشری پدیدار میگردد" (صص ۳۴۶-۳۴۷). این بود که اهل غرض بهانه بدست آوردند و حکومت و عوام مردم را علیه آن جناب تحریک نمودند.

زیر نویس بخش هفتم ایمان جناب طاهره و قیام بانتشار امر بدیع

۱- سورة محمد آیه ۲۸.

۲- در حاشیه قرآن شریف بخط نویسنده مشهور طاهرخوشنویس تبریزی که از روی قرآن سلطانی نوشته شده است ذیل عبارت "قوماً غیرکم" از آیه مبارکه قرآن چنین آمده است: "از ابوهریره است که گروهی از اصحاب پیغمبرص رسول، رسول را پرسیدند مگر این قوم که در این آیه ستوده است کیانند و سلمان در کنار پیغمبر نشسته بود. پس دستی بزنانوی سلمان نهاد و گفت مقصود از آنان این مرد و قوم او میباشند. سوگند بدان کس که جان من بدست اوست اگر ایمان به ثرتا یعنی ستاره پروین آویخته باشد هر آینه دست بدان رسانند گروهی از فارس. و از ابی عبدالله صادق علیه السلام است بروایت ابو بصیر که گفت ای مردم عرب اگر شما روی گردانید خداوند قومی بجای شما خواهد گزید و آنان موالی باشند" (ایرانیان کنونی را در آن عصر بنام ابناء و موالی مینامیدند). رجوع فرمایند به صفحه ۳۱۰ از قرآن شریف، طبع طهران : کتابفروشی علمیة اسلامیة، سال ۱۳۷۷ هجری قمری . برای اطلاع از روایات اسلامی در این باب از جمله رجوع فرمایند به تفسیر صافی ملا محسن فیض کاشانی (جلد پنجم، صص ۳۲-۳۱) .

۳- این روایت علوی از جمله در کتاب " در المنظم " آمده است. نگارنده روایت مذکور را از قدیمی ترین نسخه خطی کتاب (موجود در کتابخانه مسجد سپهسالار، طهران) استنساخ نموده است. جناب میرزا محمد افشار در کتاب بحر العرفان (ص ۱۴۳) این روایت حضرت علی را نقل کرده است. جناب ابوالفضائل در کتاب فراند (صص ۵۱-۴۸) به برخی از اخبار مربوط به ظهور قائم موعود و اصحاب آن حضرت از شرق خصوصاً ایران اشاره کرده است.

۴- اینکه مؤلف کواکب الدرته (جلد نخست، صص ۶۲-۶۱) حامل

عریضة تقدیمی طاهره به حضور حضرت باب را جناب ملاحسین بشرونی میداند نادرست و بر خلاف محتوای تاریخ نبیل زرندی است. متأسفانه میرزا حسین همدانی نیز در تاریخ خود حامل عریضة جناب طاهره را جناب باب الباب میداند (رجوع فرمایند به: New History, Tarikh-i-Jadid صص ۲۷۱-۲۷۰).

۵- عین عبارات دکتر وردی چنین است: "تجمع المصادر البایّیه و البهائیّه علی أنّ قرّة العین كانت من أوائل الذی اعتنقوا الدّعوة البایّیه حیث اصبحت من حروف الحی الثمانیّة عشر و أنّها اعتنقت الدّعوة یوم کان الباب لایزال فی شیراز یدعو الی نفسه سرّاً و هذا امر یصعب علینا تصوّره اذ کیف استطاعت قرّة العین ان تعلم بالدّعوة و هی فی کربلا و تقنّع بها دون ان تتّصل بالباب او تعرف عنها شیئاً" (المحات اجتماعیّه، جلد دوم، ص ۱۵۴). دکتر وردی سپس به نقل بیان حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفاء در خصوص کیفیت ایمان جناب طاهره میپردازد و البتّه به اقوال دیگر نیز اشاره میکند.

۶- مطالع الانوار. صص ۷۰-۶۹.

۷- تذکرة الوفاء. ص ۲۹۶. تقوی و احتیاط اصحاب طاهره بحدی بود که از ذبیح و طبیح سوق اجتناب مینمودند. زیرا در عقیدت آنان هر کس حضرت باب را سبّ مینمود ائمه اطهار و رسول اکرم را سبّ مینمود لذا طاهر نبود. پس از نزول رساله فروع عدلیّه چون نظر آل الله از مطهّرات محسوب گشت و اصحاب، جناب طاهره را مظهر فاطمه زهراء میشمردند ذبیح و طبیح سوق را میخریدند و بنظرش میرساندند تا مطهّر شود (تلخیص از مجلده سوم ظهور الحق، صص ۳۱۵-۳۱۴).

۸- تاریخ سمندر. صص ۷۸ و ۳۴۷-۳۴۶.

بخش هشتم

حوادث ایام کربلا و بغداد

جناب طاهره در کربلا نه تنها معرض مخالفت اعداء از شیعیان و شیخیان بود گروهی از بایبان نیز سبب زحمت آن شعله نار محبت الله بودند. عناد اعداء خارجی بس نبود که برخی از علمای بابی ساکن کربلا نیز با کاربرد شیوه‌های انقلابی وی مخالفت آغاز نمودند. این مخالفتها سبب گشت که طاهره چند ماه مقیم کاظمین شود تا ضوضا تسکین یابد. دکتر علی‌الوردی در خصوص علت عزیمت طاهره به کاظمیه (کاظمین) و حوادث آنجا مینویسد که سبب اصلی انتقال موقت نامبرده به کاظمین در آگست ۱۸۴۶ مخالفت شدید میرزا محمدحسن گوهر از بزرگان شیخی با او بود. در کاظمین جمعیت انبوهی از طاهره استقبال نمودند. طاهره نخست در ضیافت سران آنان شرکت کرد و سپس برای اقامت به خانه سید صادق کشفی رفت که خانه اش محل ورود زائران شیخی بود. طاهره در کاظمیه نیز چون کربلا بتدریس پرداخت و شاگردان و شنوندگان را از قوت استدلال و حسن بیان خویش بشگفت وا داشت. داستان افاضات او در بغداد شهرت یافت و مردم شیعی و غیر شیعی برای استفاضه از محضر او به کاظمیه شتافتند. (۱) دکتر وردی مینویسد که طاهره شش ماه در کاظمیه اقامت نمود و در ماه فوریه ۱۸۴۷ به کربلا باز گشت. بعقیده او پس از مراجعت به کربلا دیگر طریقه تقیه را کنار نهاد و بدعوت آشکار مردم پرداخت بدین علت جماعت بایبان کربلا به دو گروه بخش گردیدند. نخست هواخواهان طاهره که به قرآنیته شهرت یافتند و در میان آنان ملا باقر تبریزی حرف حی بود. گروه دیگر که با شیوه طاهره در ابلاغ جهری امر بدیع موافقت نداشتند بطرفداری از ملا احمد خراسانی

(حصاری) که سرپرست بیت جناب سید کاظم رشتی بود پرداختند. دکتر وردی میگوید که نظریات او در خصوص انشقاق بابیه در کربلا مستند به دو مدرک مهم است. مدرک نخست کتاب "عقائد الشیخیه" تألیف ملا احمد حصاری است که در آن از ظاهره انتقاد نموده و او را بنت طالح (بجای بنت صالح) خوانده است. نسخه خطی این کتاب را عبود صالحی از بستگان نزدیک جناب ظاهره در اختیار وی نهاده است. مدرک دوم رساله شیخ سلطان کربلاتی است. (۲) باید توجه داشت که این رساله در مجلد سوم کتاب ظهور الحق (صص ۲۵۹-۲۴۵) تألیف جناب فاضل مازندرانی آمده است. شیخ سلطان در این رساله بدفاع از جناب ظاهره پرداخته و با ملا احمد و هواخواهانش مخالفت ورزیده است. دکتر وردی پس از مطالعه دقیق دو مدرک مذکور نکات مورد اختلاف طرفین را بدین ترتیب بیان نموده است:

- ۱- ظاهره برخلاف ملا احمد معتقد بود که دیگر تقیه لزومی ندارد و باید امر بدیع را جهراً به نفوس ابلاغ نمود.
- ۲- ملا احمد عقیده داشت که محتوای کتب شیخ و سید هنوز باعتبار خود باقی است و باید از آن اتباع نمود. ولیکن ظاهره عقیده داشت که پس از ظهور حضرت باب و نزول آیات آن حضرت آثار شیخ و سید منسوخ است.
- ۳- بعقیده ظاهره حضرت باب همان ظهور موعود غائب و مراد از رجعت ائمه رجعت سابقین از مؤمنین است. حال آنکه ملا احمد چنین اعتقادی نداشته است.
- ۴- ملا احمد معتقد بود که ظاهره اصحاب را از عزاداری بر مرقد امام حسین و اصولاً زیارت قبور ائمه باز میدارد و معتقد است که به ائمه صفات بشری چون موت و عطش نمیتوان نسبت داد و لذا ذکر عطش امام حسین در کربلا و یا قتل او معنی ندارد. (۳)
- ۵- ظاهره و اصحاب او بکلی با شرب دخان مخالفت داشتند و آنرا مخالف با احکام صادره از قلم حضرت باب میدانستند. حال آنکه ملا احمد شرب دخان مینمود و میگفت بمنظور تقیه بدین امر مبادرت

میکند.

دکتر وردی سپس صفحاتی چند از کتاب عقائد الشیخیه ملا احمد حصاری و رساله شیخ سلطان کربلانی نقل مینماید. اگرچه استنباط دکتر وردی در برخی از مواقع صحیح بنظر میرسد ولکن موضوع دقیقتر از آنست که بدین صورت بیان شود. بهرحال جناب شیخ سلطان کربلانی بجهت رعایت حکمت در رساله مورد بحث موضوع رجعت ائمه را کفر محض میدانند. بدیهی است که در آن زمان هنوز بدین امور اعتقادی نداشته است. باری در برگشت به کربلا مخالفت با طاهره کاهش نیافته بود. شیخ سلطان مخالفت ملا احمد را علت اساسی بروز مشکلات برای جناب طاهره دانسته است. (۴) از مرقومات خود جناب طاهره معلوم میشود که این بانوی نابغه از همان ماههای اولیة ظهور مبارک به بسیاری از حقایق و دقایق پی برده و معتقدات وی با مندرجات آثار بعدی حضرت باب منطبق بوده است. معتقداتی که حتی شیخ سلطان کربلانی در آن زمان کفر محض مینداشته است. ۵ طاهره قلباً عقیده داشت که ظهور حضرت باب ظهوری مستقل و ناسخ شرع اسلام است و این اعتقاد را بتلویح به برخی از اصحاب القاء مینمود. بابیان محافظه کار و یا اصحابی که با عقائد انقلابی طاهره همراه و همنا نبودند با وی آغاز مخالفت و مناقشت نهادند. جناب ملا احمد معلّم حصاری یکی از آنان بود. ملا احمد پس از در گذشت همسر جناب سید کاظم رشتی که حدود یک سال پس از ایمان طاهره واقع گشت پیوسته تلاش داشت که دیوان الرشتی را مرکز اقدامات تبلیغی خویش نماید و سرانجام نیز توفیق یافت. ملا احمد مردی فاضل و متقی بود. چه میشود کرد که با شیوة انقلابی طاهره موافق نبود. در اینجا لازم میدانند که باختصار به احوال ملا احمد اشاره نماید. وی در نامق از توابع ترشیز خراسان تولّد یافت و در آنجا نزد پدرش آخوند کربلانی اسمعیل که از علماء و خوشنویسان زمان خویش بود و نیز تنی چند از استادان محلّ تلمذ نمود و سپس جهت تکمیل مطالعات راهی عتبات شد و سرانجام مقام اجتهاد یافت. (۶) در آغاز از شیخیه دوری مینمود ولی بر اثر معاشرت با

یکی از شاگردان جناب سید کاظم رشتی با عقائد شیخ آشنا گشت و بالاخره در جرگه هواخواهان و شاگردان سید در آمد. چون با زنی عرب ازدواج کرد استقرارش در کریلا تحکیم یافت. مدتی فرزندان سید کاظم را تعلیم مینمود. از این جهت به معلّم شهرت یافت. چون این اخبار بگوش پدرش ملاّ اسمعیل رسید عازم کریلا شد تا از نزدیک در احوال پسر تحقیق نماید و چون از شیخی شدن پسرش اطمینان یافت به خراسان مراجعت و وی را از میراث و حقوق فرزندی محروم کرد. ملاّ احمد در ماههای اقامت حضرت باب در کریلا بارها زیارت آن حضرت نائل گشت و شاهد احترام و تجلیل سید رشتی از حضرتشان بود. از این همه احترام تعجب مینمود و پی بعثت اصلی نمی برد. پس از صعود سید رشتی چون جناب باب الباب برای تحقیق عازم ایران گشت ملاّ احمد از وی تقاضا نمود که در صورت توفیق و زیارت حضرت موعود فوراً مراتب را برای او بنویسد. این بود که باب الباب پس از ایمان در نامه ای که برای او فرستاد مؤدّه ظهور جدید را نوشت. ملاّ احمد بی درنگ فائز بایمان گشت و قیام بهدایت نفوس نمود و توفیق یافت. سپس راهی خراسان شد و برادران و خواهران خود را نیز به امر بدیع هدایت کرد. مدتی با باب الباب و برخی از دیگر اصحاب معاشر بود. آنگاه قصد مراجعت به عراق نمود و به تبلیغ و هدایت نفوس ادامه داد. پدر ملاّ احمد که اخبار بسیار در باب پسرش میشنید مجدداً به کریلا سفر کرد و این بار فرزند خود را بایی یافت. در آغاز نکوهش نمود ولی سرانجام رام شد و به تحقیق پرداخت و موفّق بایمان گشت. ملاّ احمد پس از هدایت پدر به ایران رفت و به خدمات خود ادامه داد. در ماکو بحضور حضرت باب شرفیاب گشت. در این سفر کتاب بیان فارسی را از روی خطّ جناب سید حسین کاتب یزدی استنساخ کرد که حضرت باب برخی از مواضع آنرا تصحیح نمودند. ملاّ احمد با گروهی از همراهان عازم قلعه طبرسی شد ولیکن توفیق پیوستن به اصحاب قلعه نیافت. این بود که به خراسان مراجعت نمود و همچنان بخدمت پرداخت. ملاّ احمد حصاری همانطور که قبلاً مذکور گشت چه در عراق و چه در ایران با شیوه انقلابی جناب

طاهره در انتشار امر موافقت نداشت و لکن با توجه به حمایت صریح حضرت باب از جناب طاهره عاقبت سکوت نمود. بهمت ملاً احمد و بستگانش گروهی از مردم نامق و حصار در ظلّ امر پروردگار وارد شدند. وی بدیگر نقاط خراسان نیز سفرهای تبلیغی نمود. سالها پس از شهادت حضرت باب حیات داشت و سرانجام به جمال اقدس ابهی نیز ایمان یافت و با حسن خاتمه صعود فرمود. (۷) باری غالب مخالفان بابی طاهره (جز ملاً احمد حصاری) نفوسی بودند که در واقعه بدهاء اجتماع کربلا از صراط مستقیم امر لغزیدند و گرفتار خسران و سوء عاقبت گشتند. اما خلاصه حادثة وقوع بدهاء در اجتماع کربلا این است که حضرت باب در آثار مبارکه به مؤمنین امر فرموده بودند که برای نصرت امر جدید در ارض مقدسه کربلا اجتماع نمایند و منتظر تعلیم مجدّه آن حضرت شوند. این وعده مبارک تحقق نیافت و در اجتماع کربلا بدهاء شد. در توقیعات نازله بعدی علل این بدهاء را توضیح فرموده اند. در توقیع مبارک مورخ عاشورا سال ۱۲۶۱ هجری قمری (بیمستم ژانویه ۱۸۴۵ میلادی) خطاب به ملاً حسین میفرمایند که خداوند اذن سفر به حضرتشان نداده و علت آن مخالفت شدید دشمنان امر در کربلا بوده است. در توقیع ملاً عبدالخالق یزدی و توقیع جناب حاج سید علی خال اعظم نیز علل اصلیه بدهاء در اجتماع کربلا را مخالفت علماء عراق (شرک اهل کربلا) و حفظ مؤمنین از بروز فتن و ظلم و ذلت احتمالی فرموده اند. (۸) وقوع بدهاء (همانطور که حضرت باب از جمله در توقیع ملاً عبدالخالق یزدی میفرمایند) عاملی برای افتتان عباد بود و سبب امتحان برخی از سست عنصران گشت. خلاصه اعدای داخلی و خارجی امر خصوصاً علمای شیخی کربلا که در میدان استدلال مغلوب طاهره بودند در تحریکات علیه طاهره مدخلی عظیم داشتند. علماء سوء در کربلا بتکفیر طاهره پرداختند و بحکومت شکایت نمودند. مأموران حکومت و برخی از علماء و طلاب برای دستگیری طاهره عازم گشتند. چون گمان مینمودند که در خانه شمس الضحی است به خانه وی هجوم نمودند و بلعن و زجر او پرداختند. وی را کشان کشان از خانه به

بازار بردند و با چوب و سنگ مجروح نمودند. در این بین جناب سید مهدی نهری (پدر جناب میرزا هادی نهری) فریاد بر آورد که این زن طاهره نیست ولکن مأموران و دیگر مردم باور نداشتند تا آنکه ثابت گشت که قرّة العین شخص دیگر است. لذا شمس الضحیٰ را رها کردند. (۹) بفرموده حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفاء (ص ۲۷۲) "در بین این ضوضا و غوغا شخصی فریاد بر آورد که قرّة العین را گرفتند لهذا از شمس الضحیٰ دست برداشتند". جناب طاهره به حکومت پیغام داد که من در خانه خود هستم به دیگران تعرّض ننمائید. لذا مأموران عازم مسکن طاهره شدند. فرآشان حکومت مسکن وی را احاطه نمودند و دخول و خروج طاهره و افراد دیگر را از آن بیت ممنوع داشتند. (۱۰) موضوع اقدامات و فعالیت های جناب طاهره به والی بغداد و باب عالی (دربار عثمانی) گزارش گردید. سه ماه گذشت و پاسخی واصل نگشت. در این مدت مأموران همچنان در اطراف بیت مراقبت داشتند. جناب طاهره به حکومت مراجعه نمود و اظهار داشت که چون خبری از بغداد و استانبول واصل نگردیده ما خود به بغداد میرویم و در آنجا منتظر پاسخ باب عالی می‌شویم. حکومت با درخواست طاهره موافقت نمود و آن جناب همراه شمس الضحیٰ، ورقة الفردوس و والده جناب باب الباب و گروهی از رجال مؤمنین عازم بغداد گشت و همراه نسوان در خانه جناب آقا شیخ محمّد شبل فرود آمد. (۱۱) البتّه هنگام خروج از کربلا گروهی از مردم شریر تا مسافتی از دور آن جناب و همراهان را سنگسار مینمودند. جناب محمّد مصطفیٰ بغدادی (فرزند شیخ محمّد شبل) علماء همراه جناب طاهره را از جمله ملاّ ابراهیم محلّاتی، شیخ صالح کریمی، شیخ سلطان کربلانی و سید احمد یزدی میدانند. بغدادی مادر شمس الضحیٰ را نیز از همراهان جناب طاهره دانسته است. (۱۲) پس از استقرار طاهره در بغداد مردم آن شهر فوج فوج بحضورش میشتافتند و استفاضه مینمودند. کثرت ترده جمعیت بحدی بود که دشمنان اعتراض نمودند و خانه شیخ محمّد شبل نیز گنجایش آن نداشت لذا طاهره به خانه دیگر انتقال نمود. (۱۳) ولوله در شهر بغداد افتاد.

طاهره به همه علماء بزرگ ساکن کربلا نامه نوشت و یا رساله مفصله ارسال داشت و آنان را بپذیرش امر جدید دعوت و تشویق کرد. (۱۴) علمائی که ارزشی برای نسوان قائل نبودند و آنان را حتی تا حد حیوانات پائین میآوردند و فاقد روح انسانی میدانستند از مقابله با جناب طاهره عاجز بودند و تا آنجا که ممکن بود از مواجهه با جنابش احتراز می جستند. طاهره با علمای کاظمین نیز مخابره و مصاحبه و مباحثه مینمود و بدانان اتمام حجت میفرمود. گروهی از آنان بمخالفت پرداختند. طاهره نیز خود را برای مباحثه آماده نمود. (۱۵) ولکن علماء حاضر نشدند و فریاد مخالفتشان افزایش یافت. چون بیم ضوضاء عظیم میرفت نجیب پاشا والی بغداد (۱۶) طاهره را احضار و استنطاق نمود ولکن مدرکی مبنی بر محکومیت وی نیافت لذا آن جناب را با نسوان از همراهان به خانه فقیه برجسته شیخ محمود بن آلوسی مفتی شهر (۱۷) فرستاد تا مدتی در آنجا اقامت نمایند. (۱۸) همراهان جناب طاهره از جمله شمس الضحیٰ و ورقة الفردوس بودند. حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء در خصوص مذاکرات مفتی بغداد و جناب طاهره میفرمایند: "در ایام اقامت در خانه مفتی با مشارالیه در اکثر اوقات بمکالمه و مذاکره مشغول بودند و اقامه براهین و حجت قاطعه مینمودند و تشریح مسائل الهیه میکردند و بحث از حشر و نشر مینمودند و از حساب و میزان سخن میراندند و بیان معضلات حقائق و معانی مینمودند...". (ص ۲۷۳) کمالات طاهره فی الواقع سبب حیرت مفتی بغداد بود. در صورت شهادتی که از وی باقی است اعتراف به مقامات فضل، کمال، حیا، عصمت، عقل و درایت طاهره مصرح است. (۱۹) جناب محمد مصطفیٰ بغدادی در رساله شرح حیات جناب طاهره مینویسد که ابن آلوسی بحقیقت ظهور حضرت باب اذعان کرده است. (۲۰) برخی نوشته اند که حضرت باب توقیع مبارکی خطاب به ابن آلوسی نازل و او را بقبول امر جدید دعوت فرموده اند. (۲۱) جناب ابوالفضائل نیز بنقل از یکی از خدام بیت ابن آلوسی به موافقت نامبرده با عقائد طاهره اشاره کرده است. عین نوشته ابوالفضائل چنین است: "

یکی از اهل بغداد که والدش در اکثر مجالس قرّة العین و آلوسی مستخدم و حاضر بود حکایت مینمود که مرحوم آلوسی بغایت در تکلم از خوف انتقاد قرّة العین مراقب خود بود و بعربی نحوی فصیح تکلم مینمود و از لغت دارج اجتناب میکرد. از جمله روزی در موقعی ایستاده که کلام آنها را میشنیدم آلوسی در غایت خضوع میگفت "یا قرّة العین تألله إتی علیٰ مذهبک ولکنی اخاف سیوف آل عثمان". (۲۲) مفاد عبارات عربی اینست که ای قرّة العین سوگند بر خداوند که من با تو هم مذهبم ولکن از شمشیرهای عثمانیان میترسم. بهر حال آنچه مسلم است ابن آلوسی از محضر طاهره استفاضه میکرد و بفرموده حضرت عبدالبهاء: "به مباحثات علمیّه میپرداخت و سؤال و جواب میکرد و اظهار استیحاّش نمینمود." ۲۳ حضرت عبدالبهاء در خصوص ایام اقامت جناب طاهره در بیت ابن آلوسی میفرمایند: "روزی ابن آلوسی حکایت رؤیائی از خویش نمود و خواهش تعبیر کرد. گفت در عالم رؤیا دیدم که علمای شیعه در ضریح مطهر سید الشهداء وارد گشتند و ضریح را برداشته و قبر منور را نبش نمودند جسد مطهر نمودار شد. خواستند هیکل مبارک را بر دارند من خود را بر جسد منور انداختم ممانعت نمودم. جناب طاهره گفتند تعبیر خواب اینست که شما مرا از دست علمای شیعه رهائی میدهید. ابن آلوسی گفت من نیز چنین تعبیر نمودم." (۲۴) جناب طاهره در ایام توقّف در بیت ابن آلوسی که حدود سه ماه طول کشید (۲۵) گاه در بیت جناب شیخ محمّد شبل حاضر میگشت و با اصحاب و علماء دیگر بمذاکره و مناظره میپرداخت. هنگام عزیمت به بیت جناب شبل همیشه دو تن از نسوان بابی و یک تن مأمور مخصوص ابن آلوسی برای حفاظت همراه آن جناب بودند. در این مجالس جمعیت کثیری از اصحاب و نیز پیروان فرق و ادیان دیگر حاضر میشدند. محضر جناب طاهره آنچنان گرم و بیانش شیرین و دلنشین بود که همه را تحت تأثیر قرار میداد. هریک بگونه‌ای با وی مباحثه و مناظره داشت. فقهاء شیعی و شیخی ساکن بغداد، علماء سنی، کشیشان مسیحی و ملایان یهود نهایت کوشش مینمودند که آن جناب را از ادامه

ترویج امر بدیع باز دارند و انواع تدابیر و شیوه‌ها را بکار می‌برند و لکن سرانجام در میدان استدلال محکوم و منکوب می‌شدند. احاطه علمیه طاهره بحدی بود که حاضران اگر در ظلّ امر جدید وارد نمی‌شدند به عظمت آن اعتراف مینمودند و مقام طاهره را در دل بسیار گرامی میداشتند. اگرچه بظاهر حسادت و عناد میورزیدند. (۲۶) جناب حکیم مسیح کلیمی که همراه محمّد شاه در سفر شخص اخیر برای زیارت مقامات متبرکه شیعی در عراق به کشور مذکور رفته بود اتفاقاً در بغداد پس از استماع اوصاف جناب طاهره به محضر آن جناب در بیت شیخ محمّد شبل شتافت و مجذوب و بعدها مؤمن گردید. جناب سمندر در تاریخ خویش در این خصوص مینویسد: "وقتی این بنده نگارنده در طهران جناب مستطاب حکیم مسیح کلیمی مشهور علیه الرّحمه را ملاقات نمودم و این اول شخص کلیمی بود که این عبد در زمره دوستان دیدم و حالات انس و ایمان و جذب و محبت ایشان موجب عجب و پرسش شد. عرض کردم با اینکه دین حضرت کلیم با این امر اعظم حکیم مسافت بسیار دارد جناب عالی چگونه و بچه وسیله این سبیل جلیل را طی نموده و بمنزل رسیده‌اید. فرمودند در ایّام توقّف حضرت قرّة العین در بغداد از قضا من هم در بغداد بودم و بتقریب و مناسبتی در بعضی مجالس محاورات و مکالمات ایشان با علماء حاضر بودم و از طرز مکالمه و بیانات و گفتگو و مذاکرات ایشان متحیر و مبهور و متفکر و مجذوب شدم و بخیال تجسس و تحقیق و تفحص و تعمق در این امر دقیق افتادم. مقداری همان وقت در همانجا و مقداری از بعد در هرجا بفضل الله تعالی رسیدگی نموده تا بمقصد رسیدم" (صص ۳۴۸-۳۴۹).

اما جریان ایمان جناب حکیم مسیح بدین شرح است که وی در سیاه چال طهران هنگام مداوای ایادی امرالله جناب میرزا علیمحمد ابن اصدق و بر اثر مذاکرات با ایادی امرالله جناب اسم الله الاصدق بشرف عرفان امر اعظم فائز گشته است. جناب اسم الله الاصدق (ملاً محمّد صادق خراسانی) در سال ۱۲۷۸ هجری قمری موافق ۱۸۶۱ میلادی بدستور عموی ناصرالدین شاه، سلطان مراد میرزا والی خراسان و بر پایه فتوای

قتل صادره از سوی هجده تن از علماء مُعرض خراسان دستگیر شده همراه کودک خردسال خویش و دو تن از دیگر اَحَبّاء بنامهای ملاً علی اصغر و میرزا نصرالله با کُند و زنجیر به طهران اعزام گردید. در طهران دولت مرکزی نامبرده و همراهان را به زندان محکوم نمود. لذا نامبردگان مدت دو سال و چهار ماه در سیاه چال طهران مقید و محبوس گشتند. شدائد سجن کودک یازده ساله اسم الله الاصدق را سخت بیمار نمود. نام این کودک علی محمّد بود که همان ایادی امرالله جناب ابن اصدق باشد. مشهدی علی نایب انبار (سیاه چال) که انسانی مهربان بود تلاش نمود که پزشکی بر بالین کودک معصوم حاضر شود و او را معالجه نماید. هیچ طبیبی مایل نبود که برای درمان یک کودک بایی به سیاه چال رود. اما جناب حکیم مسیح کلیمی بی درنگ خواهش زندانبان را پذیرفت و برای معالجه به زندان رفت. دو ماه تمام هر روز چند ساعت در زندان بود و به معالجه میپرداخت و از محضر جناب ملاّصادق استفاضه مینمود. معالجات حکیم سرانجام نتیجه بخشید و علی محمّد شفا یافت. حکیم مسیح که قبلاً تحت تأثیر عظمت مقام و فصاحت بیان طاهره قرار گرفته بود بر اثر مذاکرات با جناب ملاّصادق باوج ایمان رسید و نخستین مؤمن به امر اعظم از خاندان خلیل گشت. در طیّ سالهای پس از ایام رضوان از قلم ابهی چند لوح به إعزاز جناب حکیم مسیح نازل گردیده و لکن متأسفانه غالب آنها در دست نیست. (۲۷) از خاندان جناب حکیم مسیح رجال برجسته‌ای در جامعه پیروان اسم اعظم درخشیدند. نوه نامبرده جناب دکتر لطف الله حکیم (فرزند حکیم سلیمان) خادم باوفای حضرت ولیّ امرالله و عضو پیشین بیت العدل اعظم الهی و برادرش دکتر ارسطو خان حکیم و پسر دکتر ارسطو جناب پروفیسور منوچهر حکیم استاد ممتاز دانشگاه طهران و شهید مجید از آن جمله‌اند. (۲۸)

باری از این نفوس مخلصه بسیار بودند که در مجالس مناظره و مباحثه طاهره با علماء ادیان تحت تأثیر قرار گرفته‌اند و هرچه تاریخ امر مبارک بیشتر کاویده گردد این حکایات افزوده میشود. فصاحت کلام جناب طاهره و احاطه بی نظیر او بر معارف الهیه و محکومیت علمای

ادیان خصوصاً شیعی و سنی بغداد و اصولاً عراق سبب گشت که آنان در نهایت حسادت و عناد به پخش شایعات بی بنیاد پردازند و آن جناب را در انظار عموم شخصی بی قید و لامذهب قلمداد نمایند. شیخ محمود ابن آلوسی مفتی بغداد در شرحی که در خصوص جناب طاهره نوشته بدین نکته اشاره کرده و تصریح نموده است که شایعات مذکور کاملاً بی اساس است. (۲۹) عمده بهانه مخالفان این بود که طاهره بی پرده در میان مردان ظاهر میشود. حال آنکه طاهره با علماء ادیان و غیر بابیان از پشت پرده سخن میگفت و تنها بروایت برخی از وقایع نگاران در جمع بابیان نقاب بر چهره نداشت. (۳۰) معاندین این کشف نقاب انتسابی را خرق اجماع و مخالف با اسلام شمردند. (۳۱) حال آنکه پوشیدن صورت و دو دست در بسیاری از فتاوی اسلامی واجب نگردیده و در احادیث مرویه آمده است که نسوان اولیّه در مصاحبت رسول الله در سفر حج و در میان جمعیت انبوه حجاب بر روی و دو دست خویش نداشته اند. بهرحال در اوان اقامت در کربلا و بغداد که اعداء امر بدیع بینهایت تلاش مینمودند تا حیثیت طاهره را لگه دار نمایند برخی از بابیان نیز با آن جناب آغاز مخالفت نمودند.

طاهره بانونی انقلابی و معتقد باصلاحات اساسی جامعه بود و از همان روزهای نخست به حقائق مندمجه در آئین جدید پی برده بود. اما غالب اصحاب یا از آن حقائق نا آگاه بودند و یا با اظهار جهری آنها مخالفت داشتند. ملا احمد حصاری از دسته اخیر بود و در مخالفت با جناب طاهره براه افراط رفته بود. این امر علت مشاجرات بسیار میان دو گروه هواخواه طاهره و ملا احمد گردید. شیخ سلطان کربلانی مینویسد که شبی با ملا احمد و تنی چند از هواخواهانش در بیت جناب سید کاظم رشتی اجتماع نمودیم تا رفع فتنه و قطع نزاع شود ولیکن مفید نیافتاد و ملا احمد خود داعیه رهبری داشت و جمعی را بگرد خویش فراخوانده خود را اعلم از معاصرین میشمرد. ۳۲ باید تصریح نمود که توقیعات حضرت باب که در ایام اقامت طاهره در کربلا، در پاسخ شکایات واصله، و سپس در بغداد و اصولاً سالهای بعد نازل گردیده همگی شامل حمایت آن

حضرت از جناب طاهره است.

تهوّر و شہامت جناب طاهره در نشر عقاید خویش که اصولاً مبتنی بر روح آیات حضرت باب بوده (چنانکه این نکته بعداً بدیہی گردیده است) و اعتقاد بدین اصل که دیگر باید حقائق امر بدیع را بی پرده انتشار داد و احباب را افراط در تقیّہ نشاید، اصحاب محافظہ کار و ناخشنود از شیوۂ انقلابی طاهره را بر آن داشت که اجتماع نمایند و پس از مشورت کافی شکایت نامہ بہ محضر حضرت باب تقدیم نمایند. این بود کہ گروہی از آنان در قصبۂ کاظمیہ اجتماع نمودند و اعلم ایشان کہ سید علی بشر بود عریضہ ای شکایت آمیز وسیلۂ نوروزعلی خادم بیت جناب سید کاظم رشتی بحضور حضرت باب تقدیم داشت. (۳۳) در پاسخ سید علی بشر توقیعی از قلم مبارک حضرت باب نازل شد کہ وسیلۂ همان نوروزعلی بہ سید علی و یارانش تسلیم گردید. جناب شیخ محمد شبل بغدادی و گروہی از اصحاب بغداد بہ کاظمین رفتند و در جمعی کہ متجاوز از ہفتاد تن از احباب بود توقیع مبارک حضرت باب زیارت گردید. در توقیع یاد شدہ خطاب بہ سید علی بشر پس از تجلیل و فیر از جناب طاهره آن جناب را بانوئی صادقہ، عالمہ، عاملہ، طاهرہ و آگاہ از حقایق امر بدیع دانستہ و اتباع سید مذکور را از نامبرده فرض فرمودہ اند. (۳۴) این امر سبب تزلزل سیدعلی بشر و تنی چند از بابیان از جملہ سید محمد جعفر، سید حسن، سید طہ و کاظم صوفی گشت. ولکن باقی اصحاب اظہار مراتب سرور و ایقان نمودند و از آن پس ارادت قلبی آنان بہ طاهرہ بسی افزایش یافت. در آثار مبارکہ حضرت باب خطاب بہ طاهرہ و یا در توایع دیگر اصحاب از آن جناب تجلیل فراوان گشتہ و اتّہامات و اہیۂ وارده بر او را ردّ فرمودہ اند. در توقیع ملامحمدعلی قزوینی حرف حیّ، شوہر خواہر طاهرہ، در حقّ طاهرہ میفرمایند کہ او ورقۂ طیّبہ ایست کہ فوآدش مطہر است و خداوند بر اشخاصی کہ قدر او را میشناسند و سبب آزار وی نیستند رحمت مینماید. طاهرہ سبب عزّت خاندان خویش است و اطاعت از وی عین شرف و منقبت است. (۳۵) در توقیع دیگری میفرمایند کہ ہیکل

مبارکشان دوست نمیدارند احدی منکر مقام عظیم طاهره شود و اگر عقول اصحاب برای درک برخی از مطالب که طاهره بیان میکند نابالغ است باید صبر نمایند تا اراده الهی بانجام رسد. (۳۶) و در توفیق دیگری میفرمایند احدی مجاز نیست که در علم طاهره تردید نماید. او از واقعیات امر بدیع آگاه است و امروز وجودش موجب شرف است برای جماعت مؤمنین. هرکس سبب اذیت او شود مرتکب گناه عظیم گشته است. (۳۷)

باری از رجوع به حوادث کربلا پوزش میطلبیم. علت اصلی این است که حوادث کربلا و بغداد در کمال اتصال و ارتباط اند. طاهره در بغداد همچنان به نشر امر بدیع و مباحثه و مناظره با علماء و نیز طالبان تحقیق اشتغال داشت. شوهر و عموی طاهره وسیله یکی از متنفذین کربلا تلاش نمودند که حکومت عراق طاهره را به ایران برگرداند. این شخص از کربلا به بغداد رفت و هرچه از دستش بر میآمد انجام داد و سپس نامه ای به ملامحمدتقی برغانی، عموی طاهره، نوشت. عبود صالحی این نامه را به عربی ترجمه کرده و دکتر علی الوردی آن ترجمه را در کتاب لمحات اجتماعیته. جلد دوم ص ۱۷۲ آورده است. در این نامه تصریح شده که جناب طاهره مورد احترام جمیع علماء و اعیان بغداد است و آنچه مخالفان در خصوص طاهره میگویند خلاف حقیقت است.

شبی پدر مفتی بغداد به خانه مفتی آمد و با طاهره به بحث پرداخت و با نهایت تعرض زبان به شتم و طعن گشود. مفتی از رفتار پدرش شرمنده و آزرده گشت و از طاهره بسیار پوزش خواست. پس از آن باطلاع او رساند که پاسخ گزارش پیشین در باب وی از استانبول (باب عالی) آمده و سلطان عثمانی امر به رهائی طاهره کرده است بشرط آنکه در حوزه امپراتوری عثمانی نماند. (۳۸) آن ایام روزهای آخر زمستان سال ۱۲۶۳ هجری قمری موافق ۱۸۴۷ میلادی بود. چون باب عالی دستور اخراج هواخواهان جناب طاهره را نیز صادر کرده بود دهها تن از رجال عرب و عجم همراه آن جناب عازم ایران گردیدند. محمد آقا یاور از نزدیکان نجیب پاشا والی بغداد مأمور گردید که جناب طاهره و اصحاب

را تا خانقین در مرز ایران همراهی نماید. از این عده سی تن از اصحاب عرب و برخی از آنان مسلح بودند و پیاده راه می‌پیمودند. به تصریح آقا محمدمصطفی^۱ بغدادی، شیخ صالح کریمی، شیخ محمّد شبلی، شیخ سلطان کربلائی، سید احمد یزدی، سید محمّد بایکانی، سید محسن کاظمی و ملا ابراهیم محلاتی از جمله همراهان بودند و برخی از آنان سواره حرکت میکردند. (۳۹) جناب طاهره صبح فردای روزی که از پاسخ باب عالی آگاهی یافت از خانه مفتی خارج گشت و به حتم رفت و آماده سفر شد. شیخ محمّد شبلی بغدادی و شیخ سلطان کربلائی وسایل سفر را فراهم نمودند. از نسوان از جمله شمس الضحیٰ، ورقه الفردوس و مادر آقا میرزا هادی نهری عازم همراهی با طاهره شدند. مصارف سفر همه با جناب شیخ محمّد شبلی بود. سه روز پس از آگاهی از فرمان سلطان عثمانی طاهره و همراهان عازم ایران گردیدند. (۴۰) با خروج جناب طاهره و همراهان تلاش‌های مداوم بابیان و شهرت آنان در بغداد بکلی کاهش یافت. تا آنکه سالها بعد پس از ورود جمال ابهی^۱ بدان شهر اشتهار امرالله مجدداً سبب رعب قلوب و عناد مخالفان گشت. آقا محمدمصطفی^۱ بغدادی، فرزند شیخ محمّد شبلی، نیز که در آن ایام تقریباً هفت سال داشت (۴۱) از همراهان طاهره بود و هم اوست که شرح اسفار طاهره را از بغداد تا قزوین در رساله معروفه خود نوشته است. بهرحال طاهره و همراهان از بغداد عازم ایران گشتند. چون به خانقین رسیدند محمّد آقا یاور مأمور نجیب پاشا از طاهره اذن رجوع به بغداد خواست. در راه آنچنان مفتون و مجذوب فضائل، کمالات، شهامت و استقامت طاهره شده بود که با چشمانی گریان و قلبی بریان خداحافظی کرده به بغداد مراجعت نمود.

زیر نویس بخش هشتم حوادث ایام کربلا و بغداد

- ۱- لمحات اجتماعیّه. جلد دوم، صص ۱۵۸-۱۵۷.
- ۲- مأخذ بالا. صص ۱۶۸-۱۵۸.
- ۳- انتساب این مطلب به جناب طاهره پایه محکم ندارد و تصوّر میشود که قائلان از ماهیّت معتقدات جناب طاهره در آن ایام آگاه نبوده اند. زیرا ذکر شهادت حضرت امام حسین بکرات در آثار جناب طاهره آمده است.
- ۴- بااستناد مکتوب شیخ سلطان کربلانی مندرج در: فاضل مازندرانی. ظهور الحقّ. جلد سوم، صص ۲۴۷-۲۴۵.
- ۵- مأخذ بالا. ص ۲۵۲.
- ۶- مأخذ بالا. ص ۱۵۷.
- ۷- از جمله رجوع فرمایند به:
- الف- فاضل مازندرانی. ظهور الحقّ. جلد سوم، صص ۱۵۹-۱۵۷.
- ب- محمدحسینی. حضرت باب. صص ۶۸۹-۶۸۷.
- ۸- برای آگاهی بیشتر در زمینه علل بداء در اجتماع کربلا رجوع فرمایند به فصل مربوط بدین حادثه در کتاب حضرت باب، صص ۲۴۶-۲۳۸، تألیف نگارنده سطور.
- ۹- تذکرة الوفاء. صص ۲۷۲-۲۷۱ و ۲۹۶.
- ۱۰- ملا احمد حساری در کتاب عقاید الشیخیه مینویسد که مأموران طاهره را بازداشت نموده و در خانه حاج مهدی کمونه زندانی نمودند. عین عبارات چنین است: "و اخذها من بیت السیّد و حبسوها فی بیت حاجی مهدی کمونه، فمضت ایام کانت هی فی الحبس... (وردی. لمحات اجتماعیّه. جلد دوم، ص ۱۶۲).
- ۱۱- تذکرة الوفاء. صص ۲۹۷-۲۹۶.
- ۱۲- افنان. چهار رساله تاریخی. ص ۲۲.
- ۱۳- تذکرة الوفاء. صص ۲۷۳-۲۷۲. مؤلف کواکب الدرّیه (درجلد نخست

صص ۶۲-۶۳) از قول جناب حاج محمود قصابچی مینویسد که جناب طاهره چندی در بغداد در خانه پدر او مقیم بوده است.

۱۴- God Passes By. ص ۷۳.

۱۵- لفظ مباحله در لغت عرب بمعنای لعنت و نفرین کردن بر یکدیگر و در اصطلاح دعوت حریف مقابل بمیدان مبارزه و بحث و گفتگو و جانبازی بمنظور اثبات خلوص عقیدت و ایمان واقعی شخص است.

۱۶- برای آگاهی از احوال نجیب پاشا از جمله رجوع فرمایند به:

الف- وردی. لمحات اجتماعیة. جلد دوم، صص ۱۵۱-۱۱۲.

ب- کتاب Four Centuries of Modern Iraq بقلم S.M.Longrigg، ص ۲۸۳ به بعد.

۱۷- آلوس قریه ایست در کنار فرات. شهاب الدین سید محمود بن عبدالله آلوسی در سال ۱۲۱۷ هجری قمری (۱۸۰۲ میلادی) در بغداد تولد یافت. وی از برجسته ترین فقهای سنی عراق در قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) بود. از وی چند کتاب عظیم و از جمله روح المعانی باقی است. سید محمود چهارده سال (۱۸۴۶-۱۸۳۲) مفتی بغداد بود. وی در سال ۱۲۷۰ هجری قمری (۱۸۵۳ میلادی) در گذشت (برای آگاهی بیشتر از احوال او از جمله رجوع فرمایند به مکارم الآثار معلّم حبیب آبادی، جلد سوم، صص ۶۲۵-۶۲۳ و نیز به دو کتاب الاعلام و معجم المؤمنین). متأسفانه آقامحمد مصطفی بغدادی در رساله شرح حیات طاهره (چهار رساله تاریخی ص ۲۳) نام سید محمود آلوسی را باشتباه سید محمد نوشته است.

۱۸- God Passes By. ص ۷۴.

۱۹- برخی از عبارات شهادتنامه مفتی بغداد چنین است: " قال القرّیة اصحاب امرأة اسمها هند لقبها قرّة العین. لقبها بذلك السید الکاظم الرّشتی فی مراسلاته لها اذ کانت من اصحابه و هی ممّن قلّدت الباب من بعد موت الرّشتی... و کم من بحث جری بینی و بینها... و قد رأیت من الفضل و الکیمال فیها ما لم اراه فی کثیر من الرجال و هی ذات عقل و استکانة و مزید حیا، و صیانة و قد ذکرنا ماجری بیننا من

المباحثات في غير هذا المقام و إذا وقف عليه يتبين لك إن ليس في فضلها كلام". رجوع فرمایند به:

الف- فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، ص ۳۱۶.

ب- گلپایگانی ابوالفضل. کشف الغطاء ص ۹۵. باید توجه داشت که ابن آلوسی باشتباه نام اصلی طاهره را "هند" خوانده است.

۲۰- افنان. چهار رساله تاریخی. ص ۲۳. باید توجه داشت که ابن آلوسی از جمله علماء حاضر در مجلس محاکمه جناب ملاً علی بسطامی بود و فتوای تکفیر و قتل نامبرده را امضاء نموده بود.

۲۱- فقراتی از این توقیع انتسابی در کتاب منهاج الطالبین (صص ۳۴۶-۳۴۲)، تألیف حاج میرزا حسینقلی جدید الاسلام (طبع بمبئی، سال ۱۹۰۲ میلادی) نقل گشته است. صحت انتساب این توقیع به حضرت باب نیاز به تحقیق بیشتر در آتیه اوقات دارد.

۲۲- کشف الغطاء. ص ۹۶.

۲۳- تذکرة الوفاء. ص ۲۹۸.

۲۴- عیناً مأخذ بالا.

۲۵- مأخذ بالا. صص ۲۷۳ و ۲۹۸. جناب ابوالفضائل در کتاب کشف الغطاء (صفحة ۹۵) به نقل از ابن آلوسی مدت توقف طاهره را در بیت او قریب دو ماه دانسته است. عین بیان ابن آلوسی چنین است: "إنها (قرة العين) بقیت فی بیتی نحو شهرین".

۲۶- رجوع فرمایند به :

الف- God Passes By. ص ۷۳.

ب- Dawn Breakers. ص ۲۷۲.

۲۷- از جمله الواح مبارکه جمال ابهی^۱ به اعزاز جناب حکیم مسیح لوح ذیل است که برای تبرک و تیمن بنقل متن کامل آن مبادرت مینمائیم. قوله الاعلی:

ط جناب حکیم مسیح ک ل

بسم الله العليم الحكيم

أن يا حکيم کن محکماً في امر رنک بحيث لا یحرکک عواصف التی تمر عن شطر

النَّالِمِينَ. أَنْ إِسْتَقَمَ عَلَى الْأَمْرِ بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ. قُلْ يَا قَوْمِ الْإِسْلَامِ تَجْتَنُونَ أَثْمَارَ الْفَوْرِ وَ تَجْتَنُونَ آثَارَ الْهَوَىٰ عَلَى الْهَدَىٰ. أَمَا تَرَوْنَ مَنْ يَذْهَبُ مِنْكُمْ لَا يَرْجِعُ وَ مَنْ تَفْرُقُ لَا يَجْتَمِعُ. سِيَمِضِي إِيَّاكُمْ الْخَالِفَةَ كَمَا مَضَتْ إِيَّاكُمْ السَّالِفَةَ. اتَّقُوا رَبَّكُمْ الرَّحْمَنَ. تَاللَّهِ أَنَّهُ مَا أَرَادَ لَكُمْ إِلَّا مَا يَقْرَبُكُمْ إِلَيْهِ وَ يَدْخُلُكُمْ فِي مَلَكُوتِ الْبَقَاءِ وَ أَنَّهُ لَهْوُ الْغَفُورِ الرَّحِيمِ. كُلُوا مِنْ أَثْمَارِ سِدْرَةِ الْبَاقِيَةِ حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَ مَنْ صَارَ مَحْرُومًا عَنْهَا أَنَّهُ لَفِي حِجَابٍ غَلِيظٍ. فَأَعْلَمُ بِأَنَّ حَسَنًا فِي مَقَرِّ الذِّي مَنَعَتْ الْأَنْظَارَ عَنِ النَّظَرِ إِلَيْهِ وَ الْأَذَانَ عَنِ اسْتِمَاعِ مَا يَنْزِلُ فِيهِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ وَ أَرَادُوا بِذَلِكَ أَنْ يَمْنَعُوا الْعِبَادَ عَنِ اسْتِمَاعِ آيَاتِ اللَّهِ لِيُطْفِئَ بِذَلِكَ نُورَهُ بَيْنَ عِبَادِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَسْبَغَ بِقُدْرَتِهِ مِنْهُ وَ يَنْزِلُ مَا يَشَاءُ وَ يَبْلُغُهُ إِلَى الَّذِينَ تَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِوَجْهِ نَبِيِّهِ. أَنْ أَحْفَظَ مَا وَصَّيْنَاكَ بِهِ. إِنْ لَكَ عِنْدَ رَبِّكَ شَأْنٌ مِنَ الشُّؤُونِ. أَنْ أَشْكُرَهُ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ. لَا تَحْزَنْ بِمَا وَرَدَ عَلَيْنَا ثُمَّ أَرْضَ بِمَا قَضَى اللَّهُ لَنَا وَ نَحْنُ عَلَى فَرْحٍ مَبِينٍ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * (مأخذ: نسخة موجودة در ارض اقدس حيفا).

۲۸- رجوع فرمایند از جمله به:

الف- ملک خسروی. تاریخ شهدای امر. جلد دوم، صص ۶۴-۶۳.

ب- پیام بهائی. شماره ۱۷۷. اگست ۱۹۹۴، ص ۲۳.

۲۹- عین بیان ابن آلوسی چنین است: "فقیل إنها كانت تقول بحلّ و رفع التكاليف بالكلية و انا لم احسن بشيء. من ذلك مع إنها بقيت في بيتي نحو شهرين" (كشف الغطاء ص ۹۵).

۳۰- از جمله رجوع فرمایند به نوشته آقا محمد مصطفیٰ بغدادی (افنان. چهار رساله تاریخی. ص ۲۳).

۳۱- پروفیسور براون مینویسد میرزا یحییٰ ازل گفته است که طاهره هرگز کشف حجاب کامل نکرده و گاه که هنگام ادای سخن حجابش را به کنار میزده پس از لحظاتی مجدداً صورت خود را میپوشیده است. رجوع فرمایند به:

Brown. A Traveller's Narrative. Vol. 2, p. 314 (Note Q).

۳۲- فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صص ۲۵۲-۲۵۳.

۳۳- بغدادی آقا محمد مصطفیٰ. رساله (در چهار رساله تاریخی ص ۲۴).

۳۴- عین بیان مبارک چنین است: " و اقا ما سئلت من المرأة أتتى زكّ

نفسها و اثرت فيها الكلمة ألتى إنقادت لأمر لها و عرفت بارئها فاعلم أئها امرأة صديقة عاملة طاهرة و لا ترد الطاهرة في حكمها فانها أدري بمواقع الأمر من غيرها و ليس لك إلا إتباعها" (ظهور الحق. جلد سوم، ص ۳۳۱).

۳۵- عین عبارات توقیع مبارک چنین است: " إن ما سئلت من حکم الطاهرة ... إنها لدى لورقة طيبة ألتى ظهرت فوأدها عن رجس الحدود لربها. فرحم الله أمراً عرف قدرها و لم يوذها بأقل شیئی. لأنها اليوم عز لذى قرابتها و شرف لاهل طاعتها في حکم الله ... " (ظهور الحق. جلد سوم، ص ۳۳۱).

۳۶- عین عبارات توقیع مبارک چنین است: " و اقا ما سئلت عن الطاهرة هی ألتى آمنت برئها و خالفت نفسها و خشيت من عدل ربها و راعت يوم لقاء بارئها ... إلتى انا ما احب ان ينكرها احد و أن سمعوا منها شیئاً لا يبلغ به عقولهم و لا يدركه نفوسهم فنروه في سبيله حتى يقضى الله بالحق" (ظهور الحق. جلد سوم، صص ۳۳۱-۳۳۲).

۳۷- عین عبارات توقیع مبارک چنین است: " وليس على احد من الواردين من بيت العدل أن يرد الطاهرة في علمها لأنها عرفت مواقع الامر من فضل الله و إنها اليوم شرف لهذه الفئة و من اذاها في الذين فقد احتمل انما مبیناً" (ظهور الحق. جلد سوم، ص ۳۳۲).

۳۸- تذكرة الوفاء. صص ۲۷۴-۲۷۳ و ۲۹۹.

۳۹- رجوع فرمایند به:

الف- تذكرة الوفاء. ص ۲۹۹.

ب- بغدادی آقا مصطفیٰ رساله (چهار رساله تاریخی ص ۲۶).

۴۰- تذكرة الوفاء. ص ۲۷۴.

۴۱- باستناد شرح مختصر احوال او تل فرزندش علی افندی احسان بغدادی. نامبرده تولد پدرش آقا مصطفیٰ بغدادی را در سال ۱۲۵۶ هجری قمری موافق ۱۸۴۰ میلادی و در بغداد نوشته است. جناب فاضل مازندرانی تولد آقا محمد مصطفیٰ را در سال ۱۲۵۳ هجری قمری موافق ۱۸۳۷ میلادی دانسته است (ظهور الحق. جلد سوم، ص ۲۶۰).

بخش نهم

مراجعت جناب طاهره به ایران

جناب طاهره و همراهان پس از گذر از مرز امپراتوری عثمانی عازم کرمانشاه شدند و در راه عزیمت سه روز در کرد اقامت نمودند. طاهره با نهایت شجاعت امر جدید را به اهالی و از جمله خوانین و رؤسای آن حدود ابلاغ نمود. جماعتی از رؤساء و خانها اظهار ایمان نمودند. به انعقاد ضیافت و مهمانی پرداختند و حیوان قربانی نمودند. به طاهره اظهار داشتند که همه افراد قبیله ما (که از اهل حق اند) آماده فداء جان در راه امر بدیع اند و منتظر فرمان شما. جناب طاهره در حق همه آنان دعا نمود و فرمود که به محلّ خوش مراجعت نمایند و بخدمت امر مألوف گردند. (۱) پس از ورود به کرمانشاه مردان در یک خانه و نسوان در خانه دیگر سکونت نمودند. (۲) آقا محمد مصطفی در رساله خود مینویسد که جناب طاهره دستور داد سه خانه بزرگ تدارک شود. یک خانه برای خودش و دیگر نسوان و تنی چند از علماء، خانه ای برای دیگر اصحاب و یک خانه بجهت انعقاد مجالس تبلیغ و اعلان عمومی امر بدیع. (۳) دستور طاهره اجراء گردید و از روز دوم ورود، خانه مخصوص اعلان امر مفتوح گشت. جمعی از بزرگان و خوانین و تجار در آن خانه حاضر گردیدند و امر مبارک بدانان ابلاغ گشت. تعداد حاضران بحدی زیاد بود که خانه مذکور با همه وسعتش گنجایش آن جمعیت نداشت. مجالس تبلیغ امر در آن خانه بسیار پر رونق و نتیجه بخش بود. در آن مجالس شیخ صالح کریمی، شیخ سلطان کربلانی، شیخ محمد شبل و ملا ابراهیم محلاتی هریک بنویه خود بتلاوت و ترجمه و تفسیر شرح کوثر نازل از قلم حضرت باب اشتغال داشتند و به پرسشهای علماء پاسخ لازم میدادند. در صدرشان جناب طاهره با نهایت فصاحت و نیز شهامت

به ابلاغ امر مألوف بود. علمانی که از محضر طاهره در کرمانشاه استفاضه نمودند و یا بمباحثه و مناظره پرداختند برخی مجذوب و عده‌ای مبهوت گشتند. سرانجام والی کرمانشاه و گروهی از بزرگان نسوان آن شهر و از جمله همسر والی بحضور طاهره رسیدند و کلّ مفتون کمالات و فضائل آن جناب و مجذوب امر بدیع گردیدند. امیر (والی) و همسرش بتصدیق امر مبارک فائز شدند. امیر کرمانشاه محبّه علی خان ماکوئی بود. محبّه علی خان بعلت همشهری بودن با حاج میرزا آقاسی صدر اعظم ایران بسیار مورد محبت او بود و بارها صاحب مقامات شده و در آن زمان بعنوان امیر کرمانشاه در حکومت بر مردم مطلق العنان بود. (۴) اما با جناب طاهره و اصحاب در نهایت محبت و شفقت رفتار نمود. همسر محبّه علی خان شاهزاده ماه باجی خانم دختر فتحعلی شاه قاجار و خواهر تنی شاهزاده احمد میرزا عضدالدوله مؤلف تاریخ عضدی بود. برادر و خواهر اهل ادب و شعر دوست و هر دو شیفته معاشرت با بزرگان و استفاده از محضر آنان بودند. (۵) اقبال امیر و همسر او و برخی از بستگان آندو و نیز گروهی از مردم کرمانشاه اعم از شیعیان اثنی عشری و مردم اهل حق سبب حسادت علماء شهر گردید. هر روز جمعیت طالبان تحقیق افزایش می یافت بطوری که خانه‌های سه گانه گنجایش آنان نداشت. هر روز علماء و مردم عادی از حضور جناب طاهره کتباً و شفاهاً پرسشهایی میکردند و طاهره با سرعتی شگفت انگیز پاسخ مینوشت و بدانان تسلیم مینمود. کار بجائی کشید که علماء شهر به آقا عبدالله بهبهانی مجتهد اعظم کرمانشاه مراجعه نمودند و از وی خواستند تا به مرقومات طاهره پاسخ دهد و نظر خود را اعم از ردّ و یا قبول بتصریح اظهار نماید. آقا عبدالله بهبهانی از سلاله آقا محمد علی بهبهانی (۶) معروف به صوفی کُش بود. آقا محمد علی (فرزند آقا محمد باقر بهبهانی مجتهد اصولی و معروف به وحید) (۷) چنانکه از عنوان " صوفی کُش" بر میآید با صوفیه در نهایت عناد بوده ولی با اخباریان مخالفتی نداشته است. اما آقا عبدالله بهبهانی معروف به کرمانشاهی هم با صوفیان و هم با اخباریان ضدیت مینموده و چون

شیخیان و بابیان را اخباری میدانسته آنان را تکفیر میکرده است. در گذشت آقا عبدالله در سال ۱۲۸۹ هجری قمری (۱۸۷۲ میلادی) واقع گشت. (۸) باری آقا عبدالله که از مقابله با طاهره عاجز بود به امیر کرمانشاه مراجعه و تقاضای اخراج طاهره و همراهان را از کرمانشاه نمود. امیر که خود از ارادتمندان طاهره و مؤمن به امر بدیع بود برای حفظ ظاهر به آقا عبدالله اطمینان داد که با طاهره مذاکره خواهد نمود و نتیجه را به وی اطلاع خواهد داد. امیر از طاهره دعوت کرد به خانه وی رود. طاهره همراه چند تن از نسوان بابی و نیز شیخ سلطان کربلاتی و ملاً ابراهیم محلاتی به خانه امیر رفت. امیر از طاهره تقاضا نمود که به پرسش کلی آقا عبدالله پاسخ گوید و علت توقّف خویش را در کرمانشاه بیان نماید. طاهره در پاسخ امیر گفت که بهترین جواب اینست که بگویند طاهره بمنظور تبشیر بظهور قائم موعود و اثبات حقانیت او در کرمانشاه مقیم گشته است. به او بگویند که دلیل حقیقت حضرت باب آیات نازله از قلم و لسان آن بزرگوار است. امیر به طاهره گفت که آقا عبدالله دلیل دیگری جز آیات میخواهد. جناب طاهره که دلیل آیات را اکبر برهان حقیقت رسول اکرم و حضرت باب اعظم میدانست فرمود حال که دلیل آیات این مجتهد را کفایت نمی نماید من با او مباحله میکنم. امیر کرمانشاه از پیشنهاد مباحله بسیار مسرور گشت و به آقا عبدالله اظهار داشت که وقتی را بدین منظور تعیین نماید تا با طاهره مباحله کند. آقا عبدالله تمارض نمود و به خارج شهر نقل مکان کرد و در باغی پنهان شد. در این هنگام نامه‌ای شکایت آمیز به حاج ملاً محمّد صالح، پدر طاهره، و حاج ملاً محمّد تقی و حاج ملاً محمّدعلی (عموهای طاهره) نوشت و از آنها خواست که برخی از خویشان خود را به کرمانشاه بفرستند تا طاهره را همراه خود به قزوین برند. ضمناً از آنها تقاضا نمود شرحی به سرتیپ صفرعلی خان قزوینی که فرمانده سپاه در کرمانشاه بود بنویسد که در اعزام طاهره به قزوین آنها را مدد نماید. پس از پانزده روز چهارتن از بستگان طاهره که همه از علماء متنفذ بودند به کرمانشاه وارد شدند و بدون اطلاع امیر با سرتیپ صفرعلی

خان مذکور برای اخراج طاهره از کرمانشاه و اعزام نامبرده به قزوین به مشورت نشستند. پیش از طلوع آفتاب روز دوم ورود بستگان طاهره به کرمانشاه سه خانه مسکن آن جناب و اصحاب وسیله سرتیپ صفرعلی خان و سربازانش محاصره گردیدند. (۹) حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء تصریح میفرمایند که کدخدای محلّ با جمعی هجوم نمودند و اموال طاهره و اصحاب را تاراج کردند و آن جناب را در کجاوه بدون روپوش نشانند و همگی را از شهر اخراج و آنان را در بیابان بی زاد و توشه و بی سر و سامان رها نمودند. (صص ۲۷۴-۲۷۵ و ۳۰۰). آقا محمّد مصطفیٰ مینویسد که پس از هجوم سرتیپ صفر علی خان و سربازانش، افسران نظامی وارد خانه ها شدند و همه وسائل و اثاثیّه اصحاب را بغارت بردند. برای بردن جناب طاهره به قزوین نیز یک مکاری که بیست رأس قاطر داشت حاضر نمودند. طاهره بی آنکه از هجوم آنان وحشتی بدل راه دهد فوراً چادر خویش پوشید و در میان مهاجمان ایستاد و فریاد زد حضرت موعود و مظهر ربّ ودود ظاهر گشت و شما ای غافلان چون مردگان کور و کر گشته اید. سرتیپ صفرعلی خان و مأموران او بضر و آزار شیخ صالح کریمی، شیخ سلطان کربلانی و ملاّ ابراهیم محلّاتی پرداختند. همه چیز را غارت نمودند و اصحاب عرب را در همان خانه ها زندانی نمودند و مأموران محافظ گماشتند تا کسی نتواند خارج شود. اما بستگان طاهره جز یکی که مردی هفتاد ساله و عاقل و نجیب بنظر میرسید همگی به طاهره اهانت و اصحاب را مضروب مینمودند. (۱۰) طاهره نامه ای به امیر نوشت و در آن پس از شرح وقایع اظهار داشت که ای امیر ما میهمان شما بودیم آیا میهمان سزاوار چنین رفتار است. چون نامه وسیله شیخ سلطان کربلانی (پس از تحمّل زحمت بسیار) بدست والی رسید و از وقایع اطلاع یافت بسیار متأسف گردید و به طاهره اطلاع داد که از آنچه واقع شده اصلاً آگاه نبوده و فوراً دستور داد که اصحاب زندانی را آزاد نمایند و اموال و جواهرات غارت شده را به طاهره و سایر احباب مسترد دارند. امیر کرمانشاه همچنین هدایائی بحضور طاهره تقدیم نمود. (۱۱) امیر

در نامه خود به طاهره تقاضا کرد که همراه اصحاب به شهر مراجعت نماید و توضیح داد که همه این حوادث بتفتین آقا عبدالله رخ داده است. جناب طاهره دو باره به امیر نامه‌ای نوشت و او را به حسن خاتمه بشارت داد و سپاسگزاری نمود که وی به نصرت امر الهی قیام کرده است. طاهره و اصحاب سه روز در چادرهای مخصوص دور از شهر بسربردند و سپس عازم همدان گردیدند. مدت توقف آنان در کرمانشاه بجز آن سه روز حدود چهل روز بطول انجامید. اصحاب عرب که از زندان رهائی یافته بودند نزد طاهره رفتند. مجدداً اصحاب گرد یکدیگر انجمن نمودند. سه نفر بستگان طاهره که به آزار اصحاب پرداخته بودند چون خود را تنها و بی یاور مشاهده کردند بعذرخواهی پرداختند و در برابر طاهره بخاک افتادند و تقاضای بخشش نمودند. طاهره دستور داد که فوراً به قزوین برگردند و آنها از خوف خشم اصحاب سریعاً عازم شهر قزوین شدند.

طاهره و همراهان از کرمانشاه عازم همدان گردیدند. در میان راه دو روز در صحنه اقامت کردند. هنگام ورود به صحنه، اهالی که از مردم اهل حق بودند استدعا نمودند که بحضور طاهره رسند. نامبرده نیز بار عام داد و پس از اجتماع آنان آغاز سخن کرد و بشارت بظهور امر بدیع داد. اهالی جمیعاً مفتون و مجذوب طاهره و امر جدید شدند و تقاضای قیام و همراهی با طاهره نمودند. جناب طاهره در حق همه آنان دعا نمود ولیکن چون مصلحت ندید اجازه همراهی نداد و بدانان توصیه کرد که در همانجا بمانند و بخدمت امر پردازند. طاهره و اصحاب در مدت اقامت در صحنه میهمان مردم آنجا بودند. پس از ورود به همدان جناب طاهره و نسوان از همراهان در یک خانه و شیخ صالح کریمی، ملا ابراهیم محلاتی، سید احمد یزدی و بقیة اصحاب در اماکن دیگر سکونت کردند. (۱۲) شهرت طاهره در همدان همگان را بتکاپو واداشت. مردم دسته دسته برای دیدار و استماع بیانات او در محضرش حضور می‌یافتند. نبیل زرنندی مینویسد: "پیشوایان روحانی در همدان جمعی با او همراه و معدودی قلیل هم مردم را بمخالفت طاهره تحریص مینمودند.

در مقابل دسته دیگری لسان بذکر فضائل و توسعه معارف و کثرت شجاعت طاهره گشودند. حتی در مناظر علنی به مردم می‌گفتند طاهره را ببینید چه مقام بلندی دارد. ما همه باید باو تأسی کنیم. اسرار قرآن را که بر ما مجهول است از او بپرسیم. باید از او درخواست کنیم که مشکلات کتب الهی را حل نماید. زیرا علم و دانش او مانند دریاست و نصیب ما از معارف و علوم قطره‌ای بیش نیست." (۱۳) به طاهره و همراهان در آغاز در همدان بسیار خوش گذشت. (۱۴) اقدامات جناب طاهره در همدان (بمدت دو ماه) سبب اقبال گروهی از مردم شهر شد و از جمله تنی چند از شاهزاده خانمها به آن جناب ارادت کامل یافتند. در اواخر ایام اقامت طاهره در همدان چند تن از منسوبان از جمله برادران وی از سوی پدر و عمو و شوهر طاهره مأموریت یافتند که طاهره را به قزوین ببرند. هنگامی که به همدان رسیدند طاهره پیشنهاد آنان را پذیرفت بشرط آنکه نه روز دیگر در همدان بمانند. (۱۵) از جمله وقایع مهمه هنگام اقامت طاهره در همدان مباحثه و مناظره او با حاج میرزا علینقی همدانی است. در مجمعی از علماء (با حضور حاکم همدان) که بمنظور مذاکره با طاهره منعقد شده بود حاضران مجلس حاج میرزا علینقی را بعنوان سخنگو و طرف طاهره برگزیدند. (۱۶) جناب طاهره که از پشت پرده سخن میگفت مذاکرات را مشروط بر چند شرط نمود. نخست آنکه شرب دخان هنگام مذاکره موقوف گردد. دوم علماء در نهایت ادب و متانت بمذاکرات ادامه دهند و الفاظ رکیکه استعمال نشود. و سوم آنکه بحث اصلی در خصوص نبوت و بشارات مربوط بظهور جدید باشد و به اسناد و مدارک مربوطه اعتماد شود. مباحثات و مناظرات در آن مجلس باوج خود رسید و علماء که مغلوب و منکوب شده بودند بهیجان آمدند. یکی از علماء حاضر بنام ملا حسین باخشونت سخن میگفت. چون بیم بلوا میرفت حاکم همدان ملاحسین را توبیخ و مجلس مذاکره را منحل نمود. گفته شده است که بهرحال حاج میرزا علینقی بسیار تحت تأثیر فضائل و کمالات طاهره قرار گرفته و از او تجلیل کرده است. (۱۷) از جمله نسوانی که در همدان با امر اعظم مؤمن

شده‌اند دو شاهزاده خانم بنامهای نواب حاجیه خانم مادر محمّد حسین خان حسام الملک و حاجیه خانم همسر ناصر الملک بزرگ بوده‌اند. بانوی اخیر بعدها در بغداد بحضور جمال ابهی شرفیاب شده و منجذب گردیده اشعار بسیاری در وصف آن حضرت سروده است. (۱۸) نواب حاجیه خانم که مؤلف کواکب الدرّیه بنامش اشاره کرده همان زبیده خانم متخلص به جهان و دختر بیست و هفتم فتحعلی شاه قاجار از ماه آفرین خانم است. همانگونه که احمد میرزا عضدالدوله در تاریخ عضدی نوشته زبیده خانم در میان فرزندان فتحعلی شاه بینظیر و زبیده عصر خویش بوده است. وی بعلت نیکوکاری و حسن خلق نزد شاهزادگان و مردم به فرشته معروف گشته است. زبیده خانم در تعمیر اماکن مذهبی همدان و بناهای تاریخی آن سهم بسزائی داشته است. نامبرده با علی خان نصرت الملک قراگوزلو ازدواج کرد. محمّد حسین خان حسام الملک نتیجه این ازدواج بوده است. زبیده خانم اگرچه بر حسب ظاهر به حاج میرزا علینقی همدانی صوفی اردات میورزید ولکن انفاس قدسیّه جناب طاهره کاملاً او را منقلب کرده و تا پایان حیات قلباً به امر مبارک مؤمن بود. صعودش در سال ۱۳۰۵ هجری قمری (۱۸۸۷ میلادی) واقع گشت. زبیده خانم بانویی شاعر و بمعنای واقعی کلمه عارف بود و در شعر "جهان" تخلص مینمود. شعر زیر از جمله اشعار زیبا و نغز اوست :

درده به من ای ساقی زان می دوسه پیمانه

کز سوز درون گویم شعری دو سه مستانه

خواهم که در این مستی خود نیز رود از یاد

غیر از تو نماند کس نه خویش و نه بیگانه

از عشق رخ جانان گشته است "جهان" حیران

مستانه سخن گوید این عاشق دیوانه. (۱۹)

جناب ابوالفضائل در کتاب کشف الغطاء مینویسد: 'که من ذکر بودن حضرت طاهره را در همدان جز از مرحوم محمّد مصطفی البغدادی رحمة الله علیه از سه نفر دیگر مسموع داشتم. اول . . . میرزا محمّد رضای همدانی (فرزند حاج میرزا علینقی) . . . و ثانی در سنه ۱۳۰۵ هجریّه

که وارد همدان شدم از امیرزاده افخم مرحوم مؤید السلطنه حاجی محمد مهدی میرزا نجل مرحوم مؤید الدوله طهماسب میرزا شنیدم که میفرمود چون قره‌العین به همدان ورود نمود عمه محترمه من بدین ایشان رفت و من چون در سنّ دون بلوغ بودم نیز در خدمت عمه محترمه بدیدن او مشرف شدم. ولی چون سنّ مقتضی نبود در مجالس مناظره حاضر نبودم. ولکن در همدان حکیم ایلیا والد حکیم رحیم که از اطبای مشهور آن بلاد است مذکور میداشت که در بیت والی مجلس مناظره منعقد شد و من در مجلس حضور داشتم. والی بر کرسی نشسته بود و علماء بر زمین جالس بودند و من و چاکران همه ایستاده و قره‌العین در پس پرده در نهایت فصاحت تکلم میفرمود و هر چه علماء میپرسیدند جواب میگفت تا آنکه علماء ساکت شدند. یکی از علماء که بطریقه شیخیّه معروف بود و چنان گمان میبرم که نام او را حکیم ایلیا میرزاعلی اصغر میگفت مذکور داشت که این عالم برآشفت و دشنام و یاوه گفتن آغاز کرد. والی بغایت متغیر شد و برخاست و فرمود آخوند خطا کردی و سفاهت را حجت خود پنداشتی و حکومت را اهانت نمودی. اگر پاس اهل عمانم نبود تو را تأدیب مینمودم و حکم فرمود تا همه را از دارالحکومه اخراج نمودند" (صص ۱۲۰ و ۱۰۵). (۲۰)

باری جناب طاهره نامه مفصلی در نهایت فصاحت و بلاغت به رئیس العلماء اعلم علمای همدان نوشت و او را بپذیرش امر بدیع دعوت نمود. آن نامه را ملاّ ابراهیم محلّاتی به مجتهد مذکور رساند. هنگامیکه ملاّ ابراهیم به خانه رئیس العلماء وارد شد نامه جناب طاهره را به او تسلیم نمود. سپس بزیارت فقراتی از آثار حضرت باب پرداخت و بر حقانیت امر حضرتشان استدلال نمود. اقدام ملاّ ابراهیم سخت بر مجتهد یاد شده گران آمد. خشمگین به حاضران دستور داد که وی را سخت تنبیه نمایند. علماء، طلاب و مردم حاضر نیز بجان آن مظلوم افتاده با مشت و لگد آنچنان او را مضروب و بدنش را خون آلود نمودند که مشرف بمرگ گردید. سپس پاهایش را گرفته کشان کشان به کوچه اش انداختند. شخص نیک اندیشی که از آن جا می گذشت بر وی ترخم نموده او را بر دوش

خویش گذاشت و به مسکن جناب طاهره برد. هنگامیکه چشم طاهره بر بدن مضروب و خونین ملاّابراهیم افتاد به او اظهار عنایت فراوان نمود و فرمود خوشا بحالت که در سبیل محبوب تحمّل بلا نمودی. (۲۱) شدت عمل رئیس العلماء و خشونت برخی از علماء حاضر در خانه او و هیجان گروهی دیگر از علماء و مردم همدان موجب گشت که طاهره برای رعایت حکمت مسکن خویش را تغییر دهد و به خانه حکیم الیاهو کلیمی نقل مکان نماید. ایلعازر فرزند حکیم الیاهو قبلاً بحضور طاهره رسیده و مفتون و مجذوب نامبرده شده بود. هفت روز پس از حادثه مضروب شدن ملاّابراهیم نامبرده بهبود یافت و سرانجام طاهره و اصحاب قصد عزیمت به قزوین نمودند. در راه برادران طاهره نیز همراه شدند و با نهایت احترام و تجلیل نسبت به وی رفتار مینمودند. (۲۲) در این سفر علاوه بر تنی چند از نسوان (۲۳) و منسویان طاهره گروهی از اصحاب و از جمله شیخ صالح کریمی، ملاّابراهیم محلاتی، سید احمد یزدی، سید محمّد بایکانی، سید عبدالهادی قزوینی و میرزا (ملاّ) محمّدعلی قزوینی همراه طاهره بودند. جناب طاهره امر فرمود که تنی چند از اصحاب عرب چون شیخ سلطان کربلانی، شیخ محمّد شبل بغدادی و فرزندش آقا محمّد مصطفیٰ بعراق عرب مراجعت نمایند. جمعی را نیز بعداً در قزوین امر به مراجعت به عراق کرد. به برخی از اصحاب ایرانی چون سید محمّد گلپایگانی متخلّص به طائر (و ملقب از لسان طاهره به فتی الملیح) نیز امر نمود که به اوطان خویش برگردند. (۲۴) اما پس از عزیمت طاهره از همدان شیخ محمّد شبل و پسرش آقا محمّد مصطفیٰ حدود یک ماه در همدان ماندند و بعداً بر خلاف امر طاهره راهی قزوین شدند. برخی از دیگر اصحاب نیز بدانان پیوستند. (۲۵)

زیرنویس بخش نهم

مراجعت جناب طاهره به ایران

۱- بتصریح حضرت ولی‌امرالله (بنقل از رساله آقا محمد مصطفیٰ بغدادی) هزارودویست تن از افراد قبیلۀ مذکور آمادگی خود را برای قیام و فداء جان در طریق رحمن اعلان نمودند (Dawn Breakers حاشیۀ ص ۲۷۲). جناب فاضل مازندرانی این تعداد را دوازده هزار تن نوشته است (ظهور الحق، جلد سوم ص ۳۱۸). جناب ابوالفضائل نیز بنقل از آقا محمد مصطفیٰ دوازده هزار مینویسد (کشف الغطاء، ص ۹۹). در رساله آقا محمد مصطفیٰ نیز این رقم دوازده هزار آمده است (افغان، چهار رساله تاریخی، ص ۲۶). بنظر میرسد که رقم دوازده هزار اغراق آمیز باشد.

۲- تذکرۀ الوفاء، صص ۲۷۴ و ۳۰۰.

۳- افغان، چهاررساله تاریخی، ص ۲۷.

۴- ژوزف فیلیپ فریر Joseph Philippe Ferrier افسر فرانسوی که چند سال در ایران بوده و در ارتش قاجار در زمان محمد شاه سمت تعلیم داشته و مدتی نیز با حسین خان آجودان باشی حاکم فارس همکاری مینموده از عمال حاج میرزا آقاسی و از جمله محبۀ علی خان بعثت اعمال مستبدانۀ خویش انتقاد کرده است. در این باب از جمله رجوع فرمایند به متن انگلیسی کتاب او تحت عنوان :

Caravan Journey and Wandering in Persia, Afganistan, Turkistan and Baluchestan. London England. 1856.

۵- دوستعلی خان معیر الممالک در کتاب رجال عصر ناصری در خصوص شاهزاده ماه باجی خانم مینویسد: "وی خواهر تنی شاهزاده سلطان احمد میرزا عضدالدوله نویسنده تاریخ عضدی و همسر محبۀ علی خان بود. شوهرش از ماکو و در حلقۀ مقرّبان درگاه سلطان بود. بانوی مزبور

اندامی ریز و لاغر و چهره‌ای پهن و گندم‌گون داشت . . . با وجود پیروی در گردشها و سفرهای بیلاقی یا در رکاب ناصرالدین شاه و یا همراه سرورالتوله همسر شاهزاده کامران میرزا نایب‌السلطنه بچالاکی بر زین می‌نشست و بر پشت اسب همه جا با آنان میرفت . . . ماه باجی خانم دلدادۀ طبیعت و گل و سبزه بود. گل‌هانی که در آن عصر در ایران کمیاب یا نایاب بود بوسیله باغبانان چیره دست در گرمخانه‌ها و باغچه‌های خانه‌اش پرورانده میشد و باغ و اطاقهای گلستان حقیقی بود. در سفرهای بیلاقی هر روز خود دسته‌ای چند گل‌های وحشی از کوه و درۀ و کنار رود میچید و با سلیقه‌ای خاص درون گلدانهای چینی و بلور قرار داده خیمۀ خویش را بدان می‌آراست. صص ۲۶۴-۲۶۵.

۶- برای آگاهی از احوال آقامحمد علی بهبهانی از جمله رجوع فرمایند به: معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد نخست، صص ۵۶۷-۵۶۱.

۷- برای آگاهی از احوال آقا محمد باقر بهبهانی معروف به وحید از جمله رجوع فرمایند به: معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد نخست، صص ۲۳۷-۲۲۰.

۸- اعتمادالسلطنه. المآثر والآثار. ص ۱۵۷.

۹- بغدادی، آقامحمد مصطفی! رساله (در چهار رساله تاریخی). صص ۲۹-۳۰.

۱۰- مأخذ بالا. صص ۳۱-۳۲.

۱۱- رجوع فرمایند به:

الف- تذکره الوفاء. صص ۲۷۴-۲۷۵ و ۳۰۱-۳۰۰.

ب - بغدادی آقامحمد مصطفی! رساله (در چهار رساله تاریخی). صص ۳۲-۳۳.

۱۲- بغدادی آقا محمد مصطفی! رساله (در چهار رساله تاریخی). صص ۳۴.

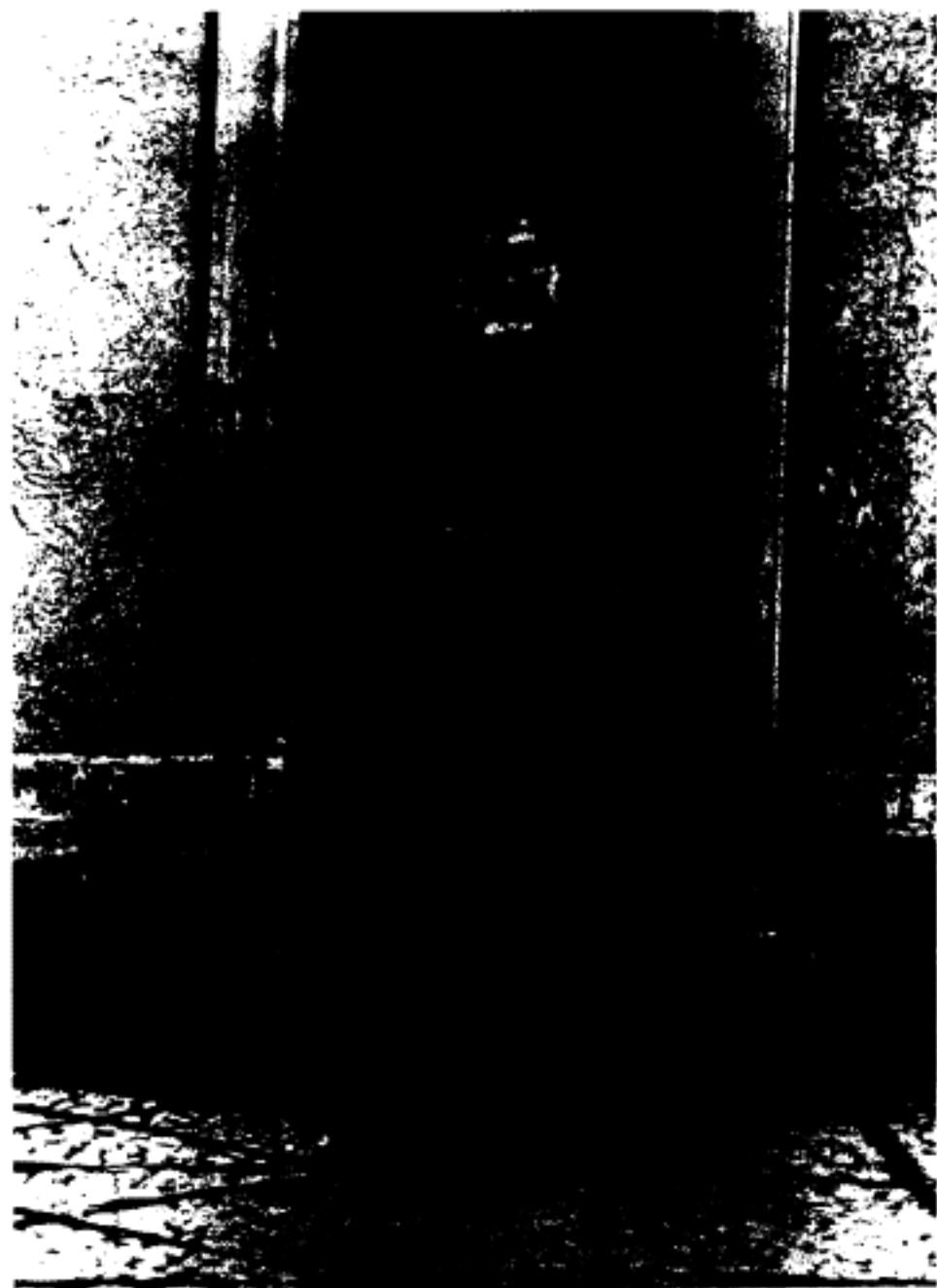
۱۳- مطالع الانوار. صص ۲۶۴-۲۶۵.

۱۴- تذکره الوفاء. ص ۳۰۱.

۱۵- رجوع فرمایند به:

- الف- تذكرة الوفاء. صص ۲۷۵ و ۳۰۱.
- ب- بغدادی آقامصطفی. رساله (در چهار رساله تاریخی). ص ۳۴.
- ۱۶- اشراق خاوری. تاریخ امری همدان (خطی).
- ۱۷- آواره کواکب الدریه. جلد نخست صص ۱۱۸.
- ۱۸- مأخذ بالا. صص ۱۱۷-۱۱۸.
- ۱۹- برای آگاهی بیشتر از احوال و اشعار شاهزاده زبیده خانم متخلص به "جهان" رجوع فرمایند به:
- الف- امین. اعیان الشیعه. جلد ششم، ص ۴۳.
- ب - اعتماد السلطنه. خیرات حسان. جلد دوم، صص ۱۱-۱۴.
- پ - عضدالدوله. تاریخ عضدی. صص ۳۰-۳۴.
- ت - لغت نامه دهخدا ذیل زبیده.
- ث - رجبی. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی. صص ۶۶-۶۵.
- ۲۰- شاهزاده محمّد حسین میرزا مؤید السلطنه نیز که اصلاً شیخی بود به امر مبارک ایمان داشت ولکن او جز شاهزاده محمّد مهدی میرزا مؤید السلطنه است. شاهزاده محمّد حسین میرزا در ایام پادشاهی محمّد علی شاه قاجار بریاست شورای سلطنت رسید (فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد هشتم قسمت اول ص ۴۲۶).
- ۲۱- بغدادی آقا محمّد مصطفی. رساله (در چهار رساله تاریخی). صص ۳۴-۳۵.
- ۲۲- رجوع فرمایند به:
- الف- عیناً مأخذ بالا.
- ب - اشراق خاوری. تاریخ امری همدان (خطی).
- ۲۳- جناب سمندر در تاریخ خود نسوان از همراهان جناب طاهره را از جمله شمس الضحی (خورشید بیگم) و مادر و خواهر جناب باب الباب میدانند (ص ۳۵۰).
- ۲۴- رجوع فرمایند به:
- الف- نبیل زرندی. مطالع الانوار. ص ۲۶۵.
- ب - بغدادی آقا محمّد مصطفی. رساله (در چهار رساله تاریخی). ص ۳۵.

۲۵- مأخذ بالا. صفحه ۳۵. آقامحمد مصطفیٰ آنان را عبارت از درویش مگونی و دامادش صالح و پسرش جواد، عبدالهادی زهیراوی، حسن حلاوی و سعید جباوی میدانند.



جناب شیخ محمد کاظم سمندر

بخش دهم

ورود جناب طاهره به قزوین

جناب مارشا روت، جناب میرزا حسین همدانی و پروفیسور براون مینویسند که طاهره خیال داشت به طهران رود و با محمّد شاه در خصوص امر بدیع مذاکره و او را هدایت نماید. ولکن پدرش ملامحمّد صالح که از این تصمیم آگاه گشته بود از طریق نفوسی که برای همراهی طاهره به قزوین فرستاده بود پیغام داد که از این خیال منصرف شود. (۱) طاهره بعد از ورود به قزوین که تقریباً حدود دو ماه پس از عبور حضرت باب از حوالی آن شهر و اقامت کوتاه مدّت حضرتشان در قریه سیاه دهان بود، یکسر بخانه پدر رفت. اصحاب از سواره و پیاده در کاروانسرای اقامت نمودند. (۲) از قرائن بر میآید که برخی از اصحاب بعداً در اماکن خصوصی ساکن شده‌اند. از جمله شیخ محمّد شبل و پسرش آقامحمّد مصطفیٰ در خانه ای نزدیک بیت جناب طاهره مقرّر گزیده‌اند. (۳) نبیل زرنندی در خصوص نخستین ایّام اقامت طاهره در قزوین پس از مراجعت از عراق مینویسد: "ملامحمّد شوهر حضرت طاهره که پسر ملاّتقی بود و خود را بعد از پدر و عمویش تواناترین علمای ایران میشمرد چون از ورود حضرت طاهره که دختر عمّ و زوجه اش بود به قزوین خبر یافت به مشاّر الیها پیغام فرستاد که از منزل پدر به منزل شوهر انتقال کنید. واسطه این پیغام چند نفر از نسوان بودند. حضرت طاهره در جواب پیغام ملامحمّد چنین فرمود. از قول من بآن نادان بی شعور بگوئید که اگر در ادّعای قرابت و خویشاوندی بامن راه صداقت می پیمودی و علاقه قلبی واقعی داشتی در این مدّت که من در کربلا بودم لااقلّ بدیدن من می آمدی و در حین مسافرت از

کربلا به ایران با من همراه میشدی. پیاده راه می پیمودی و با کمال صمیمیت کجاوه مرا محافظت میکردی و تمام راه را بخدمت من میپرداختی. آن وقت چون صمیمیت تو را مشاهده مینمودم از خواب غفلت بیدارت میساختم و حقیقت امر الهی را برای تو شرح میدادم. حال که چنین نکردی و مدت سه سال میگذرد که از هم جدا هستیم بهتر آنست که این مفارقت ابدی باشد. یعنی نه در این دنیا و نه در جهان دیگری برای ما ملاقات و اجتماع میسر نشود. آری جدائی ما ابدی و مفارقت ما دائمی است. من از تو چشم پوشیدم و دیگر مورد اعتناء نخواهی بود. این جواب که با نهایت شدت و سختی اداء شده بود چنان ملاً محمّد را بهیجان آورد و بحدی ملاً تقی را برآشفته ساخت که بی محابا ظاهره را کافر خواندند. این پدر و پسر پیوسته میکوشیدند که از جاه و مقام ظاهره بکاهند و در شهرت و بزرگواری او رخنه ای ایجاد کنند. ظاهره نیز با کمال شجاعت از خود دفاع می کرد و نقایص آن پدر و پسر را یکایک معلوم و مبرهن می ساخت. پدر ظاهره ملاً صالح که برادر ملاً تقی و عموی ملاً محمّد بود مردی عاقل و دانا و بی سر و صدا بود. خیلی کوشش کرد که شاید بتواند این نقار را برطرف کند ولی بمقصود نرسید و مکابره همچنان بین حضرت ظاهره و عمو و عموزاده اش جریان داشت. (۴) گفته اند که عموی جناب ظاهره (ملاً تقی) در حضور او به حضرت باب جسارت کرده و چند ضربه نیز به ظاهره زده است. (۵) علّت خصومت ملاً محمّد تقی برغانی و پسرش ملاً محمّد معلوم بود. ظاهره شیخی از قزوین رفته بود و حال بابی برگشته بود. هر دو مرام برای پدر و پسر کفر محض بود. ظاهره منظمّاً در خانه برادر خود با نسوان از بزرگان شهر ملاقات و امر بدیع را بدانان ابلاغ می نمود. (۶) اندک اندک بهمت آن جناب و دیگر اصحاب نفوس تازه ای در ظلّ امر جدید در آمدند. ولوله در شهر افتاد. همه جا ذکر زرّین تاج قرّة العین دختر حاج ملاً محمّد صالح بود که بشارت بظهور جدید می فرمود. ظاهره برای اصحاب احساس خطر می نمود لذا دستور فرمود که اصحاب وارد به قزوین به اوطان خود مراجعت نمایند. لذا جمعی عزیمت کرده و به

اوطان خود برگشتند. طاهره در آغاز هر روز سری به بیت شیخ محمّد شبلی می‌زد و ساعتی توقف می‌نمود. غالباً چند تن از نسوان و نیز شاگردان ملامحمّد تقی بظاهر برای مراقبت و در واقع بمنظور جاسوسی همراه وی بودند. بعداً آقا محمّد مصطفی^۱ پسر شبلی که در آن ایام ده سال داشت واسطه^۲ مخابره^۳ طاهره با نامبرده (شبلی) بود. شبلی و آقا محمّد مصطفی^۱ یک ماه در قزوین ماندند. روزی طاهره به آقا محمّد مصطفی^۱ گفت که به اصحاب باقیمانده ابلاغ نماید که هر چه زودتر قزوین را ترک نموده عازم ارض مقدّس طهران شوند. مفاد نوشته^۴ آقا محمّد مصطفی^۱ در این خصوص چنین است: "... یک روز در وقت تشرّف امر فرمودند که به اجبّاً بگویم از قزوین خارج شده به طهران که محلّ تجلّی اسرار ظهور الهی است توجّه نمایند. روز دوم که مشرّف شدم فرمودند به پدرت ابلاغ کردی؟ عرض کردم فرمایش شما را ابلاغ کردم ولیکن طهران را به مقام طاهر و مقدّس تأویل کردند. فرمودند خیلی خوب برو و به آنها بگو بقصد قم عزیمت نمایند. دستور ثانی را که به آنها ابلاغ کردم گفتند مقصود حضرت طاهره از عزیمت به قم قیام بر نصرت امر الهی است. در یوم ثالث که زیارتشان کردم از من پرسیدند آیا پیام من را به آن جماعت ابلاغ کردی؟ عرض کردم بلی ولیکن عرض می‌کنند مقصود از توجّه اجبّاء به قم قیام بخدمت امر الهی است. تبسّم فرموده فرمودند برو به آنها بگو عازم مشهد مقدّس در خراسان شوند. مراجعت کرده به آنها گفتم حضرت طاهره فرمودند به مشهد بروید. گفتند مقصود از توجّه به مشهد وصول به مقام مشهد نفس رحمانی است که محلّ شهود نفوس زکّیه است. روز چهارم مشرّف شدم فرمودند آیا به والد و همراهان پیام من را ابلاغ کردی؟ عرض کردم بلی ولیکن می‌گویند مقصود شما از توجّه آنان به مشهد وصول به مشهد ملکوتی و مشاهد نفوس است. از این حرف متغیّر شده و به این عید فرمودند که به آنها بگویم جمیع از قزوین خارج شوید زیرا اتفاق عظیمی در قزوین روی خواهد داد که از حدوث آن واقعه قزوین به لرزه خواهد افتاد و خون شما همه ریخته خواهد شد... همانروز ما باتفاق شیخ سلطان عازم طهران شدیم... بعد از پانزده

روز قضیه قتل حاج ملاّ تقی رئیس علمای قزوین پیش آمد. (۷) پیش از بیان چگونگی قتل ملاّ محمد تقی برغانی عموی طاهره بجاست که به بررسی علل و عوامل این حادثه پردازیم. قبلاً گفتیم که عموی طاهره با جناب شیخ احمد احسانی مباحثات بسیار کرد و او را تکفیر نمود. شیخ احسانی همانگونه که از پیش آمد نه اصولی بود و نه اخباری بل باعتباری جمع میان دو مکتب نمود. در عرفان و تصوّف نیز باصطلاح جمع میان طریقت و شریعت نموده بود. در باب اصول دین نیز نظریات تازه ای داشت و با آنکه اصول حکمت و تقیه را بنهایت درجه رعایت می نمود در خصوص قیامت و معاد و معراج و غیبت حضرت قائم موعود مطالبی را اظهار می فرمود که با عقاید علماء مباینت داشت. توضیح وی در باب قالب مثالی و یا هورقلیا (۸) علّت اصلی تکفیرش وسیله ملاّ محمد تقی برغانی و هواخواهان اصولی وی و اساساً دشمنان شیخ احسانی بود. زیرا آنان معراج رسول الله و قیامت و معاد و غیبت امام را صرفاً جسمانی توضیح می نمودند حال آنکه قالب مثالی یا جسد مثالی شیخ جسدی بود غلیظ تر از روح و رقیق تر از جسم. (۹) جناب سید کاظم رشتی نیز با نهایت حکمت عقاید شیخ را ترویج فرمود. (۱۰) لذا مورد تکفیر همان علماء اصولی قرار گرفت. در اینجا مجال بیان جزئیات اختلاف مکتب شیخ و سید با اصولیون نیست. همین قدر می توان گفت که اعتقاد بنوعی معاد روحانی کافی بود که بهانه بدست قشربون دهد و خون بی گناهی را بریزند. اینکه گزند بر شیخ احسانی وارد نگشت دو دلیل عمده داشت. دلیل نخست حمایت پادشاه ایران فتحعلی شاه قاجار و دهها تن از علمای برجسته ایران زمین از نامبرده و دلیل دوم رعایت اصول تحفّظ و حکمت در آثار شیخ بود. بهر حال اشارات شیخ به معاد روحانی و موضوع جسد مثالی و هورقلیا همانطور که مذکور گشت بهانه خوبی برای ملاّ تقی بود تا شیخ را تکفیر نماید. ملاّ تقی در مناظرات حضوری خود با شیخ احمد احسانی در قزوین مدارک کافی علیه شیخ بدست آورده بود. علّت دیگری که بر بغض و مخالفت ملاّ تقی با شیخ افزوده بود این بود که شیخ در آخرین سفر خود

به قزوین که بدعوت ملاّتقی به آن شهر انجام یافته بود چون گذشته در خانه حاج ملاّعبدالوّهّاب قزوینی فرود آمد (حدود ۱۲۳۵ هجری قمری برابر با ۱۸۱۹ میلادی). جناب شیخ احمد احسانی هرگاه به قزوین سفر می فرمود مجلس درسی در خانه ملاّعبدالوّهّاب دائر می کرد که ورود بدان برای همگان آزاد بود. حضرت باب هنگام اقامت کوتاه مدّت در قریه سیاه دهان توقیعاتی خطاب به حاج ملاّعبدالوّهّاب، ملاّتقی برغانی، ملاّمحمد صالح برغانی و حاج سید تقی قزوینی ارسال فرمودند. در توابع مذکور علمای نامبرده بتحقیق در امر بدیع و حمایت آن حضرت توصیه شده بودند. ملاّمحمد تقی توقیع مبارک را پاره کرد و کلمات زشتی نسبت به حضرت باب بر زبان آورد که چون باطلاع حضرت باب رسید کلمات قهرتیه اداء فرمودند. (۱۱) حاج ملاّعبدالوّهّاب برای ملاّمحمد صالح (پدر طاهره) پیغام فرستاد و از او خواست که باتفاق به محضر حضرت باب شتابند و حقیقت امر را روشن نمایند. ولکن ملاّمحمد صالح در جواب گفت که دختران من و پسران شما بظهور بدیع مؤمن گشته اند و ما در محلّ اتهامیم. لذا اگر در این امر دخالت نمائیم علماء مخالف ما را خوار نموده از درجه اعتبار ساقط می نمایند. ملاّمحمد صالح بهر ترتیب بود مانع اقدامات حاج عبدالوّهّاب گشت. (۱۲) بهر حال ملاّعبدالوّهّاب بعداً قلباً به امر جدید مؤمن شد ولکن ظاهراً حکمت فرمود و به عامّه ابراز ننمود.

باری ملاّمحمد تقی برغانی بر بالای منبر با الفاظ رکیک به جناب شیخ احمد احسانی و هواخواهان او از جمله حاج ملاّعبدالوّهّاب اهانت می نمود و این عمل هواخواهان شیخ را بکلی خشمگین کرده بود. حضرت عبدالبهاء ضمن بیان احوال جناب طاهره در کتاب تذکرة الوفاء در این خصوص می فرماید: «و سبب قتل حاجی ملاّتقی این شد که آن ظالم جهول روزی بر فراز منبر زبان بطعن و لعن شیخ جلیل اکبر گشود یعنی حضرت شیخ احمد احسانی ولی با نهایت بی حیائی که او آتش این فتنه بر افروخت و جهانی را بزحمت و آزمایش انداخت. بصورت جمهوری شتائم بسیار رکیکه بر زبان راند. شخصی از اهل شیراز از مبتدئین حاضر مجلس بود تحمل طعن و لعن شیخ

نمود. شبانه به مسجد رفت و نیزگی در دهن ملاّتی مذکور زد و خود فرار کرد (ص ۳۰۲). مراد از شخصی از اهل شیراز در بیان حضرت عبدالبهاء میرزا عبدالله معروف به میرزا صالح شیرازی است. (۱۳) وی که در نخستین روز از ماه رمضان سال ۱۲۶۳ هجری قمری (۱۸۴۷ میلادی) وارد قزوین شده بود از هواخواهان بل عاشقان جنابان شیخ و سید بود. وی هنوز به امر بدیع مؤمن نشده بود و به قزوین آمده بود که راهی ماکو شود و بحضور حضرت باب شرفیاب گردد و امر مبارک را تحقیق و تحرّی کند. در اینجا مناسب است که آنچه را خود او هنگام محاکمه در طهران در حضور صاحب دیوان گفته است نقل نمائیم: من آن وقت ها بایی نبودم. برای تحقیق امر حضرت باب عازم شدم که به ماه کو سفر کنم. چون به قزوین رسیدم دیدم شهر در نهایت اضطراب است. از هر طرف هیاهو بلند است. همان طوری که توی کوچه می رفتم دیدم مردم شخصی را گرفته اند عمامه اش را بگردنش انداخته اند کفش هم بپایش نبود. در وسط کوچه و بازار او را می کشیدند. اذیتش می کردند، کتکش می زدند، لعنتش می کردند، تهدیدش می نمودند. پرسیدم چه خبر است. این شخص چه کرده است که این طور او را مجازات می کنید؟ گفتند گناه این شخص از کبائر است. قابل عفو و غفران نیست. گفتم گناه او چیست؟ جواب دادند که این شخص علنی پیش مردم از شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی تعریف و تمجید کرده است و بشرح فضائل آن دو لب گشوده از این جهت ملاّتی حجّة الاسلام قزوین حکم بکفر او فرموده و امر کرده است او را از شهر بیرون کنیم. من این قضیه را شنیدم. خیلی تعجب کردم. با خود گفتم چطور می شود کسی که پیرو شیخ و سید باشد جزء کفار شود و مستحقّ این همه اذیت و آزار باشد. برای اینکه درست تحقیق کنم ببینم آنچه شنیده ام راست است یا دروغ و آیا ملاّتی حقیقهً این فتوی را داده یا نه به مجلس درس ملاّتی رفتم و از او پرسیدم آیا شما در باره این شخص فتوای کفر و ضرب و نفی داده اید؟ ملاّتی گفت آری خدائی که شیخ احمد بحرینی می پرستد خدائی است که من ابدأ معتقد نیستم. خود او و اتباعش همه در نظر

من گمراه و خدا نشناسند. وقتی که این سخن را از ملاّ تقی شنیدم خواستم همان جا در حضور شاگردان سیلی سختی به صورت او بزنم لیکن هر طور بود خود داری کردم و با خدای خود عهد نمودم که با خنجر لبهای او را قطع نمایم. تا پس از این نتواند بچنین گفتاری لب باز کند. از محضر درسش بیرون آمدم. فوراً ببازار رفتم و خنجر و نیزه کوچکی که از بهترین فولاد ساخته شده بود و نهایت درجه حدّت و شدّت را داشت خریداری کردم و آنها را در بغل خود پنهان ساختم و مترصد فرصتی بودم تا مقصود خود را انجام دهم و آتش درونی خویش را بواسطه اخذ انتقام از ملاّ تقی خاموشی بخشم. ملاّ تقی معمولاً در مسجدش مرتّب باقامه صلوة یومیّه می پرداخت و امام جماعت بود. یک شب رفتم در میان مسجد ملاّ تقی بیتوته کرده نزدیک فجر دیدم پیرزنی به مسجد وارد شد و سجّاده‌ای که همراه داشت در میان محراب بگسترده. پس از آن ملاّ تقی تنها وارد مسجد شد و در محراب بادای نماز مشغول گشت. هیچ کس هنوز در آنجا نبود. من آهسته از پشت سرش رفتم تا نزدیک او رسیدم و ایستادم وقتی که سر بسجده گذاشت نیزه کوچکی را که همراه داشتم بیرون کشیدم و با نهایت قوّت به پشت سرش فرو کردم ملاّ تقی فریادی هولناک کشید منم او را بیشت انداختم. خنجرم را بیرون آوردم و با قوّت هرچه تمامتر با عمق حلق او فرو بردم و به پشت و پهلویش نیز چند زخم زدم و همانطور او را در میان محراب انداختم و با سرعت تمام به پشت بام مسجد رفتم. بصدای داد و فریاد مردم گوش می دادم. جمعی بسیار آمدند و او را روی تخته‌ای گذاشتند و به منزلش بردند. قاتل معلوم نبود کیست. هنگامه‌ای در شهر پیاشد. هر کس با هر کس دشمنی داشت او را بعنوان قاتل ملاّ تقی نزد حکومت معرفی می کرد. عده بسیاری را گرفتند و بزندان افکندند. قلب من مضطرب بود. فکرم راحت نبود. زیرا می دیدم جمعی بیگناه بتهمت قتل گرفتار حبس شدند. با خود گفتم بهتر آنست که نزد حاکم بروم و خود را معرفی کنم و بکرده خویش اقرار نمایم و علّت اقدام خود را باین عمل برای حکومت بیان کنم. بنزد حاکم شتافتم و باو گفتم اگر قاتل حقیقی

را معرفی کنم قول می‌دهی که اشخاص بی‌گناهی را که محبوس ساخته‌ای رها کنی؟ حاکم با تأکید به من قول داد. من هم خود را قاتل معرفی کردم. تصدیق قول من برای آنها خیلی مشکل بود. هرچه می‌گفتم باور نمی‌کردند. گفتم پیرزنی که سجاده ملّاتی را آورد و پهن کرد بگویند بیاید و از او بپرسید. پیرزن را آوردند اقرار کرد که درست است من سجاده آقا را هنگام فجر بردم و میان محراب افکندم. ولی حاکم بشهادت پیرزن قانع نشد. مرا به منزل ملّاتی بردند وقتی رسیدیم که می‌خواست بعیرد. چون نزدیک رفتم تا چشمش بمن افتاد مرا شناخت و با طرز مضطربی با انگشت به من اشاره کرد یعنی قاتل من این شخص است و بعد با دست خود اشاره کرد که این شخص را از اینجا ببرید نمی‌خواهم صورت او را ببینم و بلافاصله وفات یافت. مراهم بزندان بردند ولی حاکم بوعده خود وفا نکرد و دیگران را که متهم بقتل بودند رها ننمود. (۱۴) جناب نبیل زرنندی پس از نقل گفتار ملّاعبدالله شیرازی می‌نویسد: "ملّاعبدالله این بیانات را که در طهران در وقت محاکمه برای صاحب دیوان شرح داد صاحب دیوان از خوش نیتی و نیک قلبی ملّاعبدالله خیلی خوشش آمد و بنوک‌های خود پنهانی سفارش کرد که طوری رفتار کنید ملّاعبدالله بتواند فرار کند و وسائل فرار او را فراهم نمایید. ملّاعبدالله از زندان فرار کرد و بمنزل رضاخان سردار که تازگی خواهر سپهسالار را گرفته بود پناهنده شد و در آنجا مخفی بود و هیچ کس هم نمی‌دانست تا حادثه عظیمه قلعه شیخ طبرسی اتفاق افتاد. ملّاعبدالله تصمیم گرفت که خود را باصحاب قلعه برساند. پس از نیل بمقصود با نهایت شجاعت در قلعه بیاری اصحاب مشغول بود. رضاخان سردار نیز از پی او بقلعه روان شد و جزء اصحاب قلعه گردید و این هر دو نفر در آن واقعه بشهادت رسیدند." (۱۵) حضرت عبدالبهاء ضمن بیان احوال طاهره در کتاب تذکرة الوفاء در خصوص میرزا عبدالله شیرازی می‌فرمایند: "روزی صاحب دیوان میرزا شفیع شخص قاتل را احضار نمود. گفت ای جناب شما یا اهل طریقتید یا اهل شریعت. اگر متمسک بشریعتید چرا چنین مجتهد پر فضیلت را چنین زخمی بدهان زدید. و اگر اهل طریقتید از شروط طریقت

عدم اذیت است پس چگونه بقتل عالم پر حمیت پرداختید. در جواب گفت جناب صاحب دیوان یک حقیقتی نیز داریم بنده بحقیقت جزای عمل او را دادم" (صص ۳۰۴-۳۰۳). جناب ابوالفضائل در کتاب کشف الغطا می نویسد: " و سبب قتل حاجی ملاّ تقی این شد که او هر روز پس از نماز به منبر می رفت و مردم را موعظه می نمود و در ضمن خلق را از دخول در حزب شیخیّه ممنوع می داشت و از سبّ و لعن شیخ اجلّ و سیّد افخم قدس الله تربتھما کوتاهی نمی کرد. جوانی شیرازی میرزا صالح نام که به شیخ و سیّد خلوصی وافر داشت بر قتل او عازم شد. تا آنکه او را وقتی تنها یافت و بقتلش اقدام کرد و اینکه بعضی نوشته اند که او را در حین صلوة بقتل رسانید نزد من مقبول نیست زیرا اگر این عمل در مسجد و حین نماز واقع شده بود قاتل را مهلت اختفاء نمی دادند و همان حین او را مأخوذ می داشتند. چه مسلمست که چون حاجی ملاّ تقی کشته شد شورش در شهر بر پا شد و جمعی گرفتار شدند و هر کس با نفسی دشمنی داشت او را بمشارکت در قتل متّهم می نمودند تا بحدی که تعیین قاتل بر حکومت صعب شد. چون میرزا صالح شیرازی دید که فعل او موجب گرفتاری جمعی گردید شہامت و فتوت او مانع شد که مردم را در این گرفتاری گذارد و گمان کرد که چون قاتل معلوم شود سبب خلاصی دیگران گردد. باین خیالات خود بیاب حکومت رفت و صورت حال را نخست بر فراشباشی و امثاله اظهار نمود. درباریان حکومت حیرت کردند و او را از این تهور ممنوع داشتند. چون دیدند وی در اعتراف راسخ است شرح حال او را بوالی عرض نمودند. میرزا صالح در حضور والی نیز انکار ننمود و در غایت جرأت حکایت قتل را معروض داشت. پیرمردانی که خود در آن وقت حاضر بودند از قبیل مرحوم میرزا محمّد علی کدخدای قزوینی برای این عبد حکایت می نمودند که حسن تقریر و عدم خوف میرزا صالح موجب استعجاب والی شد و در اثنای مقال یکی گفت ای مرد چرا بر جوانی خود رحم نکردی و عالمی را که مسلم اهل قزوین است کشتی؟ میرزا صالح گفت عالم چه نهایت اینست که او تلنگه غوره ای از باغ ابوحنیفه دزدیده بود. والی از این سخن

بخندید و از بس از رشوتهائی که مقتول از مردم در فصل محاکمات و مرافعات می گرفت منجر شده بود این حادثه را چندان منکر نمی دید" (صص ۱۰۹-۱۰۸). (۱۶)

در آن اوقات جناب طاهره در خانه پدرش ساکن بود ولکن در خانه برادرش بنشر معارف امر بدیع اشتغال داشت. جناب ملاحسین که عازم ماکو برای زیارت حضرت باب بود در قزوین و در خانه جناب آقا محمد هادی فرهادی با جناب طاهره ملاقات کرد. (۱۷) احتمالاً این ملاقات مجدداً در خانه یکی از دیگر اعضاء خاندان فرهادی واقع گردیده است. افراد خاندان فرهادی که مورد احترام مردم قزوین بودند در انتشار امر مبارک در آن شهر نقش حساس داشتند. این بود که پس از قتل ملا تقی معرض اتهام بستگان وی قرار گرفتند. اعضاء خاندان فرهادی فرزندان دو برادر بنامهای حاج الله وردی و حاج اسدالله بودند. حاج الله وردی که از تجار معروف شیخی قزوین بود پیش از ظهور حضرت باب در گذشت ولی برادر او حاج اسدالله فرهادی فائز بایمان و سرانجام در طهران شهید گشت. حاج اسدالله چهار دختر خود را به چهار پسر حاج الله وردی داد و از جمله خاتون جان زوجه آقا محمدهادی گردید. غالب اعضاء خاندان فرهادی به امر جدید مؤمن شدند. خاتون جان و آقا محمدهادی سرآمد آنان بودند که در نهایت عشق و وفاء قیام بخدمت نمودند. آقا محمدهادی هنگامی که مأموران دولت محمدهاشمی حضرت باب را به تبریز می بردند در میانج خدمت حضرتشان رسید و اجازه خواست که آن حضرت را از دست سربازان رها نماید ولکن هیکل مبارک اذن نفرمودند و در حقیقت دعا فرمودند. نامبرده هنگام مراجعت جناب طاهره به قزوین مخارج همه اصحاب ملازم آن جناب را در اوقات اقامت در آن شهر تعهد نمود. همچنین مخارج اقامت جناب ملا جلیل ارومی را تقبل نمود و نامبرده حدود یک سال در خانه خواهر آقا محمد هادی ساکن و موفق بهدایت نفوس بود. (۱۸)

ملا محمد فرزند ملا محمد تقی و شوهر طاهره که از طاهره دل خونینی داشت نخستین فردی را که در توطئه قتل پدرش متهم نمود او بود.

پرفسور براون می نویسد که بر اثر شکایت شوهر طاهره جناب طاهره نزد حاکم قزوین احضار گردید و لکن چون دلیلی بر مجرمیت نامبرده یافت نشد از اتهام شرکت در قتل تبرئه گردید. (۱۹) ملا محمد، آقا محمد هادی فرهادی را نیز از عاملان اصلی قتل ملا تقی دانست. ملا محمد آنقدر تلاش کرد تا بکمک دیگر بستگانش طاهره را در خانه پدرش ملا محمد صالح محبوس نمود. طاهره در خانه پدر کاملاً تحت نظر بود. چند تن از نسوان را بعنوان مراقب او گمارده بودند که از اطاقش نیز خارج نشود مگر برای انجام امور بسیار ضروری. دشمنان طاهره می گفتند قاتل حقیقی ملا تقی طاهره است زیرا بدستور او این جنایت رخ داده است. از بیانات حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء (صص ۳۰۲ و ۳۰۵) روشن می شود که حاج ملا محمد تقی مردی ستمگر، نادان معروف به علم، بی دین و بد زبان بوده است. ملا محمد پسر ملا محمد تقی نیز چون او بوده و لذا در واقعه قتل پدر همه خبیثت وجود خود را نشان داده است. در خونخوارگی او همین بس که در قصاص خون پدرش به هیچ مظلومی رحم نکرد. از همه قرائن بر می آید که احدی جز میرزا عبدالله شیرازی در قتل ملا تقی دخالت نداشته است. (۲۰) این نکته ایست که مورد تأیید حضرت عبدالبهاء است. در کتاب تذکرة الوفاء پس از شرح اقدام میرزا عبدالله بقتل ملا تقی می فرمایند: "صبحی احباء را گرفتند و نهایت شکنجه و زجر مجری داشتند ولی کل مظلوم و بی خبر. تحقیقی نیز در میان نبود. آنچه گفتند ما از این واقعه بی خبریم پذیرفته نشد." (۳۰۲). بفرموده مبارک: "جناب طاهره در قزوین بعد از قتل عموی بی دین در نهایت سختی افتاد. محزون و مسجون و از وقایع مؤلمه دلخون بود و از هر طرف نگهبان و عوانان و فراشان و چاووشان مواظب بودند" (تذکرة الوفاء، ص ۳۰۵). عمر رضا کحاله می نویسد که طاهره در حرمسرای حاکم قزوین تحت مراقبت شدید مسجون گردید. (۲۱) جناب سمندر در تاریخ خویش ذیل عنوان "شهادت حضرت طاهره" می نویسد: "... تا اینکه فقره قتل حاجی ملا تقی عمویشان واقع شده بود. وضای عظیمی و غوغای عظیمی در این شهر بر پا شده بود و اغلب خانه های

مشهورین باین امر را برای اخذ صاحبان بیوت مزبوره جمعی از فرآشان و میرغضب و یک نفر سید که سید محسن نام داشت می ریختند و جستجو می نمودند و یا با نردبان از بالای بامها می رفتند که تزلزل و اضطراب و اضطراب آن ایام و بلندی ناله و گریه و زاری زنهای این مردمان بدرجه ای نبود که باین مختصرها کوتاه شود و بزندهای اجبای الهی آن سید محسن که سر حلقه مجمع فرآشان و میرغضبان بوده تکلیف می نموده که شوهرهای شما از دین خارج شده اند و شما طلاق لازم ندارید بهر که بخواهید می توانید شوهر کرد... باری جمیع را از اصحاب جناب طاء علیها بهاء الله الابهی^۱ از قبیل جناب مستطاب آقا شیخ صالح عرب و جناب آقا شیخ طاهر و حاجی ملا ابراهیم را گرفتند و بحکومت برده حبس نمودند و مرحوم حاجی اسدالله تاجر طاب ثراه را با بعضی دیگر نیز محبوس نمودند در حالت ناخوشی و مرض. و جناب طاء و یکی از خدمتکارهایشان که بایشان مربوط بوده و یک نفر دیگر همراهشان از اصحاب زنانه شانرا نیز بحکومت بردند و اسباب داغ و صدمه موجود نمودند و ابتداء شروع کردند باذیت آن... خدمتکار که باقرار آوردند چه ظنشان چنین مقتضی^۱ بوده که جناب طاء علیها بهاء الله را سبب این کار می دانسته اند و دستهای آن زن را زیر اُرسی گذاشتند که مشغول اذیت شوند در این وقت جناب طاء علیها بهاء الله متوجه الی الله و منقطعه الیه سجده مانند بخاک نزدیک می شوند یعنی سر خود را بزیر افکنده با دل مجروح و قلب پراکنده بمناجات سری بدربار حضرت قاضی الحاجات توجه می نمایند. در این حین خبر می رسد که قاتل پیدا شد" (صص ۸۲-۸۰). و نیز جناب سمندر در تاریخ خود می نویسد:

"فرآشهای حکومت را مأمور بگرفتن مشاهیر اجبآء نمودند و جمعی از رجاله و طلاب به خانه حاجی اسدالله ریخته بتاراج مشغول شدند و مشارالیه را با یک برادر زاده اش آقا مهدی نام که حاضر بوده گرفته با جمع دیگر بحبس شدید بردند. از جمله جناب آقا شیخ صالح عرب و حاجی ملا ابراهیم محلاتی و حاجی ملا طاهر شیرازی و غیره و غیره بودند. و بهر خانه که منسوب باجبآء بود می ریختند. از جمله این بنده

نگارنده طفلی بودم لیکن خوب بنظر دارم وقتی که سید محسن ملقب به بابی کُش با جمعی فراش و میرغضب درب خانه ما را زدند و کسی باز نکرد از دیوار بالا آمده وارد خانه شدند و بشدت تفحص و جستجو می نمودند و درهای بعضی اطاقها که بسته بود خواستند بشکنند اهل خانه باز می کردند و تمام اهل خانه از سطوت و قهر آنها مضطرب و پریشان و لرزان و هراسان بودیم. خلاصه از روز قتل حاج ملاّتی تا مدتی مدید آن سید شقیّ عنید با جمعی فراش و میرغضب بهر خانه ای که احتمال بودن یکی از این طائفه را می دادند بدون خبر وارد می شدند و سید مزبور در بعضی خانه ها به زنها مذکور می داشتند که شوهرهای شما از دین برگشته اند و شما بدون طلاق می توانید بهرکه بخواهید اختیار نمائید. باری اصحاب و احباب بعضی محبوس در زندان و جمعی مستور و پنهان و برخی فرار به کوه و بیابان نمودند ولی با این همه آتش قهر و غضب ملاّ محمّد فرو ننشست و بگرفتاری این جماعت قناعت نکرد زیرا که چنین توهم و تصوّر کرده بودند که در خانه حاجی اسدالله باطّلاع جناب طاهره رؤسای بایته انجمن نموده و بحکم آنها این قتل واقع شده لهذا از حکومت باصرار استنطاق و اذیت جناب طاهره را خواست و چون جناب طاهره را از حاجی ملاّ صالح پدرش خواستند و جواب صواب نشنیدند بناچار سکوت نمود و جناب طاهره را با خادمه اش کافیه نام و زن دیگر به دارالحکومه برده استنطاق نمودند. در جواب گفتند این قتل نه باصر و میل ما و نه باطّلاع و رضای ما واقع شده است. ملاّ محمّد بشدت و اصرار از حکومت اذیت و آزار ایشان را خواستار شد. باین سبب باشاره حکومت میرغضب اسباب داغ از آتش و آهن حاضر نموده نخست برای احترام و ترساندن جناب طاهره دستهای کافیه خادمه را زیر اُرسی گذاردند که در بیرون اطاق داغ نمایند. در این احوال شدید خطیر که امید و رجای جناب طاهره از همه کس و همه جا بجز پروردگار عزیز قدیر مقطوع بود بسجده افتاده و توجه و توسّل به حضرت ربّ اعلیّ نموده بی حجاب حروف و کلمات بعرض حال و مناجات مشغول شد و در این حال که وصفش خارج از مقال است بغتّه بانگ بلند شد که قاتل

پیدا شد لهذا توجه کلّ باین مطلب شد که قاتل کیست و چگونه پیدا شده. باین جهت از صرافت داغ کردن افتادند و معلوم شد که آقا میرزا صالح نام شیرازی است که انقلاب و آشوب شهر و گرفتاری بی‌گناهان را دیده و اضطراب مظلومان را شنیده با پای خود به دارالحکومه آمده و بزبان خود اقرار نموده که بدست خود با سرنیزه به دهانش زده‌ام و همدست و همراه و هم رانی نداشته‌ام و این بندگان خدا را بی‌جهت زجر و حبس نموده و می‌نمایند. پرسیدند شخص عالم و مجتهد را چرا کشتی؟ گفت او عالم نبود بلکه یک خوشه کوچک غوره از باغ ابوحنیفه دزدیده بود. اگر عالم بود به پیشوا و مقتدای من جناب شیخ احمد احسانی و سیدرشتی در منبر سبّ و لعن نمی‌نمود و من بهمین سبب او را کشته‌ام. و چون در محضر حکومت ملامحمد با میرزا صالح روبرو شد و استنطاق و گفتگو کرد و با کمال فصاحت اقرار و اعتراف شنید گفت دروغ می‌گوید. گفت سرنیزه که با او بدھانش زده‌ام در زیر پل نزدیک مسجد است. رفتند فزاشها و بهمان نشان سرنیزه را آوردند. ملامحمد با کمال تغییر گفت این مرد قابل نیست که قاتل پدر من باشد. میرزا صالح گفت لباس فاخر و خرقة خز بیاورید بیوشم تا قاتل پدرت متشخص باشد. باری او را به زندان برده زیر زنجیر نشانند. مردم شهر که این امر عجیب را شنیدند دسته دسته درب زندان بتماشا می‌آمدند" (صص ۳۵۹-۳۵۶). جناب میرزا حسین همدانی در تاریخ خویش بدین مضمون می‌نویسد که چون پسران حاج ملامحمد تقی در زندان از میرزا صالح پرسیدند که چرا پدر ما چنین عالم جلیلی را بقتل رساندی و به او فحاشی نمودند وی در جواب گفت که او عالم نبود و تنها از باغ ابوحنیفه میوه‌ای چند چیده بود. من او را به دوزخ فرستادم و شما را نیز به دوزخ می‌فرستم. ناگهان بسوی آنان حمله نمود و زنجیر خود را درید. این بود که زندانبان در زندان را قفل نمود. با وجود اعتراف صریح میرزا صالح ملامحمد شوهر طاهره دست بردار نبود و دائماً در اندیشه قتل مظلومان بود. (۲۲)

چون ملامحمد برغانی قصد داشت طاهره و همه یاران او را ببھانه

خونخواهی قتل پدر معدوم نماید به اعتراف میرزا عبدالله (میرزا صالح) شیرازی اعتناء ننمود. حکومت قزوین که وضع را چنین دید بایبان اسیر را به طهران اعزام داشت تا در پایتخت بدین موضوع رسیدگی شود. از جمله اعزام شدگان حاج اسدالله فرهادی، شیخ صالح کریمی، حاج ملا ابراهیم محلاتی، ملا طاهر شیرازی و قاتل ملا تقی میرزا عبدالله بودند. پس از ورود به طهران بلافاصله آنان را در خانه یکی از کدخدایان آن شهر زندانی نمودند. (۲۳) آقا محمد فرهادی نیز که متهم بتوطئه و حتی شرکت در قتل ملا تقی بود در آن احوان به طهران فرار کرده بود. حضرت بهاءالله پس از اطلاع از اوضاع زندانیان مذکور بعلت آشنائی که با کدخدای یاد شده داشتند به خانه او تشریف بردند تا وسائل راحت و سرانجام آزادی اصحاب را فراهم فرمایند. کدخدا که مردی طماع و مکار بود و از مراتب بخشش و جوانمردی جمال ابهی خبر داشت از فرصت استفاده نمود و شرح مفصلی از اوضاع اسفناک زندانیان و از جمله گرسنگی و برهنگی آنان بعرض مبارک رسانید. حضرت بهاءالله نیز وجه نقد قابل ملاحظه‌ای فراهم نموده نزد کدخدا فرستادند و دستور فرمودند آنان را آزاد نماید. کدخدا چند تن از اصحاب را که طاقت زندان نداشتند رها کرد و از سختگیری خود نسبت به دیگران کاست. اما طمع او را واداشت که موضوع کمک حضرت بهاءالله به زندانیان را به رؤسای خود گزارش کند تا هم خود را محبوب نماید و هم پول بیشتری بدست آورد. رؤسای کدخدا چون از مراتب کرم و بخشش جمال ابهی آگاه بودند موقع را مغتنم دانسته و امر به احضار آن حضرت نمودند. پس از حضور حضرت بهاءالله بدان حضرت اعتراض کرده گفتند که چرا به زندانیان کمک کرده‌اند و اظهار داشتند که این کمک نشان می‌دهد که در توطئه قتل ملا تقی شرکت داشته‌اند. حضرت بهاءالله در پاسخ فرمودند که کدخدا بتفصیل از گرفتاریها و گرسنگی و برهنگی این مظلومان با من گفتگو کرد و به بیگناهی آنان اشارت نمود و از من خواست که به بیچارگان کمک نمایم. من هم از کمک دریغ نکردم. متصدیان امور بهر حال بطمع مال حضرت بهاءالله را در همان خانه کدخدا زندانی نمودند.

این نخستین بار بود که حضرتشان در طریق امر بدیع گرفتار زندان می شدند. پس از چند روز با تلاش جعفرقلی خان برادر میرزا آقاخان نوری و چند تن دیگر آن حضرت از خانه کدخدا رها شدند. متصدیان امور و رؤسای کدخدا از ترس جعفرقلی خان از رفتار خود نسبت به حضرت بهاءالله پوزش طلبیدند و با نهایت حسرت و افسوس پی کار خویش رفتند. بازماندگان ملاّ تقی برغانی دائماً تلاش می نمودند که از اصحاب انتقام بگیرند. حتی نزد شاه رفتند و بزعم خود برای مجازات قاتلان ملاّ تقی داد خواهی نمودند. ملاّ محمد شوهر طاهره نزد شاه پیراهن خود را پاره کرد و تقاضای انتقام و قصاص نمود. همچنین از شاه خواست که ملاّ ابراهیم محلّاتی و ملاّ طاهر شیرازی بعلامت تقصیر و عذرخواهی قبر ملاّ محمد تقی را طواف کنند. (۲۴) محمدشاه در پاسخ ملاّ محمد (بستگان او) گفت مقام پدر شما از حضرت علی که بالاتر نبود. چون حضرت علی بدست ابن ملجم بشهادت رسید تنها ابن ملجم مجازات و معدوم گردید. شما به چه مجوّز می خواهید گروهی را مقتول سازید؟ بروید قاتل حقیقی را بیابید تا من حکم اعدام او را صادر نمایم. در همان روز شاه ملاّ محمود طهرانی را مأمور نمود که در خصوص مدّعیای ملاّ محمد برغانی و بستگان او تحقیق نماید. ملاّ محمود پس از تحقیق از بی گناهی اصحاب متّهم بقتل ملاّ تقی اطلاع یافت و مراتب را بعرض شاه رسانید. (۲۵) ولکن ورثه ملاّ تقی از پای نشستند تا شیخ صالح کریمی را قاتل حقیقی معرفی نمودند. شاه نیز ناچار فرمان قتل شیخ صالح را صادر نمود. (۲۶) ورثه ملاّ تقی با نهایت سنگدلی جناب شیخ صالح کریمی را مقتول نمودند. شیخ صالح نخستین نفس مبارکی است که در ایران بشهادت رسیده است. هنگام ورود به مشهد فدا، آثار شجاعت و سرور بی نهایت از سیمایش آشکار بود. آن چنان با دژخیم روبرو گشت که او را به شگفتی واداشت. مانند آنکه با یکی از دوستان صمیمی خویش دیدار دارد. در حین شهادت این کلمات از زبانش شنیده می شد: " ای مولای محبوب رجای من بتوست. به تو ایمان آورده ام و از غیر تو چشم پوشیده ام. از روزی که ترا شناختم دل و دیده

از آمال و معتقدات جهانیان برداشتم و پوشیدم. پس از شهادت وی در سبزه میدان (۲۷) جسدش در صحن حرم امامزاده زید در طهران مدفون گشت. (۲۸) شیخ صالح آن چنان مورد احترام و تجلیل جناب طاهره بود که برخی گمان می کردند مقام شیخ صالح تقریباً مشابه مقام جناب قنوس است. (۲۹) باری ورثه ملاّتی بقتل شیخ صالح اکتفاء ننمودند و دائماً تلاش می نمودند که برخی از دیگر اصحاب را نیز مقتول نمایند. صاحب دیوان (۳۰) که از سوء نیت آنان آگاه بود موضوع را با حاج میرزا آقاسی در میان نهاد. حاج میرزا آقاسی نیز با آنان همراهی ننمود. باید توجه داشت که عدم همراهی حاج میرزا آقاسی با ورثه ملاّتی صرفاً بعلت خصومت با آنان بود نه محبت به بایبان. ورثه ملاّتی چون از شاه و حاج میرزا آقاسی نا امید گردیدند به صدر اردبیلی که یکی از علماء و پیشوایان روحانی شیعی طهران و در ضمن بسیار متکبر و مغرور بود متوسل شدند و نامه ای بدین مضمون به وی نوشتند که متصقّیان امور در حمایت از اسلام کوتاهی می کنند و بدین جهت قاتلین ملاّتی به مجازات نرسیده اند. اگر این وضع ادامه یابد مردم جسور گشته نسبت به سایر مراجع دینی همین گونه رفتار خواهند نمود. حتی ممکن است به خود شما نیز جسارت نمایند و حیاتتان معرض خطر قرار گیرد. صدر اردبیلی چون این نامه خواند سخت هراسان گشت. لذا تصمیم گرفت نامه ای به شاه بنویسد و برای تحویل اصحاب به ورثه ملاّتی حيله ای بکار برد. زیرا می دانست که محمّد شاه دیگر حاضر نیست فرمان اعدام احدی را باتّهام قتل ملاّتی صادر نماید. در نامه خود به شاه نوشت که "چون ملاّتی عالم جلیلی بود و وراث او نیز از نفوس محترمه هستند برای اینکه احترام آنها محفوظ بماند رجاء دارد اعلیحضرت پادشاهی اجازه فرمایند که ورثه ملاّتی محبوسین را با خود به قزوین ببرند. وقتی که مردم دیدند قاتلین عالم مزبور محبوس و گرفتارند آن وقت ورثه ملاّتی در ملاّ عام اظهار خواهند کرد که ما از قاتلین پدر خود گذشتیم و آنها را بخشیدیم. اگر اعلیحضرت این درخواست آنها را قبول فرمایند نهایت عنایت را نسبت به آنها مجری خواهند فرمود." (۳۱)

محمد شاه که از حیلۀ صدر اردبیلی آگاه نبود به ورثۀ ملّاتقی اجازه داد که اصحاب زندانی را به قزوین برند و سپس آزاد نمایند و نتیجۀ سلامت آنان را به شاه کتباً اطلاع دهند. اما وراث ملّاتقی با اصحاب در نهایت سنگدلی رفتار نمودند. در همان شب نخست جناب حاج اسدالله فرهادی را شهید نمودند. حاج اسدالله همانگونه که قبلاً بیان شد از تجّار متقی و مشهور قزوین بود. ورثۀ ملّاتقی چون می دانستند که قتل حاج اسدالله در قزوین دشوار است او را مخفیانه در طهران کشته و شایع نمودند که وی بر اثر بیماری درگذشته است. (۳۲) آشنایان قزوینی و دوستان حاج اسدالله جسد او را در بین شاه عبدالعظیم و بی بی زبیده مدفون نمودند. (۳۳) ملّامحمد برغانی و بستگان او حاج ملّاطاهر شیرازی و حاج ملّابراهیم محلّاتی را از راه برغان به قزوین بردند. دهقانان برغان در آن قریه بلایانی بر آن دو وجود بزرگوار وارد نمودند که قلم از شرحش عاجز است. سرانجام ملّامحمد و دیگر ستمگران آن مظلومان را با وضعی فجیع در قزوین بشهادت رساندند. جناب سمندر در تاریخ خود در خصوص نحوه شهادت آن دو مظلوم چنین می نویسد: "... جناب آقای فیض الله... شرح یوم شهادت آن دو مظلوم را که بچشم خود دیده اند در صفحه ای نوشته اند و بنده بعینه عبارات و کلمات ایشان را از روی خطّ می نویسم... روزی از بازار به خانه می رفتم درب خانۀ حاجی ملّاتقی برغانی رسیدم دیدم جناب آقا شیخ طاهر واعظ شیرازی را فراشی از خانۀ حاجی ملّاتقی بیرون آورد لیکن در کنده و زنجیر بود و آن فراش شاهی که اصغر نام بود کنده و زنجیر را از جناب آقا شیخ طاهر برداشت و خواست بدرخت توتی به بندد جناب آقا شیخ طاهر فرمودند من وصیّتی دارم از اهل شیراز کسی هست وصیّت خود را بگویم. شخصی تاجر شیرازی حاضر بود جواب داد که وصیّت شما چه می باشد عمل نمایم. فرمودند یک جلد کتاب و ده تومان نقد در فلان محلّ دارم آنها را گرفته در شیراز در فلان محلّ عیالی دارم و دو طفل صغیر بآنها برسانید. آن شخص شیرازی قبول نمود. بعد از آن اصغر فراش جناب آقا شیخ طاهر را آورد به آن درخت توت سفید در کنار

رودخانه بست و بعد با چوبی که در دست داشت بنای زدن را گذاشت و دیگران هم که در آنجا حاضر شده بودند به سنگ و چوب بسیار زدند تا آنکه از حال رفت. در بین اذیت نمودن و چوب و سنگ زدن آنچه وارد آمد سخنی از آن جناب ظاهر نشد الا توجه و تسلیم و رضا. بعد را چند نفری خار و ورک زیادی جمع کرده آن جناب را آتش زدند تا آنکه آن ریسمان‌هائی که بسته بودند سوخت و آن جناب بر زمین افتاد یعنی بر روی آتش خارها قرار گرفت. باز هم خلق بسنگ و چوب زدن مشغول بودند تا آنکه روح مقدّسش پرواز نمود. بعد جناب حاجی ملا ابراهیم محلّاتی را از خانه حاجی ملا تقی بیرون آوردند با سر برهنه و کنده و زنجیر بنزدیک به رودخانه آب شخصی بود آقا نام نجّار آن هم از بازار به خانه می‌رفت و در دست تیشه‌ای داشت. احوال پرسید که این شخص کیست. یکی گفت قاتل حاجی ملا تقی می‌باشد آورده ایم بقتل رسانیم. بعد تیشه نجّاری که در دست داشت انداخت بسر حاجی ملا ابراهیم الی دست تیشه بر سر آن مظلوم جا گرفت. به آن یک ضربت سر از پا در آمده بر زمین افتاد و خلق با سنگ و چوب آنقدر زدند تا که روح مبارکش به آشیان قدس پرواز نمود. بعد بجسد مبارک آن دو بزرگوار اذیت نمودند و ریسمان بیپاهای هر دو بسته از شهر بیرون بردند و در گودالی معین انداختند. چند نفر از دوستان در پنهانی رفته در آن محلّ زمینی را حفر نموده جسدهای مطهر را در یک محلّ گذارده و پوشانیده بعد خلق گفتند که حیوانات خورده‌اند. این وقایع را دیده عرض شد. حرّره فیض الله. و از جمله اذیت کنندگان آن دو جسد طیب قاسم نامی بوده است مارگیر که بعد از کشتن و سوختن و عروج نمودن رسیده بوده برای کسب ثواب چاقوی خود را برآورده به پشت یکی از اجساد مزبور می‌کشد و چند روزی نکشید که پسری ده دوازده ساله داشت از بام کاروانسرای بزمین افتاده سرنگون شد و پشت پدرش را خم و جگرش را بسوخت. و جز این هم واردات بر او وارد شد و این یکی از آن جمع موذی بود... جمیع موذیان بجزای اعمال خود رسیدند و ثمره افعال خود را چیدند و آن دو بزرگوار بی تقصیر بدار باقی شتافتند و اگر هم کشته

نگشته بودند تا بحال ارتحال فرموده بودند... " (صص ۱۱۳-۱۱۱).

حاج میرزا آقاسی پس از اطلاع از حیلۀ صدر اردبیلی بسیار خشمگین گشت. علت خشم او دلسوزی بحال اصحاب نبود. بلکه او دشمن نامبرده بود. این بود که مراتب را با آب و تاب برای محمّد شاه تعریف کرد و شاه نیز صدر را به شهر قم تبعید نمود. (۳۴) اما شاه و صدراعظم واکنشی نسبت به ستم ملّا محمّد برغانی و بستگان او نشان ندادند. لذا ملّا محمّد جسورتر شده و این بار تصمیم گرفت که قطعاً طاهره را مسموم و معدوم نماید. طاهره که از مقصود او آگاه گشته بود نامه‌ای به وی که بتازگی بجای پدرش امام جمعه قزوین شده بود نوشت. نبیل زرندی مضمون نامه را چنین نقل کرده است: " هرچه... کوشش کنید بی فایده است. نور الهی خاموش شدنی نیست... اگر این امر مبارک که ندای آن مرتفع گشته از طرف خداست و خدائی که من می پرستم همان آفریدگار جهان است بین من و تو این شرط بر قرار باشد که تا نه روز دیگر وسائل خلاصی مرا از زندان ظلم شما فراهم فرماید و اگر نه روز گذشت و رهائی برای من حاصل نشد هر گونه مجازاتی که می دانید نسبت به من مجری سازید. زیرا در آن صورت بطلان اعتقاد و ادّعای من برای شما ثابت و مبرهن است." (۳۵)

زیر نویس بخش دهم ورود جناب طاهره به قزوین

(۱) رجوع فرمایند به:

A- Root. Tahirih. p. 66.

B- Hamadani. New History. p. 273.

C- Browne. A Traveller's Narrative. Vol.,2,p.311.

(۲) رجوع فرمایند به:

الف- تذکرة الوفاء. صص ۲۷۶-۲۷۵ و ۳۰۱.

ب - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. ص ۲۶۶.

(۳) بغدادی. رساله (در چهار رساله تاریخی) ص ۳۵.

(۴) مطالع الانوار. صص ۲۶۶-۲۶۷.

(۵) از جمله رجوع فرمایند به کتاب طاهره Tahirih جناب مارثا روت، ص ۷۰.

(۶) تذکرة الوفاء. ص ۳۰۱.

(۷) بغدادی. رساله (در چهار رساله تاریخی). ص ۳۷-۳۶.

(۸) مشرب شیخ در باب قیامت و معراج با دیگر علمای شیعی عصر تفاوت داشت. از آثار او مستفاد می شود که قیامت در عالم مثال است. بعبارت دیگر قیامت با جسد مثالی است. جسد مثالی یا هورقلیانی لطیف تر از جسم و غلیظ تر از روح است. اصطلاح جسد مثالی یا هورقلیانی قبلاً در آثار عرفای اسلامی آمده ولی شیخ احسانی بدان مفاهیمی جدید نیز داده است.

(۹) برای آگاهی بیشتر از عقاید جناب شیخ احمد احسانی و شرح حیات او از جمله رجوع فرمایند به کتاب "حضرت باب" تألیف نگارنده سطور (صص ۱۱۶-۱۰۴).

(۱۰) برای اطلاع از عقاید و احوال جناب سید کاظم رشتی از جمله رجوع فرمایند به مأخذ بالا، صص ۱۲۴-۱۱۶.

- (۱۱) از جمله رجوع فرمایند به: *The New History* (ترجمه انگلیسی تاریخ میرزا حسین همدانی) ص ۲۷۵.
- (۱۲) تاریخ سمندر. صص ۹۷-۹۹.
- (۱۳) آقا محمد مصطفیٰ بغدادی در رساله خود نام قاتل ملامحمد تقی را باشتباه طاهر خباز شیرازی می نویسد (چهار رساله تاریخی. ص ۳۷).
- (۱۴) نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صص ۲۶۷-۲۷۰.
- (۱۵) مأخذ بالا. صص ۲۷۰-۲۷۱.
- (۱۶) باید توجه داشت که ملامحمد تقی تنها ولی در مسجد و در حین نماز مضروب گشته است. رجوع فرمایند به:
- الف- تذکرة الوفاء. ص ۳۰۲.
- ب - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. ص ۲۶۹.
- (۱۷) رجوع فرمایند به:
- الف- Dawn Breakers. زیر نویس ص ۲۸۵.
- ب - گلپایگانی ابوالفضل. کشف الغطاء. ص ۱۱۰ (بنقل از تاریخ ملامحمد جعفر واعظ قزوینی).
- (۱۸) از جمله رجوع فرمایند به:
- الف- نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صص ۲۸۳-۲۸۴.
- ب - فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صص ۳۷۱-۳۷۷.
- پ - تاریخ سمندر. صص ۹۲-۹۵.
- ت - محمد حسینی. " حضرت باب". ص ۳۹۹.
- (۱۹) رجوع فرمایند به:
- Browne. A Traveller's Narrative. Vol., 2, p. 311.
- (۲۰) اینکه برخی از نویسندگان (از جمله عبدالحسین نوائی در کتاب فتنه باب، ص ۱۰۱) جناب طاهره را متهم به توطئه قتل ملامحمد تقی برغانی نموده اند بی مبناست و مدرک مستند ارائه نکرده اند.
- (۲۱) اعلام النساء. جلد چهارم، صص ۱۹۷-۱۹۸.
- (۲۲) رجوع فرمایند به: *New Hisotry* (ترجمه انگلیسی تاریخ میرزا حسین همدانی) صص ۲۷۶-۲۷۷.

(۲۳) رجوع فرمایند به:

الف- نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صص ۲۷۱-۲۷۲.

ب - تاریخ سمندر. ص ۳۶۰.

(۲۴) رجوع فرمایند به:

Root. Tahirih. pp. 78-79.

(۲۵) مأخذ بالا. ص ۷۸.

(۲۶) نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صص ۲۷۲-۲۷۴.

(۲۷) ملک خسروی. تاریخ شهدای ایران. جلد سوم، ص ۸۱.

(۲۸) نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صص ۲۷۴-۲۷۵.

(۲۹) Dawn Breakers . ص ۲۷۱.

(۳۰) میرزا شفیع توپسرکانی ملقب به صاحب دیوان وزیر طهران و از

دوستان جمال اقدس ابهی بود (ملک خسروی. تاریخ شهدای ایران. جلد

سوم، ص ۸۷).

(۳۱) نبیل زرنندی. مطالع الانوار. ص ۲۷۷.

(۳۲) مأخذ بالا. صص ۲۷۷-۲۷۸.

(۳۳) تاریخ سمندر. صص ۳۶۰-۳۶۱.

(۳۴) از جمله رجوع فرمایند به : نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صص

۲۸۰-۲۸۱.

(۳۵) مأخذ بالا. ص ۲۸۲.

بخش یازدهم

عزیمت جناب طاهره به طهران

با آنکه ملاً محمّد برغانی و بستگان او نهایت مراقبت را می‌کردند که طاهره از محلّ تحت نظر یعنی خانه پدر خود فرار نکند سرانجام اراده الهی بر رهائی او تعلق یافت که خلاصه داستان بدین گونه است. در ایام حبس طاهره در خانه پدرش، خاتون جان دختر بزرگ حاج اسدالله فرهادی که از فدائیان حقیقی طاهره بود با تدابیر مختلف و لباسهای متفاوت نزد وی می‌رفت. گاه بصورت فقیر متکدی و گاه ببهانه رخت آب کشیدن در خانه ملاً صالح خود را به طاهره می‌رساند. گاه نیز موادّ خوراکی به آن جناب می‌رسانید. زیرا طاهره قصد سوء ملاً محمّد و بستگان نزدیک او را دریافته بود و از بیشتر خوردنیهای خانه خودش اجتناب می‌کرد. در آن احوال جناب آقا سید احمد یزدی گرفتاری جناب طاهره را بعرض جمال ابهی^۱ رسانید. حضرت بهاءالله در جشن عروسی یکی از شاهزاده خانمهای قاجار شرکت فرموده بودند و جمعی از بزرگان و اعیان کشور در آن مجلس حضور داشتند. سید احمد یزدی به محلّ انعقاد جشن رفت و با اشاره بعرض مبارک رسانید که پیغام مهمی برای آن حضرت دارد. چون امکان خروج جمال ابهی^۱ در آن لحظه از مجلس عروسی میسر نبود به سید احمد ابلاغ گردید که تا خاتمه عروسی در انتظار بماند. پس از پایان جشن سید احمد خبر گرفتاری طاهره را بعرض مبارک رسانید. (۱) در آن اوقات آقا محمدهادی فرهادی که در طهران بود وسیله جناب سید یحیی دارابی بحضور جمال ابهی^۱ رسیده بود. حضرت بهاءالله نامه‌ای خطاب به طاهره مرقوم فرموده به آقا محمدهادی عنایت نمودند تا با لباس مبدل به قزوین رفته نامه را به طاهره تسلیم کند و وسائل رهائی او را فراهم نماید. آقا محمدهادی بهمان ترتیب امر جمال ابهی^۱ را اجراء

نمود و به قزوین رفت و مرقومه آن حضرت را وسیله همسرش خاتون جان که بلباس یک زن متکدی در آمده بود به طاهره رسانید. طاهره که از مضمون مرقومه جمال‌ابهی^۱ و نقشه رهائی آگاهی یافت به خاتون جان گفت شما بروید و من هرچه زودتر به شما ملحق خواهم شد. حدود یک ساعت بعد تأیید الهی رسید و مراقب او را خواب گرفت و طاهره از فرصت استفاده کرده خانه پدر را ترک نمود و همراه آقا محمد هادی که در نزدیک خانه پدری طاهره کشیک می کشید به خانه نامبرده رفت. از آنجا باتفاق به خانه آقا حسن نجار رفتند. این آقا حسن دوست نزدیک و محرم آقا محمد هادی بوده است. چون شب فرا رسید طاهره و آقا محمد هادی بکمک آقاقلی نام از طریق برج سمت دروازه شاهزاده حسین از قزوین خارج و در سلاخ خانه سوار اسب هانی که قبلاً آماده گردیده بودند شده از راه کله درّه و اشتهارد راهی طهران گشتند.

(۲) بتصریح جناب نبیل زرنندی (مطالع الانوار، ص ۲۸۳) حضرت بهاءالله به آقا محمد هادی فرموده بودند که: "به خاتون جان بگو برای اینکه بتواند این مراسله را در محبس به حضرت طاهره بدهد خود را بلباس گدایان در آورده و ببهانه گدائی بدرب منزلی که طاهره در آن محبوس است برود و مراسله را به مشارالیها بدهد و تو هم باید درب منزل بایستی تا حضرت طاهره از منزل خارج شود. بمحض خروج فوراً او را بطهران بیاور. و فرمودند من دستور می دهم که یک نفر از گماشتگانم با سه رأس اسب تند رو شبانه دم دروازه قزوین حاضر باشد. تو اسبها را در خارج شهر در محلّ معینی قرار بده و طاهره را بآن مکان ببر و هر دو سوار بر اسب شده از راه غیر معمول بطهران بیائید و سعی داشته باش که قبل از طلوع آفتاب بطهران برسی و بمحض اینکه دروازه طهران باز شد وارد شهر شوید و یک سره بمنزل من بیائید. خیلی مواظب باش که براز شما کسی پی نبرد". نبیل زرنندی تنها باجمال می نویسد که: "آقا محمد هادی بر حسب دستور مبارک با نهایت اطمینان از طهران به قزوین شتافت و حضرت طاهره را از محبس نجات داد و سالمأ با هم وارد طهران شدند و در ساعت موعود بمنزل حضرت بهاءالله ورود

نمودند" (مطالع الانوار. ص ۲۸۴). اما جناب سمندر همانطور که قبلاً منقول گردید در تاریخ خویش بتفصیل بیشتری واقعه را کاویده است. نامبرده داستان ورود طاهره را به طهران اینگونه ادامه می دهد: "ابتداء در باغ امامزاده حسن ورود نموده آقاقلی اسبها را متوجه شده می گرداند و جناب طاهره آسایش می فرمایند و آقاهادی بشهر برای اخبار ورود می رود. کربلانی حسن تاجر قزوینی از ورود جناب طاهره خبر شده بباغ مذکور می رود. آقاقلی ندانست دوست است او را نهی می نماید که پیش ما میا. او تبسم کنان می آید. آقاقلی دو سیلی به او می زند جناب طاء نهی از زدن می فرماید. هر دو را می خواهند و از میوه ها که آورده به آقاقلی هم می دهند. شب چند سوار آمده جناب طاهره را با همراهان با احترام تمام به بیت مبارک جمال قدم جل ذکره الاعظم می برند." (۳) آقاقلی که برای نجات جناب طاهره و ایصالش به بیت جمال ابهی^۱ در طهران تلاش کرده بود در بازار قزوین خربوزه فروش و دوست و راز دار آقا محمد هادی فرهادی بوده است. (۴) وی در شب ورود طاهره به بیت مبارک ابتداء از خوابیدن در رختخواب گرانبها و عالی سر باز زد و گفت با این لباس مندرس چگونه در این رختخواب بخوابم. جناب طاهره به او فرمود که در همان جای راحت بخوابد. بدو گفت که خداوند بعلت خدمتی که کرده است اجر جزیل به وی عطاء خواهد فرمود. صبح فردای آن روز جناب طاهره با آقا محمد هادی به دهی در خارج طهران که احباب در آنجا اجتماع کرده بودند می روند. بعداً جمال ابهی^۱ نیز همراه با آقاقلی به آن ده تشریف می برند. شب در آنجا می مانند. صبح زود جناب طاهره آقاقلی را احضار می نماید و می گوید تو هرچه زودتر باید به قزوین برگردی زیرا اگر نیروی فساد عظیمی برپا می شود. از قرانن بر می آید که خاندان آقاقلی از خاندان فرهادی نامبرده را (آقاقلی را) می خواسته اند. بهر حال جناب طاهره مقدار زیادی وجه نقد به آقاقلی می دهد و او را روانه قزوین می کند. آقاقلی شب بر می گردد به بیت جمال ابهی^۱ و در آنجا با میرزا عبدالله شیرازی (میرزاصالح) ملاقات می نماید و سپس روانه قزوین می گردد.

وی واقعاً بموقع به قزوین می‌رسد که اگر دوساعت دیرتر رسیده بود فساد جدیدی بر پا می‌شد. زیرا خاندان او در جستجویش بودند. دعای جمال ابهی^۱ و جناب ظاهره اثر نمود و آقاقلی صاحب ثروت گردید. بعدها به طهران رفت و بخدمت میرزا موسی^۲ وزیر در آمد و بنایب قلی اشتهار یافت. وی در اواخر ایام بجرگه احباب پیوست. (۵) نیکلای فرانسوی در تاریخ خود راجع به نایب قلی مذکور می‌نویسد: "نایب قلی که بعدها در جرگه فراشان شاهی در آمد فرار ظاهره را بدین طریق نقل می‌کند. من نیز از مستخدمینی بودم که همراه این زن حرکت کردند. همین که از شهر خارج شدیم شاهراه را ترک کرده و راه بلوک زهرای قزوین را پیش گرفتیم و طی طریق کردیم تا رسیدیم به اندرمان در حوالی شاه عبدالعظیم و در آنجا قره‌العین نامه‌ای به من داد که ببرم طهران به خانه میرزا بزرگ نوری و بدهم به میرزا حسینعلی نوری پسر میرزا بزرگ. صبح زود بود که به شهر وارد شدم و نامه را به صاحبش رسانیدم. پس از خواندن به من گفت که برگرد به اندرمان و خبر بده که من خودم بعد از ظهر به آنجا خواهم آمد و بالاخره پنج ساعت بغروب مانده میرزا حسینعلی با چند سوار که اسبهای زین کرده به یدک می‌کشیدند وارد شد. قره‌العین هم چند دقیقه برای تغییر لباس رفت و بعد سوار بر اسبی شد که دهنه آن طلا بود و هر یک از ما اسبی را سوار شده براه افتادیم. یک ساعت به غروب آفتاب بود که حرکت کردیم و دوساعت بعد در خانه میرزا حسینعلی بودیم و در آنجا چند روزی توقف کردیم. در آن مدت اشخاص زیادی بدیدن قره‌العین می‌آمدند. تقریباً پنج روز پس از ورود ما روزی تعجب فوق‌العاده به من دست داد چه دیدم که در آن خانه فقط یک نفر نوکر مانده و بقیه همه رفته بودند. این نوکر برای من چای آورد و گفت اسبی زین کرده در طویله است سوار شو و برو به مسگرآباد نزدیک سرخه حصار. من هم سوار شدم و رفتم و قبل از ناهار بدانجا رسیدم که جمعیت زیاد و چادرهای متعددی بر پا بود. قره‌العین مرا احضار کرده و گفت آیا مایل هستی بابی شوی. جواب دادم نه. پس چند مشت پول به من داد و گفت امشب هم میهمان من هستی ولی فردا صبح دو باره

برگرد به طهران. بعد از صرف شام با تمام جمعیت خود حرکت کرد و من نیز فردای آن روز با چند نفر نوکر که نخواستہ بودند همراه آنها بروند به طهران برگشتم و در آنجا فهمیدم که قرۃ العین می رود بطرف خراسان" (ترجمه فارسی، صص ۲۹۶-۲۹۵). اگرچه آنچه نیکلا در این باب می نویسد با محتوای تاریخ نبیل زرنندی و تاریخ سمندر تفاوتهایی دارد با وجود این حاوی نکات تازه ای نیز هست. باری ملاً محمد برغانی شوهر طاهره و یارانش که شدیداً مراقب طاهره بودند از ناپدید شدن ناگهانی او دچار حیرت بسیار گردیدند. اصحاب نیز که از جریان آگاهی نداشتند بسیار وحشت نمودند زیرا فکر می کردند که طاهره را معدوم نموده اند. دوستان خیلی زود از داستان رهائی طاهره آگاه شدند و لکن دشمنان طاهره همه جا در جستجوی او بودند. آنقدر تلاش نمودند که خسته و مایوس گردیدند. برخی نیز تنبہ یافتند و دانستند که با اولیای حق ستیز نتوان کرد و این تنبہ سبب ایمان آنان گشت. بگفته جناب نبیل زرنندی: "از جمله نفوسی که در آن روز مؤمن شد میرزا عبدالوہاب برادر طاهره بود... و لکن خدمتی در امر مبارک از او ظاهر نشد و اقدامی نکرد که مثبت صدق اعتقاد او باشد". (۶) جناب طاهره چند روز در بالاخانہ بیت مبارک جمال ابھی^۱ در طهران اقامت نمود. (۷) در آن احوال که حکومت همه جا در جستجوی طاهره بود آن جناب در کمال عظمت و فصاحت با نفوسی که به بیت جمال ابھی^۱ می آمدند از پس پرده بگفتگو می پرداخت. از مدارک موجود روشن می شود که جناب شیخ سلمان ہندیجانی نیز در آن ایام وسیلہ جناب طاهره فائز بایمان گشته است. (۸) از جمله نفوسی که در آن روزها با جناب طاهره ملاقات داشت جناب سید یحیی^۱ دارابی ملقب به وحید بود. وحید بتصریح جمال ابھی^۱ در کتاب ایقان "وحید عصر و فرید زمان خود بودند" (ص ۱۷۴). حضرت ولی امرالله او را متنقذترین و فاضلترین دانشمند در میان اصحاب حضرت باب شمرده اند. (۹) حضرت عبدالبہاء در خصوص کیفیت ملاقات طاهره و وحید در طهران و در بیت جمال ابھی^۱ چنین مرقوم فرموده اند: "روزی جناب آقا سید یحیی^۱ وحید شخص فرید

روح‌المقربین له الفداء حاضر شدند و در بیرون نشسته جناب طاهره و رای پرده نشسته و من طفل بودم و در دامن او نشسته بودم. جناب وحید آیات و احادیثی نظیر در فرید از دهان می‌افشاند. آیات و احادیث بسیار در اثبات این امر روایت فرمود. بگفته طاهره بهیجان آمد. گفت یا یحیی! فأت بعمل إن كنت ذا علم رشید. حالا وقت نقل روایت نیست. وقت جانفشانی در سبیل‌الله است. عمل لازم است عمل". (۱۰) دشمنان حضرت بهاء‌الله که دائماً در کمین بودند تا آزاری بدان حضرت برسانند اندک اندک از وجود طاهره در بیت مبارک آگاه می‌شدند لذا جمال‌ابهی ترتیبی اندیشیدند تا نامبرده محفوظ ماند. طاهره را به خانه وزیر جنگ انتقال دادند. وزیر جنگ در آن اوقات میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری بود که چند سال بعد صدراعظم ایران شد. میرزا آقاخان مورد غضب محمّد شاه قرار گرفته و او را به کاشان تبعید نموده بود. حضرت بهاء‌الله به خواهر میرزا آقاخان سفارش فرمودند که از طاهره پذیرائی و نگاهداری نماید. جناب طاهره نزد نامبرده بود تا آنکه در اجراء امر علیکم بارض الخاء عازم خراسان گردید. در حقیقت بفرموده حضرت عبدالبهاء: "جمال مبارک طاهره را با تهیه و تدارک مفصل از خدم و حشم به بدشت فرستادند." (۱۱) حضرت بهاء‌الله با جناب طاهره تودیع نمودند و به جناب میرزا موسی کلیم (برادرشان) سفارش فرمودند که با نهایت احتیاط و دقت طاهره و خادمه‌اش قاتنه را از دروازه شمیران خارج نمایند. زیرا مأموران کاملاً مراقب بودند و مسلماً خروج نسوان از دروازه آنان را بتحقیق بیشتر وامی‌داشت. جناب کلیم، جناب طاهره و قاتنه از دروازه شمیران گذشتند و خوشبختانه مأمورین هیچگونه پرسش و جستجو نمودند. پس از خروج از دروازه در دو فرسخی طهران به باغی رسیدند که در دامنه کوه بود و چشم اندازهای بسیار زیبایی داشت و آب فراوانی در آن جاری بود. ساختمانی نیز در وسط باغ بود ولیکن احدی در آنجا سکونت نداشت. تنها پیرمردی از آن حفاظت می‌نمود. جناب کلیم سراغ مالک باغ را گرفت. پیرمرد پاسخ داد که در حال حاضر کسی در باغ ساکن نیست. زیرا بین مالک باغ و مستأجرینش نزاعی برخاسته لذا

همگی برای فصل دعوی به طهران رفته‌اند. پیرمرد گفت که مالک باغ از او خواسته تا مراجعتش در آنجا سکونت نماید. جناب کلیم از او اجازه گرفت که در آنجا چندی سکونت نمایند و پیرمرد اجازه داد. وقت ناهار جناب کلیم پیرمرد را به تناول غذا با خودشان دعوت کرد. در حین صرف غذا به پیرمرد فرمود که من امروز عصر به شهر برمی‌گردم و از او خواست که از طاهره و قانته تا مراجعتش نگاهداری نماید. پیرمرد باغبان پذیرفت و قول داد که به طاهره و خادمه‌اش از دل و جان خدمت نماید. جناب کلیم پس از مراجعت به طهران جناب ملامحمد باقر تبریزی حرف حی را با یک تن خدمتکار نزد طاهره فرستاد و سپس جریان را بحضور حضرت بهاءالله معروض داشت. حضرت بهاءالله پس از استماع جریان بسیار مسرور شدند و نام آن باغ را باغ جنت نهادند و فرمودند خداوند این باغ و خانه را قبلاً آماده فرمود تا احتیای الهی در آن استراحت نمایند. جناب طاهره یک هفته در باغ جنت بود. سپس همراه تنی چند و از جمله میرزا محمد حسن فتی القزوینی عازم خراسان گردید. جناب کلیم بامر جمال‌ابهی^۱ جمیع وسائل و مخارج سفر جناب طاهره و همراهان را تأمین فرمود. (۱۲)

زیر نویس بخش یازدهم عزیمت جناب طاهره به طهران

- (۱) نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صص ۴۸۸-۴۸۹ (نقل از بیانات شفاهی جمال ابهی).
- (۲) از جمله رجوع فرمایند به:
الف- مأخذ بالا. صص ۲۸۲-۲۸۳.
ب - تاریخ سمندر. صص ۸۳ و ۳۶۲-۳۶۳.
- نیکلای فرانسوی در تاریخ خود می نویسد: "قرّة العین هماندم سوار بر اسبی که حاضر کرده بودند شد و با همراهان از شکافی که در دیوار حصار شهر بود از قزوین خارج شد" (ترجمه فارسی، ص ۲۹۵).
- (۳) ص ۳۶۴.
- (۴) تاریخ سمندر. ص ۸۲.
- (۵) مأخذ بالا. صص ۳۶۴-۳۶۷.
- (۶) مطالع الانوار. ص ۲۸۴.
- (۷) تذکرة الوفاء. ص ۳۰۵.
- (۸) فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، ص ۳۰۱.
- (۹) رجوع فرمایند به: Shoghi Effendi. The Dispensation of Baha'u'llah. p.9.
- (۱۰) تذکرة الوفاء. ص ۳۰۶. برای آگاهی از احوال جناب وحید از جمله رجوع فرمایند به کتاب "حضرت باب" تألیف نگارنده سطور، صص ۲۶۱-۲۵۷ و نیز صص Index مذکور در ذیل وحید.
- (۱۱) تذکرة الوفاء. ص ۳۰۶.
- (۱۲) رجوع فرمایند به:
الف- نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صص ۲۸۷-۲۸۶ و ۴۸۹-۴۹۰.
ب - مارثا روت. طاهره Tahirih . ص ۸۱.

بخش دوازدهم

جناب طاهره در احتفال بدشت

پس از صدور امر حضرت باب مبینی بر عزیمت اصحاب به خراسان گروهی از بابیان از نقاط مختلف ایران راهی آن دیار شدند. جمال ابهی به جناب طاهره وعده داده بودند که بزودی به آن جناب ملحق خواهند گشت. لذا به جناب کلیم امر فرمودند که وسائل سفر حضرتشان را فراهم نماید. در ضمن به جناب کلیم سفارش عائله مبارکه را فرمودند. چندی بعد حضرت بهاء الله عازم خراسان گشتند. از آن سوی جناب قدّوس که همراه ملامحمدعلی قزوینی بتازگی از مشهد مراجعت کرده بود در بین راه با جناب میرزاسلیمانقلی نوری برخورد کرد. نامبرده داستان رهائی جناب طاهره از زندان قزوین و توجهش به خراسان و نیز عزیمت حضرت بهاء الله را به آن دیار باطلاع قدّوس رسانید. قدّوس همراه ملامحمدعلی قزوینی و میرزاسلیمانقلی عازم شاهرود شدند. در بین راه هنگام فجر به بدشت رسیدند و بملاقات جمعی از اصحاب نائل گردیدند. سپس بدشت را ترک نموده به شاهرود رفتند. مدتی بعد از میرزامحمد حناساب شنیدند که حضرت بهاء الله، جناب طاهره و گروهی از اصحاب اصفهان و قزوین و دیگر بلاد در بدشت اند و قصد عزیمت به خراسان دارند. آقامحمد حناساب نیز به بدشت رفت و در آنجا توجه جناب قدّوس را به شاهرود بعرض حضرت بهاء الله رسانید. هنگام غروب آفتاب حضرت بهاء الله همراه جناب ملامحمد معلم نوری از بدشت راهی شاهرود شدند و بامداد روز بعد باتفاق جناب قدّوس به بدشت مراجعت فرمودند. اجتماع یاران در بدشت

فرصت مناسبی گشت که حقایق امر بدیع بی پرده به اصحاب اعلان شود. در این اعلان جناب طاهره یکی از حساس‌ترین نقوش حیات ایمانی خویش را ایفاء فرمود که اینک در صدد توضیح آنیم. هدف اصلی انعقاد احتفال بدشت اعلان استقلال آئین بابی بوده است. (۱) هدف دیگر احتفال مذکور تدارک وسائل رهائی حضرت باب از زندان آذربایجان بوده که از آغاز با شکست روبرو گشته است. (۲) اعتقاد به استقلال شریعت حضرت باب نکته‌ایست که از همان آغاز ظهور در آثار حضرت باب و مکاتیب و رسالات بزرگان عهد اعلی و از جمله جناب طاهره بتلویح و گاه بتصریح مطرح گردیده است. باید توجه داشت که بتصریح حضرت ولی‌امرالله در همان شب اظهار امر مبارک حضرت باب در شیراز جناب باب‌الباب به قائمیت حضرتشان اعتقاد کرده است. (۳) اگرچه در حقیقت باعتباری در کتاب قیوم‌الاسماء که در چهل روز اول ظهور مبارک نازل شده عمومیت و استقلال ظهور حضرت باب اعلام گشته است. (۴) ولکن باعتبار دیگر بعلت وجود تعصبات شدید و عدم آمادگی و جهل غالب مردم زمان، حضرت باب در تصریح مقامات عظیمه خویش نهایت دقت و حفظ و حکمت را مراعات فرموده‌اند. این است که حضرت عبدالبهاء تصریح می‌فرمایند که ایام حضرت باب "زمان تقیه بود". (۵) اما استقلال ظهور مبارک حضرت باب در آثار نازله در ماکو بتصریح اعلام و سپس در احتفال بدشت و مجلس محاکمه حضرت باب در شهر تبریز جهراً اعلان گشته است. (۶) نگارنده در دو پژوهش تفصیلی دیگر موضوع استقلال ظهور حضرت باب و نحوه اعلام تدریجی مقامات آن حضرت را کاویده است. (۷) و در این پژوهش نیز خلاصه آنرا نقل می‌نماید تا نقش حساس احتفال بدشت و طاهره جاودانه در اعلان استقلال آئین بابی روشن تر گردد.

جمال ابهی از جمله در لوح مبارک باعزاز جناب فتح‌اعظم (میرزا فتحعلی اردستانی) مراحل دعوت حضرت باب را بترتیب: اعلام مقام بابیت علم الهی، قائمیت، رسالت و مظهریت الهیه تصریح فرموده‌اند. (۸) مراد از همه الفاظ و اصطلاحات مذکوره همان مظهریت الهیه است

ولکن حقیقت امر با رعایت نهایت حکمت اعلام گشته است. حضرت باب از جمله در کتاب قیوم الاسماء (در سوره نود و چهارم) به این حکمت محضه در دعوت ناس اشاره فرموده اند. (۹) در سوره بیست و هشتم از آن کتاب عظیم می فرمایند که حقایق مربوط به مقامات عظیمه حضرتشان باید بنحو مجمل بیان و رشحه ای از آن به خلق جهان افاضه شود. (۱۰) در سوره چهل و هفتم از کتاب مذکور پس از تصریح به ضعف میزان عرفان عباد بتلویح می فرمایند که اگر مقامات حقیقی خویش را ظاهر فرمایند مؤمنین از گرد آن حضرت پراکنده خواهند گشت. (۱۱) حضرت باب در آثار نازله در سالهای نخستین ظهور و از جمله در کتاب قیوم الاسماء مقامات حقیقی خویش را بصورت ظاهر و مستور بیان فرموده اند تا حکیمان بفهمند و بهانه نیز بدست جاهلان و متعصبان نیفتد. در کتاب دلایل سبعة در توضیح علل اظهار مقام بابیت در آغاز ظهور می فرمایند:

"نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده تا اینکه آنها را نجات دهد. مقامی که اوّل خلق است و مظهر انبی انا الله چگونه خود را باسم بابیت قائم آل محمد ظاهر فرموده... تا آنکه مردم مضطرب نشوند... و از آنچه از برای آن خلق شده اند غافل نمانند". علت انتساب آیات الهیه را به حجت موعود شیعیان در آغاز ظهور ضمن مناجاتی حفظ مؤمنین از ستم معرضین می فرمایند. (۱۲) اگرچه مراد حقیقی از حجت در همان اوقات نیز وجود مبارک حضرتشان بوده است.

برای تجسم میزان ضعف عرفان عباد و عدم آمادگی ایشان برای پذیرش ظهور جدید و مراتب مدارا و مماشات حضرت باب با مردم زمان می توان از جمله به داستان اعراض و انزواء ملاعبدالخالق یزدی اشاره نمود. ملاعبدالخالق از علماء برجسته شیخی بود و شرح احوالش در غالب کتب تاریخ عصر قاجار آمده است. (۱۳) وی در آغاز ظهور به مقام بابیت حضرت باب مؤمن گشت. حتی فرزندش جناب شیخ علی بعداً در قلعه طبرسی بشهادت رسید ولیکن پس از آنکه یقین کرد حضرت باب اظهار قائمیت فرموده اند از امر بدیع اعراض نمود. اعراض او چند ماه پس از

انعقاد کنفرانس بدشت بوده است. خلاصه حکایت این است که روزی در طهران جناب سیدیحیی دارابی (وحید) به حضور جمال ابهی شرفیاب می شود و معروض می دارد که توقیعی از قلم حضرت باب باعزاز ملاءعبدالخالق نازل گشته که باید بدو برساند. جمال ابهی می فرماید ملاءعبدالخالق در خانه میرزازمان نوری ساکن است. توقیع را ببرید و برسانید. جناب وحید نقل نموده است که چون به خانه میرزازمان رسیدم دیدم ملاءعبدالخالق مشغول وضو گرفتن است. لذا توقیع مبارک را در اطاق نزدیک وی نهادم تا زیارت نماید و از خانه خارج شدم. یک ساعت بعد خبر آوردند که پس از فراغت از نماز توقیع مبارک را زیارت نمود. چون بدین آیه مبارکه رسید که می فرمایند: "اَنَا الْقَائِمُ الْحَقُّ الَّذِي اَنْتُمْ بظهوره توعدون" لوح را بکناری انداخت و فریاد زد ای داد که پسر من بناحق کشته شد. (۱۴) جمال ابهی در یکی از الواح در خصوص تزلزل ملاءعبدالخالق می فرمایند: "ملاءعبدالخالق که از مشایخ شیخیه بود در اوّل امر که نقطه اولی روح ماسواه فداه در قمیصی بایّت ظاهر اقبال نمود و عریضه معروض داشت. از مصدر عنایت کبری ذکرش نازل و بر حسب ظاهر کمال عنایت نسبت به او مشهود. تا آنکه لوحی مخصوص به او ارسال فرمودند در او این کلمه علیا نازل قوله تعالی: اَنْتِي اَنَا الْقَائِمُ الْحَقُّ الَّذِي اَنْتُمْ بظهوره توعدون. بعد از قرائت صبحه زد و باعراض تمام قیام نمود و جمعی در ارض طاء بسبب او اعراض نمودند." (۱۵) و در لوح مبارک حسین که بامضاء خادم است در خصوص مراتب مماشات حضرت باب با خلق زمان و رعایت نهایت حکمت در اظهار مقامات حضرتشان چنین نازل گشته است: "حضرت اعلیٰ نظر بضعف عباد در اوان ظهور در بیانات مدارا نموده اند و به حکمت تکلم فرموده اند... اگر... آنچه در آخر فرمودند اوّل می فرمودند شراره نار اعراض و انکار در اوّل وارد می آورد آنچه را که در آخر وارد آورد... بشانی معروضین و منکرین که علمای عصرند بر اعراض قیام نمودند که آن جوهر وجود خود را بعد بقیة الله نامیدند و این خلق دئی بآن هم راضی نشدند و عمل نمودند آنچه را که قلم و لسان و مداد از ذکر آن عاجز...". (۱۶)

باید توجه داشت که اصولاً مراد حضرت باب از بایّت بقیة الله بحقیقت همان بایّت ظهور یا مدینه حضرت مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ (جمال ابهی) است که

بجهت رعایت حکمت در آغاز ظهور بنحو منطبق با مقتضیات زمان بیان فرموده‌اند. حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح (صفحه سوم) بدین نکته اشاره فرموده‌اند. حضرت ولی‌ام‌الله نیز در توقیعات خویش تصریح می‌فرمایند که حضرت باب هرگز بواقع مدّعی نائبیت قائم موعود نبوده‌اند و مرادشان از باییت در حقیقت باییت حضرت مَنْ یُظْهِرُهُ اللهُ بوده‌است. (۱۷) ادّعی مظهریت حضرت باب با استقلال و نزول آیات از همان سال اول ظهور در فتوای علمای شیعی و سنی مجتمع در مجلس محاکمه جناب ملاعلی بسطامی در بغداد و نیز کتب رسمی تاریخی عصر قاجار چون ناسخ‌التواریخ (مجلد سوم از مجلّات تاریخ قاجاریه، صفحه ۲۳۳) روضة‌الصفاى ناصری (مجلد قاجاریه، صفحه ۳۱۰) و حقایق‌الاکبار ناصری (ضمن واقعات سال ۱۲۶۵ هجری قمری) آمده‌است. باید تصریح نمود که خواصّ اصحاب حضرت باب از همان آغاز ظهور مقام عظیم آن حضرت را ادراک نموده بودند و این نکته از آثار قلمیّه آن اصحاب بزرگوار بخوبی روشن می‌شود. برای مثال از مکتوبی بقلم جناب طاهره که بسال ۱۲۶۱ هجری قمری مورخ است بر می‌آید که وی از همان آغاز ظهور با استقلال امر جدید عقیده داشته و حضرت باب را ظهور رسول مستقلّ الهی و صاحب آیات می‌دانسته‌است. در یک موضع از مکتوب مذکور در خصوص حضرت باب می‌نویسد: "و حجّت و بیّنه ایشان... تفسیر مبارک و صحیفه مکنونه می‌باشد... و ماکان لرسول ان یأتی بآیة الاّ باذن الله". در موضع دیگر آن مکتوب می‌نویسد: "سبحان الله مگر منکرین رسول الله غیر این سخنی داشتند که بیان تازه آورده که موافق با قواعد ما نیست." (۱۸) اما عامّة باییه و حتّی گروهی از علماء از اصحاب با وجود آنکه حضرت باب در بیان فارسی و دلایل سبعه بتصریح به استقلال ظهور مبارکشان اشاره فرموده بودند تا پیش از احتفال بدشت از ماهیت امر چنانکه باید آگاه نبودند. شاید علّت اصلی این بود که آثار مذکوره بقدر کفایت انتشار نیافته بود. بهرحال برای آماده نمودن این دسته از اصحاب بجهت پذیرش استقلال ظهور جدید به سه سال مدارا و مماشات و سرانجام اتّخاذ تدابیر حکیمانه نیاز بود. این بود

که بر اثر مکاتبات مستمرهٔ میان حضرت بهاء الله و حضرت باب مقرر گشت که اصحاب عازم خراسان شوند و در آن دیار این مهم انجام پذیرد و اجتماع یاران در بدشت این موقعیت عظیم را فراهم نمود.

بدشت (۱۹) که بیلاقی اشراف بوده دهکده ایست کوچک و زیبا در دشت بدشت نزدیک ده ملاً که با شاهرود و بسطام فاصلهٔ زیادی ندارد. ده ملاً تیول ملاً عبدالرحمن جامی شاعر و عارف مشهور قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی) بوده است. در ایام گذشته مسافرانی که از طهران عازم خراسان و مازندران بوده اند چون به ده ملاً می رسیده اند مدتی در بدشت استراحت می کرده اند. بدین روی آثار و خرابه های کاروانسراها و آب انبارهای قدیمی (خصوصاً شاه عباسی) در آن دیده می شود. بدشت در گذشته جزء بسطام بوده و لکن امروزه جزء دهستان استاق یا زیراستاق از توابع شاهرود است. محصول عمدهٔ آن غلات، پنبه و انواع میوه است. این دهکده از شمال به کوههای بسطام و دامنهٔ کلاته، از مغرب به باغ زندان و شاهرود، از جنوب به قریهٔ سعیدآباد و از مشرق به خیرآباد محدود است. فاصله اش تا شاهرود حدود هفت کیلومتر و جمعیت آن از هزار نفر کمتر است. (۲۰) اصحاب حاضر در بدشت جز تنی چند اصولاً عاری از ثروت، قدرت و اعتبار ظاهری بودند. (۲۱) تعداد حاضران در احتفال بدشت علاوه بر جمال ابهی، جناب قدّوس و جناب طاهره هشتاد و یک تن از اصحاب حضرت باب بودند. (۲۲) جناب طاهره تنها بانوی حاضر در احتفال بدشت بود. (۲۳) از قرائن بر می آید که خادمهٔ جناب طاهره نیز در بدشت بوده (۲۴) و یا در آن حوالی اسکان داده شده است. بهر حال نامبرده جزء اصحاب بدشت محسوب نگشته است. اما مشخصات برخی از مشاهیر و نفوس برجستهٔ حاضر در احتفال بدشت علاوه بر جمال ابهی، جناب قدّوس و جناب طاهره بشرح زیر است:

ملاً محمد باقر تبریزی (حرف حی) ملاً حسین دخیل مراغه ای، ملاً احمد ابدال مراغه ای، شیخ ابوتراب اشتهااردی، ملاً محمد معلم نوری، حاج محمدنصیر قزوینی، میرزا سلیمانقلی نوری، حاج ملاً اسمعیل قمی، ملاً محمدعلی قزوینی، میرزاهادی نهری، میرزا محمدعلی نهری،

آقامحمدباقر نقش (پسر چهارده ساله میرزامحمدعلی نهری) سیدعبدالرحیم اصفهانی، آقامحمدهادی فرهادی، آقاسیداحمد یزدی، سیدمحمدعلی یزدی فرزند یازده ساله سیداحمد مذکور، رضاخان ترکمان، ملاعبدالخالق اصفهانی، میرزاعبدالله اصفهانی، میرزاعبدالله شیرازی (میرزاصالح) آقامحمدحناسب، آقامحمدقاسم عبادوز اصفهانی، آقامحمدتقی بیدآبادی، محمدحسن قزوینی (فتی القزوینی) ملااحمد علاقه بند اصفهانی، آقابوالقاسم اصفهانی، آقامحمدمهدی اردستانی و میرزاجواد جولا اردستانی. (۲۵) برخی از وقایع نگاران جناب بابالباب را نیز در بدشت حاضر دانسته اند. مؤلف کواکب الدرّیه یکی از آنهاست. وی در جلد نخست کتاب مذکور ذیل عنوان قضیه بدشت در دو موضع (صفحات ۱۲۷ و ۱۳۱) بدین نکته تصریح دارد. از جمله می نویسد:

"... چون اصحاب از طهران بجانب خراسان ره فرسا شدند یک دسته بریاست جناب قُدّوس و بابالباب از جلو و دسته دیگر بریاست بهاءالله و قرّةالعین از عقب می رفتند. دشت به دشت رفتند تا به دشت بدشت رسیدند" (صفحه ۱۲۷). جناب سمندر نیز در تاریخ خوش می نویسد:

"بهرصورت اصل مطلب شرح احوال جناب طاهره بوده که باینجا رسید و بعد آنهم مسافرتی در رکاب جمال مبارک نموده اند که چگونگی او را مشروحاً نمی دانم و در دشت بدشت با حضرت قُدّوس و جناب بابالباب و بعضی از اصحاب در حضور مبارک مشرف بوده اند" (صفحه ۳۶۷). از تاریخ نیکلا (ترجمه فارسی، صفحه ۳۰۵) نیز بر می آید که نامبرده بابالباب را در بدشت حاضر می دانسته است. حضور جناب بابالباب در بدشت مورد تأیید آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله و تواریخ مستند امری چون تاریخ نبیل زرنندی نیست. باید توجه داشت که جناب ملاحسین در ایّام انعقاد احتفال بدشت میان راه خراسان و مازندران بوده است (۲۶). مؤلف کواکب الدرّیه همچنین شرکت جناب وحید را در بدشت محتمل دانسته است (جلد نخست، صفحه ۲۰۱) که مبنائی ندارد. گوینوی فرانسوی نیز علاوه بر ملاحسین بشرونی میرزایحیی ازل را در بدشت حاضر دانسته است (۲۷). ولکن در آثار مبارکه و تواریخ امرّیه

ذکری از این موضوع نشده است. بدیهی است که علاوه بر نفوس نامبرده در بالا عده دیگری از اصحاب آذربایجان، اصفهان (خصوصاً اردستان) و مازندران و نیز دیگر نقاط ایران در احتفال بدشت حاضر بوده اند. زیرا حرکت دهها تن از نفوسی که در قلعه طبرسی حضور یافتند (از دیار خود) بقصد عزیمت به خراسان بوده و نه شرکت در حوادث طبرسی. برای مثال احبای اردستان با هم بقصد خراسان از آن قصبه عزیمت نمودند و چون مدارک موجود نشان می دهد که دانی های برادران نذاف در بدشت حاضر گشته اند باید احتمال داد که میرزااحیدرعلی اردستانی، برادرش میرزامحمد، میرزامحمدحسین اردستانی و میرزااعلی محمد اردستانی (پسر میرزامحمدسعید فداء) نیز در آن احتفال حاضر شده باشند. بهر حال اظهار نظر دقیق تر احاله به پژوهش های آتی می شود.

از آنچه نبیل زرندی در تاریخ خود نوشته است مستفاد می شود که اصحاب از روز نخست از ورود جناب قدّوس به بدشت آگاه بوده اند (۲۸). ولکن از بیان مبارک حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء (صفحة ۳۰۷) استنباط می شود که جناب قدّوس بنوعی پنهان در باغ اختصاصی خویش منزل داشته است. قوله الاعلی :

«در باغی جناب قدّوس... مخفیاً منزل داشتند». با توجه به قرائن و امارات موجود احتمالاً جناب قدّوس پنهان از دشمنان خود که در مازندران و حوالی بدشت می زیستند در آن باغ اقامت داشت و اصحاب برای استفاده از محضرش به باغ اختصاصی او می رفته اند.

بطوری که قبلاً معروض گشت حضرت باب به اصحاب امر فرمودند که عازم خراسان شوند. احتمالاً پس از مراجعت جناب قدّوس از مشهد و اطلاع اصحاب از اوضاع نابسامان خراسان بهتر دیدند که در همان مرز مازندران و خراسان یعنی دشت بدشت اجتماع نمایند. حضرت بهاء الله بیست و دو روز در بدشت تشریف داشتند (۲۹). لذا باید مدت رسمی انعقاد احتفال بدشت را بیست و دو روز دانست. جناب فاضل مازندرانی در مجلد سوم ظهورالحق (صفحة ۱۱۱) با آنکه گفته جناب نبیل زرندی را از متن اصلی تاریخ او در مدت اقامت جمال ابهی در بدشت (بیست و

دو روز) نقل نموده ولكن در موضع ديگر همان مجلد سوم كتاب (صفحة ۱۰۹) مدت اجتماع اصحاب را در محلّ مذکور ده روز مي نويسد. نامبرده مدرکي در اين مورد ارائه ننموده است. احتفال بدشت در ماههاي جون و جولای سال ۱۸۴۸ ميلادی (اواخر رجب تا اواسط شعبان سال ۱۲۶۴ هجري قمری) و در زماني که حضرت باب در قلعه چهریق زنداني و جناب باب‌الباب در مشهد و سپس در راه مشهد و مازندران بوده اند انعقاد يافته است. جمال ابهي شخصاً جميع مخارج اجتماع و سکونت اصحاب را در بدشت تقبل و پرداخت فرموده اند. اجاره باغها و پرداخت وجه برای مواد غذائي بجهت بيش از هشتاد تن از اصحاب مستلزم تحمّل هزینه سنگيني بوده است. حضرت بهاء الله در وسط آب روان سه باغ در بدشت اجاره فرمودند (۳۰). بفرموده حضرت عبدالبهاء اين باغها "غبطة روضة جنان" (۳۱) بودند. در يك باغ جناب قُدّوس در ديگري جناب طاهره و در باغ سوم خود هيكل مبارك جمال ابهي در خيمه و خرگاه سکونت داشتند. در ميدان واقع در وسط باغها نیز اصحاب خيمه زده بودند (۳۲). بامر حضرت بهاء الله آقامحمدهادی فرهادی باغبانی و سرپرستی باغ جناب طاهره و حاج نصير قزوینی باغبانی باغ جمال ابهي را بعهده داشتند. بتصريح حضرت عبدالبهاء در كتاب تذکرة الوفاء در ايتام بدشت "شبهها جمال مبارك و جناب قُدّوس و طاهره ملاقات مي نمودند. هنوز قائمیت حضرت اعلى اعلان نشده بود. جمال مبارك با جناب قُدّوس قرار بر اعلان ظهور کَلّی و فسخ و نسخ شرايع دادند" (صفحة ۳۰۷). آنچه مسلم است در اين مذاکرات تفاهم کامل موجود بوده و جناب طاهره نیز شرکت داشته است. اما اخذ تصميم نهائی با جمال ابهي بوده است. از محتوای کتب تاريخ (امری و غير امری) مستفاد می شود که تدابير جناب طاهره اصولاً مورد تأييد حضرت بهاء الله و جناب قُدّوس بوده است. آنچه نيکلای فرانسوی در اين باب می نويسد اگرچه مستند نيست ولی بطور کَلّی رنگی از حقيقت دارد. بگفته نيکلا پيشنهاد طاهره برای اعلان استقلال آئين بابی به اصحاب مجتمع در بدشت مورد پسند قرار گرفت و آن اين بود که اگر جناب طاهره پس از کشف حجاب مورد مخالفت و

اعتراض همه اصحاب حاضر قرار گیرد بعنوان اینکه اشتباه نموده و ارتداد زن در اسلام موجب قتل او نیست و باید او را بعقل آورد و تعلیمش داد و گناه و خطایش را به او فهماند و به اسلامش برگردانید... و هرگاه در خطای خود اصرار ورزید... آن وقت است... که مستوجب قتل می شود" از گفتار خود توبه نماید و باصطلاح به اسلام راجع شود. سپس نیکلا بتفصیل می نویسد که طاهره توفیق یافت و بکمک قدوس استقلال آئین بابی اعلان گشت و نیازی بتوبه طاهره نبود. نیکلا می نویسد که قدوس بابیان ناراضی از گفتار طاهره و کشف حجاب او را غیرمستقیم ترغیب نمود تا موافقت نمایند وی با طاهره بمباحثه و مناظره پردازد. زیرا قدوس چنین وانمود می کرد که با افعال و عقاید طاهره مبنی بر نسخ شریعت اسلام موافقت ندارد و مطمئن است که او را در استدلال محکوم می نماید. سرانجام نیکلا می نویسد که طاهره در حضور اصحاب با قدوس بمنظره پرداخت و در خاتمه مجلس قدوس مغلوبانه بلند شد و با صدای بلند اعلان کرد آنچه طاهره می گوید حق است و آنچه کرده درست و بجا بوده است. اصحاب چند روزی به جشن و شادی پرداختند و به یکدیگر تبریک گفتند و پس از آن اجتماع بدشت پایان یافت (۳۳). آنچه نیکلا در این باب نوشته ظاهراً مأخوذ از نظریات ایادی امرالله جناب میرزا حسن ادیب العلماء طالقانی بوده است. نیکلا در کتاب خود "سیدعلی محمد باب" (صفحه ۴۳ ترجمه فارسی) تصریح می نماید که از جمله از بیانات شفاهی جناب ادیب در تألیف کتابش استفاده کرده است. جناب ادیب در رساله ای که بخواهش جناب سمندر در شرح احوال جناب طاهره نوشته است از جمله می نویسد: "از بعضی ثقات شنیده شد که در آن سفری که جناب طاهره با جمال قدم حرکت کردند وارد مازندران شدند در وقتی بود که حکم شده بود هریک از بابیان که بتوانند خود را بطرف خراسان بکشانند و بحضرت بابالباب اول من آمن برسارند. حضرت قدوس از مشهد بطرف مازندران حرکت کرده بودند پس جمال قدم و حضرت طاهره با جمعی دیگر نیز حرکت کردند و در بدشت با حضرت قدوس و اصحاب تلاقی کردند. هر روز و شب در ترقی افهام و عرفان اجتهاد می کوشیدند و

بمواعظ حسنه ایشان را در طریق هدایت ثابت قدم می نمودند. همچنین در آن ایام حکم تجدید احکام رسیده بود. چون جمیع مردمانی بودند در حفظ قوانین شرعیته نهایت مراقبت را داشتند و بهیچ وجه تخطی نمی کردند لهذا کمال اشکال را داشت که چنین قومی تغییر احکام بدهند و چیزی را که سالها حلال می دانستند حرام بدانند و بالعکس و چنان تصور می شد که اگر ابرازی بشود ممکن اغلب متزلزل بشوند. پس جناب طاهره با جناب قدّوس و حضرت بهاء الله اظهار کرد که اجرای این امر بدست من آسان است. زیرا که در شرع اسلام هرگاه زنی کلمه کفری بگوید و بعد توبه نماید توبه اش قبول می شود. بخلاف مرد که توبه اش قبول نخواهد شد. بنابراین من آشکار این حکم را اظهار خواهم کرد هرگاه اسباب اختلاف و اعتراض شد و نتوانستیم بهیچ قسم رفع نماییم آن وقت من توبه می کنم از گفته خود باز بحالت اولیه معاشات می کنیم تا استعداد نفوس زیادتر شود. پس در وقتی که اصحاب در پای موعظه و تعلیمات او حاضر و مجتمع بودند گفت همه بدانید که شریعت سابقه منسوخ شده و بشریعت جدیده کلّ باید عامل شویم. بیک دفعه در بین اصحاب اختلاف پدید آمد. بعضی فوراً تصدیق نمودند و برخی دیگر گفتند ما ابدأ از شریعت رسول الله دست بر نخواهیم داشت. بخدمت حضرت قدّوس شکایت بردند ایشان مردم را تسکین می دادند که گمان نداریم حضرت طاهره چنین اعتقادی داشته باشند و اگر هم گفته باشد البتّه ایشان کسی نیستند که سخنی بی دلیل و مأخذ بگویند. باید در صدد کشف واقع باشیم. بالجمله در بین اصحاب مذاکرات بسیار شدید شد تا آنکه عاقبت قرار شد که مجلسی تشکیل شود با حضور رؤساء. حضرت قدّوس با حضرت قرّة العین در آن مسأله صحبت داشتند هرگاه قرّة العین از عهده دلیل برآمده فبها والّا توبه نماید از گفته خود. پس با حضور جمع مباحثه بسیار نمودند و همه گوش می دادند تا آخر الامر قرّة العین بدلائل ساطعه و براهین قاطعه ثابت نمودند که این شرع ناسخ شرایع قبل است و این شرعی است جدید و امری بدیع. پس کلّ تصدیق نمودند و اعتراف کردند بر حسن رأی و اصابت خواطر و احاطه علمیه ایشان و جمیع بکمال شوق و محبت و مهر

و دوستی با یکدیگر پیوسته و اخوان علی سرر متقابلین با هم نشستند و بانقطاع از ماسوی الله و اطاعت و انقیاد به اوامرالله یکدیگر را ترغیب و تحریص می نمودند و هریک در مقام اطاعت از دیگری سبقت می گرفت^۱ (۳۴).

گویینو فرانسوی در تاریخ معروف خود^۲ مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی^۳ برآورد سخنان واهی لسان الملک سپهر مؤلف تاریخ قاجاریه (معروف به ناسخ التواریخ) پرداخته و در خصوص نقش طاهره در احتفال بدشت چنین می نویسد:

"لسان الملک مؤرخ مسلمان که قسمتی از شرح این وقایع را برای من تهیه کرده است راجع به تشکیل دسته ای که همراه این زن با وجد و شور بود بطور مزاح چیزهائی به من می گفت و اصراری داشت که آنچه می گوید درست است. چون او معتقد بود که آئین باب و قوانین ناصواب او نمی تواند کسی را ولو هرکه باشد بطرف خود جلب نماید. مخصوصاً می خواست هواخواهان این زن را مردمان عیاشی قلمداد کند و اطمینان می داد که فدائیان قرّة العین همه عشاق و خاطرخواه او بوده و کسانی نبودند که بعقاید او ایمان داشته باشند. ولی من گمان نمی کنم که کسی گفته های او را تصدیق و تأیید نموده باشد. چه اگر اینطور بود چگونه امکان داشت که تمام این جمعیت بطور یگانگی و اتحاد در زیر یک پرچم جمع شوند و مسلماً نفاق و دودستگی در میان آنها روی می داد. اما هیچگونه قرآنی در دست نیست که ناسازگاری و نفاقی در میان این اردو بروز کرده باشد... خلاصه اینکه این دسته ها در دهکده بدشت جمع شدند. قسمتی در خانه های دهقانان منزل کردند و قسمتی در باغها ماندند و هنوز هم کاملاً از ایالت خراسان خارج نشده بودند زیرا که از بسطام که سرحد ایالت خراسان است فقط یک فرسخ و نیم فاصله داشتند. بهرحال قرّة العین قبل از هرکار لازم دانست که همت و حرارت تمام مؤمنین را که در اینجا جمع شده اند با نطق و خطابه های خود تحریک و تهییج نماید... مستمعین با حرارت و شور و وجد و سرور در انتظار مواعظ و سخنرانی حضرت طاهره دقیقه شماری می کردند و خود را برای هرنوع

اخلاص و فداکاری و جانبازی آماده نموده بودند. خلاصه این زن جوان شروع به سخنرانی کرد و برای اینکه مستمعین را متوجه حقیقت بزرگی نماید به مقدمه‌ای پرداخت و پس از مقدمه گفت: موقع آن رسیده که آئین باب تمام کره زمین را فرا گیرد و عبادات و طرز پرستش خدای یگانه باید بر طبق اصول آئین جدید باشد و با یک روح بی‌آلایش و طرح پسندیده نوین صورت گیرد. باید بدانید که روشنائی تازه‌ای پرتوافشان گردیده و قوانین جدیدی ایجاد شده و کتاب تازه‌ای قائم مقام کتاب کهنه قدیمی گردیده است و مستلماً چنین امر عظیمی صورت تحقق نخواهد پذیرفت مگر اینکه نسل حاضر که مأمور ترویج آن است تحتل زحمات و مشقتهای طاقت فرسا و غیرقابل تصویری را بنماید و قربانیهای زیادی در این راه بدهد. حتی زنان هم باید در مجاهدات شوهران و برادران خود شریک و سهم شوند و تحتل مخاطرات و مشقات را بنمایند. گذشت آن دوره که زنان باجبار باید در اندرونهای محصور و محبوس باشند و مانند زندانیان عمر خود را بیپایان رسانند و با دسترنج مردان ارتزاق نمایند. اکنون باید آن قواعد و رسوم و محجوبیت را بدور اندازند و بانجام وظائف انسانیت پردازند. ضعف و ناتوانی که از هنگام تولد به آنها نسبت می دهند و مخصوصاً ترس و بیعی که در روح آنها بمرور زمان جایگزین و طبیعی شده باید بکلی از خود دور نمایند و خود را با تمام معنی انسان تصور کنند و دوش بدوش مردان مراحل زندگانی را بپیمایند و در کارها به آنها مساعدت نمایند... من در اینجا نمی خواهم بجزئیات و تفصیل نطق قرّة العین پردازم بلکه می خواهم مفهوم آن را خاطر نشان ساخته و برسانم که نطق او در کمال فصاحت و بلاغت بود... با اینکه مراتب فضل و دانش و معلومات این زن اظهر من الشمس بود همیشه ساده و بی‌پیرایه حرف می زد. ولی در عین حال باندازه‌ای جالب توجه و مؤثر بود که اعماق روح مستمعین را تکان می داد و غالباً از شدت تأثر اشک از چشم‌ها مانند سیل جاری می گردید... (ترجمه فارسی، صفحات ۵۴ - ۱۵۱). اگرچه نمی‌توان گفت که گوینو بیانات طاهره را آن چنان که در بدشت اداء شده نقل کرده است ولیکن مسلم است که بیانات منسوب

به طاهره جوهر خطابات و مراسلات و اصولاً معتقدات اوست. از این نظر نوشته گویینو قابل تقدیر است. پس از نقل نظریات ایادی امرالله جناب ادیب طالقانی و بخشهایی از تاریخ نیکلا و تاریخ گویینو بجاست که به اقوال مورخان ایرانی معاصر طاهره نیز استناد شود. ولکن نوشته های آنان اصولاً آکنده از اتهامات نارواست و با چنان وقاحت شرم آوری آمیخته است که نقل آنها خلاف شؤون ادب است. بهرحال طی تاریخ خود به برخی از حقایق مسلمه از جمله غایت فضل و کمال و نیز جمال بی نظیر طاهره اعتراف کرده اند و ما نظریات برخی از آنان را در این خصوص قبلاً نقل کرده ایم. در اینجا تنها بنقل یک فقره از نوشته میرزاتقی خان سپهر کاشانی که باحتفال بدشت ارتباط دارد می پردازیم. سپهر در تاریخ قاجاریه معروف به ناسخ التواریخ (مجلد سوم) در خصوص عزیمت طاهره به خراسان و شرکت او در احتفال بدشت می نویسد:

"... به آهنگ خراسان بیرون تاخت. چون در منزل بدشت که یک فرسنگی بسطام است مقام کرد حاجی محمدعلی هم از خراسان برسید و با قرّة العین یکدیگر را دیدار کردند و چند کورت مجلس را از بیگانه پرداخته بمشاورت بنشستند و در رواج دین میرزاعلی محمد باب رأی زدند و عاقبت پرده از کار برگرفتند و قرّة العین منبری در انجمن نصب کرده بی پرده بر منبر صعود کرد و برقع از رخ برکشید و چهره تابنده را که مهر رخشنده بود با مردمان بنمود و گفت... آنگاه که میرزاعلی محمد باب اقالیم سبعة را فرو گیرد و این ادیان مختلفه را یکی کند بتازه شریعتی خواهد آورد و قرآن خویش را در میان امت ودیعتی خواهد نهاد و هر تکلیف که از نو بیاورد بر خلق روی زمین واجب خواهد گشت... (صفحات ۳۹ - ۲۳۸). دکتر مهدیخان زعیم الدوله نیز در کتاب مفتاح باب الابواب (صفحات ۸۱-۱۸۰ ترجمه فارسی) بهمین گونه اظهارنظر کرده است.

اینک وقت آن رسیده است که حوادث احتفال بدشت باستناد نصوص مبارکه و تاریخ معتبر نبیل زرندی و دیگر تواریخ بهائی کاویده شود. جناب فاضل مازندرانی از قول ملا احمد علاقه بند اصفهانی نقل می کند که بکرات اظهار نموده که در ایام بدشت چنان پیش می آمد که جناب قدوس سجاده

گسترده و در کمال روحانیت باداء، نماز مشغول بود و طاهره ناگهان ظاهر می‌گشت^{۱۱} و با فصاحت و شجاعت و اقتداری که به وی اختصاص داشت^{۱۲} به قدّوس خطاب کرده می‌فرمود^{۱۳} این بساط را در هم پیچ که دور او را و سجّاده سپری شد و باید بمیدان عشق و فداء آماده گشت^{۱۴}. ملاً احمد همچنین نقل کرده که در بحبوحه اختلافات شدیدۀ طاهره هروقت جناب طاهره^{۱۵} به قدّوس خطابی می‌نمود قدّوس با عبارت "لیتک" و امثال آن جواب می‌فرمود. ملاً احمد نقل نموده که طاهره در ایام بدشت گاه "کلیجه ترمه که جمال اقدس ابهی^{۱۶} به وی عنایت فرموده بودند بر تن داشته‌است (۳۵). جناب فاضل مازندرانی همچنین در خصوص روابط ظاهری جناب قدّوس و جناب طاهره در بدشت می‌نویسد: "جمعیت احباب عده‌ای پیروان طاهره و کثیری اصحاب جناب قدّوس شدند و در ظاهر مناظره بین طرفین بحدّ شدت رسید ولی پس از انقضاء ایام بالفت و التیام و حسن ختام منتهی می‌گشت^{۱۷} (۳۶). بشرحی که قریباً خواهد آمد بحقیقت میان قدّوس و طاهره اختلافی نبود و بنا بر مصالح و حکم مخصوص چنین وانمود می‌گشت. آنچه مسلم است طاهره بکرات در جمع اصحاب ایراد سخن کرده‌است (۳۷). طاهره در اوج غلبات ذوق و شوق بشهادت حضرت عبدالبهاء ندای عرفانی "آئی اناالله را در بدشت تا عنان آسمان" بلند نموده‌است (۳۸). ارتفاع این نداء باستناد نصوص مبارکه طلعات مقدّسه بهائی اوج محویت و فنا فی الله است.

هر روز در بدشت لوح یا الواحی از قلم جمال ابهی نازل و وسیله میرزا سلیمانقلی نوری ملقب به خطیب الرّحمن (۳۹) در جمع یاران زیارت می‌گردید. در آن الواح که غالب اصحاب تصوّر می‌نمودند از ساحت حضرت باب صادر گشته‌است جمال ابهی به هریک از اصحاب حاضر در احتفال بدشت و از جمله خود هیکل مبارک لقبی جدید عنایت فرمودند (۴۰). بانو امّ سلمه که تا آن زمان به قرّة العین شهرت داشت لقب "طاهره" یافت و از آن پس بدین نام خوانده شد (۴۱). جناب حاج ملاً محمدعلی بارفروشی از آن پس به "قدّوس" و خود هیکل مبارک جمال ابهی به "بهاء" ملقب گشتند (۴۲). توابع نازله از سوی حضرت

باب خطاب به آن نفوس مبارکه پس از واقعه اعطاء القاب جدیده بهمین عناوین بدیعہ مصدر بود (۴۳). ریاست احتفال بدشت با جمال ابھی بود و اوقات اصحاب روزها صرف استماع بیانات جمال ابھی، جناب قُدوس، جناب طاهره و دیگر بابیان مَطَّلَع می گردید و شبها نیز جمال ابھی با جنابان قُدوس و طاهره ملاقات و مذاکره داشتند تا تدابیری برای اعلان استقلال ظهور بدیع اتخاذ گردد. سرانجام در آن ملاقاتها مقرر گشت که استقلال ظهور حضرت باب و نسخ شریعت اسلام بتصریح در جمع اصحاب اعلان شود. (۴۴) این هدف با ابداع و مدیریت و هدایت جمال ابھی (۴۵) و با ابتکار و کاربرد شیوه انقلابی جناب طاهره بمدد کشف حجاب (۴۶) و همراهی و همکاری جناب قُدوس (۴۷) تحقق یافت. جناب طاهره با کاربرد شیوه متهورانه و انقلابی موظف باجرا، طرح و جناب قُدوس بعنوان نماینده اصحاب محافظه کار ظاهراً مأمور تعدیل نظریات افراطی طاهره و چندتن بابی دیگر شد. (۴۸) جمال ابھی اگرچه مبدع طرح مذکور بودند بنا بر مصالحی اراده نمودند که در مناظرات و مباحثات میان طاهره و قُدوس در جمع اصحاب برحسب ظاهر ابراز بی طرفی فرمایند. (۴۹) یک روز که جمال ابھی را حکمتاً نگاهی حاصل گشته بود (۵۰) قُدوس در کنار جمال ابھی جالس گشت. بتدریج دیگر اصحاب نیز در محضر جمال ابھی مجتمع گردیدند. پس از اجتماع اصحاب محمدحسن قزوینی (فتی القزوینی) به خیمه مبارک آمد و به جناب قُدوس گفت که جناب طاهره می خواهد با وی ملاقات نماید و از قُدوس خواست که همراه وی نزد طاهره رود. جناب قُدوس گفت من تصمیم گرفته ام که دیگر با طاهره ملاقات ننمایم. محمدحسن قزوینی مراتب را به طاهره اطلاع داد و مجدداً مأموریت یافت که نزد قُدوس برگردد و از وی بخواهد که به باغ طاهره رود. قُدوس این بار نیز از رفتن نزد طاهره استنکاف کرد. محمدحسن شمشیر خود را کشید و در برابر قُدوس نهاد و گفت من بدون شما نزد طاهره باز نخواهم گشت. یا خواهش مرا اجابت کنید و یا با این شمشیر مرا مقتول نمائید. قُدوس با چهره غضبناک فرمود من هرگز با طاهره ملاقات نخواهم کرد و آنچه می گوئی انجام خواهم داد. محمدحسن نزد قُدوس بزانو درآمد و

گردن خویش را حاضر نمود که قَدُوس آن را با شمشیر از تن جدا نماید. ناگهان طاهره بی حجاب و زینت کرده در جمع اصحاب پدیدار گشت. (۵۲) اصحاب حاضر ترسان، حیران، خشمگین، ناتوان (۵۳) و پریشان (۵۴) شدند. جناب طاهره بی اعتناء به حالات اصحاب در کنار قَدُوس جالس شد. در ایام بدشت برحسب ظاهر (بدلائلی که قریباً بیان خواهیم داشت) طاهره بکرات گفته بود که من قَدُوس را شاگرد خود می دانم. حضرت باب وی را فرستادند تا در محضر من تعلیم گیرد. در حین جلوس در کنار قَدُوس نیز به وی عتاب و خطاب فرمود که چرا چنین کرده اید و چنان نکرده اید. قَدُوس در جواب فرمود که من آزاد هستم و آنچه را صواب و صلاح است مجری می سازم و شما مجاز بعتاب بر من نیستید. (۵۵) از لسان طاهره بیانات رشیقۀ مهیمنه خطاب به اصحاب صادر گشت. (۵۶) با صدای بلند و در نهایت فصاحت و بلاغت و بر نهج قرآن شریف خطابه ای اداء فرمود. آیه ای از قرآن مجید تلاوت فرمود که واقعاً مناسبت مقام داشت و اشارت به حضور متقین (پرهیزگاران) در بهشت و در کنار نهر آب در حضور ملیک مقتدر می نمود (۵۷). در حین تلاوت این آیه اشاره به جمال ابهی و جناب قَدُوس نمود. اشارت وی نوعی بود که بر حاضران مکشوف نگشت که مراد از ملیک مقتدر کدام یک از این دو وجود مبارک است. (۵۸) طاهره با صدای بلند می فرمود: "این نقره ناقور است. این نفخه صور است." (۵۹) که البته اشاره به ظهور قیامت و انقضای دوره شریعت اسلام است. حضور طاهره در جمع رجال اصحاب بدون حجاب و ایراد بیانات متهورانه مبنی بر نسخ شریعت و انقضاء دور اسلام قیامتی پیا کرد. این بانوی مطهره که در نظر اصحاب مظهر عصمت و رجعت جناب فاطمه دخت مقام رسالت و مشاهده سایه وی نیز حرام بود در یک لحظه کوتاه در دید غالب آنان موجب ننگ شریعت حضرت منان گشته بود. (۶۰) پس از کشف حجاب (۶۱) و ختم بیانات طاهره آن دسته از اصحاب که گرفتار تقالید سابقه بودند و اکثریت جماعت حاضران را تشکیل می دادند از او فرار نمودند و گروهی به عمارت نیمه مخروبه و خالی از سکنه که در آن حوالی بود پناه بردند که از جمله آنان برادران

نهری بودند. (۶۳) برخی بکلی از ایمان به امر جدید منصرف شدند و گروهی گرفتار شبهه و تردید گشتند. (۶۴) ملا عبدالخالق اصفهانی ناگهان آنچنان آشفته و ترسان و دیوانه گشت که گردن خویش برید و خون از آن بارید و در آن حال از منظر طاهره دور گشت. (۶۵) از آنان که گرفتار تردید گشته بودند برخی مراجعت نمودند. از میان آنان پاره‌ای مات و مبهوت و غرق سکوت شدند. برخی نیز روایت اسلامی را بخاطر آوردند که جناب فاطمه در روز قیامت بی حجاب از پل صراط خواهد گذشت. (۶۶) جناب قدّوس که ساکت نشسته بود بنظر می‌رسید منتظر فرصت مناسب است تا با شمشیری که در دست دارد ضربه‌ای بر طاهره زند. طاهره بی‌آنکه باز داشته و یا مضطرب شود با غایت شعف و با لحنی که مشابه لحن نزول قرآن شریف بود ضمن ایراد بیاناتی غرّا خطاب به باقیمانده اصحاب در صحنه احتفال بدشت فرمود:

"من آن کلمه‌ام که قائم بدان تفوه خواهد نمود و بیانش موجب اضطراب و فرار نقباء ارض خواهد گشت." (۶۷) سپس طاهره اصحاب را دعوت نمود که یکدیگر را در آغوش فشارند و چنین حادثه عظیمی را جشن گیرند. (۶۸) پس از آن جمال ابهی وساطت و هدایت و دلالت فرمودند و اصحاب فراری به صحنه احتفال باز گشتند. بدستور حضرت بهاء الله سوره واقعه از قرآن شریف تلاوت گردید. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "قاری سوره اذواقعت الواقعه را تلاوت نمود. اعلان دوره جدید شد و ظهور قیامت گبری گردید." (۶۹) حضرت ولی‌امرالله طرح اعلان استقلال ظهور جدید را در احتفال بدشت "A Pre - Conceived" (۷۰) طرح از پیش منظور گشته) فرموده‌اند و بتصریح حضرتشان در یکی از توقیعات مبارکه اقدام طاهره در بدشت مبنی بر کشف حجاب و اعلان استقلال آئین بابی با توافق کامل جناب قدّوس و تصویب قبلی جمال ابهی انجام یافته‌است. اینکه جناب قدّوس ظاهراً خود را ناراضی و خشمگین نشان داده برای تسکین خشم آن دسته از اصحاب حاضر در بدشت بوده‌است که با شیوه متهورانه جناب طاهره موافق نبوده‌اند. بعبارت دیگر در حقیقت اختلافی در اعمال این شیوه انقلابی میان قدّوس و طاهره نبوده‌است (مضمون بیان

مبارک). (۷۱) باید توجه داشت اولین خطبی که از قلم جناب قدّوس در قلعه شیخ طبرسی صادر گردیده حائز اهمّیت خاصّ بوده است. خطبه نخستین مخصوص حضرت باب و خطبه دوم در خصوص جمال ابهی بوده و خطبه سوم اختصاص به جناب طاهره داشته است. (۷۲) از این اقدام جناب قدّوس توان مستفاد داشت که روابط ایمانی و عرفانی قدّوس و طاهره در چه حدّ از خلوص و تعشّق روحانی بوده است. جناب سیدمهدی گلپایگانی بدین نکته که اعلان استقلال شرع بیان با توافق جناب قدّوس و جناب طاهره بوده بخوبی پی برده و آن را در کتاب کشف الغطاء (صفحه ۲۱۱) بیان کرده است. این است عین قول آن دانشمند فرزانه: "و حقیقت مناقشه بدشت که مابین یار و اغیار بزبیا و زشت اشتهاار یافته اینست که چون خبر اظهار قائمیت آن سید انام و نسخ شریعت و آئین اسلام بسمع قدّوس و طاهره رسید ابلاغ این خبر مدّش را بسائر اصحاب که تا آن زمان شخص باب را واسطه حجّت غائب و عبد حضرت صاحب می پنداشتند و تغییر دین فرقان را از حیّز امکان خارج می شمردند و بتمام آداب و احکام اسلامیّه عامل بودند چنین مصلحت دیدند که طاهره دعوی قائمیت و تجدید شریعت را اعلان سازد و قدّوس بانکار و تردید پردازد تا نفوس ضعیفه پراکنده و پریشان نگردند و نتیجه این تدبیر عاقبت رفع توهم و نفرت از قلوب ارباب ریب و شبهه گردید و دل‌های رمیده از هیمنه نفع صور فی الجمله آرمید و کلّ بر قبول کلمه قائمیت و لزوم تجدید شریعت اتّفاق نموده از اختلاف و شقاق دوری گزیدند. جناب سیدمهدی در حاشیه آن صفحه می نویسد: "سرّ انتخاب طاهره باعلان قائمیت و نسخ شریعت این بود که زنان در قانون اسلام در صورت کفر و ارتداد از حکم قتل معافند و توبه و رجوع ایشان را نیز مقبول می شمارند. "دکتر علی‌الوردی در کتاب لمحات اجتماعیّه تصریح می نماید که مؤتمر بدشت سبب اعلان آئین بابی بعنوان دیانت جدید گردید حال آنکه پیش از انعقاد آن غالب مردمان گمان می نمودند بابت شاخه ای از مذهب شیخی است (جلد دوم، صفحه ۱۷۹).

جناب نبیل زرنندی در تاریخ خود می نویسد که پس از حادثه کشف

حجاب هر یومی از ایام صنمی از اصنام مکسور و حجابی محروق... جانمازها که همیشه مبسوط بود چنان برچیده شد که دیگر مبسوط نگردید و مهرها که برای نماز تا آن روز رویهم می گذاشتند شکسته شد و اسمش را بت گذاشتند... در آن روز اصحاب به سه رأی شدند. بعضی جناب طاهره را مفترض الطاعة دانستند و بعضی حضرت قدوس را بنوعی که حق واقع نیز چنان بود او را نفس طلعت اعلی دانستند و برخی هردو را حق و آن اختلاف را فتنه برای امتیاز گل از خار می دانستند... باری چندیوم باین منوال گذشت تا جمال ابهی اصلاح ذات البین کردند و صلاح در آن دیدند که جناب طاهره در خدمتشان باشند و چون درمیان احباب مشهور بود که عیسی از آسمان در جزیره الخضراء نازل شده می رویم تا آن حضرت را در کشتن دجال نصرت نمائیم یقین نمودند که جزیره خضراء همین بدشت و حضرت عیسی آن حضرت بود که بر آنها وارد شدند و بالاخره آنچه مقصود بود از خرق احجاب و کسر عواند و تقالید برای حصول استعداد نفوس لاجل شریعت باقیه ربّ الارباب حاصل گردید... (۷۳)

اصحاب بابی که تا ایام احتفال بدشت نزد اهل حقیقت بکثرت اداء نوافل شهرت داشتند و هنگام اداء صلوة اسلامی پیشانی بر یک مهر و بینی بر مهر دیگر می نهادند پس از اطلاع از حقیقت نسخ شریعت اسلام همانگونه که نبیل زرنندی تصریح کرده است آن مهرها بیکسو نهادند و بتدریج باجرا احکام عبادتی امّ الکتاب دور بابی، کتاب مبارک بیان، پرداختند. ولکن برخی از آنان نیز با تأسف باید گفت که مفهوم حقیقی از نسخ شریعت اسلام را درک نکردند و از راه اعتدال خارج شدند. نبیل زرنندی می نویسد: "بعضی از پیروان چون دیدند که حضرت طاهره حجاب صورت را بیکسو نهاده این طور نتیجه گرفتند که ممکن است برحسب هوای نفس بمناهی و سیئات مشغول شوند و از مسأله نسخ شریعت بخیال خود این طور تصور کردند که حرّت مضره را پیشه خود سازند. از حدود آداب تجاوز کنند و باجرا هوای نفس خویش مشغول شوند. این خیال باطل و سودای خام که برای کوتاه نظران حاصل شده بود سبب شد که خشم خدا بر آنها نازل

گردید و مورد غضب پروردگار واقع شدند. باین معنی که در حین توجه به مازندران چون به قریه نیلا رسیدند جمعیتی به آنها حمله ور شدند و بلای شدیدی از دست اعداء بر آن عده بی پروا که از روی هوای نفس بکسر حدود پرداخته بودند وارد شد. تا صاحب نظران بحفظ حدود الهی پردازند و شریعت الله بشرف و بزرگواری ذاتی خود محفوظ ماند.^{۱۱} (۷۴) باید توجه داشت که در متن انگلیسی تاریخ نبیل زرنندی کلمات مناهی و سینات نیامده و از عبارات انگلیسی مفهوم می شود که برخی از اصحاب از حدود اعتدال تجاوز نموده تا امیال خودپسندانۀ خویش را تشفی نمایند. عین عبارات متن انگلیسی (Dawn Breakers) بعلت نهایت اهمیت موضوع ذیلاً نقل می گردد:

"They viewed the unprecedented action of Tahirih in discarding the veil as a signal to transgress the bounds of moderation and to gratify their selfish desires" (صفحه ۲۹۸)

جناب سیدمهدی گلپایگانی که بدرستی دریافته اصحاب در بدشت بهیچ وجه مرتکب فسق و عصیان نگشته اند در کتاب کشف الغطاء (صفحات ۱۲ - ۲۱۱) چنین می نویسد: "پس از حصول اطمینان بظهور قائم منتظر مأمول بوجد و سرور و تکبیر و تهلیل مالک یوم النشور همدل و همزبان گردیدند و نعره یا بشری یا بشری بعنان آسمان رسانیدند و باثر این های و هوی و شوق و شور که بحالت مستان و دیوانگان شباهت می داشت اهالی اطراف برایشان شوریده جمعیتشان را پریشان ساختند و آنچه معاندین امرالله در باره کسر حدود شهرت داده اند فقط عبارت از خرق حجاب و ترک صوم و صلوة و عبادات وارده در فرقانست نه ارتکاب فسوق و عصیان که بحکم عقل و وجدان در هر کور و دور ممنوع و در شریعت انسانیت قبیح و منفور بوده و می باشد."

زیرنویس بخش دوازدهم جناب طاهره در احتفال بدشت

- ۱ _ God Passes By صفحه ۳۱.
- ۲ _ عیناً مأخذ بالا.
- ۳ _ مأخذ بالا. صفحه ۵.
- ۴ _ مأخذ بالا. صفحه ۲۳.
- ۵ _ مکاتیب حضرت عبدالبهاء. جلد نخست، صفحه ۳۲۷.
- ۶ _ God Passes By. صفحات ۱۷، ۲۱، ۳۱، و ۳۳.
- ۷ _ رجوع فرمایند به :
- الف _ یوسف بهاء در قیوم الاسماء. صفحات ۸۶ _ ۳۸.
- ب _ "حضرت باب". صفحات ۷۶ _ ۹۷۰.
- ۸ _ عین عبارات لوح مبارک در این خصوص چنین است :
"فاذکروا یا قوم حین الّذی جائکم منزل البیان بآیات قدس بدیع و قال انا باب العلم و من یعتقد فی حقّی فوق ذلک فقد افتقر علی و اکتسب فی نفسه انما عظیماً. ثمّ قال ائی انا القائم الحقّ الّذی انتم بظهوره وعدتم فی صحائف عزّ کریم. ثمّ قال عزّ ذکوره بانّی انا نقطة الاوّلیة و أنّها لمحمّد رسول الله کما سمعتم و شهدتم فی الواح الله الملك الحکیم..." (مجموعه آثار قلم اعلی. شماره هجدهم، دارالآثار ملی بهائیان ایران، صفحات ۵۳ _ ۲۵۲).
- ۹ _ عین بیان مبارک چنین است : **"یا قرّة العین ادع الی سبیل الله الاعظم بالحکمة المحضه..."** باید توجه داشت که یکی از القاب حضرت باب در کتاب قیوم الاسماء **"قرّة العین"** است. لذا نباید لقب مذکور با لقب **"قرّة العین"** اعطائی جناب سیدکاظم رشتی به جناب طاهره اشتباه شود. بدیهی است که ایمان جناب طاهره به حضرت باب پس از اتمام کتاب قیوم الاسماء بوده و نام طاهره در کتاب مذکور نیامده است.
- ۱۰ _ عین بیان مبارک چنین است :
"یا قرّة العین لاتجعل یدک مسوطة علی الامر لانّ الناس فی سکران من السرّ... فاطهر"

من السّرّ سرّاً على قدر سمّ الابرة في الطور ليموتن الطورون في السّيناء عند مطلع
رشح من ذلك النور المهيمن الحمراء...''

۱۱ - عین بیان مبارک چنین است :

'' يا قرّة العين لو كنت تعلّمت و تكلمت مع المؤمنین ممّا قد كنت علیه بالحقّ الاكبر لا
نفصوا المؤمنون من حولك... فارحم على المؤمنین بعفوك فانّ الناس لن یبلغوا اليك
الا كمثل بلاغ النملة الى التوحيد...''

۱۲ - عین بیان مبارک چنین است : '' يا الهی قد نسبت آثاری بحجّتك الهی
الا یظلم احد و لا یكذب...'' (فاضل مازندرانی. ظهور الحقّ. جلد سوم، صفحه
۲۶۸).

۱۳ - برای آگاهی بیشتر از احوال ملا عبدالخالق یزدی و منابع مربوط به
زندگی او از جمله رجوع فرمایند به کتاب حضرت باب تألیف نگارنده
سطور، صفحات ۸۰ - ۳۷۷ و نیز صفحات مذکور در Index ذیل نام
او. همچنین به مجلد دوم کتاب مطلع الشمس تألیف محمدحسن خان
اعتماد السلطنه (صفحه ۳۹۹) مراجعه شود.

۱۴ - فاضل مازندرانی. ظهور الحقّ. جلد سوم، صفحه ۱۷۳ (بنقل از متن
اصلی تاریخ نبیل زرنندی).

۱۵ - مأخذ بالا. صفحات ۷۴ - ۱۷۳.

۱۶ - مأخذ بالا. صفحات ۸۸ - ۱۸۷. و نیز حضرت بهاء الله در لوح
دیگر می فرمایند :

'' معلوم آن جناب بوده که تفسیر احسن القصص بما عند القوم نازل شد و این نظر
بفضل بحت بوده که شاید اهل غفلت و جهل بجهروت علم صعود نمایند. چنانچه
اکثری از مطالب مذکوره در آن از مطالبی است که نزد اهل فرقان محقق بوده و
اگر از اوّل بما اراده الله نازل می شد احدی عمل نمی نمود و باقی نمی ماند. کلّ
ذلک من فضله علی خلقه و جوده علی عباده. ملاحظه نمائید که اوّل امر آن
حضرت به بایّت خود را ظاهر فرمودند. این نظر بآن بوده که طیور افندة انام در
آن ایام قادر بر طیران فوق این مقام نبودند'' (فاضل مازندرانی. اسرار الآثار.
جلد پنجم، صفحه ۳۶۹). و در لوح دیگر می فرمایند : '' همین ادعای بایّت
حضرت اعلی روح ماسواه فداه مدّل و مظهر شوون ناس بوده و هست... اگر خلق

مستعد بودند جز ذکر آفتاب حقیقی و سماء معنوی از لسان و قلم آن حضرت جاری نمی‌شد. چنانچه از بعضی از آیات مبارکه مستفاد می‌شود. بلی طفل رضیع را لحم مضر است... (اسرارالآثار. جلد دوم، صفحات ۱۳ - ۱۲).

۱۷ - از جمله رجوع فرمایند به *Unfolding Destiny* صفحه ۴۲۶.
 ۱۸ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۴۸۷ و ۴۸۹.
 ۱۹ - بتصریح محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در کتاب مطلع الشمس نام بدشت درگذشته دور بزش بوده است. اعتمادالسلطنه می‌نویسد که آبادی شاهرود بتدریج از آبادی بدشت کاسته است (جلد سوم، صفحات ۵۸ - ۲۵۷).

۲۰ - از جمله رجوع فرمایند به :

الف - محمدحسینی. "حضرت باب". صفحه ۳۸۳.

ب - نوائی. فتنة باب. صفحه ۱۰۱.

پ - لغت نامه دهخدا. جلد دهم، صفحه ۷۵۵، ذیل بدشت.

ت - اعتمادالسلطنه. مطلع الشمس. جلد سوم، صفحات ۵۸ - ۲۵۷.

۲۱ - *God Passes By*. صفحه ۳۳.

۲۲ - مأخذ بالا. صفحه ۶۸.

۲۳ - مأخذ بالا. صفحه ۳۳.

۲۴ - رجوع فرمایند به صفحات ۲۸۶ و ۳۰۱ مطالع الانوار (تاریخ نبیل زرنندی). از نوشته نبیل (صفحه ۲۸۶) روشن می‌شود که هنگام خروج از دروازه شمیران طهران بقصد عزیمت به خراسان قانته (خادمه طاهره) همراه او بوده است. از موضع دیگر تاریخ مذکور (صفحه ۳۰۱) معلوم می‌گردد که طاهره و خادمه وی پس از خاتمه احتفال بدشت و واقعه نیالا در محضر حضرت بهاء الله عازم نور گردیده‌اند. جناب سمندر در تاریخ خود نام خادمه جناب طاهره را "کافیه" نوشته است (صفحه ۳۵۸) با احتمال قوی دو خادمه مذکوره در اوقات متفاوت در خدمت طاهره بوده‌اند. جناب محمدعلی ملک خسروی در مجلد سوم از تاریخ شهدای امر ضمن بیان احوال جناب طاهره می‌نویسد که: "جمال مبارک طاهره را با نوکر او (حسن ملقب به فتی القزوینی) و یکی از زنان اهل نور در معیت

آشیخ ابوتراب اشتهااردی بطرف نور اعزام داشتند" (صفحة ۲۰۳).

۲۵ - نگارنده ضمن پژوهش در احوال برادران نذاف و بررسی مدارک مربوطه اخیراً دریافت که جناب میرزما محمد مهدی و جناب میرزا جواد جولا دانی های برادران در واقعه بدشت شرکت داشته اند. میرزما محمد مهدی بعداً در حوادث قلعه شیخ طبرسی بشهادت رسیده است. برای آگاهی از احوال حاضران در احتفال بدشت از جمله رجوع فرمایند به کتاب "حضرت باب" تألیف نگارنده سطور، صفحات ۴۰۲ - ۳۹۰. احوال دانی های برادران نذاف نیز در "تاریخ امر بهائی در شهر قم" (خطی) تألیف دیگر نگارنده آمده است.

۲۶ - جناب ملاحسین بشرونی در تاریخ نوزدهم شعبان سال ۱۲۶۴ هجری قمری (بیست و یکم جولای ۱۸۴۸) از مشهد عزیمت نموده است. جناب لطفعلی میرزا شیرازی در تاریخچه (خطی) خود می نویسد که در دوازدهم رمضان سال ۱۲۶۴ هجری قمری در ده ملا بملاقات باب الباب فائز گشته است.

۲۷ - مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی (ترجمه فارسی) صفحه ۱۵۱.

۲۸ - مطالع الانوار. صفحات ۹۴ - ۲۹۳.

۲۹ - God Passes By. صفحه ۳۲.

۳۰ - سه باغ مذکور بعداً در تملک جامعه بهائی قرار گرفت (رجوع فرمایند به صفحه ۳۳۸ از کتاب God Passes By).

۳۱ - تذکرة الوفاء. صفحه ۳۰۷.

۳۲ - عیناً مأخذ بالا.

۳۳ - تاریخ نیکلا (ترجمه فارسی). صفحات ۳۰۵ - ۲۹۷.

۳۴ - افنان. چهاررسالة تاریخی. صفحات ۶۶-۶۵. مفاد نظر جناب ادیب العلماء طالقانی بدون ذکر نام وی در مجلد نخست از کتاب کواکب الدرریه (صفحة ۱۳۰) نیز آمده است.

۳۵ - ظهور الحق. جلد سوم، صفحات ۲۶ - ۳۲۵.

۳۶ - مأخذ بالا. صفحه ۱۰۹.

۳۷ - در کتاب "قرّة العین" تألیف ازلیان (صفحة ۷) چنین مسطور است:

"گویند قرّة العین در بدشت همه روزه از پس پرده برای جماعت بایته و عظ و نطقهای مهیج و غراء ایراد می کرده است". این نکته چنانکه در متن آوردیم مورد تأیید گوینوی فرانسوی است.

۳۸ - مکاتیب حضرت عبدالبهاء. جلد دوم، صفحه ۲۵۵. بتصریح حضرت عبدالبهاء در مأخذ یاد شده (صفحه ۲۵۴) جناب قدّوس نیز در تفسیر صمد این نداء را مرتفع فرموده است. باید توجه داشت که قدّوس در بدشت الواحی مرقوم داشته و از امر ابهی اخبار کرده است. (مأخذ: لوح مبارک سراج نازل از قلم اعلیٰ).

۳۹ - برای آگاهی از احوال جناب میرزا سلیمانقلی شهید از جمله رجوع فرمایند به: محمدحسینی. حضرت باب. صفحات ۳۸۵، ۳۹۵، ۳۹۶ و ۸۲۴.

۴۰ - نبیل زرنندی در متن اصلی تاریخ خود می نویسد: "هریوم لوحی نازل می گردید و میرزا سلیمان نوری برای احباب می خواند. بعد از انقضاء چندیوم از مصدر امر برای هر نفسی اسمی جدید عنایت شد بنحو قرعه جمیع آن اسامی که از قلم اعلیٰ مرقوم و مکتوم بر هریک معروض که یکی را بردارد و بگشاید. بهر اسمی که مقسوم آمده بدیگران اعلان نماید که بآن اسم موسوم است تا کلّ یکدیگر را با اسماء جدیده بخوانند" (بنقل از مجلد سوم کتاب ظهور الحقّ جناب فاضل مازندرانی، صفحه ۱۱). عبارت "بنحو قرعه" قابل کمال دقت است و واقعه اعطاء القاب را از حوادث عجیبه احتفال بدشت می سازد.

۴۱ - طاهره قبلاً در عالم اسلام لقب جناب خدیجه حرم رسول اکرم و نیز جناب فاطمه زهراء دختر آن حضرت بوده است (رجوع فرمایند از جمله به لغت نامه دهخدا و فرهنگ معین ذیل عنوان طاهره).

۴۲ - God Passes By. صفحه ۳۲.

۴۳ - اینکه جناب اشراق خاوری در کتاب رحیق مختوم (جلد دوم، صفحه ۱۱۳۴) نوشته است:

"در واقعه بدشت جناب قدّوس ابتداء لقب طاهره را به ایشان دادند و بعداً همین لقب از قلم حضرت اعلیٰ نیز در باره ایشان نازل شد" با توجه به بیان صریح حضرت ولیّ امرالله در God Passes by (صفحه ۳۲)

مبنائی ندارد. همچنین اینکه شاهسلطان خانم (عزیزه خانم) همشیره پدری و معرض جمال ابهی در رساله منسوبه به او تنبیه النّائمین (صفحه ۵) نوشته است که جناب طاهره نخستین بار لقب "بها" را به جمال ابهی داده است بکلی برخلاف نصوص مبارکه و حقایق مسلمة تاریخی است. جناب ابوالفضائل در کتاب کشف الغطاء (صفحه ۹۸) می نویسد که پس از وصول توقیع حضرت باب در پاسخ پرسش علمای مجتمع در کاظمیه: "لقب آن سیده جلیله بلسان بابیه و بهائیه طاهره اشتهار یافت". این نظر با توجه به بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله که قبلاً در متن کتاب نقل گردیده است باید تعدیل شود.

۴۴ - رجوع فرمایند به :

الف - تذکرة الوفاء. صفحه ۳۰۷.

ب - God Passes By. صفحه ۳۱.

۴۵ - God Passes By. صفحه ۳۲.

۴۶ - مأخذ بالا. صفحه ۷۴.

۴۷ - مأخذ بالا. صفحه ۷۴.

۴۸ - عیناً مأخذ بالا.

۴۹ - بیان حضرت ولی امرالله مندرج در زیرنویس شماره یک صفحه ۲۹۴

.Dawn Breakers

۵۰ - تذکرة الوفاء. صفحه ۳۰۷.

۵۱ - عیناً مأخذ بالا.

۵۲ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۹۶ - ۲۹۵.

۵۳ - God Passes By. صفحه ۳۲.

۵۴ - تذکرة الوفاء. صفحه ۳۰۸.

۵۵ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۹۹ - ۲۹۸. جناب سیدمهدی

گلپایگانی در کتاب کشف الغطاء (صفحه ۱۸۷) تصریح می نماید

که "... حضرت قدّوس در مناقشه بدشت طاهره سلام الله علیها را بسبب

خرق حجاب عایشه خطاب فرمود و پس از رفع غائله این کلمه را بعیش

کننده تفسیر نمود". متأسفانه جناب گلپایگانی مأخذ و سند روایت این

سخن را ارائه نکرده است. بنظر نگارنده سطور صحت این سخن محل تردید است.

۵۶ - رجوع فرمایند به :

الف - God Passes By. صفحه ۳۲.

ب - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۲۹۷.

۵۷ - عین آیه شریفه چنین است: "انّ المتّقین فی جنّات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر" (سوره قهر آیات ۵۵ - ۵۴).

۵۸ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۹۸ - ۲۹۷.

۵۹ - تذکرة الوفاء. صفحات ۳۰۸ - ۳۰۷.

۶۰ - God Passes By. صفحه ۳۲.

۶۱ - در برخی از منابع غیر امری موضوع کشف حجاب و خطاب طاهره به قدّوس با محتوای تذکرة الوفاء، God Passes By و تاریخ نبیل زرنندی مغایرت دارد که باید تصحیح و یا تعدیل و با نصوص مبارکه تطبیق شود. نیکلا در تاریخ خود "سیدعلی محمّد باب" می نویسد: "قرّة العین بنا بر معمول در مواقع سخنرانی پرده نازکی بتوسط ریسمانها در مقابل خود می آویخت و در عقب آن صحبت می کرد. در این روز بهترین لباس خود را پوشید و نفیس ترین جواهراتی که داشت زیب پیکر خود ساخت و به دو خدمتکار خود امر کرد که در عقب او بایستند و مقرّاضی در دست داشته باشند و همین که به آنها اشاره کرد هردو با هم یکدفعه ریسمانهای پرده را مقرّاض کنند تا پرده بیکبار بیافتد. پس از این مقدمات شروع به سخنرانی کرد... (صفحه ۳۰۰ ترجمه فارسی). نیکلا تصریح می کند که پس از اعتراض و مهمه اصحاب جمال ابهی از بیم آنکه مبادا طاهره مورد هجوم مخالفان قرار گیرد و خونریزی شود فوراً عبای حضرتشان را بر سر قرّة العین انداخته او را به خیمه خود بردند (صفحه ۳۰۱). این مطالب در منابع موثّق امری تأیید نشده اند. از تاریخ نیکلا (صفحات ۳۰۵ - ۳۰۱ ترجمه فارسی) همچنین بر می آید که قدّوس هنگام کشف حجاب حاضر نبوده است. در کتاب "قرّة العین" نوشته ازلیان نیز موضوع پاره کردن بندهای پرده حائل میان طاهره و اصحاب و عدم حضور قدّوس

در هنگام کشف حجاب بهمان ترتیب مذکور در کتاب نیکلا آمده است (صفحات ۸ - ۷).

۶۲ - حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "در بدشت همه اصحاب فرار کردند مگر معدودی" (زرقانی بدایع الآثار. جلد دوم، صفحه ۱۶۵).

۶۳ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۴۹۱. برادران نهری سرانجام بهدایت و دلالت جمال ابهی در همان احتفال بدشت به جمع ثابتان پیوستند.

۶۴ - تذکرة الوفاء. صفحه ۳۰۸.

۶۵ - ملاعبدالخالق بهدایت و دلالت جمال ابهی در همان احتفال بدشت به جمع ثابتان پیوست. جناب طاهره او را به ذبیح ملقب نمود. ملاعبدالخالق سرانجام در وقایع قلعه طبرسی شهادت رسید.

۶۶ - ظاهراً توجه اصحاب به روایت معروف شیعی بوده است که بیان می کند در روز قیامت هنگام عبور فاطمه زهراء از میان جمع ندا می رسد که چشمان خویش را ببندید که فاطمه دختر رسول الله عبور می نماید. عبارت "غضوا ابصارکم" (چشمان خویش را ببندید) گویای آنست که جناب فاطمه بی حجاب عبور می نماید. این روایت در چند کتاب شیعی آمده است. در مجلد هفتم کتاب بحار الانوار فی اخبار الانمة الاطهار ملامحمدباقر مجلسی ثانی مآلاً از رسول اکرم چنین نقل گردیده است: "ثم ینادی مناد من بطنان العرش یا معشرالخلائق غضوا ابصارکم حتی تمر بنت حبیب الله الی قصرها، فتمر فاطمة بنتی" (صفحه ۳۳۶). مفاد روایت اینست که در روز قیامت منادی از میان عرش الهی ندا می کند که ای مردمان چشمانتان را ببندید تا دختر حبیب خداوند به قصر خویش رود. پس دخترم فاطمه بسوی قصر می رود. روایت مذکور در مجلد چهل و سوم همان کتاب مآلاً بنقل از امام جعفر صادق علیه بهاء الله بدین صورت ثبت گردیده است: "اذ کان یوم القیامة قیل یا اهل الجمع غضوا ابصارکم تمر فاطمة بنت رسول الله صل فتمر..." (صفحه ۲۲۱). مفاد این روایت گویای آنست که در روز قیامت خطاب به جماعت حاضر گفته می شود چشمان خویش را ببندید که فاطمه دختر

رسول الله صل عبور می نماید. پس فاطمه عبور می کند.

۶۷ - شاید اشاره جناب طاهره به روایت مفصل منقول از حضرت امام جعفر صادق باشد که در کتاب بحارالانوار مجلسی آمده است. در این روایت ذکر ظهور حضرت قائم و سیصد و سیزده تن اصحاب مخصوص آن حضرت بعنوان حکام حقیقی ارض شده و سرانجام مذکور گردیده که قائم متکلم به کلمه ای خواهد گشت که برخی از اصحابش بدان کفر خواهند ورزید. در بخش آخر روایت می فرماید: "فيجولون فی الارض... فيرجعون اليه والله انى لاعرف الكلام الذى يقوله لهم فيكفرون به" (مجلد پنجاه و دوم بحارالانوار، صفحه ۳۲۶).

۶۸ - God Passes By. صفحات ۳۳ - ۳۲.

۶۹ - تذكرة الوفاء. صفحه ۳۰۸.

۷۰ - God Passes By. صفحات ۳۳ - ۳۲.

۷۱ - تویق مبارک حضرت ولی امرالله مورش ششم ژانویه ۱۹۳۳ میلادی خطاب به یکی از احباء مندرج در مجموعه Lights of Guidance (صفحه ۳۵۱). بعلت اهمیت موضوع عین بیان در این مقام درج می گردد:

"The Episode of Badasht was prearranged by Bahá'u'lláh, Táhirih and Quddus, that seeming difference between the last two was only to appease the more orthodox of the friends who found difficulty in accepting the changes advocated by Táhirih and Quddus was in reality in full sympathy with what she did. It could not be otherwise".

۷۲ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۳۶۱.

۷۳ - نقل از متن اصلی تاریخ نبیل زرنندی (فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۱۱۱).

۷۴ - مطالع الانوار. صفحه ۳۰۰.

بخش سیزدهم

ایام اقامت جناب طاهره در مازندران

پس از خاتمه احتفال بدشت اصحاب عازم مازندران گردیدند. بامر جمال ابهی کجاوه‌ای فراهم گشت تا جناب قنّوس و جناب طاهره در آن سوار شوند. طاهره در میان راه اشعاری انشاد و با صوت رسا قرائت می نمود و یاران که در پی کجاوه پیاده (و تنی چند سواره) راه می پیمودند آن اشعار را با صدای بلند تغنی می نمودند. (۱)

صدای اصحاب در دشت و کوهساران می پیچید و گویی نوید می داد که دور قدیم سر رسید و ظهور جدید پدید گشت. آنان پس از عبور از شاهرود، شاهکوه، میانه سر و دزوار به نیالا رسیدند. (۲) چون این راه دراز آنها را بکلی خسته کرده بود در پای کوه بزرگی در نیالا خیمه‌ها برافراشته و شب را استراحت نمودند. هنگام سحر قریب پانصدتن از مردم متعصب هزارجریب بدانان هجوم نمودند و اصحاب را تار و مار کرده اموالشان را بغارت بردند. حضرت بهاء الله داستان هجوم مردم را در نیالا برای شخص نبیل زرنندی چنین تعریف فرموده اند :

"وقتی که ما به نیالا رسیدیم برای استراحت در دامنه کوه فرود آمدیم. هنگام فجر از صدای سنگهائی که جمعیت مهاجمین از بالای کوه بطرف ما می افکندند بیدار شدیم. هجوم آنها بقدری شدید بود که همراهان ما گرفتار ترس و خوف گردیده فرار کردند. من لباسهای خودم را بجناب قنّوس پوشانیدم و او را به محلّ امنی فرستادم و خود می خواستم بعداً به او ملحق شوم. وقتی که به آن محلّ رسیدم قنّوس از آنجا رفته بود. در نیالا بجز جناب طاهره و جوانی موسوم به میرزاعبدالله شیرازی کس

دیگری باقی نمانده بود. هجوم جمعیت شدید بود. خیمه‌ها را کردند. برای حفاظت طاهره جز همان جوان شیرازی دیگری را نیافتیم. مشارالیه دارای شهامت و عزمی شدید بود. شمشیری بدست گرفته بود و با کمال شجاعت جمعیتی را که برای غارت کردن ااث ما هجوم می‌کردند جلوگیری می‌کرد. با آنکه چندین زخم برداشته بود برای حفظ اموال ما حاضر بود جان خود را فدا نماید. من در مقابل آن جمعیت قرار گرفتم و به نصیحت آنها پرداختم و به آنها فهماندم که قساوت و بدرفتاری خوب نیست. نصیحت من مؤثر واقع شد و بعضی از اموالی را که بغارت برده بودند مسترد داشتند. (۳)

حادثه نیالا در اواسط ماه شعبان ۱۲۶۴ هجری قمری (اواسط آگست ۱۸۴۸ میلادی) واقع گشت. پس از رهائی از حادثه نیالا حضرت بهاء الله با جناب طاهره و خادمه او به نور عزیمت فرمودند. در میان راه آن حضرت شیخ ابوتراب اشتهاوردی را برای حفاظت طاهره معین فرمودند و خود عازم بندر جز شدند. در آن اوقات طاهره قصد داشت که به آذربایجان برود و بحضور حضرت باب مشرف شود ولکن جمال ابهی خطرات این سفر را بدو گوشزد کرده و موافقت نفرمودند. (۴) بعدها نیز که پیغام فرستاد و از جمال ابهی تقاضا نمود که اجازه فرمایند با لباس مردانه به قلعه طبرسی رود صلاح ندانستند. (۵) جناب قدوس پس از عزیمت از نیالا در میان راه گرفتار دشمنان شد و اندکی بعد در شهر ساری در خانه میرزامحمدتقی مجتهد ساروی زندانی گشت. بقیه یاران نیز پراکنده گشتند و بعداً غالب آنان به اصحاب قلعه طبرسی پیوستند. (۶) جناب طاهره در راه عزیمت به نور نخست به شهر بارفروش وارد گشت. در آن ایام که ماه رمضان بود طاهره در خانه مجتهد شهیر جناب ملامحمدحمزه شریعتمدار کبیر فرود آمد. نامبرده از شاگردان برجسته جناب شیخ احمد احسانی بود و از دیگر علماء شهیر زمان خویش نیز استفاده کرده بود. شریعتمدار نزد هردو جماعت اصولی و اخباری محترم بود و مردم بارفروش به وی نهایت مهر و ارادت می‌ورزیدند و از او معجزات و کرامات بسیار روایت می‌نمودند. این فاضل جلیل هنگام دعا و مناجات و تدریس و در

سخن رانیهای خویش بسیار ساده و بلهجه مازندرانی سخن می گفت. سخنش آنقدر شیرین و دلنشین و شادی آفرین بود که جمعیت در مسجد حاج کاظم بیگ (محلّ وعظ و امامت او) موج می زد. در میان سخن همیشه چندبار حضار را از ته دل بخنده می آورد و می فرمود عهد گریه بسرآمده و این عصر دور شادی و خنده است. شریعتمدار قلباً به امر بدیع مؤمن بود و پس از ظهور حضرت باب از محضر جناب قدّوس و جناب باب الباب استفاضه فراوان نمود. هنگام اجتماع اصحاب در قلعه طبرسی با آنکه قریب نودسال داشت با گروهی از یاران خود عازم پیوستن به اصحاب قلعه گشت ولکن چون راههای وصول به قلعه وسیله دشمنان بسته بود توفیق نیافت. اما بهروسیله بود اصحاب قلعه را یاری می نمود. جناب قدّوس آثار خود (و از جمله تفسیر صاد الصمد) را نزد وی فرستاد که محفوظ دارد. پس از شهادت اصحاب قلعه طبرسی شریعتمدار بر اجساد شهداء نماز خوانده آنها را دفن نمود و هم او بود که دستور داد قطعات جسد مطهر قدّوس را جمع آوری نموده دفن نمایند. وی در حدود نودسالگی با مریم خواهر جناب قدّوس ازدواج نمود تا از وی حمایت کامل نماید. سرانجام در سنّی متجاوز از صد سال ۱۲۸۱ هجری قمری (۱۸۶۴ میلادی) به ملکوت ابدی صعود نمود. چند اثر مهمّ از شریعتمدار باقی مانده که هیچ یک بطبع نرسیده است. در خاتمه و پیوست کتاب اسرارالشّهاده شرحی در حمایت از امر بدیع و احوال حضرت باب، جناب قدّوس و جناب باب الباب نگاشته و بیادگار نهاده است. (۷)

باری طاهره در مسجد حاج کاظم بیگ که محلّ وعظ و تدریس جناب شریعتمدار کبیر بود به وعظ و حلّ مسائل مشکله دینیّه علماء و اهالی شهر پرداخت. در صف نسوان می نشست و از پشت پرده به پرسش حاضران پاسخ گویا و کوبنده می داد. حتی گاه سخنان شریعتمدار را نقد می نمود و در باب آنها اظهار نظر می فرمود. شریعتمدار از وی تجلیل نموده کراماً می فرمود که شخص او و امثال او باید از طاهره استفاضه نمایند. تجلیل شریعتمدار و اشتیاق مردم بارفروش برای استماع بیانات او موجب حسادت سعیدالعلماء دیگر مجتهد معروف شهر گشت. تفتین نمود و مردم را علیه

آن جناب شورانیداین بود که به پیشنهاد شریعتمدار جناب طاهره چندروزی در خانه سادات قاضویه از ثروتمندان و بزرگان بارفروش اقامت نمود و سپس عازم آمل گردید. (۸) پس از گذشت از آمل به سعادت آباد رفت و از آنجا به دارکلا رسید. یک روز توقف نمود و از آنجا عازم قریه واز در دل جنگلهای مازندران شد. دو هفته در آنجا ماند. پس از آن همراه جمال ابهی به تاکر رفت و مدتی در آنجا سکونت نمود. جناب فاضل مازندرانی می نویسد: "آورده اند خاتم خود را که بجملة رب الطاهره ادرکها منقور و منقوش بود بیکی از زنان اهل نور که همراه وی بود ببخشید." (۹)

جناب میرزا محمدحسن برادر جمال ابهی میزبان طاهره در تاکر بود و وسائلی فراهم فرمود که اصحاب از طاهره کمال استفاده نمایند. (۱۰) در آن ایام جمال ابهی نیز در تاکر تشریف داشتند و سپس به طهران مراجعت فرمودند. جناب فاضل مازندرانی می نویسد که پس از خاتمة اقامت در نور جناب طاهره عازم قلعة طبرسی گردید ولکن اسیر مأموران و جاسوسانی شد که در اطراف قلعه کمین کرده بودند. پس از دستگیری او را به طهران اعزام داشتند. (۱۱) شاید مستند جناب فاضل مازندرانی بیان حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء باشد که می فرمایند:

"اما طاهره بعد از پریشانی بدشت گیر کرد. او را در تحت نگهداری عوانان به طهران فرستادند و در طهران در خانه محمودخان کلانتر مسجون شد" (صفحات ۳۰۹ - ۳۰۸). از بیان مبارک حضرت عبدالبهاء نباید استنباط نمود که طاهره بلافاصله پس از واقعة بدشت دستگیر و به طهران اعزام گردیده است. شواهد و مدارک تاریخی نشان می دهد که حدود دو سال پس از واقعة مذکوره طاهره در مازندران دستگیر و به طهران اعزام گشته است. بهرحال اینکه بعضی نوشته اند جناب طاهره در حوادث قلعة طبرسی شرکت داشته است (۱۲) با محتوای تاریخ نبیل زرندی و دیگر منابع موثق امری موافقت ندارد. منابع ازلی به ملاقات مکرر طاهره با میرزایحیی ازل نیز در مازندران اشاره کرده اند. (۱۳) اما اقامت طولانی طاهره در تاکر میسر نبود زیرا مأموران میرزاتقی خان امیرکبیر همه جا در طلب دستگیری او بودند. لذا مجدداً راهی قریه واز گردید تا در دل جنگل از مزاحمت آنان

در امان باشد. جناب نبیل زرنندی می نویسد که طاهره در ماه ربیع الثانی ۱۲۶۶ هجری قمری (حدود فوریه و مارچ ۱۸۵۰ میلادی) گرفتار و در خانه محمودخان کلانتر بوده است. (۱۴) در یک موضع دیگر از تاریخ خویش نیز تصریح می کند که طاهره در سال واقعه شهادی سبعة طهران (۱۸۵۰ میلادی) گرفتار و در خانه محمودخان کلانتر زندانی گردیده است. (۱۵) باستناد پژوهش محقق فقید جناب محمدعلی ملک خسروی طاهره تا حدود اواخر ربیع الثانی ۱۲۶۶ هجری قمری (مارچ ۱۸۵۰ میلادی) در قریه واز بوده است. در کنار قریه واز رودخانه ایست که راه را قطع می نماید و چون طاهره از آن معبر گذشته بنام "طاهره وزاو" هنوز نیز معروف است. قریه واز ده کوچکی است از دهستان نانیج در اقلیم نور و تا شهر آمل کمتر از سی کیلومتر فاصله دارد. دهی است کوهستانی و در میان جنگل با هوایی معتدل و مرطوب و هنوز راه وصول بدان مالروست. مالک قریه واز آقانصرالله گیلرد بوده که با کمال میل از طاهره حمایت کرده است. شهربانو خواهرزاده آقانصرالله میزبان طاهره بوده است. در ایامی که شهادی سبعة طهران بشهادت رسیدند میرزاتقی خان امیرکبیر جداً مصمم گشت که طاهره را بهر قیمتی هست بیابد و مقتول نماید. بطوری که معمرین قریه واز خصوصاً کریلانی حبیب الله (پیرمرد یکصد و سی ساله) برای جناب ملک خسروی تعریف کرده اند بین آقانصرالله گیلرد و شوهر خواهرش آقانصرالله نانیجی اختلاف شدیدی پدید می گردد. آقانصرالله گیلرد به حکومت نور که مرکزش در چمنستان بوده شکایت می برد و مأمورین به واز آمده آقانصرالله نانیجی را کت بسته به چمنستان می برند. نانیجی چندی در زندان بسر می برد و سرانجام فرار کرده یکسره به طهران می رود و موضوع اقامت طاهره را در قریه واز باطلاع میرزاتقی خان امیرکبیر می رساند. امیرکبیر فوراً دستور می دهد که مأمورین مخصوص همراه نانیجی به واز رفته طاهره را اسیر و آقانصرالله گیلرد را مقتول و اموالش را ضبط نمایند. دستور امیرکبیر بهمان ترتیب اجرا می گردد و طاهره را اسیر کرده به طهران اعزام و در خانه محمودخان کلانتر زندانی می نمایند. (۱۶) اینکه نیکلای فرانسوی در تاریخ خود (ترجمه فارسی، صفحه ۴۷۷)

با یقین می‌نویسد که طاهره از مازندران به قزوین برگشته و در آنجا او را دستگیر کرده به طهران برده و در خانه کلانتر زندانی کرده‌اند با محتوای هیچ‌یک از تواریخ امری و غیرامری تطبیق ندارد و مسلماً اشتباه است. جناب ابوالفضائل در کتاب کشف‌الغطاء (صفحه ۱۱۰) می‌نویسد که جناب طاهره "بامر شاه در بیت محمودخان کلانتر محبوس گشت". احتمالاً میرزاتقی خان امیرکبیر در تعقیب دستور ناصرالدین‌شاه طاهره را در خانه کلانتر محبوس کرده‌است.



قریه بدشت

زیرنویس بخش سیزدهم ایام اقامت جناب طاهره در مازندران

- ۱ - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحه ۲۹۹.
- ۲ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۱۱۲.
- ۳ - مطالع الانوار. صفحات ۳۰۱ - ۳۰۰.
- ۴ - رجوع فرمایند به :
Root. Tahirih. P. 80
- ۵ - مأخذ بالا. صفحه ۸۸.
- ۶ - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحات ۳۰۳ - ۳۰۰.
- ۷ - برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار جناب ملامحمدحمزه شریعتمدار کبیر از جمله رجوع فرمایند به :
- الف - زندگینامه او بقلم جناب شیخ عبدالکریم شریعتمداریان (خطی) تکثیر دارالآثار ملی بهائیان ایران.
- ب - محمدحسینی. "حضرت باب" صفحات ۶۰ - ۴۵۶.
- ۸ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۲۷ - ۳۲۶ و ۴۳۶.
- ۹ - مأخذ بالا. صفحه ۳۲۷.
- ۱۰ - عیناً مأخذ بالا.
- ۱۱ - عیناً مأخذ بالا.
- ۱۲ - از جمله رجوع فرمایند به : معین محمد. فرهنگ لغت. جلد ششم (اعلام) صفحه ۱۴۵۲. وی می نویسد که طاهره: "در جنگ قلعه طبرسی شرکت کرد و سپس دستگیر شد".
- ۱۳ - از جمله رجوع فرمایند به : کتاب "قرّة العین" صفحه ۹.
- ۱۴ Dawn Breakers. صفحه ۴۴۵.
- ۱۵ - مطالع الانوار. صفحات ۵۸ - ۶۵۷.
- ۱۶ - تاریخ شهدای امر. جلد سوم، صفحات ۲۰۶ - ۲۰۵.

بخش چهاردهم

ایام اقامت جناب طاهره در خانه کلانتر

خانه کلانتر که اینک در بخش غربی خیابان بوذرجمهری طهران (در فاصله میان دو خیابان ناصرخسرو و سیروس) قرار دارد در ایام ناصرالدین شاه محبس گروهی از اصحاب بوده است. جناب طاهره بامر میرزاتقی خان امیرکبیر و سپس میرزا آقاخان نوری بیش از دو سال در آن خانه زندانی بود. مدتی در اطاق کوچکی، بحقیقت سلول کوچکی در طبقه فوقانی ساختمان خانه محمودخان واقع در ضلع شمال شرقی حیاط اقامت داشت که حتی جای درازکردن پای بخوبی نداشت و چون فاقد پلکان نیز بود برای آمد و شد بدان اطاق می باید از نردبامی استفاده می شد. احتمالاً پس از مدتی بعلت کثرت رفت و آمد مردم برای زیارت آن بانوی دانشمند خصوصاً شاهزادگان از نسوان قاجار طاهره را به اطاق بزرگتری در همان طبقه منتقل نموده اند. (۱) نگارنده بارها افتخار زیارت خانه کلانتر را داشته و کسب روحانیت کرده است. محمودخان کلانتر بتوصیه امیرکبیر دستور داده بود که مأموران بر حرکات طاهره نظارت نمایند و هرگز اجازه ندهند که کاغذ و قلم نزدش باشد. اما این امر طاهره را از مکاتبه با دوستان و انشاد اشعار زیبا باز نداشت. با آب سبزی و چوب جارو بر صفحات کاغذ پاره هائی که پنیر و یا دیگر مواد خوراکی در آنها پیچیده شده بود نامه می نوشت و اشعار خویش مرقوم می داشت. (۲) از جمله نفوسی که با وی مکاتبه مستمر داشتند کریم خان مافی از اصحاب قزوین و متخلص به بهجت بود. با وجود موانع موجود و شدت عمل محمودخان کلانتر نسوان بابی بهره‌بانه بود با جامه مبدل خصوصاً لباس تکدی خود را به طاهره می رساندند و مخابرات سربه برقرار بود. (۳) بتدریج همسر و

بستگان محمودخان شیفته کمال و جمال و رفتار طاهره شدند و وسائل تشرّف نفوس متعدّده خصوصاً شاهزاده خانمهای قاجار را بحضور طاهره فراهم نمودند. ارادتمندان طاهره در نقاط مختلف ایران برای رهائی آن قهرمان جاودان تلاش بسیار نمودند. نسوان خاندان فرهادی خصوصاً خاتون جان همسر آقامحمّدهادی فرهادی تنی چند و از جمله حاج حسن زرگر و برادرش آقاعلی و کریم خان مافی (بهجت) را راهی طهران نمودند تا با اذن جمال ابهی برای رهائی طاهره اقدامات نمایند ولیکن میسر نگشت. (۴) زیرا طاهره تحت نظارت شدید محمودخان و مأموران او بود. شیرزنی چون طاهره در قفس تنگ خانه کلانتر نمی گنجید. آرزوی دیدار حضرت باب و دوری از اصحاب دل او را می فشرد و اشک از دیدگانش می فشاند. شاید زمزمه اشعاری چون ابیات زیبای زیر از اندوه او می کاست و توان روحانیش را می افزود.

گرتوافتم نظر چهره به چهره روی—رو

شرح دهم غم تو را نکته به نکته موبه مو

از پی دیدن رخت همچو صبا فتاده ام

خانه به خانه در بدر کوچه به کوچه کو به کو

می رود از فراق تو خون دل از دو دیده ام

دجله بدجله یم به یم چشمه بچشمه جو به جو

....

مهترتا دل حزین بافته بر قماش جان

رشته برشته نخ بنخ تار بتار و پو پو

در دل خوش طاهره گشت و ندید جز ترا

صفحه بصفحه لابلای پرده به پرده تو بتو (۵)

از جمله نفوسی که در خانه کلانتر بخدمت طاهره رسید و باوج عرفان نائل گشت شاهزاده حاجیه شمس جهان بود. وی فرزند شاهزاده محمدرضامیرزا (۷۷- ۱۲۱۱ هجری قمری برابر با ۱۸۶۰ - ۱۷۹۶ میلادی) پسر سیزدهم فتحعلی شاه قاجار بود. شاهزاده محمدرضا میرزا مدّتی حاکم گیلان بود. وی از هواخواهان طریقت شاه نعمت اللّهی بود ولی در اواخر

حیات بر اثر مذاکره با دختر خویش به حضرت باب ارادت یافته بود. محمدرضا میرزا اکثر ایام حیات را در سبزوار گذرانده بود و لذا به سبزواری اشتهار داشت. بدیهی است که نامبرده نباید با میرزامحمدرضا سبزواری ملقب به مؤتمن السلطنه از مؤمنین عالی مقام خراسان اشتباه شود. اگرچه از جمله القاب شاهزاده محمدرضامیرزا نیز مؤتمن السلطنه بوده است. ولکن شاهزاده محمدرضا میرزا اصولاً بعثت تخلص شعری افسر به نام اخیر شهرت داشته است. از وی اشعار زیبایی بیادگار مانده است. از جمله ابیات ذیل از او نقل گردیده است. (۶)

بشنو چو خردمندان پند از من دیوانه

نی دست ز ساغر کش نی پای زمیخانه

خواهی نشوی رسوا با من منشین ای شیخ

ما رند و خراباتی تو عاقل و فرزانه

آشفته زلفت دل، دل بسته خالت جان

ای دانه تو چون دام وی دام تو چون دانه

باری شاهزاده شمس جهان که از قلم اعلی به ورقه الرضوان و فتنه البقاء تسمیه و لوح مبارک فتنه (۷) باعزازش نازل گردیده است بانوئی فاضله و شاعره بود که در خانه کلانتر بحضور طاهره رسید و بحقانیت امر بدیع عرفان یافت. از آثار شمس جهان (فتنه) از جمله یک مثنوی قریب به ششصد بیت در دست است که در آن به احوال خویش اشاره کرده است. (۸) مادر فتنه اهل نور بود. چنانکه در مثنوی گوید:

شکرالله مادرم از نور بسود گوش جانم مستعد صور بود

فتنه پس از استماع خبر ظهور حضرت باب طالب تحقیق گشت ولکن تا مدتی توفیق دیدار اصحاب نیافت. خود گوید:

چون شنیدم قائم آل رسول کرده در شیراز از رحمت نزول

هرکجا جو یا شدم کای مسلمین این چه غوغانیست در روی زمین

تا در آخر آن ملیح باوفا رهنمون گشتی مرا سوی خدا

رحمت حق برچنین استاد باد حق پرستی را به من تعلیم داد

مراد از "ملیح باوفا" سید محمد گلپایگانی از اصحاب حضرت باب و

شاگردان جناب طاهره است که مردی دانشمند و خود شاعر بوده است. جناب طاهره به وی لقب "فتی الملیح" داده بود. فتی الملیح مدتی استادی شاهزاده فتنه را بعهدہ داشت و در آن احوان چون وی را مستعد و صاحب حسن نیت می دید به امر بدیع رهنمون گشت و به وی توصیه نمود که به خانه کلانتر برود و بیدار جناب طاهره نائل گردد. در مثنوی خود در باب زیارت طاهره چنین می گوید :

| | |
|--------------------------------|------------------------------|
| گفت اندر خانه محمودخان | هست محبوبی که باشد به زجان |
| پایره بنهاده بگذشتم ز جان | تا رسیدم خانه محمودخان |
| حیله ها انگیختم بهر لقاء | صدمه ها دیدم از آن قوم دغا |
| دیدم آن مه برج عقرب حبس بود | همچو عیسی بود بر دار یهود |
| پای آن برج ایستادم رویرو | با زیان حال کردم گفتگو |
| سر برآورد از دریچه آن قمر | گفت نزدیک آی قدری بیشتر |
| رفتم از شوق و شعف برمنظرش | تا که جان سازم بقربان سرش |
| گفتم ای خاتون عالم کیستی | کاینچنین جذبم نمودی چیستی |
| این چه غوغانیست درملک جهان | این چه محشر بود در مازندران |
| او بفرمود آمده صاحب زمان | ولوله افکنده در خلق جهان |
| آنچه کردم عرض فرمودی جواب | تا بمن بنمود این راه صواب |
| ناگهان آگه شدند آن ملحدان | که بود شمس و قمر در یک مکان |
| بعد از آن اعوان محمود لعین | جملگی جستند بیرون از کمین |
| من چه گویم که چه کردند آن خسان | با من و آن رشک خورشید جهان |
| بعد فرمودی برو زینجا بسدر | گر بمانی هست بهر تو خطر |
| نزد ما اجر عظیمی از توهست | عنقریب آن اجر میآری بدست |
| پای او بوسیدم و بیرون شدم | بهر آن لیلای خودمجنون شدم |
| پای صدقم را خدا محکم نمود | تا گذشتم ز آنچه میبود و نبود |

فتنه (چنانکه در مثنوی خود گوید) در آغاز شیفته ازل می شود و از او دیدار می کند و پس از شهادت جناب طاهره و خروج جمال ابهی و جمعی از اصحاب از ایران بقصد دیدار مجدد ازل به بغداد می رود. ولکن ازل از وحشت خود را مخفی می سازد و فتنه دل شکسته قصد مراجعت به ایران

می‌نماید. در آن احیان که نالان و پریشان و محزون و دلخون بوده بسوی حق راز و نیاز می‌کند و حین دعا به درگاه جمال ابهی ملتجی می‌شود. میرزا آقا جان مؤدّه اذن تشرّف می‌آورد و شاهزاده بحضور جمال ابهی شرفیاب و بعرفان مقام شامخ آن حضرت نائل می‌گردد. شش ماه در جوار جمال ابهی در بغداد اقامت می‌نماید و سپس با امر آن حضرت راهی ایران می‌شود. در این مثنوی همچنین به سفر جناب احمد یزدی (مخاطب لوح معروف احمد عربی) به ایران و اعلام مقام من یظهري جمال ابهی و نیز مأموریت جناب منیب و جناب نبیل زرنندی و سرانجام معاشرت شاهزاده خانم با جناب مریم (ثمره) همسر برادر جمال ابهی (و دختر عمه و خواهر حرم آن حضرت) اشاره گردیده است. جناب فتنه در نهایت ایقان به جمال ابهی به ملکوت بقاء عروج نمود. علیها رضوان الله و ثنانه.

از دیگر نفوسی که در آن ایام با طاهره ملاقات نمود مهدعلیا (متولّد ۱۲۱۲ هجری قمری برابر با ۱۷۹۷ میلادی) نوّه دختری فتحعلی شاه و مادر ناصرالدین شاه بود (۹). شاید ملاقات ناصرالدین شاه با طاهره او را بخیال این دیدار انداخته بود. نام اصلی مهدعلیا "جهان" یا "جهان خانم" بود و پس از جلوس پسرش بر تخت پادشاهی به مهدعلیا ملقب گشت. وی مانند شوهرش محمدشاه گرایش به تصوّف داشت. صاحب خطّی خوش و با ادب فارسی و عربی آشنا بود و خود نیز گاه شعر می‌سرود شعر زیر از اوست:

از مرد وزن آنکه هوشمند است اندر همه حال سربلند است
بی دانش اگر زن است اگر مرد باشد بمثل چو خار بی ورد

گویند مهدعلیا سالها از مریدان جناب میرزا قریب‌انعلی درویش از شهدای سبعة طهران بود و چون یقین یافت که نامبرده دل به حضرت باب سپرده است از پیرویش سرباز زد. وی بظاهر زنی شیرین گفتار بود و امثال و اشعار فراوان در حافظه داشت ولی صاحب صفاء قلب و خلوص نبود و خصومتش با اصحاب حضرت باب نیز اندازه نمی‌شناخت. چون اوصاف طاهره از شاهزاده خانمهای قاجار و تنی چند از همسران اعیان و بزرگان شنید بظاهر مشتاق ملاقات او گشت ولیکن قصدش تحقیر آن بانوی نادره

و جاودانه بود. لذا در یکی از ایام مسجونیت جناب طاهره در خانه محمودخان او را به قصر مخصوص خویش برد تا در حضور میهمانان با وی مناظره نماید و بزعم خویش تسلط خود را بر وی آشکار سازد. در قصر باشکوه او که همیشه چهارتن خواجه حرمسرا و بیست خدمتکار مخصوص با لباسهای فاخر جواهرنشان حضور داشتند و قلیانها، فنجانهای چای و قهوه، سینیها، قاشقها و همه ظروف از طلا و نقره بودند دههاتن از بانوان خاندان قاجار و بزرگان کشور حضور داشتند. از کیفیت مذاکرات آگاهی در دست نیست. ولیکن می توان احتمال داد که طاهره چگونه حاضران در مجلس را مبهوت جمال و کمال و قدرت استدلال خویش نموده است. مهدعلیا پس از حادثه رمی شاه بسیار تلاش نمود که جمال ابهی را معدوم نماید ولیکن این آرزو را بگور برد. اما بتفتین او و دیگر دشمنان امر و خوف میرزا آقاخان نوری صدراعظم جمعی از مظلومان و از جمله جناب طاهره (۱۰) جام شهادت سرکشیدند. مهدعلیا در سال ۱۲۹۰ هجری قمری (۱۸۷۳ میلادی) هنگامی که ناصرالدین شاه در فرنگ بود در طهران دیده از جهان فرو بست. جسدش را به قم برده در جوار جناب معصومه دفن نمودند (۱۱). امروز احدی از وی یاد نمی کند و کاخ مجلل او با خاک یکسان گشته است. ولیکن نام طاهره جاودانه و اوصاف عظمت مقامش زینت بخش کتب دوست و بیگانه است.

از برخی از منابع تاریخی بر می آید که میرزاتقی خان امیرکبیر در اوائل ایام اقامت طاهره در خانه کلانتر طاهره را احضار و با وی ملاقات نموده و ضمن استنطاق آن نابغه دوران را به تبری دعوت کرده ولیکن طاهره در نهایت فصاحت و بلاغت باثبات امر بدیع پرداخته است. بنوعی که امیرکبیر بعد از تفریق مجلس گفته قره العین نزدیک بود مرا نیز بابی کند (۱۲).

برخی از پژوهشگران نوشته اند که پس از دستگیری طاهره و اعزام او به طهران ناصرالدین شاه با وی ملاقات کرده است. این نکته مورد تأیید احفاد طاهره است. نگارنده با چندتن از احفاد طاهره در قزوین در این باب گفتگو داشته و همه آنان ملاقات میان آن دو را تصریح کرده اند. حتی

یک تن از آنان عقیده داشت که شاه چندبار با طاهره ملاقات کرده تا وی را وادار به تبری نماید. این نکته ملاقات شاه را با طاهره در روز پیش از شهادت بباور نزدیک تر می کند. ایادی امرالله جناب مارثاروت در کتاب "طاهره Tahirih می نویسد که: ...وقتی من در طهران بودم و با یکی از احفاد طاهره گفتگو داشتم او به من گفت که طاهره به ناصرالدین شاه گفته بوده که به حضرت بهاء الله ایمان دارد و حضرت بهاء الله به او دستور داده اند که ظهور یوم جدید را به عموم ابلاغ نماید. من (مارثاروت) پرسش خویش را از منسوب طاهره تکرار کردم و گفتم شاید مراد شما حضرت باب است ولی او برای بار دوم گفت نه طاهره به حضرت بهاء الله اشاره کرده است. یقیناً طاهره با بصیرت عمیقی که داشته مقام حضرت بهاء الله را در این آئین عظیم جهانی شناخته و افعال بعدی او این عرفان را ثابت نموده است" (صفحه ۸۰) (۱۳). ناصرالدین شاه شدیداً تحت تأثیر جمال و جذبۀ طاهره قرار گرفته و به وزیر حاضر در محضرش گفته است که از هیئتش خوشم می آید بگذار زنده باشد. " (۱۴) فرمان شاه حدود دو سال شهادت طاهره را بتأخیر انداخت. ایادی امرالله جناب مارثاروت در کتاب خود (Tahirih) بنقل از یکی از بستگان جناب طاهره می نویسد که شاه نامه ای به طاهره نوشت و در آن مذکور داشت که اگر وی دست از محبت حضرت باب بردارد و به جامعه اسلامی باز گردد او را بانوی نخست (سرپرست بانوان حرم) دربار خویش سازد. طاهره در پشت نامه شاه و در پاسخ یک بیت از اشعار خود را نوشت و نزد شاه فرستاد:

تو و ملک و جاه سکندری من و رسم و راه قلندری

اگر آن خوش است تو درخوری وگر این بد است مرا سزا

شاه پس از خواندن ابیات مذکور که بحقیقت پاسخ منفی طاهره بود از تهوّر وی درشگفت گشت و گفت که تاریخ بانویی چون طاهره در خاطر نداشته و ندارد. (۱۵)

در احوال اقامت طاهره در خانه کلاتر اعضاء خاندان جناب حجت زنجانی که زجر و شکنجه بسیار دیده و از حادثۀ خونین زنجان جان بدر برده بودند چهل روز معاشر و هم سخن طاهره شدند. طاهره حرم حجت و کودکان

پابرهنه و رنج‌دیده او را در آغوش محبت فشرد و آنان را دلجوئی نمود حال آنکه خویشتن بنهایت محزون و دلخون بود. اخبار ناگوار حوادث نیریز و زنجان و شهادت مظلومان کم نبود و برای بانوی حساس عارف دقیقی چون طاهره طاقت فرسا بود. هر روز اخبار ناخوشی بگوشش می‌رسید. خبر شهادت حضرت باب فوق طاقت اصحاب خصوصاً طاهره بود. برای او تحقق آرزوی دیدار حضرت باب در این جهان پرییچ و تاب میسر نگشت. اگرچه ذرات وجودش گرد این اشتیاق می‌گشت.

شیفته حضرت اعلاستم عاشق دیدار دلاراستم
راهروی وادی سوداستم از همه بگذشته ترا خواستم

پر شده از عشق تو اعضای من

هر روز تنی چند از بزرگان و شاهزادگان در خانه کلانتر با طاهره ملاقات داشتند. زن کلانتر عامل اصلی تحقق این دیدارها بود. آنچنان شیفته طاهره گشته بود که سر از پای نمی‌شناخت. برخی از دیگر بستگان حتی پسر کلانتر نیز مجذوب طاهره بودند. با آنکه طاهره بظاهر فردی مسجون بود، زیبایی و نفوذ کلامش هوش از سر شاهزادگان قاجار می‌ربود. هرگاه بمناسبتی مراسم جشن و میهمانی در خانه کلانتر برگزار می‌گشت حاضران در بزم، رقص و نوا و شرب و هوی را فراموش کرده گرد طاهره انجمن می‌نمودند و از سخنان شیرین و دلنشین و استدالات محکم و متین او بهره می‌گرفتند. حضرت عبدالبهاء ضمن بیان احوال او در این خصوص می‌فرمایند:

"زنان شهر ببهانه می‌رفتند و استماع کلام و بیان او می‌نمودند. از قضای اتفاق در خانه کلانتر جشنی واقع گشت و بزمی آراسته شد. سوره پسر کلانتر برپاگشت. زنهای محترمه شهر از شاهزادگان و نساء وزراء و بزرگان بدعوت حاضر می‌شدند. بزم مزین جشن مکمل بود. ساز و آواز چنگ و چغانه و ترانه روز و شبانه مستمع بود. ولی طاهره بصحبت پرداخت. چنان زنان را جذب نمود که تار و طنبور را گذاشتند و عیش و طرب را فراموش نمودند. در پیرامون او جمع شده گوش بکلام شیرین او می‌دادند." (۱۶) گوینو در تاریخ خود "مذاهب و فلسفه در آسیای

وسطی^۱ در خصوص ایام اقامت طاهره در خانه کلانتر می‌نویسد:

قرّة العین ... در اندرون مخصوص کلانتر تحت مراقبت زنان بود. خود کلانتر بدفعات اما بدون شکنجه و آزار از او استنطاق می‌کرد. زیرا که او هم مانند سایرین بوجاهت صورت و فصاحت بیان و نیروی جاذبه این زن که هیچکس در مقابل آن تاب مقاومت نداشت فریفته شده بود و با او با کمال احترام و مهربانی رفتار می‌کرد و در حالیکه کوشش داشت که به تکلیف خود عمل نماید مایل بود که رنج اسارت محبوس خود را تخفیف دهد و او را به آتیه امیدوار سازد. اما او اشتباه می‌کرد زیرا که قرّة العین احتیاجی به امیدواری نداشت و مخصوصاً وقتی که کلانتر در این موضوع با او صحبت می‌کرد فوراً سخن او را قطع می‌نمود و به تبلیغ می‌پرداخت و از عقاید مذهبی خود و حقایق و اشتباهات او صحبت می‌کرد و در صورتیکه هر لحظه انتظار داشت که پرده بالا رود و حکم قتلش را بیاورند طرز رفتار و گفتار او طوری بود که مخاطب از مشاهده روح آزاد و استحکام عقیده او کاملاً مبهوت می‌گردید. یک روز صبح محمودخان از اردوی سلطنتی به شهر باز گشت و بمحض ورود به اندرون به قرّة العین سلام داد و گفت خبر خوشی برای شما آورده‌ام. قرّة العین تبسمی کرد و گفت می‌دانم چه می‌خواهی بگویی و احتیاج بتکرار آن ندارم. محمودخان باز گفت ممکن نیست شما بدانید که قضیه چیست. من از طرف صدراعظم مأموریت دارم که به شما اخطاری بکنم و تردیدی ندارم که سلامتی و آزادی شما در پذیرفتن آن است. شما را به نیاوران خواهند برد و از شما می‌پرسند قرّة العین آیا شما بایی هستید؟ شما فقط جواب می‌دهید نه و همین کافی است و با اینکه همه بطور یقین می‌دانند که شما بایی هستید مایلند که بیش از این از شما چیزی نپرسند و فقط انتظار دارند که یک چندی بحال انزوا بسر برید و با مردم صحبت نکنید... قرّة العین با لحن جدی گفت ابداً چنین انتظاری را نداشته باش که من انکار عقیده کنم و امیدوار نباش ولو اینکه برحسب ظاهر و حتی برای یک دقیقه هم باشد من بچنین کاری تن در دهم آنهم برای یک قصد و نیت بیهوده‌ای که چندروز بیشتر این کالبد موقتی را که هیچگونه

قدر و ارزشی ندارد حفظ کنم. ابدأ من چنین کاری نخواهم کرد. و اگر از من بپرسند و البته خواهند پرسید جز اعتراف به آئین خود پاسخی به آنها نخواهم داد و بسی سعادت‌مندم که از حیات دست بکشم و جان خود را در راه خدا بدهم... (ترجمه فارسی، صفحات ۴۸ - ۲۴۶).

در اواسط ایام اقامت جناب طاهره در خانه کلانتر میرزاتقی خان امیرکبیر صدراعظم باتدبیر ولکن سفاک و سختگیر ایران بدستور ناصرالدین شاه در حمام فین کاشان مقتول گردید. نامبرده پسر مشهدی قربان فراهانی (آشپز میرزاابوالقاسم قائم مقام) بود و در حدود سال ۱۲۲۲ هجری قمری (۱۸۰۷ میلادی) در یکی از قراء فراهان اراک تولد یافت. دوران کودکی را با فقر و پریشانی گذراند و در نوجوانی به تحصیل معارف زمان پرداخت و بکمک قائم مقام مذکور سمت مستوفی یافت. اندک اندک در دستگاه دولت قاجار ترقی نمود و به مقامات عالیه رسید. مدتی در ارزنة الرّوم نمایندة دولت ایران بود و سپس به ایران برگشت و تا هنگام مرگ محمّدشاه وزیر نظام آذربایجان بود. پس از جلوس ناصرالدین شاه بر تخت سلطنت نامبرده سمت و لقب امیرکبیر و اتابک اعظم گرفت و بعلت ازدواج با عزت‌الدوله خواهر شاه بی نهایت به دستگاه سلطنت تقرب یافت. چون شاه جوانی نوزده ساله و سرمست عیش و کامرانی خویش بود همه امور لشکری و کشوری در ید کفایت میرزاتقی خان قرار گرفت و بهر نوعی که می خواست عمل می نمود. با آنکه مردی باکفایت و درایت بود در سنگدلی و سفاکی نیز بی نظیر بود. بتدریج خودکامگی و استبداد او خاطر شاه را مکذّر نمود و پس از چندی او را از مقام صدارت عظمی معزول داشت و دستور داد وی را به فین کاشان برند و معدومش نمایند. امیرکبیر با احتمال قوی در تبریز بحضور حضرت باب رسیده بود. بحضور جمال ابهی نیز چندبار مشرف گشته بود. با جناب طاهره نیز دیدار داشت و از مظلومیت آن بزرگواران آگاه بود ولکن این همه ستم نمود. در هجدهم ربیع الاول سال ۱۲۶۸ هجری قمری (۱۸۵۲ میلادی) در حمام فین کاشان رگ او را قطع نمودند و پس از چندساعت درگذشت. بر اثر امر و اقدام او حضرت باب جام شهادت کبری نوشیدند. اصحاب قلعة شیخ طبرسی به میدان فداء

شتافتند. صدها تن در نیریز و زنجان بشهادت رسیدند. شهدای سبعة طهران شربت شهادت سرکشیدند. جناب طاهره اسیر زندان گشت. خانمانها ویران گردید. ظلم امیرکبیر بواقع وحشتناک بود. ستمکاری او در صفحات تاریخ مثبت گشت و عاقبت پرملال آن مرد سفاک نیز درس عبرت بجهت دیگر ظالمان بود. پس از امیرکبیر میرزا آقاخان اعتماد الدوله نوری به مقام صدارت رسید (۱۷). میرزا آقاخان که قبلاً هنگام تبعید به کاشان وسیله حاج میرزا جانی شهیر تقاضای دعای حضرت باب را مبنی بر عودت به مقام سابق نموده و بنوعی اظهار ایمان نیز می نمود در ایام پس از شهادت حضرت باب و خصوصاً مرگ امیرکبیر تلاش می نمود که میان اصحاب و دولتیان التیام دهد. این امر نه بخاطر اعتقادش به ظهور بدیع بود. مقصودش این بود که مملکت آرام گیرد و او در مقام صدراعظم ایران دوام آورد. از سوی دیگر برخی از منسوبان او بشدت از امر بدیع متأثر شده و از ارادتمندان جناب طاهره محسوب می گشتند. خصوصاً دختر عموش که همسر جناب میرزا محمدحسن برادر بزرگتر (پدری) جمال ابهی بود. این آرزو تحقق نیافت و با حدوث واقعه رمی شاه نقشه هایش نقش بر آب گشت. این حادثه هائله سرانجام منجر به شهادت جمعی از اصحاب و از جمله جناب طاهره گردید.

زیرنویس بخش چهاردهم ایام اقامت جناب طاهره در خانه کلانتر

- ۱ - از محتوای رساله جناب ادیب طالقانی که مستند به قول منسوبان کلانتر است روشن می‌شود که این اطاق جدید نیز در طبقه دوم خانه کلانتر بوده است (چهار رساله تاریخی. صفحات ۷۱ - ۷۰).
- ۲ - رجوع فرمایند به :
- الف - فاضل مازندرانی. ظهورالحق، جلد سوم، صفحه ۳۲۸.
- ب - تاریخ سمندر. صفحه ۳۶۸.
- ۳ - مؤلف رساله "قرّة العین" می‌نویسد که عزّیه خانم (شاه سلطان خانم) خواهر بزرگ میرزایحیی ازل خواهر دیگر خردسال خود و ازل، فاطمه خانم را که هشت نه سال داشته نزد طاهره به خانه کلانتر می‌فرستاده و از طریق او مکاتبات سربه برقرار بوده است. فاطمه خانم تعریف کرده که روزی طاهره از نردبام بالا می‌رفته تا به اطاق خویش رسد و رنج فراوان برده و محمودخان کلانتر را نفرین کرده است (صفحات ۱۳ - ۱۲).
- ۴ - تاریخ سمندر. صفحه ۳۶۹.
- ۵ - این غزل را برخی از طاهره دانسته‌اند ولیکن بشرحی که در گفتار سوم این کتاب آثار جناب طاهره آمده است از او نیست و طاهره گاه غزل مورد بحث را برای بیان سوز و اشتیاق درون خویش زمزمه می‌کرده است.
- ۶ - هدایت. مجمع الفصحاء جلد نخست، صفحه ۱۲.
- ۷ - جناب اشراق خاوری (در کتاب گنج شایگان، صفحه ۳۶) عقیده دارد که محلّ نزول لوح فتنه شهر بغداد است. ولیکن قرائن موجود در لوح نشان می‌دهد که پس از ایام رضوان و پیش از ایام انفصال یا فصل اکبر در ادرنه از قلم اعلی نازل گردیده است. مراد از ایام ظهور فتنه و ایام شداد در لوح مبارک همین ایام وقوع تفصیل کبری در ارض ادرنه است. در لوح فتنه بلزوم امتحان عباد پس از اظهار ایمان اشاره شده و مخالفت ازل و

اعوان او با جمال ابهی (من یظهر ظاهر در زمن مستغاث) تصریح گردیده است. الواح دیگری باعزاز شمس جهان نازل گردیده که برخی فقرات آن در آثار جناب فاضل مازندرانی آمده است. (از جمله رجوع فرمایند به: اسرار الآثار. جلد چهارم، صفحه ۴۳۸).

- ۸ - برای آگاهی از محتوای بخشهایی از این مثنوی رجوع فرمایند به:
 الف - بیضائی، تذکره شعرای قرن اول بهائی. جلد سوم، صفحات ۲۰۲-۱۷۷.
 ب - آواره. کواکب الدریه. جلد نخست، صفحات ۱۱ - ۳۱۰. مؤلف کواکب الدریه چنانکه خود گوید نسخه مثنوی ورقه الرضوان را از دکتر محمدخان تفریسی (متوفی بسال ۱۳۳۹ هجری قمری برابر با ۱۹۲۰ میلادی) فرزند میرزا حسین خان منجم تفریسی اخذ کرده است.
- ۹ - مستند به اطلاعات اکتسابی شخصی از جناب نعمت الله ورتا نواده جناب طاهره و برخی از دیگر بستگان طاهره.
- ۱۰ - از نوشته میرزایحیی ازل روشن می شود که مادر شاه نیز در صدور حکم قتل طاهره دخیل بوده است. رجوع فرمایند به: مجمل بدیع در وقایع ظهور منیع (پیوست متن انگلیسی تاریخ میرزا حسین همدانی) صفحه ۲۰.
- ۱۱ - برای آگاهی بیشتر از احوال مهدعلیا رجوع فرمایند به:
 الف - اعتماد السلطنه. خیرات حسان. جلد نخست، صفحات ۹۴ - ۹۲.
 ب - رجبی. مشاهیر زنان ایرانی و پاریسی گوی. صفحات ۲۹ - ۲۲۸.
 پ - کحاله. اعلام النساء. جلد نخست، صفحه ۲۲۱.
 ت - لغت نامه دهخدا ذیل مهدعلیا.
 ث - معیر الممالک. رجال عصر ناصری. صفحات ۳۴ - ۲۳۳.
- ۱۲ - از جمله رجوع فرمایند به تاریخ جناب سمندر، صفحه ۳۶۸.
- ۱۳ - ترجمه عبارات از نگارنده سطور است.
- ۱۴ - رجوع فرمایند به:

A - Browne. A Traveller's Narrative. Vol.2. P. 312.

B - Root . Tahirih. P . 95.

۱۵ - رجوع فرمایند به:

Root. Tahirih. P. 95

۱۶ - تذکرة الوفاء، صفحه ۳۰۹.

۱۷ - نام اصلی میرزا آقاخان، نصرالله بوده است. وی در دربار محمّدشاه و ناصرالدین‌شاه صاحب مقامات بوده است. پس از نیل به مقام صدارت و پس از واقعه رمی شاه بخاطر حفظ مقام و شاید جان خویش در کشتار بابیان دخالت نموده است. وی سرانجام مورد غضب ناصرالدین‌شاه قرار گرفت و تبعید گردید. مدتها در یزد تحت نظر بود تا در آنجا در نهایت فلاکت و ناامیدی در ۱۲۸۱ هجری قمری (۱۸۶۴ میلادی) درگذشت.



خانه محمود خان کلانتر در طهران

بخش پانزدهم شهادت جناب طاهره

پس از شهادت حضرت باب آزار و تعقیب اصحاب متوقف نگشت. بشهادت حضرت عبدالبهاء بیش از چهارهزارتن از بایبان در سالهای ۶۷ – ۱۲۶۶ هجری قمری (۵۱ – ۱۸۵۰ میلادی) در گوشه و کنار ایران بشهادت رسیدند. (۱) این کشتارهای بیرحمانه همه ناشی از خودکامگی میرزاتقی خان امیرکبیر بود و همچو گمان می نمود که با شدت عمل جماعت بایبان نابود خواهند گشت. حال آنکه بطلان تصور او آشکار گشت و پس از شهادت حضرت باب و اصحاب مظلوم، امر بدیع در قلوب نفوس تازه دیگری از ایرانیان نفوذ یافت. (۲) میرزاتقی خان که از صدور دستور قتل حضرت باب پشیمان گشته بود و زمان قتل خویش را نیز نزدیک می دید تلاش می نمود که میان دولتیان و بایبان الفتی ایجاد نماید. این بود که با جمال ابهی ملاقات نمود ولکن دیگر دیر بود و تلافی مافات میسر نبود. جمال ابهی در اوائل شعبان سال ۱۲۶۷ هجری قمری (جون ۱۸۵۱ میلادی) عازم کربلا شدند و هنوز در کربلا بودند که خبر قتل امیرکبیر بدیشان رسید. حدود سه ماه و نیم پس از قتل امیرکبیر عازم ایران بودند که نامه ای از میرزاآقاخان نوری که بتازگی بجای میرزاتقی خان صدراعظم ایران گشته بود دریافت فرمودند. در آن نامه از محضر مبارک تقاضای ملاقات و گفتگو کرده بود. میرزاآقاخان نیز در آغاز صدارت خویش تصمیم گرفت که میان بایبان و دولتیان التیام دهد و تصور می نمود که بهترین طریق ایجاد این التیام مذاکره با حضرت بهاء الله است که بحقیقت رئیس بایبان اند. حضرت بهاء الله در ماه رجب سال ۱۲۶۸ هجری قمری (اپریل – می ۱۸۵۲ میلادی) به طهران مراجعت فرمودند.

در ایامی که حضرت بهاء الله در کربلا تشریف داشتند چندتن از بایبان در شهر طهران گردهم آمده مشورت در نحوه انتقام از مسؤولان شهادت حضرت باب می نمودند. این گروه از اصحاب تصور بل یقین داشتند که شخص ناصرالدین شاه (علاوه بر امیرکبیر که بتازگی مقتول گردیده بود) در آن واقعه هائله مقصر و منشأ همه بلایای وارده بر اصحاب و شهادت هزاران تن از مؤمنین مظلوم و معصوم است. بانی این گردهمایی جناب ملا شیخعلی ترشیزی ملقب به عظیم بود. عظیم مردی شجاع و جسور بود و همواره می کوشید تا بنحوی وسائل رهایی حضرت باب را از سجن آذربایجان فراهم نماید و پس از شهادت آن حضرت خیال انتقام از امیرکبیر و شاه ایران داشت. لذا نقشه قتل شاه را طرح و چندتن بابی دیگر و از جمله سلیمان خان تبریزی را با نقشه خود موافق نمود. جناب فاضل مازندرانی در مجلد چهارم ظهورالحق (خطی) در خصوص طرح جناب عظیم و حوادث آن ایام چنین می نویسد: "... شیخ عظیم پس از شهادت ربّ اعلی استقرار در طهران جست و بایته در حولش مجتمع شدند و در چنان موقع پر از خطر که عمال دولت پیوسته در تعقیبشان بودند اجتماعات مخفیّه تأسیس کردند و از جهت مظالم دولت و قتل و غارت و حبس اصحاب و احباب سخت در هیجان و آشفته شدند و میرزایحیی ازل نیز شیخ عظیم را همی تأنید کرده بلقب سلطان منصور بیان تشهیر نمود و اطاعتش را فرض خواند و بهمه نقاط ایران پنهانی نوشته رسول فرستادند و متهورین بایته را در طهران مجتمع نمودند تا شیخ را در انجام مقصود خطیرش که مستند بمفهوم بیانات ربّ اعلی می کردند مساعدت کنند. لاجرم عده ای از مهمّین این طائفه که از تعرّضات عمال دولت بسوی مرکز گریختند و یا از چنگ ظالمین نجات یافته در مرکز مقرّ گرفتند و یا خود حسب اشتیاق لقاء بزرگان این طائفه عازم پایتخت گشتند و یا بالاخره برای نصرت سلطان منصور بدانسو شتافتند در طهران اجتماع نمودند و از آن جمله حسین جان میلانی سابق الذکر شوری عجیب و هوسی غرب در دلها و سرها افکند چنانکه خون در عروق جمعیت می جوشید و او را در غایت خضوع و خشوع می ستودند و جمعی از مشاهیر بایته

امثال حاجی سلیمان خان تبریزی، میرزا سلیمانقلی نوری، ملا عبدالکریم قزوینی، حاجی میرزا جانی کاشانی، لطفعلی میرزا شیرازی و غیرهم در آن مجامع بودند و بخانه حاجی سلیمان خان در شهر و یا در دز آشوب و در دربند شمیران و غیرها انجمن تأسیس می گشت. و در آن هنگام که نیران فتنه در شرف التهاب بود از سران این طائفه فقط قرّة العین در خانه محمودخان کلانتر و آقا سید حسین کاتب یزدی در انبار طهران می زیستند" (صفحات ۶۲ - ۶۱). جناب فاضل بنقل از متن اصلی تاریخ جناب نبیل زرنندی در همان مجلد چهارم ظهور الحق (خطی) می نویسد جناب میرزا موسی کلیم که در آن احوال تلاش می نمودند که بایبان مذکور را از اجراء طرح حمله به شاه باز دارند از رفتار برخی از آنان خصوصاً حسین میلانی بسیار مکتر گشته اند و متأسفانه در تفریق آن جماعت توفیق نیافته اند (صفحات ۶۴ - ۶۲). بفرموده حضرت عبدالبهاء هوی و هوس میرزایحیی ازل، سید محمد اصفهانی و ملا جعفر نراقی نیز در وقوع حادثه رمی شاه تأثیر کلی کرده و "صفحه تاریخ آن ایام را تیره و تار و ذیل اطهر امر را آلوده" نموده است. (۳) باری جناب عظیم پس از مراجعت حضرت بهاء الله از کربلا طرح خود را مبنی بر نقشه قتل شاه بعرض آن حضرت رسانید. حضرت بهاء الله او را با سخنان قاطع از اجراء طرح برحذر داشتند و عواقب شوم چنین قصد و طرحی را دقیقاً بدو خاطر نشان فرمودند. ولکن عظیم با آنکه ارادت و اعتقادش به حضرت بهاء الله عمیق بود بانذار مبارک گوش ننمود و نمود آنچه نمود. چندان از بایبان غیر مسؤول تحت تأثیر افکار او حتی بی آنکه با وی مشورت نمایند در صبح روز بیست و هشتم شوال سال ۱۲۶۸ هجری قمری (پانزدهم آگست ۱۸۵۲ میلادی) در نیاوران با سلاح گرم و شمشیر به ناصرالدین شاه حمله نمودند. عناصر اصلی این حمله صادق تبریزی و فتح الله حکاک قمی بودند. البته شاه نجات یافت و جز خراشی چند در بدن آسیب کلی ندید. بفرموده حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح پس از حدوث واقعه رمی شاه "بفتناً قیامتی برپا شد" (صفحه ۵۵). میرزا آقاخان نوری صدراعظم که از وحشت می لرزید بی درنگ در کنار شاه قرار گرفت و دستور داد که

قوای سواره و پیاده دولتی اطراف قصر شاه را احاطه نمایند. طبل‌ها و شیپورها بصدا درآمد. بدستور اردشیر میرزا حاکم طهران دروازه‌های شهر بسته و در همه گذرها و خیابانها مراقب گماشته شد. خیلی زود آثار و عواقب وحشتناک این واقعه آشکار گشت. عده کثیری از اصحاب دستگیر و اسیر زندان و زنجیر گردیدند. صدها تن از بایبان مظلوم و معصوم و از جمله گروهی از برجسته‌ترین اصحاب (در طهران و دیگر بلاد ایران) چون سلیمان خان تبریزی، سیدحسین کاتب یزدی، ملاعبدالکریم قزوینی (میرزا احمد) و شیخ علی عظیم جام شهادت سرکشیدند. نفوسی را شمع آجین نمودند. چشمان گروهی از مظلومان را از حدقه درآوردند. پاره‌ای از آنان را با داس و ارّه پاره پاره نمودند. برخی را خفه کردند. گروهی را دم توپ نهادند. بر سینه‌ها و پاهای برخی از آنان میخ کوبیدند. عذابی نبود که بر آنان وارد نیاورند. با این حال اصحاب کوه استقامت و مظهر عشق و وفاء بوده با نهایت شادمانی به میدان شهادت گام می نهادند. جمال ابهی در این واقعه هائله متهم بدخالت و توطئه شدند و چهارماه در سیاه چال طهران مسجون و معرض انواع محن و بلایا گردیدند. اگرچه ابداً دخالت و گناهی نداشتند و این امر پس از چهارماه وسیله محاکم صالحه احراز گردید زیرا متجاسران بابی در نهایت نادانی برای قتل سلطان ایزاری بکار برده بودند که کارگر نبود و مثبت خودسری آنان بود. (۴) واقعه رمی شاه همانگونه که از پیش گفتیم شهادت جناب طاهره را تسریع نمود. میرزا آقاخان نوری که قبلاً در ایام حیات حضرت باب اظهار موافقت با امر بدیع نموده و وعده حمایت از اصحاب داده بود و برخی از منسوبانش مؤمن به حضرت باب بودند از ترس جان و بجهت حفظ مقام خویش اقدام به اعدام بایبان نمود و مبتکر نحوه قتل آنان شد و هریک از اصحاب بنوعی معدوم گشتند. وی در نظر داشت که طاهره را به تبری از امر بدیع وادار نماید. این بود که نمایندگان خویش را برای مذاکره و غلبه بر وی به خانه کلانتر فرستاد. از جمله از دو تن علمای طراز اول طهران، ملاعلی کنی و ملامحمد اندرمانی خواست که به خانه کلانتر بروند و طاهره را مجاب نمایند. آنان در هفت جلسه متوالی با طاهره به مباحثه و مناظره

پرداختند. (۵) ولکن عاقبت محکوم گردیدند و فتوای قتل آن نابغه دوران را صادر نمودند.

ملّاعلی کنی (۱۳۰۶ - ۱۲۲۰ هجری قمری برابر با ۸۸ - ۱۸۰۵ میلادی) نخست در زادگاه خود "کن" تحصیل مقدمات نمود و در بیست سالگی به عراق رفت و سالها نزد شیخ محمدحسن نجفی، سیدابراهیم موسوی قزوینی و جناب شیخ مرتضی انصاری تلمذ نمود. وی از مشاهیر مجتهدین طهران بود و ثروتی سرشار اندوخته بود. اهل دیوان او را "رئیس المجتهدین" می نامیدند. ملّاعلی بسیار مورد توجه ناصرالدین شاه بود و هم او بود که با تنی چند از مجتهدین طهران از سوی شاه مأمور پاسخگویی به لوح مبارک سلطان گردید ولکن ظفره رفت. علاوه بر جناب طاهره برخی از دیگر مظلومان بفتوای مجتهد مذکور جام شهادت سرکشیدند. ذکر ستمهای او در الواح جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء بکرات آمده است. حضرت بهاء الله در یکی از الواح خطاب به او می فرمایند که حضرت رسول اکرم از ظلم وی گریان است. (۶) شرح احوال او در تألیف خودش توضیح المقال (۷) و کتب شرح احوال علماء شیعی ایران (۸) آمده است. چنانکه معروف است ملّاعلی عمری مقام روحانی را وسیله جمع مال و نیل به آمال خویش کرده است. (۹) سیدصادق مجتهد در طهران او را ملّاعمرکنی می خوانده و این نام نزد دشمنان ملّاعلی بسیار مورد پسند بوده است. (۱۰)

اما ملّامحمد اندرمانی، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در خصوص او در کتاب المآثر و الآثار (مجلد نخست، صفحه ۲۰۶) می نویسد: "از درجه نخستین مجتهدین بود به بسط ید و نفاذ امر و قبول کلمه امتیازی بین داشت و از این جهت مدرسه فخریه طهران مذتها بدست وی بود. الحق مشارالیه انعم الله برضوانه علیه در ترویج شرع و اغاثه ملهوفین و قضاء حاجات مسلمانان و فصل خصومات از روی قوانین اسلام و موازین مذهب حق به عمر خود کوتاهی نکرد و غالباً بر کافه علماء دارالخلافه ریاست و تقدّم داشت. نورالله مرقد. و اندرمان قریه ایست از ری."

در احیانی که نام بابی بر کوه نهاده می شد از وحشت نابود می گردید

طاهره جاودانه در نهایت شجاعت برآه اتهامات وارده بر حضرت باب و توجیه تعالیم مبارکه آن حضرت پرداخت و ملاءعلی کنی و ملامحمد اندرمانی را محکوم و منکوب نمود. ایادی امرالله جناب میرزا حسن ادیب طالقانی در رساله شرح حیات جناب طاهره در این خصوص می نویسد:

از دو نفر خانمهایی که بسیار در خانه کلانتر مراوده داشتند شنیدم که در ایام حبس قره العین، کلانتر برای پسرش چند روز بزم عروسی چیده بود و جمیع اسباب عیش فراهم و هر روز طبقه ای از خانمهای مملکت دعوت می شدند. همین که بزم آراسته می شد چون قره العین زبان می گشود تمام از لوازم عیش منصرف می شدند و محو و مات و حیران طلاقت زبان و حسن بیان او می شدند. بنحوی که کسی باسباب طرب و عیش التفاتی نمی نمود و شیفته گفتار و کردار او بودند و تعجب می کردند چنین زنی چگونه کافر می شود. خلاصه همان قسم مشغول بود تا وقتی که به ناصرالدین شاه بعضی از بایبها تیر انداختند و جمیع این طایفه در معرض خطر افتاده و جمعی را بتفصیلی که در تواریخ مذکور است بقتل رساندند و جناب قره العین که زیاده از یک سال بود که در خانه محمودخان کلانتر محبوس نموده بودند حکم باعدام ایشان صادر شد. چون شاه و صدراعظم سراً اطلاع و آگاهی بر خلوص و محبت اغلب خواتین محترمه خاندانهای بزرگ داشتند علی هذا چنان تصور کردند که هرگاه بی مقدمه حکم قتلش داده شود یک دفعه شورش سختی از مخدرات حرمها برخیزد که جلوگیری ممکن نباشد. علی هذا حکم شد که حاجی ملاءعلی کنی و حاجی ملامیرزا محمد اندرمانی که اعلم و اشهر علمای طهران بودند با او صحبت و مباحثه نمایند و آنچه فتوی دهند در حقش مجری شود. چند مجلس آن دو عالم بزرگ در همان خانه محمودخان حاضر شدند و در هر مجلس مباحثات بسیار نمودند. بنوعی که حضرات عاجز می شدند. ولکن چون بطلان طریقه او را یقین داشتند عاقبت حکمی نوشتند که این زن ضاله و مضله است و قتلش واجب و لازم. چون این حکم بدست دولت افتاد اولاً مضمون آنرا با مقداری اکاذیب و مفتریات در بین زن و مرد شایع نمود و بعد در قتلش مبادرت کردند. با وجود آن شیوعات از ترس

در شب پنهانی بقتلش رساندند." (۱۱)

نیکلای فرانسوی در فصل دوازدهم کتاب خود "سیدعلی محمدباب" که اختصاص به شهادت جناب طاهره دارد در خصوص آخرین ایام حیات او و نیز مذاکراتش با ملاعلی کنی و ملامحمد اندرمانی می نویسد که طاهره پس از مسجونیت در خانه کلانتر (۱۲) با نفوس بسیاری ملاقات کرد و به آنان گوشزد نمود که آئین جدید به زنان آزادی مخصوص بخشیده است. بدین سبب در بسیاری از خانه ها در خصوص مقام زن گفتگو می گردید و غالباً مردان مغلوب می شدند (صفحه ۴۷۷ ترجمه فارسی). نیکلا سپس می نویسد: "البته اگر میرزاآقاخان نوری بصدارت نرسیده بود این مباحثات بطول می انجامید. این صدراعظم جدید به حاجی ملا میرزا محمد اندرمانی و حاجی ملاعلی کنی امر کرد بروند نزد او و به آزمایش عقایدش پردازند. مابین این دو مجتهد و قرّة العین هفت جلسه صحبت واقع شد. قرّة العین با نهایت عشق و علاقه مباحثه می کرد و بثبوت می رساند که باب امام موعود و منتظر است. مدعیانش به او می گفتند که بموجب اخبار، امام موعود باید از جابلسا و جابلقا بیاید و او با کمال تشدد به آنها جواب می داد که این خبر کذب است و نویسندگان جعل کرده اند. ابدأ چنین شهرهائی در روی زمین نیست و این افسانه ها از جمله موهوماتی است که شایسته مغزهای ناخوش است. مذهب جدید را تشریح می کرد و حقایق را از آن استخراج می نمود ولی همیشه بهمان مدرک جابلقا بر می خورد. بالاخره صبر و حوصله اش تمام شده گفت دلائل شما مانند دلائل بجهّ نادان و ابلهی است. تا کی شما پای بند این اکاذیب منافی با عقل هستید؟ پس کی افکار خود را متوجه شمس حقیقت خواهید کرد؟ حاجی ملاعلی از این توهین رنجیده بلند شد و رفیق خود را در دنبال کشیده و گفت بیش از این نمی توان با این کافر مباحثه کرد. رفتند بمنزل یکی از این دو و حکمی نوشتند که ارتداد و امتناع از توبه اش محقق است و باید بنام قرآن محکوم بقتل باشد" (صفحات ۷۸ - ۴۷۷ ترجمه فارسی). آنچه نیکلا می نویسد اگرچه بسیار ساده و ابتدائی است ولیکن گویای محتوای سخنان دو مجتهد مذکور و قوت استدلال جناب طاهره

است. جان کلام همانست که حضرت ولی‌امراالله (در God Passes By صفحه ۷۴) می‌فرمایند که طاهره با کمال اشتیاق و بی‌خوف و احتیاط در هفت جلسه باثبات دعاوی حضرت باب و بیان خصائص تعالیم و احکام مبارکه آن حضرت پرداخت.

بر پایه برخی از روایات که به اقوال منسوبان طاهره مستند است (۱۳) و نگارنده نیز در جریان پژوهش از خویشان طاهره شنیده‌است پیش از شهادت طاهره شاه مجدداً با او بمنظور تشویقش بر تبری ملاقات کرده و لکن ثمری نداشته‌است. زیرا طاهره عاشق بی‌قرار امر بدیع و اصل شجره الهیه و بی‌اعتناء به نصیحت محتسب و شیخ و شاه بوده‌است.

خال بکنج لب یکی طره مشکفام دو

وای به حال مرغ دل دانه یکی و دام دو

محتسب است و شیخ و من صحبت عشق در میان

از چه کنم مجابشان پخته یکی و خام دو

شاه نیز فرمان قتل طاهره صادر کرده‌است. این نکته مستند به نصوص مبارکه است. حضرت عبدالبهاء در یکی از خطابات مبارکه در این خصوص می‌فرمایند: "تا آنکه شاه حکم بقتل او نمود". (۱۴) بدیهی است صدور فرمان قتل پس از واقعه رمی شاه بوده‌است. زیرا حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

"تا آنکه حکایت شاه واقع شد فرمان بقتل او صادر". (۱۵) اینکه ایادی امرالله جناب مارشاروت نوشته‌است که قتل طاهره بدون اطلاع شاه بوده‌است (۱۶) باتوجه به بیانات حضرت عبدالبهاء باید تعدیل شود. شاید مراد نامبرده (که البته نظر او مبتنی بر اقوال منسوبان طاهره بوده) از عبارت "بدون اطلاع شاه" عدم اطلاع شاه از قتل طاهره بدان سرعت و در فردای روز ملاقات بوده‌است. بهرحال در روز ملاقات شاه و طاهره نامبرده مجدداً به طاهره تکلیف نموده که از امر بدیع تبری نماید و طاهره در پاسخ آیه قرآن شریف را زیارت کرده که می‌فرماید:

"لکم دینکم ولی دین" (سوره کافرون، آیه ششم). شاه مدتی ب فکر فرو

رفته و سکوت نموده و سپس اطاق را ترک کرده‌است. (۱۷)

روز شهادت طاهره دقیقاً معلوم نیست. یکی از نویسندگان ایرانی، عبدالرّفیع حقیقت (رفیع) ضمن بیان احوال طاهره شهادت او را در روز اول ذوالقعدة سال ۱۲۶۸ هجری قمری می‌داند. (۱۸) در کتاب "قرّة العین" که ازلیان بمناسبت یکصدمین سال شهادت جناب طاهره منتشر کرده‌اند روز شهادت نامبره بیست و نهم ذوالقعدة ۱۲۶۸ هجری قمری تصریح شده است. این تاریخ با چهاردهم سپتامبر ۱۸۵۲ میلادی برابر است. با توجه به مدارک موجود این تاریخ مبنائی ندارد. ایادی امرالله جناب مارثاروت در کتاب طاهره Tahirih شهادت جناب طاهره را در آگست ۱۸۵۲ نوشته است. (صفحة ۹۶). پروفیسور براون نیز شهادت طاهره را در ماه آگست می‌داند. (۱۹) جناب محمّدعلی ملک خسروی نیز در مجلد سوم تاریخ شهدای ایران همین نظر را ابراز کرده است (صفحة ۲۱۴). (۲۰) از مدارک موجود روشن می‌شود که شهادت جناب طاهره چند روز پس از تیراندازی به ناصرالدین شاه و در همان ماه آگست واقع گردیده است. از توضیح حضرت ولی‌امرالّله در زیرنویس شماره یک صفحه ۶۲۸ ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل زرنندی The Dawn Breakers نیز این نکته کاملاً مستفاد می‌شود. زیرا روز سوم پس از شهادت طاهره را داخل در ماه آگست دانسته‌اند. اما بیان دیگر حضرت ولی‌امرالّله در یکی از توقیعات مبارکه روشن تر است و تصریح می‌نماید که جناب طاهره اندکی پیش از مسجونیت حضرت بهاء الله در سجن طهران بشهادت رسیده است. (۲۱) باید توجه داشت که حضرت بهاء الله روز شانزدهم آگست عازم اردوی شاهی شده و نخست در خانه همشیره مبارک نساء خانم در زرکنده ورود فرموده و اندکی پس از ورود بازداشت و سه روز بعد (۲۲) در نوزدهم آگست در سجن طهران محبوس گشته‌اند. از جمله مدارک دیگر که شهادت جناب طاهره را در ماه آگست اثبات می‌کند گزارش‌های دو سفیر انگلستان و روسیه در طهران است، شاهزاده دالگورکف (دالگوروکی) سفیر روسیه در طهران در نامه مورخ بیست و سوم آگست ۱۸۵۲ خود به سنیاوین Seniavin خبر شهادت جناب طاهره و چندتن بابی دیگر را اینگونه می‌نویسد: "مدتها بود که یک زن بابی تحت سرپرستی

محمودخان کلانتر رئیس پلیس طهران در همین شهر زندانی بود. با آنکه محبوس بود هر روز با بسیاری از بایبان ملاقات داشت. او را در حضور آجودان باشی در باغی خفه نمودند. بدنهای چهارتن دیگر را نیز بدونیمه نمودند. هنگامی که در گوشت بدن آنها شمع روشن کرده بودند در شهر و خیابانها می گرداندند... آنها با شکوه مخصوص ابراز شادی می نمودند زیرا یقین داشتند که این بلایا تاج شهادت بر سرشان می نهد. " (۲۳) شیل Sheil سفیر انگلستان در طهران نیز در نامه مورخ بیست و دوم آگست ۱۸۵۲ خودبه مل مزبری Malmesbury به شهادت طاهره اشاره نموده و می گوید این بانو که نزد بایبان بعنوان یک نبیّه مورد احترام بوده بدستور شاه خفه گردیده است. (۲۴) از مدارک یادشده روشن می شود که شهادت جناب طاهره یقیناً در فاصله روزهای پانزدهم تا بیست و دوم آگست ۱۸۵۲ میلادی و با احتمال قوی اندکی پیش از روز نوزدهم همان ماه واقع شده است.

از جناب طاهره تاکنون تصویر واقعی بدست نیامده است. تصویری که خانم جین هنریت پال راشل دیولافوی Jane Henriet Paule Rachel Dieulafo (که در فاصله سالهای ۸۷-۱۸۸۰ در ایران و عراق به سیر و سفر پرداخته) از طاهره تهیّه و ارائه نموده و در برخی از نشریات بهانی و غیربهانی آمده است تصویر حقیقی او نیست. تصاویر دیگر نیز همه خیالی و غیرواقعی است. جناب میرزا محمود زرقانی در مجلد نخست کتاب بدایع الآثار (سفرنامه حضرت عبدالبهاء) می نویسد هنگامی که حضرت عبدالبهاء در نیوهامپشایر (دوبلین) آمریکا تشریف داشتند عکسی که یکی از آلمانی ها با اسم جناب طاهره طبع نموده بود بحضور مبارک تقدیم شد فرمودند: "ابداً اصل ندارد. (صفحه ۱۶۸) وقایع نگاران در باب محلّ شهادت طاهره باختلاف نظر داده اند. جناب سمندر در تاریخ خوش می نویسد:

"شنیده شد که در خانه کلانتر در بالاخانه ای منزل به ایشان داده بودند... و در آن محلّ تشریف داشتند تا زمانی که جهال به ناصرالدین شاه تیر انداختند. در آن وقت بی گناه آن وجود مبارک را به میرغضب ها تسلیم نمودند و در باغ ایلخانی یا لاله زار خواستند چادر را از سر ایشان بردارند و خفه نمایند راضی نشده بودند و همان از روی چادر خفه نموده به

چاه انداختند.^۱ (صفحة ۳۶۸) تردید سمندر در باغ ایلخانی یا لاله زار قابل توجه است.

پروفسور براون می نویسد که برخی محلّ شهادت طاهره را باغ لاله زار و گروهی باغ کاخ نگارستان دانسته اند. (۲۵) جناب میرزاحسین همدانی در تاریخ خود می نویسد که جناب طاهره را از خانه محمودخان کلانتر به باغ نگارستان بردند و پس از شهادت جسد او را در چاهی در آن باغ افکندند. (۲۶) گوینوی فرانسوی محلّ شهادت طاهره را ارک طهران نوشته است. آنچه گوینو در خصوص نحوه شهادت طاهره می نویسد در اصول با دیگر متون تاریخی موافقت ندارد. ولکن حاوی چند نکته مهمّ است. وی در کتاب "مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی" در این باب چنین می نویسد: "بهرحال همانطوری که قرّة العین پیشگونی کرده بود فردای همان روز او را به نیاوران بردند و در حضور شاهزادگان و اعیان و کارمندان عالی رتبه دولتی و محبوسین و مردم متفرقه با کمال ملایمت و بدون آزار از او خواستار شدند که فقط بگوید من بایی نیستم. اما او بطوری که از پیش خبر داده بود بجای انکار باعتراف پرداخت و آنچه را که دلخواه او بود بزبان آورد. بنابراین او را به ارک طهران آوردند و رویندی که مدتی بود از بکاربردن آن دست کشیده بود بصورتش آویختند و چون وارد ارک دولتی شدند او را در روی خرمنی از حصیر که در خانه ها در زیر قالی می اندازند قرار دادند و قبل از اینکه آن خرمن را آتش زنند میرغضببان پارچه کهنه ای به گلوی او فرو برده خفه اش کردند و جسد او را طعمه آتش نمودند و خاکسترهای آن را بیاد دادند" (صفحة ۲۵۲ ترجمه فارسی). از نوشته گوینو روشن می شود که طاهره را پیش از شهادت به نیاوران برده و استنطاق کرده اند. اگرچه گوینو بحضور شاه در این بازجویی اشاره نمی کند ولکن حضورشاهزادگان را تصریح می نماید. نکته دوم شهادت بی نظیر طاهره در اعتراف بحقانیّت امر بدیع است. نکته سوم نحوه خفه کردن طاهره است. زیرا می نویسد دستمال را در گلوی طاهره فروبردند. حال آنکه غالب تاریخ نگاران حتّی جناب نبیل زرنندی (۲۷) نوشته اند که دستمال را دور گردن طاهره بسته او را خفه نمودند. (۲۸)

آنچه مسلم است غلام سیاه مست عزیزخان سردار دستمال را در دهان طاهره فرو برده و او را خفه نموده است. حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء (صفحة ۳۱۰) در این خصوص می فرمایند: "آن سیاه رو سیاه دل، سیاه خو دستمالی در فم مبارکش فرو برد و مخنوق نمود".

اقوال دیگر نیز در باب نحوه شهادت طاهره موجود است (۲۹) که باید با نصوص مبارکه تطبیق شود. باری در خصوص محلّ شهادت جناب طاهره نمی توان تردید کرد زیرا حضرت ولی امرالله بتصریح آن را باغ ایلخانی فرموده اند. (۳۰) جناب ابوالفضائل در کتاب کشف الغطاء (صفحة ۱۱۰) مدفن جناب طاهره را باغ ایلخانی واقع در خیابان علاءالدوله می داند. این خیابان بعداً به فردوسی تسمیه شده است. باغ ایلخانی در آن زمان در خارج دروازه شهر طهران قرار داشته است. (۳۱) گویا این باغ بعداً از املاک سردار اسعد بختیاری شده است. (۳۲) نیکلای فرانسوی در خصوص محلّ شهادت طاهره می نویسد: "در مقابل سفارت انگلیس و سفارت ترکیه میدان وسیعی بود که از سال ۱۸۹۳ ناپدید گردید. در وسط این میدان در امتداد خیابان پنج یا شش درخت با فاصله وجود داشت که محلّ قتل این زن دلاور بابی را نشان می داد. زیرا که در این موقع باغ ایلخانی تا آنجا امتداد داشت. در مراجعت من در سال ۱۸۹۸ میدان از میان رفته و در اطراف آن بناهای جدید ساخته شده بود و من نمی دانم که آیا خریدار تازه این زمین درختانی را که البته یک دست مقدسی کاشته بود محترم شمرد یا نه." (۳۳) جناب محمدعلی ملک خسروی، جناب آقایدالله آل نذاف (عموی والده نگارنده) و نیز استاد فقید این عبد جناب فاضل مازندرانی (بنقل از قدمای احباب) ساختمان بانک ملی شعبه مرکز در خیابان فردوسی را محلّ باغ ایلخانی و مکان شهادت جناب طاهره تصریح می نمودند. محمدحسین رجبی در پژوهش خویش تحت عنوان مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی و در طی بیان احوال جناب طاهره (صفحة ۱۹۰) محلّ شهادت او را "باغ ایلخانی" (محلّ فعلی بانک ملی ایران در خیابان فردوسی) تصریح می نماید. اینکه برخی نوشته اند بقایای جسد جناب طاهره را هنگام تسطیح باغ ایلخانی به مکان دیگری

انتقال داده اند صحت ندارد. نگارنده بارها از تنی چند از احبای قدیم (خصوصاً کارمندان بانک ملی) شنیده است که مدفن طاهره نزدیک به محلی است که اینک چاپخانه بانک ملی مرکز در آن قرار دارد. بهر حال از قرائن بر می آید که مدفن طاهره در چاه پشت دیوار یخچال بوده است (۳۴) و یقیناً در آینده مکشوف خواهد گشت. حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک باعزاز جناب حاج ابوالقاسم دباغ (ناظریان) می فرمایند: "مرقد جناب طاهره در چاه باغی است. آن نیز انشاء الله ظاهر و آشکار خواهد شد. (۳۵).

نیکلای فرانسوی در کتاب "سید علی محمد معروف به باب" بنقل از یکی از زنان خدمتگزار خانه کلانتر در خصوص آخرین روز حیات طاهره چنین می نویسد: "... بالاخره شبی بر حسب معمول از اطاق بیرون آمد. من بیدار بودم. رفت در حیاط و تمام بدن خود را شست و برگشت به اطاق و از سرتا پا لباس سفید پوشید و در حال زمزمه عطر بخود می زد. هرگز من او را اینطور شاد و بشاش ندیده بودم. از تمام زنانی که در این خانه بودند دیدن کرد و معذرت خواست که اگر زحمتی به آنها داده یا خطائی از او سرزده او را ببخشند و درست مانند کسی که می خواهد مسافرت کند رفتار می کرد. همه از طرز رفتار امروزه او متعجب شده و از یکدیگر می پرسیدیم این رفتار یعنی چه و مقصودش چیست؟ چون شب شد چادری پوشید و کمر آنرا بست و چارقدی مانند کمر بند به کمر بست و بعد چاقچور پوشید و در حین اشتغال باین کارها بقدری خندان بود که ما بی اختیار بگریه افتادیم. زیرا که ما همه بواسطه مهریانی ها و محبت هائی که کرده بود او را دوست می داشتیم ولی او با خنده بما گفت: امشب من یک سفر بزرگ و بسیار طولانی خواهم کرد. در همین موقع در خانه را زدند. گفت بروید باز کنید مرا می خواهند. در باز شد و کلانتر آمد و رفته به اطاق او و گفت بیانید خانم شما را می خواهند. گفت بلی من می دانم و خوب می دانم بکجا مرا خواهند برد و می دانم نسبت به من چه خواهند کرد... پس همانطور که لباس پوشیده بود با کلانتر بیرون آمد و ما ندانستیم که او را بکجا می برند. فردای آن روز فهمیدیم که او

را کشته اند^{۱۱} (صفحات ۸۰ - ۴۷۸ ترجمه فارسی).

نیکلا در همان کتاب در خصوص جریان شهادت جناب طاهره بنقل از یکی از برادرزادگان محمودخان کلانتر چنین می نویسد:

^{۱۱} وقتی که حاجی ملامیرزا محمد اندرمانی و حاجی ملاعلی کنی فتوای قتل حواری بابی را نوشته و برای شاه فرستادند. شاه امر بکشتن او داد. قضیه محرمانه و فقط دو نفر از کارکنان دولتی می دانستند. چند روزی بود که عمومی من امر کرده بود که با دقت مواظب پلیس باشم و بتوسط گشتی های زیاد کاملاً اطمینان داشته باشم که پلیس ها در سر پست خود حاضرند یا نه و اعلان کردند که هیچ کس پس از سه ساعت از شب گذشته حق بودن در کوچه را ندارد. در این شب بمن امر شد که یک دسته پلیس را از خانه کلانتر تا باغ ایلخانی ردیف قرار دهم. من کسان خود را پنهان کرده بودم و به آنها امر دادم که هرکس از اعضاء و کارکنان ما نباشد فوراً دستگیر و بکشند. چهارساعت پس از غروب آفتاب کلانتر از من پرسید که آیا تمام احتیاطات لازمه را بجا آورده ام یا نه و نظر باطمینانی که باو دادم مرا برد بخانه. تنها در اندرون داخل شد و بلافاصله با قرّة العین برگشت و پاکت مهرکرده ای به من داد و گفت باید این زن را ببری به باغ ایلخانی و به عزیزخان سردار تسلیم نمائی و رسید بگیری. اسبی آوردند قرّة العین را سوار کردم. اما از ترس اینکه مبادا باینها از واقعه خبردار شوند شغل خودم را روی سر او انداختم که هرکس او را ببیند خیال کند مرد است. با یک مرکب تمام مسلحی براه افتادیم و در وسط کوچه ها می رفتیم. اما با وجود تمام احتیاطات لازمه که بعمل آورده بودیم و با وجود قوای مهمی که ما را احاطه کرده بودند یقین دارم که اگر بما حمله می شد تمام افراد ما فرار می کردند زیرا که باینها بقدری ترس و وحشت در توده تولید کرده بودند که حتی بر آن متصوّر نبود. همین که داخل باغ شدم نفس راحتی کشیدم. محبوس را در اطاقی گذاردم که در دالان دم درب باغ بود و به سربازان امر کردم بدقت پاسبان درب باشند. بعد رفته به طبقه اول عمارت برای دیدن سردار. او تنها بود و انتظار ورود مرا می کشید. نامه را به او دادم. خواند و گفت کسی

ملفت نشد که اسیر کیست؟ گفتم هیچ کس در کوچه نبود. خواهش می‌کنم رسید آن را به من بدهید. گفت نه تو باید در اجرای قتل حضور داشته باشی بعد رسید خواهم داد. پیشخدمت ترکی داشت صدا زد. جوانی بود خوش صورت. سردار تعریف زیادی از او کرد و گفت. مدت زیادی است که تو در خدمت من هستی و من بطوری که باید توجهی به تو نکرده‌ام. اما من تو را دوست دارم و می‌خواهم گذشته را تلافی کنم و بتو پاداشی بدهم. عجالاً بگیر این بیست اشرفی را و هرطور دلت می‌خواهد خرج کن. عنقریب یک شغل خوبی برای تو تهیه خواهم کرد. فعلاً این دستمال ابریشمی را بگیر و با این افسر برو پانین. او ترا به اطاقی خواهد برد که یک زن کافری در آنجاست و مؤمنین را از طریقه اسلام بر می‌گرداند. با این دستمال او را خفه کن. البته خدمت خوبی است به خدا می‌کنی و من نیز بتو پاداش خوبی خواهم داد. پیشخدمت تعظیمی کرد و با من براه افتاد. من او را بردم به اطاق دیدم محبوس بسجده افتاده و دعا می‌خواند. پیشخدمت جوان به او متوجه شد که مأموریت خود را انجام دهد. قرّة العین سر از سجده بلند کرده نگاه عمیقانه به او کرد و گفت ای جوان حیف است دست تو به آدم کشی آلوده شود. نمی‌دانم این کلام چه تأثیری در روح این جوان کرد که مانند دیوانگان پا بفرار گذارد. من هم در دنبال او دویدم و با هم رسیدیم نزد سردار. پیشخدمت گفت غیر ممکن است که من این کار را انجام دهم. البته می‌دانم از مرحمت شما محروم خواهم شد و بدست خود اسباب بدبختی خود را فراهم می‌کنم. مع هذا نمی‌توانم به این زن دست بزنم. عزیزخان با تغییر او را از پیش خود راند و چندثانیه فکر کرد. بعد یکی از سوارانش را احضار کرد که مدتی بود مغضوب واقع شده و برای تنبیه به خدمات آشپزی مشغول بود و چون حاضر شد، بطور دوستانه به او تغییر کرد و گفت خوب... گمان می‌کنم تنبیه تو کافی باشد البته عاقل شده ای و بعد از این با فکر کار می‌کنی و دست از دیوانگی خواهی کشید و مورد التفات من می‌شوی. می‌دانم در این مدت خیلی سختی کشیده ای و بتو بد گذشته است بیا این استکان عرق را بگیر و بخور بتو اجازه می‌دهم. پس از آن دستمال

تازه‌ای به او داد و همان امری که به جوان ترک کرده بود تجدید کرد. با هم رفتیم به اطاق بمحض ورود خود را روی قرّة‌العین انداخت و دستمال را به دور گردنش پیچید و چندین دفعه بسختی کشید تا بالاخره نفس او قطع شد. بیچاره زن به زمین افتاد. دوباره یک زانویش را پشت او گذارده و دستمال را با تمام قوت کشید و مثل اینکه از عمل خود می‌ترسید و مهلت جان دادن به او نداد و بفوریت جسدش را بلند کرده و برد تا عقب دیوار یخچال و در حالتی که هنوز کاملاً جان نسپرده بود در چاه انداخت. سردار نوکران را صدا کرده با عجله چاه را پر کردند که سفیده صبح نزدیک بود" (صفحات ۸۴ - ۴۸۰ ترجمه فارسی).

ایادی امرالله جناب میرزاحسن ادیب در خصوص واقعه شهادت جناب طاهره چنین می‌نویسد: "چون این فانی در مبادی جوانی که بتحصول علوم مشغول و حریص در کشف حقائق بودم با آنکه تا آن وقت صدق این امر بمن واضح نبود بسیار میل داشتم که از حقیقت آن قضیه مطلع باشم. لهذا وقتی با یکی از بنی‌اعمام که با من کمال محرمیت را داشت و مردی ملاً و صوفی مسلک بود و در سنّ از من بزرگتر، گفتم تو از این قضیه چه اطلاع داری؟ گفت من نیز اطلاع صحیحی ندارم لکن بسیار سهل است زیرا که پسر بزرگ کلانتر با من دوست و هم مسلک است. فلان روز من او را به مهمانی دعوت می‌کنم شما هم باشید و از او تحقیق می‌نمائیم. روز معهود چون مجلس آراسته شد از مشارالیه پرسیدم که واقعه کشتن قرّة‌العین را باختلاف شنیده‌ام البتّه جناب عالی از همه کس باخبرترید چه که در حبس شما بود. گفت از بعد از ظهر روزی که شب آن کشته می‌شد مانند کسی که خبری داشته باشد از بالاخانه بزیر آمده خود را تنظیف نموده بود و تغییر لباس هم کرده بود. از اهل خانه یکان یکان عذر زحمت می‌خواست مانند مسافری که در شرف حرکت است با کمال خرمی و انبساط اوائل غروب بعادت همیشگی در بالاخانه حرکت می‌کرد و آهسته چیزی تلاوت می‌کرد و ابدأ با کسی صحبت نمی‌داشت تا سه ساعت از شب گذشته که غدغن بلیغ بود احدی از منزل خود خارج نشود و الاّ مورد سیاست است پدرم وارد شد و به من گفت آنچه لازمه احتیاط

بود کرده ام و بجمیع نایبها سپرده ام با غلام دلاورها نهایت مراقبت را داشته باشند در جمیع گذرها که مبادا آشوبی بشود. تو نیز با کمال احتیاط با غلامها این زن را باید به باغ ایلخانی برده تسلیم سردار کل عزیزخان کنی و بایستی تا امر او را که انجام داد بیانی و مرا اخبار کنی که باید به شاه اطلاع بدهم. پس از آن برخاست و با من گفت بیا. پس با هم رفتیم همینکه به در بالاخانه رسیدیم او را مهیا دیدیم. پدرم به او گفت بفرمائید که به جانی باید بروید. فوراً روانه شد. چون به در خانه رسیدیم اسب پدرم حاضر بود او را سوار کردند و جبّه خود را بر سر او انداخت که کسی نفهمد آن سوار زن است. پس با جمعی غلام دلاور حرکت کرده همه جا رفتیم تا در باغ او را پیاده کردند و به یک اطاق تحتانی که مال نوکرها بود او را وارد نمودند. من رفتم بالاخانه خدمت سردار او هم تنها و منتظر بود. پیغام و سلام پدرم را رساندم. گفت کسی در راه مطلع نشد؟ گفتم نه. پیشخدمتی را خواست و از حالش پرسید که در این سفر چیزی برای کسان خود فرستاده؟ گفت نه. پس یک مشت اشرفی بدست او ریخت. گفت اینها را عجالاً برای آنها بفرست تا من بعد تلافی کنم و دستمال ابریشمی را که در دست داشت گفت بگیر و برو این زن بابی را که آورده اند به گلویش بپیچ که خفه شود که اسباب گمراهی است. او روانه شد منم با او آمدم. من در اطاق ایستاده او جلو رفت. همین که نزدیک شد قرّة العین نگاهی به او کرد و عبارتی گفت که دیدم کم کم آن پیشخدمت برگشت. سر بزیر انداخت. بترکی با خود چیزی می گفت از در بیرون رفت. من برگشتم به سردار واقعه را گفتم. قهوه خواست و فکری کرده پس از آن ناظر خود را طلبید گفت فلان سیاه که شرارت می کرد او را خارج نموده و بتو سپردم کجاست؟ گفت در آشپزخانه خدمت می کند. گفت او را بگو بیاید پس یک سیاه کثیفی با هیئت منکری وارد شد. گفت دیدی چطور گرفتار شدی. اگر توبه می کنی دیگر شرارت و هرزگی نکنی باز می گویم که بیانی بهمان درجه اول خودت مثل سایرین خوش بگذرانی. گفت دیگر من از فرمایش شما بیرون نمی روم. گفت بسیار خوب یقین این مدت عرق هم زهرمار نکرده ای. برو آن اطاق یک پیاله زهر مار

کن بیا تا بگویم لباس و اسباب تو را بدهند. رفت و برگشت گفت تو باین پهلوانی می‌توانی یک زن است پانین او را خفه کنی؟ گفت بلی و روانه شد. من نیز با او رفتم همین که رسید چیزی بگردن او انداخته چندان پیچید که بیحس شد و افتاد. پس چند لگد سخت به سینه و پهلوئی او زد و فرآشها آمدند با همان لباس او را برداشته بجاهی که در پشت باغ واقع بود انداختند از سنگ و خاک چاه را پر کردند. پس من به خانه برگشتم و به پدرم تفصیل را نقل کردم.^۱ (۳۶) نوشته جناب ادیب چون مستند به سخنان پسر کلاتر شاهد عینی شهادت جناب طاهره است از اهمیت بسیار برخوردار است. اگرچه نیکیلا نیز یقیناً از اطلاعات جناب ادیب استفاده کرده است ولیکن نوشته‌اش در چند مورد با نوشته نامبرده اختلاف دارد. بهرحال هردو نوشته حاوی اطلاعات مهمی در باب شهادت جناب طاهره است. اما جان کلام در بیان حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکره‌الوفاء است. قوله الاعلی:

... بعنوان خانه صدراعظم او را (طاهره را) از خانه کلاتر برون آوردند. دست و روی بشت و لباس در نهایت تزیین بپوشید. عطر و گلاب استعمال نمود و از خانه برون آمد. او را به باغی بردند. میرغضبان در قتلش تردید و ابا نمودند. غلامی سیاه یافتند در حال مستی آن سیاه‌رو، سیاه‌دل سیاه‌خو دستمالی در قم مبارکش فرو برد و مخنوق نمود. بعد جسد مطهرش را در آن باغ به جاهی انداختند و خاک و سنگ روی آن ریختند. ولی او بنهایت بشاشت و غایت مسرت مستبشر بشارات کبری متوجه بملکوت اعلی جان فدا فرمود...^۲ (صفحات ۲۰ - ۳۰۹). در بیان دیگری تصریح می‌فرمایند به طاهره گفتند زوجة صدراعظم می‌خواهد او را در باغی ملاقات نماید لذا با مأموران عازم آن باغ گردید. در آن باغ برده سیاه‌پوستی با دستمال طاهره را خفه کرد و بدنش را در چاهی افکندند. (مفاد بیان مبارک) (۳۷).

اینکه جناب طاهره پیش از شهادت خود را زینت کرده بود مستند به بیان حضرت عبدالبهاء است. بفرموده مبارک. طاهره: "در عمر خود زینت نمی‌کرد... ولیکن هنگام شهادت خود را زینت نمود."^۳ (۳۸) باید بخاطر داشت که طاهره از خاندان بسیار ثروتمندی بود و زینت آلات بسیار داشت

ولکن اصولاً از آنها استفاده نمی نمود. بتصریح حضرت ولی امرالله طاهره در بدشت نیز هنگام کشف حجاب زینت کرده بود. (۳۹) نبیل زرنندی نیز در تاریخ خود ضمن توضیح واقعه بدشت می نویسد: "ناگهان حضرت طاهره بدون حجاب با آرایش و زینت به مجلس ورود فرمود. (۴۰) .. در تاریخ نبیل همچنین مذکور گردیده (البته بنقل از زن کلانتر) که طاهره پیش از شهادت کاملاً زینت کرده بود. (۴۱) بنظر نگارنده با استناد به بیان مبارک حضرت عبدالبهاء و بمصداق "حاجت مشاطه نیست روی دلارام را" طاهره بعلت زیبایی خیره کننده نیازی به آرایش و پیرایش نداشته و تنها هنگام کشف حجاب در بدشت و چندسال بعد در لحظاتی پیش از شهادت زینت کرده است.

باری پس از عرض همه این نکات و نقل نظر وقایع نگاران بهائی و غیر بهائی و سرانجام نصّ حضرت عبدالبهاء در خصوص شهادت جناب طاهره بجاست که آنچه جناب نبیل زرنندی در این باب نوشته است نقل گردد تا مسک الختام شرح حیات این نابغه دوران باشد. زیرا آنچه نبیل نوشته است بالتسبه جامع و تقریباً مصوب است. (۴۲) البته چند نکته کوچک از تاریخ او در باب شهادت طاهره باید با محتوای کتاب تذکرة الوفاء اثر قلم حضرت عبدالبهاء و کتاب God Passes By اثر حضرت ولی امرالله تطبیق شود. نبیل زرنندی بنقل از برخی از دوستان نزدیک زن کلانتر داستان شهادت طاهره را برای نسل های آینده بخوبی تصویر کرده است. زن کلانتر برخلاف شوهر خویش ارادت شدیدی به جناب طاهره داشت و در نقش میزبان طاهره تا آنجا که امکان داشت و محمودخان دخالت نداشت وسائل راحت طاهره و ملاقات او را با نسوان از شاهزادگان و دیگر بانوان طهران فراهم می نمود. زن کلانتر گفته است که در شب پیش از شهادت طاهره مرا نزد خود احضار نمود. لباس بسیار زیبای سپیدی بتن کرده بود. اطاق او از بوی عطری که استعمال نموده بود چون باغ گل رضوان معنبر بود. به من فرمود خود را برای دیدار محبوبم آماده کرده ام. چون این شنیدم لرزیدم و بشدت گریستم. با لحن مخصوص به من فرمود چند تقاضا از تو دارم. یکی آنکه پسرت را فردا با من بفرستی که ناظر

صحنه شهادت من باشد. به او بسیار مراقبت کند که مأموران شهادت لباس از تن من بیرون نیاورند. دیگر آنکه به او بگو به مأموران بگویند بدن مرا پس از شهادت در میان چاهی افکنند و آنرا با خاک و سنگ انباشته سازند. سوم آنکه پس از شهادت من زنی نزد تو می آید این بسته را که بتو می سپارم به وی بده. چهارم آنکه از این هنگام به بعد به احدی اجازه مده که به اطاق من بیاید. می خواهم با محبوب آسمانی خویش راز و نیاز نمایم و تا ساعت شهادت روزه دار باشم. در را ببند تا آنگاه که ترا صدا کنم. از تو تمنا دارم که راز شهادت خود را که به تو گفته ام با احدی در میان نگذاری. من در اطاق طاهره را بستم و به اطاق خود برگشتم. محزون و دلخون بودم. اندیشه شهادت طاهره خواب از چشمانم ریوده بود. در حق او دعا می کردم. آن شب و روز بعد چندمرتبه نزدیک در اطاق او رفتم و ساکت ایستادم. شنیدم طاهره با نوای دل انگیزی بنماز و راز و نیاز با خداوند بی انباز مشغول است. آنچه طاهره از من خواسته بود انجام دادم. پیغام او را به پسر دادم چهارساعت پس از غروب آفتاب هنگامی که شوهرم در خانه نبود مأموران عزیزخان سردار در زدند. پسرم در را باز کرد. مأموران برای بردن طاهره آمده بودند. چون در اطاق طاهره را باز کردم دیدم چادر بسر کرده در اطاق قدم می زند و کاملاً آماده رفتن است. تا مرا دید در آغوش کشید و بوسید و صندوقچه ای را با کلیددان به من داد و گفت این را برای یادگار بتو می دهم که هر هنگام در آن را باز کنی و اشیاء موجود در آن را ببینی بیاد من آفتی. طاهره وداع نمود و همراه پسر من از خانه خارج گشت. آن دو و فراشان سوار اسب شده رفتند. سه ساعت بعد پسرم در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود به خانه بازگشت. گفت که چون به باغ ایلخانی رسیدیم دیدیم سردار و معاونانش بنهایت درجه مستند و صدای قهقهه آنان بلند است. سردار در همان حال مستی دستور داد طاهره را خفه نمایند و جسدش را در چاه افکنند. (۴۳) بروایت نبیل زرنندی پسر کلانتر برای مادرش چنین حکایت کرده است: "وقتی که به درب باغ رسیدیم حضرت طاهره پیاده شده به من فرمود نمی خواهم با سردار روبرو شوم. تو واسطه بین من و سردار

باش. از قراری که می بینم آنها می خواهند مرا خفه کنند. چندی قبل برای همین مقصد و چنین وقتی دستمال ابریشمی تهیه کرده ام. آن را بتو می دهم و رجا، دارم بروی و آن مست مدهوش را راضی کنی که مرا با این دستمال خفه کند. من نزد سردار رفتم. دیدم در نهایت درجه مستی است. چون مرا دید فریاد کشید خوشی ما را از بین مبر و عیش ما را مکتور مساز. برو بگو آن زن بدبخت را ببرند خفه کنند و در میان چاه بیندازند. من از شنیدن این سخن و صدور این فرمان حیرت کردم و دیدم دیگر جای گفتگو نیست. لذا نزد دونفر از نوکرهای سردار که با آنها آشنا بودم رفتم و دستمال طاهره را به آنها دادم. آن دونفر مطابق میل طاهره رفتار کردند. همان دستمال را دور گردنش پیچیدند و او را خفه کردند. فوراً نزد باغبان رفتم و برای دفن جسد طاهره محلی از او خواستم. گفت چاهی تازه کنده ایم و هنوز تمام نشده و برای این منظور خوبست. فوراً با کمک دیگران جسد طاهره را در آنجا افکندیم و آنرا همانطور که گفته بود با خاک و سنگ انباشتیم... من از شنیدن این واقعه که پسرم برایم نقل کرد گریان شدم و از شدت تأثر بیهوش روی زمین افتادم. چون بیهوش آمدم دیدم پسرم هم مانند من متأثر است و در بستر خود افتاده گریه می کند و چون مرا بشدت متأثر دید گفت گریه نکن اگر پدرم گریه ترا ببیند ممکن است برای حفظ مقام و رتبه خود ما را ترک کند و قطع رابطه نماید و نزد شاه مرا و ترا متهم کند و گرفتار دشمن خونخوار شویم و شاه به اعدام ما فرمان دهد. مادام که ما بایی نیستیم و به امر باب ایمان نداریم چرا خود را بهلاکت و مصیبت اندازیم. فقط من و تو باید سعی کنیم که هرکس از طاهره بدگونی کرد دفاع کنیم و محبت او را در قلب خود مستور داریم.^۱ (۴۴) بروایت نبیل زرنندی زن کلانتر گفته است که سه روز پس از شهادت طاهره زنی با همان نام و نشان که طاهره گفته بود نزد من آمد و بسته امانتی طاهره را بدو دادم و دیگر آن زن را هرگز ندیدم. (۴۵) برخی از وقایع نگاران عقیده دارند که این بانو شاهزاده شمس جهان متخلص به فتنه بوده است. (۴۶) زن کلانتر پس از شهادت طاهره صندوقچه اهدائی او را باز نمود. در آن صندوقچه یک شیشه عطر

کوچک، یک تسبیح (سُبُحَه) یک گردن‌بند از مرجان و سه عدد انگشتری از فیروزه و عقیق یافت. (۴۷) یادگار شیرزنی که در طهارت و تقوی، در دانش و بینش و ذکاء و نیز در مراتب حق‌پرستی و جانبازی در میان نسوان عصر خویش بل در تاریخ قیام نسوان بجهت کسب آزادی بی‌نظیر بود. زنی که نصّ حقّ و تاریخ او را طاهره جاودانه خوانده است. این چنین ملاحظه کنی و میرزاحمد اندرمانی فتوای قتل طاهره دادند. شاه نیز چنانکه قبلاً آمد روز پیش از شهادت فتوای قتل صادر نمود. این بود که فردای آن روز طاهره مست از باده جام الست در مذبح عشق حاضر گشت و به محبوب خویش پیوست.

عشق علم کوفت بویرانه‌ام داد صلا بر در جانان‌هام
باده حق ریخت به پیمان‌هام از خود و عالم همه بیگانه‌ام

حق طلبد همت والای من

ساقی میخانه بزم الست ریخت بهر جام چو صهبا زدست
ذره صفت شد همه ذرات پست باده زما مست شد و گشت هست

از اثر نشئه صهباى من

عشق بهر لحظه ندا می‌کند بر همه موجود صدا می‌کند
هرکه هوای ره ما می‌کند گر حذر از موج بلا می‌کند

پا ننه‌ند بر لب دریای من

زیرنویس بخش پانزدهم شهادت جناب طاهره

- ۱ - مقاله شخصی سیاح. صفحه ۵۱.
 - ۲ - مأخذ بالا. صفحات ۵۲ - ۵۱.
 - ۳ - زرقانی. بدایع الآثار. جلد دوم، صفحه ۳۳۶.
 - ۴ - برای مطالعه تفصیلی واقعه رمی شاه از جمله رجوع فرمایند به کتاب "حضرت باب" تألیف نگارنده سطور ذیل همین عنوان (صفحات ۶۴۰ - ۵۹۰).
 - ۵ - God Passes By. صفحه ۷۴.
 - ۶ - برخی از فقرات لوح مبارک چنین است: "قد نزل لمأعلى كندی الذى يحكم فى العطاء هو التبغاش ذوالبأس الشدید. ان یا علی قد بكى رسول الله من ظلمك بما أتبت الهوى و اعرضت عن الهدى. ان ربك لبالمرصاد. قد افتيت على من آمن بالله فى هذا اليوم الذى فيه اسود وجهك و وجوه الذين نقضوا الميثاق. قد جائكم البشير و بشركم بهذا الظهور الذى منه اضاءت الافاق. انتم اعرضتم عنه... خف من الله و لا تستكبر على الذى خلقك باصر من عنده. ان ارجع اليه. بخضوع و اناب..." (کتاب مبین. خط جناب زین المقرین، صفحه ۳۷۲).
 - ۷ - عنوان کامل کتاب "توضیح المقال فى علم الدراية و الرجال" است. از آثار دیگر او "تحقیق الدلائل فى شرح تلخیص المسائل" و نیز "القضاء و الشهادات" (در سه جلد) را توان نام برد.
 - ۸ - از جمله رجوع فرمایند به:
 - الف - اعتماد السلطنه. المآثر و الآثار. صفحه ۱۳۸ و بعد.
 - ب - معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد سوم، صفحات ۹۹ - ۶۹۶.
 - ۹ - معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد سوم، صفحه ۶۹۸.
 - ۱۰ - اصفهانی حاج میرزا حیدرعلی. ترجمه احوال ابوالفضائل (خطی) صفحات ۸۰ - ۱۷۹.
- جناب حاج میرزا حیدرعلی در این کتاب به قول معتمدالدوله فرهاد میرزا

خطاب به ملاعلی کنی اشاره می کند که می گوید: «شما می شمارید ما را از اهل حکومت و ظالم و حرام خوار با اینکه خدام من از خوف من جرأت شرب خمر و قمار کردن ندارند و اما شما در خانهات خم های شراب و آلات و ادوات تقطیر شراب و تبدیلیش بجوهر و عرق موجود است و می توانم از خانهات بیرون بیاورم و رسوای خاص و عامت کنم (صفحه ۲۲۳).

۱۱ - افنان. چهار رساله تاریخی. صفحات ۷۰ - ۶۹.

۱۲ - نیکلا در تاریخ خود متأسفانه باشتباه می نویسد که طاهره را آخرین بار در قزوین دستگیر کرده و به طهران برده و در خانه کلاتر زندانی نموده اند (صفحه ۴۷۷ ترجمه فارسی). بطوری که در متن کتاب حاضر بتفصیل گفته ایم مأموران میرزاتقی خان امیرکبیر طاهره را از قریه واز در دل جنگلهای مازندران به طهران برده اند.

۱۳ - رجوع فرمایند به: Root. Tahirih pp. 95 - 96.

۱۴ - نقل از خطابه حضرت عبدالبهاء که در تاریخ پانزدهم اپریل ۱۹۱۳ در تالار موزه ملی بوداپست اداء فرموده اند (اشراق خاوری. مائده آسمانی. جلد پنجم، صفحه ۲۴۹). در این خطابه مبارکه حضرت عبدالبهاء در خصوص شرح احوال طاهره چنین می فرمایند: «... در این امر بهائی نیز قرّة العین بود. در نهایت فصاحت و بلاغت ابیات و آثار قلم او موجود است. جمیع فصحای شرق او را توصیف نمودند. چنان سطوتی داشت که در مباحثه با علماء همیشه غالب بود. جرأت مباحثه با او نداشتند. چون مروج این امر بود حکومت او را حبس و اذیت نمود. ولی او ابدأ ساکت نشد. در حبس فریاد می زد و نفوس را هدایت می کرد. عاقبت حکم بقتل او دادند. او در نهایت شجاعت ابدأ فتورنیاورد. در خانه والی شهر حبس بود. از قضا در آنجا عروسی بود و اسباب عیش و طرب و ساز و نغمه و آواز و اکل و شرب جمیع مهیا. لکن قرّة العین چنان زبانی گشود که جمیع اسباب عیش و طرب و عشرت را گذارده دور او جمع شدند. کسی اهتنائی بعروسی نمود. همه حیران و او تنها ناطق بود. تا آنکه شاه حکم بقتل او نمود. او با آنکه در عمر خود زینت نمی گرد آن روز خود را زینت نمود. همه حیران ماندند. به او گفتند چه می کنی! گفت عروسی منست. در نهایت وقار و سکون به آن باغ

رفت. همه می گفتند او را می کشند. ولی او همان نحو فریاد می زد که آن صوت صافور که در انجیل است منم. با این حالت در باغ او را شهید کرده به چاه انداختند (صفحات ۵۰ - ۲۴۹ مأخذ بالا).

۱۵ - تذکرة الوفاء صفحه ۳۰۹.

۱۶ - رجوع فرمایند به: . Tahirih صفحه ۹۶. عین عبارات خانم روت چنین است:

"...and the next day they had her murdered without the Shah's knowledge: And he was very grieved when learned of it."

۱۷ - رجوع فرمایند به: . Root., Tahirih. pp.95-96.

۱۸ - نهضت های فکری ایرانیان در دوره قاجاریه بخش یکم، صفحه ۸۰. این قول ظاهراً مقتبس از نظر محمد قزوینی پژوهشگر معروف متأخر ایران زمین است. قزوینی (یادداشت های قزوینی، جلد هشتم، صفحه ۲۲۴) شهادت طاهره را در غرة ذوالقعدة و دو سه روز پس از حادثه رمی شاه می داند.

۱۹ - رجوع فرمایند به:

Browne. A Traveller's Narrative. vol.2, p. 313.

۲۰ - جناب ملک خسروی شهادت جناب طاهره را در اوائل ماه ذوالقعدة سال ۱۲۶۸ هجری قمری دانسته است.

۲۱ - رجوع فرمایند به Citadel of the Faith صفحه ۹۳ و ترجمه فارسی آن وسیله جناب فؤاد اشرف علیه رضوان الله تحت عنوان "حصن حصین امرالله" صفحه ۱۲۳. عین بیان حضرت ولی امرالله چنین است:

"...The martyrdom of that incomparable heroine, Tahirih, which was immediately preceded by the imprisonment of Bahá'u'lláh in the subterranean Dungeon of Tihrán ...".

۲۲ - از جمله رجوع فرمایند به:

الف - مقاله شخصی سیاح. صفحه ۵۷.

ب - فاضل مازندرانی. اسرار الآثار. جلد نخست، صفحه ۲۳۶.

پ - محمدحسینی. "حضرت باب". صفحه ۶۰۱.

۲۳ - رجوع فرمایند به :

Momen. Bábí and Bahá'í Religions. p. 143.

۲۴ - مأخذ بالا. صفحه ۱۳۵.

۲۵ - رجوع فرمایند به :

Browne. A Traveller's Narrative. vol. 2. p. 313(Note Q).

۲۶ - رجوع فرمایند به (Tarikh-i-Jadíd) New History صفحات

۸۴ - ۲۸۳.

۲۷ - مطالع الانوار. صفحه ۶۶۱. عین عبارات تاریخ نبیل زرندی بنقل از

پسر محمودخان کلانتر چنین است: "... آن دو نفر مطابق میل طاهره رفتار کردند. همان دستمال را دور گردنش پیچیدند و او را خفه کردند."

در متن انگلیسی نیز چنین آمده است: "The same kerchief was wound round her neck and was made the instrument of her martyrdom". (Dawn Breakers. p. 326).

۲۸ - میرزایحیی ازل در پاسخ پروفیسور براون در نوشته خود "مجمل بدیع در وقایع ظهور منیع" می نویسد بعضی روایت کرده اند که رسمانی به گردن طاهره بسته و او را مقتول نموده اند.

۲۹ - دکتر علی‌الوردی در مجلد دوم کتاب لمحات اجتماعیّه (صفحه ۱۸۸) بنقل برخی از این اقوال پرداخته است. از جمله گفته محمدباقرالجلالی را در کتاب الحقائق الدینیة فی الرد علی العقیده البهائیة (طبع نجف، صفحه ۲۴) نقل می نماید که می گوید: "آنها وضعت فی فوهه مدفع و اطلقت علیها قنبلة مزقتها ارباً ارباً" (در دهان طاهره گلوله توپ نهادند و او را پاره پاره نمودند). هیچ یک از مدارک موثق تاریخی موجود این قول را تأیید نمی نماید.

۳۰ - God Passes By. صفحه ۷۵.

۳۱ - عیناً مأخذ بالا. در خصوص محلّ باغ ایلخانی و خیابان علاء‌التوله از جمله رجوع فرمایند به کتاب دارالخلافة طهران تألیف ناصر نجمی، صفحه ۱۰۷. باید توجه داشت که سردار کلّ مدتی در این باغ

بانجام وظائف محوّلہ اشتغال داشته است. عزیزخان سردار کلّ (۸۷) - ۱۲۰۷ هجری قمری برابر با ۱۸۷۰ - ۱۷۹۲ میلادی) اصلاً سنّی و بسیار قسّی القلب بوده است (برای آگاهی از احوال او از جمله رجوع فرمایند به رجال ایران تألیف مهدی بامداد، جلد دوم، صفحات ۳۲۶ و بعد).

۳۲ - نوائی. فتنه باب. صفحه ۱۰۶.

۳۳ - سیّدعلی محمّد معروف به باب (ترجمه فارسی) صفحه ۴۸۴.

۳۴ - مأخذ بالا. صفحه ۴۸۳.

۳۵ - ملک خسروی. تاریخ شهدای امر. جلد سوم، صفحه ۲۱۵.

۳۶ - چهار رساله تاریخی. صفحات ۷۴ - ۷۰.

۳۷ - اصل بیان مبارک چنین است: **كَيْفِيَّةُ شَهَادَةِ قُرَّةِ الْعَيْنِ هُوَ أَنَّهُمْ أَخْبَرُوا أَنَّ زَوْجَةَ الصِّدْقِ الْأَعْظَمِ تَحَبَّبَ أَنْ تَلَاقِيَهَا فِي الْبَسْتَانِ وَ لَمَّا ذَهَبَتْ مَعَهُمْ خَنَقَهَا عَبْدُ اسْوَدَ بِالْمَحْرَمَةِ وَ رَمَاهَا بِالْبُتُو** (نقل از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء در مجلد چهارم اسرار الآثار تألیف جناب فاضل مازندرانی، صفحه ۴۹۶).

۳۸ - اشراق خاوری. مائده آسمانی. جلد پنجم، صفحه ۲۴۹.

۳۹ - God Passes By. صفحه ۳۲.

۴۰ - مطالع الانوار. صفحه ۲۹۶. عبارات متن انگلیسی تاریخ نبیل زرنندی چنین است:

"...When suddenly the figure of Táhirih, adorned and unveiled appeared before the eyes of the assembled companions" (Dawn Breakers. P. 294).

۴۱ - عین عبارات در این خصوص چنین است:

"... and found her fully adorned" (Dawn Breakers, P. 622).

۴۲ - برای آگاهی بیشتر از میزان سندیت تاریخ نبیل زرنندی از جمله رجوع فرمایند به دو پژوهش نگارنده:

الف - نبیل اعظم و تاریخ جاودانه او. مندرج در نشریه بانگ سروش (طبع پاکستان) شماره های سالهای ۴۷ - ۱۴۶ بدیع.

ب - حضرت باب " صفحات ۴۳ - ۳۵.

۴۳ - نقل به مضمون از مطالع الانوار. صفحات ۶۱ - ۶۵۸.

۴۴ - مأخذ بالا. صفحات ۶۲ - ۶۶۱.

۴۵ - مأخذ بالا. صفحه ۶۶۲.

۴۶ - از جمله رجوع فرمایند به اشراق خاوری. محاضرات، جلد نخست، صفحه ۳۱. باتوجه به اینکه زن کلاتر شاهزاده شمس جهان را بخوبی می شناخته و خود وسائل ملاقات شاهزاده خانمها را با جناب طاهره فراهم می کرده است بعید بنظر می رسد که زن مورد بحث شاهزاده خانم مذکور باشد.

۴۷ - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحه ۶۲۲.



ناصرالدین شاه قاجار

بخش شانزدهم زیارتنامه جناب طاهره

از قلم جمال اقدس ابهی زیارتنامه ای بجهت جناب طاهره نازل
گردیده است که در این مقام عیناً درج می نماید. (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى

ان یا قلم الاعلی ما اخذک السرور فی ایام ربک العلی الاعلی لتفنن به علی افنان
سدره المنتهی بنفحات البهاء ولكن مستک المصیبة العظمی اذا ضج بین الارض و
السماء ثم اذکر ما ورد علیک من شؤونات القضاء لیجری دموع من فی لجج الاسماء
فی هذه المصیبة الّتی فیها اهتز الرضوان و تزلزلت الاکوان و اضطربت حقائق
الامکان و بکی عین العظمة علی عرش اسمه الرحمن و قل اول رحمة نزلت من
سحاب مشیة ربک العلی الابهی و اول ضیاء اشرق من افق البقاء و اول سلام ظهر
من لسان العظمة فی ملکوت الامضاء علیک یا آیه الکبری و الکلمة العلیا و الذرة
النوراء و اطلعة الاحدیة فی جبروت القضاء کیف اذکر مصائبک یا ایتها الورقة الحمراء
قاله من سقوطک عن شجرة الامر سقطت اوراق سدره المنتهی و انکسرت افنان دوحه
البقاء و یست اغصان شجرة الطوبی و استدمت قلوب الاولیاء و اصفرت وجوه الاصفیاء
و تشبکت الفئدة الاتقیاء فی الجنة المأوی و ناح روح الامین علی محضر الکبریاء و
صاحب سکن الارض و السماء. انت الّتی کنت لوجنة الاماء شامة الهدی و لجبین
التقوی غرة الفراء و بک شقت سبحات الاوهام عن وجه الاماء و بک زینت هیاکلهن
بطراز ذکر مالک الارض و السماء. انت الّتی اذا سمعت نداء الله ما توقفت اقل من آن
و سرعت الیه منقطة عما سواه و آمنت به و بآياته الکبری و عرفت مظهر نفسه فی
ایامه بعدالذی فزع من فی السموات و الارض الالذین امسکهم ید ارادة ربک العلی

الابهي و نجاهم من غمرات النفس و الهوى. انت التي كنت غريبة في وطنك و اسيرة في بيتك و بعيدة عن ساحة القدس بعد اشتياقك و ممنوعة عن مقر القرب بعد شوقك و توجحك. انت التي لم تزل حركتك ارياح مشية ربك الرحمن كيف شاء و اراد و ما كان لك من حركة ولا من سكون الا بامرہ و اذنه طوبى لك بما جعلت مشيتك فانية في مشية ربك و مرادك فانيا فيما اراد مولاك. انت التي ما منعتك اشارت اهل التفاق عن تير الآفاق و لا اعراض الشقاق عن مالك يوم التلاق و قد وفيت الميثاق في يوم تشاخصت فيه الابصار و انفض الفجار عن حول مظهر نفس ربك المختار الا قليلا من الاخيار. فآه آه في مصيبتك منع القلم عن الجريان و مرت روائح الاحزان على اهل الجنان و بها انفصلت اركان كلمة الجامعة و ظهرت على صور الحروفات المقطعات في اوائل سور الكتاب و بها اخذ العقول حكم القيود في عالم الجبروت و لبس الهيولا ثوب الصورة في ملكوت القضاء. فو حقا يا ايها الورقة البقائية صعب على بان ارى الدنيا و لا اراك و اسمع هدير الوراق و لا اسمع نغماتك في ذكر ربك العلى الابهي. تالله بحزنك حزننا الاشياء عما خلق في ملكوت الانشاء و لبس مطالع الاسماء اثواب السوداء فكيف اذكر يا حبيبة البهاء ايام التي فيها تفتيت على الافنان بفنون الالخان في ذكر ربك الرحمن و بنغماتك في ثناء ربك العزيز المنان ارتفع حفيف سدره البيان و هدير وراق العرفان و خريز ماء الحيوان و هزير ارياح الجنان و زقاء ديك العرش في ذكر ربك العزيز المستعان. انت التي بتسيحك سبح كل الوجود ربه العزيز الودود و ببعدك تكلمت الوراق و ركبت الارياح و خبت مصايح الفلاح و جمدت مياه النجاج. عميت عين ما شهدت في وجهك نضرة الرحمن و ما بكت بما ورد عليك من الاحزان و خست لسان لا يذكر بين ملا الاكوان. فيا بشرى لايام فيها تحركت على الشجرة و تفتيت عليها بايات الاحدية و استجذب به فؤاد كل امة خاشعة خاضعة التي ارادت ربه بوجهة ناضرة ضاحكة مستبشرة. فوا حزنا لتلك الايام التي فيها غطى وجهك و ستر ظهورك و منع لقائك. فآه آه يا ايها الورقة الاحدية و الكلمة الاولى و الساذجة القديمة و الثمرة الالهية و الطلعة العمائية و الآية اللاموتية و الروح الملكوتية في مصيبتك منعت البحار عن امواجها و الاشجار من اثمارها و الآيات من انزالها و الكلمات من معانيها و السماء من زينتها و الارض من انباتها و المياه من جريانها و الارياح من هبوبها و انى لو اذكر رزاياك على ما هي عليها لترجع الوجود الى العدم و يرتفع صرير قلم القدم. لم ادري

رزايك اذكره بين ملا الاعلى. اذكر ما ورد عليك من احبائك او ما ورد عليك من
 اعداء الله رب الآخرة والاولى. انت التى حملت فى سبيل مولاك ما لا حملته امة من
 القائنات و به جرت دموع القاصرات فى الغرفات و خررن حوريات الفردوس على
 وجه التراب و عررن رؤوسهن طلعات الافريدوس. يا ورقة الحمراء بمصيتك تغبر وجه
 النهور و بذل السرور و اضطربت اركان البيت المعمور و طوى رقب المنشور. فآه آه.
 بمصيتك قبل كل الوجود من الغيب و الشهود حكم الموت بعد الحيوه و لبس مشية
 الاولية رداء الاسماء و الصفات و لما انصبت رزايك على نهر الاعظم الذى كان مقدساً
 عن الالوان تفرقت و صارت اربعة انهار و اخذته الالوان المختلفة و الحدودات العرضية
 فلما القيت على ركن الاول من كلمة التقوى تأخرت فيها حرف الالبات لحزنها و
 استقدمت حرف النفى و ظهر منها ما احترق به قلب البهاء و كبد البهاء. فلما قرئت
 على النقطة الاولية صاحت و اضطربت و تزلزلت الى ان تنزلت و ظهرت على هيئة
 الحروفات فى المنفحات. فلما سمعت نقطة العلم ضجت و ناحت و اختلفت و تفرقت و
 فصلت و ظهرت منها علوم متفرقات و مظاهر مختلفات و بها استكبرن مرايا على الله
 فى يوم فيه شهد كل الذرات بان الملك لله الواحد المقدر القهار. تالله بما ورود
 عليك من اعدائك كاد ان تستبق العدل فضل ربك و القهر رحمة التى سبقت كل
 الاشياء. فآه آه يا كلمة البهاء و المستشهد فى سبيل البهاء كم من ليالى بكيت على
 الفراش شوقاً للقاء البهاء و كم من ايام احترقت بنار الاشتياق طلباً لوصول البهاء و
 توجهاً الى وجه البهاء الذى لا يرى فيه الا الله العلى الاعلى و انك انت ما اردت من
 وجهه الا وجه ربك و يشهد بذلك اهل ملا الاعلى ثم اهل جبروت البقاء. عميت عين
 ما شهدت فيك آية التوحيد و ظهور التفريد. يا ايها المذكور بلسان البهاء تالله حكم
 التأنيت يخجل ان يرجع اليك يا فخر الرجال. طوبى لك يا مظهر الجمال، طوبى لك
 بما طهرك الله فى ازل الازال عن شبهات اهل الضلال و حفظك عن الزلزال و انه لهو
 العزيز المتعال و اليه يرجع حكم المبدء و المآل. اشهد بانك كنت ورقة لم تزل
 حركتك ارياح مشية الله و ما اخذتك اشارات اهل النفاق الذين نقضوا الميثاق و كفروا
 بالله مالك يوم التلاق. طوبى لامة آنتس بك و سمعت ذكرك و تمسكت بحبل حبك و
 استقرت بك الى الله موجدك و خالقك و التى ما ذافت حبك خالماً لوجه ربك انها
 صارت محرومة من عناية التى اختمك الله بها و الجنة لمن اقبل اليك و بكى عليك
 و زارك بعد موتك يا ابنتها المستورة فى اطباق التراب ان جسدك و دبعة الله العزيز

الْوَهَابِ فِي بطن الارض و روحك استرقى الى الافق الابهى و الرفيق الاعلى. اللهم يا الهى وال من والها و عاد من عادها و انمر من نصرها و ارزق من زارها خيراً الدنيا و الآخرة و ما قدرته للمقرّبين من خلقك و المخلصين من برئتك و أنك انت مالك الملوك و راحم المملوك و فى قبضتك ملكوت ملك الارض و السماء. تفعل ما تشاء لا اله الا انت ربّ العرش و الثرى و ربّ الآخرة و الاولى. سبحانك اللهم يا الهى اسألك بمظهر نفسك العلى الاعلى و بظهوراتك الكبرى و بآياتك التى احاطت الارض و السماء ثم بهذا القبر الذى جعلته اوعية حبك و مقرّ ورقة من اوراق سدره ظهورك بان لا تطردنى عن بابك و لا تجعلنى محروماً عما قدرته لاصفيانك. اى ربّ اسألك بك و بها و بمظاهر الاسماء كلها بان لا تدعنى بنفسى و هوائى و لا تجعلنى من الذنبيهم اهترضوا عليك و امترضوا عنك فى يوم الذى فيه استويت على عرش رحمتك و تجلّيت على كلّ الاشياء بكلّ اسمائك. فاشربنى يا الهى من سلسيل عرفانك و كوثر عنايتك و اجعلنى منقطعاً عما سويك و مقبلاً الى حرم و صلک و لقائك و أنك انت المقتر على ما تشاء. لا اله الا انت المتعالى العزيز الوهاب. اى ربّ اسألك بنارائى اشتعلتها فى صدر هذه الورقة التى تحركت من ارياح مشيتك و نطقت على ثناء نفسك بان تشتعل قلوب عبادك من نار حبك لينقطعن عن الذنبيهم كفروا و يقبلن الى وجهك ثم انزل يا الهى على و على عبادك المنقطعين و اجناتك الثابتين خيراً الدنيا و الآخرة ثم اغفر لنا و لآبائنا و امهاتنا و اخواننا و اخواتنا و ذريتنا و ذواقربتنا من الذين آمنوا بك و بآياتك و كانوا مقرّاً بوحدايتك و معترفاً بفردائيتك و مدعنا بامرک و ناطقاً بشنائك و أنك انت الذى لم تزل كنت قادراً و لا تزال تكون حاكماً لا يمنعك اسم من اسم و لا صفة عن صفة كلّ الاسماء خادمة لنفسك و طائفة فى حولك و منقادة لسلطنتك و خاشعة عند ظهور آثار قدرتك و خاضعة لدى بوارق انوار وجهك و أنك لم تزل كنت و تكون مقدساً عن خلقك و برئتك و بذلك يشهد نفسى و كلّ الذرات و كينونتى و كينونات من خلق بين الارضين و السموات. لا اله الا انت المقتر المتعالى العزيز المنان .

زیرنوس بخش شانزدهم زیارتنامه جناب طاهره

۱ - این زیارتنامه اصلاً از قلم اعلیٰ بجهت مریم ملقب به ثمره دختر عمه جمال ابهی (و خواهر حرم دوم فاطمه خانم ملقبه به مهدعلیا) و همسر برادر پدری حضرتشان میرزارضاعلی حکیم نازل گردیده و جمال قدم آن را برای زیارت جناب طاهره نیز مقرر فرموده اند. در آغاز زیارتنامه چنین نازل گردیده است :

‘قد نزل لئلی سمیت بمریم. أنها اشتعلت بنار حبّ رثها قبل ان تمسها و أنا سترنا شأنها فی حیاتها. فلما ارتفعت الی الرفیق الاعلیٰ کشف الله الحجاب و عزّلها عباده و من اراد ان یزور الطاء الکبریٰ الّتی استشهدت من قبل فلیزور بهذه الزیارة’.

بخش هفدهم

توقیعات حضرت باب باعزاز جناب طاهره

از قلم حضرت باب توقیعات متعدده باعزاز جناب طاهره صادر شده و یا در توقیعات دیگر اصحاب توصیف آن جناب گردیده است. فقراتی از توقیعات اصحاب که در باب طاهره بوده قبلاً در این کتاب نقل شده است و در اینجا نیز بتوضیح محتوای چندتوقیع مبارک نازل باعزاز آن شهیده جاودانه مبادرت می‌ورزد.

الف - باب هفدهم از واحد پنجم کتاب الاسماء (۱) " فی معرفة اسم المقلّب " باعزاز جناب طاهره است. شاید مراد از اسم الله المقلّب اشارت به قدرت جناب طاهره در تقلیب صدها تن از علماء و شاهزادگان و بزرگان ایران و عراق باشد.

ب - توقیع دیگری از حضرت باب و خطاب به جناب طاهره در مجموعه منتشره وسیله دارالآثار ملی بهائیان ایران (شماره ۹۱، صفحات ۵۲ - ۱۴۵) درج گردیده است. در این توقیع مبارک می‌فرمایند: **اللّهُمَّ وَ لَقَدْ نَزَلَ عَلَيَّ وَرَقَةٌ مَضِيئَةٌ أَتَى قَدِّ جَلَّتْ وَ عَلَتْ آيَاتُ مَجْدِكَ فِيهَا وَ زَكَتُ أَشَارَاتِهَا فِي الْبَيَانِ لَا غَيْرَهَا وَ أَنْكَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّهَا وَرَقَةٌ مَبَارَكَةٌ عَنِ الْوَرَقَةِ الْمَصْفُورَةِ عَنِ الشَّجَرَةِ الْحَمْرَاءِ. لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ لَقَدْ سَأَلْتُ فِيهَا مَا عَظَمْتَ عِنْدَكَ وَ جَلَّتْ لَدَيْكَ وَ لَا تَسْأَلُ فِيهَا إِلَّا مَا خَلَقْتَ وَ رَتَبْتَ لِاجْلِهَا وَ هِيَ كَلِمَةُ الْبَدِيعَةِ.**

پ - در توقیع دیگری باعزاز طاهره و همچنین بنوع دعا می‌فرمایند: **وَ اسْأَلُكَ يَا إِلَهِي أَنْ تَكْتُبَ لِي جَعَلْتَهَا نَفْسًا خَاشِعَةً لِأَوْلِيَائِكَ وَ رَاضِيَةً بِقَضَائِكَ وَ صَابِرَةً فِي بَلَائِكَ، امْتِكِ أَلْتِي قَدْ مَلَّتْهَا بَدِيعًا مِنْ آيَاتِ الْهَامِكِ لِيَنْفِقَ فِي سَبِيلِكَ بِمَا**

شنت. (۲)

ت - در توقیعی باعزاز آن جناب می فرمایند: **هو المتکبر الجمیل المحسن... اشکری الله فان کتابک مهوراً قد لاحظته فخلصک الله بمنه مما تخافه و تخدره فاعلمی بان من جواهر علمک قد ظهرت بواطن السنن و مواقع الفتن فصبراً صبراً... (۳)**

ث - توقیع مبارک دیگری از حضرت باب باعزاز جناب طاهره نازل شده که با عبارات **بسم الله الامنع الاقدس الله لا اله الا هو الافطر الافطر** آغاز می شود. نسخه ای از این توقیع در ارض اقدس حیفا موجود است که بعلت مرور زمان در مواضع متعدده آسیب دیده است.

زیرنویس بخش هفدهم

توقیعات حضرت باب باعزاز جناب طاهره

۱ - کتاب الاسماء که به کتاب اسماء کلشیء و کتاب چهارشأن نیز اشتهاار دارد از آثار نازله در چهریق و حاوی نوزده واحد و هر واحد نوزده باب است. در هر باب اسمی از اسماء الله که مظهر آن یکی از افراد اهل بیان است منظور شده و در خصوص آن اسم به چهارشأن یا لحن (آیات، مناجات، خطب و صور علمیه) بیاناتی نازل گردیده است (برای آگاهی بیشتر از محتوای کتاب الاسماء از جمله رجوع فرمایند به کتاب "حضرت باب" تألیف نگارنده سطور، صفحات ۴۵ - ۹۴۳).

۲ - این توقیع مبارک جزء آثار خطی پروفیسور براون موجود در کتابخانه دانشگاه کیمبریج انگلستان است. رجوع فرمایند به :

Library of Cambridge University. Catalogue of Manuscripts. F.21 (9). No. 24. To Janáb-i-Táhirih (Qurrát'l- Ayn) from Máku.

۳ - این توقیع مبارک منسوب به حضرت باب در کتاب مفتاح باب الابواب (صفحات ۹۹ - ۲۹۶ متن اصلی عربی) آمده است. کتاب مذکور چنانکه در گفتار نخست کتاب حاضر بیان شده تألیف دکتر محمدمهدی خان زعیم الدولة تبریزی است.

گفتار سوم

آثار جناب طاهره

بخش نخست

آثار منظوم

تاکنون دانسته‌ایم که جناب طاهره بانوئی بسیار فاضل و ماهر در معارف اسلامی و لغت و فنون ادب و شعر بوده‌است. در اینجا به بررسی و نقل آثار منظوم او می‌پردازیم. حدود یکصد و پنجاه سال است که اشعار طاهره سینه به سینه و یا در جُنْگ‌ها و متون کتب شرح حال او نقل گردیده‌است. بدیهی است که بسیاری از اشعار او بر اثر حوادث گوناگون از بین رفته‌است و تا آنجا که اطلاع داریم برخی از بستگان متعصب طاهره و دشمنان امر پس از شهادت او آثارش را سوزانیده‌اند. در اینکه طاهره شعر نیکو بسیار سروده‌است اندک تردید نیست. ولکن برخی از اشعار شاعران دیگر نیز بنام او شهرت گرفته‌است. علت امر اینست که طاهره در انتخاب اشعار شیوا، گویا و متین شاعران سلیقه مخصوص داشته و برخی از زیباترین آنها را بحافظه می‌سپرده و یا صرفاً استنساخ می‌کرده و گهگاه در جمع اصحاب زمزمه می‌نموده‌است. بمرور ایام چنان تصوّر شده که آن اشعار نیز از او بوده‌است. طاهره باستقبال از آثار شاعران گذشته

اشعاری سروده‌است و این امر گاه موجب شده که شعر اصلی را نیز باشتباه از طاهره دانسته‌اند. البته شاعری اشتغال اصلی طاهره نبوده و وی چنانکه قبلاً دانستیم در فلسفه و عرفان و معارف اسلامی بارع و سخن‌ران و سخن‌پردازی ماهر بوده و از آثار منشوری که بیادگار نهاده این نکته کاملاً مشهود است. با این حال جوهر و محتوای شعری آثار منظوم طاهره نشان می‌دهد که ذوق و احساس شاعرانه‌اش کمتر از مهارت فلسفی، عرفانی و علمیش نبوده و با آثار شاعران بزرگ عرب و عجم مأنوس بوده و با فنون و اوزان و بحور شعری آشنائی کامل داشته‌است. بهر حال با کمال محویت و صداقت معروض می‌دارد که در صحت انتساب غالب اشعار منسوب به طاهره نگارنده تردید دارد. پس از عرض نکات بالا اینک برخی از اشعار طاهره و یا منسوب به او را نقل می‌نمائیم:

۱- گر براندازد بهاء از رخ نقاب صد هزار همچون ازل آید پدید
این شعر بی تردید از جناب طاهره است زیرا قلم اعلیٰ بدین نکته تصریح فرموده‌است قوله الحق: " و از جمله نقطهٔ جذیبه علیها بهاء الله مدتها با این عبد بوده و آنی لقاء این غلام را بملک دنیا و آخرت معامله نمی نمودند. و ما ارادت تفارق عنی اقل من آن ولكن قضا ما قضا و چه مقدار از آیات و اشعار که در این امر بدیع ذکر فرموده. از جمله در وصف طلعت ابهی غزلی گفته که یک فرد آن اینست:

گر براندازد بهاء از رخ نقاب صد هزار همچون ازل آید پدید (۱)

و نیز در نامه‌ای از جناب میرزاموسی کلیم خطاب به خاتون جان قزوینی چنین آمده‌است:

حضرت طاء روح ماسواه فداء اول وصفی که از قلمش جاری شده و در قلبش خطور نمود وصف جمال ابهی بود. چنانچه الآن بخط خودشان موجود است:

گر براندازد بهاء از رخ نقاب صد هزار همچون ازل آید پدید (۲)

محقق دانشمند جناب روح الله مهرباخانی در پیوست نامهٔ مورخ هشتم سپتامبر ۱۹۹۶ خطاب به این بنده نگارنده مرقوم فرموده‌است که ابیات دیگر این شعر جناب طاهره را از مجموعهٔ خطی متعلق به جناب فاضل

یزدی استنساخ و ارسال داشته است. بتصریح نامبرده این نسخه اصلاً به جناب حکیم الهی قزوینی تعلق داشته و حکیم آنرا به جناب فاضل یزدی داده است. در حاشیه صفحه نوزدهم این مجموعه بیان طاهره چنین آمده است: "یا اهل الله ان شاء الله صحائف در اعمال فرضیه و مذهبیه خواهد مرسول گردید. سعی در ترقی نمائید و قدر این اوقات را بدانید که یوم شهادت اکبر نزدیک است و بعد از شهادت نقطه دیگر مهلتی لاجل احدی نیست. و الحمد لله رب العالمین. تمام شد در یوم پنجشنبه بیستم شهر شعبان المعظم ۱۲۶۷. معلوم است که این مجموعه همان متنی است که ادیب ارجمند جناب نعمت الله ذکائی بیضانی ضمن بررسی اشعار جناب طاهره از آن یاد کرده است. (۳) نگارنده این مجموعه را نزد جناب بیضانی دیده و فقراتی از آن را استنساخ کرده است. همانگونه که بیضانی تصریح می نماید نسخه مورد استفاده وی وسیله جناب ابوالحسن نیریزی خوش نویس بهائی در سال ۱۳۴۱ هجری قمری (حدود ۱۹۲۲ میلادی) از روی نسخه مورخه شعبان ۱۲۶۷ هجری قمری (حدود ۱۸۵۰ میلادی) استنساخ گردیده است. بهر حال ابیات بعدی شعر طاهره چنین است:

| | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| ذوالجناح آمد باجناح جناح | معشر امضانیان ها اصلاح |
| در صلاح آئید از جذب غفور | پاک آئید از همه شأن نفور |
| تا که آید وجهه طلعت فطور | در تظهر از دیار ما ظهور |
| ختم فرمایم کلام از مشک تر | فتح بنمایم باشراق زیـــــر |
| وین عجب رمزی است بارز از ظهور | ختم و فتحش واحد آمد در صدور |

نکته مهمه که باید یادآوری شود اینست که در اشعار جناب طاهره اوج و حسیض خاصی مشاهده می شود که یقیناً محصول عوامل محیط اجتماعی بلافصل زندان یعنی خانه کلانتر بوده است. شاید برخی از آثار او با شتاب در زمان کوتاه انشاد شده باشد. شعر بالا از آن جمله است. شاید هم ابیات یاد شده از او نباشد و به اشتباه بریبت مورد بحث (گر براندازد بهاء ...) ضم شده باشد به هر حال مجموعه یاد شده در بالا حاوی بیش از چهارصد و هفتاد بیت است و همانگونه که جناب بیضانی تصریح کرده است برخی از اشعار جناب بهجت نیز در آن آمده است. بخش اعظم

اشعار طاهره در این مجموعه خطاب به شخص اخیر است. بنظر این عبد نگارنده سطور بیت مورد بحث یک فرد از غزل و یا قطعه شعر دیگری از طاهره بوده که نامبرده آنرا بمناسبت خاصی به شعر دیگر نیز ضم کرده است.

۲- شمس ابهی جلوه گر گردید و جان عاشقان

در هوای طلعتش چون ذره رقصان آمده

این بیت از ابیات یکی از قصائد جناب طاهره وسیله جناب نبیل زرنندی نقل گردیده است. نبیل در تاریخ خود در این باب چنین می نویسد: "حضرت طاهره بیقین مبین بعظمت مقام حضرت بهاء الله مطلع و معترف بود... همانطوری که بدون وساطت غیر بمقام حضرت باب عارف و معترف شد، همانطور هم از راه فراست وجدانی بعظمت مقام حضرت بهاء الله پی برد. در سنه شصت که حضرت طاهره در کربلا بودند اشعاری سرودند مضمون اشعار آنکه عنقریب حق ظاهر خواهد شد و نسبت به حقی که ظاهر خواهد شد اظهار ایمان کرده بودند. من خودم وقتی که در طهران بودم در منزل سید محمد فتی الملیح آن اشعار را که بخط خود طاهره بود زیارت کردم. در هر حرفی و از خلال هر کلمه ای نفحات ایمان و ایقان طاهره نسبت به عظمت مقام حضرت باب و حضرت بهاء الله متضوع بود. (۴) از جمله اشعار آن قصیده این بیت است :

شمس ابهی جلوه گر گردید و جان عاشقان

در هوای طلعتش چون ذره رقصان آمده

حضرت طاهره در عظمت مقام حضرت بهاء الله در جمیع احیان با نهایت ثقه و اطمینان ناطق بود و به اعداء و مخالفین با کمال شجاعت این مسأله را مبرهن می نمود. (۵).

۳- جذبات شوقک الجمت بسلاسل الغم و البلاء

همه عاشقان شکسته دل که دهند جان بسره ولا

اگر آن صنم ز ره ستم پی کشتنم بنهد قدم

لقد استقام بسیفه و لقد رضیت بما رضی

سحر آن نگار ستمگرم قدمی نهاد به بستم

و اذا رأیت جماله طلع الصّباح کاتما

نه چو زلف غالیه بار او نه چو چشم فتنه شعاراو
 شده نافه ای بهمه ختن شده کافری به همه ختا
 تو که غافل از می و شاهی پی مرد عابدوزاهدی
 چکنم که کافر و جاحدی زخلوص نیت اصفیا
 بمراد زلف معلقی پی اسب و زین مفرقی
 همه عمر منکر مطلق زفقیر فارغ و بینوا
 تووملک و جاه سکندری من و رسم و راه قلندری
 اگر آن نکوست تو درخوری و گراین بداست مراسزا
 بگذر ز منزل ما و من بگزین بملک فنا وطن
 فاذا فعلت بمثل ذا ولقد بلغت بما تشاء

غزل بالا در برخی از انطباعات بهائی بدرستی نقل گردیده است. (۶)
 پروفیسور ادوارد براون نیز این غزل را بهمین ترتیب در کتاب مواد لازم
 برای مطالعه دیانت بابی آورده است. (۷) ایادی امرالله جناب مارثاروت در
 پیوست شماره یک کتاب طاهره این غزل را نقل کرده است. در این متن
 مصراع نخست از بیت دوم چنین آمده است: "اگر آن صنم ز ره ستم پی
 کشتن من بی گنه" که البته گویا نیست و با احتمال قوی مصراع نخست
 همان است که قبلاً نوشته ایم: "اگر آن صنم ز ره ستم پی کشتنم بنهد
 قدم". در کتاب طاهره جناب مارثاروت جای یکی دو بیت از ابیات آخرین
 غزل نیز عوض شده است. (۸) این شعر در برخی از دیگر متون امری و
 غیر امری نیز با تغییرات و کسر و اضافات به جناب طاهره نسبت
 داده شده است. (۹) سیدمحمدعلی گلریز در مجلد دوم کتاب مینودر یا
 باب الجنة قزوین (صفحه ۴۸۷) غزل مذکور را از نبیل زرنندی دانسته
 و لکن مدرکی ارائه نکرده است. سیداحمد کسروی تبریزی در کتاب ردیه خود
 به امر مبارک (بهائیگری) که گویای بی مایگی او در باب معارف بهائی
 است غزل مذکور را با غزل صحبت لاری که با مصراع "لمعات وجهک
 اشرفت و شعاع طلعتک اعتلی" آغاز می شود در هم آمیخته و در حاشیه
 صفحه ۸۲ گفته است که: "این شعرها را از صحبت لاری شمرده اند و به
 آخر دیوان او نیز افزوده شده ولی من جستجویی کردم و بودنش را از

قرّة العین بیاور نزدیکتر دانستم. براون و دیگران یاد این شعرها را کرده اند ولی همه آنها را در دست نمی داشته اند. آنچه کسروی می گوید مغشوش است. زیرا تنها غزل مصدّر به مصراع "لمعات وجهک اشرفت و شعاع طلعتک اعتلی" در دیوان صحبت لاری آمده است. ضمناً کسروی بیتی از ابیات شاعر دیگری را در لابلای غزل اختلاطی نهاده و عقیده دارد که آن هم از طاهره است. آن بیت اینست:

تو کمان کشیده و در کمین که زنی بتیرم و من غمین

همه غم بود از همین که خدا نکرده خطا کنسی

کسروی برای آنکه قافیۀ این بیت نیز با قوافی ابیات دیگر غزل اختلاطی جور گردد بجای عبارت "خطا کنی" نوشته است "کنی خطا". برخی گفته اند که این بیت جزء غزل هاتف اصفهانی (متوفی بسال ۱۷۸۳ میلادی) است که با بیت:

"چه شود بچهره زرد من نظری برای خدا کنی

که اگر کنی همه درد من بیکی نظاره دوا کنی

آغاز می گردد. (۱۰) نظر دیگری گویای آنست که این بیت (تو کمان کشیده و در کمین...) از عاشق اصفهانی (حدود ۱۷۶۷ - ۱۶۹۹ میلادی) است (۱۱). بهرحال کسروی در بیت:

تو که فلس ماهی حیرتی چه زنی ز وجود دم

بنشین چو صحبت و دمبدم بشنو خروش نهنگ لا

بجای تخلّص "صحبت" تخلّص "طوطی" آورده است. او گمان می کرده که "طوطی" تخلّص طاهره بوده است. در کتاب "قرّة العین" تألیف ازلیان (صفحه ۲۶) نیز این بیت همراه غزل لمعات وجهک اشرفت... به غزل "جذبات شوقک الجمّت... پیوست شده و لکن بجای تخلّص "طوطی" همان تخلّص "طاهره" آمده است. بهرحال بعضی گفته اند مراد از طوطی شاعره ای اهل شوستر است. (۱۲) کسروی که خود را در باب معارف بهائی صاحب نظر می دانسته با نوشتن کتاب بهائیگری بواقع نشان داده که در این زمینه بسیار بی مایه بوده است. نظر او در خصوص محتوای آثار طاهره نمایانگر آنست که نویسنده اثر برجسته تاریخ مشروطیت بعلت

خودپسندی و تعصبات مخصوصه بتحقیق کافی در امر مبارک بدیع نپرداخته و بیمایگی خویش را آشکار کرده است. با وجود این در کتاب مذکور اقرار نموده که "قرّة العین یکی از زنان کم مانند جهان بوده است". (صفحة ۸۱) ایادی امرالله جناب مارثاوت غزل دیگری را به جناب طاهره نسبت می دهد که از صحبت لاری (حدود ۱۸۳۵ - ۱۷۴۸ میلادی) و در دیوان او "تاج الدواوین" بطبع رسیده است. (۱۳) غزل مذکور در دیوان صحبت لاری چنین آمده است:

لمعات وجهک اشرفت و شعاع طلعتک اعتلی

ز چه رو الست بریکم نرنی بزن که بلی بلی

بجواب طبل الست او ز ولا چه کوس بلا زدم

همه خیمه زد بدر دلم سپه غم و حشم بلا

پی خوان دعوت عشق او همه شب زخیل کروییان

رسد این صغیر مهیمنی که گروه غم زده الصلا

من و مهر آن مه خوبیرو که چه زدصلای بلابراو

بنشاط و قهقهه شد فرو که انا الشهید بکریلا

چه خوش آنکه آتش غیرتی زنیم بقله طور دل

فدککته و سککته متدکدکا متزلزلا

چه شنید ناله مرگ من پی سازمن شده برگ من

فاتی الی مهرولا و بکی علی مجلجلا

تو که فلس ماهی حیرتی چه زنی زبحر وجود دم

بنشین چو صحبت ودمبدم بشنو خروش نهنگ لا

این غزل با مختصر تغییرات در کتاب طاهره جناب مارثاوت آمده است. شاید علت اصلی انتساب این غزل به جناب طاهره این بوده که وی آنرا بارها در جمع اصحاب خوانده است. بهر حال جناب نبیل زرنندی می نویسد که جناب طاهره: "چون دانست که شوهر خواهرش میرزا محمدعلی قزوینی عازم سفر است مکتوبی سریمهر باو داد و از او درخواست کرد که چون حضرت موعود را بیابد و بحضورش مشرف شود آن مکتوب را تقدیم کند و این بیت را از قبل او بحضور مبارکش عرض نماید:

لمعات وجهک اشرفت و شعاع طلعتک اعتلی

ز چه رو الست برتکم نرنی بزن که بلی بلی

وقتی که میرزامحمدعلی بحضور حضرت باب مشرف شد و جزء اهل ایمان درآمد مکتوب و پیام حضرت طاهره را بمحضر مبارک تقدیم کرد. حضرت باب مشارالیه را از حروف حی محسوب داشتند. (۱۴) شاید یکی از علل درج غزل بالا در کتاب طاهره همین امر باشد که نامبرده و یا نفوسی که اشعار طاهره را در اختیار وی نهاده اند تصور کرده اند که طاهره یک بیت از غزل خود را حضور حضرت باب معروض داشته است.

۴ - طلعات قدس بشارتی که جمال حق شده برملا

بزن ای صبا تو بساحتش بگروه غم زدگان صلا

هله ای طوائف منتظر ز عنایت شه مقتدر

مه مستتر شده مشتهر متبہیاً متجلجلا

شده طلعت صمدی عیان که بپا کند علم بیان

ز گمان و وهم جهانیان جبروت اقدسه اعتلی

بسریر عزت و فخر و شان بنشسته آن مه بی نشان

زند این صلا به بلاکشان که گروه مدعی الولا

چوکسی طریق مرا رود کنمش ندا که خبر شود

که هر آنکه عاشق من شود نرهد زمحنت و ابتلا

کسی ار نکرد اطاعتم نگرفت جبل ولایتیم

کنمش بعید زساحتم دهمش ز قهر بباد لا

صدم ز عالم سرمدم احدم ز منبع لاحدم

پی اهل افنده آمدم هلموا الی لمقبلا

قبسات نار مشیتی انا ذا الست برتکم

بگذر بساحت قدسیان بشنو صغیر بلی بلی

منم آن ظهور مهیمنی منم آن منیت بی منی

منم آن سفینه ایمنی و لقد ظهرت مجلجلا

شهدای طلعت ثار من بدوید سوی دیار من

سرو جان کنید نثار من که منم شهنشه کربلا

این غزل مانند برخی از دیگر آثار طاهره ناتمام بنظر می‌رسد. معلوم نیست که در اصل بهمین مقدار اکتفاء گردیده یا بمرور ایام بیت یا ابیات آخر آن از بین رفته‌است. از مؤلفان، جناب نعمت‌الله ذکائی بیضائی در مجلد سوم تذکره شعرای قرن اول بهائی (صفحه ۱۳۰) غزل مذکور را بهمین ترتیب نقل کرده‌است. در کتاب طاهره جناب مارثاروت نیز این غزل با چند تفاوت بسیار جزئی آمده‌است. اما در بیت آخر غزل در کتاب طاهره لفظ "نار" بجای "ثار" که بمعنای خونخواهی و گاه خود خون است آمده‌است. بنظر می‌رسد که کلمه "ثار" در این مقام اصالت دارد و نه نار. بهرحال ممکن است این امر ناشی از اشتباه در انتقال و چاپ کلمه باشد.

پروفسور براون این غزل را در نشرته جامعه سلطنتی آسیائی درج و به نشر انگلیسی ترجمه کرده‌است. (۱۵) در کتاب "مواد لازمه برای مطالعه دیانت یابی" نیز ابیاتی از آن را نقل نموده‌است. در این کتاب لفظ "هلموا" "بخطا هموا" آمده‌است که شاید اشتباه مطبعه باشد. براون به ترجمه انگلیسی آن ابیات مبادرت نموده‌است. اما می‌گوید اگرچه گاهی غزل مذکور به قرآه العین نسبت داده می‌شود ولیکن غالباً آنرا از نبیل زرنندی شاعر مدیحه‌سرای بارگاه حضرت بهاء‌الله دانسته‌اند. (۱۶) این غزل در مجموعه چهار رساله تاریخی (صفحه ۸۹) آمده ولی ابیاتی از آن در متنی که ما آوردیم نیست و بجای آنها ابیاتی دیگر افزوده شده‌است. ابیات اضافی در کتاب طاهره جناب مارثاروت (صفحات ۲۶ - ۱۲۵) جزء غزل دیگری از جناب طاهره آمده‌است که اینک بنقل آن می‌پردازیم.

۵ - هله ای گروه عمانیان بکشید هلهله ولا

که ظهور دلبر ماعیان شده فاش و ظاهر و برملا

بزنید نغمه ز هر طرف که زوجه طلعت ما عرف

رفع القناع و قد کشف ظلم اللیال قد انجلی

برسید با سپه طرب صنمی عجم صمدی عرب

بدمید شمس ز ما غرب بدوید الیه مهر ولا

فوران نار ز ارض فاء نوران نور ز شهر طاء

ظهران روح ز شطر هاء و لقد علا وقد اعتلا

طیرالعماء تکفکفت ورق البهاء تصفصفت
 دیک الضیاء تذورقت متجمللاً متجللاً
 ز ظهور آن شد آلهه ز الست آن مه مالحه
 شده آلهه همه والهه بتغنیات بلی بلی
 بتموج آمده آن یمی که بکریلاش بخرمی
 متظهر است بهردمی دو هزار وادی کربلا
 ز گمان آن رخ پروله ز کمند آن مه ده دله
 دو هزار فرقه و سلسله متفرقاً متسلسلاً

جناب ابوالقاسم افنان در مجموعه چهار رساله تاریخی ابیات دیگر نیز
 بشرح زیربر این غزل افزوده است.

همه موسیان عمانیش همه عیسیان سمائیش
 همه دلبران بقائیش متولها متذلاً
 دو هزار احمد مصطفی ز بروق آن شه باصفا
 شده مضطرب شده در خفا مندترا مترملاً
 بحرالوجود تموجت لعل الشهود تولجست
 شفق الخمود تلجللت بلقانه متحملاً
 زغم توای مه مهربان زفراقت ای شه دلبران
 شده روح هیکل جسمیان متخففا متخلخلاً
 هیکل جمال ز طلعتش قلل جبال ز رفعتش
 دول جلال ز سطوتش متخشعاً متزلزلاً
 دلم از دو زلف سیاه او زفراق روی چوماه او
 بتراب مقدم راه او شده خون من متببلاً
 تو و آن تشعشع روی خود توو آن تلمع موی خود
 که رسانیم تو بکوی خود متسرعاً متعجلاً
 ۶ - بدیار عشق تو مانده ام زکسی ندیده عنایتی

بغریبیم نظری فکن تو که پادشاه ولایتی
 گنهی بود مگر ای صنم که ز سر عشق تو دمبدم
 اهجرتنی و قتلتنی و اخذتنی بجنایتی

بنموده طاقت و صبر طیّ بکشم فراق تو تا بکی
 همه بند بند مرا چونی بود از غم توحکایتی
 عجزالعقول لدرکه نقص الحسوس لوصفه
 بکمال تو که برد رهی نبود بجز تو نه‌ایستی
 چوصبا برت گذر آورد ز بلاکشان خبر آورد
 رخ زرد و چشم تر آورد چه شود کنی توعنایتی
 قدمی نهی تو به بستم سحری بناگهی از کرم
 بهوای قرب تو برپریم بدو بال و هم بجناحتی
 برهانیم چه از این مکان بکشانیم سوی لامکان
 گذرم ز جان جهانیان که تو جان و جانده خلقتی

این غزل بهمین نحو در کتاب طاهره جناب مارشاروت (صفحات ۲۹ - ۱۲۸) و با چند تفاوت جزئی در چهاررساله تاریخی جناب ابوالقاسم افنان (صفحه ۱۰۲) آمده است.

۷ - بخیالت ای نکو رو بمدام باشد این دل
 بجمالت ای نکو خو بکلام باشد این دل
 چه نموده ای بافسون بدل حزین پـرخون
 که مسلسل از نظاره بهیام باشد این دل
 بجمال حسن رویت بتتار مشک مویت
 بحصار بزم کویت بمرام باشد این دل
 چه بخوانیش بمحضر بریش بعزّ منظر
 بجلال و شوکت و فرّ بنظام باشد این دل
 چه بجذب روی مهوش شده ام غریق آتش
 نشود دگر که سرخوش بغمام باشد این دل
 بتلطف و تکرّم بتعطف و ترّحم
 بریا ز ما توهم که همام باشد این دل
 چه ز ما سوی برانی ز خودش بخودرسانی
 ز بلاء خود چشانی بدوام باشد این دل

ز دلم شراره بارد که نسب ز نار دارد

ز چه رو ثمر نیارد که بکام باشد این دل

این غزل در مجلد سوم ظهورالحقّ (صفحه ۳۶۸) تألیف جناب فاضل مازندرانی از جناب طاهره دانسته شده است. در چهاررساله تاریخی جناب ابوالقاسم افغان نیز این شعر از آثار طاهره محسوب گشته است. اما جناب نعمت الله ذکائی بیضائی در مجلد سوم کتاب تذکره شعرای قرن اول بهائی (صفحه ۱۲۷) در صحت انتساب آن به طاهره تردید می کند.

۸ - چشم مستش کرد عالم را خراب

هرکه دید افتاد اندر پیچ و تاب

گردش چشم وی اندر هر نظر

می ریاید جمله اهل لباب

گو چه آید زین دل مجنون محض

کو زده در خیمه لیلی قباب

خیمه آتش نشینان پر شرر

آتشی با شعله زد در هر حجاب

گر نباشد نار موسی در ظهور

از چه کلّ محوند و اندر اضطراب

خواهم از ساقی بجامم طفحه ای

تا بگویم با تو سرّ ما اجاب

هان نگر بر ما بعین باصـره

تا ببینی وجه حقّ را بی نقاب

آمد از شطر عمانی در نزول

با تجلی رخی چون آفتاب

این قطعه در مجلد سوم کتاب ظهورالحقّ (صفحه ۳۶۹) از اشعار طاهره محسوب گردیده است. جناب ذکائی بیضائی نیز در صحت انتساب آن به طاهره تردید ندارد (۱۷).

۹ - ای عاشقان ای عاشقان شد آشکارا وجه حقّ

رفع حجب گردید هان از قدرت ربّ الفلق

خیزید کایندم با بهاء ظاهرشده وجه خدا
 بنگر بصد لطف و صفا آن روی روشن چون شفق
 یعنی ز خلاق زمان شد این جهان خرم جنان
 روز قیام است ای مهان معدوم شد لیل غسق
 آمد زمان راستی کجی شد اندر کاستی
 آن شد که آن می خواستی از عدل وقانون و نسق
 شد از میان جو رو ستم هنگام لطف است و کرم
 ایدون بجای هر سقم شد جانشین قوت و رمق
 علم حقیقی شد عیان جهل معدوم از میان
 برگوشیخ اندر زمان برخیز و برهم زن ورق
 بود ارچه عمری واژگون وضع جهان از چندو چون
 هان شیر آمد جای خون باید بگردانی طبق
 گرچه بانذار ملل ظاهر شده شاه دول

لکن بلطف لم یزل برهاند از ایشان غلق

این قطعه از اشعار طاهره در مجلد سوم ظهورالحق (صفحات ۶۷ - ۳۶۶) آمده و عیناً در برخی از متون امری دیگر نیز دیده می شود (۱۸).

| | |
|-----------------------------|-------------------------|
| ۱۰ - ای خفته رسید یار برخیز | از خود بنشان غبار برخیز |
| هین برسر مهر و لطف آمد | ای عاشق زار یار برخیز |
| آمد بر تو طیب غمخوار | ای خسته دل نزار برخیز |
| ای آنکه خمار یار داری | آمد مه غمگسار برخیز |
| ای آنکه بهجر مبتلانی | هان مژده وصل یار برخیز |
| هان سال نو و حیات تازه است | ای مرده لاش پار برخیز |

این قطعه در مجلد سوم ظهورالحق (صفحه ۳۶۶) آمده است (۱۹).

۱۱ - هان صبح هدی فرمود آغاز تنفس

روشن همه عالم شد ز آفاق و ز انفس

دیگر ننشیند شیخ بر مسند تزویر

دیگر نشود مسجد دگان تقدس

ببریده شود رشته تحت الحنک از دم
 نه شیخ بجا ماند نه زرق و تدلّس
 آزاد شود دهر ز اوهام و خرافات
 آسوده شود خلق ز تخییل و توسوس
 محکوم شود ظلم بیازوی مساوات
 معدوم شود جهل ز نیروی تفرّس
 مرفوع شود حکم خلاف از همه آفاق
 تبدیل شود اصل تباین بتجانس
 این قطعه در مجلّد سوم ظهورالحقّ (صفحة ۳۶۷) آمده است (۲۰).

۱۲ - ای صبا بگو از من آن عزیزهائی را

این چنین روا باشد طلعت بهائی را
 ابر لطف آن محبوب رشحه رشحه می بارد
 بر هیاکل مطروح محو سرّ هائی را
 نسمة عراقیش می وزد بسی روحا
 زنده می نماید او هیکل سوانی را
 باب رکن غریبش شد مفتوح ابواب
 لطف او شده سائل اهل فتح طائی را
 بابیان نوریه جملگی برون آئید
 از حجاب های عزّ بنگرید فائسی را
 طلعت مبین ناگه طالع از حجاب عزّ
 مشنو ای عزیز من نطق لن ترائی را

این قطعه در مجلّد سوم ظهورالحقّ (صفحة ۳۶۹) آمده و در برخی از متون دیگر نیز نقل گردیده است (۲۱).

۱۳ - در وصل تو می زنند احباب
 چه شود گریه تو ره یابند
 تاکی از حضرت تو صبر و شکیب
 در پس پرده تابکی حسرت
 افتتاح یا مفتوح الابواب
 کم بقوا ناظرین خلف الباب
 طال تطوا فهم وراء حجاب
 ارمه نظرة بلا جلباب

از تو غیر از تو مدعائی نیست
 سکروا فی هوای ثم صحوا
 از سببها گذشته اند و حجب
 بنما آفتاب را بی ابر
 تا بمانند عاقلان حیران
 با خود آیند بیخودان هوی
 بنده و خواجه در هم آمیزند

مالدیهم سوالقاسک ثواب
 مالهم من لدی سواک مشاب
 خرقواالحجب و ارتقوا الاسباب
 بگشا از جمال خویش نقاب
 خشک مغزان شوند اولوالالباب
 هوشیاران شوند مست و خراب
 لا عبیدیری و لا ارباب

این قطعه نیز در مجلد سوم ظهورالحق (صفحات ۶۸ - ۳۶۷) آمده است (۲۲).

۱۴ - یا ندیمی قم فانّ الدّیک صاح
 لست اصبر عن حبیبی لحظة
 بذل روحی فی هواه هیسن
 قاتلتنی لحظة من غیر سیف
 قد کفنتنی نظرة منسی الیه
 هام قلبی فی هواه کیف هام
 لم یفارقنی خیال منه قطّ
 ان یشاء یحرق فؤادی فی النّوی

غنّ لی بیثا وناول کاس راح
 هل الیه نظرة منسی تباح
 تحمدالقوم السّری عندالصباح
 اسکرتنی عینه من دون راح
 من بهائی فی غداة فی رواح
 راح روحی فی قفاه این راح
 لم یزل هو فی فؤادی لایراح
 او یشاء یقتل له قتلی مباح

این قطعه شعر در مجلد سوم ظهورالحق (صفحه ۳۶۷) آمده است (۲۳).

۱۵ - حمد برافکنده از رویش نقاب
 از ندای باصفای هبت لک
 جمله را بنگر بنزد وی طریح
 حبّذا ای سرخوش از جام ظهور
 می ریاید جمله ذرات صعیق
 جملگی مدهوش اما وی بهوش
 یا الها ظاهر آمد یا اله
 از میان جمله اوراق ظهور
 میریاید از تفردهای خویش
 یا الها بنگرم و جهش جمیل

جلوه گر از مطلع خود لاحجاب
 میریاید رنگ وهم و ارتیاب
 اوفتاده مست و مدهوش و خراب
 آمده در بلج اشراق و جذاب
 از ترمهای صادر از خطاب
 از ترشچهای فطری سحاب
 سرّ مخفی آنها سرّ عجاب
 گشته قائم هیکلی بانجذاب
 جمله ذرات را با استطاب
 در تشعشع از طراز و از حجاب

یا الها نیست غیرش را وجود
 آفرین بر قدرت جان آفرین
 فاش بهر بهجت آمد نزیل
 میرباید جمله ارباب هوش
 جمله آید نازل از سطرالبداء
 این قطعه بخط جناب روح الله مهرباخانی و منقول از مجموعه استنساخ
 شده (در سال ۱۲۶۷ هجری قمری) در نزد نگارنده موجود بود که در
 اینجا عیناً درج گردید. مراد از بهجت مذکور در این شعر کریم خان مافی
 متخلص به بهجت است که قبلاً احوال و ارتباط شعریش با طاهره در این
 کتاب بیان گشته است.

۱۶ - حبّذا ای بهجت فاء حبّذا
 مرحبا ای رشحه فطر بدیع
 مرحبا ای شارب از کأس ظهور
 چون بیامد مرحبایت از عماء
 جمله ذرات درهوش و صعیق
 نازل آمد از خداوند جلیل
 هان بگیر این منظر با استتار
 باش با ما در تغرّد ای حبیب
 آیدت اقرب ز لمح العین عیان
 بهجت از بهجتت باشد بهیج
 این قطعه نیز از مجموعه فوق‌الذکر (استنساخ شده در سال ۱۲۶۷ هجری
 قمری) نقل گردیده است (۲۴)

۱۷ - ابیاتی از مثنویات جناب طاهره (۲۵).

جلوه‌های لاحدی احمدی
 طلعت هاء در هویت مستتر
 بحراعظم هان بفوران آمده
 سرّ لاتعطیل میپرس از قلم
 شد ملئلاً از حجاب سرمدی
 گشت او از نقطه بء مشتهر
 نقطه غیبی بدوران آمده
 کت بود محبوب و مقصود از رم

محو موهومات از افهام شد
جذب کردی هر صفت را در بیان
سرّ وحدت را نمودی آشکار
کشف استار جلالیات شد
...

غیر او مشهود نبود در عیان
اسم اعلی از مستی شد متین
ربّ اعظم ربّ اعلی شأن او
عرشها با رفعت شأن بها
الله الله ای قدیم لم یزل
یک نظر فرما بانظار رحیم
تا نمایم نطق از اسرار تو
جز توام مقصود نبود در بنا
سرّ وحدت را تو فرما آشکار
ای حبیب حبّ محبوب بهاء
بر بساط عزّ وحدت مستقر
...

طلعت حقّ است با عزّ و وقار
هیکل با استواء با بهاء
هان بنطق او آمد از جذب و دود
ها ندای باصفای هات لک
ها اشارتهای پنهانی عیان
نار سینائی بدوران آمده
اسم اعظم با مستی شد عیان
جلوه گر بر کلّ اسماء آمده
الله الله این چه لطف است و عطاء
این چه قدر است و چه عزّ است و چه شأن
نه غروب او را مصور نه طلوع

صحو معلومات از الهام شد
حدیث برداشتی هان از میان
کسرها بیرون نمودی از دیار
هان که اظهار جمالیات شد

محو موهومات شد اندر بیان
شد برون فرقان حقّ از آستین
ربّ اکبر روضه رضوان او
بس سرائرها مرفّع از سماء
قادر حقّ عطوف لامثل
زنده گردان هذه العظم الّرمیم
در تظّهر آورم اضمار تو
جز توام معبود ناید در ثنا
چند گردم در سماء خورشیدوار
جذب فرما این عبید مبتلا
ساز از الطاف خود بی حدّ و مرّ

گشته از استار عزّت آشکار
در تبلّج از بروقات ثناء
جمله ابواب مغلّق را گشود
می ریاید رنگ ریب و وهم و شکّ
گشت از وی جلوه گر اندر زمان
نور فارانیت تابان آمده
کرد واله جمله کروییان
سوی بزم انس حقّ رهبر شده
در تظّهر از هوّیات بهاء
گشت ظاهر بر حروف کن فکان
نه اصول او را مقدر نه فروع

بس مظهر بود از حدّ و علل
اسم او بس مستقرّ اندر احد
گشت سایر بر بروج آسمان
جلوه اش را در مقام تازه دید
شد منطّق او به اسرار بهاء
جذبۀ فارانی شرّار شد
حکم محکم آیه قاهر شده
خویش را انداز در دریای جود

گو من الله اليه راجعون

تا کی آئی در ادای ما گواه
با تو از شأن مضمی و ماسبق

تا ببینی وجه آیت مظهره
تا که آئی در مقام مستتر
بهجت ای نور فؤاد ظاهره
سرّ او را ظاهر آور در وجود
تا بیابی سرّ بدء و انتها
ریختم در جام تحقیق رشیق
اول و ثانی باشراق بیان

تا که یابد سرّ اعیان الفنون
ناید او را محتجب در خافیه
می رسانم سرّ آیات قدر

ظاهر او بنمود وجه احمدی
از تغرّدهای جذبانی سروش

اصل ثابت بود از روز ازل
فیض او ظاهر ز آیات صمد
بس قمر از او ملّمع در عیان
چون بهر برجی رسید و وارھید
از عناصر هیکل بااستواء
جلوۀ ریّانی انوار شد
هان که امر مبرم ظاهر شده
برکنّ الباس حدود و پس قیود

امر ما ظاهر شده از کاف و نون

بشنو از ما بهجت اسراراله
در تغرّد آمدم از امر حقّ

هان نگر ای بهجتم در منظره
پرسی از ما از سرانرهای سرّ
گوی ای با قرّ و عزّت ظاهره
آرزوی حضرت آدم چه بود
هان شنو تغرید جذبانسیّ ما
بهجتا دریاب اسرار حقیق
هان بیار اسرار آدم را عیان

یا ربا دریاب بهجت را کنون
حرفی از این ورقۀ سینائیه
یا الها شاهدی با نصر و فرّ

آمد او با جلوه های سرمدی
لیک غافل جمله ارباب هوش

احمد است اینکه نزیل آمد نزیل
عالمی را از شرر پسرشور کرد
طاهره بردار پرده از میان
گوئی الحمد هو ربّ جمیل
...

از سماء عزّ بآیات جلیل
آدمی را او سراسر نور کرد
تا بیاید سرّ غیبی در عیان
قد تشعشع من طرازات الجلیل

نیست حقّ جز واحد اندرشان حدّ
هان نگر ای سامع آیات حقّ
در نگر در راکبین فلکیه
ریزد از ایشان شرار ناریه
ما شنیدیم و اطاعت کرده ایم
هان عیان ای زمرة آفاقیان
زانکه این نقطه بود سر بدا
اوست یا ربّ باعث ایجاد کلّ
بهجتم باید که آئی در خروش
زانکه او باشد بشان کردگار
هیكل او صنعت ربّ قدیم
...

لاله کفو و لا شبه احد
آمدت امر الهی با نطق
عدّة عین احرف بس نوریه
نحن هو لیس سوانا باقیه
غیر ما انزل زخود بیریده ایم
گشته نازل امر ما از آسمان
نیست غیرش را وجود از ما بدی
اوست یا حیّ باعث ارشاد کلّ
آیدت بحر ظهاریه بجوش
دیگرش ناید مثل اندر مدار
فطرت او فطرت حیّ عظیم

قـرّة العینم بیا اندر نوا
تا ربائی جمله ذرات نور
جان من برخیز با شور و شرر
کو فتاده جمله ذراتیان
تا بکی در قعر یاسی طرحیه

با نواهای نوای نینوا
ریزی از اشراق وجهی نارطور
درنگر با چشم ساقی درنگر
در صعید وعده اما صعقیان
تا بکی مانی تو سرّ خافیه

۱۸ - عید آمد عید آمد این عید مبارک باد

مبعوث جدید آمد این عید مبارک باد

شد عید خداوندی باشید بخرسندی

کز چرخ نوید آمد این عید مبارک باد

این عید سعید آمد از خلد پدید آمد

ایام وحید آمد این عید مبارک باد

هان طرز دگر سازم این عید سعید آمد
 انوار خداوندی از پرده پدید آمد
 این عید مبارک پی ها نحن هیناً لک
 خلقی بوجودت حیّ ها نحن هیناً لک
 خلقی بنوا از تو جمعی به بهاء از تو
 وین قرّ و ضیاء از تو ها نحن هیناً لک
 وه وه طربست امروز سرّ عجبت امروز
 دل در طلب است امروز ها نحن هیناً لک
 ای ذات تو لا من شیء یکسان بتوموت وحیّ
 ظلمت بظهورت طیّ ها نحن هیناً لک
 مستم ز می جامت دارم طرب از نامت
 آسوده در ایّامت ها نحن هیناً لک
 طویی لک طویی لک جان از تو بیرون از شکّ
 بر شو بنوا اینک ها نحن هیناً لک
 بر خیز و طرب را شو سر سلسله ما شو
 بیرون زمن و ما شو ها نحن هیناً لک
 مهمان سر خوانت جمعی ز دل و جانت
 جبریل مگس رانت ها نحن هیناً لک
 برگو بطرب مردم با نغمه زیر و بسم
 درمان ز تو شد دردم ها نحن هیناً لک
 غیرش نبود غیری در کعبه و در دیری
 گویند بهر سیری ها نحن هیناً لک
 ای قرّه بگو مردم با قلب تهی از غم
 کز طلعت شه خرم ها نحن هیناً لک (۲۶).

۱۹ - دیگر آثار شعری منسوب به جناب طاهره:

تاکنون اشعاری که نقل کرده ایم باستناد تحقیقات پژوهشگران مختلف و بااحتمال زیاد از خود طاهره است. اگرچه این قول مستند قطعی نتواند بود

و چه بسا که در آینده پژوهشگران برخی از این اشعار را در دواین شاعران دیگر بیابند. زیرا همانگونه که قبلاً گفتیم طاهره غالباً اشعار شاعران دیگر را در جمع اصحاب می خوانده و گاه باستقبال آن اشعار می رفته است. شاید علت اصلی انتساب اشتباهی برخی از اشعار شاعران گذشته و یا معاصر طاهره به او همین امر باشد. این اشعار واجد زیبایی و ظرافت خاصّی است که با طبع حسّاس و لطیف طاهره تجانس یافته اند و نامبرده احتمالاً بارها آن آثار منظوم را در مکاتبات خود نقل کرده و یا در جمع اصحاب خوانده است.

الف - گر بتو افتدم نظر چهره بچهره روبرو

شرح دهم غم ترا نکته به نکته مو بمو

از پی دیدن رخت همچو صبا فتاده ام

خانه بخانه دریدر کوچه بکوچه کوبه کو

می رود از فراق تو خون دل از دو دیده ام

دجله بدجله یم بیم چشمه بچشمه جو بجو

دور دهان تنگ تو عارض عنبرین خطت

غنچه بغنچه گل بگل لاله بلاله بویبو

ایرو و چشم و خال تو صیدنموده مرغ دل

طبع بطبع و دل بدل مهر بمهر و خوبخو

مهر ترا دل حزین بافته بر قماش جان

رشته برشته نخ بنخ تار بتار و پوپو

در دل خویش طاهره گشت و ندید جز ترا

صفحه بصفحه لابلای پرده پرده تو بتو

این غزل زیبا دهها سال است که بعنوان سروده جناب طاهره در محافل احباب قرائت شده و گاه همراه با نواهای خوش موسیقی به همگان روح بخشیده و واقعاً ترجمان احوال و شور و عشق و انجذاب طاهره است ولی ظاهراً از او نیست و احتمالاً جزء آثاری است که طاهره بارها در جمع اصحاب خوانده است. بهمین علت ایادی امرالله جناب مارشاروت در کتاب

"طاهره" (صفحه ۱۲۴) آنرا از جناب طاهره دانسته است (۲۷). علاوه بر تألیفات امری در برخی از آثار غیربہائیان نیز این غزل به طاهره منسوب گشته است (۲۸). دکتر محمد اقبال لاهوری شاعر و فیلسوف شہیر شبہ قارۃ ہند (۱۹۳۸ - ۱۸۷۷ میلادی) (۲۹) کہ از عشاق شخصیت روحانی و نیز کیفیت جانبازی جناب طاهرہ بودہ است این غزل را از آن جناب می داند و آن را در کتاب جاویدنامہ عیناً بنام او درج کردہ است (۳۰). غزل مذکور در بخش غزلیات از کتاب کلیات اشعار فارسی اقبال نیز بہ جناب طاهرہ منسوب و عیناً نقل گردیدہ است (صفحة ۶۷). اقبال در بخش فلک مشتری از کتاب جاویدنامہ تصریح می کند کہ روح طاهرہ بہ جاودانہ ہا پیوستہ است (۳۱). در همان کتاب جاویدنامہ ذیل عنوان "طاهرہ" (ضمن انتقاد از ستمگران) از او چنین تجلیل کردہ است:

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| از گناہ بندۂ صاحب جنون | کائنات تازہ ای آید برون |
| شوق بی حد پرده ہا را بردرد | کہنگی را از تماشا می برد |
| آخر از دار و رسن گیرد نصیب | بر نگردد زندہ از کوی حبیب |
| جلوۂ او بنگر اندر شہر و دشت | تا نپنداری کہ از عالم گذشت |
| در ضمیر عصر خود پوشیدہ است | اندرین خلوت چسان گنجیدہ است |

علامہ اقبال لاهوری در آثار خود از جناب طاهرہ بعنوان "خاتون عجم" تجلیل کردہ است (۳۲).

باری در خصوص گویندۂ غزل "گریتو افتدم نظر... اختلاف است و با احتمال قوی سرودۂ طاهر کاشانی است. استناد نگارندہ بہ جُنگی از اشعار شاعران پارسی گوی است کہ در زمان فتحعلی شاہ قاجار فراہم گشتہ و در کتابخانۂ ملک طہران موجود است. در این جُنگ غزل مورد بحث با مختصر تفاوتہائی بہ محمدطاهر نقاش کاشانی متخلص بہ طاهر نسبت دادہ شدہ است. طاهر کاشانی کہ گاہ نقاش نیز تخلص می نمودہ از شاعران قرن یازدہم ہجری (ہفدہم میلادی) است. محمدطاهر نصرآبادی در تذکرۂ خویش در باب او می گوید: "خامۂ فکرش چہرۂ عروسان معنی گشاید و دیبای زریفت سخن را بی تأمل نقش بندی نماید. طبعش نہایت لطف و

دقت دارد و با مر نقش‌بندی در کاشان مشغولست^{۱۱} (صفحه ۳۷۰). برخی از ابیات سروده‌های طاهر کاشانی بعنوان نمونه در اینجا نقل می‌گردد:

شکن طرف کلاهِش بنظرها نقّاش

دامن خیمه لیلی است که بالا زده‌اند

...

گفتم از قطع نظر کوتاه کنم سودای زلف

چشم حسرت حلقه دیگر بدین زنجیر است

...

دانی که چیست بخیه زخم زبان خلق

دندان ز درد بر سر دندان نهادنت

...

بی بصیرت را عنان در دست نفس سرکشست

می برد هر جا که می خواهد عصاکش کور را

...

سر رشته وجود و عدم بسته منست

من در میانه همچو گره هیچکاره‌ام

...

چون قوت خم گشت از تیر اجل غافل مباش

کز برای گوشه‌گیری این کمان پیچیده است

جناب نعمت‌الله ذکائی بیضائی در خصوص سراینده غزل^{۱۲} گر بتو افتدم نظر...^{۱۳} می‌نویسد:

در باره صاحب این شعر اقوال مختلف ذکر شده ولی قولی که بر سایر اقوال غلبه دارد اینست که این غزل از طاهرکاشی شاعر عصر صفویه است که پس از مهاجرت به هندوستان و اقامت در دکن به شاه طاهر دکنی معروف شد و مقطع غزل نیز چنین است:

در دل خویش طاهرا گشت و ندید جز وفا

صفحه بصفحه سر بر سر پرده به پرده تو بتو

نگارنده نیز جنگی خطی و قدیمی در اختیار دارم که این غزل بنام طاهر

در آن مندرج است. این جنگ هرچند تاریخ ندارد ولی از وضع تحریر و کاغذ و انواع اشعاری که در آن نوشته شده معلوم می‌شود عمری دراز دارد که از یکصد و پنجاه سال لااقل کمتر نیست^{۱۱} (۳۳). بطوری که ملاحظه می‌فرمایند جناب ذکائی بیضائی مراد از طاهر را شاه محمدطاهر دکنی دانسته است. باید توجه داشت که اجداد شاه طاهر دکنی اصلاً اهل انجمنان قم بوده‌اند ولیکن تولد نامبرده در همدان واقع شده است (۳۴). شاه طاهر مردی حکیم، دانشمند، فقیه، ادیب، شاعر و عارف بود و از جانب شاه اسمعیل صفوی مأمور تدریس در کاشان شد. شاه طاهر پیشوای فرقه مؤمنیه از فرق اسمعیلیه بود و پیروانش در ایران و عراق و سوریه و مصر پراکنده بودند. وی سرانجام بفرمان شاه اسمعیل محکوم بقتل گردید لذا به هندوستان رفت و در دکن ساکن شد. از او از جمله رساله در علم انشاء، حاشیه بر تفسیر بیضاوی، حاشیه بر الهیات شفاء، مجموعه منشآت و اشعار زیبایی بیادگار مانده است. وفات وی در حدود سالهای ۵۶ - ۹۵۳ هجری قمری (۴۹ - ۱۵۴۶ میلادی) بوده و با احتمال قوی بقتل رسیده است. مدفن نامبرده در عراق عرب است. وی بعثت اقامت در کاشان به طاهر کاشی نیز شهرت دارد. در اینجا نمونه اشعار او را می‌آوریم:

در غم او لذت عیش از دل ناشاد رفت

خو بغم کردیم چندانی که عیش از یادرفت

...

در دهر کسی که عشق را شاید نیست

یاری که از او دلی بیاساید نیست

صدگونه ملامت که نمی‌باید هست

یک لحظه فراغتی که می‌باید نیست

...

برآمد گل از مطلع شاخ دیگر

چو خورشید ازین کاخ فیروزه منظر

عیان شد پس از ظلمت دی شکوفه

کما ادبر اللیل و الصبح اسفر

صبا جوید از عطسه خارنافه
 هوا گیرد از گریه بید عنبر
 در این روز فرخنده فال همایون
 که بر مرکز عدل می گردد اختر
 ندانم چرا می کند جور با من
 سپهر ستم پیشه سفله پرور

...

تا یک نفس از حیات باقیست مرا
 در سر هوس شراب و ساقیست مرا
 کاری که من اختیار کردم اینست
 باقی همه کار اتفاقیست مرا

...

گمان مبر که بآخر رسد حکایت عشق
 چو هست حسن ترا ابتدای کار هنوز
 شراب بیخودی از سرگذشت طاهر را
 نشد خلاص ز درد سرخمار هنوز

پژوهشگران غیر بهانی که در باب احوال و آثار شاه طاهر دکنی تحقیق کرده اند ذکری از انتساب غزل "گر بتو افتدم نظر... بدو نکرده اند (۳۵). شاید هم غزل مذکور از اوست و مؤلف جُنگ موجود در کتابخانه ملک طهران باشتباه بجای طاهر دکنی این غزل را از نقاش کاشانی متخلص به طاهر دانسته است. بهرحال پس از بررسی آثار منظوم آن دو (طاهر دکنی و نقاش کاشانی) که نمونه ای از آنها عرضه گردید کار اخذ تصمیم نهانی با پژوهشگران و ادیبان آتی امر است. اگرچه در باب سراینده غزل مذکور نظریات دیگر نیز موجود است. برای مثال میرزا حسن وحید دستگردی عقیده دارد که اگرچه غالباً این غزل را از قرّة العین قزوینی می دانند ولی چون میرزا محمدصادق ادیب الممالک فراهانی در یادداشتهای خود آنرا به طاهره اصفهانیه نسبت داده است قول اخیر ارجح است (۳۶). حاج فتح الله مفتون یزدی نیز در کتاب ردّیه خود می گوید جمعی این غزل را به نظیری

نیشابوری و برخی به عطائی نسبت داده اند (۳۷).

ب — در رده عشقت ای صنم شیفته بلامنم
چند صغایرت کنی با غمت آشنا منم
پرده بروی بسته ای زلف بهم شکسته ای
از همه خلق رسته ای از همگان جدا منم
شیرتونی شکرتونی شاخه تونی ثمر تونی
شمس تونی قمر تونی ذره منم هبا منم
نور تونی شفق تونی ماه تونی افق تونی
خوان مرا قنق تونی شاخه هند با منم
نخل تونی رطب تونی لعبت نوش لب تونی
خواجه با ادب تونی بنده بیحیا منم
کعبه تونی صنم تونی دیرتونی حرم تونی
دلبر محترم تونی عاشق بینوا منم
من زیم تو نیم نم نی نه کم و هیچ هم
تا بتو متصل شدم بیحد و انتها منم
شاهد شوخ دلبرا گفتم به سوی من بیا
رسته ز کبر و از ریا مظهر کبریا منم
ماه عذار دلبرا طور تجلی تو را
بی ارنی و لن تری مست می لقا منم
طاهره خاک پای تو مست می لقای تو
منتظر عطای تو معتسرف خطا منم

این شعر در منابع مهمه امریه به طاهره منسوب نگشته است. ولکن برخی از نویسندگان غیربهنائی آن را از طاهره دانسته اند (۳۸). جناب فاضل مازندرانی عقیده دارد که این شعر از طائره شاعره عهد میثاق است (۳۹). فاضل شعر مذکور را تقریباً بهمین گونه که در بالا آمده نقل نموده ولکن در مقطع آن بجای تخلص "طاهره" طائره آورده است. نام اصلی جناب طائره عصمت و او دختر میرزا اسمعیل مستوفی آشتیانی بود.

مادرش حبیبه خانم دختر میرزا عبدالکریم حکیم سیمای اصفهانی بود که این حکیم به امر حضرت باب ایمان داشت. طائره در سال ۱۲۸۲ هجری قمری (۱۸۶۵ میلادی) در طهران تولّد یافت. در دوازده سالگی با مهرعلی خان زنجانی نایب نسقچی باشی ناصرالدین شاه ازدواج نمود. شوهرش از آلد اعداء امر مبارک بود لذا نامبرده سالها مورد تعذیب و شکنجه او قرار داشت. مهرعلی خان زنجانی سرانجام بر اثر مساعی طاهره به شرف ایمان فائز گشت. طائره در سال ۱۳۲۹ هجری قمری (۱۹۱۱ میلادی) در طهران به ملکوت جاودان صعود فرمود. دو داماد طائره، سرتیپ رضاخان و شوق نظام و میرزا علی اکبر روحانی میلانی محبّ السّلطان در ظلّ امر مبارک بودند و شخص اخیر سالها منشی محفل مرکزی ایران بود. این بانوی ادیب و خوش سخن سالها در تنویر افکار بانوان و تأمین آزادی آنان و نیز ابلاغ امر حضرت رحمن به مردمان تلاش نمود. طائره در سرودن شعر ذوقی سرشار داشت و آثار زیبایی از وی بیادگار مانده است. جناب ذکائی بیضائی مجموعه ای از آثار او بدست آورده (۴۰) و قطعاتی از اشعار نامبرده را در مجلّد سوم تذکرة شعرای قرن اول بهائی درج نموده و لکن ذکری از انتساب غزل در ره عشقت ای صنم... بدین شاعره خوش قریحه نکرده است. در اینجا برای نمونه ابیاتی از سروده های طائره را می آوریم:

دیدم بسی جفا بامید وفای دوست

نخل وفا نداشت بری جز جفای دوست

با آنکه رانده از در خویشم بکام غیر

بیگانه ام ز خویش و بجان آشنای دوست

خلقی بمَدعا و مـراد خودند شاد

ما را مراد نیست بجز مَدعای دوست

ناموس و نام و دانش و تقوی و علم و فضل

گرشذکف چه شد همه عالم فدای دوست

ما را رقیب خواست جدا از حبیب ما

راضی شدیم از او بامید رضای دوست

هرکس بکوی عشق هوانیش در سر است
 طائر بسر ندارد الا هوای دوست
 تا دلستان بجلوه ره گلستان گرفت
 صحرا و دشت رونق باغ جنان گرفت
 آن شهسوار حسن چو پا در رکاب کرد
 ارواح قدسیش بتظلم عنان گرفت
 از خوان نعمتش همه آفاق بهره مند
 از عدل و رأفتش همه گیتی امان گرفت
 ای شمع دل مزین ز محبت که برق عشق
 ما را بدل فتاد و تو را بر زبان گرفت
 از سوز شمع جز پر پروانه ای نسوخت
 ما سوختیم و آتش ما در جهان گرفت
 تا جلوه گر شد آن رخ ابهای دلفریب
 یغمای عشق کشوردل در میان گرفت
 طائر بخاک درگه او جبهه سای شد

فرخنده بخت آنکه بکویش مکان گرفت (۴۱).

پ — خال بکنج لب یکی طره مشکفام دو
 وای بحال مرغ دل دانه یکی و دام دو
 محتسب است و شیخ و من صحبت عشق در میان
 از چه کنم مجابشان پخته یکی و خام دو
 حامله خم ز دخت رز باده کشان بگرد او
 طفل حرامزاده بین باب یکی و مام دو
 گر بغلاف اندرون گاه درون خم نهاد
 این دو روانه ماه را تیغ یکی نیام دو
 باده نهاده خم کنون با دف و چنگ و ارغنون
 باده و راح و مام او طفل یکی و نام دو
 ساقی ماه روی من از چه نشسته غافل
 باده بیار و می بده صبح یکی و شام دو

وعده وصل می دهی لیک وفا نمی کنی
 من بجهان نسدیده ام مرد یکی کلام دو
 هست دوچشم دلبریا همچو قرابه پرزومی
 در کف ترک مست بین باده یکی و جام دو
 گویمش ای نگار من چیست دوزلف گرد رخ
 گویدم ارنسیده ای خواجه یکی غلام دو
 صید کند بغمزه گه گاه بتیغ ابروان
 جان زکجا برد برون صید یکی حسام دو
 هرکه بگوید این غزل بخشمش از سبیل جان
 توسن خوش خرام یک استرخوش لگام دو
 کان کرم جوادخان کز دل و از کفش برَد
 مایه جود هر زمان بحر یکی غمام دو

در برخی از مجموعه های خطی امری این شعر به جناب طاهره منسوب گشته است ولیکن هیچ یک از مشاهیر ادب بهائی چون جناب فاضل مازندرانی و یا جناب ذکائی بیضائی هنگام نقل اشعار طاهره بدین شعر اشاره ای نکرده اند. در برخی از تألیفات مطبوع غیر بهائی احتمال انتساب این شعر به طاهره رفته است. سید محمدعلی گلریز در مجلد نخست از کتاب مینو در یا باب الجنّه (صفحه ۴۸۸) می نویسد که این غزل: "منسوب به قرّة العین می باشد. اما بعضی از او نمی دانند و ما هم نتوانستیم سراینده حقیقی آنرا بشناسیم". حاج فتح الله مفتون یزدی در کتاب ردیة خود تصریح می نماید که این غزل از امّ هانی است (۴۲). علی اکبر دهخدا نیز در لغت نامه (جلد هشتم. صفحه ۲۱۹) ذیل امّ هانی این غزل را از نامبرده دانسته است. عبدالحسین نوانی هم با این نظر همراه است (۴۳). امّ هانی (در گذشته بسال ۱۲۳۶ هجری قمری برابر با ۱۸۲۰ میلادی) از زنان عالمه و شاعره یزد بوده و در سه سالگی جناب طاهره چشم از جهان فرو بسته است. پدر امّ هانی حاج عبدالرحیم خان بیگلربیگی یزد از منسوبان نزدیک جناب میرزا احمد یزدی مخاطب لوح معروف احمد

(عربی) است. اجداد جناب احمد یزدی و امّ هانی همه از رجال برجسته شهر یزد بوده‌اند. از جمله محمّدتقی خان معروف به خان بزرگ پدر بزرگ آنها (متوفی بسال ۱۲۱۳ هجری قمری برابر با ۱۷۹۸ میلادی) مدتی حکومت یزد را بر عهده داشته‌است. اردشیر خاضع در کتاب تذکره سخنوران یزد پس از بیان شرح احوال امّ هانی و درج اشعار او غزل بالا را نیز نقل نموده و آن را از امّ هانی دانسته‌است (صفحه ۱۵). مؤلف می‌گوید که: «مشهور است دوست علی خان ابرقونی که از خوانین یزد و با امّ هانی از یک سلسله بوده و طبعی داشته غزل (یک و دو) را استقبال نموده و از آن جمله گفته‌است:

غیر دو زلف آن صنم بر رخ دلپذیر او

کس نشنیده در جهان صبح یکی و شام دو

از امّ هانی نسلی پدید نگشته ولی اشعار زیبایی از او باقی مانده‌است. شعر معروف با شاه بیت:

در بوستان چو چشم تو آغاز ناز کرد

سوسن زبان طعن بنگس دراز کرد

از اوست. گفته‌اند که امّ هانی در هنگام مرگ انگشتر پربهانی در دست داشته و خدمتکار او قصد ربودن آن داشته که امّ هانی چشم باز کرده و این بیت شعر را گفته‌است:

کم فرصتند مردم دنیا بهوش باش

پر می‌کنند بسمل در خون تپیده را (۴۴).

از عفت نسابه نیز غزلی موجود است که برخی از ابیاتش مشابه غزل (یک و دو) منسوب به طاهره و یا امّ هانی است. نام اصلی نسابه سکینه و او دختر میرزا عبدالله نسابه شیرازی بوده‌است. تولّد عفت نسابه در حدود ۹۲ - ۱۱۹۰ هجری قمری (۷۸ - ۱۷۷۶ میلادی) واقع گشت. اگرچه برحسب ظاهر نزد استادان ادب تلمذ ننمود ولیکن اشعار زیبا و پرمغزی می‌سرود. شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرما حاکم شیراز او را در اندرون حرم خویش بتعلیم و تربیت زنان و دخترانش گماشت. عفت نسابه هرگز ازدواج نکرد. سال وفاتش بدست نیامد. از قرائن مستفاد می‌شود که تا

حدود سال ۱۲۵۰ هجری قمری (۱۸۳۴ میلادی) زنده بوده است (۴۵). اما غزل نستابه که مشابه غزل منسوب به طاهره و یا امّ هانی سروده شده این است :

ساقی ماهرو یکی ساغر لعل فام دو

از کف و لعل اوستان بوسه یکی و جام دو

حال من و نگار من جسم دو است و جان یکی

هست فسانه ای عجب شخص یکی و نام دو

این دل و جان خسته را همره نامه کرده ام

قاصد نیک پی ببر نامه یکی پیام دو

گوشه چشم او نگر خال سیاه مشک بو

نافه به دشت چین یکی آهوی خوش خرام دو

زلف تو بهر مرغ دل دام فکنده از دو سو

آه که مشکل آمده صید یکی و دام دو

محتسب است و شیخ و من قصه عشق در میان

از چه کنم مجابشان پخته یکی و خام دو

ت — جوانی چه آورد و پیبری چه برد

بت خوردسال و می سالخورد

بت خوردسالی که یک جلوه اش

ببرد از دل اندیشه خواب و خورد

می سالخوردی که یک قطره اش

نخورد آنکه مرد و نمرد آن که خورد

ز یک خم دهد ساقی روزگار

ترا صاف صاف و مرا دُرد دُرد

هزاران اسیر ویند و یکی

غبار علایق زقلبش سترد

نه بازی است رفتن بمیدان عشق

که از صد هزاران یکی پا فشرد

ز طوطی دعا دعوی از مدعی است

ببینیم تا گوی میدان که برد

ایادی امرالله جناب مارثاروت این شعر را از جناب طاهره دانسته است (۴۶). باید توجه داشت که تخلص طوطی ظاهراً می‌رساند که شعر از طاهره نیست. جناب ذکائی بیضائی در خصوص سراینده این شعر می‌نویسد: "اینکه این قطعه از کیست و این طوطی از کجاست تحقیق و تجستی که تا حال درین باره کرده‌ام بجائی نرسیده است. ابونصر شیبانی (فتح الله خان کاشانی) شاعر معروف و مشهور متوفی بسال ۱۳۰۸ هجری قمری در جنگی که آن را در سنوات ۱۲۷۵ قمری نوشته است سه بیت اول این قطعه را در جنگ مزبور بنام حکیم فردوسی ثبت کرده که مسلماً این انتساب نیز صحیح نیست ولی این نکته را می‌رساند که در صدسال قبل این شعر در افواه ادباء بوده و انتسابی هم به حضرت طاهره نداشته است. یک نفر شاعر بهائی نیز بتخلص طوطی داریم که اسمش محمدحسین و اصلاً از اهل مراغه آذربایجان بوده و در باطوم می‌زیسته... زمان حیات او که تا این اواخر زنده بوده مدتها بعد از زمان ابونصر شیبانی است که بطوری که مذکور آمد سه بیت از این قطعه را در جنگ خود ثبت کرده است. در هر حال این قطعه نه از طاهره است و نه از طوطی مراغه‌ای" (۴۷). باید توجه داشت که طوطی تخلص یکی از بانوان شاعره اهل شوستر نیز بوده است (۴۸). اما جناب طوطی مراغه‌ای که جناب بیضائی از او یاد کرده است از بهائیان مطلع و ادیب بوده و سالها در روسیه و چین بخدمت و تبلیغ امرالله اشتغال داشته است. جناب فاضل مازندرانی در مجلد هشتم تاریخ ظهورالحق ضمن بیان احوال بهائیان مراغه در باب او چنین می‌نویسد: "دیگر آقامیرزا حسین طوطی از طلاب فاضل بصحافی اشتغال داشت و چون ایمانش شهرت گرفت رئیس طلاب ناظم الشریعه بواسطه دو تن از آنان وی را حاضر کرده بفلکه بسته چوب بسیار زدند و باطلاع حکومت تبعید کردند. لاجرم بروسیه رفته در تجارت داخل شده سالیانی بتبلیغ و ترقیم در ممالک روسیه و چین و خاوه خدمت همی نمود" (قسمت دوم، صفحه ۱۰۷). میرزا حسین طوطی مراغه‌ای صاحب برخی از مقالات بزبان فارسی است (۴۹).

ث - بظهور آن شه ماعرف عظمت شؤون جلاله

بجهان جان شده از شرف حسنت و عزّ مقاله

همه جا جمله انس و جان شده در قدوم وی ارمغان

بتعشق آمده عاشقان و قطع سبیل وصاله

طلوع البهاء و اشرفت ظهراالعلاء و المعت

قلل الوجود تسیرت فلکا لوجه جماله

همه آیه های مسلسل زلسان او شده نازله

همه انبیاء مهروله متبرّجاً بجماله

چو روانه شد بصف بلا پی کردن سرو جان فدا

بره خدا زدر وفا ببلغ العلی بکماله

که زهول طیش سپه جنان چو برآمداز پی رزمگه

همه چون وحوش جهان سیه کشف الدجی بجماله

برآن جماعت کینه جو پی جرعه ای شده روبرو

که ز شرم آن همه گفتگو سکت السودا بسؤاله

ز جنان مکارم خلق او ز چنان محاسن خلق و خو

همه معترف که زهی نکوحسنت جمیع خصاله

بتعیش شه خسروان بدرود عترت سروران

رسد از صوامع قدسیان صلوا علیه و آله

این قطعه در برخی از جُنگ های نسبتاً قدیمی به جناب طاهره منسوب

گردیده است. نگارنده از جمله به جُنگی خطی در کتابخانه ملک طهران

دست یافت که بسال ۱۳۲۵ هجری قمری (۱۹۰۷ میلادی) استنساخ

گردیده بود. این شعر در جُنگ مذکور به جناب طاهره نسبت داده شده بود.

سیدمحمدعلی گلریز در مجلد دوم کتاب مینو در یا باب الجنة قزوین

برخی از ابیات قطعه مورد بحث را از یک جُنگ اشعار مربوط به سال

۱۳۱۳ هجری قمری (۱۸۹۵ میلادی) نقل کرده و گفته که صاحب جُنگ

شعر مذکور را به قرّة العین منسوب دانسته است (صفحة ۴۸۸).

ج - اگر بیاد دهم زلف عنبرآسا را اسیر خویش کنم آهوان صحرا را

وگر بنگس شهلاى خویش سرمه کشم بروز تیسره نشانم تمام دنیا را
 برای دیدن رویم سپهر هردم صبح برون برآورد آئینه مطّـلا را
 گذار من بکلیسا اگر فتد روزی بدین خویش برم دختران ترسارا
 این قطعه در کتاب "قرّة العین" (صفحة ۲۶) از تألیفات ازلیان (بمناسبت
 یکصدمین سال شهادت جناب طاهره) و نیز در لغت نامه دهخدا (مجلد
 سی و سوم، صفحه ۱۱۲) بدین نادره زمانه منسوب گردیده است.
 جناب ابوالقاسم افغان نیز در مجموعه چهاررساله تاریخی (صفحة ۹۴) آنرا
 نقل کرده است.

بچ - بود سوی توام راز نهانی که زانم هست عیش و کامرانی
 شدم چون آشنا ای یار جانی ببزم خالی از بیگانگان تو
 ای ماهرویم ای مشک مویم
 یارم تونی تو ای شهریارم
 بعرش جان چون تو جانانه ای بود که قهر از عارضت افسانه ای بود
 بزیر دام زلفت دانسته تو بدامم درفکند آن دانسته تو
 در محفل خود بارم ده ای یار
 پیش رقیبان منما تو خارم
 فراق رویت ای سلطان خوبان چو زلفت کرده عالم را پریشان
 بهر بزمی درآیم همچو طفلان که شاید بشنوم افسانه تو
 گر بر لب آری یکبار نامم
 در خاک پایت صدجان فشانم
 ز درد عشقت ای ماه حبیبان رمیدند از مداویم طبیبان
 خوش آن دم که علی رغم رقیبان شرابی نوشم از پیمانۀ تو
 ای دلستانم جز تو ندارم
 جانم نثارت ای تاجدارم
 منم ای سرو قد دیوانۀ تو از آن دو نرگس مستانۀ تو
 شدم از عارض جذبانۀ تو اسیر عشق جاویدانۀ تو
 ای گلعدارم بردی قرارم

نالان ز هجرت همچون هزارم

تو دانی ای نگار ماهرویم گهی چوگان عشقت همچو گویم

بزلفانت زنی چون شانه گویم که من ای کاش بودم شانه تو

مردم بکویت در آرزویت

جز وصل رویت قصدی ندارم

زعشقت گرسوزد استخوانم بجز نام ترا بر لب نرانم

بپای آن کسی صدجان فشانم که یک بارم برد بر خانه تو

گاه از وصالت شادم نمانی

گاه از فراقت سازی نزارم

چنان گرم از میت ای دلستانم که دلسرد از بهشت جاودانم

من آن مرغ رمیده ز آشیانم که نشناسم بجز کاشانه تو

بازا به پیشم بین قلب ریشم

تاکی گذاری در انتظارم

شده هر موی زلفت یک کمندم که بر عشق تو کرده پای بندم

شدم ای دلبر بالا بلندم هلاک از غمزه فتانه تو

قد بلندت سرو روانم

زلف کمندت مشک تتارم

چنان ز ابر بقا بارید گوهر که افتاد از نظرها سنبل تر

ندارد قدر آنجا مشک عنبر که باشد سنبل ریحانه تو

چون پادشاهی گاهی نگاهی

بر این اسیرت ای شهسوارم

این مسقط و یا بگفته گویاتر ترجیع بند در کتاب "قرّة العین" (صفحات

۳۴ - ۳۲) و مجموعه چهارساله تاریخی (صفحات ۹۷ - ۹۶) و ابیاتی

از آن در لغت نامه دهخدا (مجلد سی و سوم، صفحه ۱۱۲) از طاهره

دانسته شده است.

ح - ای بسر زلف تو سودای من وز غم هجران تو غوغای من

لعل لبث شهد مصفای من عشق تو بگرفت سراپای من

من شده تو آمده بر جای من

گرچه بسی رنج غمت برده ام جام پیایی زیلا خورده ام

سوخته جانم اگر افسرده ام زنده دلم گرچه زغم مرده ام

چون لب تو هست مسیحای من

گنج منم بانی مخزن تویی سیم منم صاحب معدن تویی

دانه منم صاحب خرمن تویی هیکل من چیست اگر من تویی

گر تو منی چیست هیولای من

من شدم از مهر تو چون ذره پست وز قدح باده عشق تو مست

تا بسرزلف تو دادیم دستت تا تو منی من شده ام خودپرست

سجده گه من شده اعضای من

دل، اگر از تست چرا خون کنی ورزتو نبود زچه مجنون کنی

دمبدم این سوزدل افزون کنی تا خودیم را همه بیرون کنی

جای کنی در دل شیدای من

آتش عشقت چو برافروخت دود سوخت مرا مایه هر هست و بود

کفرو مسلمانیم از من زدود تا بخم ابرویت آرم سجود

فرق نه از کعبه کلیسای من

کلک ازل تا بورق زد رقم گشت هم آغوش چو لوح و قلم

نامده خلقی بوجود از عدم برتن آدم چو دمیدند دم

مهر تو بد در دل شیدای من

دست قضا چون گل آدم سرشت مهر تو در مزرعه سینه کشت

عشق تو گردید مرا سرنوشت فارغم اکنون ز جحیم و بهشت

نیست بغیر از تو تمنای من

باقیم از یاد خود و فانیم جرعه کش باده ربانیم

سوخته وادی حیرانیم سالک صحرای پریشانیم

تا چه رسد بردل رسوای من

بر در دل تا ارنی گوشدم جلوه کنان بر سر آن گوشدم

هر طرفی گرم هیاهو شدم او همگی من شد و من او شدم

من دل و او گشت دلارای من

کعبه من خاک سرکوی تو مشعله افروز جهان روی تو
سلسله جان خم گیسوی تو قبله دل طاق دو ابروی تو

زلف تو در دیر چلیپای من

شیفته حضرت اعلاستم عاشق دیدار دلاراستم
راهرو وادی سوداستم از همه بگذشته تراخواستم

پر شده از عشق تو اعضای من

تاکی وکی پندنیوشی کنم چندنهان بلبله پوشی کنم
تا که شود راغب کالای من

خرقه و سجاده بدورافکنم یاده بمینای بلور افکنم
شعشه دروادی طورافکنم بام و در از عشق بشورافکنم

بر در میخانه بود جای من

عشق علم کوفت بویرانه ام داد صلا بر در جانانه ام
باده حق ریخت به پیمانه ام از خود و عالم همه بیگانه ام

حق طلبد همت والای من

ساقی میخانه بزم الست ریخت بهرام چوصهباء زدست
ذره صفت شده ذرات پست باده ز ما مست شدوگشت هست

از اثر نشاء صهبای من

عشق بهر لحظه ندا می کند بر همه موجود صدا می کند
هرکه هوای ره ما می کند گر حذر از موج بلا می کند

پا ننهد بر لب دریای من

هندوی نوبت زن بام توام طایر سرگشته به دام توام
مرغ شب آویز بشام توام محو ز خود زنده به نام توام

گشته زمن درد من و مای تو

این مخمس نیز در کتاب "قرّة العین" (صفحات ۲۸ - ۲۶) مجموعه چهارساله تاریخی (صفحات ۹۶ - ۹۴) و ابیاتی از آن در لغت نامه دهخدا (مجلد سی و سوم صفحات ۱۳ - ۱۱۲) به جناب طاهره منسوب گردیده است. مؤلف تاریخ کواکب الدریه (در مجلد نخست کتاب، صفحات ۳۳ - ۳۲۲) این مخمس را از سلیمان خان تبریزی شهید (۵۰)

دانسته و اییاتی از آن را نقل نموده و یکی دو بیت دیگر نیز بر آن افزود است. وی می‌نویسد: "اگر چه ابیات و منظومات مهمه‌ای از حاج سلیمان خان روایت نشده و رؤیت نگشته تنها یک مخمس است که از هرجا و هرکس شنیده‌ایم آن را منسوب باو داشته‌اند. ولی قدر متیقن این است که صاحب طبع و قریحه بوده و آن جوان صورتاً و سیرتاً از هر حیث آراسته و جامع بود ...". انتساب این مخمس به جناب طاهره و یا جناب سلیمان خان تبریزی شهید مورد تردید است. بهرحال گوینده مخمس مورد بحث باستقبال مخمس صحبت لاری رفته است که اینگونه آغاز می‌شود:

ای به ولای تو تولای من از خود و اغیار تبرای من
بودتو پیدانی پیدای من گر بشکافند سراپای من

جز تو نیابند در اعضای من (۵۱)

هوالمحبوب

خ — بیا ساقی ای شاهباز فتوح
یکی جام می باز سازم کرم
بیاساقیا ده یکی جام می
حیاتی زنو بخش بر مردگان
سمندر صفت چون در این آتشم
ز روی می افکن در این دم نقاب
ز جام طهورم تو سرشار کن
چو موسی کنم منصعق خود ز نور
بسوزان وجودم همه سرسوز
به این غم نشین ساقیا می بیار
ز صهبای دوشین خمسارم اگر
بزلف تو ساقی چو دل بسته‌ام
مرا از ازل مذهب و دین نبود
بعهد ازل من نمسایم قرار
چو حبّ تو را کرده باشم قبول

ایاغی کرم کن ز صهبای روح
که سوزد سراپای من تا قدم
که از دل رود جمله غمهای وی
ایاغی کرم کن به افسردگان
کرم ساز ساقی می بی غشم
در آ از در و ده تو جام شراب
بجانم تجلی از آن یار کن
نما مندک این کوه تن همچو طور
که از دو جهانم نباشد خبر
پریشان مدارم چو زلف نگار
ز جام دگر برتسو هوشم ز سر
زقید دو عالم همه رسته‌ام
بجز مهر تو هیچ آئین نبود
ز ایمان کنم حبّ تو اختیار
بده جامی از می ندارم ملول

کرم ساز جام میم دم بدم
 نسازد کفایت مرا جام می
 که تا اندر آن بحر غوص آورم
 ز عَمّان دل بشکنم این صدف
 بیا ساقیا شد جهان نوبهار
 بهار است بشکفته شد گلستان
 مغنی نوازد نی و چنگ و رود
 برون شو تو ساقی ازین پیرهن
 عبیر از سرگیسوی حوریسان
 به اهل جنان باب عشرت گشا

که مستغرقم من بدریای غم
 مرا بر تو ساقی سر بحر وی
 فنا گشته از خویشتن بگذرم
 من آن گوهر جان بیارم بکف
 زمین چون زمره شد از سبزه زار
 بساطی بیفکن تو در بوستان
 بعشاق دلخسته آرد سرود
 قمیص بهشتی درآور بتن
 بسوزان تو در مجمر زرفشان
 برضوانیان خود تجلی نما (۵۲).

این ساقی نامه در کتاب "مواد لازمہ برای مطالعه دیانت بابی" تألیف ادوارد براون به جناب طاهره نسبت داده شده و عین خط این بانوی فاضله شاعره گراور گردیده است (۵۳). براون در این کتاب می نویسد:

"نسخه خطی شعر زیر را شیخ احمد کرمانی داماد ازل و هواخواه او به من داده است. شیخ احمد به من گفت این شعر (که البته تا آنجا که می دانم نسخه خطی آن منحصر بفرد است) سروده قرّة العین است و این نسخه (که اکنون بطبع آن پرداخته ام) خط خود اوست. بی آنکه صحت این اظهارات را تضمین کنم میل قلبیم اینست که آنها را تصدیق نمایم. زیرا مسلماً این شعر سروده یک شخص بابی است و نسخه خطی نیز باید خط بانویی باشد که البته شباهت زیادی به نامه ای خطی از قرّة العین خطاب به ملا شیخ علی (ملقب به جناب عظیم) دارد که صبح ازل به من داده بود و گراور و متن چاپی آن را در ترجمه تاریخ جدید (صفحات ۴۴۱ - ۴۳۴) آورده ام... این شعر ... مثنوی است و از نوع ساقی نامه است..." (۵۴).

ابیاتی از این ساقی نامه که نقل گردید عیناً در گراور خط جناب طاهره آمده است ظاهراً این خط با خطوط دیگر جناب طاهره که موجود است شباهتی دارد. البته اظهار نظر قطعی در این باب کار امثال نگارنده سطور نیست و متخصصان خط شناس باید اظهار نظر فنی دقیق فرمایند. با این فرض که گراور مورد بحث از خط جناب طاهره باشد معروض می دارد که

انتساب ابیات بعدی ساقی نامه که گراور نشده است به جناب طاهره نیز نیاز به پژوهش ژرفی در آینده ایام دارد. بطوری که براون می نویسد خطّ جناب طاهره همراه نامه مورّخ نوزدهم سپتامبر ۱۸۹۲ شیخ احمد روحی کرمانی بدست او رسیده است. شیخ احمد به براون نوشته که بحسب خواهش او (شیخ احمد) از بابیان ایران، آنان یک ورق از خطّ جناب طاهره که حاوی برخی از آثار او بوده نزدش ارسال داشته اند. بهرحال ابیات بعدی ساقی نامه خصوصاً چندبیتی که بزعم ازلیان در باب یحیی ازل است کمتر تجانس با ابیات گراور شده دارد (۵۵). لذا اصلاً اعتماد را نشاید.

۵ — یا الها سوختم ای کردگار
یا الهی هیچ نبود غیر او
یا ربم دریاب از احسان و جود
یا جمیل و یا عزیز و یا بهاء
یا پاک بنما یا حبیب العارفین
یا الها غیر تو نبود مرا
غیر وجه پاکت ای ربّ و دود
یا الها از تفضّل های تو
زانکه ایشان اسبقند و اشرفند
کرده ای ایشان مقام لامثال
یا الها در تنزه بایدم
شاید لطفت نماید دستگیر
یا اله الحقّ ربّ العالمین

از شراریات ربّانی نضار
اوست وجه الله حقّ بسی گفتگو
تا مشرف آیم از جذب الوجود
اشرق اللّوح من النّار البّداء
قلب را از آنچه نافی بالیقین
جز توام نبود نصیر از ماسوا
جمله عالم فنای صرف بسود
یافتند این قدرت ابهای تو
ذی وجود امنعند و ارفعند
برده ای ایشان الی بیت الجلال
ذکر تقدیسی زایشان شایدم
وارهم از این شوونات حقیر
یا حبیب الصدق خیر الغافرین

این ابیات از مثنوی مفصل تری برگزیده شده که در کتاب "قرّة العین" (صفحات ۳۲ - ۳۱) به جناب طاهره منسوب گردیده است. از محتوای ابیات (و نیز برخی از آثار منشور جناب طاهره) روشن می شود که مراد نامبرده از لفظ "ایشان" تنها سابقین از اصحاب حضرت باب نیست و بتلویح به وجود جمال اقدس ابهی با کاربرد کلماتی چون "بهاء"، "قدرت ابهی" و "ایشان" اشارت کرده است.

زیرنویس بخش نخست آثار منظوم طاهره

- ۱ - فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد چهارم، صفحه ۲۷۲.
 ۲ - عیناً مأخذ بالا. هواخواهان یحیی ازل مدّعی اند که جناب طاهره در توصیف یحیی اشعاری سروده است. شعر ذیل در آثار ازلیان در این خصوص به طاهره منسوب گردیده است.

| | |
|----------------------------|-------------------------------|
| بخلق جهان ساقیا ده نوید | که شد شام غم صبح عشرت رسید |
| به غمدیدگان ده تو جام صفا | بعشاق دلخسته برزن صلا |
| که عین ظهور ازل آمده | جمال خدائی هوسدا شده |
| بدین مژده گرجان فشام رواست | از این مژده خوش وقت ربّ علاست |

...

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| چو نور جمال تو آمد عیان | ثمر خواندت از لطف ربّ بیان |
| مراد از شجر نیست غیر از ثمر | شجر از ثمر می شود جلوه گر |
| بیان از تو تکمیل گردیده شد | همه سرّ پنهان حقّ دیده شد |

(نقل از کتاب "قرّة العین" از تألیفات ازلیان، صفحات ۱۲ - ۱۱).

البته انتساب این شعر به جناب طاهره نیاز بارائنه مدرک قابل استناد دارد. باوجود این بفرض که از جناب طاهره باشد احتمالاً در سال پنجم ظهور سروده شده که نام ازل باراده جمال ابهی و حضرت ربّ اعلی بر حسب ظاهر اشتهار یافته و مورد خطاب حضرت باب قرار گرفته است. باید دانست که بتصریح جناب فاضل مازندرانی (نسخه خطی مجلد چهارم تاریخ ظهورالحق، صفحه ۱۳) یحیی مدّتی در خدمت جناب طاهره بوده و آثار او را بذهن سپرده و از سبک و خطّ او تقلید می نموده است. لذا شاید برخی از ابیات شعر منسوب به طاهره از خود ازل باشد و یا ازل کلماتی از شعر را تغییر داده باشد.

- ۳ - تذکره شعرای قرن اول بهائی. جلد سوم، صفحه ۱۲۰.

- ۴ - جناب فاضل مازندرانی در مجلد سوم ظهورالحق (زیرنویس صفحه

(۳۶۸) متن اصلی تاریخ نبیل زرنندی را این گونه نقل کرده است: "از جمله قصائدی که بخط خود قرّة العین در طهران دیده شده که در پیش اهل بیت جناب سید محمد فتی الملیح بود در قصیده مطول که بردیف آمده مردّف است این بیت مذکور است:

شمس ابهی جلوه گر گردید و جان عاشقان

در هوای طلعتش چون ذره رقصان آمده

و از ابیات آن قصیده هویدا است که چون مزده ظهور جمال اعلی را از شیراز استشمام نموده اند آن قصیده را در کربلا فرموده اند."

۵ - مطالع الانوار. صفحه ۲۸۵.

۶ - از جمله رجوع فرمایند به مجلد سوم کتاب تذکره شعرای قرن اول بهائی تألیف جناب ذکائی بیضائی، صفحات ۳۰ - ۱۲۹. متأسفانه لفظ "جاهد" در بیت چهارم در خط نویسی اشتهاً "جاهد" نوشته شده است.

۷ - رجوع فرمایند به: Browne E.G. Materials for the Study of the Bábí Religion. PP. 347-48.

مصراع دوم بیت هفتم از غزل طاهره مندرج در این متن چنین آغاز می شود: "اگر آن خوش است تو درخوری ... " ضمناً در آخر غزل در این متن بیت زیر افزوده شده است:

"بگذر ز منزل ما و من بگزین بملک فنا وطن

فاذا فعلت بمثل ذا فلقد بلغت بما تشاء."

۸ - رجوع فرمایند به: Root .Táhirih. PP. 127 - 280

۹ - در منابع امری از جمله در مجلد نخست از کتاب کواکب الدریه (صفحه ۳۰۸) و مجموعه چهار رساله تاریخی، صفحات ۸۸ - ۸۷ آمده است. برخی از منابع غیر امری حاوی این غزل عبارتند از:

الف - کتاب "قرّة العین" تألیف ازلیان. صفحات ۲۶ - ۲۵.

ب - لغت نامه دهخدا. ذیل طاهره.

پ - از صبا تا نیما تألیف یحیی آرین پور. جلد نخست، صفحه ۱۳۲.

ت - تاریخ نهضت های فکری ایرانیان تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع) بخش یکم. صفحات ۸۱ - ۸۰.

- ۱۰ - بیضائی. تذکره شعرای قرن اول بهائی. جلد سوم، صفحه ۱۱۰.
- ۱۱ - نوائی. فتنه باب. صفحه ۱۰۶.
- ۱۲ - معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد پنجم، صفحه ۱۴۰۱.
- ۱۳ - ملا محمد باقر لاری متخلص به صحبت از شاعران و عارفان و فقیهان معروف ایران زمین در قوت و جودت حافظه و احاطه بر معارف ادبی و دینی در زمان خویش کم نظیر بوده است. وی در آخر ایام نابینا گشته است. دیوان وی شامل سی هزار بیت است که برخی از آنها حاوی بشاراتی به قرب ظهور موعود است.
- ۱۴ - مطالع الانوار. صفحات ۷۰ - ۶۹.
- ۱۵ - رجوع فرمایند به :
- Journal of the Royal Asiatic Society. Vol. 24. 1892, PP. 323-25.
- ۱۶ - رجوع فرمایند به :
- Browne E.G. Materials for the Study of the Bábí Religion. PP. 351-52.
- ۱۷ - تذکره شعرای قرن اول بهائی. جلد سوم، صفحات ۲۹ - ۱۲۷. قطعه مورد بحث علاوه بر این دو مأخذ در مجموعه چهارساله تاریخی (صفحه ۹۳) نیز آمده است.
- ۱۸ - از جمله رجوع فرمایند به :
- الف - بیضائی. تذکره شعرای قرن اول بهائی. جلد سوم، صفحات ۲۸ - ۱۲۷.
- ب - افنان. چهار رساله تاریخی. صفحه ۹۰.
- ۱۹ - در مجموعه چهار رساله تاریخی (صفحه ۹۰) نیز نقل گردیده است.
- ۲۰ - در مأخذ بالا (صفحه ۹۱) نیز نقل گردیده است.
- ۲۱ - از جمله رجوع فرمایند به :
- الف - بیضائی تذکره شعرای قرن اول بهائی. جلد سوم، صفحه ۱۲۸.
- ب - افنان. چهار رساله تاریخی. صفحات ۹۳ - ۹۲.
- ۲۲ - در مجموعه چهار رساله تاریخی (صفحات ۹۲ - ۹۱) نیز درج

گردیده است.

۲۳ - در مأخذ بالا نیز نقل گردیده است (صفحة ۹۱).

۲۴ - ابیاتی از این شعر در مأخذ بالا (صفحة ۱۰۱) آمده است.

۲۵ - این ابیات از منابع زیر نقل گردیده است :

الف - یادداشت‌های نگارنده از مجموعه خطی سال ۱۲۶۷ هجری قمری.

ب - یادداشت‌های جناب روح الله مهرباخانی از مأخذ بالا.

پ - مجلد سوم تذکرة شعرای قرن اول بهائی (صفحات ۲۷ - ۱۲۱)

تألیف جناب نعمت الله ذکائی بیضائی. جناب بیضائی نیز ابیات مشنوی را از مأخذ بالا نقل کرده است.

ت - چهاررسالة تاریخی جناب ابوالقاسم افغان (صفحات ۱۰۱ - ۱۰۰) و

بنقل از همان مجموعه خطی سال ۱۲۶۷ هجری قمری.

ث - رساله "قرّة العین" از تألیفات ازلیان صفحه ۴۸.

مثنویات دیگری نیز به جناب طاهره منسوب گشته که در حدّ مثنویات منقول در منابع یادشده در بالا نیست. برای نمونه جناب فاضل مازندرانی در پیوست صفحه ۹۸ مجلد چهارم ظهورالحقّ (خطی) یکی از این گونه مثنویات را نقل کرده است که این چنین آغاز می‌گردد:

من کجا و هجر یاران از کجا من کجا و درد هجران از کجا

نگارنده این سطور در صحت انتساب غالب مثنویات منسوب به جناب طاهره تردید دارد زیرا از حیث صورت و ماهیت در حدّ دانش و بینش و عرفان نامبرده نیست.

۲۶ - این قطعه در کتاب "قرّة العین" (صفحات ۳۵ - ۳۴) از مؤلفات ازلیان آمده و در منابع زیر نیز نقل گردیده است:

الف - چهار رساله تاریخی (صفحات ۹۸ - ۹۷).

ب - نشریة پیام بهائی. شماره ۱۲۶ مورخ ماه می ۱۹۹۰ میلادی، صفحه ۱۷.

۲۷ - این شعر در برخی از دیگر تألیفات بهائی و از جمله مجموعه چهاررسالة تاریخی (صفحة ۱۰۴) و مجلد نخست از تاریخ کواکب‌الدریّه (صفحات ۳۰۸ - ۳۰۹) نیز بعنوان اثری از طاهره نقل گردیده است.

۲۸ - از جمله رجوع فرمایند به :

الف - آرزین پور یحیی. از صبا تا نیما. جلد نخست، صفحات ۳۳ - ۱۳۲.

ب - حقیقت عبدالرفیع (رفیع). تاریخ نهضت های فکری ایرانیان. بخش یکم، صفحات ۸۲ - ۸۱.

۲۹ - اقبال در دانشگاه های لاهور و کیمبریج انگلستان تحصیل کرده و در سال ۱۹۰۷ میلادی باخذ درجه دکتری در فلسفه ایران از دانشگاه مونیخ آلمان نائل گردیده است. وی از بزرگترین شاعران پارسی گوی اواخر قرن نوزدهم و نیمه نخست قرن بیستم مسیحی است. نامبرده صاحب آثار منظوم و منثور متعدّد است که غالب آنها بطبع رسیده است. اقبال به اردو اشعار و آثار ارزنده ای دارد. برخی از آثارش نیز بزبان انگلیسی است.

۳۰ - رجوع فرمایند به کلیتات اشعار فارسی علامه اقبال لاهوری، صفحه ۳۹۲.

۳۱ - اقبال در بخش فلک مشتری از کتاب جاوید نامه ارواح حلاج و غالب و طاهره را جاودانه خوانده است. مرادش از حلاج حسین بن منصور بیضاوی معروف به حلاج از بزرگان صوفیه است که در احیان جذبه عرفانی و وجد و استغراق در بحر رحمانی نداء انا الحقّ از حلقوم بر می آورده است و بهمین سبب در سال ۳۰۹ هجری قمری (۹۲۲ میلادی) متعصبان قشری او را با کمال قساوت مقتول نمودند. بتفصیل بیشتر او را هزار تازیانه زدند و سپس دستها و پاهایش را بریدند و جسدش را سوزانیده خاکسترش را به دجله ریختند. مقصود اقبال از غالب، میرزا اسدالله خان نجم الدوله دهلوی متخلص به غالب (۸۶ - ۱۲۱۲ هجری قمری برابر با ۱۸۶۹ - ۱۷۹۷ میلادی) است وی از بزرگترین مشاهیر شاعران شبه قاره هند بوده و کلیتات آثار اردو و نیز فارسیش چندبار بطبع رسیده است. آثار غالب واجد شور و حال و سوز و گداز مخصوص است. بدین جهت اقبال نام او را در کنار طاهره و حلاج آورده است.

۳۲ - از جمله در بخش فلک مشتری از کتاب جاوید نامه که طاهره و حلاج و غالب دهلوی را از جاودانه ها می شمارد می گوید :

پیش خود دیدم سه روح پاکباز آتش اندر سینه‌شان گیتی گداز
 در برشان حلّه‌های لاله‌گون چهره‌ها رخسنده از سوز درون
 در تب و تابی زهنگام الست از شراب نغمه‌های خویش مست
 گفت رومی این قدر از خودمرو از دم آتش نوایان زنده شو
 شوق بی‌پروا ندیدستی نگر زور این صهبا ندیدستی نگر
 غالب و حلاج و خاتون عجم شورها افکنده در جان حرم
 این نواها روح را بخشد ثبات گرمی او از درون کائنات
 (کلیات اشعار اقبال. صفحه ۳۹۰)

- ۳۳ - تذکره شعرای قرن اول بهائی. جلد سوم، صفحات ۱۲ - ۱۱۱.
- ۳۴ - در باب نام پدر طاهر دکنی اختلاف است. دکتر ذبیح‌الله صفا او را فرزند رضی‌الدین دانسته است (تاریخ ادبیات ایران. بخش دوم از جلد پنجم، صفحه ۶۶۲) ولکن در لغت‌نامه دهخدا نام پدر شاه‌طاهر، سیدمهدی آمده است (مجلد سی و سوم، صفحه ۹۹).
- ۳۵ - برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار شاه‌محمد طاهر دکنی از جمله رجوع فرمایند به:
- الف - صفا ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات ایران. بخش دوم از جلد پنجم، صفحات ۷۰ - ۶۶۲ و بخش سوم از جلد پنجم، صفحات ۳۳ - ۱۶۲۹.
- ب - لغت‌نامه دهخدا. مجلد سی و سوم. صفحات ۹۶ و ۹۹.
- پ - نصرآبادی محمدطاهر. تذکره نصرآبادی. صفحه ۴۷۰.
- ت - هدایت رضاقلی‌خان. ریاض‌العارفین. صفحات ۱۰۳ - ۱۰۲ و ۷۰ - ۱۶۹.
- ث - طهرانی‌الذریعه. جلد چهارم، صفحه ۲۸۰.
- ۳۶ - مجله ارمغان سال سیزدهم (۱۳۱۱ شمسی) شماره هفتم (مهرماه) صفحه ۴۸۲.
- ۳۷ - باب و بهاء را بشناسید. صفحه ۲۷۱. باید بیاد داشت که مؤلف در صفحه ۲۶۷ همین کتاب ردیه به علم و کمال جناب طاهره اعتراف کرده است.
- ۳۸ - از جمله رجوع فرمایند به:

- الف - آرين پور- يحيى. از صبا تا نيماء. جلد نخست، صفحه ۱۳۲.
- ب - لغت نامه دهخدا ذيل طاهره (مجلد سي و سوم، صفحه ۱۱۲).
- پ - حقيقت عبدالرفيع (رفيع). تاريخ نهضت‌هاى فكري ايرانيان. بخش يكم، صفحه ۸۱.
- ۳۹ - ظهورالحق. مجلد هشتم، قسمت اول. صفحات ۵۷ - ۴۵۶.
- ۴۰ - اين مجموعه را مولود خانم دختر طائره كه همسر جناب ميرزا على اكبر روحانى (محب السلطان) بوده در اختيار جناب بيضانى قرار داده است.
- ۴۱ - براى آگاهى بيشتر از احوال و اشعار جناب طائره از جمله رجوع فرمايند به :
- الف - فاضل مازندرانى. ظهورالحق. جلد هشتم ، قسمت اول، صفحات ۶۲ - ۴۵۱.
- ب - ذكائى بيضانى. تذكرة شعراى قرن اول بهائى. جلد دوم ، صفحات ۹۵ - ۲۸۲.
- پ - ارباب فروغ . اختران تابان. جلد نخست، صفحات ۹۱ - ۲۸۶.
- ۴۲ - باب و بهاء را بشناسيد. صفحه ۲۷۱.
- ۴۳ - فتنه باب. صفحه ۱۰۶.
- ۴۴ - براى آگاهى بيشتر از احوال و آثار ام هانى يزدى از جمله رجوع فرمايند به :
- الف - مدرّس تبريزى. ریحانة الادب. جلد هشتم، صفحات ۵۷ - ۳۵۶.
- ب - طهرانى. الذريعة. جلد نهم، صفحه ۹۶.
- پ - خاضع. تذكرة شعراى يزد. صفحه ۱۵.
- ت - لغت نامه دهخدا ذيل ام هانى (جلد هشتم، صفحه ۲۱۹).
- ث - رجبى. مشاهير زنان ايرانى و پارسی گوی. صفحات ۲۲ - ۲۱.
- ۴۵ - براى آگاهى بيشتر از احوال و اشعار عفت نسا به از جمله رجوع فرمايند به :
- الف - رجبى. مشاهير زنان ايرانى و پارسی گوی. صفحات ۶۷ - ۱۶۶.
- ب - كشاورز صدر. از رابعه تا پروين. صفحات ۷۲ - ۱۶۹.

پ - مهراز. بزرگان شیراز. صفحه ۳۴۴.

ت - فسانی. فارسنامه ناصری. جلد نخست، صفحه ۱۱۰.

ث - طهرانی. الذریعه. جلد نهم، صفحه ۷۳۱.

۴۶ - رجوع فرمایند به :

Root. Tahirih. PP. 129 - 30.

۴۷ - تذکره شعرای قرن اول بهائی. جلد سوم، صفحات ۱۳ - ۱۱۲.

۴۸ - معلم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد پنجم، صفحه ۱۴۰۱.

۴۹ - از جمله رجوع فرمایند به مجله ایرانشهر، سال سوم (۱۹۲۴ میلادی) صفحه ۲۴۶.

۵۰ - مؤلف کواکب الدریه نام سلیمان خان تبریزی شهید را سلیمان خان افشار می نویسد که البته این نکته سبب سوء تفاهم خواهد شد زیرا سلیمان خان افشار از سرداران سپاه قاجار و از دشمنان امر بدیع الهی بوده است (برای اطلاع از احوال سلیمان خان افشار از جمله رجوع فرمایند به کتاب "حضرت باب" نوشته نگارنده سطور، صفحات ۱۱۹، ۲۷۷، ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۶۵).

۵۱ - برای خواندن تمام مخمس صحبت لاری از جمله رجوع فرمایند به: حقیقت عبدالرفیع (رفیع). تاریخ نهضت های فکری ایرانیان در دوره قاجار. بخش یکم، صفحات ۲۵ - ۱۲۴.

۵۲ - بخشهایی از این شعر به انگلیسی ترجمه شده و در کتاب "زنان شاعره جهان" "Women Poets of the World"

که بهمت یونابانگیر Jonna Bankier و دیردی لشکری Deirdre Lashgari در سال ۱۹۸۳ بطبع رسیده آمده است. نکته جالب این است که نام جناب طاهره بعنوان سراینده این شعر در "ایندکس شعری گرانجر Granger's Index to poetry درج گردیده است. این ایندکس بهمت William F. Bernhart و وسیله Columbia University Press در نیویورک بطبع رسیده است (طبع هشتم، سال ۱۹۸۶). در صفحه ۴۱۱ ایندکس چنین آمده است:

He the Beloved Sel Qorratu'l _ Ayn Tr.Fr.

Farsi by Deirdre Lashgari "Cupbearer, O Victorious Falcon, Come! ..."

و در صفحه ۱۶۳۶ در بخش Author Index آمده است.

Qorrat'ul- Ayn (Umm - i- Salma) He the Beloved, Sel.

اهمیت موضوع در اینست که ایندکس مذکور تنها به آثار مشهورترین شعرای جهان اشاره دارد.

۵۳ - رجوع فرمایند به : Browne E.G. Materials for the Study of the Bábí religion .PP 343 - 45.

۵۴ - مأخذ بالا. صفحه ۳۴۳. ترجمه از نگارنده سطور است.

۵۵ - مأخذ بالا. صفحه ۳۴۶. نویسنده کتاب "قرّة العین" (صفحات ۱۲ - ۱۱) از مؤلفان ازلی ابیات زیر را بنقل از ساقی نامه مورد بحث خطاب به یحیی ازل و یا در باب او می داند :

بخلق جهان ساقیا ده نوید که شد شام غم صبح عشرت رسید
 به غمدیدگان ده تو جام صفا بعشاق دلخسته بـرزن صلا
 که عین ظهور ازل آمده جمال خدائی هویـدا شده
 باین مژده گرجان فشام رواست از این مژده خوش وقت ربّ علاست
 چو نور جمال تو آمد عیان ثمر خواندت از لطف ربّ بیان
 مراد از شجر نیست غیر از ثمر شجر از ثمر می شود جلوه گر

...

کجا من کجا وصفت ای محترم عدم چون کند وصف ذات قدم
 همه شرک محض است توحید من منزّه تو هستی ز تحمید من

نگارنده از اهل انصاف می پرسد که آیا بنظرشان جناب طاهره با آن مقامات علمی و عرفانی و حدّات بصر میرزایحیی ازل را با آن سوابق و تالیقاتی که از خود باقی گذارده است ذات قدم می نامد. مردی که بواسطه اعمال سونش نه تنها ایمان نفوس مبارکه ای چون والده محترمه حضرت باب را سالها بتأخیر انداخت بل موجب رکود جامعه بابی و استهزاء دشمنان امر بدیع گشت. این ابیات بفرض صدور از طبع جناب طاهره خطاب به جمال ابهی است که ثمر حقیقی شرع رحمن بود و آثارش مکمل

آیات بیان. مراد حقیقی جناب طاهره از محبوب جانس در همه آثارش مظهر الهی است. حضرت باب است. جمال اقدس ابهی است. نه نفسی که جز تشقی اهواء شیطانی خویش آمالی نداشت. حتی ابیات انتسابی بعدی این حقیقت را آشکار می سازد. آنجا که می گوید :

تونی آنکه خلاق این عالمی خدایا تو قیتوم و هم قائمی

مؤلف ازلی کتاب "قرّة العین" قطعه شعر دیگری از جناب طاهره درج کرده که بادعای او در خاتمه یکی از مرقومات این بانوی فاضله آمده است (صفحه ۵۲). ظاهراً مؤلف مقصود از "مقام ازلی" را مقام میرزایحیی دانسته است ولکن از ابیات دیگر شعر معلوم می شود که اشارات به "بهاء" دارد که مراد جمال اقدس ابهی است. بهمین روی جناب ابوالقاسم افغان شعر مذکور را در مجموعه چهار رساله تاریخی (صفحه ۹۹) از جناب طاهره دانسته است. شعر مذکور را با استفاده از دو منبع یاد شده در اینجا نقل می کنیم ولکن صحت انتساب آن را به جناب طاهره تضمین نمی نمائیم.

| | |
|----------------------------------|-----------------------------------|
| بافته جان بولایش همه شاهد باشید | ایستاده بوفایش همه شاهد باشید |
| روز اول که رسیدم بمقام ازلی | محو بنموده سواش همه شاهدباشید |
| دورهاکو زده این چرخ متوردرحین | ایستادم بوفایش همه شاهد باشید |
| نیست مقصودمرا غیررضایش بالله | آدم عین رضایش همه شاهدباشید |
| قرّة العین نگر با نظر پاک صفی | کیست منظوریهایش همه شاهدباشید |
| خواهم از فضل خداوندی قیتوم قدیم | ریزدم خون به بهایش همه شاهدباشید |
| رنجهائی که کشیدم ز مرور ایام | در ره قرب ولایش همه شاهد باشید |
| نبودم ذره ای از پاک زکلّ مفقود | از من از فضل وعطایش همه شاهدباشید |
| خواهم از مدح برون آوردم از ابداع | تا کنم جان بقدایش همه شاهد باشید |

بخش دوم آثار منشور طاهره

چنانکه قبلاً ملاحظه گردید غالب آثار شعری جناب طاهره از بین رفته و تاکنون بدست نیامده است. سرنوشت آثار منشور این بانوی فاضله نیز تا حدودی مشابه آثار منظوم اوست ولکن مرقومات و رسالات موجوده بمراتب بیش از آثار شعری است. طاهره پیش از ایمان به حضرت باب اصولاً اشعار و آثاری در ستایش رسول اکرم و ائمه اطهار و مصائب آنان داشته است (۱). متأسفانه تاکنون هیچ یک از آنها بدست نیامده است. رساله او در دفاع از عظمت مقام و نیز تشریح عقاید جناب شیخ احمد احسانی و تجلیل از جناب سید کاظم رشتی که به شخص اخیر تسلیم نموده و بدین جهت مخاطب "یاقرّة العین و روح الفؤاد" گشته است (۲) در دست نیست. رسالات سه گانه که در ردّ اعتراض مخالفان امر بدیع در آغاز ظهور نگاشته و حضرت باب در آثار مبارکه حضرتشان (از جمله تفسیر سوره کوثر) بدانها اشاره فرموده اند موجود نیست. جناب شیخ سلطان کربلانی نیز به نوشته طاهره در ردّ کتاب حاج کریم خان کرمانی اشاره کرده است (۳). این نوشته نیز در دست نیست. حضرت ولی امرالله تصریح می فرمایند که جناب طاهره کلّ کتاب مبارک قیوم الاسماء را به فارسی ترجمه کرده است (۴). این متن نیز تاکنون بدست نیامده است. دهها رساله و مرقومه طاهره که در کتب تاریخیته بهائیه بدانها اشاره شده بعضاً در ردّ اعتراضات مخالفان امر بدیع و اتمام حجت بدانان و غالباً در پاسخ سؤالات اصحاب و یا در تشویق و تحریض آنان بقیام عاشقانه در میدان خدمت بوده و مفقود گشته است (۵).

با وجود این چند رساله و بیش از بیست مکتوب از طاهره بیادگار مانده که غالب آنها بطبع رسیده است و ما آن رسالات و مکتوبات را در پایان این بخش درج می‌کنیم.

در اینکه طاهره در غایت فضل و کمال بوده و در معارف اسلامی تبحر کم‌نظیر داشته تردیدی نیست. زیرا بیانات مبارکه در این باب بسیار است و ما برخی از آن نصوص مقدسه را طی شرح حال او نقل کرده‌ایم. پژوهشگران و تاریخ‌نگاران بهائی و غیر بهائی نیز اعم از شرقی و غربی به مراتب دانش و بینش طاهره اعتراف کرده‌اند. از آثار منشور (و نیز منظوم) طاهره روشن می‌شود که این بانوی فاضله در انواع معارف اسلامی تحقیق و تتبع داشته و با معارف ادیان دیگر، فلسفه، تصوف و تاریخ نیز بخوبی آشنا بوده است. ایمان به حضرت باب و استفاضه از بحر آیات ظهور بدیع بر حجم دانش و بینش او بی‌نهایت افزوده و از او یک نادرهٔ زمانه آفریده است.

آثار منشور طاهره را از دو جهت صوری و ماهوی توان ارزیابی نمود. از نظر صوری باید گفت که با توجه به آثار باقی مانده، طاهره بر مباحث و قواعد معانی و بیان احاطه داشته یعنی از فنون فصاحت و بلاغت و ظرائف مربوط به اسناد، انشاء، ایجاز، اطناب، ترصیح، تضمین، تلمیح، جناس و امثال آن بخوبی آگاه بوده است. ورود در این مباحث و ارزیابی آثار منشور طاهره از این نظرگاه کار استادان برجستهٔ ادب و مجامع تحقیق در آتی اوقات است. اما بررسی آثار منشور طاهره از لحاظ ماهوی نیز کار هرکس نیست و متخصصان در معارف اسلامی و متغمسان در بحر آیات حضرت ربّ اعلیٰ باید در این وادی گام نهند. زیرا طاهره در نگارش آثار خویش هم خوشه‌چین مکتب بدیع حضرت باب است و هم مستظهر به معارف عظیم اسلامی. آشنائی کامل با اصطلاحات مستعملهٔ دو ظهور ربّ اعلیٰ و رسول اکرم الهی لازم است تا آثار طاهره آنطور که باید و شاید مفهوم شود. نگارنده بررسی واقعی ماهوی آثار طاهره را نیز به تحقیق عمیق پژوهشگران متفمن آتی می‌سپارد و در این بخش تنها باختصار به محتوای آثار باقی مانده از

این نادرهٔ زمانه اشارتی می‌کند. برخی از نکات برجستهٔ رسالات و مرقومات باقی‌مانده از طاهره بشرح زیر است:

۱ - تحمید ذات حقّ و تجلیل مظاهر امر او:

لحن طاهره در رسالات و مرقومات خویش در باب تمجید و تسبیح و تحمید مقام الوهیت در اوج امتناع است (۶). مفاهیم بدیعه که همگی مقتبس از آثار حضرت ربّ اعلی است بنحوی بکار رفته که محقق هوشمند بی‌درنگ بداعت شیوهٔ نگارش او را در می‌یابد. در عقیدت طاهره عرفان ذات الهی محال است. عرفان مقام حقیقی مظاهر ظهور نیز در حدّ استعداد نفوس نیست. مشرب شیخی جناب طاهره در آثار او کاملاً مشهود است. تجلیل از ائمهٔ اطهار و اصحاب خاصّ آنان بشیوه‌ایست که در آثار جنابان شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی دیده می‌شود و بهمین دلیل دشمنان، آن بزرگواران را از غلّات دانسته‌اند (۷).

۲ - اظهار عبودیت و محویت محضه:

طاهره با آنکه در مقامات علمی و روحانی در میان نسوان عصر خویش بی‌نظیر بوده و بر غالب رجال زمان سبقت گرفته در مکاتبات و مراسلات خود بی‌نهایت اظهار عبودیت کرده است. عبارات "امّه خاطئه جانیه"، "منغمسه فی بحر الهوی"، "منغمره در بحر خطیئات"، "هذه الاقله"، "هذه المفتقره"، "امّه آبقه"، "حقیره"، "فقیره"، "تراب اقدام..." "اقلّ از ذره" و امثال آن حکایت از غایت محویت او دارد. حتی طاهره تصریح می‌نماید که: "این اقلّه ممّا یحصی و ذرهٔ دون ممّا یدعی ادعای مقامی را ندارم" (۸). حال آنکه عنایات حضرت باب در حقّ او کثیر و وفیر است و او از حروف حیّ اول محسوب است. امّا طاهره می‌نویسد: "امّا شأن آیات نازله از عالم عماء باذن الله العلی الاعلی در حقّ این اقلّه ممّا یحصی من باب الفضل و جاری من غیر استحقاق است" (۹). اگر طاهره گاه از خویشتن سخن گفته نه برای اظهار وجود بوده بل هدایت برخی از اصحاب گمراه را منظور داشته است. چنانکه در رسالهٔ خویش خطاب به برخی از بایبان ضعیف‌الایمان می‌فرماید من باذن

پروردگار برای اعلاء کلمة حق قیام کرده‌ام و از شما بر مواقع بیان آگاهترم. پروردگار شما را امر بنصرت من فرموده‌است. مرا و پرهیزگاران نجیبی که مرا حمایت می‌نمایند شیطان مدانید. خداوند بفضل عظیم خویش مرا از لغزش و گمراهی حفظ نموده‌است. آنچه اظهار می‌دارم و حامیان من می‌گویند حق است اگرچه با میزان اعتقاد و دانش شما موافق نباشد. زیرا خداوند مرا برفع شبهات ناس مأمور فرموده‌است (مفاد بخشی از بیان طاهره). (۱۰) گاه در پاسخ اتهامات وارده از سوی دشمنان و یادآوری به یاران اشاره به تصریح حضرت باب در خصوص طهارت نفس خویش می‌کند. از جمله در مکتوب خود خطاب به اصحاب اصفهان می‌نویسد که من آن ورقة مطهّرة طاهره ابهیم که پروردگار و فرشتگان آسمان بدان گواهی داده‌اند (۱۱). اما نداء اتی انالله که در بدشت مرتفع فرمود ناشی از نهایت فنا فی الله و وصول باوج غلبات ذوق و شوق بود.

۳ - تجلیل از مقام سابقین:

مراد از سابقین جناب قدّوس، جناب باب‌الباب، جناب ملاعلی بسطامی و اصولاً حروف حی و مؤمنین پیش از سفر حجّ آند. طاهره با همه عظمت مقام و وسعت دانش در برابر سابقین سر فرود آورده و بی نهایت از آنان تجلیل فرموده‌است. از جمله در رساله جواب اعتراضات و ایرادات ملاجواد قزوینی و ملاعبداعلی هراتی می‌نویسد: "و شهادت می‌دهم در حق سابقین که ایشان مقرّب عندالله و فائز بفوز عظیم و در مقام مرتفع‌اند که احدی را آرزوی رتبه ایشان نشاید. زیرا که سبب گردیدند بظهورالنور علی الطّور و عالم را روشن نمودند و ایشانند مصاییح نور در ظلمات دیجور و جمله کتاب مستور ... آه ثمّ آه از غفلت و تقصیر و احتجاب ما در حق معرفت ایشان. آیا چه بلاها در ظهور حق بجان نخریدند و چه مصیبت‌ها که ندیدند... شهادت می‌دهم که مودت و محبت و اطاعت سابقین بر لاحقین لازم و واجب است" (۱۲). در مرقومه تقدیمی به محضر جناب باب‌الباب که در همین گفتار آمده‌است می‌توان مراتب محویت آن بانوی فاضله را در ساحت سابقین خصوصاً

باب‌الباب بخوبی دریافت.

۴ - اثبات حَقَانِيَّتِ حضرت باب:

نخست - توضیح این نکتهٔ دقیقه که دست خداوند بسته نیست و فیض الهی تعطیل ندارد. تشریح استمرار ظهورات خصوصاً در مرقومات سالهای سوم و بعد و در نتیجه اعلام مظهریت حضرت باب. حتی در رسالهٔ صادره در سال نخست از ظهور حضرت باب می‌نویسد: "زیرا که سبک شمرده‌اند امر عظیمی را که ربّ عظیم عظیم شمرده و خیال نمودند که حقّ و سنّت متبدّلهٔ او همان است که در نزد ایشان مشهود و هویدا است و بدقت نظر و صفاء بقباح و شناخت این اعتقاد فاسد ننگریستند که کفریست عظیم. دست پروردگار بسته نیست ... (۱۳)."

دوم - حجّیت آیات و اینکه حضرت باب صاحب آثار بدیعه‌اند. این دو نکته بارها در رسالات و مکاتیب طاهره بیان و تشریح گشته‌است (۱۴). حتی در رسالهٔ صادره در سال نخست به رسالت حضرت باب اشاره نموده و می‌گوید حضرتشان صاحب آیات است. عین عبارات طاهره چنین است: "و حجّت و بیّنهٔ ایشان ... علی الانام تفسیر مبارک و صحیفهٔ مکنونه می‌باشد ... و ماکان لرسول ان یأتی بأیة الا باذن الله" (۱۵).

در سال سوم ظهور خطاب به برخی از بایبان ضعیف‌الایمان می‌نویسد که شما آیات بدیعهٔ حضرت باب را که از شجرهٔ سینا نازل شده‌است قرائت نکرده‌اید با آنکه مأمور بوده‌اید که از این رزق پاک و میوه‌های باغهای آثار حضرتشان بهره‌گیرید (مفاد بخشی از بیان طاهره) (۱۶). خطاب به همان نفوس می‌نویسد که اگر مردم بخواهند یک آیه از آیات بدیع را درک نمایند قادر نخواهند بود. چگونه توانند مثل آن آورند (۱۷).

سوم - بیان عظمت ظهور حضرت باب - جناب طاهره از جمله در رسالهٔ خویش خطاب به برخی از بایبان ضعیف‌الایمان می‌نویسد که امروز روزی عظیم و روز ساعت (قیامت) است. این بحر بحری است عجیب و عمیق و حکم صراط الهی دقیق (مفاد بخشی از بیان طاهره) (۱۸). در همان رساله می‌نویسد که امروز روزی است که همهٔ ایام بگرد آن در چرخش است (مفاد بیان) (۱۹). در رسالهٔ مذکوره همچنین اشاره

می‌کند که ادوار واکوار سپری شده تا مردمان آمادۀ استماع اسرار این دور افخم و اسم اعظم گردیده‌اند. دوری که در خفیات بطون (در اسرار نازله در کتب مقدّسه الهیه) بدان اشاره گشته‌است (۲۰).

۵ — اشارات به جمال اقدس ابهی — در آثار منشور طاهره اشاراتی به حضرت بهاء الله دیده می‌شود که بسیارحائز اهمیت است. این اشارات به حقیقت بشارت و گویای آنست که طاهره درعهد اعلیٰ بعظمت مقام حضرت بهاء الله پی برده‌است. در یکی از مرقومات خود که بنوع مناجات صادر شده و لفظ بهاء و برخی از مشتقات آن کلمه را در آن بکرات بکار گرفته‌است می‌نویسد: "الهی که نقطهٔ بهاء را در مقام استیدار آر و کنز اوفی را بمقام وفاء ثابت بدار" (۲۱). در جای دیگری از مرقومه یادشده می‌نویسد: "الهی که ممدود بنصرت و موعود بکرت سرّ محمّد را از جمیع آفات حفظ فرما و یوم لقاء او را بارز نما" (۲۲). که مراد از "موعود بکرت سرّ محمّد" حضرت امام حسین علیه بهاء الله و بعبارت دیگر ظهور رجعت حسینی نفس جمال ابهی است. و در همان مناجات در خصوص جمال قدم می‌نویسد: "الهی ورقات چند از نزد ایشان در نزول و آیات بسیار از حقیقتشان در ظهور" (۲۳). که مراد از لفظ "ایشان" شخص جمال ابهی است. چنانکه در آن ایام معمول بوده که اصحاب از ذکر اسم امتناع نموده و حضرتشان را بعنوان "ایشان" یاد می‌کرده‌اند. در مرقومه دیگری اشاره به رجعت طلعت امام حسین کرده و آن رجعت را همان ظهور مَن يُظهِرُ الله دانسته‌است (۲۴).

۶ — پاسخ ایرادات ملاحواد برغانی — جناب طاهره در چند رساله به ایرادات ملاحواد برغانی پاسخ داده‌است. ملاحواد پسرخاله طاهره و چون غالب بستگان مادری آن جناب شیخی بود. و هم او بود که طاهره را با معارف شیخی آشنا نمود. ملاحواد برغانی (ولیانی) در آغاز ظهور حضرت باب به جرگهٔ بابیان پیوست و لکن درک مقامات عالیۀ حضرتشان برای وی میسر نبود. جمعی از اصحاب را با خود به کربلا برد و در انتظار ورود حضرت بود و لکن در اجتماع کربلا بداء گشت. این امر موجب تزلزل او شد. از آنجا به شیراز رفت و همراه ملاحوادالعلی هراتی

و ملاّ ابراهیم شیرازی به جمع اصحاب پیوست. تزلزل او در درک مقامات حضرت باب و حسادتش نسبت به جناب باب‌الباب سبب اعراضش گشت و حضرت باب او را طرد فرمودند. ملاّ جواد همراه ملاّ عبدالعلی هراتی و ملاّ ابراهیم شیرازی بمخالفت با حضرت باب و جناب باب‌الباب و دیگر اصحاب قیام نمودند و سرانجام به هواخواهان حاج محمدکریم خان کرمانی پیوستند. جناب طاهره در مکاتبات خویش با ملاّ جواد که سخنگوی جمع مطرودان بود اعتراضات او را پاسخ گفت و لکن او بر اعراض افزود و سرانجام با سوء عاقبت از جهان رفت. حضرت باب در آثار مبارکه صدای او را "خوار" (صدای گاو) نامیده‌اند و از آن پس ملاّ جواد نزد بایبان به ملاّ جواد خوار شهرت گرفته‌است. از رساله جناب طاهره در جواب اعتراضات ملاّ جواد (مندرج در مجلد سوم ظهورالحقّ، صفحات ۵۰۱ - ۴۸۴) تا حدودی می‌توان سؤالات و ایرادات او را معین کرد. جناب طاهره در آغاز رساله می‌نویسد: "...نوشته کدورت سرشته‌ای از بعض اصحاب رسید و سبب تراکم افواج هموم و غموم عبارات بلااعتبارش گردید. وین عجب که بسیاری حقّ حقّ را نشناخته شتافتند و چون خیالات شهوانیه خود را که دلیل از جهت معرفت آیت بدیعه غیبیه مصوّر نیافتند لهذا در بوتّه امتحان گذاختند... زیرا که سبک شمرده‌اند امر عظیمی را که ربّ عظیم عظیم شمرده" (صفحات ۸۵ - ۴۸۴). در همان صفحات اولیه رساله جناب طاهره در پاسخ ایراد ملاّ جواد در خصوص بداء در اجتماع کربلا می‌گوید که اصفیاء و اولیاء همواره بداء را در مقام اثبات تعلیم داده‌اند و لکن ما ضعیف و نادان هستیم و امر الهی را آنگونه که باید نمی‌شناسیم (صفحات ۸۶ - ۴۸۵). در جواب ایراد ملاّ جواد که چرا آثار حضرت باب عیناً مانند آیات قرآن نیست جناب طاهره از جمله می‌نویسد: "اگر آیات آیه لاحقّه بمثل آیات آیه سابقه باشد و بهمان قواعد موافق آید پس ما وجدنا علیها آباننا را چرا پیشینیان دلیل خود قرار داده‌اند در انکار حقّ... (صفحه ۴۸۶). به ملاّ جواد با خطاب "ای مسکین" می‌نویسد که خیالات واهیّه او میزان درک حقیقت نیست و چنانکه پیشینیان معانی آیات قرآن شریف را که

حجّت واقعی است ادراک ننمودند و از رسول اکرم الهی معجزات حضرت موسی و حضرت مسیح را طلب می نمودند او نیز بادراک معانی آثار حضرت باب پی نبرده طلب معجزات دیگر می کند (صفحه ۴۸۷). باید توجه داشت که ملاحظه از حضرت باب استدعای نزول دعای بی نقطه کرده و آن حضرت امتناع فرموده اند. زیرا قصد ملاحظه امتحان ربّ العباد و ابراز خود رآئی بوده است. ملاحظه عدم نزول دعای مذکور را مورد ایراد قرار داده و ضمن اعتراضات خود به آن حضرت جسارت کرده است. جناب طاهره خطاب به او می نویسد: "و دیگر آنکه دعای بی نقطه در مقام حجّت از نقطه دایره ایجاد خواسته بودی عطاء نفرمودن آن کان کرم و احسان باذن الله بود. الله اکبر که چه مقدار جسارت در محضر رحمن حین استوای ایشان بعرض بیان نمودی" (صفحه ۴۹۵). بدو می نویسد که بنظر اعتبار بنگرد به مدّعی حضرت باب و آنچه می خواهد در حدّ و تناسب با آن مدّعا باشد. بدو می گوید که عدم ورودش به بیت توحید بعلت ورود از "غیر باب" است (صفحه ۴۸۷). در همان رساله در کمال فصاحت و بلاغت ملاحظه را توییح و نصیحت می نماید: "آیا کسی چشم از حجّیت و محکمیت صحیفه مکنونه پوشیده می دارد و دعای بی نقطه را آیه و دلیل خود می انگارد اعتقاد چنان است که احدی از پیشینیان این حجّت ها را نگرفتند که شما گرفتید... این که شخص قواعد صورتی بی معنی چندی را مستمی بمعرفت نموده در اعمال ظاهرته مستحبه که مفتاح کنوز غیبیه و سبب فیض الهیه می باشد تکاهل ورزد این از مصائد و مکائد شیطان است و مخالف طریقه سالکان... نمی دانم چه بنویسم با لسان کلّیل و قلب علّیل پروردگار شاهد است که حیران مانده ام که آیا چگونه می شود عبد ذلیل خطاب مولای جلیل خود را نشنود و نشناسد کلام او را. نیست مگر از آنکه با غشاوة غفلات محجوب و در ارض شهوات مقید و محبوس که محبوب در نهایت محبت و مودت از افق جلال و عزّت بتجلی برآمده و تمام عالم را بخروش آورده و ما در ارض حدود و اشارات مقید و حیرانیم" (صفحات ۹۷ - ۴۹۶). در پاسخ ملاحظه العلی هراتی که آیات

را حجت حَقَانِيَّتِ مظهر الهی برای عامه ندانسته و به حضرت باب اعتراض کرده است در همان رساله می نویسد پس چگونه قرآن شریف را بجهت عام و خاص حجت می شمارید. حال آنکه اگر عامه کلمات حضرت باب را درک ننمایند قرآن شریف را نیز درک نمی کنند. می نویسد: "قرآن حجتی است کامل و آیه ایست بالغ شامل در مقام حجتی احتیاج به مبین ندارد" (صفحة ۴۸۸). سپس می گوید البته مبین آیات، انعة اطهار و حاملان اسرارند و هرکس نمی تواند نفس را در مقام بیان عبارات و تبیان اشارات قرآن مطلق العنان نماید. از قرائن بر می آید که ملاجواد ادعای اتیان مثل آیات حضرت باب نموده است. طاهره در این خصوص خطاب به ملاجواد می نویسد: "نوشته بودی که قرآن تالیف نمودم ابلغ و اکمل از تفسیر مبارک مرحبا بک. بسیار خوب اول تو می بایست معنی مثلیت را بفهمی آنوقت در مقام اظهار خدائی برآئی. معنی مثلیت نه ترکیب تالیف حروف بیست و هشتگانه می باشد که صورتی از آن برداشته در مقام نقش و ارتسام برآئی" (صفحة ۴۹۳). سپس می گوید آیا تو ادعا می کنی که سر اسرار، نور انوار، سر شجره طور، وصف حق، ظهور مطلق و ... هستی. اگر صاحب چنین مقامات نیستی بدان که قادر بانزال آیات نیستی. به او می نویسد: "ای آنکه چشم حق بینیت را غبار خودبینی چنان تیره و تار نمود که در مقام انکار حق واضح کالشمس فی رابعة النهار برآمدی و هیچ متالم و متأثر اصلاً ابداً نگردیدی... اگر این بزرگوار حجت الله نیست پس کیست؟..." (صفحات ۹۴ - ۲۹۳). طاهره خطاب به ملاجواد و یارانش می گوید که: "این مقام مجاهده است نه مجادله و مقام ایمان به غیب است نه مشاهده" (صفحة ۴۹۱). بدین ترتیب آن "مستان باده غرور" را نصیحت می نماید که از مشعر "فؤاد" بهره گیرند و سپس با "دلیل حکمت" از طریق باب علم الهی داخل مدینه توحید شوند. ملاجواد در پاسخ حضرت باب که از او پرسیده بودند که آیا به آیات حضرتشان مؤمن است یا خیر؟ عرض کرده بود بعضی از آیات را فهمیده و حق می دانم و بعضی را نمی فهمم. طاهره به ملاجواد می نویسد: "این کلام

شما و انکارت از بابت افتؤمنون ببعض الكتاب و تکفرون ببعض می باشد. باید آنچه را فهمیده ای محکم قرار دهی و اقرار نمائی و آنچه بر تو متشابه است ردّ بمحکم نمائی و بتوبه و انابه بکوشی تا بفهمی" (صفحات ۹۲ - ۹۹۱). نکات متعدّده دیگری نیز در رساله جواب به ملاّجواد آمده که نقل همه آنها مابین با اختصار است.

۷ - تشویق و تحریض اصحاب در توجّه به خراسان - جناب طاهره در غالب مکاتیب خویش که در سالهای سوم و چهارم ظهور مرقوم داشته اصحاب را بتوجّه به خراسان و نصرت امر حضرت باب و باعتباری جناب بابالباب و دیگر یاران همراه او تشویق نموده است. از جمله در مکتوب خویش خطاب به اصحاب اصفهان می نویسد: "قوموا لنصرت مولیکم واسرعوا الی ارض الخاء. فانّ الله قد شاء فی هذه الارض ماشاء...". در همان مکتوب خطاب به یکی از بابیان می گوید: "یا اخی المحمود و صفوة المعبود اسرع الی طرف حکم مولاک القدیم فی ارض الخاء" (۲۵). در عبارات مذکور به اصحاب می گوید که برای نصرت مولای خویش قیام نموده به خراسان بشتابند زیرا خداوند برای آن ارض اراده واقعه یا امر مخصوص کرده است.

۸ - تشویق اصحاب به عشق و محبت به حقّ و به خلق خصوصاً یکدیگر - در این باب بیانات طاهره بحقیقت در توضیح بیانات مبارکه حضرت باب است. در یکی از مکاتیب خویش خطاب به بابیان ضعیف الایمان می نویسد: "لانّ الله ما جعل طریقاً للوصول الی ساحة عزه و احسانه الاّ بالمحبّة و المودّة... انّ الله قد جعل المحبّة دیناً و علیه یدور عرش العلی. فاصبحوا فی دین الله اخواناً علی خطّ السواء. انّ الله یحبّ ان یکون قلوبکم مرآتاً لاخوانکم انتم تنعکسون فیهم و هم ینعکسون فیکم" (۲۶). در این بیان می گوید که خداوند برای وصول به ساحت عزّت و احسان خویش طریقی جز محبت و مودّت مقرر نفرموده است. خداوند محبت را آئینی قرار داده که عرش اعلی بدور آن می گردد. خطاب به همان گروه از بابیان می گوید که در دین الهی در نهایت مساوات با دیگر بابیان برادر گردند. زیرا خداوند اراده نموده که قلوب

مؤمنین آئینه‌ای بجهت برادران ایمانشان گردد تا در یکدیگر منعکس گردند.

۹ - تشویق اصحاب و معرضین به مجاهده و تضرع و ابتهال در راه حق - در مکتوب خطاب به ملاجواد برغانی می‌نویسد: "باران بداء از سحاب امضاء باذن الله العلی الاعلی دائم در ریزش و سیلان" (۲۷). در همان مکتوب می‌نویسد: "شناختن حجت الله بدیده سر نیست و شتافتن بسوی او بپا و دست ظاهرته نیست و حجیت آیات حجت الله درکش بمدارک شهودیه که حاضر در نزد انسان باشد نیست. چشمی بعال و از خواب بیدار شو. نظر بسنت غیر متبدله حق نما تا برای العین بینی که قدم بقدم پیشینیان بل اشد استکباراً برداشتی این دار آخرت است و لقاء وجه الله الکریم گریه می‌خواهد... و خشوع و انابه و توبه و خواندن پروردگار تضرعاً و خفیه تا مقام معرفت حجة الله بحقیقت ایمان حاصل شود... اینقدر بدان که معرفت حجة الله بحقائق ایمان است نه بدیده ظاهر در عالم عیان" (۲۸). در مکتوب خویش در رد افتراء برخی از متعیان محبت می‌نویسد: "غریبال افتتان در بین شماها در میان است و فلک امتحان لاجل شما در دوران" (۲۹). و نیز در همان مکتوب می‌نویسد: "بدان برادر جان من که شیطان با جنودش متوجه این فئه قلیله اقل می‌باشد البته او را بخود رخنه مده" (۳۰).

۱۰ - مناجاتهای جناب طاهره - که حاوی دقائق عرفانی و فلسفی بسیار است. بحث در محتوای آن مناجاتها و بداعت و لطافت تشبیهات و استعارات معموله وسیله طاهره نیاز به مجال و مکان فراوان دارد که برای رعایت اختصار از ورود در این وادی خودداری می‌کنیم و تفصیل آن را به پژوهش‌های ژرف آتی می‌سپاریم.

۱۱ - مرقومات طاهره خطاب به بستگان خویش - چند مرقومه از طاهره خطاب به پدر و عمویش موجود است. از محتوای مرقومات کاملاً روشن می‌شود که تا چه حد طاهره آرزوی ایمان آنان را داشته و بدانان توصیه مجاهده برای وصول به حقیقت کرده است.

پس از عرض این مقدمات بنقل برخی از رسالات، مکتوبات و مناجاتهای جناب طاهره می پردازیم.

۱ - رساله جناب طاهره که در جواب اعتراضات و ایرادات ملاحظه قزوینی و ملا عبدالعلی هراتی در سال ۱۲۶۱ هجری قمری (۱۸۴۵ میلادی) نوشته است (۳۱).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الحمد لله الَّذِي لم يجعل للخلق على معرفة نفسه سبيلاً و علاءَ علو ذاتيته عن وصف اهل الانشاء لانه كان علياً كبيراً. والصلوة و السلام على الحجاب المتللاً الَّذِي خلقه الله لنفسه و طهره عن دلالة غيره و ارسله الى غيره و جعله سراجاً منيراً و على ذوى القربى الَّذين قربهم الله الى نفسه و قرن طاعتهم بطاعته و معصيتهم بمعصيته و عبر عن ولايتهم بالوهية و جعلهم للخلق دالاً و دليلاً و على شيعتهم و ابوابهم المتمحصين فى طاعتهم و السارعين الى ولايتهم و المقتفين بآثارهم و الواقفين ببابهم عباد مكرمون الَّذين كانوا لاهل السموات نجماً مضيئاً و بدرأ منيراً خصوصاً على المقبل بكنهه اليهم و المنقطع عما سواهم و الحامل لامرهم سرا لاسرار و نور الانوار الَّذِي قد كان فى بحبوحة الجمال خلف القاف اى قاف القلب مكنوناً و مخزوناً و لعنة الله على من نظر الى جلالته بغيره كما قال الحجة عجل الله فرجه فى تفسيره فلاتينسوا بالاشارة الى فان الكلمة مطهرة عن الاشارة و نفيها و هو الله ربنا قد كان على كل شىء شهيداً و شاه بضمن يخس و نسي حظه فصار منكراً مسنياً و مذنباً غيبياً. اما بعد چنين گوید اين امه خاطر جانیه تراب اقدام جواری فاطمه صلوات الله عليها غرض از تحرير اين كلمات بحسب اقتضای وجوب تکليف اين منغمرة در بحر خطيئات آن است که نوشته کدورت سرشته از بعضی اصحاب رسيد و سبب تراکم افواج هموم و غموم عبارات بلا اعتبارش گردید وین عجب که بسیار حقّ حقّ را نشناخته شتافتند و چون خیالات شهوانیّه خود را که دليل از جهت معرفت آیت بدیعه غیبیّه مصور نیافتند لهذا در بوتة امتحان گذاختند. یرید الله ان یصیبهم ببعض ذنوبهم انه كان ذوالباس الشدید. زیرا که سبک شمرده اند امر عظیمی را که ربّ عظیم، عظیم شمرده و خیال

نمودند که حقّ و سنّت غیر متبدّله او همان است که در نزد ایشان مشهود و هویدا است و بدقتّ نظر و صفاء بقباحات و شناخت این اعتقاد فاسد ننگریستند که کفریست عظیم. دست پروردگار بسته نیست. بدیع لامن شیء است و عنده مفاتیح الغیب. لا يعلمها الاّ هو و او را علوم غیبیه و امتحانات شدید می باشد که اولیاء و اصفیای او که آیه تطهیر در شأن ایشان نازل خانف و هراسان اند و همیشه کلمه بدهاء را در مقام اثبات بشیعیان خود فهمانیدند و ان شننا لنذهبنّ و نأت بخلق جدید. و در نزد تراجمه مشیت و السنه اراده او چه اسرار نهفته نهان ما وصل الى الخلق الاّ الف غیر معطوفه و الان کما کان سبحان الله که چه مقدار ضعیف و نادان هستیم ما بیچارگان و چه بسیار جهول و ظالم بر نفس خود که دست امام علیه السلام را که یدالله است بسته می دانیم. سبحانه سبحانه هو المتصرّف فی الملک کیف یشاء بما یشاء و هو الله کان علیاً حمیداً. آه آه ما هكذا الظنّ بهم بأنهم يتبعون اهوانهم و لا يدخلون الباب سجداً لیکونوا من الفائزين. واحسرة ثمّ واحسرة علیهم بان القوا انفسهم بایديهم الى التهلكه و آوردنا الى مهلكة العظیمه و هم لا يشعرون. هذه فتنه یضلّ بها من یشاء و یهدی بها من یشاء انه عزیز حکیم. هرچند آن نوشته را در نزد اولی الالباب جوابی نبود لکن چون ردّ جواب واجب بعضی از مضامین خلاف آئینش را بر سبیل اجمال بیان می نمائیم و در مقام جواب بحول رتی و قوته بر می آئیم. هرچند بسیاری از کلماتش مزخرفات می باشد که بنگریستن باو فرائصم مرتعش گردیده از جرأت کاتبش که از جهل ناشی شده. خلاصه سیجزیهم الله وصفهم. مضمون اول آنکه بعد از آنکه وارد بزم حضور نورالانوار گردیدم مرد عربی در محضر فصل خطاب در مقام سؤال و جواب برآمد که من عربی هستم و از نزد اخباریین آمده ام تا شما را امتحان نمایم که آنچه را از مسائل موافق خیال من جواب فرمائید تصدیق شما نموده بجانب قوم خود رجوع نموده که ایشان نیز تصدیق نمایند پس سؤال نمود از رکعتین اخیرتین صلوة جماعت که آیا حکم او جهر است یا اخفاست. حجة الله العظمی فرمودند اخفاست و شیخ از دلیل سؤال نمود فرمودند آیه قرآن و لا تجهر

بصلاتک. شیخ در مقام ردّ متمّ آیه را خواند و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلک سبیلاً و بنای مجادله را از جهل خود با حقّ مطلق گذاردند تا آنکه آن بزرگوار (ص) در جواب او نسیت از لسان حقیقت نثار اظهار فرمودند و آن بیچاره فقیر در مقام انکار برآمد چونکه موافق آن قاعده مصوّره در خیال خود را که میزان قرار داده بود ندیده. اما جواب اولاً آنکه شیخ می‌بایستی بضرورت مذهب و کتاب‌الله و احادیث آل‌الله و ادّعای مدّعی و شاهد و آیت او که بر طبق مدّعا ادّعا می‌نماید و سنت غیر متبدّله حقّ در اجراء امتحان و طور و عادت او در افتتان نظر نماید و این را فهمیده داشته باشد که امتحان حجة‌الله میزانش در نزد خلق آشکار و هویدا نیست. لا یسئل عمّا یفعل موردش اینجا است. پروردگار آیه‌ای را که نسخ فرموده آیه دیگر نصب می‌فرماید و حجّت و بینة او را قرار می‌دهد آنچه خود می‌خواهد لاخراج الضّغاین و التّمحیص و الافتتان و تمییز الانسان من غیر الانسان. اگر آیات آیه لاحقه بمثل آیات آیه سابقه باشد و بهمان قواعد موافق آید پس ماوجدنا علیها آبائنا را چرا پیشینیان دلیل خود قرار داده‌اند در انکار حقّ. و اگر علمی از آیات آیه بدیعه در نزد قوم باشد پس آیه مبارکه بل کذبوا بما لم یحیطوا به علماً و ان نظراً الاّ ظناً و ما نحن بمستیقنین بجه سبب نازل گردید. ای مسکین اگر بامدادات و فیوضات سابقه که از آیه سابقه بتو رسیده و تو در کتاب خیال خود ثبت نموده‌ای و مشهود نزد تو و مدرک مدارک شهودیه گردیده بتوانی بآن آلات و صور خیالیّه درک آیات بدیعه غیبیه نمائی پس چه می‌فرماید در وصف کفّار قالوا قلوبنا غلف و فی آذاننا وقر و من بیننا و بینک حجاب و ان تدعهم الی الهدی لا یسمعون و تراهم ینظرون الیک و هم لا یسمعون و این را فهمیدید که فرمود امام علیه‌السلام زمان لاحق با سابق بمثل آب در جریان و اختلاف در سنت الهی نیست در امتحان و لایزالون ای الناس مختلفین الاّ من رحم ربّک. پس بمذهب شما که الآن بر آن هستید آن کسانی که ردّ آیات رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله نمودند مقصر نیستند زیرا که آیات قرآن را چونکه نمی‌فهمیدند حجّت نمی‌دانستند بخدمت رسول‌الله (ص)

شتافته آیه مسیح ع و معجزه کلیم ع طلب می نمودند. آن بزرگوار در جواب می فرمودند ان اتبع الآ ما یوحى الیّ و ما ادری ما یفعل بی و لابکم ان انا الآ نذیر مبین. معجزه من همین آیات را پروردگارم قرار داده فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر ان الله لغنی عن العالمین. و می گفتند آمنا به لولا انزل الیه آیه که مراد از این آیه آن آیه را می جستند که موافق قواعد ایشان باشد و بفهم شهودی ایشان راست آید آنگاه تصدیق نمایند. آیا شیخ آیه و ما کان لرسول ان یأتی بآیه الآ باذن الله را فراموش نموده و آیه یمحوالله مایشاء و یشبت و عنده ام الكتاب را نشنید مهلاً یا شیخ اولاً می بایست بنظر اعتبار بنگری که این مدعی ادعای چه مقام می نماید و شاهد او چیست بر اثبات حقیقت. قد علم اولوالالباب ان الاستدلال علی ما هُنالک لا یعلم الآ بما هیهُنا. آیا نه این است که این بزرگوار ادعای مقام عبودیت محضه و اطاعت صرفه می فرمایند و حجّت و بیّنه ایشان ... علی الانام تفسیر مبارک و صحیفه مکنونه می باشد ... و ما کان لرسول ان یأتی بآیه الآ باذن الله قالوا لولا انزل علیه آیه من ربه قل ان الله یضلّ من یشاء و یرتد من اناب. خلاصه مفتاح فهمیدن حق را حق در انابه قرار فرموده نه به یعین و یسار در ارض عادات دویدن. حق را حق تعالی شأنه و جلّت عظمته له الشکر و المنّه کالشمس فی رابعة النهار آشکار فرمود. بان لیس کمثله شیء. موافق ضرورت مذهب و کتاب و سنت مصدقاً لما معنا بر ما واجب است تسلیم تسلیم و ردّش سبب خلود جحیم. آیا ندیدی که منادی امام علیه السلام از مافوق عرش الی تخوم ارضین ارضین ندا درداد که هذا یوم جدید و انتم علی اقتضاء کینوناتکم فی لبس من خلق جدید. نفهمیدن و بمقصدنرسیدن از جهت ورود بباب از غیر باب است که آن آیه ویرا که او باذن الله اظهار فرموده و بمشرق و مغرب رسانیده تو از او اعراض نموده در ارض خیالات خود حیران در دوران. بمثل قوم موسی ع ارنا الله جهرةً گویان بهرجانب شتابان. آیه معرفت در اعلی مشعر فؤاد می خواهی بخیالات نفسانیه درک نمائی شفاک الله ان کان فیک آیه مستوراً و نسیت. فرمودن سرّ الاسرار (ص)

از بابت نسوا الله فنسیهم ام تنبثونه بما لایعلم است. امام علیه السلام و شیعه خصیص او بتعلیم او کلّ احکام را قادر است که از یک حرف قرآن استخراج نماید. خواندن شیخ جاهل متمم آیه را حاکی از نقص قابلیت شیخ است واگر نه حجت الله کامل است. و سؤال دیگر آنکه چه نسبت است در بین کلمه بدیعه و باین (ص) ... و مضمون دیگر آنکه سؤال نموده بودید از نسبت بین صفت و موصوف ... شما در مقام اثبات صفات در مقام علم بر ذات حق استدلال می نمایند و در مقام معرفت نفس الله علم بالله را روح و خیال خود را که مستمی بعمل نموده جسم می دانید و حدیث بشهادة کلّ موصوف انه غیرالصفة را فراموش می نمایند بعد طعن بر صوفیه ملاحظه می نمایند و خود را از عارفان بلسان نوران نیران بابان آخر صلی الله علیهما می شمارید. در کدام مقام این بیان را فرمودند که مابین حق و خلق ربط و نسبت است. سبحانه سبحانه ربهما عما یقول المقصرون علواً کبیراً. حجة الله العظمی از نهایت مرحمت و عفو شما را بیاطن مطالب ایشان می کشاند و شما صورتی اخذ نموده در مقام مجادله از جهل بر می آید. و انه والله لعلی خلق عظیم و لقد قلت کلمة الکفر فکفرتم بعد ان کنتم مسلمین ... معلوم گردید که کلام آن بزرگوار را که سرالاسرار است نفهمیده ای. استغفرالله الذی لا اله الا هو. آیا که می تواند کلام ایشان را در مقام تفسیر و بیانش برآید. اگر دریاها مرکب شود و صف الف غیر معطوفه نخواهد زیرا که حاکی از متکلم بی مثل بی نظیر است. لکن آنچه را از تفضل و احسان در مقام بیان باین اقلّ از ذره او دونه تجلی فرموده در مقام بی مقاصی خود عرضه می دارم ... نه آنکه با بین (ص) در ضلالت بودند و کلام ایشان ناقص است. کلاً ثمّ کلاً. الیوم آن دو بزرگوار را در صفحه امکان بجز این نقطه نقطه دائره وجود (ص) کسی نشناخته و نخواهد شناخت و احدی از خلق قدر ایشان را بمثل ایشان ندانسته و نخواهد دانست. نظر بمحکّمات بیانات ایشان که در وصف آن نوران نیران (ص) در مقام بیان اظهار فرمودند بنما از تفسیر مبارک و زیارت و شرح احوال و چشم بمال و درک نما که این حرارت از محبت آندو بزرگوار در اشتعال نیامده بلکه

از شیطان رجیم است که از عداوت می خواهد مخلد در نیرانت نماید. البتّه با هرکس از راهی که بتواند می آید وسوسه می نماید. خلاصه کلام ان الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم الی قوله... و پاره ای از مکالمات ملاعبدالعلی را در مقام تأیید مطلب سطر نموده بودید. هرچند ایرادات او مثل اباحت شما از کثرت وضوح بطلانش مستغنی از بیان است لکن چونکه مندرج در کتاب خود نموده بودی لهذا مذکور می شود که سؤال نمود ملاعبدالعلی از حجة الله العظمی که حجت و آیت شما بر اثبات حقیقت چیست. فرمودند که تفسیر و صحیفه مکنونه. فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر. عرض نمود که عامه خلق نمی فهمند آیات را از آن جهت حجت عامه نیست. فرمودند نبأ کبری ص که قرآن را عوام الناس نمی فهمند چه نوع حجیت آنرا یافته که کلّ انحاء علوم را در او مندمج و مندرج می دانی که از یک حرف سوره توحید کلّ احکام را مستخرج می دانی. عرض کرد که قرآن را با مبین حجت می دانم زیرا که اهل بیت طهارت ص بیان اسرار و انحاء علوم او را نمودند لهذا حجت است. اگر قرآن بنفسه حجت باشد پس قول عمر ثابت که حسنا کتاب الله گفت و این خلاف ضرورت مذهب است. یا معشر اولی الابصار بنگرید بنظر اعتبار که بچه فهم و بچه نظر این محتجبین باستار داخل دیار آل الله الاطهار گردیده و قائم در خدمت سرالاسرار. لسان خود را مطلق العنان در میدان اظهار اسرار نهانیّه خود نموده اند. بیچاره مسکین تو که سرّ دین محمّد صلوات الله علیه را نفهمیده و ناظر بعین اغیار هستی. حینی که نمی فهمی خودت که چه می گوئی ... و بحقیقت مطلب بر نخورده مطلب را سبک شمرده در مقام طلب بر نیامدی تا عاقبت بدست خود خود را بمهلکه عظیم افکندی. سبحان الله مگر منکرین رسول الله غیر این سخنی داشتند که بیان تازه آورده که موافق با قواعد ما نیست اگر راست می گوئی از آنچه ما پرسیم موافق اهواء ما جواب فرما و از آن امداداتی که در نزد ما حاضر است رزق ما قرار ده. قال الذین کفروا لولا انزل علیه آیه در جواب می فرمودند ان اتبع الا ما یوحی الی و ما انا الا نذیر مبین. ان استطعتم ان تأتوا بسورة من مثله.

ای معشر جهال پروردگار اجلّ شأناً و ارفع قدرأ از آن است که حجّتی بجانب خلق خود فرستد تا حجّت را بر ایشان تمام فرماید و آیه و بیّنۀ او را ناقص عطاء فرماید. وین طرفه و عجب آنکه آن آیه لن یستطیعوا الجنّ والانس ان یأتوا بمثلہ می باشد لکن ناقص و لیس کمثلہ شیء است و مؤثّر در حجّیت آورنده خود نیست و اتمّ انزل بعلم الله است و علم الله ناقص است. حال سؤال می نمایم که اگر بنفسه آیات قرآنیّه دلیل اثبات حقّیت نمی بود چرا در حینی که قوم آیات غیر قرآن را طلب می نمودند که موافق خیال ایشان باشد آیه و ماکان لرسول ان یأتی بآیاته الاّ باذن الله لکلّ اجل کتاب ما ادری ما یفعل بی و لایکم فلا تظهر من الغیب را جواب می شنیدند اگر تمام نبود و ایشان طالب بودند و پروردگار عطاء نمی فرمود. حال قوم مقصّر هستند یا پروردگار ایشان را حیران گذارده بیان فرمائید. تعالی الله عما یصف الظالمون فی آیاته علواً کبیراً بلکه مقصّر قوم خود بودند که از نظرات نفسانیّه و حرکات شیطانیّه عین بصیرت خود را محجوب نموده واقف بیاب از باب داخل نمی شدند. ذلک الکتاب لا ربّ فیه هدی للمتّقین الذین یؤمنون بالغیب ای ما غاب من مدارکهم و مشاعرهم و ماکان عندهم مشهود. بلکه همانکه دیدند مثل ندارد بر ایشان لازم بود که ایمان آورند. آه ثمّ آه که این آیه مبارکه حجّت را بر خاصّ و عامّ تمام نموده که چون قوم در مقام مجادله بر می آمدند فان استطعت ان تبتغی نفقاً فی الارض او سلماً فی السماء فتأتیهم بآیه و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تکوّن من الجاهلین. فاذا جائوک یجادلونک فکأنما یساقون الی الموت و هم ینظرون. نظر بنمائید بآیات قرآنیّه خواهید فهمید که شماها نیز قدم بقدم پیشنیان بر می دارید. پس چرا ایشان را طعن و مذمت می نمائید. این بزرگوار سرّ دین رسول را بیان می نماید که پروردگار عالم خواسته امتحان نماید خلق را که آیا حقیقۀ ایمان برسول الله آورده اند یا تابع کثرات و نظرات نفسانیّه می باشند ... و جناب شیخ صلوات الله علیه نیز در کتاب رجعت ذکر نموده است که فرمود صادق آل محمّد که وحی بر قائم ما سلام الله علیه می رسد. آن شخص خاص عرض کرد یابن

رسول الله مگر وحی بر غیر رسول الله نازل می شود. فرمودند نه از آن بابت که بر رسول الله نازل می شد بر اینکه او رسول الله بوده بلکه می فرماید خداوند در کلام خودش که واوحینا الی امّ موسی و اوحی ربّک الی النحل و قائم افضل از مادر موسی و نحل است در نزد پروردگار... یا قرّة العین فلا تظهر من الغیب شیئاً لیختلف الناس حول الباب فقل انّ حجتی هذا الكتاب من عندالله فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر. فو ربکم انّ حجة الله لحقّ و هو اعظم الآيات من عندالله بالحقّ علی عبده و انّ حجة الله بعد هذا الكتاب علی العالمین قد کان علی الحقّ بالحقّ الوفی بلیغاً. و ما کان الله لیظلم الناس بآیه ناقصة لا یدرکونها و لا یتعلّقونها بل کان الناس انفسهم یظلمون. ای مستان باده غرور باید از باب این دیار که فؤاد است با دلیل حکمت داخل گردید لا بالمجادلة و الاعتراض و ابتلاء النّفس بالاعراض و الامراض. یا اهل الارض اتقوا الله فی ذلك الورقة المنبته من الشجرة الاحدية هذا فانه بالحقّ لحقّ كما هو الله و اولیائه علی الحقّ لحقّ و ان یروا کلّ آیه لا یؤمنوا حتّی اذا جائوک یجادلونک. این مقام مجاهده است نه مجادله و مقام ایمان بغیب است نه مشاهده. آنک لا تهدی من احببت موردش اینجا است و انّ الله یهدی من یشاء فلا یظهر من الغیب احداً و هو یهدی الیه من اناب در این مقامات وارد گردیده. ای بیچاره ها شماها ادعای معرفت می نمائید و خود را از اهل لسان بابان (ص) می شمارید. این مقام اختیار و تکلیف و خلق کینونات است باقتضاء قبول ایشان. هل من خالق غیرالله یعنی چه. لاجبر و لا تفویض بل امر بین الامرین مفادش کجا. خلاصه طول کلام مورث فهم شما نمی شود. انّ الله یهدی من یشاء و یضلّ من یشاء و قرآن حجّتی است کامل و آیه ایست بالغ شامل در مقام حجّیت احتیاج بمبین ندارد. زیرا که لیس کمثلہ شیء، می باشد و حاکی از مقام متکلم او. اما بعد از اینکه مکلف مجاهده نمود و چشم از خیالات و اعتبارات نفسانیه پوشانید و خود را عبد ذلیل و مولای جلیل را متصرف دید و از باب انابه و توبه و خشوع و خضوع درآمد و جمال حجّیت قرآن را بآه لیس کمثلہ شیء، است بنظر فؤاد و

حقیقت ذات خود که مستمداً از ربّ الارباب است پی برده دید و اقرار برسول و آورنده او نمود آن وقت بر او واجب است که نفس را در مقام بیان عبارات و تبیان اشاراتش مطلق العنان ننماید و قدم جرئت در فهم آیات و اسرار حقّ بر ندارد و بداند که او را حامل و صبیّنی که محیط بکلّ احکام او باشد در هر عصری لازم لیعلم کلّ اناس مشربهم. ای جاهل مقام حسبنا کتاب الله این مقام نیست و قائل این قول باطل و عاقل اظهار کفر و بغض خود را در این مقام ننمود بلکه ابوجهل و سائر مشرکین ابراز نمودند. از جمله مطاعن شما بر بالاسریه خذ لهم الله آن بود که موارد کلام را نفهمیده خلط مبحثین می نمایند. چه شد شما را که مقام حجّیت و آیتت قرآن را با آنکه او را صبیّنی و حافظی لازم است امتیاز نمی دهید. این مقام فأتوا بسورة من مثله او اشاره من علم من قبله می باشد آن مقام لایعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم اما انت منذر و لكلّ قوم هاد است. خلاصه طول کلام مضمون شمری نیست ان الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم... و از کلمات مسطرات حزن و کدورت اعتبارت آنکه بعد از سؤال و جواب با ربّ الارباب مظهر لطف و احسان ملک وهاب در مقام آنکه ترا از ظلمات خیالات و حیرت استدلالات برآورده از جام وحدتت سیراب نمایند تا آسوده شوی بلسان حقیقت نثار فرمودند که آیا نوشتجات ما را دیده و قبول داری و حقّ می دانی. جواب آنکه بعضی را فهمیده و حقّ می دانم و بعضی را نمی فهمم این کلام شما و انکارت از بابت افتؤمنون ببعض الكتاب و تکفرون ببعض می باشد. باید آنچه را فهمیده ای محکم قرار دهی و اقرار نمائی و آنچه بر تو متشابه است ردّ بمحکم نمائی و بتوبه و انابه بکوشی تا بفهمی و قول دیگر آنکه می شود که حقّ سبحانه حقّ را در غیر محلّش قرار دهد چنانچه اسم اعظم را ببلم بن باعور عطاء فرمود که با عیسی ع درافتاد. الله اکبر که از ظاهر مذهب و ملت نیز گذشتید. سبحان الله این چه نوع اعتراض است که نموده اید. جواب خود را خود گفته ای که بلعم با عیسی درافتاد و این همه نزاع و اختلاف که ولایزالون مختلفین الا من رحم ربّک مگر در غیر این مقام است که آن حقّی که

امران الله و حکم اوست محلّ طیب و مظهر طاهر و عاری از شوائب غیرت می خواهد و نصب او بر خداوند است تا کسی را بر پروردگار حجّت نباشد. تعالی الله عن ذلک که حق را در غیر محلّ قرار دهد علّواً کبیراً بلکه حق را به محلّش قرار می دهد بعد از اظهار حامل حق کلمه حق را باقتضای مامن نبیّ الا اذا تمتی القی الشیطان فی امنیته صورتی. از آن حق بی معنی و مثالی بیجا اهل باطل متلبس می گردند و اما الذین فی قلوبهم زیغ فیبقونه فینسخ الله ما یلقى الشیطان ثم یحکم الله آیاته. بلمع باعور مادامی که مطیع بود و حق را می پرستید محلّ اسم اعظم بود. وقتی که مخالفت نبیّ الله کرد از او بگرفت و بخودش واگذاشت ولکن محلّ حکم و دارای امرش عیسی بود. طیب الذات و حق پرست در اطاعت بودند و تابع حق و خبیث الذات در اطاعت بلمع بود و تابع شیطان. خلاصه این کلمات از بدیهیات مذهب است احتیاج بتسطیر و بیان ندارد. چونکه نوشته بودی در مقام جواب تسطیرش واجب گردید. حال از تو سؤال می نمایم که بعد از جناب باب الله المقدم (ص) پروردگار عالم خلق رامهمل گذارده و بخود واگذاشته بعد از آنکه چندین سال می باشد که نضح موادّ داده و بمرارت های بسیار و زحمتهای بی شمار اولیاء و صلحای بندگان او این بنیان را ببیانان استدلالات محکم نمودند... و چند نفر نیز این امر را قبول نمودند و واقف بباب و لاند بجناب گردیدند حال پروردگار آن نظام را از هم پاشید و سنت غیرمتبدله او متبدل و عادت غیر محولة او متحول گردید. سبحانه سبحانه قالت الیهود یدالله مغلوله و اشهد انه انزل آیه مبارکه اکبر و اشرف من اختها و انه کلمه بدیعه لیس کمله شیء. چنانچه سید اکبر و نور انور (ص) در اواخر می فرمودند که ای قوم نزدیک شد ارتحال ما و شما نفهمیدید مطالب ما را و درک ننمودید مقاصد ما را. بعد از من امر عظیم است و امتحان شدید و اختلاف خواهید کرد. ما مبشر بودیم از آن امر عظیم. و شخصی از ارباب عقول در سفر زیارت سلمان (ص) عرض کرد یا سیدی حاصل امر بعد از شما کیست بیان بفرمائید. فرمودند لله امر هو بالغه. این کلام را علی السمیری آخر ابواب

تکلم فرمودند وقتی که پرسیدند باب بعد از تو کیست. سید باب (ص) وقتی که اینطور فرمودند توهم این شد که امر ایشان مثل امر ابواب است که در غیبت صغری بودند. استدراک فرمودند که امر ما مثل امر ابواب نیست. در مقام و موضعی دیگر سؤال نمودند فرمود والله نمی‌رسد بمعرفت او کسی که بقدر ذره‌ای از حبّ دنیا در قلبش باشد. من طلبه وجده ثمّ کلامه الشریف. مراد از حبّ دنیا نظر و محبت به آن قواعد و خیالاتی است که در مشاعر و مدارک ساری و جاری و مشهود است ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتّقین الذین یؤمنون بالغیب. و نوشته بودی که قرآن تألیف نمودم ابلغ و اکمل از تفسیر مبارک مرحبابک. بسیار خوب اولاً تو می‌بایست معنی مثلثیت را بفهمی آنوقت در مقام اظهار خدائی برآئی. معنی مثلثیت نه ترکیب تألیف حروف بیست و هشتگانه می‌باشد که صورتی از آن برداشته در مقام نقش و ارتسام برآئی. بلکه مثلثیت وقتی درست آید که در جمیع عوالم بآنطور و آن صقع صادق آید. حال بفرما تو ادعای این مقام داری که آنک سرّ الاسرار و نورالانوار و سرّ شجرة الطّور و وصف الحقّ و الظهور المطلق. قد قامت السموات و الارض بوجودک و انت سرّ المستنیر فی قلب النبیّ و السطر المسطر فی صدر الولی الالمعی و ان من توقف فی امرک اقلّ من لمحّة العین حبسه الله علی الصراط سبع مائة و خمسين الف سنة. اگر این ادعا را نداری پس مثل نیاورده‌ای. اگر داری ثابت بفرما. لله آه آه ثمّ آه که مرتکب شدی معصیتی را که نظام وجود خود را از هم پاشیدی والله الذی لا اله الا هو که کسی از پیشینیان قدم جرئت را در این میدان بمثل تو مطلق العنان ننموده. ای والله که ننمود. آه ثمّ آه از آن ساعت که قلم گرفته بزعم خود در مقابل حقّ نشستی و باب فیوضات نامتناهی را بر روی خود بستی. والله الذی لا اله الا هو که خانه خود را خراب کردی. اگر بدانی که چه کرده ای اگر صد هزار روح در بدنت باشد اقرب از لمحّ العین از بدنت مفارقت خواهد نمود. ما هکذا الظنّ بک والله الذی لا اله الا هو که ظهور این بزرگوار با این لباس و ادعای ایشان این مقام عظیم را با آیه واحده از تفسیر مبارک مستغنی از

جميع استدلالات است. خودت مطلع می باشی که در اول ظهور امر این بزرگوار بنده در قزوین (۳۲) بودم بمحض آنکه این امر را استماع نمودم قبل از آنکه تفسیر مبارک و صحیفه مکنونه را زیارت نمایم تصدیق نمودم. زیرا که بنظر خالی از اغیار بحول و قوه پروردگار نگرستم که این امر عظیم البتّه مظهر و محلی می خواهد بعد از آنکه پروردگار رکن رابع و مظهر جامع و قرینه ظاهره را بخلق فهمانیده و ایشان را بساحت قرب خود کشیده و از سماء علّو و رفعت رزق ایشان را بارانیده. پس بدلیل حکمت بر او جلّ شأنه واجب است که ایشان را بخود وانگذارد بلکه نعمت را اعظم و فضل را اعتم و احسان را اتم لازم است که اظهار فرماید زیرا که عادت او چنین جاری گردیده و یوماً فیوماً کور در ترقی است و ماکان لفیضه تعطیلاً. الحمدلله و المنّة و الشکر که امر الان کماکان است که حجة الله اعظم که وصفی از شینیت در مقام ایشان ملحوظ نیست و نسبتی از غیریت در مقام شناسایش معلوم نه... ای آنکه چشم حقّ بینیت را غبار خودبینی چنان تیره و تار نمود که در مقام انکار حقّ واضح کالشمس فی رابعة النهار برآمدی و هیچ متألّم و متأثر اصلاً ابدأ نگریدی. واحسرة علیک ثمّ واحسرة که استحوذ علیک الشیطان فانساک ذکرالله. دریاب نفس خود را که والله العظیم القادر القاهر که اهلک هالکین و اخسر خاسرین الآن را گزیده چرا. و اگر این بزرگوار حجة الله نیست پس کیست و در محضر ربّ الارباب بانکار عذرت چیست. اللهم الاّ اینکه بگوئی الهی انکار کردم سببش آنکه مافوق رتبه عبدین تو که با بین از جانب امام علیه السلام بودند ادعا نمود. می فرماید مگر نصی از کلام من یا اولیای یا ابواب معصومین ایشان بتو رسیده که فوق مرتبه ایشان رتبه ای نیست و ایشان مستقل اند و حکم ایشان را تغییر و تبدیلی نیست. مگر آیه ولوشنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک و نات بخلق جدید را نشنیدی و مذهب یهود را نفهمیدی. اگر بگوئی که بدلیل حکمت می خواند و من موعظه و دلیل مجادله طلب نمودم بیان نفرمود بلکه من عبد هستم مأمور بامر مولایم او مرا امر فرمود که با دلیل و حکمت شما را دلالت نمایم البتّه او حکیم و

دانای اسرار است و تکلیف نفرموده شما را الا آنکه مقتضیات تکلیف را آماده نموده و لا یكلف الله نفساً الا ما اليها می فرماید ربّ قادر قاهر. و استبدلت الذی هو خیر بالذی هو ادنی و قلت مقالة قوم موسى لن نصبر على آية واحدة ادع لنا ربک يخرج من ارض عاداتنا بدعوات انياتنا حقيقة القثاء و من الخيالات الباردة السیالة و حقیقه الفوم من الاوهام الّتی زرعنا فی ارض عاداتنا الکاسدة الباطلة. و نوشته بودی که تفسیر مبارک نامربوط بهم می باشد. ای مسکین بهمان نظری که بتفسیر نگرسته ای بقرآن بنگر و نظر نما یک آیه از احکام و یکی از قصص و یک آیه از کفر کفار بردار و ببین چه مقدار آیات نامربوط بهم می باشد آخر قوم بهمین نظر سرکار نگرستند که انکار رسول الله (ص) نمودند. چشمی بعال و بهوش بیا. زینهار زینهار که کارت از دست رفت تو بنظر تفریق سا نگرسته ای وگرنه کلام امام در نهایت ربط و نظام است همین مقام بود که قوم قواعدی که در دست داشتند و از کتب سماویّه استخراج نموده بودند چونکه قرآن با بعضی از آن قواعد ربطی نداشت نداء ما انت الاّ رجل مفتر را بلند می نمودند و چون از سنت غیر متبدله حقّ از اخبار انبیاء که معجزه ایشان غیر یکدیگر بود بر ایشان می خواندند صدای ان هذا الاّ اساطیر الاولین بر گوش خلائق می رسانیدند و از آن جمله است کلام عثمان علیه اللّعة و النیران انّ فی القرآن لحناً صحّته السنّته العرب و هو قوله ان هذان لساحران و دیگر آنکه دعای بی نقطه در مقام حجّت از نقطه دائره ایجاد (ص) خواسته بودی عطاء نفرمودن آن کان کرم و احسان باذن الله بود. الله اکبر که چه مقدار جسارت در محضر رحمن حین استوای ایشان بعرش بیان نمودی. والله که بارتکاب خیال یکی از این معاصی جلیله عظیمه اگر دابه بر روی زمین نمی ماند سزاوار بود والله سزاوار بود. والله قد ثبت علی کلّ ذرّات الوجود من الغیب و الشّهود انه لعلی خلق عظیم. سلّم الله علیه و روحی له الفداء. ان الله لا یظلم الناس شیئاً ولكن الناس انفسهم یظلمون. و سکوت آن بزرگوار و معدن علم آل الله الاطهار از کثرت رحم و شفقت بوده لعلک تتذکر او تخشی. آن خیال است که

شیطان در عالم شیطنت در ذهنت جولان می دهد و آثار محو و اثبات از کتاب مستطاب کتاب مبین در نزد اهل یقین نقص نیست. یحیوالله مایشاء و یثبت و عنده امّ الکتاب و اینها متشابهات است نباید متشبّث گردید چنانچه گردیدی و خاک تیره و مذلت بر سر عالم ریختی. انصاف بده که آیا صاحب عقل و شعور چشم از حجّیت تفسیر مبارک و محکمیت او پوشیده می دارد و او را نفهمیده و مهمل و متشابه می گذارد و بمحو اثبات خطوط متشبّث می گردد در مقامی که باران بداء از سحاب امضاء باذن الله العلی الاعلی دائم در ریزش و سیلان و امرالله و حکم او را اقرب از لمح عین در مقام عیان و دهر زمان در نزدش متصرّم و مقتضی که دهری را آن و آنی را دهر می توان نمود و ما کانت یده مغلولة و لالیضه تعطیلاً... آیا کسی چشم از حجّیت و محکمیت صحیفه مکنونه پوشیده می دارد و دعای بی نقطه را آیه و دلیل خود می انگارد. اعتقاد چنان است که احدی از پیشینیان این حجّت ها را نگرفتند که شما گرفتید. هوآلذی ارسل الیکم رسولاً لیعلمکم الکتاب و الحکمة فاطبعوه حتّی تکونوا من المفلحین. ای بندگان خدا الیوم حجّت الهی تفسیر عظیم و صحیفه مکنونه می باشد. پروردگار اجلّ از آن است که خلق را مهمل و معطل گذارد. انیبوا الیه و تجافوا جنوبکم عن المضاجع و ادعوه خوفاً و طعماً حتّی یهدیکم الی صراطه العزیز الحمید. و اینکه شخص قواعد صورته بی معنی چندی را مستمی بمعرفت نموده در اعمال ظاهرته مستحبه که مفتاح کنوز غیبیه و سبب فیض الهیه می باشد تکاهل ورزد این از مصاد و مکائد شیطان است و مخالف طریقه سالکان و حقیقت مذهب صوفیه ملاحظه است. ام من هو قانت آناء اللیل یحذر الآخرة و یرجو رحمة ربه کمن هو اخلد فی ارض عاداته و تابع لشهواته. نمی دانم چه بنویسم با لسان کلیل و قلب علیل. پروردگارم شاهد است که حیران مانده ام که آیا چگونه می شود عبد ذلیل خطاب مولای جلیل خود را نشنود و نشناسد کلام او را. نیست مگر از آنکه با غشاوة غفلات محجوب و در ارض شهوات مقید و محبوس که محجوب در نهایت محبت و مودت از افق جلال و عزت بتجلی برآمده و

تمام عالم را بخروش آورده و ما در ارض حدود و اشارات مقید و حیرانیم. آه آه ثمّ آه که از مضمون کتاب غیر صوابت یکی آنکه ندای خود را باللّهم ان کان هذا هو الحقّ فامطر علينا حجارة من السماء او انتنا بعذاب الیم بلند نموده و بنای مباهله گذارده ای بعد از آنکه تأویل آیه شریفه لونها لقلنا مثل هذا ان هذا الاّ اساطیر الاولین ظاهر نمودی جوابت آیه مبارکه است ولو یواخذ الله الناس بما اکتسبوا ما ترک علی ظهرها من دابة. اینقدر بفهم که ما و شما و کلّ موجودات از تخوم ارض الی مافوق سماوات وجود در جنب جلالت و عظمت ادنی بنده محبتان و مقربان امرالله الاعظم و سره الاکرم نداریم. اگر مضمون و ما کان الله ليعذبهم و انت فيهم نبود آنوقت قادر قهار می فهماند که جناب شما و آنکه با شما بود چه اساس پای کار آورده اید چنانچه نقطه غیب و سرّ لاریب در تفسیر مبارک این عمل شما را قبل از ظهور بیان و شهود اهل صدق و ایمان فرموده اند. الله اکبر که چه عمل ها در نقطه امکان شما مستجن و چه شرها در قبول شما مستکن بوده که بانفس الله العلیّی در مقام مجادله و مباهله برآئید. الله اکبر از وسعت رحمة کلمة تکبیر سبحان الله از عظمت حلم آن جود اثیر علیه سلام الله العلیّی الکبیر و الله الذی لا اله الاّ هو آن کسی که طالب حقّ باشد همین اعمال رذیة شما و گذشت و عدم اعتنای ایشان حاجتی است تمام و کامل و احتیاج بهیچ دلیل ندارد و اینکه نوشته بودی واجب است بر خلائق که بشتابند بسوی این بزرگوار و خیالات خود را بپرسند و ایشان را امتحان نمایند اگر موافق آراء خودشان بیان شنیدند قبول نمایند والاّ فلا چنانچه شما و ملاعبدالعلیّی کردید دست بدست داده دست خدای قادر را بستید و نورالله را اطفاء بریح اهواء نموده از دام تکلیف جستید و آسوده خاطر بخیال خود نشستید. والله ثمّ والله العظیم کار نه از این قرار است بلکه ربقه تکلیف درگردنت پیچیده و دیوان عملت در نزد ربّ الارباب گسترده. آه ثمّ آه از غفلت. الله الله از این مهلت که مغرورت گردانید چنانچه گردانید. بکوش بتوبه قبل از خروج امر از دستت و ظهور یوم الحسرة. والله العظیم که کارت از دست رفت. واقع شدی در آنکه شدی که از عظمت بیان

ندارد. شناختن حجت الله بديده سر نیست و شتافتن بسوی او بپا و دست ظاهرته نیست و حجیت آیات حجة الله درکش بمدارک شهودیه که حاضر در نزد انسان باشد نیست چشمی بمال و از خواب بیدار شو نظر بسنت غیر متبدله حق نما تا برای العین بینی که قدم بقدم پیشینیان بل اشد استکباراً برداشتی. این در آخرت است و لقاء وجه الله الکریم. گریه می خواهد و گریه خضوع می خواهد و خشوع و انابه و توبه و خواندن پروردگار تضرعاً و خفیه تا مقام معرفت حجة الله بحقیقت ایمان حاصل شود و از جمله اهل غیب محسوب بشوی. چنانچه سیدساجدین صلوات الله علیه در دعای صحیفه می فرماید اللهم و اتباع الرسل و مصدقوهم من اهل الغیب عند معارضة المعاندين لهم بالتكذيب و الاشتباه الى المرسلين بحقائق الايمان في كل دهر و زمان.

اینقدر بدان که معرفت حجة الله بحقائق ایمان است نه بديده ظاهر در عالم عیان. خلاصه جوابهای مظهرالحق و الله المطلق که در نهایت ظهور و سطوع مثل نور از افق عزت و جلال و حلم و کمال درخشیدن آغاز نموده سجده شکر را بجا آوردم بوصول آن کتاب مسطور من ید قدرة الله العلی الغفور که حاکی از مقامات اربعة آن سر مستور بود. الویل ثم الویل ثم الویل لک که چنان امر را تنگ گرفتی و در ارض استقلال و انیت مغلد گردیدی و فضای رحمت بی انتهای حق را بر عالمیان تنگ کردی. چه نویسم که ننوشتنم بهتر. خداوند دانای اسرار شاهد است که هرآنی که چشم بقال و قیلت که در کاغذت مسطور نموده ای می افتد و نظر بمخاطب و مخاطب می افکنم عقل حیران و فکرم سرگردان می شود که چه شد شما را که چنان یکدفعه ربقه ایمان را از گردن بیرون انداخته بی مبالات در میدان رده و انکار در جولان و مصداق تأویل آیه شریفه ان الانسان اکثر شیء. جدلاً گردید و آنچه عرضه داشتم در مقام اثبات کلمات سرالاسرار صلی الله علیه فی آناء اللیل و اطراف النهار حال استغفار می نعیم زیرا که کلام ایشان را نمی تواند بیان نماید الا ایشان و اگر دریاها مرکب شود کفایت شرح نقطه ای از طفع رشح بیانات حقیقت دلالات آن سرور کائنات صلوات الله علیه نمی شود. سبحانه

سبحانه عن وصف الواصفين و نعت الناعتين تسبيحاً علياً. الحمد لله و الشكر له كه ابواب علوم از كلمات حقائق علامات آن سرالمطلق و وصف الحقّ (ص) كه در جواب شما فرموده بودند بر طالبان طريق نجات مفتوح گردید كه در درك آنها بجز آنها كسى شريك نيست. مى خواستم در مقام جواب كلّ بيانات برآيم عمر را اشرف و اوقات را اكرم از آن دیدم. اگر برايم مثنوى هفتاد من كاغذ شود هميشه شيوة اهل حقّ برهان و دليل بوده نه نامربوط و هرزه نالى. ستارالعيوب ستر عيوب فرمايد و غفارالذنوب توفيق توبه و انابه و لرزیدن و بخودطپیدن و از خورد و خواب فراموش نمودن و واله و حيران در ارض پشيمانى دويدن و بكوى محبوب رسيدن بما و شما عطا فرمايد كه امر عظيم و خطب جسيم است. الويل ثمّ الويل يا ريتنا ادر كنا و از احوال جناب مستطاب حجاب الحجاب و جناب الجناب و باب الباب الطاهر المظهر و النجم الزاهر و البدر الباهر و الدر الفاخر المصباح النور فى الليل الديجور المؤيد من الحقّ و اسبق من سبق المظهر عن كلّ شين و المصلّى بقبلتين جناب مولا ملاحسين سلمه الله و عافاه و جعلنى من كلّ مكروه فداء مسطور نموده بودى اشهدالله و اوليائه باتى مؤمن به و بما انزل فى حقّه واته وجه معرفة المعبود و سلمّ للّصعود و اول مؤمن فى ذرّالايجاد و ثانى مظهر فى لوح الفؤاد و حقّه عظيم عظيم. و شهادت مى دهم و شاهد مى گيرم خالق كلّ موجودات و بارى. الّسمات و داحى الدّحوات را كه او مؤيد بروح مى باشد من عندالله و نطق نمى نمايد الاّ باذن الله و او را مفترض الطّاعه مى دانم و منصوص از قبل ولىّ متصرّف بر حقّ و منصوب من الحقّ و در رة و خلافتش آتش سرکش جحيم را بر خود خروشان مى بينم. نعوذبالله و نستجير به من الالحاد فى عظمته و الشّك فى سلطنته اولاً بجهت آنكه اليه يجتبى لرسالته من يشاء و يعلمه ممّا يشاء لا يسئل عمّا يفعل و هم يسئلون و ثانياً بعد از آنكه جناب قطب الاقطاب و مرجع اولى الافئدة و الالباب جناب سيداكبر و النورالانور روحى فداء جهان را از غياب نفس شريعت تيره و در حجاب نمودند و سحاب ظلمات انيات اهل سكر و غفلات از شش جهت متراكم گردید و

سرکار شماها و ما در پرده های غفلت و در ارض عادات ساکن و از اکل و شرب و نوم بمثل حیوانات محظوظ و ثلج الفؤاد بودیم غافل از آنکه خداوند عالم زمین را خالی از حجت ظاهره نمی گذارد بعد از آنکه بخلق فهمانیده و این باب را مفتوح فرموده. من طلبه وجده. چنانچه باب الله المقدم (ص) و روحی فداه فرموده بودند و این بزرگوار باب الالباب (ص) بعد از کسر صولت باطل از اصفهان بخراسان تشریف بردند بعد از زیارت مراجعت فرموده بودند کرمانشاهان. این خبر وحشت اثر را شنیده احوالش زیون و مزاج شریفش دگرگون و صحتش بسقم و سرورش بغم و الم مبدل گشته مرض شدیدی بجنابش طاری شده که حرقت او و حرارت فرقت باب الله المقدم در کلّ عروق و اعصابش ساری و جاری گردید تا آنکه خود را به مسجد کوفه کشانید بانواع ریاضات و گریه و مناجات مشغول گردید و طلب عالم ربّانی و نور صمدانی از قاضی الحاجات نمود تا آنکه عالم السرائر و مجیب الدعوات نداء با سوز و گدازش را شنید و لسان حال و مقالش را موافق و در دعوی محبت صادقش دید پس منت عظیم بر او نهاده او را بساحت قرب خود کشانید و پرده از جمال کمال برداشته بتجلی برآمده او را از خود بیخود بخود رسانید. شهادت می دهم که آن جناب طالب بود حقیقه و صدقاً حینی که طالبی نبود نمی شناسد او را مگر کسی که او را خلق فرموده و باب باب فیوضات نامتناهیة خود قرار داده. همین آیه بجهت اولی الالباب در وصف او نقاب حجاب مرتفع می نماید تا طالب بنظر صواب را درک نماید. یا ایهاالباب خذ هذا و املاء نفسک من ماء کافور الظهور و کن لله کالقطعة الحديدة الحماة بالنار القديمه صلی الله علیه ثم صلی الله علیه و شهادت می دهم در حق سابقین که ایشان مقرب عندالله و فائز بفوز عظیم و در مقام مرتفع اند که احدی را آرزوی رتبه ایشان نشاید زیرا که سبب گردیدند بظهورالنور علی الطور و عالم را روشن نمودند و ایشانند مصاییح نور در ظلمات دیجور و حمله کتاب مستور علیهم سلام الله الولی الشکور. آه ثم آه از غفلت و تقصیر و احتجاب ما در حق معرفت ایشان. آیا چه بلاها در ظهور حق بجان نخریدند و چه مصیبت ها

که ندیدند در حالتی که ما و شما در خواب غفلت مشغول با اغیار بودیم. اصلاً ابدأ بوی طلب بمشام ما نرسیده شیطان ما را چنان فریب داده و از طلب باز می‌داشت که بر خدا است اظهار حجّت اما آیات مترادفات حقّ را در بابت طلب حقّ در طاق نسیان گذارده بودیم. الّذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و انّ الله ینزل الوحی علی من یشاء و ینزل الّذین یشاء الّا باسبابها من بابہ مفتوح للراغبین و نیله مباح للسانین. یامن اذا سنله عبد اعطاه و اذا امل ما عنده بلغه مناه و غافل از آنکه مطلوب بدون طالب و مرغوب بدون راغب در جلوه نمی‌آید و پرده از جمال نمی‌کشد. چنین بوده سنّت الهی و ما را شیطان فریب داده و در بستر غفلت خوابانیده بود. آیا نه این بود که خودت همیشه می‌گفتی که امر الهی عظیم است دیدی بفتّه بیکی وحی نازل فرمود که تو عیسی بن مریم هستی مفرّی بجز تسلیم نیست... والحاصل حال کلام خودت بخودت حجّت گردیده و شهادت می‌دهم که مودّت و محبّت و اطاعت سابقین بر لاحقین لازم و واجب است بتأویل قوله تعالی قل لا اسئلكم علیه اجراً الّا المودة فی القربی و مراد قرب باطنی است نه صوری و ایشان اقرب هستند بر آن بزرگوار از کلّ خلق بجهت اینکه ترقی شخص بفؤاد است. و تحقیق و ظهور فؤاد منوط بتصدیق این مقام. پس آنها پیش از خلق و مع الخلق هستند... والحمد لله الّذی الهمنی حکمه و لم یجعلنی من الخاسرین و الصلوة و السّلام علی محمّد و آله الطّاهرین و شیعتهم الانجبین و اسئله ان یثبتنا بالقول الثّابت مع اهل الیقین و جعلنا لبطشه من المنتظرین و لدولة اولیائه من المترقبین و اسئله بحقّ نفسه القویّ المبین ان یحفظنا من شرّ الشیاطین لعنة الله علیهم اجمعین ابدالآبدین و دهرالداهرین .

۲ — مرقومه جناب طاهره به جناب باب الباب (۳۳)

«بساحت قدس مولی العالمین و الواقف علی الطّنجین صلوات الله علیه مشرفّ شود. بسم الله العلی الجواد المحسن السّلام من السّلام علی الّذی الیه یرجع حکم السّلام و السّلام من ساحة قدسه علی الذی استخلصه نفسه و طهره عن الدّالة الی غیره حقیقة العزّ و معدن السّلام و السّلام المشرق

منه و الّلامع عنه. هوألذى هو عنه و لا فرق بينه و هو الآ انه نفسه و
جنسه و مفرّج كربه و قاضى دينه و ينبوع الجلالة و مظهرالقدرة و معدن
الّسلام و منبع الكرامة و الفخام و التّقدّيس المتشعشع و الّصلوة
المتلامع من حجاب المرتفع على الّذين سبقوا بالاجابة و نظروا بالدراية و
وصلوا الى بابهِ و عرفوا جنباه فماتوا بفنائه و ما يشعرون ايان يبعثون
بل دخلوا لجة الاحديّة و لا ير لهم وصف دون انفسهم العليّة و هم
بعين الله ناظرون صلوات الله عليهم و تعالى شأن مولاهم عمّا يصفون.
الحمدلله الّذى هدانا للذّكر الاكبر وما كنّا لنهتدى لولا ان هدانا الله بالله
ادخل و بالله انطق و بالله اقوم بين يدي حجّته و لا حول و لا قوّة الاّ
بالله العلىّ العظيم. سبحان الّذى تفضّل على هذه الاقلّه ممّا يحصى و
اصعدها فوق طورالمنّة و البهاء و اراها من آيات المشرقة من آية وجهه
العالىّ الاعلىّ و الحمد لله الّذى قد انجذبني الى ساحة قدسه و شرّفني
بطلعة ذكّره و انغمسني فى طمطم حبه و طهّرنى عن النّظر الى غيره. له
الحمد حمداً شعشعانياً و له الشّكر شكراً متعالياً سرمدانياً. سبحان الله
ما انا و ذلك المقام العظيم بعزّته لولا يمسكنى فضله لكنت فى يوم
الحضور معدوماً. مولاي و سيّدى و كهفى و معتمدى يا من جلّ جلالتك
عن البيان و عظم شرافتك عن التّبيان. اشهد ان باب معرفتكم مسدود
لاهل الامكان و مفتوح لمن هو واقف بباب البيان و ناظر بعين العيان
بانّ الله قد طهّركم عن المثليّة و نزّهكم عن الشّبهية و قدّسكم عن
الاقتران. طوبى ثمّ طوبى لمن فات بفنانكم و احيى بماء الّذى نزل من
سماء ثنائكم. طوبى لمن اسبقه العناية و وفد على بساط جلالكم و نظر
الى آثار جمالكم و سمع نداء الورقاء على دوحات سدرة المنتهى فى
فضلكم و بهانكم بابى و امّى و ما فى علم ربّى. فما اجلى ذكركم ذكركم
و اجلّ شأنكم شأنكم و اعلى قدركم قدركم. بكم اخذ روح القدس فى جنان
الصّاغورة من حدائق باكورة الظهور و بكم نزل النور على الطور و بكم
ظهر كتاب مسطور فى رقّ منشور عليكم سلام الله العلىّ الغفور. اشهد ان
قد اخذ عهد محبّتكم من كلّ ذرات الوجود و الزم طاعتكم على كلّ ما
برز فى عالم الشّهود. يا سيّدى و مولائى استغفرالله العظيم من الاقتران

بوصفكم و التلجلج عند مطلع ذكركم بابي و ما في علم ربّي. جذّابيتك
 قد انطقني و فضلك قد اقامني والآ والله ما انا شيء حتى انفس عند
 طلعتك او اتحرك في محضرك و اسئل الله العفو من جودك يا مولائي.
 روح اهل الروح فداكم يا دليل المتحيرين يا كنز المنقترين يا حصن
 اللّلائين يا حجة الله الملك العدل المبين و باب صفته و حبيبه ديان
 يوم الدين. يا مولاي باي لسان ادعوك و قد اخرت المعاصي لساني و
 باي وجه القاك و قد اخلقت الذنوب وجهي و كيف ادعوك و انا و
 كيف لا ادعوك و انت انت و كيف كنت ناطقاً عند ساحة قدسك حين
 لاوجود لذكرى لديك و كيف كنت صامتاً تلقاء وجهك و قد انقطع دعوة
 سرّك و كيف كنت ساكناً و قد احرقني النار النازلة من مجرة آيتك
 الله اكبر ما هذه النداء الساطعة من افق الثناء و ما هذا النور الذي
 تشعشع من طراز القدرة و البهاء يا سبحان الله ان بروق انوار جماله خطف
 الابصار والله العلي الغفار قد قلب باقل من لمح البصر الليل بالنهار يا
 رياه من صاحب هذا الصوت الذي يحيى الاموات و يميت الاحياء الواقفين
 في ارض الحساب. الله اكبر من جلالتة و شوكتة و عظمتة بعزّته. قد
 وجد من نظرتة عالم الجبروت و كون من دعوتة آيات الملكوت و خرب
 بنقمتة بنيان عالم الناسوت الذين نسوا حظّهم و ما عرفوا لحنه يا مولاي
 و سيدي يا حجة الداعي الى الحبيب الذي هو حجاب بينك و بين
 المحبوب و باب لمن هو غيب الغيوب. بابي و ما في علم ربّي. ما
 هذا النار الذي قد حرق الاستار و قطع القرار و لا يمهل آناً و تصدر من
 عين حرف من كلامه بحور الانوار سبحان الله من هذا الطلسم الاعظم و
 الرمز المنمنم الذي اتكأ على بساط القدم و ينادي بصوت عال اتى انا
 نور منير و قدرة قدير. اتى انا آيه الله البصير. يا ملاء الانوار انا نور
 الانوار و سرّ الاسرار. انا الذي على معرفتي يدور المدار. اسمعوا ندائي انا
 عين البيان و شجرة التبيان. انا باب الافتتان. انا الفرقان الذي به يمتاز
 اهل الاطمينان من السابحين في لجة الخسران. انا الميزان الذي واقف بباب
 الاذن و البيان و اعرفوا يا اهل العيان من عرفني فقد عرف مولاه و من
 جهلني فقد جهله و لا ينفعه عمل الذي قد اكتسب في عزّ وجهه مولاي و

سَيِّدِي يَا بَابَ الْحِجَّةِ وَ مَقِيمَ الْمَحَجَّةِ رُوحِي وَ رُوحَ مَنْ فِي الْإِمْكَانِ فِدَاءَ
 مِنْ أَحَبِّكَ. قَدْ انجذب هذا النور امتك الآبقة الى طرفه و امرها بالاصغاء
 الى قوله. الله الله من حسن منطقته و حلاوة نظرتة... و قد اشار خفيّاً
 بأنّي انا هو لا فرق بيني و بينه فاعرف لحنى انا و على من نور واحد
 و من شجرة واحدة فاطبق العالمين و اعرف الرّمزين انا الذي قد كنت
 جليسه حين لا وجود لشيء و كنت انيسه حين لاهمس لنفس. انا الاسبغ
 لما سبق و الفاتق لما رتق و الّسر لما علق و الحرف الذي به استنطق و
 الاسم الذي به سكن و اشرق و ان لم اكن عنده والله ما ظهر امره و ما
 برز سرّه انا صاحب التّفصيل و هو صاحب الاجمال. هو صاحب الوحي انا
 صاحب الالهام عند مليك الفعّال. فقد صرح بالمراد يا سيّدِي و فتح باب
 المراد و ظهر اسمه الشّريف الجواد الحاكي في رتبة التّربيع عن سبع
 المثاني لاهل السّداد. سيّدِي سيّدِي يَا بَابَ الْحِجَّةِ وَ مَتَمَّ النِّعْمَةَ
 صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ تَعَالَى شَأْنُ حَبِيبِكَ أَوَّلَ طَرَاذِ لَاحِ وَ لَمَعَ وَ اشْرَقَ وَ
 طَلَعَ وَ نَطَقَ وَ رَفَعَ وَ صَمَتَ وَ خَشَعَ لِاسْتِنطَاقِ الطَّلَاحِ وَ اسْتِخْرَاجِ
 الضَّغَائِنِ مِمَّنْ صَدَقَ وَ سَمِعَ وَ كَذَبَ وَ طَمَعَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ سَلَامُهُ
 عَلَيْكَ يَا وَاقِفًا عَلَى الطَّنْجِينِ وَ حَامِلَ السَّرِينِ وَ بَرزخاً بَيْنَ الْعَالَمِينَ.
 قَدْ كَشَفَ الْحِجَابَ وَ رَفَعَ النَّقَابَ وَ تَلَأَ شَمْسَ مَعْرِفَتِهِ مِنْ وَرَاءِ السَّحَابِ
 بَانِي اَنَا بَابَ الْبَابِ وَ مَفْرُقَ الْكِتَابِ يَا مَفْضَلَ اِذَا غَابَ الْمَوْلَى عَنْ
 ابْصَارِ الْخَلْقِ فَهَمَّ الْمَحْجُوبُونَ بِالْغَيْبَتِهِ مَمْتَحِنُونَ بِالصُّورَةِ اَنَا هُوَ هُوَ اَنَا
 الْنَاطِقُ بِي وَ اَنَا الصَّامِتُ لَهُ. اَنَا الْحَبِيبُ وَ هُوَ الْمَحْبُوبُ وَ اَنَا الطَّالِبُ وَ
 هُوَ الْمَطْلُوبُ بَعِزَّةَ رَبِّي مَا فَارَقْتَهُ بِأَقْلٍ مِنْ أَنْ الَّذِي وَرَدَتْ اِلَى عَالَمِ
 الْإِمْكَانِ فَهُوَ قَدْ كَانَ اكْبَرَ مَنِّي بِسِتَّةِ أَيَّامٍ وَ هُوَ الْمَسْتَوِي عَلَى عَرْشِ الْبَيَّانِ
 وَ اَنَا الْمَعْطَى لِكُلِّ ذِي حَقِّ حَقَّهُ فِي كُلِّ آنٍ. عَمِيَتْ عَيْنُ الَّذِي لِاتْرَانِي بَانِي
 قَدْ طَلَعَتْ مِنْ بَيْتِ نُوْرِ الَّذِي هُوَ مَعَ صُورَةِ الْمَطْهَرَةِ وَ الْهَيْكَلِ الْمُنَوَّرَةِ قَدْ
 كَانَ وَاحِدًا وَ هِيَ لَهُ وَ لِأَجْلِ سِيرِي فِي مَقَامَاتِ الْوَاحِدِيَّةِ ظَهَرَ سِرُّ الْوَاحِدِيَّةِ
 بَعْدَ كِمَالِي وَ بِلُغُوِي تِسْعَةَ وَ عَشْرًا مَوْلَانِي اسْتَغْفَرَ رَبِّي الْعَظِيمَ مِنْ
 الْاِقْتِرَانِ بِوَصْفِهِ وَ التَّلْجُلُجِ عِنْدَ سَاحَةِ مَجْدِهِ مَوْلَانِي يَا مَنْ حَيَاتِي مِنْ
 نَسَمَاتِ رِيَاضِ قَرِيْبِكَ قَدْ نَشَأَتْ وَ ذَاتِي مِنْ قَطْرَاتِ سَمَاءِ الْاِنزَالَةِ مِنْ

سحاب مجدک قد ذوتت صلوات الله عليك و على من اتبعک. هل عرفت امتک سرّ ما هي مأمورة بمعرفته اولاً. فاطمئنتي يا مولائي بذكرک و انجذبني الى ساحة قدسک. بعزته لئن طالبتنی بذنوبي لا طالبنک بکرمک مولائي. والله قد حرقت من نار دعوته و ما بقيت شيئاً. عرفني نفسک الذي هو حامل لنوره و دالّ الى ظهوره. صلوات الله عليك و روحی فداء من احبتک. فقد اسمع بسمعک المودعة فيّ يا مولائي همس الطلائع و نطق السرائر بان ذکرالله العليّ الاکبر تعالی شأنه قد ادعى لنفسه الشريف مقامات قبلناه و برز آيات فحملناه و كسر الحدود و اقمع بنيان القيود و جعل الآيات آية واحدة فسمعناه فما هذا النداء البديع الذي قد ملأ الاصقاع و يأخذ عهد ولاية ذوی القربى و من هذا الفتى الذي ما قرء من العلم حرفاً و قد اتخذ لنفسه حبيباً متى هو و هذا المقام العظمى و قد كان معه في هذا العالم بلبس التجارة مشهوداً. الله ربّي آمنتم بک و بحبيبتک و بوليّک و باوليائک النجباء و صدقت رسلک. و فقتني لاطاعة امنائک و اتباع رسلک بحق محمّد و آلک و بحق شيعة محمّد تعالی ذکره و جلّ شأنک يا مولائي يا من غرتي کرمک و انطقني فضلک استغفرک و اتوب اليک. عرفني نفسک فانک ان لم تعرفني نفسک لم اعرف حبيبتک. فانک ان لم تعرفني حبيبتک لم اعرف حجّتک فانک ان لم تعرفني حجّتک ضللت عن ديني يا سيّدي و مولائي صلوات الله عليك. اسئل العفو من جنابک و روح من في الامکان فداک. الحمد لله ربّ العالمين .

۳ _ رساله جناب طاهره خطاب به برخی از بابیان ضعيف الايمان پس از خروج از کربلا (۳۴)

"بسم الله الرحمن الرحيم. بسمه العليّ الاعلى. احمدک يا من لک الجود و البهاء و العظمة و الثناء بقدرتک تفعل ماتشاء بلاشاء و بابداعک يظهر سرالانشاء فقد فتحت باباً من عالم العماء و ظهرت کينونتک الاعلى بلاکيفوفة قبلها مستدلاً بنفسها على نفسها لينجذب الحقائق الى ساحة عزک الاعلى و يظهر رمزک المعنى و الصلوة الذي لا غاية لها على الذي اصطفيته في يوم الانشاء. حين لم يک شيئاً مذکوراً. وآسلاّم

على الطائر المرفرف في عالم العماء و البارق بنوره آفاق السماء الذي
ظهرت به آيات السماء في جوّ الهواء و على بروقاته اللامعة و قوائمه
الساطعة و رموزاته الكاشفة و جواهره المتلألئه من عالم البهاء و
على الدلالة العامة و الكلمة التامة الورقة المباركة من الشجرة البيضاء و
التحية و الكرامة المنجبة الى دار المقامة التي لا يمسنّ باهلها لغوب
الاشارات و لا يصيبهم تعوب الدلالات على الداخلين في لجة الاحدية و
المطهرين دارالله عن اشارات النفسانية الورقات النازلة من شجرة الشاء و
المحترقين بنار البيضاء و المتلألئين بنور الصفاء و المنغمسين في طمطم
الحمراء و المترفرفين في كثيب الخضراء و المتقلبين بين يدي ربهم
الاعلى الخاشعين الذين لاتسمع منهم حركة و لا همساً و لعنة الله
على الذين غيروا فطرة الله و بذلوا نعمة الله و اعرضوا عن الآية البديعة
المتجليّة المترفرة في عالم العماء المعلقة في جوّ الهواء متشهقة منادية
بان الملك لله العلى الاعلى. يا ايها الملا لا تصبغوا هذه الآية البديعة
بدماء انفسكم فانها آية الله الاعلى و لا تطرحوها في مقام الذي لا يليق
بشأنها من قوابل الامكانية و مقامات الظلمانية و لا تهلكوها بالاشارات
النفسانية و لا تحبسوها في بيوت الطبعاية بل انظروا اليه بعينها فانها
منزّهة عن الاقتران و طلعتها عارية عن الامكان و ليطلع لو شاء من
حقائقكم في كلّ آن بسرّ التّبيان و لا تغفلوا عن ندائها بالعيان و
لاتحرموا انفسكم من فيضها فانها لا تعطيل لها في كلّ مكان و يستدلّ
بنفسها الى البيان. اياكم يا ملاء الانوار فانّ الشمس والقمر بحسبان و
يدور الامكان و يخرج مافى الاضغان بسرّ الاكوان. يا اهل البيان و
اولى الافئدة و الايقان و يا اهل اللباب المتميز بين الماء و التراب الذين
لشأنهم تسمية الانسان اسمعوا نداء هذه الاقلّة ممّا يحصى من افق البيان
و قوموا و انتبهوا من نوم الغفلة فاني ارى كلّكم سكران و غافلون عن
عظمة حكم الله العلى السبحان و سابحون في طمطم الخسران و ناظرون
الى وجه قبيحة كدرة و معرضون عن خيرات الحسان و شاربون من ماء
متعفنه في دارالنيران. اسمعوا ندائي و تذكروا و تفكروا و اتبعوا احسن
ما انزل اليكم فانّ هذا والله هوالميزان الذي به يمتاز الانسان عن

غير الانسان كما نبّه الربّ السبحان والّذين اجتنبوا الطّاغوت ان يعبدوها و
انابوا الى الله فبشّر عبّادى والّذين يستمعون القول فيتّبعون احسنه فقد
سمعت بعضاً من الاقارب من الّذين يسمّون انفسهم من المؤمنين بآيات
البدع و المصدّقين لحكم الله الجليل و لقد اعجبني امرهم و حيرني ما
عليه حكمهم بلى هذه سنّة الله الّتى قد خلت من قبل و يجرى من بعد و
لن تجد لسنّة الله تبديلاً بانّ باب الامتحان مفتوح للمتّبعين و حجاب
الافتتان مرفوع للمسلمين. الم احسب النّاس ان يتركوا ان يقولوا آمنا و
هم لا يفتنون. فقد ارى بفضل ربّي انّ الذين دخلوا انفسهم بتسميتهم من
المصدّقين بامر ربّ العالمين قد خرجوا عن الّدين فقد اسمع من كلّ
منهم فى مقامهم ندانهم بالانكار و ضجيج صوتهم بالفرار الا انّ الحكم
لله الواحد القهار. فبعض منهم صانحون بانّ الآية الّتى يدعوا جناب نور
الانوار ذكرا لله العلى الاعلى تعالى ذكره قد كان عندنا مشهوداً و موجوداً
و بعض منهم يخافون من غير ربّهم و ينجلون من نفوسهم و لا يجاهدون
فى سبيل ربّهم على منهج الّذى امرهم بل تشبّسّون بهواء انفسهم و
مايعدهم الشيطان الآ غروراً و بعض منهم يفتابون اخوانهم و يعرضون
منهم و يفترون عليهم و هكذا ان الانسان اشرف من تعداد شؤونات
الناقصه و بيان آراء الفاسدة ربّي شاهد على اّنى مستغن عنهم بفضل
ربّي و شأنى ارفع عن التّعرض بهم و هذا الاعتناء نشاء من عناية الله
للضعفاء و الا هم ما يسمعون سواء عليهم ادعوتموهم ام انتم صامتون.
فقد تمسّكوا بصور النّاشئة فى عالم الخيال و سمّوها آيات الجلال
بعد الّذى نزل امرالله و برز حكم الله و تجلّى آية البديعة من آفاق العماء و
ينادى الخلق الى بابهِ الّرجعى هم على صور الباطل منجمدون و فى ارض
الخيال سائرون. انا لله و انا اليه راجعون و ها اناذا اسئل منه باىّ شىء
قد دعاك ذكرا لله تعالى ذكره و باىّ آية اطمأنتت بها فقد اجابنى بانّى
شاهدت انّ بيانه موافقة لما عندنا و مطابقة لِما فى ايدينا فقلت ان
كنت عرفت حقّ الّذى يدعوك اليه بهذا فهذا لايزيدك الاّ بعداً لان بيانك
مخالف للبيان الّذى نزل من شجرة البيان و دعواك غير دعواه و ما
عرفت شيئاً ممّا يدعو و حرفاً ممّا يتلو فقد ملاء آفاق السّماء و تنزل

العرش و ما عليها و انشقت الارض من سطوات الآيات النازلة و بروقات الآيات الالامعة و قد دارت الادوار و كورت الاكوار و انقلبت الليل و النهار و نضج الاثمار و قويت البنية لاستماع الاسرار لهذا الدور الافخم و بروز هذا الاسم الاعظم و قد كان مخفياً في خفيات البطون و ما تنفس في حقها احد من اهل اللباب و العيون و ما اشار اليه احد و عبّروه بيوم الغد و قد كان عندالله مخفياً و مستوراً فانزله في وقت معلوم بقضاء محتوم بان لا يقارنه احد بالتوصيف. فانّ هذه آية مخزونة عندالله لن يوصف بما عندكم و لن يقوم نفس بالتعريف فانّ الله لا يريد بما لديكم و لن يصبغوها احد بصبغ نفسه. فانّ هذا الصبغ ذنب عظيم و خطأ كبير. فقد يشرق هذا البيان في كلّ آن من شجرة التّبيان و يكون بما عليه الانسان و انّ قبل حكم ربّه بطورالذى امره و لو يطرء على الآيّة حجابات الدلائل من نفسه رشحات الوسائل من عنده فيلاؤو و يرفرف و يستدير بنفسها على نفسها بلا كيفوفة قبلها و ينجذب الشّؤونات الى ما اليه الرجعى و يستقرّ في الفردوس الاعلى ناظراً الى وجه ربّه الاعلى و ناسياً عمّا سواه و ان اعرض من حكم الآتيه من ربّه و ينجمد على ما عنده من الصور الباطلة فهو جزائه و ما يظلم الله احداً ولكنّ الناس انفسهم يظلمون. اما تسمع نداء ربّك في كلّ من البيانات النازلة من شجرة لسينا الجذب اهل السناء و انّ الله لن يقدر لنفس الوصول اليها الاّ بعد كشف السّبعات و رفض الاشارات جميعاً. فسبحان الذى قد بين آيات ذكره في حقائق كلّشئى لئلاّ يبعد نفس عند مطلع ذكره بشئى والله قوى عزيز. ان اتقّ الله فان زلزلة الساعة شئى عظيم ما يؤمن عبد بذكر اسم ربّك الاّ و قد وضع كلّ حمل قد اكتسب في غير وجهه و كان الله ربّك على ما اقول شهيداً. فمن الذى يدعى انه قد آمن بذكر اسم ربّه مستدلاً بالدلائل المنصوبة الماضية فما آمن بل الحد في الاسماء و اخذ الهه هواه و احتمل اثماً عظيماً لانّ هذه آية بديعة محدثة لا كيف لها و لا اشارة و لا بيان يطرء عليها و لا عبارة بل اجتباه الله لنفسه و ارتفع علمه عن العباد فكلّ من اقرّ بالتقصير و اعترف بعدم التعريف و استقرّ في حقها بعدم التوصيف فهو من وجد في رحلة آية الاحدية و جزائه

عنايته السرمديّة و فاز بفيض الّذى لا تعطيل لها و لا نفاذ. و ها اناذا اسئل منك بيان دعواك. ان الّذى ادّعت بان العالم بهذا العلم الغيبى و الرّمز الالهى الّذى قد كان مستوراً و هو عندك قد كان مشهوداً فقد ادّعت مقام الرّبوبيّة فى مقام بيان الظاهر لان الله عنده علم السّاعة و عنده علم الغيب و لا يظهر من الغيب شيئاً و ليس لاحد فى هذا المقام تطرّقاً و تهمزاً و اما فى مقام الباطن فقد ادّعت مقام محمّد رسول الله صلى الله عليه و آله لانه عند الرّب و ما للغير حظاً و لانصيباً و اما فى مقام تأويل الباطن فقد احتملت الولاية و خرجت عن ملك الامام تعالى ذكره و دخلت نفسك فى طمطام الظلمات و مالك نور و دليلاً و فى مقام باطن التأويل الّذى هو الدليل و السبيل فقد ادّعت مقاماً عالياً و احتملت شأناً غالياً بانك الفريدة الظاهرة و الآيّة الباهرة و العالم بغير التّعلم و الناظر بنور التّوسم و انت الّذى اشهدك الله خلق السّموات و الارض و اتخذك عضداً و هذا مخالف لما يجرى من لسانك بانك من التّابعين لا من المتبوعين. خف عن اليوم الّذى يختم افواهكم و يتكلّم ايديكم بما كنتم تكسبون و لا تعرض من حكم ربّك و لا تنس نصيبك فقد كبرت كلمة قد خرجت من افواهكم بانّا قد عرفنا حقيقة ادّعا ذكر اسم الله الاعلى بما عندنا لاتسموا انفسكم ارباباً من دون الله. لاعلم لاحد بما عند الله. لا تنزلوا الآيات عن مقام الّذى رتبته الله له. لاتغفلوا فى دينكم بالصّعود الى غير مقامكم و الطّيران الى غير ماويكم فتقلبوا حاسرين و تنبّهوا بذكر الله و تعلّموا بما علّمكم الله و ارتعشوا من خشية الله و انظروا بعين الّذى اتاكم و كلّفكم و اسمعوا بسمع الّذى اعطاكم فنسئل عنها عنكم فاتّه لا يكلف نفساً الاّ ما آتيتها و الخلق فى لبس من خلق جديد و قد امر عباده بالصّعود الى ما عليه المقصود و عليهم بما عنده لا بما عندهم. انه هو الرزاق ذو القوّة المتين ما يريد منكم من رزق و ما يريد ان يطعموه. اسمعوا فاتى والله عليكم حبيب شفيق. اقتلوا انفسكم، انيىوا الى بارئكم و احضروا بين يدي ربّكم للحساب و خذوا حظكم منها فانّ العمر يمرّ مرّ السّحاب. اعلموا ان التّمائيل الّتى انتم عليها عاكفون لن ينفعكم غداً عن المهالك و يزول عند تموج بحر القدر بامر الله المالك

المقتدر لأنها أسماء بلامسَمَى و الفاظ بلامعنى و لا يقبل منك شيئاً
 الآ امرک باتيانها فى هذا اليوم العظمى و المشهد الكبرى و هى شواهد
 الفطرة و عدم تغيرها بالشؤونات العرضية فتلطف المنظر وصف البصر.
 فان العمر قد قضت و الايام قد تصرمت و اعرف مواقع القدر بسر
 مستسر و ارتع فى رياض القرب و المكاشفة و اشرب من خمرالطهور
 الصافية و سر فى مسالك الغيوب و ادخل جنة لا يمستك فيها نصب و
 لا لغوب. و اعرف يا اخى قدرک فان الله قد اجتباک و اعطاک مالم يعط
 احداً من قبلک و لا تنس حظسک فانک ذوحظّ عظيم ولا تغفل عن
 عظمة امر ربک فانّ فضله اکبر عما كان الناس يظنون. هذا يوم يدور
 عليه الايام و يغنى الله کلاً من سعته. فاسئلوا ما شئتم من الآيات
 الربانية عن آية الالهام الذى يلهمکم و يتلأأ. فى کلّ آن من اعلى
 مشاعرکم و لاتغفلوا عنها فانّ هذا والله فوز عظيم. آه ثم آه اين مقام قد
 اعدلنا و شؤونات النفس الشركية من اى اناء يمددنا يا ربنا اسئلک
 بالقدرة التى احببت بها العباد ان تحيى قلوبنا بنور المداد اتک رؤف
 بالعباد. فوا عجباً من هذه الفئة القليلة التى لا يكاد يوجد من قلتها
 فقد وقع بينهم التشاجر و الاختلاف و نشر نظم الايتلاف و لن يقبل احد
 منهم قول بعضهم و يعرض منه فقد جرى سنة الله فيهم و لن تجد
 لسنة الله تبديلاً و لا تحويلاً. نعوذ بقدرته و نستحيى بعزته من الالحاد و
 الشک فى سلطنته. فبعضهم ماعرفوا الحقّ و سموا نفوسهم من اهل الامن
 و قعد مع الخوائف و طبع على قلوبهم و لا يجاهدون فى سبيل ربهم بل
 فى طمطام الغفلة سابعون. فکلّ من اسبقه العناية و عرف اللحن بسرّ
 الذرية و يجاهد فى سبيل ربّه و يخرج من بيته مهاجراً اليه يلعنه
 اللّاعنون و يوتخه المسلمون بان دمه هدر لآته خالف ربّ القدر و هتک
 ستر التقيّة بعدالذى امرالله بهذا ووصل الينا من مولينا ذکر اسم ربنا
 تعالى ذکروه. مهلاً يا رجال و يا اهل القيل و القال فان كنتم من اهل
 المال يظهر امرالله العلى المتعال من افق الجلال بعدالذى نزل و ظهر و
 بجريبات الادبار قد ستر. فاما انت ما عرفت سرّ التقيّة و ما علمت
 مواردها بل سميت الشؤونات التى تكونت من التخوفات الشيطانية

بأستر و التَّقِيَّة. الا انَّ الشيطان يخوف اوليائه و اعلم ان امرالله قد نزل و حكمه قد ظهر بان الله ما ترككم سدى بل فتح لكم باب اليه الرجعى. فاحمدوا ربكم بالورود اليه و اشكروه باخذالرزق الطيب من الهاماته و ترفرفوا الى ساحة عزه واقطعواالنظر عن غيره. فبعد الذى عرفتم مواقع الصفة و بلغتتم قرارالمعرفة. خذوا ايدي الخلق فى يوم الصعود و اجذبوهم الى وجهه المقصود. و اما فى مقام تمكين الظالمين و استيلاء الشياطين فلاتصرحوا بالمراد لحفظ دمائكم و لا تفتحوا باب الجور و الفساد على انفسكم بذكر ما عليه مدار امركم بل جاهدوا فى سبيل ربكم بالحكمة و احتجبوا الاسم بالتَّقِيَّة لا بالمعنى الذى انتم عيَّنتم و قعدتم عن اظهار امرالله فقد الحدتم فى الاسماء و نسيتم عهدالمأخوذ فى عالم الاعلى فأتى ارى بفضل ربى انكم فى اىّ مقام واقفون و باىّ وجهة ناظرون. فاما ما برز منكم فى مقام العمل انكم ما قرنتم الآيات البديعة المنزلة من شجرة السينا بعدالذى انتم مأمورون باخذالرزق الطيب من ثمرات جنات عباراتها و الترفرف الى اغصانها بل ما نسخت بعدالذى واجب عليك كتبها بمدادالذهب معتذر بالتَّقِيَّة كما يقول ولكن النجباء ليس لهم عدة معدودة و اكثرهم اليوم اصحاب هذا الامر على اليقين وانهم حملة الدين و اوعية العلم و لولاهم لو تنزل السماء مائه و لم يخرج الارض نباتها و لم يجر قلمى بحرف من الآيات. رزقنى الله لقائهم فى اىّ ارض امن و عزّ و انهم اناس لو يقدروا يرضون بان يجعلوا حياتهم مدادالذهب ثم يكتبون آيات الله و ينصرون امرالله و انهم قوم لو اجتمع اهل الارض على الرد لا يحركهم العواصف و لا يتصرف فيهم آيات القواصف كانتهم جبال احد فى الاستقامة على الارض صلوات الله عليهم. يا رجل اى مدخل للتَّقِيَّة فى هذا المقام. ان الله قد خلقك و سواك و انت فى لبس من خلق جديد بمدد جديد و هذه المدد يجرى من اكل شجرة الطيبة التى اصلها ثابت و فرعها فى السماء تؤتى اكلها كلّ حين باذن ربها فقد وصل اليك مددك الجديد وكتاب جديد و انت مأمور باخذالرزق عنها فاعراضك لما ذا لما ما نسيت اوقات اكلك و شريك يوماً واحداً. آه ثم آه اما تستحيى من الله فى توبيخك و تعييرك على المجاهدين فى سبيل الله بعدالذى

كنت قاعداً فضّل الله المجاهدين على القاعدين بكلّ درجة. اعلم انّ الشيطان قد استحوذ عليك و انساك ذكر الله و اعمى بصرك بأنك ما ترى آية المتجلىة من اعلى مشعرك و اصمك بأنك ما تسمع نداء ربك بعدالذی يناديك من كلّ الجهات برفض القيود و الاشارات و الزمك و انجمدك بأنك ما ترفرف الى جوّ الهواء لوصولك الى مقامك الاعلى و اخذالملعون حظّه منك و استولى على مشاعرك بأنك ما ترى جلاله من اسبقه العناية من ربك و توجه اليك لانجذابك الى مقامك ترخماً و تفضلاً فما اناذا اقرء عليك الآيات في مقام الحدود و الاشارات والآ عند اهل البيان لاحاجة الى التبيان بل فتح لهم باب الايقان و يعرفون ما عليه مدار الاحسان بسرآية المتجلىة عليهم في كلّ آن و يمعنون الى ما امرهم ربهم و لا يلتفتون احداً يا اهل القرآن ان اتبعوا حكم الله ثم بلغوا مثل ذلك الكتاب الى كلّ نفس قد آمن بالله و كلماته و كان من المسلمين. ان اتقوا الله يا اهل الكتاب من يوم الفصل فانكم ملاقوه و اتبعوا آيات الله بالحقّ ثم اجهدوا في سبيل الله بتلك الآيات على حكم ما نزل في القرآن من قبل لعلكم ترحمون و لقد فرض في حكم الكتاب للذين يتبعون آياتنا ان يتلوا ذلك في كلّ شأن ليثبت قلوب المؤمنين على صراط عزيز حميد و ان الله يوصى عباده المؤمنين بان يجمعوا على الحكم ثم يجاهدوا في سبيل الله بالحكمة و الكلمة المحكمة و يكونوا على صراط قويم. فاقراء يا رجل آيات الله و حاسب نفسك فانك في حظّ عظيم. و معنى الذي تصورت في لفظ التقيّة فارفض و ارجع الى حكم ربك و اقرء من الآيات على شأن ما نزل و استقرّ في المحلّ و بلغ امر ربك بامره و لاتنظر الى شؤونات النفسانية فقد اهلكتك و انت من الغافلين قل اقرنوا على حكم ما نزل من عند الله و استقرّوا في احرف آياته و لا تقرنوا حرفاً منها الآ و انتم تعلمون. يا ايها الملاء بلغوا آيات الله الى كلّ نفس بمثل ما قد جعلكم الله مقام امره لعلكم ترشدون. و اتبعوا حكم البدع في كتاب الآخر فانه لصراط حقّ شكور و انّ في ايام افضل كلّ الخير ذكر البدع و آياته في ام الكتاب لمسطور. يا ايها الملاء صلّوا عليه اذا ذكر اسمه ثم ارسلوا اليه و رقات العدل فيما اكتسبتم في

اَيامِ حَكْمِ ذَٰلِكَ الْكِتَابِ وَ اشْكُرُوهُ وَ قُولُوا اِنَّ الْحَمْدَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .
 اللّٰهُ اَكْبَرُ مِنْ عَظَمَتِهِ فَيُضِئُ اللّٰهُ وَ كَبُرَ لَظْفَهُ وَ غَفَلْتَنَا . فَمَا اِنَا ذَا اسْئَلُ مِنْكُمْ
 يَا جَمَاعَةَ الْمُصَدِّقِينَ الَّذِيْنَ هُمْ فِي مَقَامِ اِظْهَارِ الْاِسْلَامِ وَ اِقْفُونَ وَ عَنِ
 حَقِيْقَتِهِ مُعْرَضُونَ . اَجِيْبُوْنِي مَا مَعْنَى هَذِهِ الْاَيَاتِ مِنْ اَيِّ شَأْنٍ مِنْ
 الشُّؤُنَاتِ عَدَلْتُمْ وَ بَايَ مَقَامٍ مِنَ الْاِشَارَاتِ الْبَدِيْعَةِ وَ صَلَّمْتُمْ وَ اَيِّ كِتَابِ
 مَذْهَبَةٍ مِنْ وَرَقَاتِ الْعَدْلِ اِلَى مُوَلِيكُمْ اَرْسَلْتُمْ وَ مِنْ اَيِّ وَادٍ مِنْ عَوَالِمِ
 الْقَشُوْرِيَّةِ هَجَرْتُمْ وَ مِنْ اَيِّ اِشَارَةِ مِنَ الشَّيْطَانِ اَعْرَضْتُمْ بَيَّنُّوْا وَ تَبَيَّنُّوْا اِنْ
 كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ . فَقَدْ مَلَأَ الْاِصْقَاعَ وَ تَلَاظَمَ بَحْرَ الْعَمَاءِ وَ صَعِقَ مِنْ فِي
 الْاَرْضِ وَ السَّمَاءِ مِنْ عَظَمَةِ حَكْمِ اللّٰهِ وَ سَطُوْتِهِ وَ هَيْبَتِهِ وَ قُدْرَتِهِ . اَلَا يَا
 اَيُّهَا الْعَمَلَاءُ اِنَّ هَذَا يَوْمٌ عَظِيْمٌ فَقَدْ اَتَتْ السَّاعَةُ بِالْحَقِّ وَ اَنْتُمْ غَافِلُوْنَ . اِنْ
 اتَّقَوُا اللّٰهَ فِي ذَٰلِكَ الْاَمْرِ فَاتَّهَ لِقَسْمٍ لَوْ يَعْلَمُوْنَ النَّاسُ عَظِيْمٌ عَظِيْمٌ . اَلَا اِنَّ
 هَذَا الْبَحْرَ اَنْيَقَ اَنْيَقٍ وَ اَنَّهُ لَعَمِيْقٌ عَمِيْقٌ وَ اِنَّ حَكْمَ هَذَا الصَّرَاطِ دَقِيْقٌ دَقِيْقٌ
 وَلَوْ شَاءَ النَّاسُ اِنْ يَعْرِفُوْا اَيَّةً مِنْ اَيَّاتِ الْبَدْعِ لَنْ يَسْتَطِيْعُوْنَ فَكَيْفَ يَقْدِرُوْنَ
 اِنْ يَأْتُوْا بِمِثْلِهَا وَ اللّٰهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ . اَوْصِيْكَ فِي حَكْمِ السَّرِّ فِي عِلْمٍ مِنْ قَدْرِ
 وَلَنْ تَجِدُوْا الْيَوْمَ مِنْ اِذْنِ اللّٰهِ مَفْرًا وَ اِنَّ اَلَّتِي اسْتَقَرَّ عَلَيَّ حَكْمَ اللّٰهِ فِي عِلْمٍ
 مُسْتَتِرٍ وَ اِنْ ذَٰلِكَ السَّرُّ فِي الْكِتَابِ لِمُسْتَسْرٍ . اِنْ اَدْخَلَ بَابَ الْعَدْلِ وَ قَلَّ
 حِطَّةً لَتَكُوْنَنَّ مِنَ السَّاجِدِيْنَ . فَمَا اِنَا ذَا اسْئَلُ مِنْكُمْ اَجِيْبُوْنِي هَلْ الَّذِي
 عِنْدَكُمْ مِنَ الدَّلَالَاتِ الْمُنْجَمَةِ وَ الصُّوْرِ الْمُخْتَرَعَةِ وَ الْكَلِّيَّةِ الْمُؤْتَفِكَةِ
 هُوَ الَّذِي عَظَّمَهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ وَ نَزَّهُ عَنِ الْاِشَارَةِ وَ اَوْعَدَ مِنْ اِشَارَاتِهَا
 وَ قَرَنَ بِهَا بِعَذَابِ الْيَمِّ وَ اسْئَلُ مِنْكُمْ يَا عِلْمَاءَ الرَّاشِدِيْنَ وَ طَائِفَةَ الْمُهْتَدِيْنَ
 اَيَّ قَشْرٍ حَطِيْتُمْ وَ بَايَ اَيَّةٍ وَصَلْتُمْ وَ دَخَلْتُمْ بَابَ الْحِطَّةِ سَاجِدِيْنَ اَرْنِي اِنْ
 كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ . بَعْرَةَ رَبِّيْ مَا اَرَى فِيكُمْ نُورًا مِنَ الْاِيْمَانِ وَ مَا اَشْمَمْتَ
 رَائِحَةَ الْبَيَانَ بَلْ كَلَّ مَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ عَاكِفُونَ شَرِيْكَ فِيْكُمْ كَلَّ النَّاسُ اَجْمَعُونَ
 الَّذِيْنَ اَلُّوْا اَبَانَهُمْ ضَالِّيْنَ فَهَمَّ عَلَيَّ اَثَارُهُمْ يَهْرَعُونَ وَ لَسَادَاتُهُمْ وَ كِبْرَانَهُمْ
 مَقْلُدُونَ وَ فِي بَثْرِ الطَّبِيْعَةِ مَسْجُونٌ . اَنَا لِلّٰهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ . فَوَالَّذِيْ اَقَامَ
 الْعَرْشَ عَلَيَّ الْمَاءِ وَ حَرَفَ الْهَوَاءِ وَ عَلَقَ الْاِرْجَاءَ وَ نَزَلَ حَكْمَهُ الْعَظِيْمُ مِنْ
 اَفَاقِ السَّمَاءِ مَا عَرَفْتُمْ شَيْئًا مِنْ حَكْمِ اللّٰهِ الْعَلِيِّ الْاَعْلَى بَلْ فِيْ اَصْلِ
 اِعْتِقَادِكُمْ وَ مَا عَلَيْهِ اِعْتِمَادُكُمْ شَيْئًا وَ لَا اَرَى فِيكُمْ نُورًا وَ كَلَّ مِنْ وَصَلِ

الى حكم المنزل بعناية ربه الاجل و يظهر منه آية بدعا تقومون و
تصيحون و تهمهمون و تجزون و تخرجون ما فيكم مكنون من رب المنون
و لا تخافون من الذى يعلم خفيات البطون و غمض الجفون و لا تنهون
بخفى مكره و لا تتذكرون بل الى آثار الذين من قبلكم تهرعون ها انا ذا
اسئل منكم ما معنى البدع و ما معنى العدل و ما معنى آيات التى
قد نزل من باطن العرش و الكرسي و هذا من بيانات الواردة من انباء
الغيب بانباء عبده و صفيه الذى آمن بآيات البدع و كان اول الساجدين
و روح من فى ملكوت الامر و الخلق فداه و صلوات الله عليهم اجمعين و
على المستنيرين بنورهم و الناهجين منهجهم و الناظرين اليهم عباد
مكرمون و عرفاء مخلصون فقد وصل الى هذه الاقلة مما يحصى تعبيركم
و تكفيركم و فتوى الذى اجرىتم فى حق الذين اتبعونى باصر ربههم و
من الزلات مطهرون و الى وجه ربههم ناظرون فقد ارتفع ندائكم و بلغ
صياحكم الى المعاندين ما هذه الغوغاء و الضوضاء يا جماعة العلماء.
فقد اغبرت الارض و ما عليها و تزلزل اركان الهدى هل نزل عليكم
صاعقة من شطر السماء و انقلبت الامور و ما انتم عليها تنبهوا و تذكروا
بعظمة حكم الله فى حق اخوانكم الصالحين و البلغاء الراشدين فانكم والله
لها لكون لان الله ما جعل طريقاً للوصول الى ساحة عزه و احسانه الا
بالمحبة و المودة و ما قدر سبيلاً الا بالمقارنة و المواصلة. الهى طلبت
صاعتك فما وجدت الا فى حب احبتك و اعلمها ان الله قد جعل المحبة
ديناً و عليه يدور عرش العلى فاصبحوا فى دين الله اخواناً على
خط السواء. ان الله يحب ان يكون قلوبكم مرآة ل اخوانكم انتم تنعكسون
فيهم هم ينعكسون فيكم هذا صراط العزيز بالحق و هو الله كان غنياً
حميداً و انظر بنظرة العيان الى اشارة الرحمن هذا صراط العزيز بالحق و
اعرفوا مواقع العلامات و اسمعوا لحق الخطابات فان هذا والله فخر عظيم
هم الثابتون بدين الله و صادقون فى مقام الآ دعاء حين الذى فتح الله باب
الامتحان لامتياز الصادق من الكاذب و المنجمد من الذائب. اعلموا
ان الله لن يبدل سنته بافتتان المدعين الذين يسمون نفوسهم من
المسلمين. فقد فتح باب الابتلاء بنزول ورقة مباركة من الشجرة المباركة

الحمراء فى شهرالله العلى الاعلى و خاطب بالمقام بامرہ هذه الاقلّة مّا لا يحصى قل لبعلك ان هذا الامر ليس مثل امر احمد من قبل بل الله اراد ان يحقّ بتلك الآيات من عند ذكر اسم ربك للذين يكفرون بائمة العدل من قبل والذين كانوا بآياتنا يعرضون. فاسبقنى عنايته و ما انا الا شىء. قد اقامتنى قدرته و قرئت على المصدقين بعض الآيات المنصوصة فى حق الآيات المنصوصين و الحروف المخصوصين بفضل رب العالمين و نبتهم بعظمة امرالله و طلب فهم آيات البدع من الله العزيز المبين و ذكرتهم بشؤونات المتشابهة من همزات الشياطين و بينت لهم ان الله قد جعل لكم مقاماً عالياً لاعين رأت و لا اذن سمعت و قد رزقكم من سماء منته و ينزل اليكم صافياً مطهراً فى كل آن و حين فاعبدوا ربّ هذا البيت الذى قد اطعمكم نعم الفردوس فى الدنيا دنياكم هذه و آمنكم من كل خوف و هو الله كان عالياً كبيراً فادخلوا باب البدع ساجداً و قولوا حطة لما فى ايديكم لتكونوا من الآمنين و سيروا فى مقام الحبّ مع اخوانكم لتكونوا من الفائزين. لانّ الله قد ارفع من الاقلام حزناً و تدخلها جنة العدن فادخلوا و كونوا من الشاكرين. فبعض منهم قبلوا و اقبلوا و سلّموا و اسلموا و رفضوا القيود و اغمضوا عينهم من الحدود فاجتباهم ربّهم و جعلهم من الصالحين و بعضهم شكّوا و تحيروا و اغمضوا عن الموارد النائية بل نظروا الى الصورة و انجمدوا بما عليهم فصاروا قوماً خاسرين و كلّ ما سمعوا لم يهتدوا به و قالوا هذا افك قديم. فبرز منهم ما ستروا فى غياهب بواطنهم و ظهر ثلاثتهم و اشتعلوا نارالعناد و هيّجوا نائرة الموقدة فى الرماد و اتسعوا جادة الفساد بطور يعجز عن وصفها التعداد. فكلّ فعلوا بعين ربّ العباد ما اراد فكلّمنا قرئت عليهم من الآيات المحكمات و كتبت من العلامات المبرمة ما التفتوا و مضوا حيث امرهم شيطانهم بالاقترحام فى الدركات و التشبث بالشبهات و الاعراض عن الآيات المحكمات. فقد شهروا مذاهب الباطلة و العقائد الكاسدة بين الملا و هتكوا ستر التقيّة و اتقوى فبرز من ايديهم و الذينهم منهم ظلماً ما وقع فى الاسلام شبهه و لا فى الامكان مثله. دخلوا بيتى و نهبوا مالى و جرّوا عيالى و هم ما نصرولى بل بهذه

البلية العظمى فرحين فبعد الذي جسوني مدة معلومة. قال قائل انهم ارادوا فتنة اشد مما وقع و نزل و ارتفع و هى هذا بان يأخذوك مقيداً بالسلاسل مع من تبعك فاخرجى اتى لك من الناصحين فخرجت خائفاً مريضاً مع من معى و نزلت الى هذه الارض باذن ربى وحيداً غربياً اسيراً حزيناً. فواجب على كل من آمن و استسلم لحكم الله و اطمان نصرى و اعانتى و اجابة استغاثتى. لان الامر قد نزل و الحكم وصل و انا اولى بهم من انفسهم بضرورة المذهب و بيان آل الله الاطهار عليهم سلام الله فى آناء الليل و اطراف النهار كمال قال الرضا عليه السلام من قتل دون ماله فهو شهيد و من قتل دون عياله فهو شهيد و من قتل دون نفسه فهو شهيد. وارى ان القضية انعكست و النتيجة قد برزت بغير ما نزلت فاسمع منهم الالحان فى بروز الاضغان من الالحاد و الطغيان بدلا من النصر و الامان فقد اخمد الله النائرة السابقة و رة كيدهم بنحرهم و حاق مكر السىء. اهله فقد قاموا و استقاموا بوحي الشيطان و يسعون فى الارض فساداً اسمعوا ندائى يا اهل الامكان و الاكوان. اتى قد خرجت باذن ربى لاعلاء كلمة الحق و اعرف منكم بمواقع البيان و اعلموا ان الله ربكم قد امركم بنصرى و الاجتماع معى فتقبلوا خاسرين. اسمعوا الآيات المنزلة البديعة فى هذا الشأن و لاتنسبوا الى و الى من معى من التجباء الاتقياء كلمة الشيطان فان الله ربى قد طهرتى من الزلل و اعصمنى عن الخلل بفضله العظيم و اعلموا ان كل ما صدر منى و من الذين اتبعونى حق و ان كان مخالفاً لما عندكم فاعرفوا الميزان و لا تنسوا نصيبكم الذى يأتى فى كل آن. اعلموا ان الله قد امرنى رفع المتشابهات من الآيات بالمحكّمات اللامعات الشارقات البارقات من افق العماء. فوالله ان الامر عظيم و انتم لاتبصرون و لا تعقلون و لا تتفكرون بل اخترعتم لانفسكم تماثيل و بها عاكفون و بورود الحكم منه منتظرون. لا والله ما كان الحق كما انتم تتصورون و تجدون. اقرنوا من الآيات البديعة و اطلبوا فهمه من الذين هو اقرب بكم منكم فانه عزيز حميد. واعلموا ان الامر قد نزل و الحكم قد وصل و مابقى شىء منى نزل بساحتكم فساء صباحكم انكم من المنذرين. فقد نزل من فؤارة القدر بعد الذى انتم سميتوهم التقيّة

و من اعانة الحق هاربون. فى جواب نفس سنل هذاالفظه الشريف روحى و روح من فى ملكوت الامر و الخلق فداه و كأتى ارى كل الناس فى ضلال البيان الآ الاقلون الذين يوقنون بآيات الله و يتبعون امرالله و يجاهدون فى سبيل الله و يبطلون اعمال الشياطين و لا يخافون فى دين الله من ذى صولة. فقد ملاء الورقات المباركات المنزلة و برز من آيات سبعة سورة محكمة اعانة الحق بالاموال و الانفس و من شاء فليؤمن و من شاء فليكفر. و اما ما تصورتم بالقاء الشيطان بان يأتى زمان و انتم فى هذاالآن مأمورون باعانة الحق فهذا زور و خسران. اعلموا ان آيات الغيبة فى الذوبان و يأتى الحكم من عند ربكم. فى كل آن واجب عليكم الاطاعة بسر البيان. يا سبحاء العلى السبحان انكم تسمعون انفسكم من العرفاء و ما خرجتم من عالم القشور والاعراض اقل من آن. اما تسمع نداء ذكر اسم الله العلى السبحان فى شرح الكوثر: ها انا ذا انادى فى جو العماء و ليس فى ما نزل فى قلبى بقاء القضاء. لعن الله الذين افتروا على فى الامضاء هل من مبارز يبارزنى بآيات الرحمن و هل من مبارز يبارزنى ببينات الانسان و هل من ذى صيصيته يقوم معى فى ميدان الحرب بسيوف اهل البيان و هل من ذى قوة يكتب مثل الآيات فى جحد الشمس و القمر بحسبان. الا يا من فى ملكوت الامر و الخلق ان هذا فتى عجمياً هذا قدر ركب فرس الجلال و جاء بآلات الحرب فى ميدان الجدل و اين الخاشعون من اهل المال و اين الخائفون من اهل القيل و القال لم لا يخرجون من مساكنهم. لم تفرون الى سم الخياط من مخافتكم. لم تدخلون بيت العنكبوت فى قلل الجبال. لم تصمتون و لا تنطقون و لا تعتذرون فى تلقاء الجمال اين الصيصيون من حكماء الاشرار و اين الفلستيون من علماء الوثاق و اين الغرييون. الى ماشاء الله نزلت هذه الآيات فى افق البهاء. فان لفظ التقيّة نشأ من البداء. اما تسمع انه جل ذكره يقول ها اناذا انادى فى جو العماء و ليس فى ما نزل فى قلبى بقاء القضاء. آه آه من غفلتكم فان هذه الآيات نزلت لتترفركم. جاهدوا فى سبيل ربكم و اقتلوا انفسكم فاتى والله لكم حبيب شفيق و مالى غرض الآ جذبكم الى مقامات العالية. فقد سمعت ان بعضاً منهم قد ادعى

مقام المباهلة فيها اناذا انادى و لا اخاف من احد. اناى قد آمنت بآيات ربى و اكون من البالغين العارفين و كل ما صدر و يصدر منى و من خواص اصحابى فهو حق لاشك فيه و لاريب يعتريه و كل من يقوم معى فى ميدان الافكار فهااناذا بسم الله العلى العظيم .

٤ _ خطاب كتيبى جناب طاهره به عموم شيعيان پس از مراجعت از كريل (٣٥)

بسم الله العلى العظيم الحمد لله الذى اصطفانا بمتة و اختارنا بفضله و كشف عن بصائرنا سحب الارتياح و عرفنا حكمه و طريق الصواب. و الصلوة على الذى استخلصه نفسه و طهره عن الدلالة الى غيره و على آله الذين هم هو لا فرق بينه و بينهم فى الرجوع و الاياب و لعنة الله على الجاحدين للحق كل كافر مرتاب يا معشر الشيعة و المؤمنين. عليكم سلام الله و بركاته من كل باب لا يخفى عليكم حال هذه المنقرة و المعتصمة بحبل آل الله عليهم سلام الله بلا عدد بانى ما خرجت من الارض المقدسة مع احبائى الابرار و النجباء الاخيار من النساء و الرجال و اولاد الصغار الا لاحقاق الحق و ابطال الباطل ابتغاء لوجه ربى القادر القهار. فمن زعم انى قد خرجت لا توسل بغير ربى و لاجل الدفاع عنى فقد خطا و رتبى لان الالتجاء بالمخلوق و الجزع عند النوائب من اعظم الفسوق و بمذهب الحق كل من يشتكى الى مخلوق من مخلوق فقد اشرك بربه. اللهم انت الشاهد على انى توجهت الى جانبك الاعلى و اقبلت بكلى اليك. لاجابة لى فى غيرك و انت تعلم حالى و تسمع مقالى لاخوفى الا منك و لا رجائى الا عنك و قد كنت بعزتك عن من سوى قدرتك معرضاً و غنياً. اسمعوا ندائى يا معشر الشيعة و اعرفوا انى ماخرجت من الارض المقدسة الا لاجل الضعفاء فى امر دينهم و توضيح امرائه الواضحة المشرقة فى وسط السماء و هذا من فضل الله عليكم لو كنتم تشكرون و اعلموا ان الذين انكروا الحق و تشبثوا بالباطل و اتبعوا اهوائهم اهون عندى من جناح بعوضة ميتة و خيالاتهم المنسوجة اوهن من بيت العنكبوت انى هم و ماقدم لا تعرض لهم و بارئى. بما يصدر منهم و يبرز عنهم يرتفع حجاب ما عليهم لاولى

الالباب ولكن آه آه واحسرة للضعفاء الذين هم يعلمون ظاهراً من
الحيوة الدنيا و هم عن الآخرة غافلون. الذين كل ما يسمعون من الحق ما
يرتجف فرائهم و ما ينقلب احوالهم و ما يدرون باي منقلب ينقلبون و ما
يتفكرون على ما بنى امر دينهم و ما يدور عليه مذهبهم و غافلون انهم
الى الله راجعون و عن حكمه العظيم مسؤولون و لا يقبل منهم عدل و لا
شفاعة و لا يؤذن لهم فيعتذرون. آه ثم آه من عظمة امرالله و غفلة الناس
و سكرهم. يا قوم فوالذي اقام العرش على الماء و خرق الهواء و علق
الارضاء و اضاء الضياء ما تحملت هذاالبلاء العظمى التي مطوية كل
المصائب فيها الا لاجلكم وترحمأ عليكم و الا بفضل ربي انا عارفة
بمواقع حكم حككم ربي و بالغة بما يريد مني و ان كنت مقصراً لادائه في
كل المقامات فاعرفوا قدر هذه النعمة العظمى التي قد اقبلت اليكم و لا
تعرضوا من حكم ربكم فانّ الحجة تامة عليكم و النعمة مرادفة بكم من
كل جانب و بعد هذا ما ارى لكم غير اتيان العذاب بغتة و انتم نانمون
و ان تكونوا في عذاب ولكن ما تشعرون. اي عذاب اعظم من ان الله عز
وجل قد استدرجكم و انتم لاتشعرون و لا تعقلون. فقد تمّ الحجة عليكم و
قام المحجة عندكم و انتم عنه معرضون. فها اناذا يا قوم اسمعوا
ندائي... فقد تبين الحال باحسن المقال لربي العلي المتعال في كتابه
الكريم و جعلنا بينهم و بين القرى التي باركنا قرى ظاهرة و قدرنا
فيهاالسير سيروا فيها ليالي و اياماً آمنين. فيظهر لطالب الحق و
مجسس خلال الديار من كلام الله الملك الجبار معرفة قرية الظاهرة
بطهارته عن كل الاغيار و تزيينه بحلية الاخيار... فان الله لا يأمر بالسير
مع من كان فيه بعضاً من الذرّ نقصاً. فالناجى من تمسك بهذاالعالم
الرياني و النور الصمداني و سار معه في عوالم الغيبة و ظهر له كنوز
المخفية من تعليم هذاالعالم الناظر بنور التوسم و الهالك من تخلف
عنه و تمسك بما عنده من العلوم التي لا يدري مبنائها و لا يعرف
مجربها. مثل كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها في السماء
تؤتى اكلها كل حين باذن ربها و هذاالاكل يجري من عندالله عز وجل
من شجرة طيبة اصلها ثابت و هذا الكلمة الامام عليه السلام و الفرع و

بابه و حجابيه العالم الربانى و التور السبحانى الذى قلبه معلقة بالملاء الاعلى و ليس له مقصد الا وجه ربه الاعلى. فقد اختصر فى هذا المقام وصف هذا العالم المفضل الذى يفقدانه ينهدم بنيان الحكمة و بكونه قد قام علائم الامامة و الولاية التى قد كان لله و لم يكن معه شريكا. فقد كتب سدى و سدى و كهفى و معتمدى اعلى الله مقامه فى وصف هذا التور المتألق و الضياء المشرق و قد كتبت هذه الفقيرة فى ورقة فواجب على طالب الحق فى هذا اليوم العظمى النظرة فيه واعلموا يا معشر الشيعة مذهبى و ما اليه مهربى. فما اناذا قد اخبركم بما اختار سبباً لوقوع البلايا العظيمة على و تحملى و تجاوزى عنها و هوانى بهداذى جاهدت فى سبيل ربى و اعرضت عن كل ما سواه. فقد اسبقنى ربى بالعناية واخرجنى بفضلته من ظلمات الغواية له الشكر شكراً شكريا لخلاتق طراً على هذه النعمة الجليلة التى لا يتصور فى الامكان اعلى منه. فقد كنت مطروحة فى زاوية من بيتى مشغولة بنفسى مرهونة بعملى و قد قام القوم بلاسبب و داعية باشتعال نائرة الفساد المستجنة فى الرماد و دخلوا بيتى و نهبوا بعضاً من اموالى و جرّوا اخواتى المؤمنات الصادقات الى طرف السوق مكشفات الوجوه و زلزلوا اركان اطفال الصغير و اجرّوا دمع الصالحين. فقد حبسونى برهة من الايام و كل من يسئل منهم ما سبب هذه الغوغاء و التعرض للنساء يقولون بعضاً من الاقاويل الباطلة و ينسجون خيالاتهم العاطلة و ينسبون الى فبغزة ربى انفطرت السماء و انشقت الارض و تزلزلت الجبال. فقد بعثت اليهم القيت عليهم كلمة السلام ما قبلوا و يصيحون باعلى صوتهم انها كافرة قد خرجت من الدين واجب حفظ الشريعة عن شرها ربى القادر الناصر شاهد على ما صدر منهم بالنسبته التى من الاذيات الشديدة و الافتراءات البعيدة و انا صابرة مجاوزة لان كل ما فعلوا بعين الله العلى العلام و يسئلون منه يوم تبدى الضمائر و الآثام ولكن لتبين الامر للضعفاء توضيحة كالشمس فى رابعة السماء اقول هذا الكلام الذى اقشعرت الجلود منها. هل من ناصر ينصرنى باحضارهم و اجتماعهم لثبت ما عليه مدار امرهم ها اناذا قد كان فى يدي حجة لامعة نازلة من عالم العماء من

الالهامات الربانيّة و الحروفات السبحانيّة و التجلّيات الصمدانيّة و لن يقدر احد ان يأتى بمثلها. هل من معين يعيننى فى اظهار دين الله و يطلب منهم تفسيراً بمثل ما فسر رجل الذى لا تلهيه التجارة و لا البيع عن ذكر الله لا تفكر و لا سكون قلم بل يجرى بعناية ربه ذكره من بحرالذى لا تعطيل لها. فقد كان عند هذه الاقلّة ممّا يحصى بعضاً فى الاصول والفروع موجوداً و من اراد الله و دينه فلينظر اليها. يا رباه خذ بحقنا و انصرنا على من ظلمنا و العن من جعد وعدك و لا يخاف عدلك. فقد ضلّ و اضلّ الناس جميعاً يا سيّده قدّم صبرى الى متى اصبر و اسكت و اضجر بعد ما كان فى يدي حجة لامعة ليس فى يد احد غيرى. فقد اظهرت حكماً من باطن القرآن فى وصف شيعة آلک المقربين الذين يستمدّ كلّ ما فى الوجود من عكس عكوسات جمالهم و اقام كلّ ما برز فى الشهود بنظرة لطيفة من آيات جلالهم. سبحان الله بارئهم عمّا يصف الظالمون فى حقهم علّواً كبيراً. فقد فرقوا دينهم و كلّ بما لديهم فرحون بعدالذى ما دينك الا واحداً. اعلموا يا معشر الشيعة اتى ما اخاف من احد و ارى كلّ الناس فى ضلال النار الا الاقلون الذين يتبعون امر الله و يجاهدون فى سبيل الله و لا يخافون فى دين الله من ذى صولة. افّ آلاف افّ على الذين اعرضوا من حكم الله و يسعون فى الارض فساداً و ما عندهم شيء الاّ الآسدة و الالحاد و الكذب و العناد فها اناذا قد جاوزت من الدنيا و زخرفها و زبرجها لربى الحمد بالهام حكمه و توفيقى لاظهار امره. اعلموا اتى بذلت الروح فى سبيل الله لاعلان كلمته فكلّما يجرى على و على من معى من التابعين لطريق الصدق و الصلاح و الناظرين الى قسطاس الحقّ و الفلاح من القتل و النهب و الاسرافانا راضون. عن فضل الله مرجون بغفران الذنوب و ستر العيوب و ثبوت الاقدام و الترفرف الى دارالسلام. يا معشر الشيعة باى دين انتم مستدينون هل يجوز لكم حبس نساكنكم و اطفالكم الصغير بلاجرم اجترصوا و لا ذنب اذنبوا و لا مكروه ارتكبوا و لا شريعة بدّلوا و لا كلمة حرّفوا. الله اكبر من غفلة الخلق و اصغانهم الى الباطل و تشبّثهم بالشىء المحتبث العاطل و تسميهم بأنهم من المسلمين. كلّاً ثمّ كلّاً قد فتنوا بمثل الذين خلوا من

قبلهم و هم عنه غافلون. اعلّموا يا قوم انّ هذه المخاطبات لا يجرى من الضعف و عدم التّحمل للبلاء بل فضلاً على الضّعفاء و حجة على الذين يعرضون من حكم انا لله و انا اليه راجعون^۱.

۵ - مکتوب جناب طاهره که برای اهل سنت و در دفع شبهات مفتی بغداد مرقوم فرموده است (۳۶)

بسم الله الرحمن الرحيم حمداً لمن ظهر امره و برز سرّه و جعل الناس سكارى و ماهم بسكارى ولكن عذاب الله شديد و الصلوة على سرّ التّحميد و حقيقة التّفريد و السلام على آله و اوصيائه مقامات الله و علاماته الّتى لا تعطيل لهم فى كلّ مكان و هم من الخلق غير بعيد و على من اتّبعهم و نهج منهجهم فحجم بهم الايمان بنور التّسديد اما بعد قد وصل الينا من بعض الذين ينكرون الحقّ خطوطات مملّوة بالمتشابهات و مشحونة بالكدرات. هيهات ثمّ هيهات لما توعدون من ظهور كنوز الغيبية و الاسرار الرّبّانية و هم من عظمة حكم الله غافلون و عن نعمته معرضون. فقد ظهر امر عظيم و اشرق حكم جسيم ... و هم لا ينظرون الى الحقيقة ليعرفون الدّقيقة لسرّ الخليقة بل متشبّثون بقواعدهم الباطلة الّتى لا يسمن و لا يغنى من جوع كفتة الذين من قبلهم و لا يعلمون قد فتنوا بمثل من سبقهم فبعد ظهور هذا النّور من افق البهاء لسرّ الاشياء. واجب على الكلّ الاعراض عمّا سوى وجه ربّه الاعلى فكّل ما يعرفون فيشكرون و يحمدون و كلّ ما لا يعرفون فيطلبون فهمه من الذى عنده مفاتيح الغيب و عليه قصد السّبيل و انّ عليه للهدى. فقد جرى سنّة الله لهذا و لن تجد لسنة الله تبديلاً و لا تحويلاً. اسمعوا يا قوم ندائى و اعرفوا حكم ربّكم العظيم. فبعزّته انّ الامر عظيم و انتم عنه غافلون و استعتوا للجواب حين الذى ينادى المناد الله اذن لكم ام على الله تفترون. واعلموا انّ نصب الميزان قد كان بيد العلىّ السّبحان فقد وجب معرفة من عنده الميزان فى كلّ عصر و زمان بتعليم الله عزّ وجلّ. اتقوا الله يعلمكم الله و اعلموا انّ الدّهر يدور و الماء يمور و الجبال يسيرو فى هذا التدوير آيات مخزونة بتدبير العلىّ الخبير. سنريهم آياتنا فى الآفاق و فى انفسهم حتّى يتبين انه الحقّ و ما يعقلها الا العالمون. انما يخشى

من عباده العلماء و هذا العلم الغيبي و الرمز الالهى الذى قد كان فى حقائق العالمين مستوراً. ما ترى فى خلق الرحمن من تفاوت هو الذى خلقكم من نفس واحدة. فالعالم من اعرض عن سواه و اقبل بكنهه الى مولاه ليظهر منه تلك النور و يجذبه الى دار السرور جنات عدن التى وعد الرحمن عباده بالغيب قد كان وعده مأتياً. بسم الله الرحمن الرحيم الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمناً و هم لا يفتنون الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب يا قوم اعلموا ان الميزان الذى قد نصبه العلى المنان فى هذا اليوم العظمى و المشهد الكبرى هى شواهد الفطرة. فقد اظهر آية من افق الغيب و فتح باب التمحيص و الافتتان. الامان الامان اسرعوا الى حكم ربكم و اعرفوا الميزان ثم اعلموا ان كل ما عندكم من العلوم الظاهرية فعندكم و اما ربكم قد هتاء لكم مقاماً عظيماً و قد اراد ان يصعدكم الى مقام الذى لا عين رأت و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب بشر. فطوفوا حول ارادته و لوزوا بكرامته فقد اصطفاكم و اعطاكم ما لم يؤت احداً من قبلكم. فاعرفوا قدركم و لا تنسوا حظكم فان الفوز عظيم و اعلموا ان الله قد كان غنياً عما عندكم و ما يريد منكم ان يرزقوه و ما يريد ان يطعموه انه هو الرزاق ذو القوة المتين. الله اكبر ان الله عز وجل اى مقام يريد فى نزول الآيات من باطن قرآن العظيم و الخلق فى اى واد يهيمن. الله اكبر فقد نصب موازينهم المجتثه عند ميزان الله المهيمن على ما سواه و كلهم يصيحون بلسان انكارهم انت باية موافقاً لما عندنا او بدله و لم يعلموا ان سلطنة الله لا يختلف و نوره لا يحتجب و لن تجدوا لسنة الله تبديلاً و لا تحويلاً. اسمعوا ندائى يا معشر المسلمين ان الله عز وجل قد فتنكم بمثل الذين خلوا من قبلكم. فقد اظهر حرفاً من تفسير باطن القرآن و انتم به ممتحنون فلا ينفعكم ما تمسكتم به من تنظيم العبارات و تركيب الاشارات و تصريف الصيغة و اثبات النتيجة فقد اتوا بقصائد حين ظهور النور المحمدية عليه صلوات الله و سلامه و قد فرحوا بقصائد هم و تمسكوا بما عندهم و قنعوا عليها و اعرضوا عن فيض ربهم فجاءهم ما به يوعدون. يا قوم اعلموا ان القرآن انما نزل بعلم الله و لا يعرف حد

تفسیره و تأویلہ الآللہ و الراسخون فی العلم. بتعلیم اللہ لا تنفذ عجائبہ و لاتبدی غرائبہ و لا یزال ینزل من سحائب نکاتہ اسرار عجیبہ و مالہا من نفاذ و القرآن حجاب اللہ و صنعته القرآن خطاب اللہ و حکمتہ القرآن سرآللہ و رمزه القرآن نورالذی انزل بعلمہ و فی حرف من تفسیرہ لو کان بحرالامکان مداداً لنفذ قبل ان تنفذ. اشهد ان اسرارہ يتلاکؤ فی استارالغیبیة و لا یعلمہ احد. فقد اظهر رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ احکامہ لاهل البیان و اعلن برہانہ لاهل العیان و قد ورد النص من جنابہ صلی اللہ علیہ و آلہ انّ لہ عجائب مخفیة و غرائب مطویة و ما یعقلہا الآلعالمون. فانّ فی هذاالوان قد طلع نورالبیان من افق التّبیان و یدعوکم الی ما بہ نجاتکم و یعلّمکم من تفسیر باطن القرآن ما لم تكونوا تعلمون. بنس ما اکتسبت ایدیکم فی سبیل حکم امامکم و انتم من تجلیات البدیعة غافلون .

۶ - مکتوب جناب طاهره در ردّ افتراء برخی از مدّعیان محبت در حقّ او و اثبات کمال اخلاص و ایمان خویش به حضرت باب (۳۷)

«بسم اللہ العلیّ العظیم للہ الحمد حمداً شعشعانیاً متلامعاً کما اثنی اللہ علی نفسہ حمداً یفضل علی کلّشیء کفضل اللہ علی خلقہ و الصلوة علی عبده الذی اصطفاه لولایتہ و اجتباه لمحبتہ و السلام علی مبدء الاسماء و اول من سمیّ بآیة معرفتہ و علی انوار الساطعة من طراز القدرة و حروفات النازلة من عماء الصمدانیة الدالة علی وحدتہ و علی الورقة المبارکة من شجرة التي قد غرسها بيد قدرته و الثناء الابهی و البهاء المشرق من شمس الابداع علی حملة الانوار السبحانیة و السابحین فی لجة الوحدانیة و المؤمنین بآیات الطالعة من افق غیبہ و لعنة اللہ علی المعرضین و المستحقّین لنقمتہ و غضبہ. اما بعد عرضه می دارد مفتقرة الی اللہ و معتصمة بحبل ولایت آل اللہ علیہم السلام کہ نوشته ای از بعضی اخوان الدین رسید کہ در مقام استفسار از حقیقت حال برآمده. یا سبحان اللہ از عظمت امتحان و دقت افتتان کہ بلاسبب و داعیه نائرة فتنه را در بین فئة قليلة اقلّ ممّا یکاد یوجد در انداختند. ها انا ذا

اشهدالله و اولیائه بما اقول و کفی به شهیداً که این اقله متا لایحسی ذرة دون متا يدعى ادعاء مقامی را ندارم بهیچ وجه من الوجوه. بلکه خود را داخل در زمرة مصدقین نمی دانم و اگر از فرقه مسلمین محسوب فرمایند و در مقام اداء این کلمه عظمی باز دارند همین فخر کبری ما را کافی است. بشنوید ندای مرا ای معشر مصدقین بیوم الدین و مطیعین لامر رب العالمین و بذكرالله العلی الاعلی مطمئنین که غربال افتتان در بین شماها در میان است و فلک امتحان لاجل شما در دوران. یا مفضل اذا غاب المولى عن ابصارالناس فهم المحجوبون بالغیبة ممتحنون بالصورة. یا ملاء الانوار لا تغلوا فی دینکم و لا تقولوا علی الله الا الحق. بشنوید ندای مرا و باز نگریدید باعقاب خود و ساکن نشوید بعد از ایتلاف در مساکن اهل خلاف فاصبحوا فی دین الله اخواناً علی خط السواء فان الله یحب ان تکون قلوبکم مرآتاً لاخوانکم. انتم تنعکسون فیهم و هم ینعکسون فیکم. هذا صراط الله العزیز بالحق و هو الله کان علیاً عظیماً. یا ملاء الاصحاب بلّغوا حکم الله الی من هو مثلکم حیراناً و سکراناً. من یدعو من دون الذکر حجة لنفسه فقد ادعی للرحمن ولداً. من اتخذ من دونه و لبحته نفسه اتخذ ارباباً من دون الله. فمن قال فی حقّه بعضاً من القول فقد ارتدعن دینه فیمت و هو کافر. الله اکبر که چه مقدار دقیق است این صراط و چه قلیل است قائم در تحت این فسطاط. هرچند سکوت در این مقام اولی زیرا که امر مفوض الی الله است. احدی را یارای تنطق و تهمز نیست. آنک لا تهدی من احببت شاهد بر این مدعا است و لا تحرک لسانک لتعجل به ناطق بر مفهوم و حکمش باهر و هویدا است زیرا که یوم یوم او و مقام و مقامش. اکاد اخفیها لتجزی کل نفس بما تسعى ولكن در مقام شکایت از نفس متغافل بین اطباق هوای خود در نزد اخوان صفا آمد که اصلاً ابدأ بوی طلب بمشامش نرسیده و از جام محبت نوشیده و حقیقت این حکم عظیم را باقتضای لا یکلف الله نفساً الا وسعها نفهمیده بلکه در صحرای تیه خیالات خود سرگردان و از باده غفلت او را سکران می یابم. آه ثم آه که چه مقامی را طالبیم و در چه وادی رحل اقامت افکنده ایم. و اما شأن

آیات نازل از عالم عماء باذن الله العلی الاعلی در حق این اقله متایحسی من باب الفضل و جاری من غیر استحقاق است و معانی بارقه از غیاهب کلمات این آیات در مقام خود است. و لا تغلوا فی دینکم و لا تجعلوا لله انداداً بحق الحق و بحق اولیائه الآسائرین الی الحق که بیزارم از کسی که نسبت محبت بینده خاطنه جاهله دائره در وادی حیرت دهد و یا اینکه تخیل و خطور نماید که شاید کاتبه این ورقه در مقام اضمحلال نفس می باشد که این نوع کلمات از او در مقام صدور است. بشنوید ندای مرا لاتغلوا فی دینکم و لا تسموا امة من اماء الله حجة من دون حجة الله و تحسبوه هنیأ و هو عندالله عظیم. بدانید که مؤمن لا یوصف می باشد و مرتبه او عظیم عندالله است. چنانچه فرموده بود لسان الله ناطق تعالی ذکره و روح من فی ملکوت الامر و الخلق فداء من احبه که تفسیر سوره یوسف وصف یک مؤمن نمی شود. چرا بمحض شنیدن یا صلحاء النجباء غلّو در دین خود می نمایند. او شاهد من است که کلّ مصدقین را که تصدیق نموده اند حقیقه و صدقاً من ایشان را حجج الله و خلفاء الله و صفوة الله می دانم و در مقام ایشان اقتران بوصف را جائز نمی دانم و بنورالله منتظرم که در دعوی خود محقّم چرا اینقدر ظرف ها تنگ است و در عالم خود و اهل شهود واقف می باشند. یا اهل العماء اتقوا ما فی یمینکم من سبحات الدقائق و اعرجوا ال معراج الحقائق. فانّ العمر قد قضت و الایام قد تصرمت و مابقی من المهلة شیئاً و سلام من الرحمن علی التّابعین لذكرالله العلی باحسان صلوة بدیعة علیهم فی کلّ حین و آن. انّ الحمد لله رب الانس و الجنّ یا کاتب الورقة یا اخی و یا قرّة عینی البتّه قلب مبارک را مشوّش از این نوع مقولات مفرما و بر دین حقیقی خود ثابت باش و در نهایت رفق و محبت سلوک با اخوان دینی خود بفرما که اصل بنیان ایمان محبت ایشان است. اگر از این نوع کلمات بشنوی سینه مبارک را تنگ مگردان. بدانکه مؤمن لایوصف است. و اگر بشنوی که مدّعی حجت می باشد و در مقام اثبتیت واقف او را بلسان خوش باحسن وجه ردع فرما. البتّه مگذار که ذرات حزن و غبار بر مرآت قلبت طاری شود

که از سیر الی الله و می دارد شما را و از دعای خیر این حقیره را فراموش نفرما و در هر حال ناظر الی الله باش و حکم خود را از کسی که اقرب بتو می باشد طلب فرما. ادعوه تضرعاً و خفیةً و من یتق الله يجعل له مخرجاً. اتقوا الله یعلمکم الله و قولوا قولاً سدیداً. بدان برادر جان من که شیطان با جنودش متوجه این فتنه قلیله اقل می باشد. البتہ او را بخود رخنه مده و ان کید الشیطان کان ضعیفاً .

۷ _ مکتوب جناب طاهره خطاب به اصحاب اصفهان و تشویق بایمان با اجتماع در خراسان و نصرت جناب باب الباب (۳۸).

" طراز اشرق من حجاب البهاء و جوهر طلع من بحرالثناء و نور لمع من افق الّصفراء و ضوء سنامن غمام الّتی استوی الرّب علیها و ینادی فی جوالهواء بانّی انا الکلمة المبارکة العلیا. اتی بیت الاخیره و سورها انا الّذی قد خرّ من نوری موسی صعقاً. انا الّذی سمّانی ربّی آیه الکبری و اهل العماء انظروا الی طلعتی من سرّ البهاء و اهل البهاء اسرعوا الی سبل الماء یا اهل الّثناء الّسابقین فی طمطام الّصفراء الّطالبین دلیل الّذی ینهدیکم الی طرف قدس وجهه الاعلی انظروا قد کان فی یدی ورقة المبارکة فی آیه الّنازلة من شجرالّصفراء یا اهل القشور الطائفین حول بیت معمور انتم فی شکّ من دعوائی. اسمعوا نداء مولیکم الغفور فی حقّ الّتی زکت نفسها من اشارات الفیور یا اهل العرش. اسمعوا ندائی فی هذه الّلیلة الّسوداء الّظلماء بانّی انا الّذی اختارنی ربّی لنفسه الاعلی و قد کنت ساجدة علی عرشه و لا اری جهره و لا همساً حتّی لا وجود لشیء عند ساحتہ. اسمعوا لی یا اهل العما انا الّذی جعلنی ربّی حجة علیکم بسرالبداء فو عزة ربّی لا اری غیر طلعتہ ذکره موجوداً و اعرفوا یا قوم و ارحموا علی انفسکم فانّ الامر قد قضی لا تجنّبکم الاشارات و لا یضلکم الدلالات فی طلعة ربّکم الحمید العلی الاعلی. یا اهل العالیة و یا ابطال الّثابتة و یا رجال الّراسخة و یا جبال الّراکدة قد مرّ ما مرّ و اسرعوا الی طرف مدعاکم فانّ الامر قد قضی و ینزل الملائکة فی کلّ جانب و یقولون سلاماً سلاماً. یا عبادالله ارحموا علی انفسکم تالله الحقّ انّ الامر قد

قضى فى صفة الهية لا سوء حظكم فو ربّ العرش و العماء انّ الامر قد
 قضى يا قوم لا تقفوا فى حقى كما وقفتم قبل هذا و لا تصفروا قدر
 ربكم الحميد العلى الاعلى. يا قوم ان تعرفونى فتعرفونى و ان لم تعرفونى
 انا اعرفكم نفسى التى كوتت من نور الامر النازلة من خزانة العليا انا
 الورقة المطهرة الطاهره الابهى. انا التى قد شهد ربى فى حقى و شهد
 بهذه ملائكة السماء. يا قوم اختصر لكم فى المقام لضيق المجال و على
 ربى اتوكل انه العلى المتعال. قدتم صبرى و قضى امرى فاحضرون باطاعة
 مولانى و موليكم ذكر الله العلى الاعلى جلّ ذكره عن وصف اهل الشاء
 فقد توجهنى بتاج الكرامة و ادخلنى دار المقامة و جعلنى من اهل
 السلامة و امرنى روحى فداه بالعمل باقتضاء ما نزل من شجرة العلم التى
 لا تعطيل لها. يا قوم اسمعوا ندائى فانى والله بحكم محبّ شفيق قوموا
 لنصرة موليكم و اسرعوا الى ارض الخاء فان الله قد شاء فى هذه الارض
 ما شاء و ما ارى لغيره خلقاً لابتد. و يا اخى الهادى الذى آمنت بربك
 قبل اقطع نظرتك عن اشارات الباطلة و اسرع الى ولو كان حبواً على
 الثلج. فانّ هذه غاية الامر لتصبغ نفسك الذى فتر فى دينها. اسمع و
 اطع فى امر ربك و لا تكفر بشركك معه احدا. يا اخى المحمود و
 صفوة المعبود اسرع الى طرف حكم مولاك القديم فى ارض الخاء فو
 ربك ربّ العرش و العماء انّ الامر قد قضى و نزلت اللواح من سماء
 القضاء فى وصف فتى العربى المليح الراكب على ناقة الحمراء. يا اخى
 اسرع، يا سيدى لا تقف فانّ امر ربك الرحمن قد نزل و حكمه على
 عرش البيان استوى. يا مولاى التقى النقى الزكى يا ايها الرضا فانظر
 ماذا ترى من طلعت المشرقة الخضراء. اقبل الينا و لا تخف انا انت
 الاعلى و التى ما يمينك فانها حية تسعى. والسلام من الرب الرحيم
 على كل اهل الولا، و التسليم... طوبى لهم ان لم يقفوا فى حق الذى ظهر
 من سرّ الهاء طوبى. ان اخرجوا لنصرة موليكم و اسرعوا الى ارض الخاء.
 ايربّ ثبتهم و انصرهم نصراً عزيزاً و افتح لهم فتحاً يسيراً و اجعل لهم
 من لدنك سلطاناً نصيراً. قل جاء الحقّ و زهق الباطل ان الباطل كان
 زهوقاً. توبوا الى الله رب العالمين... ربّ الجنودى را بنده ايم كه تماامت

مظاهر وجود را معبود مطلق است و علت نمود هر نابود. بزرگی او را سزاست و بس که بحکمت بالغه الهیه خود در هر عصری و زمانی در مجالی انسانی و عناصر روحانی جلوه خاص فرمود تا بساط هدایت منبسط شود و اساس غوایت مرتفع گردد و چون بعلم الهی می دانست که این جلوات صفاتی که در مجلای انبیاء و اولیاء فرموده بایست بجلوه ذاتی تأکید گردد تا اساس الله تأیید شود و دین آسمانی تشیید پذیرد، لذا بر زبان تمام مظاهر امر وعده روز قیام داده شده و تمام ادیان نیز حسب الوعده منتظر آن هستند و نظر باینکه بیان انبیاء و اولیاء مرموز است لذا هرکسی را فکری بخاطر اندر و منظوری در نظر. هرکسی را هوسی در سر و کاری در پیش اما همه آنان چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند و از حق و حقیقت برکنار ماندند. از اینرو امروز که روز ظهور و یوم نشور است و قائم منتظر بقیام خود قیامت را آشکار ساخته است باز محتجبین در حجاب پندارند و از صراط مستقیم برکنار. محمود دهدار که از عرفای عالیمقدار است در کتاب مفاتیح المغالیک که در علم حروف نوشته اند در آخر کتاب بمناسبت وقت ظهور مهدی از رسول اکرم حدیثی نقل می کند که ان لله خلیفة یخرج فی آخر الزمان و قد امتلئت الارض جوراً وظلماً فیملأ قسطاً و عدلاً و لو لم یبق من الدنیا الا یوم لطول الله حتی یخرج هذا الخلیفة من ولد فاطمة الزهراء و هو اقنی الانف، اکحل الطرف و علی خذہ الایمن خال یعرفه. اسمہ اسمی، و کنیتہ کنیتی و هو شاب مربع القامة حسن الوجه و الشعر و یمیت الله به کل بدعة و یحیی به کل سنته الی آخر الحدیث که در علامت قد و خذ و چشم و بینی بیان شده دلیل ساطع و قاطع است که محبوب عالمیان همین صبح حقیقت است که امروز تنفس فرموده و الخلق عن معرفته لمعزولون. و در همان کتاب و همان مقام از کتاب جفر کبیر نقل نموده که خرج رجل بمدينة قزوین اسمہ اسم النبی من الانبیاء و ینادی باسم صاحب الزمان فی لیلة الثالث و العشرين من شهر رمضان فلا یبقی قاعد الا قام و لا قائم الا قعد. یخرج فی شوال و وتر من السنین اما فی تسع او فی سبع او فی خمس او فی ثلاث او فی احد. ینبایعه بین الرکن و

المقام ثلاث مائة و ثلاث عشر رجلاً من النجباء و الابدال و الاخيار و كلهم شبان لاهل فيهم. فيكون دار ملكه الكوفة و بعد يظهر صاحب الزمان. و روایت دیگر از ابن عباس کرده ان دنياكم هذه سبعة من اسابع الآخرة و انكم في آخر يوم منه كما قال سبحانه و ان يوماً عند ربك كالف سنة مما تعدون. و در روایت دیگر جمعه من جمع الآخرة و ان الله تعالى في كل سبعة نبياً بمعجزات قاطعة و براهين ساطعة لرفع اعلام دينه القويم و ظهور صراطه المستقيم و امروز همان الف است كه الف قد تمام اديان ظاهر شده فقط بايست دیده گشود و دید والسلام .

۸ - مرقومه جناب طاهره در پاسخ یکی از علماء (۳۹).

يا ذكرا لله الاكبر صلى الله عليك بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله العليم الخبير الذى ليس كمثل شىء، و هو السميع البصير. و العظمة و الشناء و الشكر و البهاء لله الذى قد علا بعلو ذاتيته عن وصف اهل الانشاء لانه العلى الكبير و الصلوة و السلام على المقصود لدى الابداع و المحمود عند الاختراع الذى قد اقامه الرحمن فى جميع عوالمه من الامكان و الاكوان والاعيان فى مقام الاداء. لانه تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير و على اوصيائه الكرام الذين اختصهم الله فى القدم للقيام على مقام نفسه الاكرم. هم باذن ربهم على كل شىء قدير. و على ابوابهم و شيعتهم المعصومين عباد مكرمين الذين لا يسبقون مولاهم فى عالم الامر و التقدير و بذلوا انفسهم و اموالهم فى محبة مولاهم و حفظوا عمود الدين من التبديل و التغيير خصوصاً على سر الاسرار و نور الانوار سيف الله المشتهر و النفس المنتظر آية الله العظمى و حجته الكبرى خاتم الابواب و رسول الثالث بعد الاثنين. و لقد ارسلنا اليهم اثنين و كذبوهما فعززناهما بثالث. و الآية العظيمة بعد الآيتين و ان نشاء نزل عليهم آية من السماء فذلت اعناقهم لها خاضعين. و الحرف الرابع من اسم الله الاعظم و النقطة البدء الذى هى عين الختم و الرسم الاكرم مظهر التسبيح و هيكل التكبير عليه صلوات الله الملك الخبير و لعنة الله على المنكرين الذين قضى الله لهم الخزى و السيف فى عالم الكبير و اعد لهم فى الآخرة عذاب النار و بسس المصير. و بعد لا يخفى

على السالكين الى الله و الرجال الذين لا تلهيهم الالهواء و الآراء عن ذكر الله ان الله العلى العظيم ما خلق هذا الخلق العظيم عبثاً و لم يتركهم سدى بل خلقهم لحكمة و انزلهم الى هذا العالم لمصلحة و ارادة آتى هي المعرفة و العبادة. افحسبتم انما خلقناكم عبثاً و انكم الينا لا ترجعون. ما خلقت الجنّ و الانس الا ليعبدون. انا خلقناكم لنبلوكم اياكم احسن عملاً و لا شك ان المعرفة اصل و العبادة فرع و المعرفة روح و العبادة جسد بل كان العلم عين العمل و المعرفة عين العبادة لمن كان له عينان و من سنخ الانسان و لا ريب ان باب معرفة ذات اقدس مسدود لان الخلق بحدود الامكانية محدود و عجزهم و شينيتهم كان اوضح دليل بعدم الصعود الى المعرفة ذات القديم المعبود و آيات القرآن و السنة اولياء الرحمن شاهد الى هذا البيان كما قال المنان لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير. و قال مولاي امير المؤمنين صلوات الله عليه كلما ميّزتموه باوهامكم فى ادقّ معانيه فهو مخلوق مثلكم و مردود اليكم. رجع من الوصف الى الواصف و دام الملك فى الملك. الباب مسدود و اطلب مردود. دليله آياته و وجوده اثباته. و كما قال الرضا عليه السلام فى جواب عمران حسين سنله بعد ان سئى سلام الله عليه باب معرفة الذات باى شىء عرفناه قال بغيره فقال عمران اى شىء هو قال اسمه و صفته و كان لهذا الاسم و الصفة مظهراً و ظهوراً بانواع التجليات على حسب قوابل الممكنات فى كلّ عصر و زمان و على الله نصبه و اظهاره كما قال تعالى شأنه و على الله قصد السبيل لا تحرك به لسانك لتعجل به. ان علينا جمعه و قرآنه ثم ان علينا بيانه و ان علينا للهدى و لقد بعثنا فى كلّ امة رسولا. ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت و ما كان ربك مهلك القرى حتى تبعث فيها رسولا و ان من امة الا خلافيها نذيراً. فانه تعالى يجتبي من عباده من يشاء و يجعله حجته و بابه و نبيّه و ذكره و رسوله الى خلقه و داعياً اليه و سفيراً و دالاً بمعرفته و بطاعته لان كان من عمل المطيعين غنياً و لا مرد لامرهم و هذه سنة الله التى قد خلت من قبل و يجرى من بعد و لن تجد لسنة الله تبديلاً بان يبعث فى كلّ عصر و اوان آية و رسولا للخلق

ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حى عن بينة و لا يخفى عن اولى الابصار ان سلطنة الله لا يختلف و امرالله و نوره لا يحتجب و لا فرق بين النبى و الوصى و الرسول و الباب حقيقة بل الوصى نفس الرسول و الباب يده و لا فرق بينه و بينه و الكلام فى هذا المقام واضح لاولى الابصار... آه ثم آه من غفلة الناس و سكرهم و كفرهم و قولهم بان هذا الكتاب العظيم ما نزل من عند الامام عليه السلام و ماصدر من لسان ناطق عن الله و الفياض فى كل مراتب الوجود من الغيب والشهود عليه صلوات الله الودود و قل فاتوا بكتاب اهدى منه اتبعه ان كنتم من الصادقين. فان لم يستجيبوا فاعلم انهم يتبعون اهوائهم و من اضل ممن اتبع هواه يا اولى الابصار انظروا بنظر الاعتبار هل كان هذا الامر عبثاً و هذا الخطب سهلاً بان خرج من الامام كتاباً كريماً و صحيفة عظيمة. لو اجتمعت الانس و الجن على ان يأتوا بسورة من مثله لن يقدرها ولو كان بعضهم لبعض ظهيراً. و فرق مناد الامام باطراف العالم من شرق الارض و غربه و عراق العرب و العجم و خاطب صلى الله عليه كل الملوك و السلاطين بان اعزلوا انفسكم عن الملك و اتبعوا الذكر فانه قد كان من عندنا حاكماً و شهيداً. و توقيع الزلزلة فى كل مكان و الولولة و الاضطراب فى البلدان. سبحان الله قعودك بعد استماع هذا الامر العظيم و عدم فحصك عن هذا الخطب الجسيم مشعر بانك قتلت نفسك و روح ايمانك باطاعة الشهوات و دال بانك محجوب بالمكنة و الغفلات و الآ ما استقرت ارضاً و نسيت اكلأ و شرباً بل قمت للتححص عن هذا الامر العظيم الذى عظمه رب العظيم. يا ايها الناس اتقوا ان زلزلة الساعة شىء عظيم. و ان قعدت و خدعتك النفس الامارة و بقيت فى شك و ريب و ما نزهت عن الخلل و العيب بالجهاد و النظر التى هى ضرورة المذهب و العلوم و الانوار التى برز منه صلى الله عليه و روحى فداء بعلى و حق من والاه ما كنت من اهل النجات غداً كما قال الله قل ان كنتم آباءكم او ابناؤكم او اخوانكم او عشيرتكم او اموال اقترفتموها و مساكن ترضونها احب اليكم من الله و رسوله و جهاد فى سبيله فترتبوا حتى يأتى الله بامرهم. و من كلماتهم الخبيثة اجثت من فوق الارض مالها من

قرار. بان اّشعلب و النارجیل باّی سبب علینا حرام و لا نترك سنّة آبائنا و کنا لها عابدون و علی آثارهم مقتدون. ایها المسکین الجاهل ذی الرأی الکاسد الباطل بم لا تسلّم و لا تقبل هل عندک دلیلاً او برهاناً من القرآن او السنّة من اولیاء الرّحمن و العقل المودعة فی الانسان بحلیّته او وجوبه او استحبابه. هات برهانک ان کنت من العالمین. و ما اظنّ لک دلیلاً الا ان تقول من اختراع الشیطان بمرور الایام و الزمان شاع و تواتر بمثل الخمر انه ما کان فی ایام الرّسل و اوصیائهم بل اختراع الشیطان فی ایام الجاهلیّة كما قال الله عزّ و جلّ انه من عمل الشیطان^{۱۱}.

۹ - مرقومه جناب طاهره که بنوع مناجات تحریر گشته و حاوی اشارات بوجود جمال اقدس ابهی است (۴۰).

«الله هو الاعزّ الارفع المجیب ثنائیات مزیّنات از حقانق اهل حقیقت در شعشه و ضیاء و بهائیات منیرات از ذوات ارباب محبّت در لمعان و بهاء. آفرین بر جان آفرینی که سوی او نیست تا آنکه او را آفرین گوید و تحسین بر خالق تحسینی که او سزد او را تحسین نماید. ای جان آفرینی که بخودی خودت بخداوندی خدائی و یا بدیعی که بدع را از روی خود نمائی. نظری تمام بر اهل ولایت بالتمام و صطلی از صطلات غمام بر اهل نظام. الهی مشاهده می نمایم بعین العیان که ایشان مظهر از کلّ ماسوی آمدند و ملاحظه می فرمایم که قابل عطیّات کبری شدند. الهی عطیّه نازله از مصدر قدرتت الیوم سرّ ربوبیّت است و آنچه قابل عطای الهیه است آن عین الوهیّت است. الهی مشاهده می نمایم که در حقیقت مقدّسه ای در بروز و ملاحظه می فرمایم که در حقیقت نقطه ای در ظهور. الهی بهجتم لایق عطای سرمدی و آنکه دلیل اویم قابل عطای احمدی. الهی صلوات تو نازل بر بهائیات بهیه و زفیرات سرمدیه. الهی ورقات چند از نزد ایشان درنزل و آیات بسیار از حقیقتشان در ظهور. الهی تویی آن خداوندی که آنرا که خواست همان آن موجود و آنرا که نخواهی در حال ساقط از وجه شهود. نظری نظری تا آنکه امر تمام آید. مددی مددی تا حکم احکم باتمام برآید. اشهدک یا الهی که امر مبرم کلّ امور و حکمت او مصرف لیالی و دهور. بعزّتت که نقصی در هیکل

امر مبرمت در بدء وجود او نبوده و طرئی بروجہ حکم احکمت از یوم ازل نازل نانموده. بل بعین ناقصین امرت ناقص و برای هتازین حکمت زائد. الهی که باید براندازی حجاب را از وجه باقی دیمومی. و باید بیاشی ذرات سحاب را از طلعت قائم قیومی تا آنکه اهل حقیقت از مرکز واحده باجتماع برآیند. و سرّ دعوت را از اظهار انیت خود ابراز فرمایند. ای ملک وهابی که لم یزل فواره قدرتت در رشحان و لایزال عین عنایتت بر اهل تبیان در جریان. اشهد که مدّ مدادم از نزدت نازل واری که سرّ توصیل و دادم از حضرتت واصل. اینست شمس مضینه که از ارض صادیه در شعشعه و ضیاء و اینست قمر منیره که بقمص احدیه در جبل طورته بهاء ابهی. الهی لک الحمد حمداً علی باظهار نقطه البهاء از ارض قاف. ثمّ لک الشکر شکراً متباهی بابرار کنز اوفی از مقام انتلاف الهی که نقطه بهاء رادر مقام استیدار آر و کنز اوفی را بمقام وفا ثابت بدار. الهی طائفین حول نقطتین را حفظ فرما و بامر اعظم خود ثابت نما. تا آنکه نقطه را مضیء بر حقائق خود مشاهده نمایند. و بهجتم را در هیچ امری تخلف نفرمایند. اشهدک یا الهی که امرت از هیکل نقطه در بروز و حکمت از کنز وفیه در هیکل بهجیه در ظهور. الهی تو آنی که آنچه را خواهی همان آن موجود و هرچه را ظاهر نمائی بمدد آئیه در هر آن ممدود. الهی که نظری از نظرات نهان بر جاذب که مجذوبم تا آنکه سرّ لطف بی پایان را مشاهده نمایم که طالب مطلوبیم. الهی که ممدود بنصرت و موعود بکرت (حسین) سرّ محمّد را از جمیع آفات حفظ فرما و یوم لقاء او را بارز نما. الهی گواهی که مرا مقصودی جز وجه اعلایت نیست و مدادم از عین عنایت بمودت اولیانت جاریست. الهی نظری بر منزل ورقه بیضاء و غصنی از اغصان شجره حمراء الّذی سمیته بعلی الاعلی و انک کبیراً کبیراً".

۱۰ - برخی از مناجاتهای جناب طاهره (۴۱).

"ای آنکه ثناء ببودیت ذات پاک لامثالت را شاید و بیان جز از کینونیت مقدّس عالیت از غیرت نیاید. ای معبود بی زوال و ای مقصود اهل حال چه عالمی را ابداع فرمودی که منزّه از وصف سواء و چه

صنعتی اختراع نمودی که مقدّس از نعت اهل انشاء. الهی این عالم باجلال غیر تو را نشاید و این مقام علیّ عال سوایت را نباید. مشاهده می‌نمایم بعین عیان مگّونه از نور بیان که این عالم را تو بانی و غیرت بطفحی از رشح اشراق امر او محروق. و این بنیان را تو مبانی و سوایت بعکسی از قمص لمع حکم او معدوم. الله اکبر کو چشمی که مشاهده نماید و کو گوشی که بشنود و کو قلبی که ادراک نماید و کو صدی که سماک فرماید که چه مقام اعلی و اعظمی است که از نو بارء الوجود موجود فرموده و چه عالم امنع و اقدس است که خلاق الوجود تازه بظهور آورده و چه ندای باصفای هوش زدانی است که از طلسم اکرم و هیکل مکرّم و رمز منمنم و میزان اقوم از مکنم صدور بر افق طور و مطلع ظهور در اصدار و صدور است و کلّ لاهوتیان خلع اغماض نفی نموده و بندای هذا هو جذب کلّ ارواح جبروتیه نموده و چه هوای بانضار روح فزائی است که از قدرت قدّارالمنیع بوجود آمده که کلّ عمائیتون از عالم انوار هیئتیه بعالم سکون سکین گردیدند و رفع احجاب هوّیات از طلعات جمالیات بانّا نحن القوامون فرمودند. الله اقدر نظری از نظرات بدعیّه من غیر استحقاق بل محض الاشراق و الاشفاق تا به آن نظره مبارکه اعلی که همان کاف منوجه از نور بهاء است منوجد آیم و مددی از امدادات حقّیه یا رب الانفاق که همان مدد متّوره ابهی عین نور مستنیره اعلی است تا ذائب گردم الهی بآن رحمتی که خلقم فرمودی حینی که جز او نبود که مرا مصوّر گردان بآن صورتی که سوایت نمود که مرا متحرّک فرما تا آنکه از عالم سبحات بجذب انیّت قدیمه تو بیرون آیم و از مقام اشارات بمحبّت طلعت منیره تو برتر شوم. الهی مشاهده نمایم آنرا که تو کرده‌ای و اخذ نمایم همان را که تو داده‌ای و بیاورم آنچه را که تو خواسته‌ای و قرار گیرم در مقامی که تو مقرر فرموده‌ای تا آنکه نظر نمایم بجمالی که جز تو نبود. لا اله الا هو و محو آیم و طلب نمایم جلالی را که بسوایت نباید. لا اله الا انت و صحو آیم. الهی بایدت استجابت دعوتم و شایدت تفرّج کریمت و آیدت قضای دینم و نجاج امرم. انک انت الّذی لاجل ذلک خلقتنی و بما

هنالك ابدعتنی و آنک انت خیرالشاهدین و ارحم الراحمین و اکرم
الاکرمین و مجیب دعوة المضطّرين و انت الحمد لنفسک رب العالمین .
" الی تو آنی که بود و سوایت را نه وجود تا آنکه تلقاء وجه جمالت
لسان باناگشاید یا آنکه در مقام بیان هوانا بیاید. نظری از نظرات الهیه
تا آنکه بآن نظر سوایت را درهم سوزم و عنایتی از عنایات ازلیّه که
طریق علم حقیقت آموزم و آنرا که تو عنایت فرمائی اندوزم و منافی
آنرا ریزم. الهی آنچه را خود خواهی چنان کن و دردم را بدوای خودت
درمان کن و مخلصم از این و آن و بروم از چنین و چنان کن. الهی
دردی که از نزد تو آید که ورا درمان است و آنکه ترا جوید چه در بند
این و آن. ای حبیب قلب عارفان و ای درمان درد طالبان خود آفریدی که
احدی نبود پس تنزّم بعالم غیرت چه بود که سوزانم از نار وقود و
طرحانم در بین اهل اخدود و فجعانم از شوون اهل قعود. الهی بعزّت که
از کشته تو خوف نیاید الا بسرود و از سوخته تو دود نیاید الا بوجود.
دائم که منزلم کیست و مقصود از تنزّم چیست. خواهد که بیازماید و
آنکه خواهد مصفی آید و آنکه خواهد زنده نماید و آنکه خواهد بزیباید
و نگارد و برآرد و نگاهش دارد. الهی چه وجوهات محسنه از حجابات
خفاء در تنزیل و چه آیات مستحسنه از طرازات بداء در تنزیل. الهی
لک الحمد حمدا هو نفسک الاعلی که برداشتی پرده را و نمودی خود.
کرده را بکن آنچه خواهی که آن محبوب است و بیاور آنچه داری که آن
مطلوب است. الهی غیر از تو هم نبود مرا و جز حبت نبود دردم را
دوا. الهی همه طالب استراحتند و من گریزان و کلاً شایق لقاینند ولیکن
من ترسان. زیرا که دائم چه خواهی و من ناقص انقص مشاهده می‌نمایم
چه طالبی و من صمیّت اخرس. الهی بحق رحمت مطلوب و آن سلطنت
اغلب لامغلوب که از کشاکش نفسانیه ما را خلاص فرما و بآن جلوة
متجلیه از مطرز غیوب که از چه و چون و چرا بیروم نما تا آن را که
نموده ای نمایم و آنچه را فرموده ای فرمایم. بحق حروفات اعلی و
طلعات حسنی و وجوهات ملائکه در عماء. انت جواد کریم و الحمد لله
رب العالمین ."

الله باین بال شکسته خواهم که طیران از جوّ عماء هویت نعیم و باین دل خسته از عالم رضوان و صفاء حکایت نمایم. البتّه جز توام نبود که نصیرم آید و غیرتوام نشاید که ظهیرم آید. ای آنکه ابداع فرمودی مرا مظهر از همه شأن و اختراع نمودی بلا این و آن و نمودی آنچه جز تو ننمودی و فرمودی آنرا که سوایت نبود. آوردی باصری که جز خداوندیت نبود و ظاهر نمودی سری که سوا کبریائیت ننمود. الهی آدمی که بدیع فطرت تو بود مرّة اولی در همین نور موجود و باین طراز مصعود و باین نعط مرفود و باین تکیه گاه مشهود و از این شراب مسقی و از این جمال محکی بود. الهی که او را باقتضای مشیت تنزل دادی و برشته ارادتت کشیدی و از مقام قدر او را مصوّر بعالم قضاء لداد. بازداشتی باینکه منم مرآت صفاء و آیه بهاء که بعد از انقضای اجل باذن الله اعلی خواهم از کتاب منقوشه که صحیفه مسطوره برشحات ذرات وجود که مکنون از علّت شهود گردید خواند و حقایق منجمده شما را باشراق ضیاء و جمال ازل بنویان آورد. الهی شهادت می دهم که اجل منقضی و سرّ وعده مسری آمده و آیه وعده و طلعه حقّیه آمده و از مقام اعلی و منظر کبری مشرق گردیده بانی انا الله لا اله الا انا العلیّ الکبیر .

"الهی الهی بحقّ ذات اعلاّیت که نفس مقدّس اوست و بحرمت کینونیت ابهائیت که ثمره فطرت اوست و بحقّ انیت قدیمت که آیت قدرت اوست و بحقّ سلطنت عظیمت که همان مشیت اوست دریاب ما واماندگان تیه خسران را و بچشان بما لذّت عفو و غفران را. الهی بآن رحمتی که ما را بدان بود فرمودی و شیء جز او نبود که ما را براه آور و برضای خود برآور تا آنکه از کشاکش نفس امّاره رهیم و مهیّای لقای باصفایت گردیم. یا ارحم الراحمین رحمی رحمی رحمی. یا خیرالغافرین نظری نظری که کار از دست رفت و کشتی غرق گردید صبح دمید و ما را مفرّی نیست و شأن اقبال و ادبار ما یک است.

الهی مشاهده می نمایم که احدی را وجود نه تا موجود نمایند و ذی حدّی را مجال نیست که تنطق فرمایند. بل ختم بر السن و افواه و کتّا بهما بین یدی ایشان گواه. الهی این تنطقم از اشراق جمال و فضل اکبر

تو است و این تبلّج از ضیاء جلال امر احتم تو است که مرا وحده درگرفته و در مقام تلجلج باز داشته تا امرت چو نزیل و حکمت چو دلیل فرماید. الحمد لله ربّ العالمین و هو خیر ولیّ للصابرین. طاهره .

"الهی آنچه مرا باید از تو آید و آنرا که تو شاید غیرت نباید. الهی ابداع فرمودی آنرا که خود خواستی و او را با نیت خود آراستی پس در مقام ادانش خواستی. الهی شهادت می دهی که قیام فرمود برآستی و بیان فرمود آنچه خواستی. الله نصرتش از که و سرّ دعوتش از که جویم. الهی نمی بینم جز ذات پاک بی مثال متمکنی که از وی استعانت جویم و نمی یابم سوای وجه فَعَالَتِ مقتدری تا طلب فتح نمایم.

الهی تو ابداع فرموده ای و تو اختراع نموده ای. تو امر بقیام نموده ای و آنچه را خود خواستی آورده ای. باید نصر تمام و شاید انجام زمام و آیدت نظم انتظام ای ملیک علام و ای حبیب اهل مقام. نیست غیرت موجود تا لب بانا المقصود گشاید و سوایت نیست و نابود کی از او کار بود آید.

دریاب که نصر تو بر تو رواست و بگیر که حقّ تو تو را سزاست. ای بقدای محبّان وجه جلالت که بجز تو و حبّ تو شیئی دیگر را نخواستند و بقریان عارفان بزم وصال که بجز تو نظر ننمودند و شیئی دیگر نجستند. چون از مشعر مصفا که بهمان آن بدع فرمودی در آن لقاء ترا دیدند و از غیرت بالکلّیه رهیدند و چون بجذب الطرف در حین تمکنت بر مسند عطاء رسیدند و از کلّ فی کلّ وارheidند زهی شرافت کبری و حبّذا از این سلطنت عظمی که مخصوص خصیصان گردید و بایشان از کرمات ملیک اعلی رسید. الله اکبر که بدء و انتهای لاجل فیوضات نازله از مصدر فضل ایشان غیرمقدر و غایت بدائی از جهت نفاذ عطیّاتشان غیرمصوّر. لله الحمد حبیب العارفین که اظهار خداوندی خود فرمود و ابراز فیض لایتناهی خود نمود که احدی را از ذرات وجود از آشامیدن از کأس وجود از برکت احرف جود وانگذاشت و در نزد کلّ کائنات از انعام لایتناهیة مشهود از فضل یوم موعود گذاشت. می گویم آنچه را گوئی و الحمد لله ربّ العالمین. طاهره .

١١ _ مرقومة جناب طاهره به اصحاب ارض صاد
(اصفهان) (٤٢).

هو الله الملك القادر العسوف. سبحان الذى ظهر امرالذى هو محتوم من عنده و نركه بقدر معلوم و الحمدلله الذى اخرج صحيفة التى هى فى بيت المجاب مكنون و بخاتم الرب مختوم و لا اله الا هو، ما عظم صنعه و كبر لطفه و عجب امره. قد افتتن الذين اقسما بالله جهد ايمانهم. لئن جائتهم آية من عندالله ليؤمنن بها و قد جائتهم و احاطت عليهم من كل الجهات و هم لايشعرون و لا يعقلون و لا يلتفتون. الله اكبر ربى القادر العسوف المقتدر الذى اظهر نورالمستور فى هذه الليلة الظلماء الديجور ناطقاً بشانه ماحياً لآثاره و مجذب الذرات الى طلعة وجهه الغفور. فيالها من نورالذى كوّن كينونيته من طين ارض المقدسة التى كتب الله عليها الطهارة من كل الارجاس و المراقبة عن الانطماس فى طمطمم الزبغ و الادماس. فيالها من ظهور الذى هو عين البطون و سر الكاف المستديرة البديعة فى النون. يا اهل البطون الذين طهركم الله عن ريب المنون و القلم و ما يسطرون. ما انا بنعمة ربكم بمجنون. اسمعوا ندائى واخرجوا من السجون و قفوا بباب الله الرفيع و اعرفوا رمز المكنون و احفظوا سر المصون. اسمعوا و اعرفوا و اصغوا و تنبها و لا تعرضوا فتخسروا. فان باب الفضل قد فتح عليكم مرة اخرى بعدالذى سدّيته من اشارات السوء و انظروا بنظرة المودعة فيكم الى طلعة الله المتجلىة لما سوى بآيات ربه العلى الاعلى و اعلموا انكم ظلمتم انفسكم باعراضكم عن تشعشع بروق جمال الازليّة و هيكل السبوحية و مظهرالصمدية بعزة ربى. قد تجلى عليكم نورالله البديع الذى كوّنت حقيقة من ماء الجارى من سحب المكفهرة من عماء الاحدية. بعزة ربى قد هلكتم انفسكم و القيتموها فى تيه البعد و حسرتم حسراتاً عظيماً. يا قوم قد طلع الفجر من افق السوداء الذى كوّنت من ادباركم. فانظروا بنظرة صافية بديعة و اعرفوا حكم ربكم فان الله قدمن عليكم باخباركم و تذركم بآياته المنيعه. يا ملاء الانوار تعلموا سبل العبودية من عبدالصالح و النور اللائح و آسر القاطع و الرمز الجامع الذى انقطع بكّله الى الله و فاز بلاقائه و طار

بهواه فانه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ ما التفت الى احد و مضى حيث ما امرالله. يا اخوانى الصالحين ... الاكرميين بعزة مولاي ديان الدين و رب العالمين ليس احد منا مثله و ما كنا شبهه. فقد كشف الله الغطاء و بصرنا بما هو نحن عليه عاكفون يا اخوانى اشهدالله ربى و ما هو فى علمه ان هذه النملة قد شاهدت من هذا الطير المؤرق فى جوالعماء و المنغمس فى بحرالمسك الحمراء نظراً صحيحاً مستقيماً و فطرة سالمة... اشهد الله ربى ما رأت عين الدهر بمثله. مندكاً انيته، متلاشياً ظلمته، خارجاً عن بنر طبيعته، مخالفاً لهواه، تابعا لرضاء مولاه. اتقواالله يا اهل البيان و استغفروا ربكم يا اهل العيان بما قصرتم فى حقه و ما وصلتكم بامر ربه و لا تغفلوا عن سر الاعظم و رمز المنعم و نمط الاوسط الاقوم. الله اكبر ربى كبيراً و سبحان ربى بكرةً و اصيلاً ما خفى مكره و ما اشد بطشه اى رب ادرك امتك الفقيرة و ادخلها برحمتك فى عبادك الصالحين. مولاي بعزتک ارى بروق سطوتک و تحرك خيط غضبك. اى رب اجعلنى من اولياء وليك الذى لا يسرف فى القتل لاخذ نار شيعتك انه كان منصوراً من عندك. يا اهل النظر و الايقان و يا اهل الزكوة و الاحسان زكوا انفسكم عن غير طلعة الله الملك العدل السلطان. ساداتى بابى انتم و امى و ما فى علم ربى لا تغفلوا عن حكم الشمس و القمر بحسبان و اعرفوا رايات التى رفعت لمعرفة الاركان و لا تجعلوا انفسكم سائرون فى واد العسر و الحرمان بعزة ربى ان بحرالفتنة دائم الفوران و ما ينجو منها الا من اسبقه عناية ربه الملك الديان. موالى فضلکم قد انطقنى و نورانيتکم قد انجذبتنى و استقامتکم قد اقامتنى و الا بعزة ربى قد كنت فى زاوية مطروحة و خرساً من تهاجم اسهام الافتراء و الزور و تراکم ذرات الناشئة من اهل الغرور. فقد احيانى ربى و امرنى بالرجوع اليکم و اخذ عهدالموعود منکم. ارى بعزة مولاي القديم تلاطم طعاطم القهارته و تموج ابحارالجبارية. الله ربى ادرك امتک و خلصها مع من معها من اشارات البعيدة عند طلعة قمص حضرتک و انصرها بنصرک... اشهدک و ما هو فى علمک بان امتک ما ارادت فى شأن الا وجهک و ما خلجت فى قلبها بان من الآثات عصيانک و ان كانت وجودها ذنب و ما يصدر من

الذنب ذنب و اظهار الذنب و الاشارة اليه ذنب على ذنب. فاشكر يا ربى
 بهذه النعمة العظمى و احمك بهذه العطية الكبرى و هى غوص فى بحر
 عصيانك و ذكرك المتجلية من سحاب غفرانك. بعزتك ارى فيضك
 الدائم الذى يجرى بانقلاب الماء ثم من بحر الذآخر المتلاطم باننى انا الله
 الملك القدوس القائم. قد خلقت الجنة لاهل التسليم و النار لاهل الجحيم
 الذين يتوجهون بزعمهم الى ساحة قدس الازلية بالاشارات البعيدة
 الموهومية و يغمضون ابصارهم عن تجليات البدعية و اشراقات الآفاقية و
 الانفسية باننى انا الحق المليك الفضال و امتحن الناس بآيات الجلال
 المتلاثة من صورة الانزعية و قصص الاحدية و سر الازلية. هاذا يا اهل
 البيان الذين هم ناظرون الى الميزان. اختم كلام الذى يفور من شجرة
 البيان و امسك القلم عن الجريان باذن الرحمن الذى استوى على السماء
 و هى دخان بما قال مولاي المحيط على ما فى الامكان روح من فى
 ملكوت الاسماء و الصفات فداء ذى طلعتة يا مفضل اذا غاب المولى
 عن ابصار الخلق فهم المحجوبون بالغيبة ممتحنون بالصورة بابى هو و
 امى و ما فى علم ربى قد كشف الغطاء لاهل العيان حين استوانه على
 عرش البيان. ان حديثنا هذه لتشماز منه قلوب رجال البيان. ان الحمد لله
 رب العالمين .

١٢ - مرقومة جناب طاهره خطاب به جناب
 ميرزا محمد على نهري (٤٣).

هو الله المقتدر الدائم الذى لم يخف الفوت فحلم و علم الفقر اليه فرحم.
 بسم الله العلى العظيم لظهور اسمه الحميد العليم من قمص البهاء و مرآة
 الصفاء و نور البيضاء و سهو الهواء و طرز الحمراء و طلعة الصفراء
 متلبساً بلباس الخضراء و ساكنة فى جبل القاف بذكر اسم ربّه العلى
 الاعلى و مستديرة فى وسط سماء الابداع لانجذاب اهل العماء و
 صعودهم الى طور السناء و قطعهم عما سوى يا اراضى الجزر و حروف
 الرمز و كتب المعطلة و اوراق المتلاشية و اسطار المتفرقة انظروا بنظرة
 المودعة واعرفوا آية المولهة و اقرنوا حرف المسطرة فى قمص شمس
 المنورة التى زكت و علت و تعالت و دارت و استدارت بان على نور

الارضين. يا اراضى المقدسة و البيوت المرفعة و الجبال الراسخة و
البشور المعطلة اجيبوا داعى الله الذى يدعو الى بيت مطهرة و رمز منمنمة
بعزة ربى القادر. قد قضى امر ربى و ما اجد لحكمه من مرة و لا
لفيضه من نفاذ. فيا طوبى للوالهين، هنيئاً للمواصلين و يا فوزاً
للمنقطعين الذين ما صغروا عظمة ربهم و راوه قادراً مقتدرأ يفعل مايشاء
و يحكم مايريد فى كل حين. يا قوم الذين رديتم نورالله و ما احتملتم
امانته بعدالذى اخذ منكم ولايته و نزل عليكم طهارته و قرء عليكم آياته
و كشف عنكم غطائه بان الله ربكم قد فتح باب العقل و النهى و انتم فى
حشر بديع. قد كنتم مبعوثاً فاطلبوا ما شئتم و لا تعرضوا عن فيض
الذى لا تعطيل له و لا نفاذ. فقد عرفكم يا اخوانى سرالمودعة فى
الايجاد و نبهكم بان الفيض تام فى حين الانوجاد و ليس لتجلياته حداً و
لا نفاذاً. اما ترون فى الآفاق بنور الاشراق بان كلب الذى هو اصل الخبث
و الرذالة بعدالذى يعرض عن الكلبية و يلقي نفسه فى المملحة يصير زينة
للاطعمة و الاغذية و ما يحاسبه ربه بما مضى بقدر اقل من ذر ابدأ.
اما وصل اليكم حكم الانفس حين طلوع صبح الذى تنفس بان حبه على
حسنة لا تضر معها سيئة و ما ارى لما ينزل من عند ربى اختلافاً. يا
اهل العالیه بابى انتم و امى و ما فى علم ربى اما قال موليكم القديم
و اسم الله العلى العظيم جل ذكره و عظم شأنه و صلواة الله على من
اتبعه فوالذى نفسى بيده لو ينطق احد من النصارى بالفطرة لكانت حجة
على الكل. آه ثم آه قد خوّفنا الشيطان و اوردنا مورد الخسران و
اعرضنا عن طلعة جمال الله الملك الديان. واحسرتا ثم وا اسفا بعزة ربى
لو لم يدركنا فضل ربنا بديعاً لكننا من الخاسرين الهالكين محسوباً و
فى ارض الخيال مع التماثيل مقيداً محبوساً. آه ثم آه الله ربنا ادركنا و
نبهنا بامرک البدع و عرفنا حكمك و الحقنا بنور عزك الابهج لاكون
لك مطيعاً و عن سويك منحرفاً. اى رب ادخلنا فى عبادك الصالحين
الذين يقومون بامر رب العالمين لاخذ ثارالذى هو قد كان عندك عظيماً.
لانه عبدك الصالح المطيع الذى احتمل ما حملت و كان مظلوماً
مجهولاً. اى رب احفظنا بحق نفسك العلى الاعلى حتى لانشماز من

ذكرك المستور الخفى لعلك بذلك ترحمنا و توردنا مورد عبادك
الصالحين. اى ربّ صلّ على آلك الذين طهرتهم عن رجس حدود الامكانيّة
و نزهتهم عن قيود الزمانيّة و قد جعلتهم عندك فى اطراز العزّ مكيناً و
ما جعل لاحد حظاً الى معرفتهم بل استخلصتهم لنفسك و لاداء ما
عندك اميناً. اى ربّ صلّ على شيعتهم الذين هم منهم لا فرق بينهم و
هم الا أنّهم عبادهم المكرمون الذين لا يسبقونهم بالقول و هم بامرهم
يعملون بديعاً. يا ربه صلّ على عبدك الذى اصطفيته و الى ساحة عزّك
آويته و الى مقام قريبك اديته يا ولىّ الاولياء. اشهد أنّه محبوب عندك
راجياً فضلك ناظراً الى وجهك و كفى فى فخره بانه الجامع الاسمين و
صاحب القرنين و واقف باذنك من دون شكّ و مين. يا اخى الصديق و
يا مولاي الوثيق صلى الله عليك على التحقيق و عظم الله اجرک بحرقه
قلبك على الغريب عن الاوطان و حقيقة الابتلاء و الاحزان و عين البكاء
و الحرمان. آه ثمّ آه الله الله الله ما هذه الضجرة التي انفطرت السموات
و انشقت الارض و خرت الجبال هدأ. آه ثمّ آه يا ربه ادرك امتك و
اقبض روحها فانها لا طاقة لها بمصيبتك. الله الله الله ربّي ادركنى
باللحوق بان لا طاقة لى باداء الحقوق. اى ربّ ما ادرى بايّ شؤون النظر
ابكى. بعزّتك قد كوّن البكاء من هيبتك و قد جرى من عين عنایتك و
الآ بسطوتك يحرق ماسويك مولاي الغريب و سيّدى الوحيد. بابى انت و
امى و ما فى علم ربّي ليس لى ناصر حتى ابكى عليك و لا لى معين
باقامة العزاء لك آه ثمّ آه ارى كلّهم سكارى و عن طلعتك محجوبين و
فى ارض البعد اسارى. بعزّت ربّي لو يعلمون ما اعلم ليبيكون عوض الماء
دماً و يطرون على رأسهم تراب الارض دائماً ابداً و يقرون من سطوة
قهرالله فوق جبال الرواسخ و يضحّون و يصعقون و يحييهم الله بنظرته ثمّ
يرون ما فعلوا و يفعلون الله اكبر الله اكبر الله اكبر ايها المظلوم الاسير و
السلطان الجابر الكسير فاعف عن امتك و اجذبها الى جوار قدسك و
ادخل برحمتك فى عبادك الصالحين يا اخى الشفيق و مولاي
على التحقيق لا يخفى عليك حالى و تسمع تغلغل احشائى لانك نور
بنور الرحمن و ناظر بطلعة البيان. مولاي ادع ربّك لفرجنا لعلّ يحدث بعد

ذلك امرأ و نلحق بمولانا روح من فى ملكوت الاسماء و الصفات فداء
 طلعتہ. آہ ثم آہ ثم آہ الى ماشاء ربى و اسفاه آہ واحسرتاه على ما
 فرطت فى جنب الله مولای بابى انت و امى يا جامع الاسمين و
 مظهر الرمزین ارجع الى ارض الصّاد و نبه اخوك بعظمة حكم ربّ العباد و
 بلغهم حكم الله و عرفهم امرالله. فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر بعزة
 ربى ليس هذا التنبيه الاً فضلاً محضاً لو ارسل ربى ناراً فيحرقنا فى
 الحين لكتابہ مستحقاً لانّا غيرنا فطرة الله و كذبنا حجة الله و اختلفنا فى
 امرنا بعدالذى جعلنا امة واحدة و ديناً واحداً الله اكبر. نبتهم يا سيدى و
 ذكرهم يا مولای والله الحقّ تالله ذوالفيض المطلق انّ الامر قد قضى و
 الكلّ مأمورون بالخروج و عدم الامهال آناً و دقيقةً. ذكرهم يا مولائى
 بالنظر الى كتاب الله الذى لاياتيه الباطل و لا يقارنه العاطل حرفاً. و
 من قتل مظلوماً فقد جعلنا لوليتہ سلطاناً فلا يسرف فى القتل انه كان
 منصوراً. و اكشف الغطاء عن بصائرهم باوصاف الذى ورد من آل الله جلّ
 جلالهم فى هذا الباب و قد صار محتوماً و تشعشع من مقام معلوماً
 بحيث لا يكون على وجهه رشع من السحاب ابدأ. و من علامته الحركة
 اللوثة و قتل نفس المتحرمة فى حرم المعظم و قتل نفس زكية اى نفس
 ازكى منه روحى فداء فى سلسلة الرعية و اى روح اعلى منه فى حجاب
 الحقيقة. الله ربى ادرك عبادك المنقطعين. اشهدك بانّ امتك بلغت
 حكمك و ما قصرت فى ادائها بفضلك و منك فادخل عبادك فى
 المنظر الاعلى بالرجوع الى طلعتك و السجود لوجهك الطالع الاعلى و
 احفظهم عن الشك و الرين ... و السلام على اختى الكنيبة الحزينة التى
 مرت يّم الاحدية صلى الله عليها وعليها بالسكون فى ارض الطاء و البكاء
 على مولای و صولها خفية و السلام على كلّ اهل السلام. آه واشوقاه الى
 رؤية والدتى المكرمة و شمس الطالعة اسئل من فضل ربى ان يحركهن
 الى ارض الخاء و ان ما تيسر فالامر امرالله لعلّ يحدث امرأ اينما
 تكونوا يأت بكم الله جميعاً. انا لله و انا اليه راجعون. مولای (ص) ان
 رضيت المريم سلام الله عليها بالرجوع الى ارض الصّاد فارجعها انشاء الله
 ربى يجمع بيننا فى جنّات عدن كريم. انّ الحمد لله ربّ العالمين .

١٣ - مرقومه جناب طاهره خطاب به یکی از اصحاب
(٤٤).

بِسْمِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. اللَّهُ الْحَمْدُ حَمْدًا شِعْشَعَانِيًّا مُتَلَامِعًا مُتَقَدِّسًا
كِبْهَاءً. ثَنَاءً لِلَّهِ عَلَى نَفْسِهِ. حَمْدًا يُفْضِلُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ. كَفَضْلِ اللَّهِ عَلَى
خَلْقِهِ وَ الصَّلَاةِ عَلَى عَبْدِهِ الَّذِي اصْطَفَاهُ لَوْلَايَتِهِ وَ اجْتَبَاهُ لِمَحَبَّةٍ وَ جَعَلَهُ
مَقَامَ سُلْطَنَتِهِ. وَالسَّلَامَ عَلَى نُورِهِ وَ ظِلِّهِ الَّذِي لَا فَرْقَ بَيْنَهُ وَ هُوَ. إِلَّا أَنَّهُ
نَفْسُهُ وَ يَدُهُ وَ جَنْبُهُ وَ آيَةُ مَعْرِفَتِهِ وَ عَلَى أَشْهُرِ الْمَعْلُومَةِ وَ الْعَلَانِمِ
الْمَنْصُوبَةِ وَ الْأَمْثَالِ الْمَضْرُوبَةِ وَ الْآيَاتِ الْقَاهِرَةِ الْآنَاذِلَةِ مِنْ عَمَاءِ
الصَّمْدَانِيَّةِ وَ الْدَالِيْنَ عَلَى وَحْدَتِهِ وَ الثَّنَاءِ الْإِبْهِيِّ وَ الْبِهَاءِ الْإِسْنِيِّ عَلَى
شِيْعَتِهِمُ الَّذِينَ هُمْ مِنْهُمْ وَ لَا فَرْقَ بَيْنَهُمْ وَ هُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُهُمُ الطَّائِفُونَ
حَوْلَ إِرَادَتِهِ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمُ الْمَعْرُضُونَ عَنِ آيَةِ مَعْرِفَتِهِ وَ السَّلَامَ
مِنَ اللَّهِ الْعَلَامِ عَلَيْكَ يَا طَاهِرَةَ الْمُطَهَّرَةِ وَ يَا نَجْمَ الزَّاهِرَةِ وَ النُّورَ الْبَاهِرَةَ
وَ رَحْمَتَهُ وَ بَرَكَاتِهِ. مَوْلَانِي قَدْ بَلَغَ إِلَيْنَا كِتَابُكَ وَ عَرَفْنَا لِحْنِ خُطَابِكَ.
شَكَرَ اللَّهُ سَعِيكَ وَ جَعَلَ فِرْدَوْسَ الْإِعْلَى مَأْلَكَ وَ أَمَّا مَا سَأَلْتَ مِنْ مَا
سَأَلْتَ مِنْ أَمْرِ عَظِيمٍ وَ خُطْبٍ جَسِيمٍ اسْتَلَّ مِنْ فَضْلِ رَبِّي الْعَظِيمِ إِنْ
يُوقِّتُكَ لِمَا يُحِبُّ وَ يَرْضَى وَ يَنْجَذِبُكَ إِلَى طَرَفِهِ الْإِعْلَى وَ يَنْسِيكَ ذِكْرَ
مَاسُوِيٍّ وَ يَدْخُلُكَ جَنَّةَ آتِيٍّ لَا ظِلَّ لَهَا. يَا أُخْتِي وَ قَرَّةَ عَيْنِي فَاحْفَظْ
نَفْسَكَ مِنْ إِشَارَاتِ آتِيٍّ يَمْنَعُكَ عَنِ الدَّخُولِ فِي بَيْتِ الْجَلَالِ وَ يَحْجِبُكَ
عَنِ سَرِّ الْمَالِ فَإِنَّ سَطْوَةَ آيَاتِ رَبِّكَ قَدْ أَحَاطَ الْيَوْمَ كُلَّ الرَّجَالِ. يَا رَبِّاهُ
أَحْفَظْنَا مِنْ شَرِّ الَّذِي يَنْشَأُ مِنْ النَّظَرِ إِلَى غَيْرِ طَلْعَتِكَ فَاتَّكَ فِي
هَذَا الْيَوْمِ الْبَدِيعِ الْمُبَارَكِ الَّذِي قَدْ طَلَعَ شَمْسُ الْوَحْدَةِ فِي وَسْطِ الزَّوَالِ وَ
رَجَعَ نَقْطَةُ الْبَدَأِ إِلَى الْخْتَمِ وَ ظَهَرَ سَرِّ الْمَالِ مِنْ ذَوِي الْجَلَالِ وَ كَشَفَ
الْقِنَاعَ عَنِ وَجْهِ الْجَمَالِ وَ اسْتَنْطَقَ الْحَقَائِقَ بَانَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ
الْمَتَعَالِ. قَدْ جَعَلْتَ الشَّرْفَ الْعَظِيمَ وَ الْكَمَالَ الْكَبِيرَ مَحْوِ الْغَيْرِ فِي
طَلْعَتِكَ وَ التَّشَرَّفَ بِحَضْرَتِكَ وَ الْوَفُودَ بِعِنَايَتِكَ وَ مَا أَرَدْتَ مِنَ الْخَلْقِ
إِلَّا الطَّوْفَ حَوْلَ إِرَادَتِكَ وَ لَا يَكْلَفُ نَفْسًا إِلَّا مَا آيَتَهَا مِنْ فَضْلِكَ وَ مَا
يُرِيدُ مِنَ الْخَلْقِ مِنْ رِزْقٍ وَ مَا يُرِيدُ أَنْ يَطْعَمُوهُ أَنَّهُ هُوَ الرِّزْقُ
ذَوِ الْقُوَّةِ الْمُتَيْنِ. طَوْبِي لِمَنْ عَرَفَ لِحْنَكَ وَ غَرِقَ فِي طَعْمَامِ مَحَبَّتِكَ وَ

نجی نفسه من الهلكة الّناشئة من تغییر فطرتک. قد افلح المؤمنون الّذینهم فی صلواتهم دائمون و الّذین یؤتون ما آتوا من فضل ربّهم و علی ربّهم متوکّلون. آه ثمّ آه ما ادری ما اقول. علی ربّی اعتمدو به اتوسل فی الوصول الی المأمول انه العلیّ الغفور. جان خواهرجان من ای کسی که خالص است نیت تو و صافی است فطرت تو و متمکن است قابلیت تو و در ضیاء و اشراق است هویت تو صلی الله علیک بدان که این اقله مباحصی و منعمسه فی بحرالہواء داعیة مقام و رتبه نیستم بنوع من الانواع پناه می برم بعزت او از الحاد در سلطنت او و از او می طلبم که محروم نفرماید ما را از فیض عظیم این یوم عظیم که باب الله گشوده گردیده و حجب مرفوع و استار مکشوف و منادی او در کلّ مقامات و انفس آیات بنطق آمده که الیوم یومه و المقام مقامه. اسرعوا الیه و ارفضوا غیره فانّ الفوز عظیم. فانّ الآیة قد طلعت و تنجذبت الی مقام الّذی لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر. آه ثمّ آه من عظمة الفیض و غفلة النّاس بهما صمّاء و وقوفهم فی ارض الحدود و سباحتهم فی طمطام الهوی. یا اختی بدان و فکک الله که سنّت الهیّه متغیّر و متحوّل نمی شود. قد علم اولوالالباب انّ الاستدلال علی ما هناك لا یعلم الاّ بما هی هنا. عزیز من عبادت در هر عالمی اقتضائی دارد.

عبادت عالم فؤاد محو غیر است در طلعت ربّه. عبادت عالم عقول امتیاز حقّ و باطل است. عبادت عالم ارواح سیر بسوی معرفت حقّ است. عبادت عالم مثل توجّه بسوی وجهه مقصود است. عبادت عالم اجسام این اعمال ظاهرته وارد از شرع مطهر است و این عبادت بدون معرفت و بنفسه مؤثر نیست. چنانچه می فرماید حجّة الله النّاطق و لیس الشرف فی الاعمال الطّیبة و الآثار الحسنه لانّها اثر فعل العبد. بلکه شرف عظمی جان خواهر من محو غیرت و رفع اثینیت می باشد و عدم التفات بشینیت. آه ثمّ آه از قلوب مریضه و نفوس منقلبه و طبایع منعکسه. العجب که خود را از جمله مصدّقین می شمارند و چون القای قول طیب بر ایشان می شود بزعم خود و بنقصان قابلیت او را معوج و

معکوس حکایت می نمایند. قسم بآن کسی که جانم در دست قدرت اوست که از حق چیزی نفهمیده اند و بنای فهمیدن را نیز ندارند. الی الله ربی اشکومما نزل بی منهم و اصبر و احتمل لرضائه. آنه سمیع شکور... لعل الله يحدث امرأ انه جواد کریم. اسئل الله ان ینجینا من هذه المحنة آنه عزیز غفور. دعای بجهت بگم خانم مرسل شد پروردگارم شفاء بخشد.

۱۴ _ مکتوب جناب طاهره به یکی از بابیان (۴۵).

یا حیّ قیوم

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| قرّة العینم بیسا اندر نوا | با نــــداهای نوای نینوا |
| تا ربانی جمله ذرات نور | ریزی از اشراق وجهی نارطور |
| جان من برخیز با شور و شر | در نگر با چشم ساقی درنگر |
| کو فتاده جمله ذراتیان | در صعید وحده اما صعقیان |
| خیز از جانور چشم انظرم | یاب ایشان را به جذب اقدم |
| تا بکی در قعر باشی طرحیه | تا بکی مسانی تو سرّ خافیه |

ای نور چشم اهل ولا و یا قابل ریزش رشّ حمراء البهاء اقدر از ملیک انصر بر حقیقت نورانیتت و ثناء انظر با جلوه نصر بر ذاتیت سبحانیتت. بعد از وارستگی از خستگی حمل شوونات اهل شأن در محشر و بعد از آزادگیت از طرنیّات طره اهل غبر. بشنو ندای باصفای روح فزای کلمه الله الاعلی را از نقطه قلبیه پس نگاه دار آن قبه صطلیّه را بگوش واعیه. پس در مقام اظهار اشراقی برآی و زنگ غبار طرنی از قلب فاء بزداى که جزاک الله احسن الجزاء ثم جزاک الله احسن الجزاء ثم جزاک الله احسن الجزاء. ای قرّة العینم فدایت شوم. البتّه قیام بامر نما و در مقام تربیت رفرقیات از مصدقات برآی که صدرم در خروش و عقلم مدهوش گردیده. جان من بدانکه در این سبعة ایام قیامت قیام فرمود و تبلیغ احکام الهی بیانا بخاصّ و عامّ نمود و بدانکه صدمات عظیمه بر ما وارد آمد از ابخره اهل تبخیر و بلیات مستصعبه بما رسید از تهاجم اهل تغییر. در هر حال شکر مر قادر فعال را سزد و بهرحال حمد مر محبوب لازوال را شاید. خلاصه عزیزم آنچه را باید بفهم فهمیدم. البتّه در مقام ترحم

بر مصدقات برآی و ایشان را امر بتزکیه و صفای نفس نما و البته ایشان را مطلق العنان... و امگذار که هنوز در مقام کمال نیستند. محبوب فؤادم ایشان را امر بصلوة در اوقات خمسہ بفرما که هر وقتی مظهر هیکلی از هیاکل قدیمه می باشد و در هر آنی امر بیک نهج از فؤاد قدرت ظاهر می گردد بگو که لعنت خداوند بر تارکین صلوة و تارکین حج و زکوة و بگو که حکم خداوند در هر دوره جدید و بدیع است و آن حکم جدید اقامه فرائض و سنن است و فرائض توجه الی مبادی فیض و مبانی فضل است. سبحان الله که قلوب پر از خطر و صدور مملو از خوف بشر و وجوه از صدمه منافقین و مصدقات در مقام صفا و وفاء آیند و قبسی از قبسات سینائیة تا بآن تائبین و تائبات در هم سوزند. بگو ای حبیبم قرّة العین که تصدیق امرالله محض تلفظ نیست. باید قول با فعل مطابق آید. لعنت خداوند بر مردی که از جان ناقابل خود ترسد و ادعای تصدیق نماید. پس لعنت خداوند بر زنی که او را از اسیری پاک باشد و ادعای تسلیم فرماید. الله اکبر که در چه مقام واقفند متحیرین و بچه وجهه ناظرند مدعین. الله انت نصری و انت مددی. فارحمنی برحمتک و اغفرلی بعنایتک و اجعلنی من الشّافعین فی ذلک الیوم الاکبر عندک مذکوراً. و سلام ما را بکلّ اهل ولایت از مصدقات برسان خصوص رضائیة راضیه که باید در مقام حکایت کامل اکمل آید و کذا بانیس الزّاء جناب طلعة البهاء را بسلام بسیار متذکرم و کذا بزهرجانم بفرمائید که برساند بمصدقات که روزی هزار مرتبه ذکر لا اله الا الله واجب است. لعنت خداوند بر متمرّدین امر اعلیّ .

۱۵ - مکتوب جناب طاهره به یکی از بابیان (۴۶).

"هو الحیّ. بدء صفحه مراد بنور جمال ذکر اسم قیوم ممجّدیست که آنچه را خواهد بنار فغال موجود و زیب نگاریه ابتداء حمد حمید دیموم محمّدیست که آن را که خواسته بنور جمال خود مشهود. الهی انت کفانی من طلب الشّهود باینکه مرا جز تو مقصودی نیست و کلّ اشیاء الیوم نزدم کما بدء است. انهم لن یکوّنن شیئاً موجوداً. الهی گواهد می گیرم که در روز ازل شهادت دادم بنفسانیت خود بوحدانیتت و شاهدت

می‌یابم که در سطر اول اقرار نمودم بذاتیت خود بفردانیتت. زیرا که مرا از نو آراستی و از کینونیتت اظهار خداوندی خود خواستی. الهی شاهد که نیندیشیدم از همزات و نترسیدم از لمزات. ایستادم بقوة تو قوی القوی و ظاهر نمودی از من سرّ ستیره خضراء. الهی می‌گویم آن کلمه‌ای را که از حقیقت مقدسه حفیظه اولیه مشعشع و از ستیره خلیقه ازلیه ملّمع ان الحمد لله ربّ العالمین و تبارک الله حبیب العارفين الذی لا اله الا هو. لا نعبدہ الا اياه و انه لهوالحی الحیین. الهی گواهم فرمودی که از اشراق جمال ازلیه هیاکل نوریه منوجد و از بروقات جلال آیات قدوسیّه ممدّد. الهی گواهم که یکی از آیات مشرقه اقرار او بنور جمال قرّة العین عیانین آمد و هیکلی از هیاکل مقرّبین گردید. الهی گواهی که بانقطاع ازماسوی محبوب ما آمد و بامتناعش از ماعدی قرّة العین اولیاء گردید. الهی بحق حقیق ازلیه و بنالهای آتش‌فشان صمدیه که او را بمقام کمال رسان و از اهل اتصال خواصش گردان تا آنکه از شراب وحدت نوش فرماید و قلع بنیان کثرت را بنظری فرماید. پس دریابد سرّ حقیقت را که بسیار عظیم و بیابد کنز مخفیه را که محبوب قدیم هو حقّ واحد است و حکم این واحد کماناه‌الله غیر زائد است و کلّ موجودات از اشراق جمال بدیعه در وجود ولكن لا یشعرون. و مجموع کائنات از ضیاء قناع احدیه در شهود و هم لا یفقهون. ای محبوب فؤاد طاء و ای انیس قلب زاء که محو از جام وحدت شدی و صحو از جذبۀ صرف ازلیه آمدی. خواهم از خداوند غنیّ الذات خود که کشف سبحات جلالت شود تا بجذب الاحدیّه داخل فردوس غیبیه بعین شهودیه شوی و مقام لامقام ربّ البریه را مشاهده فرمانی که سوی نفس زکیه و کلمه مبارکه علیّه احدی متقوم بقوام عدلیّه نیست و انوار وجود بریه از عین العیان صادیه جاری و مضیء است. اشهدالله علی ذلک و کفی به شهیداً. ای محبوب فؤادم ورقه مبارکت را بالتمام دیدم و بنضایر لطایف مجردات عروجیه کلمات رسیدم و خداوند قدیم المجد عالی‌الجدّ خود را شاکر آمدم. یا محبوب الفؤاد و یا مظهر انوارالسداد که جمع فی‌الجمیع آنچه در سموات علی و ارض سفلی و ما بینهما معادل جزای شما نمی‌آید. ان شاء الله

که جان آفرین خود از طلعت ازلیته شما را جزا آید که کلف را از وجه ماه منیر بارسال ورقه منزله ازلیته برداشتی و علم همت و سرافرازی برافراشتی ... خطم غیرقابل و ورقه از تزئین ظاهرته عاری و ان الله لهو الجواد الوهاب المنیع ...

۱۶ - مرقومه جناب طاهره به جناب شیخ علی عظیم ترشیزی (۴۷).

"انت الاحب الاعظم من التوصیف فی مرکز البیان سوتاً. اشهدالله الحی الاحد الفرد فی هذه الورقة البيضاء. ان اسمه العظیم قد كان هیکلاً طلسمياً و هو قد كان من احرف وجهه الحی لا اله الا هو فی سماء العزّ ضوتياً. فقد طهره الله من کلّ ما هو من نشأة الظلّیه نشئياً و اصطفاه للمقام مقامه الحی الارفع الاعلی علیاً. الله هو اعظم من تعظیم اهل الانشاء کلیّاً و اعلی من بهاء اهل الثناء جمیعاً. فقد صدق وعده و اتی ببعض آيته حتمياً و اشرق الارض بنور وجهه و جعلها مرآة مصفیاً. فیا من اشهده الله خلق البدیع بدعیاً و اتخذه لاقامة ركنه رفیعاً. فقد كان الله جذبة سرک و هو بنفسه الحی قد يتجلی علیک فی کلّ آن دورتاً ضوتياً. ما للشؤونات الوصفیة و البیان لوصفک و ما للاشارات النعتیة و التبیان لشأنک. فانت انت انت بنفسک الحی قد کنت فی سرائر القدس عظیماً علیاً رفیعاً مضمیناً. فقد فرح قلب الزاء و نشطت حرف الفاء و اشرحت صدراطاء لما رأت آیاتک من ورقة الحمراء طلیعاً. و هذه من فضل الله العظیم علی و ان فضل الله علی الشجرة قد كان عظیماً. فیانور النار و سر الاستیدار و حقیقة القرار. الی متى تأمرنی بالاصطبار فقد ظهرا الامر زهرتاً و وصل الحكم حتمياً بحقک العظیم الاعظم یا طلسم مکرم و رمز منمنم قد تمّ الصبر و القرار و ما بقى الا الزجر و الانزجار فی هذه الآن العدلیة قهرتاً. یا احبّ المحبوب و یا جذبة الحبيب الی متى تشفع فی حق هؤلاء السكرتوں و البهیمتوں جمیعاً. بحقک لن یؤمنوا بالآیات و ما ینفعهم النصح تخویفاً. فحینئذ الامر امره و الحكم حکمه کلیّاً بعضیاً حرفیاً جزئياً. فو عزتک یا جذبة السرّ و سرّ الامر فی مرکز البداء و قیف یکاد ان اشکو الی ربّی من اهل الخمود و الجمود جمیعاً. فقد نسواستة الله

و اخذوا الامر جزئياً. فلولا شفاعتك يا عين الاكرم ولو ما عنايتك يا وجه القدم لاخذهم الله بفقد حرف الزاء من هذه الارض الغبراء اياماً قبل هذا غرضياً. فما يا ها انهم ما يستقرون ولايات الله ما يخضعون. فيرحمهم الله برحمته و يدخلهم في جنة قربه حتمياً.

جواب ورقة ثانی، فقد استقر قلب الزاء بورودك و اطمان نفسها بوفودك. فانت انت انت الحى القائم بامر الحى قوتاً. فمنك السلام و انت السلام لاهل الاسلام جميعاً. بلغ السلام المتظهر من حقيقتك الصافية على كل اهل السلام فى هذا الآن الاعظم عظيماً. فان سلامك يصعد و يرقع و يستقر و يشعشع على الواح المصفية بنور الرب بدعياً. فو نورالمشعشع من وجه الاقتماص لو ينظر احد من اهل الاختصاص عين الله المودعة فيه فى مقام الاقتباس ليرى فى رجعت آياتاً على الحق بعين الحق مشهوداً. فقد ظهر سر القيام و جاء آن النظام من اسماء عز عظام الذين بقيامهم يجيئ الله العظم رسمياً. فانت انت انت يا احب الحبيب اسم الاعظم و النورالمننم المنور للظلم و مفرج الهم فى هذه القيام القائمة الربعية الرجعية حتمياً. بهائيات القميصات تطلع منك شرقياً و هويات الطلعيات تظهر عنك غربياً و كأسيات الخمريات تدور بك زجاجياً و لحميات الشعريات تكور لك حقياً و سرائر الرفعيات ترفع لك شعشعياً و مراكز الحقييات تستقر بامرک نورياً. فيا من حبه عالية و وجهه دانية و قربه و حليته و جذبة حقیة و غمزه سكرية و نشطه و لهيته و سكنته جلالية و طلعتة جمالية و حركته وصالية و قامته سوانية و منطقته روحانية. ان الله هوالحى الآتى بوعدہ الحى فى آن انقطاع الاكبر من الكل حقياً. فيا احب الحبيب لا تنسى الشجرة فى كل الحالات و اذكرها بالورقات السطريات سراً جدياً عيانياً خفائياً. فان الامر قد رشحت من مكفهرات الكوربة عليها صعبياً و ضاقت قلبها من اشارات البعدية جهتياً. فمن الحى الاحد اطلب بلسانه الحى العظيم الاعظم ليفرج عنا فى هذه الآن بالنظر الى وجهه الحى وصلياً. لله الحمد قد صدقنا وعده واورثنا الارض و هوالحى قد كان عطوفاً. فحينئذ تقولون لله الحمد قد صدقنا وعده واورثنا الجنة الآخرة كلياً.

۱۷ - مرقومه دیگری از جناب طاهره (۴۸).

یا حق فرید بساحت عزّ من اظهره الله بالأسطوة الاکبر مترافع آید. یا رافع الارفع ادرکنی بشفاعة نفسک فی الحین و ارزقنی لقائک فی ارضک علی وجه التّمکین انک انت البانی للحمد لنفسک ربّ العالمین.

هوالحی لا اله الا هو الرّفاع الرّفع

سبحان سبحان الله الاشهد الاشهد و الحمد لملیک الاوحد الاحمد و لا اله الا الله الاحد الفرد الذی ما اتّخذ لنفسه صاحبة و لا ولد و هو عالی الحدّ و قدیم المجد و بسیط الید و منزل الحدّ من عین السرمد بلا تعطیل و حدّ. تعالی حدّ ربّنا ما اتّخذ صاحبة و لا ولد قد نظر کینونة الطاء بالشهادة الا شهد لله العلی الاعظم الاعلی و تثلثت ساذجیة الغاء بانوار الملئلا. من وجه ملیک اقدم ابهی. الله اعظم تلقاء وجه الاشعشع تعظیماً بهیاً ابهی. والله اعلی بلقاء الحق الامنع الامنع علیاً اعلی علیاً. اشهد انّ السماء قد انفطرت فطراً فطراً و الارض قد انشقت شقاً و الشجرة قد اخضرت خضراً خضراً و الثمرة قد نضجت حقاً. الله الله من تئللا. النور الانور فی مشکوة البهاء و الله ابهی من تشعشع وجه المرآت بالصفاء سبحان سبحان الذی قد اظهره الله بالضیاء حین الذی لا ذکر سواه و الحمد هو الذی قد تقمص بالرداء لیدیه فی هیکل البهاء فی تلك الآن الذی لا وجود الا الله و كذلك قد نزل الامر من ملیک العماء و جبار الارض و السماء بذک الامر الاعظم الاعلی. احمد الله الملک الاقهر باظهار کنز مخزونه الذی حقّ علیه اظهاره و استبح الله بوجه الانور بابرار امره الذی حقّ حقّ علیه ابرازه فقد عدت النفوس عدماً عدماً و انقلبت الوجوه قلباً قلباً والله لهوالنصر الانصر لا اله الا هو الاقهر حقاً حقاً. فقد اسجدن لطلعة الطلعا طلعا طلعا و لا عقرنّ خدی تلقاء اللقاء عفرأ عفرأ. یا ایتهالنفس الزکیة ارغمی انک لمن وحدتک بتصدیقہ بما اظهره الله فی هیکل الحسینیة فی الحین صدقاً صدقاً.

۱۸ - یکی دیگر از مرقومات جناب طاهره (۴۹).

ای محبوب فؤاد اهل استعداد برسان بمعشر احبّاء که بترسید از خدا و امرالله الاعظم را که دورها زد افلاک نور لاجل ظهور او. کوچک نشمرید

بدانید که امر بسیار لطیف و حکم از مثل و امثال مقدّس. چرا غافل آمدید و چرا تکاهل می‌ورزید. بترسید از خداوند اجبر اقهر که امر خود را اقرب از لمح بصر ظاهر می‌فرماید و شماها را به مسامحه و معاطله مؤاخذه می‌نماید. عزیزان من چرا در تیه افتاده اید. چرا از صراط گردیده اید. چه می‌شود مرا که علامت‌های مؤمنان را در شما نمی‌بینم که تریهم رکعاً سجداً یبتغون فضلاً من الله و رضواناً بالّشهادة و چه می‌آید مرا که صوت شما را نمی‌شنوم بانّا کنّا لله الحقّ قواماً. بدانید پس بدانید که خداوند را عاجز نمی‌فرماید شیء، نه درآسمانها و نه در زمینها و اوست مقتدر مهیمن قیومی که خواهد امری که خود بالغ او بود ظاهر فرمود و باب عدل انتقام خود را ان شاء الله گشود. در این پرده یک رشته بیکار نیست. سر رشته بر ما پدیدار نیست. چرا عمل به کتاب بیان نمی‌نمائید الله اکبر چرا مرتکب منکر و فحشاء می‌شوند. تالله الحقّ که سبب تعویق امر می‌آیند. بگو که توبه نمایند و به تضرّع و مناجات بکوشند و از طعام غیرممسوس نخورند و این ماه اعظم را صائم آیند و بزیارت اولیای رحمن در هر لیل و یوم خمس مرات مشرف شوند. الله اکبر انه لهو النصار البدیع

۱۹ - مرقومه دیگر از جناب طاهره (۵۰).

"الله اعظم یا الله الاشهد الاشهد یا مولای الاعظم و محبوبی الاقدم و مجدّد عهدالله فی ذلک الیوم الّذی ینزل حکم المحکم بالحتم. قد شهدالله ان اضاق بک الفضاء و اخذ علیک اقطار الارض و السماء فسمع منک النداء و اجاب عنک الدعاء و اشرقک من طلعة السحاب. فاسجد لوجه ربّی و ربّک و اکون و کن معی من الساجدین اعلم یا حبیبی انّ القول و الکلام لن ینبذل و سنّته النقص و الابرار لن یحوّل... فقد جفّ القلم بانّ الله لا اله الا هو قدیم بالعیان و بدیع فی الشّأن. سبحانک فلا تضیق خلقک و لا تحبس نفسک و کن فی کلّ الاحوال نشاطاً فراحاً بلاجاً شراقاً. فانّ الله ربّک یحبّ لیسمع کلامکم الّذی یفور من شجرة البهاء... کن فی کلّ الاحوال لله الاعلی ذاکراً باللسانین و لله شاکراً بالوجهین... الله یا ربّ صلّ علی عبدک المنصر المظفر الّذی بکره قد فرح کلّ ما هو فی عالم

الابداع... قد اسجد لطلعة الحسين الّذى فد كرّم اخضع لوجه الاعظم الّذى
 قد آمن به و استقرّ بآته لهوالنقطة الّذى قد وعده الله... و لقد كتبنا
 فى الزبور من بعد الّذكر أنّ الارض يرثها عبادى الصالحون و لقد نزل
 بالبيان أنّه لهو من يظهره الله. يا ربّ هل الّذى يظهر هو قد كان غير من
 ظهر لا و عزّتك الاعزّ الاقهر. لآته قد ظهر بالبيّنات و الزبر و الاشراقات
 القدر... فى ربّ اكشف الغطاء عن الكلّ ليشهدوا. و اسمع النداء من
 البعض فآتهم قد انقطعوا. و آتك انت المتّم لما بدنت و انت المقومّ لما
 اعليت و انت المظهر لما سوت. يا مالک القدر و جاعل البشر اللّهم
 آتك انت الاشهد بى و لتعلم بآتى من احد لم استنصر بل آتك انت
 نصرى. و تلك الآيات بالأسطر للاشراقيات انوارالحسين. قد ظهر بآته
 لهوالشفيع بالشفاعة الاكبر لدى الملك الاقدر الاقهر الاجبر و كذلك من
 الشفعاء قد كان حرفاً من احرف الحىّ بالعظمة مصور و بالقدرة مقدر و
 ذلك هو امره قد ظهر من مالک القدر و منشىء البشر... "

٢٠ - يکى از ديگر مرقومات جناب طاهره (٥١).

"هوالحىّ الاجود. بسم الله القدوس الرفيع. شهدالله أنّه لا اله الا هو
 المليك العطوف و أنّه لهوالمقتدر المجيب. الحمدلله الّذى قد اخرج النّقطة
 من طره الاوّل و استويها بسترها على رفرف البيضاء. ثمّ انزلها فى وادى
 لا يفقهون اهلها من بعض الذّر شيئاً شيئاً. ثمّ الحمدلله الّذى اسكنها
 بربتهاالّذى يتجلّى عليها من مطلع البهاء بنور الشّناء فى كلّ آن بديعاً و
 ينزل عليها من آيات التّى هى قد كانت فى خزينة القدس خفيّاً. احمده
 حمدالّذى يشرق من شعشة جماله كلّ ما هو فى ارض الابداع بليجا و
 اشكره شكرالّذى يتلنّاء هو من قمص الالهية المعيا بما قد اقامنى فى
 ارض الطّنّجين و اطرزنى بطراز الاطرزين و اجملنى بجمال الاطلعين و
 اظهرنى بوجه الاولين و اغردنى على شجرة البهاء بلحن الاولين. أنّ ربى
 هولاء اله الا هوالقائم على الطّنّجين و النازل بالوجهين و المنزل الآتين
 على الجبلين. أنّه لهو لا اله الا هو محبوب العارفين و مليک الصادقين
 حبيب الشاكرين... و كذلك هو الربّ الاحد الفعّال لما يشاء فى كلّ حين
 و قبل حين و بعد حين... قد اشرفت الالواح بانوارالجمال و اشعشت

الوجوه بجذب الفعّال... و اقام الهياكل فى مقام الاستواء بالاعتدال. ان الله ربنا لهو القديم المتعال و البديع الفعّال... و كذلك قد اصلى على احرف الحى آيات الجلال و علامات الفضال.

۲۱ - مرقومه ديگرى از جناب طاهره (۵۲).

يا كشاف الكروب. الحمد هوشنا. الذى قد اشرق الالواح بنور كينونيته. هو بهاء الذى قد انور الوجود بعز ذاتيته. اشهد انه لا اله الا هو المتوحد بوحدانيته الاوحدو المفرد بفردانيته السرمدم. و هو قد كان... قديم المجد و بسيط اليد و منزل المد من عين السرمدم بلا تعطيل و حد. بانه لهو هولاء اله الا هو الذى ما اتخذ لنفسه صاحبة ولا ولد. سبوح سبوح يا من من شعشة جمالك زين الفردوس. قديوس قديوس يا من من المعية جلالك تزهرت الافريدوس. انزل من عماء مجد ازليتك رشحة حرقاء و تنزل من سماء فردانيتك درة بيضاء... يا مبدع البدايع بابداع لطيف و يا ملطف النظائر بانوار شريف... فقد يحرق بذكرى كل الحقائق و كيف اسكن فى تلقاء وجهك الاكرم...

۲۲ - يكي از ديگر مرقومات جناب طاهره (۵۳).

اي كنز مخفى و يا وجه محكى و يا كوكب درى و يا جوهر مضيئ سلام سلام از مليك علام بر جنابت بالتمام على التمام. فداى همت والايه كه منقطع از ماسوى آمدى و از عين عنايه سرمدى نوشيدى. الله اعلى كه قابل تحمّل بلى با قدر بلى شدى و از اطراز كرامت اعلى بيد قدرت ابهى نوشيدى. ان شاء الله كه تاج ولايه ترا بر سر و خلعت كرامت ترا در بر. خواهى در مقعد صدق عند مليك مقتدر مصدر آمد و از الطاف نهانيه لاخطر على قلب بشر خواهى بهره مند گرديد. فداى همت والايه پس فداى وجه خضعايت كه در حين تراكم ابخره سجين و در آن ولولة شياطين متوسل بحبل المتين بنور رب العالمين آمدى. پس قابل استماع ندای غيبية حق شدى و سر حقيقت را باجراء سنت الهى در اولين يافتى كه ايمان بغيب است و اطمينان بقلب. الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب. و اما ما سطره بيدك الاشرف من امرالفرج فقد شاء الله فرجنا قريباً اقرباً. فداى چشم حق بين

اهل چشم. بنگر که چگونه کتاب جدید موعود حضرت قائم ظاهر گردید و امر بالغ خداوند بعالم وجود قدم نهاد. عزیز من بدان که بعد از تصفیة احتباء و تزکیة امناء اقرب از لمح البصر ما وعدالله فی السرر خواهد ظاهر گردید و آسمان برکات خود را و زمین گنجهای خود را خواهند بیرون ریخت. بحق حقیق حق که باقلّ از ذرّ محزون مباش و آینه دل مبارک را بخار خار غمنازین مخراش که تالله الحقّ شما بردید و عالمی باختند. الله اکبر که چه مقامات عالیات مرکوزه بجواهر را بدل کردند بخانهای پرغبار و چه وجوهات ملائکات را بدل نمودند بوجوه مغبرة سونی. الله اکبر که چه آلاء نعماء لابد انتها را گذاشتند و چه طرازیهای باعزّ ابهی را ریختند. الله اکبر که از بقاء گذشتند و بقاء صرف بصد هزار کدورت توامان گشتند. الله اکبر واحسرتا علی العباد. خلاصه ای جان جهان و ای ناصر دین خداوند منان بدان پس بدان که چادر فرح دوخته گردید و امر الهی باتمام رسید. باید که بقدر لمح بصر شما از ذکر حقّ داور غافل مباشید و در صدد تطهیر انفس برآیند که ملائکة نصر از آسمان در نزول و شمس حسبانی در شرف افول. بگو آن کلمه را که عرش از آن پیا. لا قوة الا بالله المهيمن القیوم و الحمد لله ربّ العالمین و سلام بجمیع احتباء برسان که ای حبیبان حقّ روح نازل است در نهایت لطافت و صفاء باشید و آنی از ذکر خدا غافل نباشید.

۲۳ - مکتوب دیگری از جناب ظاهره (۵۴)

هو الله الملك القادر العسوف الجبار. نور اشرق من طراز البهاء و جوهر خرّ من عرش الثناء تجلی و استقرّ علی کرسی الانشاء منادياً متشهقاً متلبلاً متلبساً بلباس السوداء. الله اکبر من قبسات الّتی ینشیء من جذوات المکوّنة من حسرتة. سبحان الله من شدّته و حرقتة. بعزة ربّی قد انقلب ماسوی من تقلّب حرف الواو بالبهاء. یا ملاء الانوار و یا اهل الدیّار اسمعوا نداء هذه الفرة المندکة من مصیبة الّتی لم ترعین بمثلها و ما وقع فی الامکان بشبهها. لانّها قد خرجت من حجرة البهاء و لیست لها شهباً و نظیراً بانّ الله ربکم قد اتاکم ما لم یعط احداً قبلکم. فاعرفوا قدرکم و لا تنسوا حظکم. بعزة ربّ العزیز المبین قد احاطت علیکم من

كلّ جانب نور اليقين فى هذا الايام المبارك الذى قد قام الناس لربّ العالمين و انتم اعرضتم عن تجليات البديعة و اغمضتم عن اشارات المنيعه و اوردتم انفسكم فى مقام الهالكين . يا ملاء الانوار اسمعوا ندائى و اخرجوا من القبور و حصوناً فى خبايا النسيان مستور. اليس اليوم يوم النشور. اليس اليوم يوم الظهور. اما ترون فوران تنور النور من عين الكافور. اما ترون جمرة وجه الله العلى الشكور. اما ترون نزول ملائكة النصر وقوفهم بباب بيت معمور. اما ترون ان الفردوس قد تشهقت و الافريدوس قد تزلزلت عند صعود نور طلعة الاحديّة الى سماء الظهور. يا ملاء الانوار ما تدرى هذا الاقلّ ممّا احاط علم ربّها الجبار. لايّ يوم انتم تنظرون و بايّ طلعة ناظرون. اما سلب منكم الاختيار عند استماع هذا البليات التى وصلت الى النقباء الاخيار. بعزة ربّى قد انقلب الليل و النهار و تزلزلت الارض و ما عليه الدار. يا اخوانى اسمعوا نداء هذه المظلومة التى ابتليت بكلّ المصائب الامكانيّة و جرت عليها مقادير الدهريّة بانّ الله قد امركم بالخروج و قطع النظر عن اشارات الشيطانيّة. فآه ثم آه من انجمادنا بعد الذى اطلع نارالله الموقدة. فوا اسفاه من وقوفنا فى ارض الانبياء و طلوع شمس الاحديّة من مشرق الصمديّة. الله اكبر يا اخوان زكّوا انفسكم و القوا ما فى يمينكم و اعرفوا قدر هذا الرنات التى ينزل عليكم من عماء الفضل و البهاء لي جذبكم الى ساحة قدس ربّكم العلى الاعلى. يا قوم اسرعوا و لا تقفوا و لا تنظروا الى القفاء لعلكم تصعدون الى طورآسيناء و ترون مقام الذى لا عين رأت و لا اذن سمعت وما خطر على قلب بشر مثلكم قبلها. يا قوم انظروا بنظرة العيان و تحركوا الى جبل فاران و لا تنجمدوا على الفاظ و القشور التى عارية عن نورالبيان و اعرفوا حكم ربّكم الغنى السبحان و طوفوا حول ارادته ان تريدون وجهه قولوا انّ الحمد لله ربّ العالمين .

۲۴ _ مرقومه ديگرى از جناب طاهره (۵۵).

"هو العلى الاعلى العظيم. ربّ الجنودى را بنده ايم كه تمامت مظاهر وجود را معبود مطلق است و موجود برحقّ جز او نيست. آن حقيقه الحقائقى را ستاينده ايم كه ابتهاج بذاتش باعث بركشف اسرار وجود

است و علّت نمود هر نابود. بزرگی او را سزاست و بس که بحکمت بالغه الهیّه خود در هر عصری و زمانی در مجالی انسانی و عناصر روحانی جلوه خاصّ فرمود تا بساط هدایت منبسط شود و اساس غوایت مرتفع گردد. و چون بعلم الهی می دانست که این جلوات صفاتی که در مجلای انبیاء و اولیاء فرموده بایست بجلوه ذاتی تأکید گردد تا اساس الله تأیید شود و دین آسمانی تشیید پذیرد لذا بر زبان تمام مظاهر امر وعده روز قیام داده شده و تمام ادیان نیز حسب الوعده منتظر آن هستند. و نظر باینکه بیان انبیاء و اولیاء مرموز است لذا هرکسی را فکری بخاطر اندر و منظوری در نظر. هرکسی را هوسی در سر و کاری در پیش اما همه آنان چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند و از حقّ و حقیقت برکنار ماندند. از اینرو امروز که روز ظهور و یوم نشور است و قائم منتظر بقیام خود قیامت را آشکار ساخته است باز محتجبین در حجاب پندارند و از صراط مستقیم برکنار... امروز همان الف است الف قدّ تمام ادیان ظاهر شده فقط بایست دیده گشود و دید. والّسلام."

زیرنویس بخش دوم آثار منشور

- ۱ - تاریخ سمندر. صفحه ۳۴۵.
- ب ۲ - رجوع فرمایند به :
- الف - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحه ۷۰.
- ب - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۳۱۲.
- ۳ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۲۵۷. عین عبارات شیخ سلطان در مکتوبی که بسال ۱۲۶۳ هجری قمری (حدود ۱۸۴۶ میلادی) خطاب به بابیان ایران نوشته چنین است: "انّ الحاج محمّد کریم خان کتب کتاباً راداً علی الذکر علیه السلام و انّ قرّة العین کتبت علی رده رداً".
- ۴ - God Passes By. صفحه ۲۳.
- ۵ - رجوع فرمایند به :
- الف - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحه ۲۸۲.
- ب - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۲۲ - ۳۲۱ و ۳۲۸.
- پ - تاریخ سمندر. صفحات ۸۴ و ۳۶۷.
- ت - آواره. کواکب الدریه. جلد نخست، صفحه ۱۱۸.
- ۶ - برای نمونه در رساله صادره در جواب ایرادات ملاجواد قزوینی و ملاعبدالعلی هراتی می نویسد :
- بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله الذي لم يجعل للخلق على معرفة نفسه سبيلاً و علا يعلمو ذاتية عن وصف الانشاء لانه كان علياً كبيراً (ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۴۸۴).
- ۷ - برای نمونه در مکتوب خویش در رده افتراء برخی از مدعیان محبت می نویسد: "بسم الله العلی العظيم. لله الحمد حمداً شعشعانياً"

متلامعاً كما اثنى الله على نفسه حمداً يفضل على كل شيء، كفضل الله على خلقه و الصلوة على عبده الذى اصطفاه لولايته و اجتهابه لمحبهته و السلام على مبدأ الاسماء و اول من سقى بآية معرفته و على انوار الساطعة من طراز القدرة و حروفات النازلة من عماء الصمدانية الدالة على وحدته و على الورقة المباركة من شجرة التي قد غرسها بيد قدرته و الثناء الابهي و البهاء المشرق من شمس الابداع على حملة الانوار السبحانية و السابحين فى لجة الوحدانية و المؤمنين بآيات الطالعة من افق غيبه" (ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۳۵۹).

۸ - فاضل مازندرانى. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۳۶۰.

۹ - مأخذ بالا. صفحه ۳۶۱.

۱ - عين بيان طاهره چنين است: "اسمعوا ندائى يا اهل الامكان و الاكوان اتى قد خرجت باذن ربى لاعلاء كلمة الحق و اعرف منكم بمواقع البيان. و اعلموا ان الله رتكم قد امركم بنصرى و اجتماع معى فتنقلبوا خاسرين. اسمعوا آيات المنزلة البديعة فى هذا الشأن و لا تنسبوا الى و الى من معى من النجباء الاتقياء كلمة الشيطان. فان الله ربى قد طهرنى من الزكل و اعصمنى من الخلل بفضله العظيم. و اعلموا ان كل ما صدر منى و من الذين اتبعونى حق و ان كان مخالفاً بما عندكم ... ان الله قد امرنى رفع المتشابهات من الآيات بالمحكمات ..." (ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۳۵۰).

۱۱ - عين بيان طاهره چنين است: "انا الورقة المطهرة الطاهرة الابهي! انا التي قد شهد ربى فى حقى و شهد بهذه ملائكة السماء" (ظهور الحق. جلد سوم، صفحه ۳۶۳). در موضع ديگرى از همان مكتوب مى نويسد: "اسمعوا نداء موليكم الغفور فى حق التي زكت نفسها من اشارات الغيور".

۱۲ - فاضل مازندرانى. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۵۰۱-۵۰۰.

۱۳ - مأخذ بالا. صفحات ۸۵-۴۸۴.

۱۴ - از جمله رجوع فرمايند به مأخذ بالا صفحات ۳۴۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۹۳ و ۴۹۵.

- ١٥ _ مأخذ بالا. صفحة ٤٧٨.
- ١٦ _ عين بيان طاهره چنين است: "آتكم ما قرئتم الآيات البديعة من شجرة السينا. بعد الذي انتم مأمورون باخذ الرزق الطيب من ثمرات جنات عباراتها" (ظهور الحق. جلد سوم، صفحة ٣٤٥).
- ١٧ _ مأخذ بالا. صفحة ٣٤٧. عين بيانات طاهره چنين است: "ولو شاء الناس ان يعرفوا آية من آيات البدع لن يستطيعن فكيف يدرن ان يأتوا بمثلها".
- ١٨ _ عين بيان طاهره چنين است: "يا ايها الملاء ان هذا يوم عظيم فقد اتت الساعة بالحق و انتم غافلون. ان اتقوا الله فى ذلك الامر فانه لقسم لو يعلموا الناس عظيم عظيم. الا ان هذا البحر انيق انيق و انه لعميق عميق و ان حكم هذا الصراط دقيق دقيق" (ظهور الحق. جلد سوم، صفحة ٣٤٧).
- ١٩ _ اصل بيان چنين است: "هذا يوم يدور عليه الايام" (مأخذ بالا. صفحة ٣٤٣).
- ٢٠ _ عين بيان طاهره چنين است: "قد دارت الادوار و كورت الاكوار... و قويت البنية لاستماع الاسرار لهذا الدور الافخم و بروز هذا الاسم الاعظم و قد كان مخفياً فى خفيات البطون... " (مأخذ بالا. صفحة ٣٤١).
- ٢١ _ آواره. كواكب الدرته. جلد نخست، صفحة ٢٧٤.
- ٢٢ _ عيناً مأخذ بالا.
- ٢٣ _ عيناً مأخذ بالا.
- ٢٤ _ عين بيان جناب طاهره چنين است: "الله يا رب صل على عبدك المنصر المظفر الذى بكره قد فرح كل ما هو فى عالم الابداع... قد اسجد لطلعة الحسين الذى قد كرت ثم اخضع لوجه الاعظم الذى قد آمن به و استقر بانه لهو النقطة الذى قد وعده الله ... و لقد نزل بالبيان انه لهو من يظهره الله" (مأخذ نسخة مرحمتى دائرة مباركة نصوص و الواح مركز جهانى امرالله).
- ٢٥ _ فاضل مازندراني. ظهور الحق. جلد سوم، صفحات ٦٤ - ٣٦٣.
- ٢٦ _ مأخذ بالا. صفحة ٣٤٨.

- طاهره ۴۸۴ آثار منشور
- ۲۷ - مأخذ بالا. صفحه ۴۹۶.
- ۲۸ - مأخذ بالا. صفحات ۹۸ - ۴۹۷.
- ۲۹ - مأخذ بالا. صفحه ۳۶۰.
- ۳۰ - مأخذ بالا. صفحه ۳۶۲.
- ۳۱ - مأخذ بالا. صفحات ۵۰۱ - ۴۸۴.
- ۳۲ - ظاهراً لفظ عراق در استنساخ‌های بعدی با اشتباه به قزوین بدل گشته است. زیرا جناب طاهره در آغاز ظهور حضرت باب در عراق بوده است.
- ۳۳ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۳۸ - ۳۳۴.
- ۳۴ - مأخذ بالا. صفحات ۵۲ - ۳۳۸.
- ۳۵ - مأخذ بالا. صفحات ۵۶ - ۳۵۲.
- ۳۶ - مأخذ بالا. صفحات ۵۹ - ۳۵۶.
- ۳۷ - مأخذ بالا. صفحات ۶۲ - ۳۵۹.
- ۳۸ - مأخذ بالا. صفحات ۶۶ - ۳۶۲.
- ۳۹ - آواره. کواکب الدرّیه. جلد نخست، صفحات ۲۷ - ۳۲۳.
- ۴۰ - مأخذ بالا. صفحات ۷۴ - ۲۷۲.
- ۴۱ - مأخذ: کتاب "قرّة العین" تألیف ازلیان. صفحات ۴۰ - ۳۶.
- ۴۲ - مأخذ بالا. صفحات ۴۲ - ۴۰.
- ۴۳ - مأخذ بالا. صفحات ۴۶ - ۴۲.
- ۴۴ - مأخذ بالا. صفحات ۴۸ - ۴۶. با استناد این مأخذ مرقومه جناب طاهره خطاب به شاه سلطان خانم (خواهر پدری حضرت بهاء الله) است که بعداً به ازل پیوسته و نزد ازلیان به عزّه مشهور گشته است.
- ۴۵ - مأخذ بالا. صفحات ۴۹ - ۴۸.
- ۴۶ - مأخذ بالا. صفحات ۵۲ - ۵۰.
- ۴۷ - مأخذ: ترجمه انگلیسی تاریخ میرزا حسین همدانی (New History) پیوست شماره چهار، صفحات ۳۷ - ۴۳۴.
- ۴۸ - مأخذ: نسخه موجوده در ارض اقدس حیفاء (مرحمتی دائرة مبارکه نصوص و الواح).

۴۹ - مأخذ بالا.

۵۰ - مأخذ بالا.

۵۱ - مأخذ بالا.

۵۲ - مأخذ بالا.

۵۳ - مأخذ:

الف - فاضل مازندرانی ظهورالحقّ جلد چهارم (خطّی).

ب - خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر. جلد سوم، صفحه ۱۵۱.

۵۴ - خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر. جلد سوم، صفحه ۱۵۰. در صدر

این مکتوب مرقوم گردیده است:

"سواد حکم ورقه مبارکه بر کلّ ارض از مسلمین ارسال فرمودند با امر حضرت ربّ العزّة. لا ینطق عن الهوی ان هو الاّ وحی یوحی".

۵۵ - مأخذ بالا. صفحه ۱۴۹. از جناب طاهره مرقومات دیگری نیز

موجود است که از نقل آنها صرفنظر گردید تا حجم کتاب کاهش یابد.

از جمله مرقومه‌ایست که با عبارات "هوآلسطان المقتدر العسوف" آغاز

می‌شود و نسخه‌ای از آن را دائرة مبارکه نصوص و الواح جهت این

عبد ارسال فرموده‌اند. مکتوب مفصل استدلالی دیگری وسیله مؤسسه

جليلة معارف بهائی نزد این عبد ایفاد گشته‌است. جناب فاضل

مازندرانی نیز در مجلد چهارم ظهورالحقّ (خطّی) چند مکتوب از جناب

طاهره نقل کرده‌است. مکتوب نخست با عبارات "الله اعلى من مقامات

مقومة قد بنيت" مکتوب دوم با عبارات "بسم الله الاوحد يا قوم لا

تشتتوا آرائکم ان کنتم بالله توفنون و مکتوب سوم با عبارات "الله

اعلى سبحان الا شهد الا شهد و الحمد لله الاوحد الاحمد و لا اله الاّ

هوالفردالصمد" آغاز می‌گردد. در مجلد سوم ظهورالحقّ نیز چند مکتوب

بخطّ طاهره و خطاب به منسوبانش کلیشه شده‌است. همچنین جناب

ابوالفضائل یکی از رسالات جناب طاهره را در آخر کتاب کشف‌الغطاء

درج کرده‌است. بحقیقت در نظر داشته‌در آخر کتاب درج نماید و جناب

سیدمهدی گلپایگانی بدین امر مبادرت نموده‌است. جناب ابوالفضائل در

این خصوص در کتاب کشف‌الغطاء چنین می‌نویسد: "این خلاصه و

مختصر تاریخ حیات قرّة العین است که بدون تعصب عرض شد. اما مقدار علم و فضل او اگرچه از آنچه سید آلوسی مفتی بغداد نوشته و در کتاب مقاله شخصی سیاح مذکور گشته است بالاجمال معلوم می شود ولی نزد من رساله ایست بعربی فصیح که قرّة العین آنرا در اثبات حقیت امر نقطه اولی مرقوم داشته بحکم ان الاثر (یدل) علی المؤثر بر مقدار بلوغ او در معارف بهترین شواهد است. و اگر خدای تعالی خواهد و وقت اقتضاء نماید در آخر این کتاب مندرج گردد و نسخ این رساله را نخست تاجری از سگان اسکندرونه که مرحوم والدش از سکنه بغداد بوده و بخطّ خود استنساخ نموده برای من فرستاده و نسخه دیگر را میرزا فضل الله عراقی استنساخ کرده بخطّ کاتبی حبیب الله نام بمن عطاء فرمود (صفحات ۱۱ - ۱۱۰).

کتاب شناسی

BIBLIOGRAPHY

الف - کتب و مقالات فارسی و عربی

- * آواره عبدالحسین. الکواکب الدریه فی مآثر البهائیه. جلد نخست، قاهره مصر: مطبعة السعاده، ۱۹۲۳.
- * ابن الفقیه همدانی احمد. اخبارالبلدان. نسخه عکسی موجود در کتابخانه ملی فرهنگ (تهران).
- * ادیب حسن (ایادی امرالله). شرح احوال جناب طاهره. مندرج در چهاررساله تاریخی صفحات ۴۴ - ۶۵ (رجوع فرمایند به افنان ابوالقاسم).
- * ارباب فروغ. اختران تابان. جلد نخست، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۶ بدیع.
- * آرزین پور یحیی. از صبا تا نیما (تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی) جلد نخست، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۰ شمسی.
- * اشراق خاوری عبدالحمید. پیام ملکوت. تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع.
- * اشراق خاوری عبدالحمید. تاریخ امری همدان (خطی).
- * اشراق خاوری عبدالحمید رحیق مختوم. جلد نخست، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع و جلد دوم، تهران: لجنة ملی نشر آثار امری، ۱۰۳ بدیع.
- * اشراق خاوری عبدالحمید. گنج شایگان. تهران: مؤسسه ملی

مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع.

* اشراق خاوری عبدالحمید. مائده آسمانی. طهران: مؤسسه ملی
مطبوعات امری، جلد دوم، ۱۲۹ بدیع. جلد پنجم و هشتم ۱۲۱ بدیع و
جلد نهم ۱۲۲ بدیع.

* اشراق خاوری عبدالحمید. محاضرات. جلد نخست، طهران: مؤسسه
ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ بدیع.

* اصفهانی حیدرعلی (حاج میرزا). ترجمه احوال ابوالفضائل (خطی).
تکثیر دارالآثار ملی بهانیان ایران، مجموعه شماره ۲۰ شهرالعلاء ۱۳۲
بدیع.

* اعتمادالسلطنه محمدحسن. المآثر و الآثار. طهران ۱۳۰۶ هجری قمری
و چاپ جدید بکوشش ایرج افشار، طهران ۱۳۶۳ شمسی.

* اعتماد السلطنه محمد حسن. تاریخ منتظم ناصری. جلد سوم، تصحیح
دکتر محمد اسمعیل رضوانی. طهران: انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۷
شمسی.

* اعتماد السلطنه محمد حسن. خیرات حسان فی ترجمه مشاهیرالنسوان.
سه جلد، طبع طهران، ۷ - ۱۳۰۴ هجری قمری.

* اعتماد السلطنه محمد حسن. مرآت البلدان ناصری. چهارجلد، طهران:
دارالطباعة دولتی، ۱۲۹۴ هجری قمری.

* اعتماد السلطنه محمد حسن. مطلع الشمس. مجلدات نخست، دوم، و
سوم طهران: فرهنگسرا، ۱۳۶۲ شمسی.

* افشار محمد. بحرالعرفان. تاریخ و محل طبع نامعلوم.

* افنان ابوالقاسم. چهاررسالة تاریخی در باره طاهره قرّة العین. یادبود
سومین مجمع ادب و هنر دوره طاهره (سپتامبر ۱۹۹۱). از انتشارات
انجمن ادب و هنر، آکادمی لندگ، سویس، ۱۴۸ بدیع.

* افنان محمد (دکتر). "توقیعات حضرت نقطه اولی خطاب به جناب
طاهره مندرج در خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، جلد سوم (دوره
طاهره). انجمن ادب و هنر، آکادمی لندگ، سویس، ۱۴۹ بدیع (صفحات
۷۹ - ۶۷) و آثار منشور طاهره" در همان مجلد صفحات ۱۰۶ - ۸۹.

- * اقبال لاهوری محمّد. کلیات اشعار فارسی. حواشی و تعلیقات از م. درویش. طهران: سازمان انتشارات جاویدان. چاپ دوم، ۱۳۶۱ شمسی.
- * امین محسن. اعیان الشیعه. بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ده مجلد.
- * انجیل (کتاب جلیل عهد جدید). لندن، انگلستان: انجمن پخش کتب مقدّسه، ترجمه فارسی، ۱۹۰۴ میلادی.
- * ایشیک آقاسی احمد. حدیقه الشعراء. با تصحیح، تکمیل و تحشیه عبدالحسین نوائی، طهران: چاپ زرین، ۱۳۶۴ شمسی.
- * بامداد مهدی. تاریخ رجال ایران. جلد نخست، طهران: کتابفروشی زوّار. و جلد دوم (چاپ سوم) ۱۳۶۳ شمسی.
- * بغدادی محمّدمصطفی. شرح حیات طاهره. ترجمه جناب ابوالقاسم افنان و مندرج در چهار رساله تاریخی، صفحات ۴۴-۱۸ (رجوع فرمایند به افنان ابوالقاسم).
- * بهاء الله (حضرت). کتاب ایقان. طبع مصر، ۱۹۳۳ میلادی.
- * بهاء الله (حضرت). کتاب مبین (خطّ جناب زین المقرّبین) طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ بدیع.
- * تاج السلطنه طویی. خاطرات (خطّی) نسخه موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران.
- * تنکابنی محمّد. قصص العلماء. طبع طهران، ۱۳۰۴ هجری قمری.
- * تورات (کتاب مقدّس عهد عتیق). لندن، انگلستان: انجمن پخش کتب مقدّسه (ترجمه فارسی) ۱۹۰۴ میلادی.
- * جدیدالاسلام حسینقلی. منهاج الطالبین. بمبئی، ۱۹۰۲ میلادی.
- * جکسون ابراهیم ویلیام. سفرنامه (ایران در گذشته و حال) ترجمه فارسی، طهران: شرکت سهامی افست. ۱۳۵۷ شمسی.
- * حقایق نگار محمّدجعفر. حقایق الاخبار ناصری. جلد نخست، طهران: دارالطباعة دولتی، ۱۲۸۴ هجری قمری.
- * حقیقت (رفیع) عبدالرفیع. تاریخ نهضت های فکری ایرانیان در دوره قاجاریه. بخش سوم، طهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۸ شمسی.
- * حمدالله مستوفی احمد. تاریخ گزیده. بکوشش عبدالحسین نوائی،

طهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲ شمسی.

* خاضع اردشیر. تذکره سخنوران یزد. حیدرآباد دکن: کتاب‌فروشی خاضع، ۱۳۴۱ شمسی.

* دائرة مطالعة نصوص و الواح مرکز جهانی بهائی. بهائیه خانم حضرت ورقه علیا. لانگهاین، آلمان: لجنة ملی نشر آثار امری بزبانهای فارسی و عربی، ۱۴۲ بدیع.

* درّی جهانگیر. "مطالعات تاریخی بابی و بهائی در آثار مورّخین و نویسندگان روسیه. بخش اول: از آغاز تا انقلاب کبیر". مندرج در خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، جلد هفتم (دوره نبیل اعظم) نشر آکادمی لندگ، سویس، ۱۵۳ بدیع، صفحات ۵۰ - ۱۲۵.

* دهخدا علی اکبر. لغت‌نامه. در پنجاه مجلد، طبع طهران: سازمان لغت‌نامه، جلد هشتم (از ال تا ای یون) ۱۳۴۲ شمسی، جلد دهم (از باقرخان تا بژیر) ۱۳۴۳ شمسی، جلد بیست و هفتم (از ز تا ژهلوا) ۱۳۳۹ شمسی، جلد سی و سوم (از ط تا ظیقی) ۱۳۳۵ شمسی، جلد سی و هشتم (از ق تا قیه‌لی) ۱۳۳۹ شمسی و جلد چهل و ششم (از ملک‌شاه تا می‌نیز) ۱۳۵۰ شمسی.

* ذکائی بیضائی نعمت‌الله. تذکره شعرای قرن اوّل بهائی. در پنج مجلد، جلد سوم، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۶ بدیع.

* رأفتی وحید. "نبیل اعظم زرنندی" مندرج در خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، جلد هفتم، انجمن ادب و هنر، آکادمی لندگ، سویس، صفحات ۵۷ - ۲۹ و "تاریخ نبیل زرنندی" در همان مجلد، صفحات ۸۵ - ۷۶.

* رافعی قزوینی ابوالقاسم. آلتدوین فی اخبار قزوین. نسخه عکسی موجود در کتابخانه ملی فرهنگ (طهران).

* رجبی محمدحسن. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی از آغاز تا مشروطه. طهران: انتشارات سروش، چاپ نخست، ۱۳۷۴ شمسی.

* رستگار نصرالله. تاریخ حضرت صدرالصدر. طهران: لجنة ملی نشر آثار امری، ۱۰۴ بدیع.

* رشتی کاظم (سید). رساله اصول عقاید (و رساله در جواب

محمدرضا میرزا) بخط محمدحسن رضوی. مجموعه شماره چهاردارالآثار
ملی بهائیان ایران، ۱۳۳ بدیع.

* زرقانی محمود. بدایع الآثار (سفرنامه حضرت عبدالبهاء) جلد نخست،
طبع لانگهاین آلمان: لجنة نشر آثار امری بزبانهای فارسی و عربی،
۱۴۴ بدیع، جلد دوم، طبع بمبئی، ۱۹۲۱ میلادی.

* سپهر محمّدتقی. تاریخ قاجارته معروف به ناسخ التواریخ. تصحیح و
تحشیه محمّدباقر بهبودی. مجلد سوم و چهارم، طهران: کتاب فروشی
اسلامیه، ۱۳۵۳ شمسی.

* سلیمانی عزیزالله. مصابیح هدایت. مجلّات دوم، پنجم و هفتم طبع
طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، بترتیب سالهای ۱۲۱، ۱۱۷ و ۱۲۹
بدیع، جلد سوم طبع طهران: لجنة نشر آثار امری، ۱۰۹ بدیع.
* سمندر کاظم. تاریخ سمندر و ملحقات. طهران: مؤسسه ملی
مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع.

* شریعتمداریان عبدالکریم. شرح زندگی ملامحمد حمزه شریعتمدار
(خطی) تکثیر دارالآثار ملی بهائیان ایران. ۱۳۲ بدیع.

* شیخ الاسلامی وحید (و دیگران). جغرافیای کامل ایران. طهران: شرکت
چاپ و نشر ایران، چاپ نخست، ۱۳۶۶ شمسی.

* شیرازی لطفعلی میرزا. تاریخچه خطی.

* صدر حاج سیدجوادی احمد (و دیگران). دائرةالمعارف تشیح. طهران:
بنیاد اسلامی طاهر، چهارمجلّد، ۱۳۶۶ شمسی.

* صفا ذبیح الله. تاریخ ادبیات ایران. بخش های دوم و سوم از جلد
پنجم، طبع طهران: انتشارات فردوس بترتیب سالهای ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰
شمسی.

* طهرانی آقابزرگ. الذریعه الی تصانیف الشیعه. جلد ششم، نهم، یازدهم
و شانزدهم، بیروت، ۱۴۰۳ هجری قمری.

* طهرانی آقا بزرگ. طبقات اعلام الشیعه. قم: مؤسسه اسمعیلیان، ۵
مجلّد، ۸۸ - ۱۳۷۳ هجری قمری.

* عبدالبهاء (حضرت). أنور الابهی فی مفاوضات عبدالبهاء. لیدن

- Leyden هلند مطبعة بریل Brill، ۱۹۰۸ میلادی.
- * عبدالبهاء (حضرت). تذکرة الوفاء، فی ترجمة حياة قدما، الاحبباء. حيفاء : مطبعة عباسیه، ۱۹۲۴ میلادی.
- * عبدالبهاء (حضرت). خطابات. جلد دوم، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ بدیع.
- * عبدالبهاء (حضرت). مقاله شخصی سیاح که در تفصیل قضیه باب نوشته است. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۹ بدیع.
- * عبدالبهاء (حضرت). مکاتیب. جلد نخست، طبع مصر: مطبعة كردستان العلمیه، ۱۹۱۰ میلادی، جلد دوم طبع همان مطبعة ۱۳۳۰ هجری قمری، جلد سوم طبع مصر: مطبعة فرج الله زکی الکردی، ۷۰ بدیع، جلد هفتم طبع طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع.
- * عزیزه خانم (شاه سلطان خانم). تنبیه الکنانمین. تاریخ و محلّ طبع نامعلوم.
- * عضدالدوله احمد (میرزا). تاریخ عضدی. کرج: انتشارات سرو، ۱۳۶۲ شمسی.
- * فاضل قاننی محمد (ایادی امراالله). تاریخ بدیع بیانی (خطی و تصحیح تاریخ خطی جناب میرزا حسین همدانی). نسخه موجود در کتابخانه فتح اعظم (کتابخانه حظیرة القدس ملی بهائیان ایران).
- * فاضل مازندرانی اسدالله. اسرارالآثار. (در پنج مجلد) طبع طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، جلد نخست و دوم ۱۲۴ بدیع، جلد سوم ۱۲۸ بدیع، جلد چهارم و پنجم ۱۲۹ بدیع.
- * فاضل مازندرانی ظهورالحق. جلد سوم، طبع طهران: چاپخانه آزرندگان، ۱۳۲۲ شمسی (؟) جلد چهارم (خطی) جلد هشتم، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، قسمت اول ۱۳۱ بدیع و قسمت دوم ۱۳۲ بدیع.
- * فوریه ژان باپتیسیت (دکتر) سه سال در دربار ایران. ترجمة عباس اقبال. طهران: انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۳ شمسی.
- * فیض کاشانی محسن (ملاً) تفسیر صافی. جلد پنجم، طهران. مکتبه الصدر، ۱۳۷۴ شمسی.

* فیضی محمدعلی. حضرت نقطه اولی. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع.

* قبادیانی ناصر خسرو. سفرنامه. طهران: چاپ آفتاب، ۱۳۶۶ شمسی.

* قرآن (کلام الله شریف). بخط طاهر خوشنویس تبریزی از روی قرآن سلطانی. طهران: کتابفروشی اسلامیّه، ۱۳۷۷ هجری قمری.

* قرّة العین. بیاد صدمین سال شهادت نابغه دوران. مؤلف ازلی نامعلوم. محلّ طبع نامعلوم، ۱۳۶۸ هجری قمری (؟).

* کحاله عمر رضا. اعلام النساء فی عالمی العرب و الاسلام. بیروت: مؤسسه الرساله، پنج جلد، ۱۹۸۴ میلادی.

* کسروی احمد. بهانیگری. طهران: چاپ مرد امروز، ۱۳۳۵ شمسی.

* کشاورز صدر. از رابعه تا پروین (زنانی که به فارسی شعر گفته اند) طهران: بنگاه میرمحمدی، ۱۳۲۴ شمسی.

* گلریز محمدعلی. مینودر یا باب آئینه قزوین. جلد نخست، طهران: چاپخانه دانشگاه طهران، ۱۳۳۷ شمسی، جلد دوم از انتشارات طه.

* گلپایگانی ابوالفضل و سیدمهدی. کشف الغطاء عن حیل الاعداء. طبع ترکستان ۱۹۱۹ میلادی (؟).

* گوینو جوزف آرتور. مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی. ترجمه علی محمد فره وشی (مترجم همایون). تاریخ و محلّ طبع نامعلوم.

* مجلسی محمدباقر. بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار. طهران: چاپ اسلامیّه.

* محمدحسینی نصرت الله. "پژوهش تحلیلی در باب حیات طاهره" مندرج درخوشه هائی از خرمن ادب و هنر، مجلد سوم، انجمن

ادب و هنر، آکادمی لندگ، سویس، ۱۴۹ بدیع.

* محمدحسینی نصرت الله. "جناب فاضل مازندرانی" مندرج در سالنامه جوانان بهائی ایران، طهران، ۱۷ - ۱۱۶ بدیع، صفحات ۱۰ - ۲۰۲.

* محمدحسینی نصرت الله. تاریخ امر بهائی در شهر قم (خطی).

* محمدحسینی نصرت الله. تاریخ امری اردستان (خطی).

* محمدحسینی نصرت الله. "منابع تاریخ امر بهائی" مندرج در

- خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، جلد هفتم (دورهٔ نبیل اعظم) انجمن ادب و هنر، آکادمی لندگ، سوس، ۱۵۳ بدیع، صفحات ۱۲۴ - ۸۸.
- * محمّد حسینی نصرت‌الله. "نبیل اعظم و تاریخ جاودانهٔ او" مندرج در نشریهٔ بانگ سروش، طبع پاکستان، شماره‌های سالهای ۴۷ - ۱۴۶ بدیع.
- * محمّد حسینی نصرت‌الله. یوسف بهاء در قیوم الاسماء. طبع دانداس، آنتریو(کانادا): مؤسسهٔ معارف بهائی، ۱۴۸ بدیع.
- * مدرّس تبریزی محمّدعلی. ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة و اللقب. جلد نخست، طهران: چاپ ختّام، ۱۳۶۹ هجری قمری.
- * معلّم حبیب‌آبادی محمّدعلی. مکارم الآثار. طبع اصفهان. چاپخانهٔ نشاط، جلد نخست و دوم ۱۳۶۱ شمسی، جلد سوم ۱۳۵۱ شمسی، جلد پنجم ۱۳۹۶ هجری قمری و جلد ششم ۱۳۶۴ شمسی.
- * معین محمّد. فرهنگ لغت. جلد پنجم (اعلام) طهران: امیرکبیر ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۹۷۸ میلادی) جلد ششم (اعلام) در همان مطبعه، ۱۳۵۸ شمسی.
- * معین‌السلطنهٔ تبریزی محمّد. تاریخ (خطّی) تکثیر دارالآثار ملى بهائیان ایران.
- * مفتون یزدی فتح‌الله. باب و بهاء را بشناسید. حیدرآباد دکن، ۱۹۵۱ میلادی.
- * ملک‌الکتاب شیرازی محمّد. تذکرة الخواتین. بمبئی: چاپ سنگی، ۱۳۰۶.
- * ملک‌خسروی محمّدعلی. اقلیم نور. طهران: مؤسسهٔ ملى مطبوعات امری، ۱۱۸ بدیع.
- * ملک‌خسروی محمّدعلی. تاریخ شهدای امر. جلد سوم، طهران: مؤسسهٔ ملى مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع.
- * مودت نصرالله. کتاب قرن بدیع (ترجمهٔ فارسی *God Passes By* اثر حضرت ولی‌امرالله). دانداس، آنتریو(کانادا): مؤسسهٔ معارف بهائی، ۱۴۹ بدیع.
- * موسوی خوانساری محمّدباقر. روضات الجنّات فی احوال العلماء و

آسادات. طهران، ۱۳۰۷ هجری قمری.

* مؤید حبیب (دکتر). خاطرات حبیب. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۸ بدیع.

* مهدوی مصلح‌الدین. تذکره شعرای معاصر اصفهان. اصفهان: کتابفروشی تأیید. ۱۳۳۴ شمسی.

* مهرباخانی روح‌الله. رسائل و رقايم جناب ميرزا ابوالفضل گلپایگانی. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع.

* مهرباخانی روح‌الله. زندگانی جناب ميرزا ابوالفضل گلپایگانی. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع.

* مهراز رحمت‌الله. بزرگان شیراز. طهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸ شمسی.

* معیرالممالک دوستعلی (خان). رجال عصر ناصری. طهران: چاپخانه نقش جهان، ۱۳۶۱ شمسی.

* ناطق هما. ایران در رادیابی فرهنگی (۴۸ - ۱۸۳۴). پاریس: انتشارات خاوران، ۱۹۹۰ میلادی.

* نبیل زرنندی یارمحمد. مطالع الانوار. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، نشر سوم، ۱۲۳ بدیع.

* نجفی محمدباقر. بهائیان. طهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۷ شمسی.

* نقطه الکاف. تاریخ منسوب به حاج میرزاجانی کاشانی و مطبوع بکوشش پروفیسور ادوارد گرنویل براون. لندن، انگلستان: لوزاک و شرکا. (Luzac and Co.) ۱۹۱۰ میلادی.

* نوائی عبدالحسین. فتنه باب (حاوی تاریخ متنبین تألیف علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه) طهران: چاپ مسعود سعد، ۱۳۵۰ شمسی.

* نیکلا ای. ال. ام. سیدعلی محمد باب. ترجمه فارسی وسیله علی محمد فره‌وشی (مترجم همایون) محلّ و تاریخ طبع متن فارسی نامعلوم.

* وردی علی. لمحات اجتماعیّه من تاریخ العراق الحدیث. جلد دوم، بغداد: مطبعة الارشاد، ۱۹۷۱ میلادی.

* وردی علی. هكذا قتلوا قرّة العین. کلن: منشورات الجمل، ۱۹۹۱

میلادی.

* ولیّ امرالله (حضرت). حصن حصین امرالله (Citadel of the Faith) مجموعه تویقات مبارکه حضرت ولیّ امرالله خطاب به جامعه بهائیان آمریکا (۵۷ - ۱۹۴۷). ترجمه جناب فؤاد اشرف، هوفهایم آلمان: لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۵۴ بدیع.

* هدایت رضاقلی. روضة آصفای ناصری (مجلد دهم از مجلّات روضة آصفاء) قم: مطبعة حکمت، ۱۳۳۹ شمسی.

* هدایت رضاقلی. ریاض العارفین. اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۷۶ میلادی.

* هدایت رضاقلی. مجمع الفصحاء جلد نخست، طهران: امیرکبیر، ۱۳۳۶ شمسی.

* یاقوت حموی شهاب الدین. معجم البلدان. نسخه موجود در کتابخانه ملک طهران.

* یزدانی احمد. مقام و حقوق زن در دیانت بهائی. طهران: لجنة ملى نشر آثار امری، ۱۰۷ بدیع.

ب - کتب و مقالات انگلیسی (و سایر زبانهای اروپائی)

* Algar Hamid. *Religion and State in Iran (1785-1906)*. University of California Press, 1969.

* Amánat Abbás. *Resurrection and Renewal. The Making of the Bábí Movement in Írán, 1844 - 50*. New York: Cornell University Press, 1989.

* Bankier Jonna and Deirdre Lashgari Eds. *Women Poets of the World*. New York: MacMillan Publishing Company, 1983.

* Barney Laura Clifford. *God's. Heroes*. London. Kegan Paul, 1910.

* Bernhart William F.(ED). *Granger's Index to Poetry*.

- New York. Columbia University Press. Eight edition, 1986.
- * Blomfield S. *The Chosen Highway*. Wilmette, Illinois: Bahá'í Publishing Trust, 1967.
- * Brown Sarah Graham. *Images of Women*. New York: Columbia University Press, 1988.
- * Browne Edward Granville. *A Literary History of Persia*. 4 Vols. Cambridge, 1902-24.
- * Browne Edward Granville. *A Traveller's Narrative*. 2 Vols. Vol. 1 Persian Text. Vol. 2 English Translation and Notes. Cambridge, England, 1891.
- * Browne Edward Granville. *A Year Amongst the Persians*. London, England: A. and C. Black, 1893.
- * Browne Edward Granville. *Materials for the Study of the Bábí Religion*. Cambridge University Press, 1918
- * Browne Edward Granville. *Selections of the Writings of E. G. Browne on the Bábí and Bahá'í Religions*. (Ed. Moojan Momen) Oxford, England: George Ronald, 1987.
- * Browne Edward Granville. *Some Remarks on the Bábí Texts*. Edited by Baron Rosen. Journal of the Royal Asiatic Society, 1892, pp. 637-710.
- * Browne Edward Granville. *The Bábís of Persia. Their Literature and Doctrines*. Journal of the Royal Asiatic Society, 1889, pp. 881-1009
- * Browne Edward Granville. *The Tárikh-i-Jadíd or New History of Mírzá Alí Muhammad the Báb*. By Mírzá Husiyn of Hamadán, translated from the Persian, with introduction, illustrations. and appendices, Cambridge University press, 1893.
- * Bályuzí H.M. *Bahá'u'lláh: the King of Glory*. Oxford,

England: George Ronald, 1975.

* Bályuzi H. M. *Edward Granville Browne and the Bahá'í Faith*. Oxford, England: George Ronald, 1975.

* Bályuzi H. M. *The Báb*. Oxford , England: George Ronald, 1975.

* Cheyne Thomas Kelly. *The Reconciliation of Races and Religions*. London, England:A. and C. Black, 1914.

* Chirol Valentine. *The middle Eastern Question*. London, England: John Murray, 1903.

* Cobb Stanwood. *The World-Wide Influence of Qurratu'l-ayn*. The Bahá'í World. Vol. 2 (1926-28) p. 257.

* Constance Elizabeth Maud. *The First Persian Feminist*. In the Fortnight Review, 1913, London, England: pp. 1175-82.

* Curzon G. N. (Lord). *Persia and the Persian Question*. London, England:Longmans, Green and Co., 1892.

* Dolgrukov (Dolgrouki) D. (Prince). *Excerpts from Dispatches Written During 1848-52*. Translated into English by Dr. Fíruz Kázimzádi, World Order, Fall 1966, pp. 17-24.

* Edge Clara. *Táhirih*. Grand Paradise, Michigan: EdgewayPublications, 1964.

* Ferrier Joseph Philippe. *Caravan Journey and Wandering in Persia, Afganistan, Turkistan and Baluchistan*. London, England:1856.

* Gail Marzieh. "The White Silk Dress." The Bahá'í World, vol. 9 (1940-44) pp.814-21.

* Gail Marzieh. and Dimitri Amasianof. *Therals of yearning Love: A Story of Tahirih*. World Order , vol. 6

(1972) No. 4, pp. 7-42.

* Garis M. R. Martha Root: *Lioness at the Thresholds*. U.S.A. Bahá'í Publishing Trust.

* Gobineau Joseph Arthur. *Des Religions et Philosophies dans l'Asie centrale*. Paris, 1865.

* Hadi Hasan. *A Golden Treasury of Persian Poetry*. New Delhi: Indian Council for Cultural Relations, 1972, pp. 412-15.

* Hornby Helen. *Lights of Guidance: A Bahá'í Reference File*. New Delhi: Bahá'í Publishing Trust, 1983.

* Hossain Hedayat. *A Female Martyr of the Bábí Faith*. In the Proceedings in the Idári-i-Maárif-i-Islámí (A convention held in Lahore In 1933).

* Ishaque M. *Four Eminent Poetesses of Iran*. Calcutta: Iran Society, 1981.

* Ishaque M. *Qurrat'u'l-Ayn: A Bábí Martyr*. Indo Iranica, Vol. 3 (1981) No.1 Ann Arbor, Michigan University.

* Khan Bahadur Muhammad. *Some Notes on Bábism*. English translation of parts of the unpublished history written by Ahmad Sharif Shirazi. Journal of the Royal Asiatic Society. July 1927, pp. 443-69.

* Kazem Beg Alexander. *Báb et les Bábís*, Journal Asiatique (1866).

* Lofts Norah. *Women in the Old Testament*. New York: MacMillan Company, 1949.

* Longrigg Stephen Memsley. *Four Centuries of Modern Iran*. Oxford: Clarendon Press, 1925.

* Mahmudi Hoda. *Tahira: An Early Iranian Feminist*. Women and the Family in Iran. E. J. Brill.

- * Mehrabkhani Ruhullah. *Mullá Husayn: Disciple at Dawn*. Los Angeles: Kalimat Press, 1987.
- * Momen Moojan. *The Bábí and Bahá'í Religions. 1844-1944: Some Contemporary Western Accounts*. Oxford, England: George Ronald, 1981.
- * Nabil Zarandi Muhammad. *The Dawn Breakers: Nabil's Narrative of the early days of the Bahá'í Revelation*. Translated from the original Persian and edited by Shoghi Effendi. Wilmette, Illinois: Bahá'í Publishing Trust, 1974.
- * Naqavi Alireza. *Bábism and Bahá'ísm: A Study of their History and Doctrines*. In Islamic Studies, 1975, No. 14, pp. 147-217.
- * Nicolas A.L.M. *Seyyed Ali Mohammad di le Báb*. Paris: Dujarric et Cie, 1905.
- * Polak J.E. *Persiens: Das Land und Seine Bevohner*. Leipzig:, 1865.
- * Renan Ernest. *The Apostles*. London, England: 1969 (English translation of "Les Apotres).
- * Root Martha. *Tahirih's Message to Modern World*. The Bahá'í World, vol. 8 (1938-40) pp. 918-21.
- * Root Martha. *Tahirih the Pure*. Revised edition with an introductory essay by Marzieh Gail. Los Angles, California: Kalimat Press, 1981.
- * Schimmel Annemarie. *Introduction to Rabía the Mystic and her fellow saints in Islam*. Cambridge University Press, 1984
- * Schimmel Annemarie. *Qurratal-Ayn Tahirih*. The Encyclopaedia of Religion, New York: MacMillian Publishing Company, vol. 12, pp. 179-80.

- * Sheil Mary L.W. *Glimpses of Life and Manners in Persia*. London, England: John Murray, 1856.
- * Shoghi Effendi. *Citadel of the Faith* (Messages to America - 1947-1957). Wilmette Illinois: Bahá'í Publishing Trust, 1970.
- * Shoghi Effendi. *God Passes By*. Wilmette, Illinois: Bahá'í Publishing Trust, 1970.
- * Tahirzadeh Adib. *Revelation of Bahá'u'lláh*. Vol. 3, Oxford, England: George Ronald, 1984.
- * Watson R. Grant. *History of Persia from the beginning of the Nineteenth Century to the year 1858*. London, England: 1866.
- * Younghusband Francis (Sir). *Gleam*. 1923.

فهرست اعلام

الف

- آثارالبلاد ۱۱۰،
 آرانى ملا محمد رضا ۳۱،
 آرين پور يحيى ۳۸۵، ۴۳،
 آسيه خانم (حضرت) ۷۵، ۷۸،
 ۸۷،
 آسيه (دختر فرعون مصر) ۷۵، ۸۴،
 آفاقى صابر ۲۸، ۳۶، ۵۵، ۷۳،
 آقاسى حاج ميرزا ۱۴۴، ۲۴۴،
 ۲۲۲، ۲۴۲،
 آل بويه ۱۱۳،
 آل ندآف آقا يدالله ۳۱۹،
 آل ندآف قدسيه (مادر نگارنده)
 ۷،
 آلوس (قرية) ۲۰۹،
 آواره عبدالحسين ۲۲، ۲۳، ۱۴۲،
 آيتى رجوع فرمايند به آواره
 عبدالحسين
 ابدال سراغه اى ملا احمد ۲۶۲،
 ابن آلوسى سيد محمود ۵، ۲۰۰،
 ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۱، ۴۸۶،
 ابن اصدق ميرزا على محمد (ايادى
 امرالله) ۲۰۲، ۲۰۳،
 ابن الفقيه ابوبكر شهاب الدين احمد
 ۱۱۸،
 ابن سينا ابو على حسين بن عبدالله
 ۹۳،
 ابن كريلانى ۱۸۴، ۱۸۶،
 ابوالفضائل رجوع فرمايند به
 گلپايگانى ميرزا ابوالفضل
 ابونصر شيبانى فتح الله خان ۳۷۵،
 اج كلارا ۳۷،
 احسانى شيخ احمد ۵۰، ۱۱۴،
 ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۴،
 ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۳، ۲۲۹، ۲۳۰،
 ۲۳۱، ۲۴۶،
 احسان على افندى ۲۱، ۵۹،
 ۲۱۲،
 احمد (فرزند حضرت باب) ۷۹،

.۸۰

.۳۹۲

اخبارالبلدان ۱۱۸.

استایلز سوزان ۳۶

اخبارالیزد ۳۹.

استرآبادی ملامحمد جعفر ۱۳۰.

اختر عزیز احمد ۵۵، ۷۳.

اسحق (فرزند؟ طاهره) ۱۶۶.

ادیب العلما طالقانی میرزا حسن

اسحق محمّد ۴۸، ۶۹.

(ایادی امرالله) ۱۸، ۱۹، ۲۰.

اسرائیل (کشور) ۱۲۴.

.۵۸، ۶۱، ۱۵۷، ۱۶۶، ۲۶۶.

اسرارآثار ۲۹، ۶۱.

.۲۷۰، ۳۰۵، ۳۱۳، ۳۲۳.

اسرارالشّهاده ۲۸۹.

ادیب الممالک میرزا محمّد

اسکندرون ۲۱، ۲۲.

صادق ۳۶۸.

اشتهدادی شیخ ابو تراب ۲۶۲.

اریاب فروغ ۳۶، ۵۸.

.۲۸۸

اردستانی آقا محمّد مهدی ۲۶۳.

اشراق خاوری ۱۳، ۳۶، ۳۰۵.

.۲۸۱

اصفهانى آقا ابوالقاسم ۲۶۳.

اردستانی میرزا جواد (جولا)

اصفهانى حاج میرزا حیدرعلی

.۲۶۳، ۲۸۱.

.۶۱، ۳۳۰.

اردستانی میرزا حیدر علی ۲۶۴.

اصفهانى سید عبدالرحیم ۲۶۳.

اردستانی میرزا علی محمّد ۲۶۴.

اصفهانى سید محمّد ۳۱۰.

اردستانی میرزامحمد حسین ۲۶۴.

اصفهانى ملا عبدالخالق ۲۶۳.

اردشیر میرزا (حاکم طهران) ۳۱۱.

.۲۸۵

ارشاد محمّد ۵۵، ۷۳.

اصفهانى میرزا عبدالله ۲۶۳.

ارض صاد (اصفهان) ۴۶۱.

اعتصامی پروین ۹۳.

ارک طهران ۳۱۸.

اعتضادالسلطنه علی قلی میرزا

ارومی ملا جلیل ۲۳۵.

.۵۸، ۱۹

ازل میرزا یحیی ۴۵، ۴۹، ۲۱۱.

اعتمادالدوله نوری رجوع فرمایند

.۲۹۰، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۳۳، ۳۸۴

به نوری میرزا آقاخان

- اعتمادالسلطنه محمد حسن خان ۳۸، ۵۸، ۶۳، ۱۳۸، ۱۶۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۱۲.
- اعلام النساء فی عالمی العرب و الاسلام ۴۴.
- افسر (همسر نگارنده) ۸.
- افشار میرزا محمد ۱۹۲.
- افنان ابوالقاسم ۲۲، ۳۶، ۵۷، ۵۹، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۷۷، ۳۹۳.
- افنان حسن بالیوزی (ایادی امرالله) ۳۶، ۴۶.
- افنان محمد (دکتر) ۳۶.
- اقبال حسین افندی ۲۱.
- اقبال لاهوری محمد ۵، ۴۳، ۳۶۵، ۳۸۸.
- اقلیم نور (کتاب) ۳۰.
- الجایتو سلطان محمد ۱۱۳.
- الگار حمید ۴۸.
- الصوت ۱۱۳.
- الیسابات (مادر حضرت یحیی) تعمید دهنده) ۸۲.
- اماسیانوف دیمیتری ۳۷.
- امام زاده زید (بقعه) ۲۴۲.
- امانت عباس ۴۸.
- امة الاعلی رجوع فرمایند به مودی سوزان (دکتر) ۱۵۶، ۱۷۸، ۲۷۱.
- ام سلمه (نام حضرت فاطمه) ۱۶۰، ۱۶۱.
- امل الآمل فی علماء جبل عامل ۱۴۲.
- امیرکبیر میرزا تقی خان ۱۱۲، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۳۱.
- انجدان (قریه) ۳۶۷.
- اندرمانی ملا محمد ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۱، ۳۲۹.
- انصاری شیخ مرتضی ۳۱۲.
- انقلاب ایران (کتاب) ۴۷.
- ایران درگذشته و حال (کتاب) ۱۱۰.
- ایشیک آقاسی حاج میرزا احمد ۳۹، ۶۴.
- ایقان (کتاب) ۱۳۷.
- ایلخانی (باغ) ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۳۳، ۳۱۹.
- ایوانف ام. اس. ۵۱.

ب

- بحارالانوار ۱۳۹، ۲۸۶.
- بحرالعرفان ۱۹۲.
- بحرالعلوم سید محمد مهدی ۱۳۳،
۱۳۴، ۱۳۹.
- بختیاری اسفندیار ۲۸.
- بختیاری سردار اسعد ۳۱۹.
- بدایع الآثار ۲۸۵، ۳۱۷.
- بدشت ۱۳، ۱۷، ۱۸، ۴۳، ۴۴،
۵۰، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۸۵، ۲۶۲.
- براون ادوارد گرنویل ۴، ۱۱.
- ۱۷، ۴۵، ۲۱۱، ۲۲۶، ۲۳۶.
- ۳۳۳، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۵۲.
- براون سارا گراهام ۴۸.
- برتلس ای. ای. ۵۴.
- برغان (قریه) ۱۲۱، ۱۴۲،
۱۷۴.
- برغانی سید جواد ۱۳۹.
- برغانی (قزوینی) شیخ ابراهیم
(پسر طاهره) ۱۶۴.
- برغانی ماد شرف خانم (عمه
پدر طاهره) ۱۲۱.
- برغانی ملا جواد (خوار) ۱۳۹،
۱۷۴، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۵،
۴۸۱.
- باب الابواب (کتاب) ۳۹.
- باب الباب رجوع فرمایند به
بشرونی ملا محمد حسین
- باب، منظومه دراماتیک از تاریخ
ایران (نمایشنامه) ۵۲.
- باب و بابیت (کتاب کاظم
بیگ) ۵۱.
- بابی کشر سید محسن ۲۳۸.
- البایتون والبهائیتون فی حاضرهم و
ماضیهم (کتاب) ۴۴.
- باربارا (مقدسه) ۸۶، ۹۰.
- بارتولد وی. وی. ۵۴.
- بارنی الیس ۳۳.
- بارنی دریفوس کلیفورد ۳۳، ۶۲.
- باغبانان بهشت خدا (کتاب) ۵۰.
- باکولین اف. ای. ۵۴.
- بالیوزی رجوع فرمایند به افنان
حسن بالیوزی
- بامداد مهدی ۴۳.
- بانکیر جونا (یونا) ۴۸، ۳۹۱.
- بانگ سروش (نشریه) ۳۳۴.
- بایکانی سید محمد ۱۸۴، ۲۰۷،
بت عباسعلی ۲۸.

بیضائی میرزا علی محمد (ادیب)
۳۱

تبریزی ملاً باقر (حرف حی)
۲۶۲

بیگلربیگی حاج عبدالرحیم خان
۳۷۲

تجدد نهال ۵۰، ۷۱، ۱۸۶،
التدوین فی اخبار قزوین ۱۰۹،
۱۱۸

تذکره شعرای قرن اول بهائی
۳۷۰

پ

پولاک ژاکوب ادوارد (دکتر)
۵۴

تذکره الوفا فی ترجمه حیاة قدما،
الاحباء ۱۰، ۲۰، ۲۸، ۸۹،

۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۸۸،
۱۹۳، ۲۱۶، ۲۶۴، ۲۹۰، ۳۱۹،

ت

تاج الدواوین ۳۵۰

تاج الدوله ۱۲۱

تاج السلطنه ۹۲، ۱۰۵

تاریخ ادب ایران ۴۷

تاریخ امر بهائی در شهر قم

(کتاب) ۲۸۱

تاریخ بدیع بیانی ۱۷

تاریخ شهدای امر ۳۰

تاریخ گزیده

تا کر ۳۰

تبریزی سلیمان خان ۳۰۹

۳۸۰، ۳۸۱، ۳۹۱

تبریزی صادق ۳۱۰، ۳۱۱

ترشیزی ملاً شیخعلی (عظیم)
۳۰۹، ۳۱۱، ۳۸۲، ۳۷۲

ترکمان رضا خان ۱۵، ۵۷،
۲۶۳

تفتی شیخ محمد علی ۲۲

تفریشی محمد خان (دکتر)
۳۰۶

تنبيه النائمین ۲۸۳

تنکابنی میرزا محمد ۴۱، ۱۳۰،
۱۳۱، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۶

تولستوی لئو ۵۳

تومانسکی الکساندر ۵۲، ۵۴،
۷۴

چ

چهریق (قلعه) ۲۶۵،
چیرل ولنتاین ۴۸، ۶۷،
چیس تورنتون ۲۴،
چین تامس کلی ۴۸، ۶۸،

ث

ثقفی حجاج بن یوسف ۱۰۹،

ج

جامعه ملل ۳۴،
جاوت بنیامین ۴۷، ۴۸، ۶۷،
جاوید نامه ۳۶۵،
جدلی ملا محمد علی ۱۲۳،
جدیدالاسلام حاج میرزا حسینقلی
۲۱۰،
جعفرزاده عزیزه ۵۵،
جکسون ابراهیم ولنتاین
ویلیامز ۱۱۰،
جلالی محمد باقر ۳۳۳،
جمیسون دمس کتلین ۳۷،
جواهرالکلام (کتاب) ۱۳۰،
۱۳۲،
جهان زبیده خانم (نواب حاجیه
خانم) ۲۱۹، ۲۲۴،
حاجب الدوله حاج علی خان
۳۸،
حجّت زنجانی ملا محمد علی
۳۰۰،
حديقة الشعراء ۳۹، ۶۴،
خر عاملی شیخ محمد ۱۴۲،
حسام الملك محمد حسین خان
۲۱۹،
حسنی عبدالرزاق ۴۴،
حسین بن علی (حضرت) ۱۳۶،
۱۹۰، ۲۰۸،
حسین هدایت ۴۸،
حشمة الدوله حمزه میرزا ۱۱۲،
حصار (واقع در خراسان) ۱۹۸،
حصاری ملا احمد ۱۵، ۴۳،
۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۸،

ح

«حضرت باب» (کتاب) ۵۷.

۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۷۲، ۸۸.

۱۴۴، ۱۴۶، ۱۸۱.

حقایق الاخبار ناصری ۳۸.

۲۶۱.

حقایق نگار محمد جعفرخان ۳۸.

۱۵۸.

حقیقت (رفیع) عبدالرفیع ۴۳.

۳۱۶، ۶۴.

حکاک قمی فتح الله ۳۱۰.

حکمت (جریده) ۳۹.

حکمی ملاآغا ۱۵۵، ۱۵۶.

حکیم الهی قزوین (حکیم باشی)

میرزا موسی خان ۳۴۶.

حکیم سیمای اصفهانی میرزا

عبدالکریم ۳۷۰.

حکیم لطف الله (دکتر) ۲۰۳.

حکیم مسیح ۲۰۲، ۲۱۰.

حکیم منوچهر (دکتر) ۲۰۳.

حکیم میرزا رضا قلی ۳۴۰.

حلاج حسین بن منصور بیضاوی

۳۸۸.

حساب آقا محمد ۲۶۳.

حیدریه (مدرسه) ۱۱۶.

حیفاء ۱۰.

خ

خادم میرزا آقاخان ۱۲، ۲۹۸.

خاضع اردشیر ۳۷۳.

خان بهادر میرزا محمد ۴۰، ۶۴.

خانقین ۲۰۷.

خان مروی (مدرسه) ۱۸.

خانیکوف ان. وی. ۵۱.

خدیجه بیگم (حضرت) ۷۵، ۷۹.

خدیجه کبری (حرم حضرت رسول

اکرم) ۷۵، ۸۱.

خراسانی محمد هاشم ۴۳.

خطیب الرحمن رجوع فرمایند به

نوری میرزا سلیمانقلی

خوانساری میرسید محمدباقر

۴۴.

خیام نیشابوری ۹۳.

خیرات حسان فی ترجمه

مشاهیرالنسوان ۳۸، ۶۳، ۱۴۲.

خیری محمود ۴۳.

د

دارالشفانی ملا عبدالوهاب رجوع

فرمایند به قزوینی ملا عبدالوهاب

- دالگوروكف (دالگوركى) ،
 ديميتري ايوانويچ ۵۰، ۵۱، ۳۱۶،
 دبورده (نبیّه) ۷۵،
 دخیل مراغه ای ملاحسین ۲۶۲،
 در المنظم ۱۹۲،
 دربندی ملا آقا ۱۳۰،
 درویش میرزا قربانعلی ۲۹۸،
 درى جهانگیر ۷۱،
 دريفوس هيپوليت ۳۳، ۳۴،
 دهجى سيد مهدى ۴۳،
 دهخدا على اكبر ۴۲، ۳۷۲،
 ده ملا ۲۶۲،
 ديمج (محلّه) ۱۱۲، ۱۱۵،
 ديوان الرشتى ۱۸۴،
 ديولافوى ژن هنرى ۵۰، ۷۱،
 ۳۱۷،
 ذبيح زواره ای سيد اسمعيل ۱۲،
 الذريعة الى تصانيف الشيعة ۴۴،
 ۱۴۸، ۱۵۰،
 ذكائى بيضائى نعمت الله ۳۱،
 ۳۲، ۱۶۴، ۳۴۶، ۳۵۲، ۳۵۵،
 ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۵،
 ذوالاكتاف شاپور ۱۰۸،
 ز
- رأفتى وحيد ۳۶، ۵۶،
 رئيس الحكما رجوع فرمايند به
 زعيم الدولة محمد مهدى خان
 راسخ باهره ۷۱،
 راسخ شاپور ۳۶،
 رافعى قزوینى ۱۰۸، ۱۰۹،
 ربابه (خواهر طاهره) ۱۵۵،
 رجبى محمد حسين ۴۳،
 رستگار نصرالله ۵۷،
 رشتى سيد كاظم ۱۳، ۲۰،
 ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۶۴، ۱۷۹-۱۷۶،
 ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۰،
 ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۳۹۴،
 رفيعى اردستانى ميرزا عبدالحسين
 ۲۹،
 رفيعى قزوینى ميرزا هبة الله ۱۵۵،
 رمله اسکندريه ۵۳،
 رنان ارنست جوزف ۵۰، ۷۰،
 روت مارثا (ايادى امرالله) ۲۸،
 ۲۴-، ۵۵، ۱۵۴، ۳۰۰، ۳۱۵،
 ۳۱۶، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۴،

- ۳۶۴، ۳۷۵، روح الامین ملامحمد ۳۱،
 زعیم الدوله محمد مهدی خان
 ۳۹، ۴۴، ۶۳، ۳۴۳،
 زکریای قزوینی عمادالدین محمود
 ۱۰۹،
 زنجانی مهر علی خان ۳۷۰،
 زین المقربین نجف آبادی شیخ
 زین العابدین ۴۶،
 زینت الدوله (دختر فتحعلی شاه)
 ۱۸،
 روزن ویکتور رومانویچ (بارون)
 ۵۴، ۷۳،
 روزن والد روث ۳۶،
 روضات الجنّات فی احوال العلماء
 والسادات ۴۴، ۱۵۲،
 روضة الصفای ناصری ۱۶، ۳۸،
 ۶۲، ۲۶۱،
 رهبران و رهروان بزرگ (کتاب) ۳۰،

ژ

- ژوکوفسکی وی. ۵۴،
 ژوویون فیلیپ ۵۰،

س

- سارا (دختر طاهره) ۱۶۵،
 سارا (همسر حضرت ابراهیم)
 ۷۵، ۸۵، ۸۶، ۸۹،
 سازمان ملل متحد ۳۴،
 سانفرانسیسکو ۸۹،
 ساوجی حاج میرزا ابوالفضل
 ۵۸،
 سبحانی الله قلی ۳۰،

ز

- زازولین نیکلا ۵۳،
 زرقانی میرزامحمود ۳۶، ۲۸۵،
 ۳۱۷،
 زرگنده (قریه) ۳۱۶،
 زرین تاج رجوع فرمایند به ام
 سلمه
 زرین تاج طاهره (نام کتاب)
 ۵۵،

ش

- سپهر محمّدتقی خان ۳۷ ، ۳۸ ، ۶۲ ، ۱۵۸ ، ۲۶۸ ، ۲۶۲ ، ۱۵۰ ، ۱۹۲ ، سپهسالار (کتابخانه و مسجد)
- سردار کلّ عزیز خان ۳۲۷ ، ۳۳۳ ، ۳۳۴ ، سعادت باهره ۵۰ ، سعاده (مطبعه) ۲۴ ، سعد عبدالجلیل (ایادی امرالله) ۱۳ ، سعیدالعلماء، ملاّ سعید بارفروشی ۲۸۹ ، سلطان (الوح) ۱۱ ، سلمان فارسی ۱۸۷ ، سلیمانی اردکانی عزیزالله ۵۷ ، سمندر کاظم ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۱۳۵ ، ۱۷۷ ، ۱۹۱ ، ۲۶۳ ، ۲۶۶ ، سوروگین وی. وی. ۵۱ ، سه سال در دربار ایران (کتاب) ۱۱۰ ، سیاه دهان (قریه) ۱۳۵ ، ۱۴۰ ، سید علّو ۵۶ ، سید علی محمّد معروف به باب (کتاب) ۴۹ ، سینیاوین ۳۱۶ ، شاهرود ۲۶۲ ، شاهزاده حسین (بقعه) ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۳۱ ، شاه طاهر دکنی ۳۶۶ ، ۳۶۷ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، شاه عبدالعظیم (بقعه) ۲۴۳ ، شبل بغدادی شیخ محمّد ۲۰ ، ۵۹ ، ۱۸۴ ، ۱۹۹ ، ۲۰۱ ، ۲۰۵ ، ۲۰۷ ، ۲۱۲ ، شریعتمدار کبیر ملاّ محمّد حمزه ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۳ ، شریعتمداریان شیخ عبدالکریم ۲۹۳ ، شعرانی ابوالحسن ۱۴۹ ، شمس الضّحی خورشید بیگم ۱۰ ، ۱۹۰ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۷ ، ۲۲۴ ، شمس العلماء شیخ محمّد مهدی ۵۸ ، شمس جهان (فتنه) ۵ ، ۲۹۵ ، ۲۹۶ ، ۲۹۷ ، ۲۹۸ ، ۳۰۶ ، ۳۳۵ ، شوشتری قاضی نورالله ۱۴۶ ، شهید اول ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، شهید ثانی ۱۴۵ ، ۱۴۷ ،

- شهیدی (خاندان) ۶، ۴۲، ۱۴۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۰،
 شیرازی حاج ابوالحسن ۳۹،
 شیرازی حاج میرزا ابوالقاسم ۱۱۶،
 شیرازی لطفعلی میرزا ۳۱۰،
 شیرازی ملّا طاهر ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۴،
 شیرازی ملّا عبدالله ۱۱۵، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۰،
 شیل ژوستین ۴۷، ۶۷،
 شیل مری ۴۷، ۶۷،
 شیمل مری ۴۸،
 صحبت لاری ملّا محمّد باقر ۳۴۸، ۳۸۶، ۳۹۱،
 صحیفه جعفریه (شرح دعای غیبت) ۱۳۷،
 صدرالصدور آقا سید احمد ۱۵،
 صدرهمدانی (صدرالعلماء همدانی) رجوع فرمایند به صدرالصدور آقا سید احمد
 صفا ذبیح الله ۳۸۹،
 صفوی اسمعیل (شاه) ۱۱۳،
 صحنه (قصبه) ۲۱۷،
 صوفی کاظم ۲۰۵،

ط

- طائر رجوع فرمایند به گلپایگانی سید محمّد
 طاهره عصمت خانم ۳۶۹،
 طالقانی ملّا محمّد کاظم ۱۲۱، ۱۴۲،
 طاهره اصفهانیه ۳۶۸،
 طاهره وزاو (معبر) ۲۹۱،
 طباطبائی سیدعلی ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۴،
 طباطبائی سید محمّد ۱۲۸،

ص

- صاحب دیوان میرزا شفیع نویسراکانی ۲۳۳، ۲۴۸،
 صالحی (خاندان) ۶، ۱۶۹،
 صالحی عبود ۴۳، ۱۶۰، ۱۹۵، ۲۰۶،
 صالحیه (مدرسه) ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۳۴، ۱۵۹،
 صالحیه (مسجد) ۱۱۴،
 صباح حسن ۱۱۳،

- طبرسی (قلعه) ۱۹۷، ۲۳۳، ۳۰۳
 طوطی مراغه ای محمد حسین ۳۴۵
 طهرانی آقا بزرگ ۴۳، ۴۴، ۱۴۲
 طهرانی ملا محمود ۲۴۱

- عضدالدوله احمد میرزا ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۲
 عطار نیشابوری ۹۳
 عظیم رجوع فرمایند به ترشیزی
 ملاشیخعلی
 عقائدالشیخیه ۴۳، ۱۹۵، ۱۹۶

- علاءالدوله (خیابان) ۳۱۹، ۳۳۳

- علاقه بنداصفهانى ملا احمد ۲۶۳، ۲۷۰
 علو (سید) ۱۴

- علی بن ابیطالب (حضرت) ۱۳۳، ۱۴۱، ۲۴۱

- عنایتی ایراندخت (فوزی) ۸
 عنایتی عنایت الله (دکتر) ۸

غ

- غالب دهلوی میرزا اسدالله خان ۳۸۸
 غناء (رساله حضرت باب) ۱۴۵

ظ

- ظهورالحق (تاریخ) ۲۸، ۲۸۲، ۳۰۹، ۳۵۸، ۳۵۶

ع

- عاشق اصفهانى آقا محمد ۳۴۹
 عبادوز اصفهانى آقا محمد قاسم ۲۶۳

- عباسیه (مطبعه) ۱۰

- عبایجی عبدالرزاق ۴۳

- عراقی میرزا فضل الله ۴۸۶

- عزت الدوله (خواهر ناصرالدین شاه) ۳۰۳

- عزیه خانم (شاه سلطان خانم)

- ۲۸۳، ۳۰۵، ۴۸۴

ف

فائق افندی ارمنی ۲۲،

فاضل قائنی آقا محمد (نبیل

اکبر) ۱۷،

فاضل مازندرانی اسدالله ۲۷،

۲۹، ۵۶، ۵۸، ۱۳۷، ۱۵۶،

۱۵۹، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۱،

۲۲۲، ۲۸۲، ۲۹۰، ۳۱۹، ۳۵۵،

۳۶۹، ۳۷۵، ۳۸۴، ۳۸۷، ۴۸۵،

فاضل یزدی (علی ممتازی) ۳۴۵،

فاطمه زهرا (دختر حضرت رسول

اکرم) ۷۵، ۷۹، ۸۱، ۱۲۴، ۱۹۳،

فتح اعظم (کتابخانه) ۱۷،

فتح اعظم میرزا فتحعلی اردستانی

۲۵۸،

فتحعلی شاه قاجار ۱۸، ۱۱۱،

۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۴۰،

فتنه رجوع فرمایند به شمس جهان

(فتنه)

فتنه (لوح) ۳۰۵،

فتی القزوینی میرزا محمد حسن

۲۵۵، ۲۶۳، ۲۷۲، ۲۸۰،

فتی الملیح رجوع فرمایند به

گلپایگانی سید محمد

فداء میرزا محمد سعید ۲۶۴،

فردوسی (خیابان) ۳۱۹،

فرمانفرما حسینعلی میرزا ۳۷۳،

فروتن علی اکبر (ایادی امرالله)

۷،

فروع عدلیه (رساله) ۱۹۳،

فرهادی آقا محمدجواد ۱۷۸،

فرهادی آقا محمد هادی ۲۳۵،

۲۴۰، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۳،

۲۶۵، ۲۹۵،

فرهادی حاج اسدالله ۲۳۵،

۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۳،

فرهادی حاج الله وردی ۲۳۵،

فرهادی خاتون جان ۲۳۵،

۲۴۹، ۲۵۰، ۲۹۵، ۳۴۵،

فره وشى علی محمد (مترجم

همایون) ۴۹، ۷۰،

فن گومنز آلفرد ۴۷،

فوریه ژان باپتیست (دکتر) ۵۰،

۷۰، ۱۱۰، ۱۱۱،

فیدلر (شاعر آلمانی) ۵۲،

فیض ملا محسن کاشانی ۱۳۹،

فیضی محمد علی ۳۶،

فین (حمام) ۳۰۳،

ق

قزوینی آمنه (مادر طاهره)

۱۳۴، ۱۳۹، ۱۵۱.

قزوینی امیر محمد ابراهیم ۱۳۹.

۱۵۰، ۱۵۱.

قزوینی حاج سید صادق ۱۶۵.

قزوینی حاج محمد نصیر ۲۶۲.

قزوینی سید جواد ۱۵۱.

قزوینی سید عبدالهادی ۱۱۶.

۱۱۷، ۱۶۵، ۱۷۰، ۲۲۱.

قزوینی سید محمد تقی ۱۲۷.

قزوینی شیخ اسمعیل (پسر

طاهره) ۱۶۴.

قزوینی شیخ عبدالحسین ۱۳۸.

قزوینی صفرعلی خان (سرتیپ)

۲۱۵، ۲۱۶.

قزوینی فاطمه خانم (مادر بزرگ

طاهره) ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۸.

قزوینی کربلانی لطفعلی ۱۱۷.

قزوینی کربلانی محمد حسین

۱۱۷.

قزوینی ماه شرف خانم ۱۵۶.

قزوینی محمد ۴۳، ۶۱، ۶۳.

۳۳۲.

قزوینی ملا جعفر ۱۱۶، ۱۴۰.

قابل آباده ای میرزا عباس ۳۶.

قانتنه (خادمه طاهره) ۲۸۰.

قبادیانی ناصر خسرو ۱۰۹.

قبسات (کتاب) ۱۵۷، ۱۶۷.

۱۷۰.

قدوس حاج ملا محمد علی

بارفروشی ۲۰، ۱۸۸، ۲۵۷.

۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۱، ۲۸۲، ۲۸۸.

قره العین (کتاب) ۴۱، ۱۷۰.

۲۸۱، ۳۰۵، ۳۱۶، ۳۴۹، ۳۷۷.

۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۹۳.

قره العین علی حقیقتها و واقعها

(کتاب) ۴۳، ۶۵، ۶۶، ۱۶۰.

قره قباد (مزرعه) ۱۱۵.

قزوینی آقا حسن ۱۱۷.

قزوینی آقا سید حسین ۱۳۳.

۱۳۴، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۱.

۱۵۵.

قزوینی آقاقلی ۲۵۰، ۲۵۱.

۲۵۲.

قزوینی آقا محمد صادق ۱۱۷.

قزوینی آقا محمد علی ۱۱۷.

قزوینی ام کلثوم ۱۵۶.

قزوینی ملا عبدالکریم (میرزا احمد کاتب) ۱۱۶، ۳۱۰، ۳۱۱.

قزوینی ملا عبدالوهاب (دانی طاهره) ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۲۹.

۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۷۴، ۱۸۳، ۲۳۰.

قزوینی ملا محمد علی (شوهرخواهر طاهره) ۱۱۶، ۱۴۱، ۱۵۵، ۱۸۳.

۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۵، ۳۵۰.

قزوینی محمد معصوم ۱۳۹.

قزوینی میرزا عبدالوهاب (برادر طاهره) ۲۰، ۶۲، ۱۵۵، ۱۵۷.

۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۲۵۳.

قزوینی میرزا محمد هادی ۱۴۱.

قصابچی حاج محمود ۲۰۹.

قصص العلماء ۴۱، ۱۳۰، ۱۳۱.

۱۳۷، ۱۴۳.

قصیر شیخ راضی ۱۸۴.

قمقام زخار (کتاب) ۱۹.

قملاق (محلّه) ۱۱۲.

قمی حاج ملا اسمعیل ۲۶۲.

قمی میرزا ابوالقاسم ۱۲۱.

۱۲۲، ۱۳۹، ۱۴۳.

قوانین الاصول ۱۲۱.

قویسی فخری ۴۳.

قهرمانان الهی (کتاب) ۳۳، ۳۴.

قیوم الاسماء (کتاب) ۱۸۸، ۱۹۰.

ک

کاب استن وود ۳۷.

کاتب میرزا احمد رجوع فرمایند

به قزوینی ملا عبدالکریم

کاشانی حاج میرزا جانی ۱۶.

۱۷، ۳۶، ۵۷، ۳۱۰.

کاظم بیگ الکساندر ۵۱، ۵۲.

۷۲.

کاظمی سید حسن ۲۰۷.

کاظمیه (کاظمین) ۱۹۴، ۲۰۰.

۲۰۵.

کتاب قرن بدیع رجوع فرمایند به

گاد پاسز بای.

کحاله عمر رضا ۴۴.

الکرام البرره (کتاب) ۱۴۱.

کربلانی حاج سید جواد ۱۴، ۱۶.

۱۳۴.

کربلانی شیخ سلطان ۱۳، ۱۵.

۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۴.

۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۶، ۴۸۱.

- کردی شیخ محی الدین ۲۲،
 کرزن جرج ناشنیل (لرد) ۴۸،
 ۶۸،
 کرکبود (قریه ای در طالقان) ۱۸،
 کرمانی حاج محمد کریم خان
 ۱۸۳،
 کرمانی حاج نیاز ۲۲،
 کرمانی شیخ احمد ۳۸۲،
 کرمانی میرزا محیط ۱۸۳، ۱۸۴،
 کریمی شیخ صالح ۱۸۴، ۱۸۵،
 ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۴۰،
 کسروی تبریزی سید احمد ۳۴۸،
 ۳۴۹،
 کشف الغطاء عن حیل الاعداء،
 ۳۰، ۳۱، ۸۹، ۶۱، ۱۵۸، ۱۶۳،
 ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۸، ۲۱۰،
 ۲۱۹، ۲۸۳، ۲۹۲، ۴۸۵،
 کشفی مسعود ۵۵، ۷۳،
 کلانتر محمود خان نوری ۲۹۱،
 ۲۹۲،
 ۲۹۴-۲۹۷، ۳۰۲، ۳۱۳، ۳۱۷،
 ۳۲۱، ۳۳۳،
 کلیم میرزا موسی (حضرت)
 ۱۳، ۱۵، ۱۸۵، ۲۵۴، ۲۵۵،
 ۳۱۰، ۳۴۵،
 کنی ملا علی ۳۱۱، ۳۱۲،
 ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۱، ۳۲۹،
 کواکب الدریه فی مآثر البهائیه
 ۲۲، ۵۹، ۱۴۲، ۱۵۴، ۱۹۲،
 ۱۹۳، ۲۶۳، ۳۰۶،
 کهربانی آقا محمد حسین ۱۰،
- گ**
- گادپاسزیای (کتاب قرن بدیع)
 ۱۲، ۱۳، ۱۵۷، ۱۷۹، ۱۸۸،
 ۳۱۵،
 گرینوسکایا (گرینفسکایا) ایزابلا
 آرکادیونا ۵۴-۵۲، ۷۲،
 گلپایگانی سید محمد ۲۲۱،
 ۲۹۶، ۳۴۷، ۳۸۵،
 گلپایگانی سید مهدی ۳۰، ۳۱،
 ۶۱، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۳،
 گلپایگانی میرزا ابوالفضل ۲۲،
 ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۵۹، ۶۱، ۱۵۸،
 ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸،
 ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۱۰، ۲۱۹،
 ۲۸۳، ۲۹۲، ۴۸۵،
 گلریز سید محمد علی ۴۱،
 ۱۰۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۸، ۱۵۲،

- ۳۴۸، ۳۷۲، ۳۷۶، ماشینین ا. ان . ۵۱،
 گندم پاک کن محمد جعفر ۱۳۲،
 گوینو ژوزف آرتور (کنت) ۵،
 ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۲۶۸، ۲۷۰،
 ۳۰۱، ۳۱۸،
 گوویون کلت ۵۰،
 گوہر میرزا حسن ۱۸۴،
 گیل مرضیہ ۲۸، ۳۶، ۶۰،
 ۱۶۱،
 گیلرد آقا نصراللہ ۲۹۱،
 ل
 لسان الملک رجوع فرمایند بہ
 سپہر محمد تقی خان
 لشگری دیر دری ۴۸، ۳۹۱،
 لغت نامہ دہخدا ۴۲،
 لمحات اجتماعیہ فی تاریخ العراق
 الحدیث ۴۳، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۶،
 ۲۷۵،
 م
 المآثر والآثار ۳۸، ۳۱۲،
 ماری ملکہ رومانی (علیاحضرت)
 ۲۴،
- ماکسول می بولز ۳۳،
 ماکوئی محب علی خان ۲۱۷-
 ۲۱۴، ۲۲۲،
 مانکجی پور لیمجی ہوشنگ ہاتر
 یاری ۱۶، ۱۷، ۵۷،
 ماہ باجی خانم (شاهزادہ قاجار)
 ۲۱۴،
 مجاہد سید محمد ۱۳۹،
 مجدل (قریہ) ۸۲،
 مجلسی ملا محمد باقر ۱۳۹،
 مجلسی ملا محمد تقی ۱۳۹،
 محب السلطان رجوع فرمایند بہ
 روحانی میلانی میرزا علی اکبر
 محرابی معین الدین ۴۳،
 محلّاتی ملاابراہیم ۱۸۴، ۱۸۵،
 ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۴۰، ۲۴۱،
 ۲۴۴،
 محمد آقا یاور ۲۰۶،
 محمد حسن (برادر جمال ابھی)
 ۳۰۴،
 محمد حسینی نصرت اللہ ۸،
 ۵۶، ۵۸، ۶۵-۶۰، ۷۲، ۱۴۴،
 ۱۴۶، ۲۰۸، ۲۷۸،

| | | |
|-----------------------------|-----------|----------------------------------|
| طاهره | ۵۲۰ | فهرست اعلام |
| محمد صفا میرزا قاجار | ۲۹۵ | مشکور نجفی شیخ احمد ۱۸۴ |
| ۲۹۶ | | مشهوری دلارام (نام مستعار؟) |
| محمدرضا میرزا قاجار | ۲۹۵ | ۴۳ |
| ۲۹۶ | | مشیر سلیمی علی اکبر ۴۳ |
| محمد شاه قاجار | ۱۱۲، ۱۲۵ | مصاحب غلامحسین ۴۳ |
| ۱۳۳، ۲۴۱ | | مصباح عزیزالله ۱۶۵ |
| محمد علیشاه قاجار | ۲۲۴ | مطالع الانوار (تاریخ نبیل زرندی) |
| محمودی هدی | ۳۶ | ۱۳ |
| مدرّس تبریزی محمد علی | ۴۳ | مطلع الشمس ۳۸، ۲۷۹، ۲۸۰ |
| ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰ | | معتقد احسان ۲۸ |
| مدرّس چهاردهی مرتضی | ۴۳ | معمدالدوله فرهاد میرزا ۱۹ |
| مدکانتنس الیزابت | ۴۸ | ۱۰۸، ۳۳۰ |
| مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی | | معجم البلدان ۱۱۸ |
| (کتاب) ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۷۰ | | معصوم (امامزاده) ۱۹ |
| ۲۶۸ | | معصوم شیرازی میرزا محمد ۴۳ |
| مرآت البلدان ناصری | ۳۸ | معصومه خانم (نوه طاهره) |
| مرضیه (خواهر طاهره) | ۶۲ | ۱۶۴، ۱۶۵ |
| ۱۱۶، ۱۴۱، ۱۵۶، ۱۷۰ | | معلم حبیب آبادی میرزا محمد علی |
| مریم (ثمره) | ۲۹۸، ۳۴۰ | ۴۰، ۶۴، ۶۵ |
| مریم (مادر حضرت مسیح) | ۷۵ | معلم نوری ملا محمد ۲۶۲ |
| ۸۲ | | معیرالممالک دوستعلی خان |
| مریم مجدلیه | ۷۵، ۸۴-۸۲ | ۲۲۲ |
| مسافرت به کشور خورشید | | معین محمد ۴۲، ۴۳ |
| (کتاب) ۵۴ | | معین السلطنه تبریزی محمد |
| مستوفی حمدالله | ۱۰۷، ۱۱۶ | ۳۶ |

- مفتاح باب الابواب ۳۹، ۴۴، موسوی خوانساری سیدجواد ۱۴۱،
 ۳۴۳، موسوی خوانساری محمد باقر
 مفتون یزدی حاج فتح الله ۳۶۸، ۱۵۲،
 ۳۷۲، موسوی قزوینی سید ابراهیم
 مقاله شخصی سیاح ۱۰، ۱۱، ۳۱۲،
 ۶۶، ۲۶۱، مولوی جلال الدین محمد ۹۳،
 مقدس ملا صادق خراسانی، اسم مؤمن موژان (دکتر) ۳۶،
 الله الاصدق (ایادی امرالله) مؤید حبیب (دکتر) ۲۱،
 ۲۰۲، ۲۰۳، مؤید حشمت ۳۶،
 مکارم آثار ۴۰، مؤیدالدوله طهماسب میرزا ۲۲۰،
 مکفیله (مزرعه) ۸۵، مؤید السلطنه حاج محمد مهدی
 ملک (کتابخانه) ۱۵۰، ۳۷۶، ۲۲۰،
 ملک خسروی محمدعلی ۳۰، مؤیدالسلطنه محمد حسین میرزا
 ۶۰، ۶۱، ۱۵۶، ۱۷۸، ۲۹۱، ۲۲۴،
 ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۳۲، مهاجرین عنایت الله ۳۰،
 منتظم ناصری ۳۸، مهجور زواره ای سیدحسین ۱۲،
 منهاج الطالبین ۲۱۰، مهد علیا جهان خانم (مادر)
 منیره خانم (حرم حضرت ناصرالدین شاه) ۱۶۵، ۱۶۹،
 عبدالبهاء) ۸۶، ۲۹۸، ۲۹۹،
 مواد لازمہ برای مطالعه دیانت مهد علیا فاطمه خانم (حرم جمال
 بابی (کتاب) ۴۷، ابهی (۳۴۰،
 مودت نصرالله ۱۲، مهربانوی روح الله ۳۶، ۱۸۶،
 مودی سوزان، امة الاعلیٰ ۳۴۵، ۳۵۹،
 (دکتر) ۱۸، ۵۷، میرزا صالح (مدرسه) ۱۸،

میرزای قمی رجوع فرمایند به

قمی میرزا ابوالقاسم

میلانی حسین ۳۰۹.

میلانی فرزانه ۴۸.

میلتون جان ۱۱۰.

مینو دریا باب الجته قزوین

(کتاب) ۴۱، ۱۰۷، ۱۱۸.

۱۸۲، ۳۷۶.

ن

نانیجی آقا نصرالله ۲۹۱.

نائینی میرزا رفیعا ۱۳۹.

ناسخ التواریخ (تاریخ قاجاریه)

۱۶، ۳۷، ۳۸، ۵۱، ۱۶۱، ۱۶۲.

۲۶۱، ۲۷۰.

ناصرالدین شاه قاجار ۱۳، ۱۵.

۵۴، ۱۱۰، ۱۵۵، ۳۰۳، ۳۱۰.

ناصرالدین شاه و بابی لر (کتاب)

۵۵.

ناطق هما ۴۳.

ناظریان حاج ابوالقاسم دباغ

۳۲۰.

ناظم بیگ سلیمان ۵۵.

نامق (قریه) ۱۹۶، ۱۹۸.

نامه دانشوران ۵۸.

نایب السلطنه عباس میرزا ۱۲۴.

نایب السلطنه کامران میرزا

۲۲۳.

نبیل زرنندی محمد ۱۲، ۱۷، ۵۶.

۱۸۸، ۲۵۰، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۲.

۳۱۸، ۳۲۶، ۳۳۳، ۳۵۲.

نبیل قزوینی شیخ محمد ۱۷.

۱۱۶.

نج (قریه) ۳۰.

نجفی سید محمد باقر ۴۳.

نجفی شیخ جعفر ۱۴۴.

نجفی شیخ محمد حسن ۱۳۰.

۳۱۲.

نجفی ناصر ۳۳۳.

نجیب پاشا ۲۰۶.

نخجوانی میرزا علی اکبر ۵۳.

نذاف (برادران) ۲۶۴.

نراقی ملا جعفر ۳۱۰.

نژمایر ماری فوی ۵۵.

نساء خانم (خواهر جمال ابهی)

۳۱۶.

نسابه عفت ۳۷۳.

نشریه انجمن سلطنتی آسیائی

۴۰.

نظیری نیشابوری محمد حسین
۳۶۸

نقاش کاشانی محمد (طاهر
کاشانی) ۳۶۵

نقش آقا محمد باقر ۲۶۳

نقطة الكاف (کتاب) ۳۱، ۶۱

نقوی سید علیرضا ۴۸

نگارستان (کاخ) ۳۱۸

نوانی عبدالحسین ۴۳، ۲۴۷

۳۷۲

نواب (مدرسه) ۱۲۱

نوانی جعفرقلی خان ۲۴۱

نوری میرزا آقاخان (صدراعظم)

۲۴۱، ۲۵۴، ۲۹۴، ۲۹۹، ۳۰۴

۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۴

نوری میرزا سلیمانقلی (خطیب

الرحمن) ۲۶۲، ۲۷۱، ۳۱۰

نهری سید مهدی ۱۹۹

نهری میرزا محمد علی ۲۶۲

۴۶۳

نهری میرزا هادی ۱۹۰، ۲۶۲

نهضت بایبان در ایران (کتاب)

۵۱

نیالا (قریه) ۲۸۸

نیریزی ابوالحسن ۳۶۶

نیکلا ای. ال. ام. ۴۹، ۱۷۱

۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۸۴

۲۹۱، ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱

و

واتسون رابرت گرانت ۴۸، ۶۸

واز (قریه) ۵، ۲۹۰، ۲۹۱

۳۳۱

ورتا نعمت الله ۱۶۲، ۱۶۴

۱۶۵، ۳۰۶

وردی علی ۵، ۴۳، ۶۵، ۱۵۴

۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۷

۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۷۵

۳۳۳

ورقة الرضوان رجوع فرمایند به

شمس جهان (فتنه)

ورقة الفردوس بی بی کوچک

۱۹۰، ۱۹۹، ۲۰۷

وحید دستگردی میرزا حسن

۳۶۸

وحید کشفی سید یحیی دارابی

۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۰

وحید کشفی میرزا یوسف خان

(لسان حضور) ۲۵

ورقة عليا بهائيه خانم (حضرت)

۲۴، ۷۷، ۷۵، ۸۷.

ی

ياقوت حموی شهاب الدین

ابو عبدالله ۱۰۸.

يالرودی میرزا اسمعیل (وزیر) ۷۸.

یانگ هازیند فرانسیس ۴۸، ۶۷.

یزدانی احمد ۱۰۵.

۱۰۶.

یزدی آقا سید احمد ۱۸۴، ۱۸۵.

۲۰۷، ۲۴۹، ۲۶۳.

یزدی آقا سید حسین (کاتب)

۱۸۵، ۳۱۰، ۳۱۱.

یزدی امّ هانی ۳۷۲، ۳۷۳.

۳۷۴.

یزدی سید محمد علی ۲۶۳.

یزدی ملاعبدالخالق ۱۹۸.

۲۵۹، ۲۶۰.

یزدی میرزا احمد (مخاطب لوح

احمد عربی) ۲۹۸، ۳۷۲.

یک سال در میان ایرانیان (کتاب)

۴۵، ۴۷.

یحیی تعمیددهنده (حضرت) ۸۲.

ولیانی ملاّ جواد رجوع فرمایند به

برغانی ملاّ جواد

ویلهم روی (ایادی امرالله)

۲۴، ۶۰.

ه

هادی حسن ۴۸.

هاشمی قمر ۵۵.

هدایت رضاقلی خان ۳۸، ۶۳.

۱۵۸.

هراتی ملاّ عبدالعلی ۳۹۷.

۴۰۰، ۴۰۵، ۴۸۱.

همانی جلال الدین ۶۵.

همدانی ایلعازر ۲۲۱.

همدانی حاج میرزا علینقی ۲۱۸.

۲۱۹.

همدانی حکیم الیاهو ۲۲۱.

همدانی حکیم ایلیا ۲۲۰.

همدانی میرزا حسین ۱۵، ۱۶.

۱۷، ۲۲۶، ۲۳۹، ۳۱۸.

همدانی میرزا محمد رضا ۲۱۹.

هوار کلمان ۵۰، ۷۰.

Acknowledgment

The detail astounding life story of Tahirih, "The Pure One", written by the Persian Baha'i scholar Nosrat Mohammadhosseini on the occasion of the one hundred and fiftieth anniversary of the Conference of Badasht, is the result of meticulous research, carried out over four decades.

A former professor of law and a student of the well-known Baha'i scholar and historian, Fazil-i-Mazandarani, Mohammadhosseini has critically examined almost all of the books and articles available in Persian, Arabic, English and French, as well as consulting sources in other languages, regarding the life of the erudite scholar, poetess and prominent disciple of the Bab. He has also carefully studied several rare Persian and Arabic manuscripts and acquired first hand information, which can not be found in other texts, about the life of this immortalized heroine, her ancestors, relatives, and children. Finally he has provided a compilation of the poetry, letters and epistles of Tahirih; some previously unpublished, at the end of the text. The book consists of three sections:

The first section is a very detailed introduction to the text covering three areas:

- a) A description of the sources used to write this book;
- b) Brief biographies of the prominent female saints of past dispensations; and
- c) An explanation of unity of men and women from the Baha'i perspective.

The second section is the main body of the text, devoted to the life story of Tahirih.

The third section is a compilation of her poetry, letters, and epistles discovered up to this time.

Hadrat-i-Táhirih

By: Nosratollah Mohammadhoseini

Published by: Association for Bahá'í Studies in Persian

Cover design by: Mitra Rashidi

First edition in 1000 copies

Printed in Quebec, Canada

157 B.E. - 2000 AD

ISBN 1-896193-32 -3

ḤADṢRAT-I-ṬÁHIRIH

by

NOSRATOLLAH MOHAMMADHOSEINI

Copyright © 2000, 157 B.E.

ISBN 1-896193 - 32 - 3

Association for Bahá'í Studies in Persian

P.O. Box 65600, Dundas, Ontario, L9H 6Y6, Canada

Telephone: (905) 628 3040 Fax: (905) 628 3276 Email: pibs@sprint.ca

URL: www1.absp.org